یا الله یا محمد یا علی

جلد اول کفایة الطب ۱۳۱ ورق

جلد دوم کفایه ۱۸۱ ورق

اختیارات ۱۴ ورق

جلد اول کفایة الطب ۱۳۱ ورق
جلد دوم کفایه ۱۸۱ ورق
اختیارات ۱۴ ورق

کفایت طب

عدد اوراق این کتاب دویست و بیست و چهار ...

کتاب کفایت فی الطب

بود مجلس او فرش عنبری حسان
بود مطبخ او عود با چندت

جوارش دیگر
باه را قوی و نعوظ و شهوت را برانگیزاند و در او مجامعت قوت عظیم دارد
دار چینی مصطکی بسباسه لسان العصافیر ... زعفران ... دانگ
فاطر ... عود هندی ... زعفران ... ازهر یک ...
گلاب ... مشک ... اشنه ... قند ... شقاقل ...
بران ... در گلاب حل کنند و قدری عسل ... نیکو ... بر ...
سران ... بر آتش نهند و کف از آن بگیرند و بقوام آورند پس ...
بران ... و چندان ... کنند که ... عسل باعتدال آید بعد از آن داروها ...
داروها ... و کیفیت ... بالا ... شربت ... مثقال ...

نسخه ... مجربات

تخم خیار تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ کرفس

بیخ رازیانه انیسون گل نیلوفر گل سرخ

تخم کدو تخم خربزه دو قوس ... سرکه ...

ریوند
...

داروها را نیم کوفته شب او روز در میان آب و سرکه ... خیسانیده صاف نمود و با قند بقوام آرند و ریوند را ساییده و ... او را ... و هر صبح پنج مثقال با یکپاره گلاب شربت ... کرده میل کنند و غذا ... مرغ ... خورد

خواجه عصمت فرماید

که خدنگ غمزهٔ خونریز یارم میکشد / که فریب آن دو چشم پرخمارم میکشد

مرگ را بینم و درا میبرم از شادی وصل / که نبینم بداغ انتظارم میکشد

که تیغ می راند اجل گویا نمی داند که من / زندگی میابم آن ساعت که یارم میکشد

خوشترم از شادی هزاران گریه بارم میکشد / چین ابروی تو جانا در غم بسیار است

گر چو عصمت جان دهم بی روی او نبود عجب / بلبل مستم که شوق نوبهارم میکشد

انتقل هذا الكتاب الى العبد ... الحاج ... واصلح الله ... بمن ... ربنا ... الكتاب ... الشريعة ... فرخ نواحی اکبر آباد

دفع بواسیر مجرب سنه ۸۷۰

جاکسو بهمن بیجان بتیش سفید یعنی هر سه بوزن برابر بکوبند و بو بینه کهنه باشد و بر موضع معین نهند شفا یابد

گر چون عمل کنند البته بشود

حقنه آزموده از برای کسانیکه بحد بشود و نشک تخم خربزه تخم کاقله حلبه تخم بنفشه جو کوبا رازیانه انیسون مصطکی تخم ریحان ... تخم مرغ اندک آتش بدهند و بریان کنند و نرم بکوبند ... حلبه را بکشید ... بکوبند و با ایشان بجوشانند و تخم مرغ و عنزروت را ... بجوشانند هر روز یک تخم مرغ ... با ایشان بیامیزند و عمل کنند تخم کاسوه ... تخم کرفس ... بعمل آمده است

از کتاب

شیاف مجرب که چون بردارند البته زنا بچه شود ... زعفران ... شیاف سازند و برداریند

اگر خواهند که بچه بیفتد افتاری که صابون ... بزنند مغز ... شیاف سازند و بردارد ...

مطبوخ مجرب از برای ... حیض

... افزود ... درم ... درم ... درم

شیاف بزرگ

حلبه سیاه دانه تخم شبت زیره بادیان انیسون نانخواه تخم کرفس بادرنجبویه دستار ... مصطکی کندر فلفل ... زرشک ... سنبل الطیب ... سعد ... ابهل کشمش مویز سیاه دانه بیرون کرده مغز پسته مغز جوز مغز بادام مغز ... اندکی جمله را خشک کنند و نرم بکوبند و مویز و کشمش را جدا نرم بکوبند و مغز گاو و روغن اسب و روغن زیت و روغن کنجد و روغن گل گرم کنند و جمله دارو را بدان بسرشند و شیاف سازند و این شیاف اگر ... کنند یا بردارد البته حیض بگشاید و ... بگشاید و درد پشت و کمر را نیکو بود و قریب ... مجرب است ...

شیاف از برای ... تخم ... جمله را نرم بکوبند و شیاف سازند و بردارد

شیاف زهره از برای ... زهره گاو ... شیاف ... بردارد ...

وجهت ... زهره گاو ... بردارند

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدایرا کی آفریدگار دو جهانست و دارندهٔ زمین و آسمانست و روزی دهندهٔ جانورانست و پدید آرندهٔ درد و درمانست و درود بر محمد باد صلی الله علیه وسلم که مهتر پیغامبرانست و برگزیدهٔ یزدانست و بر همه پیغامبران و یاران و اهل بیت محمد علیه الصلوة والسلام چنین گوید حکیم کمال الدین بدیع الزمان ابو الفضل حبیش بن ابراهیم بن محمد المتطبب التفلیسی که چون از تصنیف کتاب الادویه پرداختم نظر کردم بکتابهای پارسی که در علم طب ساخته بودند کتابی ندیدم که او مختصر و آسان و با فایدهٔ بسیار باشد و چیزها که آموزنده را از آن ناچار بود اندرو جمع باشد چنانک دانستن حد طب و استقصات و شناختن مزاج و امیزشهای تن و صفت آفرینش مردم و تشریح اندامها و نگاه داشتن تن درستی و شناختن علم مجسّه و آب تاختن و غایط و معرفت بحران و علامتها و شفا و خطر بیماری و نشان مقدمات بیماریها و دانستن حال هواها و شهرها و گردش چهار فصل و طبایع ایشان و علامت و علاج بیماریها کلی و جزوی و دانستن طبع و خاصیت و منفعت و ابدال داروها مفرد و مرکب و علم ترکیبشان یعنی پختن غذاها و ساختن داروها پس برین گونه این کتاب مختصر در علم طب تصنیف کردم از بهر خداوند عالم سلطان ارض الله حافظ بلاد الله مغیث الدنیا و الدین ابو الحارث ملکشاه انار الله برهانه بدان مقدار که مرا دانش یاری کرد و نامش کفایة الطب نهادم از بهر آنک هر که این کتاب دارد و علمش بداند در علم طب او را کفایت بود و از بلاء طبیبان نادان رسته باشد و او را بدو کتاب کردم نخستین در معرفت علم پزشکی و نگاه داشتن تن درستی و در علم معالجت جمله بیماریها که اندر تن مردم پدید آید کتاب دوم در غذاها و داروها مفرد و مرکب و طبع و خاصیت و منفعت و مقدار شربت و ابدال هر یکی این جمله را بطریق اختصار باز نمودیم پس اختیار کردم از کتابهای تازی گزین کلام طبیبان دانا چون بقراط و جالینوس و ارجیجانس و فولس و اریباسیوس و روفس و ذیوجانس و تیاذوق و یوحنا سرابیون و ماسرجویه و عیسی و ابن ماسویه و ابن ماسه و ابو جریج و مسیح و محمد زکریا و ثابت قره و حنین ابن اسحق المداینی و ابن سینا و کسانی که اندرین علوم استاد و معروف‌اند و از آن پس کلام جمله را درین کتاب یاد کردم واما کتاب نخستین ترتیب نهادش چنان ساختم که نخست دانستن حد طب و استقصات و شناختن مزاج و طبیعت و امیزشهای تن و صفات آفرینش مردم و تشریح اندامها و معرفت وجود نبض و احوال نگاه داشتن تن درستی و شناختن علم مجسّه و آب تاختن و غایط و شناختن بحران و بیماری و علامتها و شفا و خطر بیماری و نشان بیماریها و دانستن حال هواها و شهرها و دانستن گردش چهار فصل و طبیعتشان و سبب علامت و علاج بیماریهای کلی این جمله اندر اول آغاز کتاب مختصر یاد کردیم و از آن پس هر علتی را از فرق سر تا بقدم بر ترتیب نهادیم و گفتار جالینوس را بگزیدیم که گوید که طبیب را در بیماریها از چهار چیز ناگزیر و ناچار باشد نخست از دانستن سبب بیمار که بیاید و سبب مایه علت از کدام خلطست

از خون یا از صفرا یا از بلغم یا از سودا و وجودش کدام اندامست دوم شناختن علامت بیمار تا چون بیمار را ببیند بعلامتهایش سبب علت را بشناسد تا معالجت بروی آسان گردد و اگر بیمار را ببیند بعلامتهایش سبب علت را نشناسد معالجه بروی مشکل گردد سوم علاج و تدبیر مزاج بیمار و چیزها که مایه علت از تن دفع کند و طبیعت را قوة دهد تا تن درستی بحاصل آید و بیشتر بیماریها را سبب از دو چیز خالی نبود از گرمی یا سردی لیکن میان سبب و علامتش هر علتی که از گرمی و سردی بود در یک بخش یاد کردیم و از آن پس سبب و علامتش را و نیز سبب و علامت علاج هر یکی را از گفتار حکیمان و استادان باز نمودیم تا اگر کسی لفظ استاد دیگر خوش‌تر آید از آن باز نماید و همه اندرین کتاب بیابد و مقصود ازین جدول آن زورق یاد کردیم و نهاد این ترتیب معنی خوار و آسان و با فایده است و بر هیچ خواننده دشوار و پوشیده نباشد چون تأمل کند بداند که سبب و علامت گرمی کدامست و سردی کدام و علاج ایشان کدام و آموزندهٔ این علم را از شناختن و دانستن این جمله ناگزیر بود که اگر نداند که سبب علت از چه بود و چگونه او را توان علاج کردن و اگر نداند که علامت علتش چیست چگونه تواند شناختن سببش را که از خونست یا از صفرا یا از بلغم یا از سودا و چون این همه را نیک بداند معالجت بروی آسان گردد و فهرست این کتاب را بآغاز بر حساب پارسی بیان کردم که نام علتی که جوینده طلب کند بروی آسان باشد واما کتاب دوم در غذاها و داروها مفرد و مرکب و ترتیب نهادنها چنان ساختیم که نخست نام هر یکی را از غذاها و داروها مفرد بجدول بحرف معجم پارسی در خانه نخستین یاد کردیم تا اگر کسی را غذای یا داروی اندرین کتاب مشکل آید و نداند که از جهت و طبع و منفعت و خاصیتش چگونه است در اول حروف نامش بجوید یعنی اگر اول حرف نام آن غذا یا دارو الف بود در حرف الف وی را طلب کند و اگر بی بود در حرف بی طلب کند و اگر تی بود در حرف تی طلب کند و هم بدین قیاس از اول حروف تا باخرش ترتیب نگاه دارد آنکه بخانه دوم نام آن مطلوب بتازی یاد کردیم و بخانه سیم طبع و منفعتش از گفتار حکیم و استاد باز نمودیم و مقصود ما از جدول آن بود که تا فرق باشد میان نام غذا و داروی که پارسی بود و میان نامی که بتازی باشد زیرا که بسیار نام غذا و دارو پارسی معروف‌تر از آن بود که بتازی و بتازی معروف‌تر از آن بود که پارسی تا ازین هر دو نام مقصود خواننده حاصل آید واما غذا و داروها مرکب هم بر حروف معجم نامشان را بدان صفت که نخست گفتیم یاد کردیم و منفعت و خاصیت هر یکی باز نمودیم و صفت ترکیبش بیان کردیم و نیز قوت هر داروی تا چند گاه بماند و در آخر این کتاب ابدال داروها یاد کردیم تا اگر کسی را داروی باید و آن دارو نباشد بدلش داروی دیگر بکار دارد تا از مقصود باز نماند و هر که بدین کتاب کار کند از فواید حاصل شود و از بلای حکیمان نادان رسته گردد و از ایزد تعالی نیرو و یاری خواهیم بتمام کردن این کتاب براستی و درستی و کلامهای که اندرو یاد کردم ثواب دو جهانی چشم بدعا که خواننده و آموزندهٔ این کتاب بما رساند که مقصود ما از تصنیف این کتاب دعای بود الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه ونبیه و رسوله و صفیه محمد و آله الطاهرین اجمعین والله اعلم بالصواب

فهرست کتاب کفایة الطب

٣

یاد کردن علتها که بیرون پوست تن برآید ه

یاد کردن اماسها که بیرون تن پدید آید ه

یاد کردن شکستگی و ریشها تن ه

یاد کردن زهر ناکشنده ه

صد و هشتاد و ششم	ناخن خوار و رشته که از پای بیرون آید	صد و هشتاد و هفتم	کوفتگی دست و پای و پهنا ماندگی
صد و هشتاد و هشتم	کلف و بوش و مش و کنجد مردم	صد و هشتاد و نهم	قوبا و توته که بتازی او را سعفه خوانند
صد و نود ام	کر که تر باشد یا خشک و خارش اندام	صد و نود و یکم	خوی آمدن بسیار و نا آمدنش از وی
صد و نود و دوم	شبوش و دشک و قمقام که در موی افتد	صد و نود و سوم	بیسی و بهق سفید و سیاه مردم
صد و نود و چهارم	گندمه که بتازی ثالول و مرذی خوانند	یاد کردن آبله و اماس و جذام و سرطان و طاعون	
صد و نود و پنجم	آتش پارسی و دمیدگیها که او را نجم خوانند	صد و نود و ششم	آبله که بتازی او را جدری خوانند و سرخچه
صد و نود و هفتم	خرا ماسی بود و خود درشتی باشد	صد و نود و هشتم	جذام یا از صفرای سوخته بود یا سودا
صد و نود و نهم	تیرگی روی که از آفتاب و باد باشد	دویستم	اماس گرم که از خون باشد یا از صفرا
دویست و یکم	اماس سرد که از بلغم باشد یا سودا	دویست و دوم	سرطان از دو گونه باشد یکی سخت دیگری نرم
دویست و سوم	خوک و سلع که در اندام مردم افتد	دویست و چهارم	طاعون بود و بثله که در اندام پدید آید
دویست و پنجم	دنبل و کاودسه و باد آبله که در تن پدید آید	یاد کردن تبها که از خشم و بیم و اندوه پدید آید	
دویست و ششم	تب هر روزه که از خشم بود و ترس و بیم	دویست و هفتم	تب هر روزه که از بسیار خوردن بود یا نخوردن
دویست و هشتم	تب هر روزه که از سرما باشد یا از گرما	دویست و نهم	تب هر روزه که از غم باشد یا رنجها بسیار
دویست و دهم	تب هر روزه که از شکم رفتن بود یا زکام و نزله	دویست و یازدهم	تب هر روزه که از بیخوابی بود یا از درد اماسها
دویست و دوازدهم	تب غب دو گونه بود لازمه و نایبه	دویست و سیزدهم	تب مطبق که از گرمی بود یا از سردی
دویست و چهاردهم	تب دایم که محرقه خوانند و شطر الغب	دویست و پانزدهم	تب چهارم که از سودا بود یا خلطی سوخته
دویست و شانزدهم	تب پنجم و ششم و یازدهم روزی که آید	دویست و هفدهم	تب وبایی و تبی که از بس بیماریها باشد
دویست و هجدهم	تب دق از سه نوع بود مبتدیه و ذبولی	دویست و نوزدهم	شکستگی استخوان و زخم که بر اندام افتد
دویست و بیستم	ریش بلخی و ریشهای تازه و کهن	دویست و بیست و یکم	سوختگی آتش و روغن گرم و آب جوشنده
دویست و بیست و دوم	مار گزیده و کژدم گزیده و غده و زنبور	دویست و بیست و سوم	گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه
دویست و بیست و چهارم	داروها که کشنده کرم و سپرد	دویست و بیست و پنجم	داروهای کشنده کرم و سپرد
اول	آموختن علم طب و فضیلت او و بجای آوردن زیرا		بدانک آموختن علم طب فریضه است

که فاضلترین همه علمهاست زیرا که قوام تن درستی مردم است و ایزد تعالی شریفتر از مردم نیافریده است چنانک در کلام
قدیم خویش ستایش صنعت مردم کرده است که فتبارک الله احسن الخالقین و جای دیگر میگوید لقد خلقنا الانسان فی
احسن تقویم و چون علت اندر نظام شود دارو کردن ناگزیر بود که دارو نیز بالهام و توفیق حق تعالی بود و درخبر است

٤

که پیغامبر علیه السلام بیمار شد او را گفتند که معالجت باید کردن تا گفت من معالجت نکنم آنک مرا بیماری داد هم او شفا دهد ملک
تعالی بدو وحی فرستاد که دارو که سبب معالجت تست هم بفرمان منست تو معالجت کن که شفا بر ماست چون وقت باشد من شفا فرستم
و نیز قول پیغامبرست صلی الله علیه وسلم که گفت تداووا فان الله لم ینزل داء الا انزل له دواء الا السام علتهای تن خویش را دارو کنید
که هیچ دردی خدای عز و جل نفرستاد الا که داروی آن دردهم بدیدار کرد مگر مرگ را که خلایق را از و ناچارست و هم رسول گفت صلی الله
علیه وسلم لکل داء دواء فاذا اصاب دواء الداء برء باذن الله عز و جل گفت هر دردی را حق تعالی دارویی پدید آورد که چون آن دارو بدان درد
برسانی بهتر شود بفرمان حق تعالی و نیز خبرست از ابن عباس رضی الله عنه که گفت علم الطب شفاء لکل داء و کان القرآن شفاء لما فی الصدور
من الشکوک والشبهات گفت علم طب شفا و درمان همه دردهاست چنانک قرآن مجید شفا و درمان همه دردهاست که در سینها
بود از شبهتها و گمانها و آنچ بدین ماند بدانک اصل علم طب از حکمای یونان پدید آمد بعد ایشان با اهل هند و اهل روم رسید و علم
اهل هند باریک ترست و رنج بیشتر باید بردن بر تعلیم آن طریق که ایشان نهاده اند و علم اهل روم آسان تر و مفهوم ترست و طبایع
ایشان بطبایع ما موافق تر و نزدیکترست و پادشاهان و بزرگان را واجبست که حکیم دانا و معتمد را از خویشتن دور ندارند و
با خود نزدیک کرده اند تا اگر روزی رنج تن فراز آید محتاج نباشد بطلب کردن حکیم از ولایت دیگر زیرا که همیشه آدمی تندرست
و قوی نباشد پادشاهان را رسم و عادتست که سلاح خانها سازند تا اگر روزی ایشان را خصمی پدید آید در سلاح خانها باز
کنند و سلاح بر لشکر قسمت کنند و اگر خصم نباشد آن سلاح خانها معطل بماند پس همچنانک آن سلاح خانها نگاه می دارند
حکیم را نیز بحال تندرستی نگاه باید داشتن از بهر روزی که بدین محتاج باشد واما حکیم باید که درین علم زیرک و دانا بود و کتابها
بسیار با استادان این صناعت خوانده باشد و کاهل و متکبر نبود و بکسی که درویش بود طمع ندارد تا معالجت در حق بیمار بصلاح
آید و اگر بر خلاف این بود آن بهتر باشد که او را بر سر بیمار نبرند و بطبیبی وی کار نکنند زیرا که مثال تن مردم همچون شارستانی
بود و طبیعت پادشاه تن بود بهنگام رزم و مثال الحکیم همچون سلاح دار وی باشد پس باید که سلاح دار در کارزار سوار
چابک و زیرک و دانا باشد و رسم و آیین رزم نیک داند تا پادشاه را بوقت رزم از آفت دشمنان نگاه دارد چنانک اگر دشمن از
دور بود و پادشاه سلاح خواهد سلاح دار تیر و کمان بدو دهد و اگر دشمن نزدیک تر آید نیزه دهد و اگر دشمن بپادشاه در آویزد
شمشیر دهد و اگر بخلاف این دهد و ترتیب رزم کردن نداند دشمن بر پادشاه چیره شود تا ظفر یابد پس مثال الحکیم همچنین است که اگر
زیرک و دانا بود داروی بیمار بترتیب و نظام دهد چنانک بوقت داروی مسهل باید دادن داروی قی ندهد و چون شرابها باید
دادن کشکاب ندهد و چون کشکاب باید دادن مزوره ندهد و هر چیزی که بیمار باید دادن بوقت دهد و در خورد وقت
و لایق دفع مایه علت او دهد که اگر بخلاف این دهد و ترتیب نگاه ندارد طبیعت سست و عاجز کرده و مایه علت چیره
شود و او را هزیمت کند پس سبب هلاک بیمار جهل و نادانی او بود و اگر حکیم معتمد و دانا باشد چنان باید که پادشاه اقتدا بر
رای او کند و قول او نگاه دارد و چون پادشاه طعام خورد باید که حکیم پیش وی باشد و نگاه همی کند بدان طعامها که پیش آرند

و مثال پادشاه علت بود دشمن ... داروی طبیعت را چون سلاح باشد سلاح

تا اگر طعامی باشد که پادشاه را از ان گزند خواهد رسید پادشاه را از خوردن آن منع کند زیرا که پادشاه را دشمن بسیار بود و طعامهایی که در ان زهر باشد علامتها بود چنانک اگر در برنج زهر باشد چون زرداب بروی پیدا بود و اگر زهر اندر شراب بود در چشم چون آب خون نماید و بر شبنه رنگهای سیاه اندرو پیدا باشد و اگر زهر بر کل بود برگهاش شگافته و پژمرده شود و اگر زهر بر جامه باشد جامه را تیره و چرکن کند مگر که جامه برنگ سیاه بود که دشوار توان دانستن و هر زهری را دار و یی بدیدارست چنانک سبب و علامت و علاج هر یکی را در آخر کتاب نخستین یاد کرده شود ان شاء الله تعالی جل چنانا باید که پادشاه حکیم را عزیز و گرامی دارد که اندر سه چیز حکیم نزدیک و معتمدست که دیگر مردمان چنان نزدیک نباشد یکی اندر زندگانی دوم اندر مال سوم اندر اهل و عیال **اما** اندر زندگانی آنست که اگر چیزی سازند از طعام در پیش پادشاه دلش بر خوردن آن نامعتمد بود و اندران طعام دلش بر یقین نباشد و چیزی که حکیم بوی دهد نپرسد که چیست بلکه از وی با من بستاند و بخورد **واما** معتمد اندر مال آنست که اگر پادشاه بخیل بود و بکس چیزی ندهد هرچه حکیم حکم کند بفرماید دادن از جهت امید تندرستی را و چون درست گردد از شادی سلامت و عافیت با حکیم کرامتهای بسیار کند **واما** ثالث اندر اهل و عیال آنست که حکیم بی حجاب در پیش ایشان رود و ایشان نیز گستاخ در پیش حکیم آیند و دست خویش بدست او دهند و باشد که از تن اندامی معلول بود که بناچار و نا کام بوی نمایند و سر عیبی که دارند از وی پنهان نکنند و سر احوال خویش با وی بگویند پس واجبست بر حکیم حرمت ایشان بزرگان را اسرار ایشان پوشیده داشتن که اگر بر خلاف این کند بر خویشتن زنهار خورده باشد و حکیم باید که عاقل و دانا و سبکدست و مبارک پی بود که از حکیمان باشد که گران دست و شوم پی باشد و اگر چه درین صناعت عالم باشد و چنان دان که حکیم سبکدست و عالم باشد آنچ بیمار دهد او را نافع باشد و اگر گران دست بود اگر چه عالم بود آنچ بیمار دهد راحت دیرتر یابد و اگرچه بتقدیر حق تعالی بسته باشد

دانستن حد طب و قسمتهایش

بدانکه بسیار کس آنست که نام حکیمی بر خود نهاده اند که اگر وی را سوال کنند که معنی طب چیست نداند و جواب نتواند باز دادن زیرا که این علم بر استادان نخوانده باشد و اگر خوانده باشد معنی او را فهم نکرده باشد یا فراموش کرده باشد و محال باشد که کسی خویشتن را بکاری مشغول کند و از اصل و فرع آن کار خبر ندارد و از طریق خرد و دانش چنان واجب کند که چون کسی صناعتی کند یا چیزی همی خواند باید که معنی آن بداند و وجه آن پیشه را بشناسد اکنون آن بیمار که متعلم را کفایت بود از علم این صناعت با آغاز کتاب که مقصود ما درین علم اختصارست **واما** حد طب و تفسیرش استادان این صنعت را خلافست **دیوجانس و یوحنا** گویند که طب علمی است بحال تندرستی نگاه داشتن مردم و بحال که مردم بیمار بود و تن درست و برین حال کسی بود که از بیماری برخاسته بود و هنوز درستی نارسیده **فولس و تیاذق** گفتند که طب صناعتی است که مصلحت تن مردم اندران باشد **بقراط و جالینوس** گوینده که دو چیزست یکی

علم

٩

علم و دیگر عمل و عملش از دو گونه باشد **اول** تدبیر نگاه داشتن تندرستی و تدبیر باز آوردن درستی تن بیمار **دوم** عمل دستکاریست و آن اندر گوشت و پوست و استخوان مردم است چون بریدن و دوختن و داغ کردن و استخوان شکسته را باز بستن و استخوانی که از جای بیرون آمده باشد با زجای بردن و علمش بر سه قسمت **یکی** طبایع و آن دو قسم را پس ازین یاد کنیم و علم طبایع بر شش قسمت **اول** شناختن مایهٔ وجود چیزهایی که حکما آنرا اسطقسات خوانند **دوم** شناختن آمیختن اسطقساتست با یکدیگر که اهل این صناعت آنرا امزاج خوانند **سوم** شناختن آمیزهای تن است که حکیمان آنرا اخلاط خوانند **چهارم** شناختن نهاد اندامهای تن مردم و تشریح آن و فعل آن و قوت هر یکی **پنجم** شناختن قوتهاست یعنی قوت طبیعی و قوت حیوانی و قوت نفسانی **ششم** شناختن افعال قوتهاست **واما** صناعت طبیعی از قول گروهی استادان این صناعت بر پنج قسمتست **اول** شناختن عقاقیر و نیز شناختن دارویهایی که حکیمان بکار دارند در زایل کردن بیماریها از بیرون تن مردم چون ضمادها و طلاها و مانند آن **دوم** صناعت دستکاری چون بریدن چیزی از اندام و شکافتن و داغ کردن و رگ زدن و حجامت کردن چنانک یاد کنیم **سوم** تدبیر خوردنیها و شرابها که بدو استقامت مزاج و اعتدال طبعها بود تا تن درستی تمام حاصل شود **چهارم** معالجت کردن بیماریها که از قی آرند و شکم براند یا شکم سخت کنند یا تن گرم کنند یا سرد کنند یا تری فزایند یا خشکی کنند **پنجم** نشانها و دلیلها که حکیمان بدان علت را بشناسند تا معالجت کردن بیمار بروی آسان گردد و شرح هر یکی بموضعش یاد کرده شود

حد اسطقسات

بدانک اندر اسطقسات حکما خلافست **روفس و اندروماخس و حنین** چنین گفتند که اسطقسات چیزیست که مایه در مایهٔ فعلها که او فعل کند از راه قوت نه از راه فعل و نیز **جالینوس** و گروهی دیگر با ایشان چنین گفتند اسطقسات آنست که چیزی از اول با آمیختن او چیزی گردد و با آخر هم بدو باز گردد **بقراط و محمد زکریا و ابن سینا** چنین گفتند که اسطقسات مایهٔ ارکان بود یعنی آتش و آب و خاک و باد که چیزها از آمیختن ایشان موجود آید بقوت نه بفعل و زیشان دو سبک اند آتش و باد و دو گران اند خاک و آب و خاک در میانهٔ افتد بگرد او نقطهٔ دایرهٔ پرگار و آب پیرامنش محیط است و باد پیرامن آب و آتش پیرامن این جمله و از آمیزش قوت ایشان موجودات عالم بوجود آمد بامر حق تعالی و اندرین معنی حجت آرند و گویند که هرچه در عالم کون و فساد موجودست از سه چیز خالی نبود یا از حیوانات باشد یا از نباتها یا از معادن و ظاهر می بینیم که مایهٔ این جمله از آمیزش قوت اسطقساتست زیرا که وجود آمدن نبات الابزمین و آب نباشد و نا ممکن بود که نبات بغایت کمال برسد بی آتش و هوا چنانک اگر کسی تخم کارد و آبش دهد اثمارها نکند که باد بر وی جهد و آفتاب بروی تابد آن تخم برود و لیکن مایه از وی بحاصل نیاید پس چون باد بر وی جهد و آفتاب بروی تابد تمام بروید و بر دهد پس این دلیلست بر آنک وجود مایهٔ نبات از قوت اسطقساتست بامر باری عز و علا **واما** حیوانرا قوام و قوت و زندگانی بسبب غذا

ونیز خوبتر گیری که ادویه را بی کار کند
و بدین درستی بسلم م

بود و اصل غذا از نبات است و اصل نبات از اسطقسات است پس ظاهر شد که اصل حیوان نیز هم از آمیزش قوت اسطقسات است
و همچنین معادن را سبب هم از قوت اسطقسات است که بروزگار تبش و گرمی آفتاب تریها از و برکشد و ویرا پخته و
سخت گرداند تا جوهرش بغایت رسد و نیز بجایگاهی که آفتاب بروی نتابد نبات و حیوان اندر آنجا موجود نباشد پس
بیان گشت که اصل نبات و حیوان و معادن از سبب آمیزش قوت اسطقسات است بامر باری عز و جل و آمیزش
ایشان بمقدار مختلف بود و هر جنسی را در خور طبع و ترکیب خویش حق تعالی ایشانرا بقدرت و حکمت سبب موجودات عالم
کون و فساد کرده است چنانکه در کلام قدیم خویش یاد میکند لکل شیء اسبابا فاتبع سببا و مقصود از یاد کردن شرح
اسطقسات آنست که تا کتاب ما از اقوال حکمای این صناعت خالی نباشد والله اعلم بالصواب

و نیز رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته لکل شیء سبب ه

شناختن مزاج و طبیعت

بدانکه مزاج نه است چهار از وی مفرد است یکی گرم دوم سرد سوم تر چهارم خشک چهار
دیگر مرکب یکی گرم و تر دوم گرم و خشک سوم سرد و تر چهارم سرد و خشک نهم معتدل است که او اصل تندرستی جمله
حیوانات است و اشتقاق مزاج از آمیزش قوت اسطقسات است که بایکدیگر آمیخته شوند بقوت نه بفعل و چنان دان که
آمیزش ایشان بر دو وجه است یکی متساوی و دیگر مختلف **واما** آمیزش متساوی آنست که در وجود جسمی از قوتهای چهار
اسطقسات جزوی بهم آمیخته شود چنانک بقیاس بر یکدیگر فزونی و کمی آن جسم معتدل بود و آمیزش مختلف که چون وجود جسمی از قوت
چهار اسطقسات جزو آتشی بقیاس بیشتر از آن سه جزو دیگر بود مزاج آن جسم گرم باشد و اگر جزو خاکی بیشتر بود مزاج آن
جسم خشک باشد و اگر جزو آتشی و بادی این هر دو بهم بیشتر باشد مزاج آن جسم گرم و تر باشد و اگر جزو آتشی و خاکی این هر دو
بهم بیشتر باشد مزاج آن جسم گرم و خشک بود و اگر جزو آبی و خاکی این هر دو بهم بیشتر باشد مزاج آن جسم سرد و خشک بود و
اختلاف طبع مزاج مردم بر قیاس مقدار آمیزشهای قوت اسطقسات بود و مثالش باز نماییم اگر شنگرف و سپیداب و
مداد و زرنیخ از هر یکی برخی راست بستانند و جمله را خرد بسایند و بهم بیامیزند رنگ او بخلاف این جمله رنگها باشد پس اگر مقدار یکی
از برخی بکاهند و مقدار برخی زیادت کنند رنگشان مختلف گردد بر قدر فزودن و کاستن وی برین رنگها که یاد کرده شد
بدانکه مزاج معتدل بغایت در اجسام مردم موجود نباشد لکن مزاج که باعتدال نزدیکتر باشد و بقیاس عقل از جمله
حیوانات مزاج مردم معتدلتر بود و از همه اندامهای تن مردم پوست تن معتدلتر باشد و از جلد پوست تن مردم پوست
کف دست معتدلتر بود و از پوست کف دست سر انگشتان معتدلتر بود و تحقیق علم آمیختن قوت اسطقسات
خدای عز و جل داند طبیعت را چنین کنند استادان این صناعت که از سه چیز بیرون نیست یا گوهر چیزهاست و چیزها
بدو یافته شود یا قوتی است تدبیر کننده همه جانوران یا چیزیست که آمیزش او چیزها بوجود آید

خوانند ه

و اگر آبی و خاکی بهم بیشتر باشد مزاج آن جسم سرد و تر باشد ه

و طبع ه

اندر شناختن آمیزشهای تن و منفعتشان

بدانکه آمیزشهای تن را حکما آنرا اخلاط خوانند و ایشان چهارند یکی
خون دوم بلغم سوم صفرا چهارم سودا **واما** طبع خون گرم و تر است چون طبع باد و جایگاهش در تن مردم جگر باشد و بلغم

سرد

سرد و تر است چون طبع آب و جایگاهش در تن مردم شش بود و طبع صفرا گرم و خشک است چون طبع آتش و جایگاهش در
تن مردم زهره باشد و طبع سودا سرد و خشک است چون طبع خاک و جایگاهش در تن مردم سپرز بود و چنان دان که هر یکی ازین
آمیزشها بر دو وجه آید یکی طبیعی و او در تن مردم معتدل مزاج بود دوم غیر طبیعی و او در تن مردم نامعتدل مزاج باشد **واما**
خون که طبیعی بود علامتش آنست که قوامش معتدل باشد یعنی نه سطبر باشد و نه تنک و بگونه سخت سرخ باشد و طعمش شیرین
بود و بوی کند از وی نیاید و چون از تن بیرون آید زود سطبر شود و خون که بدین صفت بود دلیل کند بر تن درستی و پرورش
تن و قوت اندامها و سرخی روی و پاکیزگی گونه مردم و خون که غیر طبیعی بود از سه گونه باشد **یکی** آنکه سطبر و تیره بود دلیل
کند بر گرمی و خشکی جگر **دوم** که سخت تنک بود دلیل کند بر تری و سردی جگر **سوم** که بگونه سپید فام بود دلیل کند بر آنکه
جگر سخت سرد شده باشد **چهارم** که بگونه زرد فام بود و بطعم تلخ بود دلیل کند بر چیرگی صفرا **پنجم** که بوی کند دارد دلیل
کند بر پوسیدگی خون **ششم** که میل بشوری دارد دلیل کند بر آمیختن بلغم شور با وی **هفتم** که کف بر سر آرد دلیل کند بر
تری مزاج و بادهای مختلف که در تن بود **واما** بلغم که طبیعی بود علامتش آنست که بقوام و طبع معتدل بود زیرا که او از طعامی
است که در معده نیم پخته شده باشد و بلغم که بدین صفت بود پیوندهای اندام را پیوسته نرم دارد تا حرکت و ریاضت مردم را
زیان ندارد و سر که غذای مردم از وقت در کند رو تا فالی افتد که طعام نیابد معده این بلغم را بجای غذا بکار برد و از وی خون صافی
فزاید از آنکه بلغم طعامی است ناگواشته و بلغم که غیر طبیعی بود از چهار گونه باشد یکی ترش و او بقیاس از بلغمهای دیگر سرد و تر و خشک
تر باشد دلیل کند بر سرفه و تشنگی و خارش اندام سوم شیرین بود و او بگرمی و تری نزدیکتر از بلغمهای دیگر باشد و دلیل کند بر
چیرگی خون و گرمی احشا چهارم زجاجی بود مانند آبگینه گداخته و او سطبرتر و سردتر از جمله اصناف بلغم باشد دلیل کند بر سردی
معده و احشا و قولنج **واما** صفرا که طبیعی باشد علامتش آنست که لطیف بود و بگونه سرخ فام و روشن باشد و بطعم تلخ بود
و صفرا که بدین صفت بود معده را گرم دارد و بر گواشتن طعام یاری دهد و روده گانی از فضولهای سرد که در وی جمع آمده
باشد پاک دارد و در دلها و زیرکی مردم بیفزاید و تن را سبک دارد و خون را لطیف و تنک گرداند تا در رگها آسان گذرد و صفرا که
غیر طبیعی بود هم از چهار گونه بود یکی آنکه گونه زرد بود و سببش آنست که تریها با صفرای طبیعی آمیخته بود و او را گرمی کمتر از صفرای
طبیعی باشد دلیل کند بر دیر گواشتن طعام و ضعف اندامها دوم که چون زرده خایه بود سببش آنست که تریهای بلغمی سطبر
با صفرای طبیعی آمیخته شود و او بگرمی کمتر از جمله اصناف صفرا بود دلیل کند بر تب شطر الغب و بستگی احشای تن سوم
که بگونه گندنا بود و صفرایی که بدین صفت باشد بیشتر اندر معده بود و سبب وجودش از بسیار خوردن ترهها باشد
دلیل کند بر ضعف معده و جگر و علتهای صعب چهارم که بگونه همچو زنگار بود و صفرا که بدین صفت باشد سخت بد بود
دلیل کند که آمیزشها در معده سوخته شده باشد و او نشان هلاک بود **واما** سودا که طبیعی بود علامتش
آنست که طعمش میل بترشی دارد و قوامش سطبر باشد و بگونه سیاه فام بود مانند ثفل خون که اندک مایه تیرگی دارد و سودا

دلیل کند بر ناگواشتن طعام و سردی معده و احشا دوم شور بود و او بقیاس از بلغمهای دیگر گرم و خشکتر باشد ه

که بدین صفت باشد معده را بآرزوی طعام آرد و اندیشه روشن کند و مردم را بر کارهای صعب دلیر کرداند و غذای

استخوانهای تن ازوی باشد و خون در تن بازدارد تا هر اندامی نصیب غذای خود از خون بردارند و سودا اگر غیر طبیعی بود از سه گونه باشد

یکی آن بود که سودای طبیعی سوخته کرده و او تیره بود و میل بگرمی دارد و بطعم ترش بود و فرق میان این و میان سودای طبیعی آنست که

بدین سودا مگس ننشیند از تیزی و ناخوشی وی و بر سودای طبیعی بنشینند دلیل کند بر تباهی مزاج و دیوانگی و دبیلها و ریشهای

دشوار دوم آن بود که سودا سوخته کرده او بگونه سیاه و تابنده بود همچون قیر و بوی ترش دارد و نیز تیزتر و گرم از جمله

اصناف سودا بود دلیل کند بر علتهای صعب هلاک کننده چون جذام و سرطان و طاعون و بیماریها که علاج نپذیرد سوم

که بگونه بادنجان بود تیزی و گرمی وی کمتر از آن دو صنف دیگر بود که یاد کرده شد دلیل کند بر آماسها و علتهای که در اندامها

دیر بماند اینست آن چهار قسمت از علم طبایع که گفته اند و آن دو قسم دیگر یعنی قوت قسمتها و افعال اندر قوت فعل اندامها

و آفرینش تن از پس گفته آید بامر باری تعالی ان شاء الله تعالی وحده

اندر شناختن تن مردم و آفرینش وی

بدانکه میان حکما و خداوندان طبایع و فلاسفه خلاف نیست که مردم ازین چهار مایه مرکبست یعنی از آتش و باد و خاک و ما را بحمد الله

و منه درست شده است و اعتقاد آنست که ملک عز و جل آفرید کار این جهان و آن جهانست و هنوز حرف کاف بنون

نرسیده بود که هر دو جهان حاصل شده و از حکمت و لطف خویش حق تعالی مردم را ازین چهار چیز بیافرید و هر چهار را ضد یکدیگر

کرد و از نفس این چهار اندر تن مردم هیچ موجود نیست پس خدای تبارک و تعالی این چهار ضد را بحکمت و لطافت خویش با

یکدیگر سازگاری داد و ایشان را آلت کرد تا شاید اندر وجود آمدن چیزها و ایزد تعالی همه عالیان را بیافریده و هر چند غذا کرد و

غذای هر جنسی بفضل خویش بیافرید پس چون غذا بخورند هر چه اندر غذا لطافت افزایش تن ایشان کرد و هر چه ازوی کثیف

و نابکار و فضله بود از آفرینش تن طبیعت او را دفع کند برخی بثفل و برخی بآب دهان و برخی بآب پشت زیراکه او نیز هم از

فضله لمست که طبیعت وی را دفع کند هر که غلبه گیرد و افزون شود پس چون غالب شد طبیعت مردم را طلب کند بر استفراغ

کردنش و اندران دو غرض بود یکی آنکه فضول را که جمع آمده باشد از تن بیرون کند دوم آنکه حیوانی دیگر موجود آید بامر حق

تعالی و آن لذتی که مردم یابند از جهت راحت طبع بود چنان داند که هر دو غرض او را حاصل آمد از آن استفراغ کلی و را

ببینند از بهر آن که ایزد تعالی این نطفه بر زهدان زنان از بهر تناسل کرده است و در ترکیب هیچ اندامی از اندامهای

مردم چندان عجایب نیست که اندر ترکیب زهدان زنان و اندر بودن کودک نه ماه اندرانجا و چنان دان که زهدان

بآفرینش بر مثال مثانه بود و جرم او نیز سخت بود همچون مثانه و جایگاهش در زیر مثانه بود و او گردن دراز دارد بر کردار

قضیب مرد و چنانکه سرش بافرج زن پیوسته باشد و دهانی دارد بر کردار دهان ماهی و او دو طبقه است طبقه اندرونی بدو

قسمت بود چنانکه گر مثل طبقه بیرونی را کسی ازوی جدا کند در یک زهدان دو زهدان دیگر موجودست یکی بیند بر

جانب راست و یکی بر جانب چپ و اگر کسی از بهر آزمایش پوست زهدان چهارپای گشته باز کند آنچ گفتیم و بر آن یقین کرده و

حکمت

حکمت در این آنست که اگر دو فرزند در وی بوجود آید غذای هر یکی جدا گانه باشد و فرزند نرینه در زهدان بیشتر بر جانب

راست باشد و ماده بر جانب چپ پس هر گاه که مرد با زن صحبت کند دهان زهدان بهن باز شود تا آب منی را بدهن بگیرد

بعد از آن دهن بر هم نهد چنانکه در آن هنگام سر میل ستم اندرون نشود و آن آب نطفه در زهدان بماند تا آب زن با وی

آمیخته کرده و آب مرد در زهدان بهن باز شود و استادان این صناعت چنین گویند که اگر بوقت جماع قوت میل نطفه برز

از سوی راست بود فرزند که بوجود آید بیشتر نر باشد و اگر بخلاف این بود فرزند بیشتر ماده باشد و اگر آب نطفه بسیار

بود و قوی باشد و میل از هر دو جانب یکسان بود دو فرزند بوجود آید و منفعت بهم آمیختن آب مرد و زن آنست که آب زن

غذای آب مرد باشد و نیز از جهت آنکه آب مرد سنبر بود و بطبع گرم باشد و آب زن تنک و بطبع سرد باشد و از سنبری

ممکن بود که آب مرد در جمله زهدان بهن باز شود و نیز از آن سبب که بطبع گرمست مایه فرزند را تباه کرداند پس بدین دو

بآب زن محتاج باشد تا معتدل شود و آب مرد گرم و سنبر بود فرزند نر آید و اگر تنک بود و سرد فرزند ماده آید و اگر آب مرد بیشتر

و قوی تر آید از آب زن فرزند بپدر ماند و طبع آب نطفه آنست که هر چه در زهدان از خون حیض بیابد وی را بسته کرداند

و اگر آن نطفه اندکی بود هم بر سان پنیر مایه که هر چند شیر یابد ببندد و آن خون را که در زهدان بسته کرده علقه خوانند

بتازی پس خداوند عز و جل از کرم و لطف خویش قوت آن طبیعت در آنجا بوجود آرد تا ازین خون بسته یعنی آن نطفه و

خون حیض نقش صورت اندامهای فرزند بنگارد چنانکه هر چه در اندام فرزند برنگ سپید باشد چون استخوانها و مغز

و رگ و پی جمله را از آب نطفه نگاشته بود و اندامهای دیگر را که برنگ سپید نباشد چون گوشت و جگر و سپرز و گرده و مانندش

جمله را از خون حیض نگاشته بود و مگر دل را که مایه او از خون شریانی بود و این قوت را که صفت یاد کرده شد حکیمان قوت مصوره

خوانند و نخستین چیزی در آفرینش مردم دل و مغز سر و جگر باشد پس چون چهل روز برود آن علقه مضغه کردد یعنی گوشت

پاره نرم بعد تدلی استخوان در وی ببندد و گوشت و رگ و پی و اندامها پدید آید چون چشم و دهان و پای و اندامهای دیگر و پوست

بر اندامها پدید شود چون برین چهار ماه و ده روز بگذرد جان اندر تن او شود چنانکه در محکم کتاب خویش یاد کرده است ثم

خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ

خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ و چون جان در تن او شود تا بوقت ولادت غذای او خون حیض بود و بالیدن

او از آن باشد و آن چیزها که مادر خورد جگر آنرا خون کرداند و در زهدان همی فرستد تا فرزند ازوی همی خورد و چون وقت ولادت

بود مولود اندر زهدان مادر بر کردد و از مادر جدا شود و از سه تاریکی بیرون آید از مشیمه و زهدان و شکم بامر باری تعالی

و لهذا مدت زمان صورت فرزند و حرکت و تمام شدن وی مختلف بود زیراکه چون فرزند بهفت ماه زاده شود و او

پسر بود صورتش سی روز بوده باشد و حرکتش بشصت روز و تمام شدنش بصد و هشتاد روز و اگر دختر زاده

شود صورتش سی و پنج روز بوده باشد حرکتش بهفتاد روز و تمام شدنش بدو صد و ده روز اگر فرزند به نه ماه

زاده شود و او پسر باشد صورتش بچهل روز بوده باشد و حرکتش بهشتاد روز و تمام شدنش بدو صد و چهل روز و اگر
دختر زاده شود صورتش بچهل و پنج روز بوده باشد و حرکتش بنود روز و تمام شدنش بدو صد و هشتاد روز و اگر فرزند
بده ماه زاده شود و او پسر بود صورتش بپنجاه روز بود و حرکتش بصد روز و تمام شدنش بسیصد روز و اگر فرزند بهشت ماه
زاده باشد البته نزید و سبب این آن بود که چون فرزند در شکم مادر هفت ماهه شود حرکت آید و برگردد و آهنگ بیرون
آمدن کند اگر فرزند قوی باشد زاده آید و بزید زیرا که دوران هفت ستارهٔ متحیره بروی گردیده باشد و اگر ضعیف بود بیرون
آمدن نتواند بماند پس از پس ضعف و رنجوری تن از بهر آن که خداوند دور ماه هشتم زحل باشد و زحل ستارهٔ نحس است و خاکی و نیز
خانهٔ هشتم بحساب نجوم خانهٔ مرگ باشد و اگر فرزند بنه ماه زاده شود بزید زیرا که بدین دو ماه سستی و رنج تن از وی زایل شود و تن
قوی گردد و نیز خداوند دور ماه از نه ماه مشتری بود پس اگر بوقت زادن خداوند طالع این کودک در برج مرگ بود یا طالع او
در برج خاکی اندر میان دو ستارهٔ نحس باشد فرزند مرده آید از آن سبب که یاد کردیم و چون فرزند از مادر جدا شد بانگ برآرد
و بگرید و حکمای این صناعت را اندر بانگ داشتن و گریستن دو قول است گروهی گفته اند که از آن باشد که از جایگاه خویش
جدا ماند و این از کمال حکمت و قدرت ایزد است جل و علا که کودک اندر چنان جایگاهی تنگ و تاریک نه ماه بماند و پس چون
از آنجا بیرون آید هم از حسرت آن جایگاه بگرید که اگر کسی را یک روز بماند جایگاهی چنان تنگ و تاریک باز دارند زنده
نماند پس دلیل بزرگتر ازین بود بر یگانگی و قادری خداوند تبارک و تعالی و دیگر دلیل آنست که هر یکی از زهدان
مادر بیرون آید اگر یک انگشت از اعضای وی کم بود همه خلق جهان آنرا نتوانند راست کردن اکنون صفت
اندامها و ترکیب هر یکی باز گوییم تا توحید ایزد تعالی دانسته آید و آنچ اندر باب علم حکیمی بکار آید شناخته شود و
ابتدا بترکیب استخوان کنیم که اندر ترکیب استخوان بسیار حکمت و عجایب است

ترکیب استخوان و اندامها

بدانکه استخوانهای تن مردم را بجای ستونست مر بنا را و مردم باستخوان بر پای است و اول استخوان که
بند استخوان کاسهٔ سر بود و از جملهٔ استخوانهای تن او سخت تر و قوی تر و در خاک دیرتر پوسد و زانک سخت تر
آفریده است ایزد سبحانه و تعالی حکمت آنست که او اندامی شریفست تا آفتها از آن اندام باز دارد و این از آن سبب بود
که شکل وی را گرد آفرید زیرا که هرچه گرد بود از آفتها رسته تر باشد از اشکال مثلث و مربع و دیگر از بهر آنکه تا مغز سر اندرو
بسیار گنجد و نیز حکمت در آفرینش وی آنست که اگرچه کوی گرد است بشش پاره است بیکجای پیوسته است
چنانک بهیچ حال پیوندهایش از یکدیگر جدا نشود و ازین پیوندها غرض سه چیز است یکی آنک چون بخارهای لطیف از
معده بسر بر شود از زیر آن پیوندها تحلیل کرد پس کز بخارهای ستبر و فضولها الزج باشد از سوراخهای بینی و کام برآید
تا مردم از درد سر و علتهای صعب ایمن باشد دوم آنک اگر بارها را از وی آفتی رسد بارهای دیگر برجای بود سوم آنک
استخوان پیش سر نرم تر از استخوان پس سر باشد و در یک استخوان سختی و نرمی ناممکن بود و زین پنج حس که اندر

تن

تن مردمست چهار حس آنست که اندر سرست یکی حس چشم یعنی بینایی دوم حس گوش یعنی شنوایی سوم حس بینی
یعنی بویایی چهارم حس زبان یعنی چاشنی و آن یک حس که بماند اندر کف دست بود یعنی گیرایی و استخوان
دندانهای بالایین با استخوان سر ببندی محکم پیوسته است و شانزده دندان اندر روی مرکبست ازین جمله چهار دندان
برنده و چهار خاینده و چهار آسیا کننده و دیگر استخوان که بدیدش ببند استخوان زنخ است و او بدو پاره باشد
و همه آسیا را سنگ بالایین گردد الا آسیای مردم را سنگ زیرین گردد و همه آسیا را سنگ از بالا یکدیگر راست
باشد و دندانها از بالای یکدیگر راست نباشد زیرا که دندانهای زیرین باریکتر از دندانهای بالایین بود و اگر
برابر راست بودندی هیچ کار نتوانستندی کردن و اندر نهاد مرد آدمی همچنین حکمتست تا اعتقاد داری که ایزد سبحانه
و تعالی حکیمست و توانا و داناست پس از استخوان زنخ استخوان مهرهٔ گردن بیافرید و او هفت مهره است که بقیاس
بالای وی چهار انگشت بود و حکمت دران که ایزد تعالی آنرا بیک پاره نیافریده است آنست که مهرهٔ گردن با کاسهٔ
سر پیوسته است و چشم اندر سرست و اگر استخوان گردن بیک پاره بودی مردم از چپ و راست و پیش و پس نتوانستی
گردیدن بوقت نگرستن و سوی آسمان نتوانستی نگرستن مگر که خود را بتمامی باز افکندی و میان این مهرها سوراخست
تا پشت مازه بدو فرو گذرد و باندامها شود و اگر مردم را گردن نبودی آواز نداشتندی زیرا که هر جانوری که گردن نبود
او را آواز نبود چنانک ماهی و خرچنگ و مهرهٔ پشت دوازده است و این مهرها بزرگتر و قوی تر از مهرهای گردن باشد و
سوراخهای آن تنگ تر از سوراخ مهرهٔ گردن بود و مهرهٔ تهیگاه پنج است و این مهرها قوی تر و بزرگتر از مهرهای
پشت باشد و سوراخشان تنگ تر از سوراخ مهرهای پشت بود این جمله بیست و چهار مهره ببندی محکم با یکدیگر
سخت محکم بسته و پیوسته و اندر میان هر بندی رطوبتی است تا آن بند را نرمی دارد تا خشک نشود که اگر خشک شود مردم
چون چوب راست بماند و اندر هر مهره دو سوراخست یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ و از هر سوراخی رگی از مغز
پشت مازه درین مهرها سخت کرده و استخوان پهلو بیست و چهار است بهری از وی کوتاه و بهری دراز چهارده از وی
آنست که از چپ و راست یک سرشان با استخوان مهرهٔ پشت پیوسته است و دیگر سرشان بهیچ استخوانی پیوسته
نیست و ایزد عز و علا این استخوانها را خمیده و کژ آفرید چون کمان از بهر آنکه این استخوانها آلت شکم را چون ایوانی است
بدان وقت که بر زمین نهاده آید بهنگام خواب و از آنچ که گرد بود یا نیم گرد چیز اندر وی بیشتر گنجد چون تن بر زمین
نهد بوقت خواب الم زمین بهری از وی برسد و دو بهر را از وی هیچ الم نرسد و اشکال استخوان حیوانات خاصه
این مردم از چند گونه است بهری از وی گردست و بهری نیم گرد و بهری دراز و بهری کوتاه و بهری ستبر و بهری
باریک و ایزد را عز و جل در آفرینش هر شکلی حکمت بزرگست که اگر منفعت جمله را یاد کنیم کتاب دراز گردد

صفت ترکیب مغز سر

بدانک سه اندام را در تن مردم حکما آنرا اعضای رییسه خوانند از آنک

افعال ایشان بزرگست و منفعتشان در تن مردم بسیارست و ازان سه یکی دلست و او پادشاه تن بود دوم مغز سرست و او وزیر دلست سوم جگرست و او طباخ و قسام تن باشد و بدانک معدن مغز در سر بیشتر از بهر چشم بود زیراکه چشم دیدبان تن است و سبب روشنایی چشم از مغز سر بود و این سر را حق تعالی برافراز اندامها از بهر آن آفریده است تا مردم چیزی که از دور ببیند بداند که اگر دران چیز خیر بود بدو پیوندد و اگر شر بود ازو پرهیز کند و چنان دان که طبع مغز سرد و ترست و او در میان دو پرده بزیر کاسه سر نهاده است چنانک یک پرده ازین دو یکی بیرون بود و یکی درون اما پرده بیرونی که بزیر کاسه سر پیوسته نباشد بلکه ازوی جدا بود تا از مغز آفتها باز دارد و درین پرده تا آنجا که سوراخهای بینی بود بسیار سوراخهاست برمثال سوراخهای بالونه و در زیر این سوراخها نیز دو استخوان دیگرست که اندرو سوراخها بود برمثال بالونه لیکن برخی ازین سوراخها فراخ بود و برخی تنگ و این سوراخها از مغز سر درند از جهت آنک تا بوقت نفس برکشیدن از بینی هوای سرد بمغز رساند زیان ندارد اما سوراخ کام چنانست که اندر زیر کام سوراخی کرده اند در زیر بطن میانه مغز آمده است و با آن دو استخوان که مانند بالونه اند پیوسته است لیکن سر سوراخ آن جانب که بزیر کام است تنگ تر ازین سر سوراخ بود که بجانب بینی پیوسته است و منفعت درو آنست که چون مردم دهان بسته دارند نفس ازوی برمی آید و فرو می رود تا خشکی و بیداری و وجود رگهای جهنده که در مغز نهاد ازین پرده بیرونی باشد و چنان دان که مغز سر به سه قسمت است اما بایکدیگر محکم پیوسته باشد و حکما آنرا بطون الدماغ خوانند و درین بطنها رگهای سرخ بود برخی رگهای جهنده و برخی رگهای آرمیده چنانک گفتیم اما بطن اول که او بجانب پیشانی بود ازان دو بطن دیگر بزرگترست و او معدن دیدار چشم باشد و سبب روشنایی و تاریکی چشم ازین بطن بود و دو پی میان تهی ازین بطن باز دیده چشم پیوسته است و نور چشم از میان این پیها بدیده در آید و یقین دان که اندر تن مردم هیچ پی میان تهی نباشد مگر این دو پی پس اگر این دو پی آفتی رسد روشنایی چشم تباه گردد و بطن دوم که پیوسته این بطن است معدن هوش عقل بود پس هرگاه که این بطن را آفتی رسد عقل مردم زایل شود و صرع و سکته و لقوه پدید آید بطن سوم معدن حفظ و ذکرست یعنی نگاه داشتن و یاد داشتن صفت چیزها را مردم بدین بطن تواند بجای آوردن و او میانه جمله پیها بود و نیز کوچک تر ازان دو بطن دیگر بود که صفتشان یاد کرده شد پس هرگاه که این بطن را آفتی رسد پیهای جمله تن ضعیف و سست شوند و مردم فراموش کار گردند و شکل سر و قسمتها مغز و پردهاش و دو پی میان تهی جمله در فصل صفت نهاد چشم بصورت باز نماییم تا شغل را زود فهم شود

صفت ترکیب دل

بدانکه دل را طبع گرم و خشکست و جایگاهش در زیر سینه بود بر جانب دست چپ و او شریفتر و بزرگوارتر از جمله اندامهای تن است ازان سبب که معدن روح حیوانی و مایه زندگانیست و حرارت غریزی یعنی گرمی طبیعت تن اندرو موجودست و جرمش از گوشت سخت باشد و نیز در

غلافی

غلافی بود محکم تا از آفتها ایمن باشد لیکن غلاف او چنانست که جرم دل باوی نرسد و میان پیرامن وی در آمده است چنانک کسی چیزی در کف گیرد و نهاد دل بقیاس چون دانه درخت صنوبر بود که بپارسی آنرا جلغوزه خوانند یا بر کردار جوی بود که اورا مخروط کرده باشد اما یک سر از وی باریکتر بود و دیگر سر ستبرتر و چنان دان که دل را دو شکم است و دو گوش یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ اما آن شکم که از سوی راست بود دو گذرگاه دارد یکی آن رگ که از جگر خون بدل همی کشد دوم آن رگ که از دل بشش غذا همی رساند و آن شکم که از سوی چپ بود اندرو نیز هم دو گذرگاه است یکی از بهر هوا که از نای شش بدل همی رساند تا ویرا خنک همی دارد دوم از بهر رگ جهنده بزرگ که مایه جمله رگهای شریانست و اصل گرمی و تپش جمله اندامها ازین رگها بود که یاد کرده شد و بهر اندامی که از جگر رگی در آنجا شود از دل نیز رگی دیگر همانجا شود و در هر اندامی که شریان را آفتی رسد گرمی ازان اندام بریده شود و آن اندام از کار بیفتد و باطل گردد و بیشترین آن که تپش و گرمی همه اندام مردم ازان چند قطره خون بود که در میان دل بود و هرگاه که آن خون از سردی و خشکی بفسرد مردم بمیرند و حکمت ایزد تعالی اندران که دل را دو شکم و دو گوش آفریده است آنست که هر اندامی که مردم بدان حاجتمند ترند ازان اندام دو آفریده است چون دو چشم و دو گوش و دو دست و دو پای تا اگر یکی را آفتی رسد آن دیگر بر جای بود

صفت ترکیب جگر

بدانک جگر بطبع گرم و ترست و جایگاهش در تن مردم از زیر سینه اندکی به فرو ترست بر جانب دست راست و نهاد و شکلش بر کردار ماه یک هفته است و او با معده بهم پیوسته باشد و معده اندر میان کف او نهاده است چنانک کسی ترنجی را در مشت گیرد و زهره بر روی جگر نهاده است و استادان این صناعت چنین گفته اند که زهره بمثل چون آتش است و جگر چون زگال و معده همچون دیگ و چون طعام و شراب اندر معده رود تپش جگر و زهره اندرو کار کند معده آن طعام را بگرداند و از گردانیدن بسیار آن طعام و شراب بر کردار آردها گردد پس چون طعام و شراب بدین سان شود معده اندر وی فعل خود تمام کرده باشد و هرچه اندر معده نم و تری باشد رگهای جگر جمله از وی بخویشتن کشد و چون طعام از معده برود کانی دقاق رسد رگهای درون جگر از آنجا نیز نم و تری باقی که مانده بود هم بخویشتن کشد و زان پس جگر تریها را خون گرداند چنانک سرشت و بیست انگه آن خون را قسمت کند باندازه و بهری بهر اندامی فرستد و زین سبب است که جگر را قسام تن خوانند و در هر اندامی رگی باشد از جگر تا بدو خون همی فرستد و او را تازه همی دارد تا آن اندام پیوسته خوب و پاکیزه باشد و هرگاه که رگ اندامی بسته آید و از جگر خون در آنجا نرود آن اندام زرد گردد و پژمرده شود

صفت نهاد سپرز

بدانکه طبع سپرز سرد و خشکست زیراکه خانه سودا بود و جایگاهش در زیر پهلوی چپ باشد و نهادش دراز و پهن بود بر سان زبان گاو و ازان جانب که با معده پیوسته است اندکی مغاکی دارد و دو رگ بزرگ از سپرز بمعده پیوسته است چون درد یکی از هر دو خورد یکی دهان

سودا بخود کشد و بدیگر دهان سودا را در دهان معده ریزد آن هنگام که معده از طعام خالی شود تا معده را آرزوی
طعام خیزد پس مردم ازین جهت بر طعام خوردن گراید و نیز منفعت سپرز آنست که ثفل خون را از مغاک معده بخویشتن
کشد و انگه ویرا بجوهر خویش گرداند و غذایش ازین ثفل خون بود و چنان دان که جوهر سپرز همچون جسمی متخلخل بود
ازین سبب که یاد کرده شد تا آمیزشهای ستبر سودایی را زود بخویشتن بتواند کشیدن **صفت نهاد**
شش بدانکه طبع شش سرد و ترست و او در میانهٔ سینه آویخته بود و او را دو حرکت بود ضد یکدیگر و حکیمان
یکی را حرکت انبساط خوانند و یکی را حرکت انقباض **اما** حرکت انبساط آنست که پیوسته شش هوای سرد را
از حلقوم بخویشتن همی کشد از بهر گرمی و تبش حرارت غریزی که اندر وست تا گرمی و تبش آن حرارت را فرو
نشاند و حرکت انقباض آنست که شش بخارهای گرم چون دود از دل می ستاند و بحلقوم دفع همی کند تا از راه دهن
و بینی بیرون همی شود و بدان که ایزد عز و جل شش را از گوشتی لطیف متخلخل آفرید از بهر آنکه او معدن هواست و
آلتی است تن را که پیوسته هوا را از بهر منفعت دل بخویشتن همی کشد چنانک یاد کردیم و چون هوا اندر جسم خویش
جمع کند اندک اندک آن هوا بدل همی رساند و بخارهای دل بخود همی کشد و ازین سبب است که نفس مردم بوقت
چیزی خواندن و سخن گفتن منقطع نشود و چون سر در آب فرو برد زمانی درنگ بتواند کردن و بجایگاهی که دود کرده بود
زمانی تواند نفس باز داشتن و اگر جسم شش متخلخل نبود درین چیزها که گفته شد باز داشتن نفس ناممکن بودی زیرا که
تا در شش هوا بود جانور زنده باشد و چون در وی هوا نبود در ساعت هلاک شود از آن سبب که بخارهای گرم دل را بسوزد
و دیگر منفعت شش آنست که چون هوا بخویشتن کشد و یرا لطیف کرده اند و بپزاند و آنگاه و یرا بدل فرستد زیرا که غذای
روح حیوانی هوا بود که ویرا قوت دهد و نیز افزون کند و همچنانک جگر آلتی است که تریهای طعام هضم کرده را بخون
گرداند تا غذای اندامها بود شش نیز آلتی است که هوا را بپزاند و لطیف کرده اند تا غذای روح حیوانی بود و چون هوای
لطیف کرده بدین سان که یاد کرده شد بدل رسد ویرا بخویشتن کشد و از وی برگهای شریانی بمغز فرستد و چون
بمغز رسد و غذای او شود حکیمان ویرا روح نفسانی خوانند و اگر از وی برگهای شریانی بجگر فرستد طبیبان ویرا
طبیعی خوانند و سر این بحقیقت خدای عز و جل داند اما مقصود ما از شرح کردن و باز نمودن آنچ یاد کرده شد
آنست که تا کتاب ما از اقوال حکمای قدیم خالی نباشد و بدانکه چون علتی در شش افتد صعب تر بود از بهر سه چیز
یکی از بهر آنکه دارو بدو دیر رسد دوم که او پیوسته از حرکت نیارامد سوم که اندرو خون کم بود والله اعلم بالصواب
صفت نهاد زهره بدانکه طبع زهره گرم و خشکست و او را بر روی جگر نهاده است و زهره را نیز
دو دهن است همچنانک سپرز را یک دهن صفرا از سوی مغاک جگر بخویشتن کشد و بدیگر دهان صفرا اندر
قعر معده ریزد تا از سردی و لخجی ثفل طعام از معده بیرون رود و مردم از رنج و گرانی آن ثفل باز رهد
و تن

و درم

و بپزاند هم
روح

و تن سبک گردد و منفعت زهره آنست که صفرا از خون جدا کند و بخویشتن کشد تا تیزی صفرا جوهر خون را سوخته
نکرداند **صفت نهاد گرده** بدانکه طبع گرده گرم و ترست و جایگاهش در میان پشت است و گردهٔ
راست بجگر نزدیکست زیرا که برفراز گردهٔ چپ بود اما مغاک هر دو گرده برابر یکدیگر باشند و در مغاک
هر یکی رگی بود بزرگ میان تهی رگها بدو قسم شوند چنانک یک سر شریانی با جگر پیوسته بود و دیگر سر
با کردن شانه و کدر گاه آب پشت بر گردها بود و استادان این صناعت چنین گفته اند که آب پشت چون
بدان سر رگها رسد که با جگر پیوسته است خون باشد و چون بدین سر برسد که با شانه پیوسته است نطفه
گردد و همچنین کدرگاه آب تاختن برگردها بود و چنان دان که اگر در آب تاختن چیزی از قوت خون آمیخته باشد
گرده آن خون را از آب تاختن جدا کند بدان وقت که آب تاختن را بمثانه فرستد و گرده را علتهای صعب
ازین جهت افتد که یاد کردیم **صفت نهاد معده** بدانکه جایگاه معده میان سینه است اما بالای
ویرا میل بجانب چپ بود و زیرش را میل بجانب راست باشد و دل و جگر و سپرز پیرامنش بود چنانک جگر بر
جانب راست وی باشد و سپرز بر جانب چپ وی و اندر زیرش گوشتی سخت بود و بر بالایش تنگ باشد و این جمله
پیرامنش از بهر دو چیزست یکی از آن جهت که ویرا گرم دارند تا طعام را بتواند پختن دوم از جهت آنکه تا بوقت حاجت و حرکات
و کارهای سخت کردن از جایگاه خویش زایل نشود و نهادش بر سان کدوی است که آن کدو را گردن دراز چنان که یک نیمه
آن بالای آن کدو بریده باشد زیرا که آن نیمهٔ معده که سوی پشت است پهن بود و آن نیمه که سوی شکم است منقلب است
برگرد ار پشت بر بط و سرشت معده از گوهری است متخلخل زیرا که محتاج بود بقوت حس از بهر طعام خواستن و قوت
این حس بیشتر اندر دهن معده بود و این قوت حس گرسنگی باشد و اندر ونش همچنین مخمل است و هم گوز جسم است و
بن وی فراخ تر از سر وی است و این از آن سببست که شکل آفرینش مردم راستست و چون مردم طعام خورند و همی گردد
بهمه حال آن طعام بن معده شود پس چنان باید که این معده فراخ تر از سر وی باشد تا طعام در وی گنجد و رنج باید اعضای
دیگر نرساند و حق تعالی چهار قوت اندرو بیافریده است حکیمان یکی را قوت **جاذبه** خوانند یعنی کشنده و او آن وقت
بود که طعام را بمعده همی کشد و هر وقت که این قوت را ضعفی افتد شهوت و آرزوی طعام نشود دوم را قوت **ماسکه** خوا
یعنی گیرنده و او آن وقت بود که طعام در معده قرار گیرد تا معده فعل خویش اندر طعام بکند و نیم گواشت طعام از معده
بیرون نیاید سوم را قوت **هاضمه** خوانند یعنی پزنده و او آن وقت بود که طعام را در معده بپزاند و هر گه که
این قوت را ضعفی افتد طعام در معده خام بماند و ترش گردد چهارم را قوت **دافعه** خوانند یعنی بیرون کننده
و او آن وقت باشد که ثفل طعام را از معده بیرون کند و هر گاه که این قوت را ضعفی افتد ثفل طعام از معده
دیر بیرون شود و فساد آرد و علتها در تن مردم بیشتر از ضعیفی این قوتها افتد و از آن که محلهای معده

تند

نرم شود و درشتی از وی برود و نیز از آن که تبش جگر بدو کم رسد یا جگر را علتی بدید آید و گروهی از اهل این
صناعت گفته اند که این قوتها در اندامهای دیگر باشند آنگاه فعل اندر معده کنند چنان که قوت هاضمه اندر
جگر باشد و قوت جاذبه اندر شش و قوت دافعه اندر زهره و قوت ماسکه اندر بواب و بواب آنجایگاه
است که ثقل را راه دهد تا از معده برود کانی شود **صفت نهاد رودکانیها** بدان که سرشت
رودکانیها همچون معده از گوهری است و جمله شش روده اند سه از این جمله آنچ بالاترند باریک تر و تنگ تر و سه
آنچ فروترند فراخ تر و ستبر تر **اما** آن سه رودکانی بالایین نخستین را حکما معای اثنی عشریه خوانند زیرا که درازی
وی هر کسی را بانگشت خویش دوازده انگشت بود و نیز راست باشد یعنی چون رودکانیهای دیگر اندر وی پیچ و خمی نبود و او آن
بود که با بواب معده پیوسته است دوم را معای صایم خوانند زیرا که پیوسته او از غذا خالی بود یعنی که از وی غذا زود
بگذرد و در وی درنگ نکند سوم را معای دقاق خوانند و او پیچاپیچ باشد و غذا در وی درنگ بسیار تر کند **و اما** از آن
سه رودکانی زیرین نخستین را بزشکان معای اعور خوانند و او رودکانی بود فراخ و یک دهان دارد ثقل از آن سو که بدو
فرو شود هم از آن سو بر آید زیرا که مانند کیسه بود دوم را معای قولن خوانند و او رودکانی بود فراخ در زیر این رودکانیها
که صفت آن یاد کرده شد سوم را معای مستقیم خوانند و او رودکانی بود فراخ و راست یک سرش با مقعد پیوسته باشد
و حکمت اندر آن که در بهری از رودکانیها پیچ و خمی بود آنست که تا غذا اندر وی درنگی بود و زود از مردم بیرون نیاید
و هر ساعتی مردم را بطعام حاجت نباشد و حکمت در آن که رودکانیهای زیرین فراخ تر از بالایین بود آنست که هر زمانی مردم
را بحاجت گاه نباید رفتن از جهت آنکه تنگ بودندی ناچار از ثقل زود پر شدندی و مردم را باستفراغ آن ثقل بروزی
چند بار حاجت افتادی و جای این رودکانیها از زیر استخوان سینه است تا بمقعد و آفرینش هر شکلی که بشرح باز نمودیم
بسیار حکمتهاست که اگر جمله یاد کنیم کتاب دراز شود **صفت نهاد مثانه** بدانکه نهاد مثانه و
جایگاهش اندر زهار مردم است و نهادش برگرد ارشیشه آب گیر بود و سر تنگ و بن فراخ تا آب تاختن در و
بسیار گنجد و جرم مثانه سخت قوی باشد از بهر آنکه تا گرمی و تیزی صفرایی که با آب آمیخته بود وی را زیان ندارد
و نیز بر دهن وی گوشت پاره بود و چنان دان که یک رگ از وی با گرده پیوسته است و یک رگ با قضیب و این
رگ که با قضیب پیوسته است و آن گوشت پاره که بر دهن مثانه بود این هر دو نگاه دار آب تاختن اند که
جز بوقتش رها نکنند که بیرون آید پس هرگاهی که این رگ یا آن گوشت پاره ضعیف شوند آب تاختن را از
سستی بی وقت رها کنند بی خواست مردم از سر قضیب آب تاختن فرود آید این قدر یاد کرده شد بر طریق
اختصار تا متعلم را کفایت بود از شرح اندامهایی که درون تن مردم است اکنون شرح اندامهای ظاهر را
یاد کنیم که خدای تعالی را آفرینش آن حکمت بیشتر ست در **صفت نهاد چشم** بدانکه ایزد سبحانه و تعالی

و هر ساعتی مردم را آب تاختن نبایدی تاختن ۳

چشم را

چشم را در مغاک از بهر آن آفریده است که اندامی شریف و بزرگوارست و استخوان پیشانی را بیرون تر از استخوان
روی از بهر آن آفرید که نگاهبان چشم بود و آفتی که از بالا در آید از چشم باز دارد و ابروان را حاجب چشم کرد تا هرگاه که
خواهد برگ چشم را بپوشاند و مژه را پرده چشم آفرید تا بلاهای از گرد و خاک و آنچ بدین ماند از وی باز دارد و چنان
دان که ایزد عز و جل چشم را از هفت طبقه و سه رطوبت آفریده و هر طبقه و هر رطوبتی از گونه دیگر و جنسی دیگر آفریده
است **اما طبقه نخستین** که او ظاهر چشم است حکیمان آنرا طبقه ملتحمه خوانند زیرا که با جمله کنارها
چشم فرو گسترده است و او تنک بود و بگونه سخت سپید باشد **طبقه دوم را** قرنیه خوانند زیرا که او
سخت است و بگونه و سختی مانند سرو سپید بود **طبقه سوم را** عنبیه خوانند زیرا که بپوست دانه
انگور ماند یعنی که از سوی بیرون املس بود و سوی اندرون املس نباشد و بگونه سپید فام بود **طبقه
چهارم** عنکبوتیه خوانند زیرا که او همچون لانه عنکبوت تنگ بود و بگونه سخت سپید و روشن **طبقه
پنجم را** شبکیه خوانند زیرا که بر مثال ~~پوست~~ **طبقه ششم را** جلیدیه خوانند
بگونه مانند یخ بود **طبقه هفتم** را صلبیه خوانند زیرا که او سخت تر از این جمله طبقهای دیگر باشد که یاد کردیم و
هر یکی را از این طبقها منفعتی موجود است **اما** منفعت طبقه اول آنست که پیرامن گوشت چشم رطوبت جلیدیه
سخت در گرفته است تا از جای خود حرکت نکند **منفعت طبقه دوم** آنست که رطوبت جلیدیه را از آفتها
نگاه دارد **منفعت طبقه** سوم آنست که طبقه دوم را غذا دهد و نور چشم را نگاه دارد تا چون مردم
چیزهای روشن و تابنده بیند از دیدن پراگنده نگردد **منفعت طبقه چهارم** آنست که
طبقه سوم را نگاه دارد و غذا دهد و رطوبت جلیدیه را از سختی و درشتی این طبقهای دیگر نگاه دارد و آفت سختی دیرا از
رطوبت جلیدیه دفع کند **منفعت طبقه** پنجم آنست که روح باصره را بپیوستن از بهر رطوبت جلیدیه نگاه دارد
و غذای رطوبت زجاجیه هم او دهد **منفعت طبقه** ششم آنست که رطوبت جلیدیه را از گرمی رگهای
شریانی که اندر طبقه شبکیه است نگاه دارد **منفعت طبقه هفتم** آنست که آفت سختی استخوان
چشم خانه از جمله طبقهای چشم باز دارد و چشم را در جایگاه خویش محکم دارد **اما** از سه رطوبت که یاد کردیم رطوبت
نخستین را بیضیه خوانند زیرا که او در تری بچه ماند سپیده خایه دوم را رطوبت جلیدیه خوانند زیرا که او در تری
بود مانند یخ سوم را رطوبت زجاجیه خوانند زیرا که او در تری بچه ماند آبگینه گداخته و رطوبت جلیدیه در
میان دیده چشم باشد بدان سان که نقطه در میان دایره پرگار و او بگونه روشن و تابنده بود تا نظر چیزها
او دو گانه و غذایش از رطوبت زجاجیه بود زیرا که او از پس رطوبت جلیدیه بود و رطوبت بیضیه اندر
پیش رطوبت جلیدیه بود تا وی را تری کند و خشکی هوا را از وی باز می دارد و چنان دان که آن هفت طبقه که یاد

کردیم سه طبقه از پیش رطوبت بیضیه بود دو سیاهی چشم اندر میان سوم طبقه باشد و وی پیان تهی کرد از بطن پیشین
مغز بچشم آمده است تا بر رطوبت جلیدیه و از آنجا روشنایی بدیدهٔ چشم اندر آید و این پیها میان تهی تا ریکی فراخ کردند و
اندر روشنایی تنگ شوند و هر که این پیها فراخ کرد چشم هیچ نبیند و بسیار کس **صفت نهاد**

گوش بدانکه نهاد گوشها برین سان که هست ایزد تعالی از بهر آن آفرید تا آواز مردم و بانگ چیزها از دور در آید
واو بر مثال بادگیری بود و سوراخ گوش را خم در خم از بهر آن آفرید بلطف و کرم خویش تا باد و خاک در وی نشود و این
آب تلخ در گوش از بهر آن آفرید تا هیچ جانوری آهنگ گوش نکند زیرا که آن تلخی او را زهری باشد که در هلاکش
افکند **صفت نهاد بینی** بدانکه بینی زینت روی مردم است زیرا که بی بینی روی را هیچ مزه
وخوبی نباشد و درونش بدو قسمت باشد تا بدان استخوان که مانند پالونه بود که پیش ازین صفتش یاد کرده شد
واندرو سه منفعتست اول آنکه گذرگاه نفس است دوم آنکه بویهای خوش و ناخوش بدو رسد و بتوان
دانستن سوم فضولهای ستبر چون خلم و مانندش که مغز دفع کند از وی فرود آید **صفت نهاد لب**

وزبان بدانکه لب دربان دهنست و پردهٔ دندانها و یار زبانست بهنگام سخن گفتن آدمی را زیرا که
چون کسی را لب نبود سخن درست و نیک نتواند گفتن و سخن او را فهم کردن نشاید و ایزد تعالی وی را از گوشتی نرم و
نازک از بهر آن آفرید تا مردم بر سخن گفتن توانا و قادر باشد و رطوبتی اندر وی مرکب کرد تا همیشه تر باشد
وهمچنین زبان را از گوشت نرم آفرید تا بهنگام سخن گفتن بر حرکت قادر بود و نیز فضله که از طعام در دهان بماند
زبان وی را بگرداند آن سو که خواهد و نه زبان طعام در دهان دشوار توان گردانیدن و درون گوشت زبان
رگها پدید کرد مانند رگهای شریان که پیوسته از سر این رگها تریهای بلغمی در دهان جمع شود و سر این را حکیمان
سایل اللعاب خوانند و حکمت در آفرینش این رگها دو چیز ست یکی تا پیوسته زبان تر باشد که اگر خشک بودی
سخن بدشواری توانستی گفتن دوم آنکه اگر مردم طعام خشک خورد چون نان خشک و پست بهنگام خاییدن آن
چیز تر شود تا وی را آسان بتواند خوردن که خشک بگلو دشوار فرو رود **صفت نهاد دستها** بدانک
ایزد عز و علا چندگونه از فضیلت اندر دستها آفریده است از صنعتهای لطیف و کارهای نغز و پاکیزه چون
کتابت نبشتن و نگارگری و نوای رودها زدن و آنچ بدین ماند و از جملهٔ پنج حواس یک حس آنست که در و موجود
زیرا که نرمی و درشتی هر چیزی را بدست توان یافتن و دستها مردم را بجای پر و بالست هر چیز را که از او دیگر آلت
کسب و علت و سبب باز دارد از منفعت آفتهاست از تن مردم که چون زخمی یا آفتی بر تن مردم خواهد رسیدن دست
آن را دفع کند بحقیقت سپر تن دستهاست و فضایل دست بسیارست اما این مقدار سخن را کفایت بود والله اعلم
صفت نهاد پستانها بدانک پستانها مرکبست از گوشتی سست و غدد و برخی از رگها

شریان

وطبیبان این علة را انتشار خوانند

شریان درون هر دو پستان پیوسته است و منفعتشان آنست که غذاء فرزند طفل موجود اندر ایشان بود
از آن سبب که غذای فرزند در شکم مادر خون حیض باشد و مایهٔ شیر نیز از خون حیض بود پس گرمی دل آن خون را
در رگها بپزاند که گذرگاه خون حیض اند و زان پس طبیعت وی را در گوشت پستانها دفع کند تا در آنجا لطیف
شود و بگونه سپید بود زیرا که گوشت پستانها برنگ سپید بود ناچار وی هم رنگ خویش کرد اند چنانک غذای فرزند
طفل را شاید و دلیل بر آنک شیر از خون حیض است و پستانها را با زهدان مشارکت بود آنست که چون خون حیض بریده
شود بوقت آبستنی شیر وی فرزند شیرخواره را زیان دارد و اگر پستان چپ زن آبستن پژمرده گردد دلیل کند که دختر افکند
واگر پستان راست زن آبستن پژمرده گردد دلیل کند که پسر افکند **صفت نهاد خایه** بدانک خایگان
آلتهای آب منی اند و هر دو از گوشت سپید و سست و متخلخل آفریده است و هر یکی را رگی بگرده پیوسته است که خون
لطیف از گرده بدان رگها بخایگان رسد و برخی اندر رگهای شریان هم بدیشان پیوسته است پس آن خون که از گرده
بخایگان همی آید اندران رگها نیم پخته گردد و چون در خایگان حاصل شود و تمام پخته شود و بتوام ستبر و لزج گردد و بگونه
سپید شود و هم بدان سان که خون حیض در پستانها پخته و سپید شود و دو مجرای فراخ در ان خایگان بین قضیب
پیوسته است و حکیمان این را مجراهای اوعیهٔ منی خوانند پس چون آب در خایگان تمام پخته گردد از آنجا با وعیهٔ
منی جمع همی شود و بوقت حاجت از سر قضیب بیرون همی آید بحکم حق سبحانه و تعالی و جل جلاله **صفت نهاد**

قضیب بدان که قضیب جسمی بود میان تهی و اندرو هیچ رطوبت نباشد و آفرینش او از پیها و رگها بود بسبب
آنک تا بوقت مجامعت لذتی تمام بمردم رسد و خالی از رطوبت از بهر آن باشد تا بهنگام جماع جسم و رگهای وی پر باد
گردد و بزرگ و سخت شود و بوقت مجامعت از مقصود باز نماند و نیز چون بزرگ شد مجرای آب منی فراخ تر گردد تا منی در
وی آسان گذرد و زود فرود آید و بدانکه این اندام مردان را و زنان را یکسان بود از بهر آنکه این اندام که مردان را از بیرونست
ایشان را از سوی درون باشد چنانک بجای قضیب مردان را زنان را گردن زهدان بود و بجای خایگان ایشان را درون
زهدان چه دو زهدان که صفتشان پیش ازین یاد کردیم و در درون فرج زنان را نیز دو خایه باشد لکن خایگان ایشان
گرد و سخت بود و خایگان مردان دراز و سست باشد و اوعیهٔ منی مردان را دراز و سخت بود و زنان را کوتاه و نرم باشد
این قدر یاد کرده شد از صفت اندامهای درون و بیرون مردم تا متعلم را کفایت باشد چون علمش فهم کند و باید که
بداند

پیدا کردن استخوان و گوشت پاره و رگ و پی

و پیوندهای جملهٔ اندامهای تن مردم از فرق سر تا بقدم ٥ بدانک جملهٔ اندامهای تن مردم دویست و چهل و
هشت استخوانست ازین جمله سه استخوان اندر سرست و پنجاه و پنج اندر روی با دندانها و هفت اندر گردن با
جنبرش و بیست و چهار اندر پهلوها و هفت اندر سینه و چهار اندر دو شمها و دو اندر بازوها و چهار

اندر ساعدهای دست و شانزده اندر ساعدهای دست و هشت اندر پشتهای کف دست و یک اندر انگشتهای دست و هفده اندر پشت و هفت اندر زیر مهرهٔ پشت تا بنشند و دو اندر سرون و دو اندر رانها و دو اندر زانوها و چهار اندر ساقها و چهار اندر کعب و دو اندر پاشنها و دو اندر پیش وی و دو اندر پشت پایها و سی اندر انگشت پایها اکنون استخوانها دو صد و چهل و هشت است که گفته شد

صفت عدد پیها

اما در تن مردم هفتاد و هفت پی است سی و هشت جفت و یکی طاق از این جمله هفت جفت آنست که اصل پیهای ایشان از مغز سر باشد جفت نخستین در چشمها پیوسته است جفت دوم در پردهای چشم پیوسته بود جفت سوم در بناگوشها و بینی و لب پیوسته بود جفت چهارم در کام و زبان پیوسته بود جفت پنجم در گوشها و گردن و بر و سینه پیوسته بود جفت ششم در آلتهای شکم پیوسته بود جفت هفتم در زبان و گوشها و گلو پیوسته باشد و سی و یک جفت آنست که اصل پیهای ایشان از مغز پشت ساره باشد چنانکه هر جفتی از سوراخ مهرهای گردن و مهرهای پشت بیرون آمده باشد و در آن اندامها که برابر مهره بود پراکنده شوند از آن جمله هشت جفت اندر گردن بود و دوازده جفت اندر پشت باشد و پنج جفت اندر شکم باشد و سه جفت اندر سرون باشد و سه جفت اندر مهرهای پیوند که زیر مهرهٔ پشت باشد و آنکه طاق است بالای مقعد باشد و عدد اصل جملهٔ پیهای تن آدمی این قدر است اما فروع شان در جملهٔ اندامها پراکنده باشد برمثال رگها والعلم عند الله تعالی

عدد عضلات

و جملهٔ عضلات یعنی گوشت پاره که اندامهای تن مردم است پانصد و بیست و هشت عضله است از این جمله بیست و سه اندر سر است و بیست و چهار اندر چشمها و چهل و سه اندر روی و لب و دهان و نه اندر زبان و بیست اندر زیر کام و نایزه شش و پهلو شش اندر گردن و بیست و شش اندر دوشها و هشت اندر بازوها و سی و چهار اندر ساعدهای دست و سی و شش اندر کفهای دست و صد و هفت اندر بر و سینه و چهل و هشت اندر پشت و هشت اندر شکم و یکی بر سر شانه و چهار اندر قضیب و چهار اندر مقعد و بیست و شش اندر سرون و رانها و پنج اندر زانوها و بیست و هشت اندر ساقها و دو اندر کعبها و پنجاه و دو اندر پایها والله اعلم

عدد پیوندها

بدانکه جملهٔ پیوندها که اندر تن مردم است از خرد و بزرگ پانصد و هشت پیوند است از این جمله صد و چهل پیوند از خرد و بزرگ اندر سر و روی است و پنج اندر گردن با چنبر شش و چهل و هشت اندر پهلوها و چهارده اندر سینه و هشت اندر دوشها و چهار اندر بازوها و هشت اندر ساعدها دست و سی و دو اندر سر ساعدهای دست و شانزده اندر پشتهای کف دست و شصت اندر انگشتان دست و سی و چهار اندر زیر پشت و چهار اندر زانو و هشت اندر ساقها و هشت اندر کعبها و چهار اندر پاشنها و چهارده دیگر اندر پیش پاشنها و بیست اندر پشت پایها و شصت اندر انگشتان پایها والله اعلم

عدد رگها

و جملهٔ رگهای تن سیصد و شصت رگ است از این جمله صد و پنجاه و شش رگ جهنده باشد و دو صد و چهار آرمیده پس اگر از جملهٔ این رگها جهنده یکی بیمار اندر مرد بیمار شود و اگر از رگهای آرمیده یکی بجنبد مرد بیمار گردد و این رگها را نخست از سه رگ

و شش هم

بزرگست رگ قیفال و اکحل و باسلیق و هر یکی از این سه گانه صد و بیست و دو رگ بدو باز بسته است و مثال این رگهای بزرگ چون رودها بود و مثال رگهای کوچک چون جویها باشد و جملهٔ رگهای جهنده پیوسته بدل بود و رگهای آرمیده پیوسته بجگر والله اعلم

پیدا کردن پنج حواس مردم

بدانکه ایزد سبحانه و تعالی پنج حواس اندر پنج اندام مردم پیدا فریده است که کمال تمام تن مردم بود اول حس چشم طبع آتش دارد و قوت وجود این حس اندر روشنایی و اندر روز باشد و دلیل بر لطافت وی آنست که مقدار کیفیت چیزها که از دور باشد از لطافت خویش دریابد دوم حس شنیدن و دریافتن آوازهاست و او موجود بود اندر گوش و او بلطافت کمتر از بینایی چشم است و او طبع باد دارد و از این سبب است که آوازها و بانگ چیزهای مختلف زود دریابد و دلیل بر لطافت وی آنست که آوازها و بانگ چیزها که از دور آید بشنود زیرا که باد آنرا بگوش رساند لیکن نه بقیاس آن دوری که چشم بیند سوم حس دانستن بوی خوش و ناخوش و او موجود بود اندر بینی و بلطافت کمتر است از شنوایی گوش باشد و او طبع بخار دارد و از این سبب است که بالا شود و بوی بمغز سر رساند و بخار بطبع ممتزج از طبع آب و خاک چهارم حس شناختن طعم شیرین و شور و تلخ و او موجود باشد اندر زبان و بلطافت کمتر از حس بویایی بود زیرا که او بطبع همچون آب باشد و بهمه حال بخار لطیف تر از طبع آب بود پنجم حس دانستن نرم و درشت بود و او موجود باشد اندر دست و از جملهٔ حواس این حس غلیظ تر باشد زیرا که طبع خاک دارد و وجود این حس اندر پیهای دست بود و از این سبب است که سختی و نرمی و گرمی و سردی چیزها جز بلمس نتوان یافتن و چنان دان که این پنج حس را که حق تعالی بحکم خویش بیافریده هر پنج را نیاز مند یکدیگر کرد و چنان ساخته است که هر چیزی که بیک حس اندر نیابد بدیگر حس دریافتن نتوان یافتن چنانکه کنند را از بوی خوش بچشم نتوان دانستن و آوازها را از بینی نتوان شنیدن و دیگر حسها را قیاس هم بدین سان بود که یاد کردیم پس هر که حواس و نهاد این اندامها را بدین سان که یاد کردیم بداند و در نیک تأمل کند واجب گردد بر وی که صانع خویش را بیگانگی بشناسد و حکمت و قدرت وی بشناسد حق تعالی که گواهی دهد چون صنعت آفرینش خویش دریافت چنانکه در کلام قدیم خویش یاد کرد وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ پس بدین سخن درست گشت که صانع افلاک و طبایع و مصنوعات را بجمله خالق خدایست عز و جل لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و نیز جواب آن کسی که گوید که ما را طبایع افلاک و کواکب و عناصر بوجود آورده دروغ گوید و محال جوید و جز خدای عز و جل آفریدگار و صانع نه و در خویش پندارد و جز بر طریق شرع و مذهب سنت و جماعت اقتدا کرده باشد و مؤمن آنست که بهرچه او کند ایمان آورد و در راضی باشد

نگاه داشتن تندرستی را

بدانکه نشان تندرستی آن بود که تن قوی و توانا باشد بر کار خویش و هر اندامی بتمامی فعل خویش بکند بی آنکه درد و رنج بمردم رسد و هر گاه که تن ناتوان گردد و اندامها از فعل خویش

بازمانده و رنجی در تن حاصل گردد نشان بیماری بود پس تدبیر نگاه باید داشتن در حال تن درستی بر چند روی
اول باید که طعام و شراب خوردن باندازه و موافق روزگار و سازگار باشد دوم فضلهای که اندر تن متفاوت
جمع آمده باشد جمله را بداروها از تن بیرون کند بیش از آنکه بمایه علت شود و در تن فساد پدید آید بقراط
گوید که اصل نگاه داشتن تن درستی آنست که این چهار طبع را باعتدال نگاه دارد یعنی خون و صفرا
و بلغم و سودا چنان که بر یکدیگر چیره نشوند و افزونی نگیرند دوم آنکه حرکت و آرام و طبع و طعام و شراب باید که
معتدل و موافق و باندازه قوت بود و عادتی که دارد و کرده باشد از آن نگردد مگر که عادتی بد بود که بتدریج آنرا
بصلاح آورد اما حرکت کردن چنان باید که بیش از خوردن طعام بود و باندازه خویش حرکت کند بگشتن و نشستن
و کار کردن و آنچه بدین ماند و چنان باید که مانده نشود و رنجی بسیار بر تن ننهد و حرکت کردن بیش از طعام حرارت
غریزی را قوی دارد یعنی گرمی طبیعت تن را نیرو دهد و طعام بگوارد و اندامها قوی کند و حرکت که پیش از طعام بسیار
کند مردم را ضعیف و لاغر کند و بیماریهای صعب پدید آرد و اگر چه روزگار زمان دهد و چون بعد از طعام بسیار
حرکت نکند طعام بگوارد واما آرامش بسیار و تن آسانی حرارت غریزی را ضعیف کند و بیم آن بود که ویرا بمیراند
خاصه بیش از طعام از جهت آن که حرکت کردن بیش از طعام معده و جگر را نیرو دهد و طعام را که بر سر معده بود فرو
برد و هر که او را آنچه خورده باشد بگوارد باید که پس از طعام حرکت بسیار نکند و خود را رنجور ندارد تا از بیماریها
ایمن بود واما طعام و شراب خوردن چنان باید که پیوسته معده سبک باشد پس اگر وقتی باتفاق بیشتر
خورده باشد صلاحش در آن باشد که اندکی بخورد تا طعام نیم هضم شود آنگه بسیار بخسبد و دیگر روز تا نماز پیشین
هیچ نخورد تا سخت گرسنه شود جالینوس گوید نگاه داشتن تن درستی در آن بود که حرکت و آرام باعتدال
کند و طعام و شراب موافق خورد و از گرما و سرمای سخت تن را نگاه دارد و از خشم گرفتن و ترسیدن و اندوه و پنداری
و حسد و کینه و آنچه بدین ماند پرهیز کند که این همه مزاج را از حال خویش بگرداند و طبیعت از حال اعتدال بگردد
و غذا و بدان گرمی و ابتهای گرم و بیماریهای ... را از آنکه واما طعام خوردن را اندر نگاه داشتن
تن درستی چنان باید که طعام آنگه خورد که تن سبک باشد و طعام خورده هضم شده باشد و حرکتی موافق کرده باشد
و آرزوی طعام خواسته بود تا آنچه خورد بگوارد و پیوسته اندامها درست و قوی باشد و چون طعام آرزو آید بهیچ حال تغافل
نکند مگر که بروزه باشد یا پیش از آن طعامی بسیار خورده باشد یا آنچه خورده باشد گران و بدگوار باشد و چون طعام
آرزو کند نخورد پس بدین سبب روا بود که طعام دیرتر خورد اما باید که پیش از طعام جلاب یا سکنجبین بکار
دارد تا معده گرم شود و آرزوی طعام قوی گردد و طعام چنان خورد که چون فارغ شود هنوز شره بود باید که سلامت تن در کم
خوردن است چنانکه سلامت جان بکم گناهی و هر کسی را بر همان غذا باید بودن که بر آن خو کرده باشد و چندان باید

خوردن

خوردن که عادتش باشد مگر که عادت بد دارد و بسیار خوردن یا طعامی ناموافق بود پس باید که بتدریج خود را از آن
باز کشد و بعادت نیکو باز آید و بهترین عادت مردم تن درست را آن بود که شبانروزی یک بار طعام خورد یا دو بار
و اگر بدو شبانروز سه بار خورد سخت باعتدال تر و بهتر بود و پیوسته تن را درست دارد و نیز در شبانروزی سه
بار طعام خوردن مردم فربه و ستبر اندام را زیان دارد و کسی را که حرکت و کارش قوی تر بود طعام او بیشتر و بانیرو
تر باید و هر که تن آسان بود طعامش سبکتر و کمتر باید تا پیوسته تن درست باشد و مزاج تن از اعتدال نگردد فی الجمله
طعامی که سازگار بود کسی را که بدو خو کرده باشد نباید که از وی بگردد و اگر چه آن طعام بد بود مگر که بغایت بد باشد
آنکه اندک اندک خود را از وی باز کشد تا بیمار نشود و بسیار طعام بد بود که مردم را سازگارتر از طعام نیک باشد از آن
سبب که بدو خو کرده باشد واما میوه‌های تر خوردن را یوحنا گوید که پیوسته باید که پیش از
طعام خورد مگر که میوه ترش گیرنده باشد چون آبی و سیب و انار و آنچه بدین ماند و بسیار نخورد یا بروی علاج باشد
روا بود اگر پیش از طعام خورد و هر نگاه داشتن تن درستی را آن بهتر بود که میوه تر بسیار نخورد مگر وقتی که معده گرم شده
باشد از حرکتی یا از رنجی که بمردم رسد آنگه انگور یا انجیر یا آلوی سرد کرده شاید که بخورد و از پس او یک زمان درنگ کند و آنگه
طعام خورد نیک باشد پس اگر وقتی میوه یا طعام بیشتر خورده باشد و ناگوار بود تدبیر آن باشد که دیگر روز کمتر خورد تا معده سبک
گردد پس اگر روزی چند همچنین افتد علاجش آن بود که شکم نرم کند بداروهای که معده و روده را پاک کند و ثقل را فرود آرد
چون طریفل خرد و حب صبر و گوارش سفرجل و گوارش شهریاران و آنچه بدین ماند واما آب خوردن را جالینوس
گوید که بر سر طعام میان غذا باید که اندکی باید تشنگی را بنشاند و طعام را فرود برد تا معده سبک باشد پس اگر سیر خورد باک نباشد
و بر سر طعام آب سرد خورد تا طعام را بگوارد و تشنگی بنشاند مگر کسی را که معده و جگر سرد بود پس او را نشاید که آب سرد خورد
که زیان دارد و همچنین چون از گرمابه بیرون آمده باشد یا جماع یا کاری برنج کرده یا بگرمابه بسیار رفته باشد آب سرد خوردن
زیان دارد و بیم هلاک بود مگر که اندک اندک بلیبد خورد تا گرمی اندام بنشاند پس از آن اگر بسیار خورد روا بود و آب سرد ناشتا
مر غذا و بدان گرمی و صفرا را نیک بود لکن اندک باید خوردن تا زیان ندارد و آب خوردن بشب مرسکی خواره را که
تشنه بود سود دارد و چون بسیار خورد و تشنگی ننشیند یک زمان بر تشنگی صبر کند تا آن حال درگذرد واما
سیکی خوردن را محمد زکریا گوید که در ماهی یک بار یا دو بار خورد و با طعامها پخته شود و تیز
خورد و بسیار نخورد و چون سیکی باندازه خورد خاصیتش آن بود که نخست تن را گرم کند و طعام را بگوارد و حرارت
غریزی را قوت دهد و قوت طعام را بهمه تن برساند و خون را روشن کند و زردی روی را ببرد و چون او را با طعامهای
نیک خورند تن را پرورش دهد و فربه کند و چون با آب ممزوج خورند تری آب را باندامها برساند و خواب خوش آرد
و نشاط و شادی افزاید و این همه فعل نیکو آنگاه بود که از وی باندازه خورند و از حد نگذرانند واما

و اگر طعام نیک خورد
زیادتی داده

و حال سستی بخلاف این باشد و منفعتش مضرت کرد زیرا که اندامها سست کند و بیماریهای بد آرد که آنرا
علاج نبود و خرد را تباه کند چنانک جالینوس گوید اندر کتاب مزاج که از مستی خوردن بسیار علتهای
صعب و دشوار خیزد چون سکته و فالج و سستی پیها و سبات و صرع و تشنج و سرگشتن و لقوه و رعشه و درد سر
و شقیقه و آماس جگر و دبیلها و ریشهای بزرگ و بستگی اندامها و آنچ بدین ماند از بیماریهایی که بروزگار از تن جدا
نشود و بیم آن بود که مردم را هلاک کند و فی الجمله خوردنش همه مزاج را موافق نبود زیرا که بسیار مردم را مستی اندر معده
ترش شود و مزاج را فساد آرد و بسیار کس را صفرا انگیزد و جگر گرم کند و قی آرد و بسیار کس را تن لاغر کند و بسیار
کس را درد سر انگیزد و خمار آرد و این از آن سبب بود که طبع و مزاجهای مردم مختلف باشد و چون نیک تامل کنند و بخرد
بنگرند مضرتش بیشتر از منفعت بود و مستی خوردن همچنانک از قول پیغامبر علیه الصلوات الله و سلامه علیه
حرامست و هم نزدیک حکیم ارسطاطالیس سخت منکر و ناپسند بوده است و گویند که او نخوردی پرسیدند
از وی که چرا مستی نخوری گفت من چیزی نخورم که عقل من تباه کند زیرا که من بکمال علم و دانش و حرمت بسبب
عقل رسیدم و کسی که از گرمابه بیرون آمده باشد یا کاری برنج کرده یا طعامی بسیار خورده بود مستی خوردن
او را زیان دارد واما خفتن و بیداری را بقراط گوید که خفتن چندانی باید که اندامها بیاساید
و ماندگی تن بشود و طعام خورده هضم شود و سرخوابی که چنین باشد تن را درست دارد و قوت را قوی کند و خشم
معده را بنشاند و تن را فربه کند و چون از حد بگذرد تن را کاهل کند و سست دارد و بلغم انگیزد و معده را سرد
کند خاصه مرکسانی که فربه و ستبر اندام باشند سخت زیان دارد و نیز بیداری که از حد بگذرد گرمی انگیزد و طبع را
تباه کند و تن لاغر و خشک کند و صفرا تیز کرداند و بهیچ حال نباید که مردم خود را بستم بیدار دارند که از وی سستی
اندام و کاهلی پدید آرد و چون نیم شب کسی از خواب درآید جهد کند تا در خواب شود که از بیداری مردم را
بسیار آفتها و علتها خیزد واما طبع نرم داشتن را حکیم مدائنی گوید که در حال
تن درستی نگاه داشتن بزرگ ترین تدبیری بود و نیکوترین علاجی و زود آن بهتر باشد که طبع نرم بخوردنیها
کند نه بداروها و تا طبع با اعتدال باشد چنانکه نه سخت بود و نه نرم و آب تاختن را تعهد کند تا بدان اندازه
که آب خورده باشد از وی فرود آید و تعهدش آن بود که برفتن و حرکت کردن کاهلی نکند تا زیرهای فاسد با آب
تاختن از وی جدا شود و تن درستی بر جای بماند و اگر وقتی شکم بسته شود با آب میوها و آب پنیر شکم نرم کند و اگر آب
تاختن کمتر فرود آید سکنگبین و تخم خربزه و تخم خیار و تخم کرفس و بادیان بکار دارد و بدل حرکت کردن و گشتن
بگرمابه گرم خوی کند و جماع که بآرزو بود این حال را سود دارد و بوقت که آب تاختن تقاضا کند نباید که باز دارد که
از وی بیماریهای بزرگ افتد اندر کرده و مثانه و همچنین اگر طبع اجابت خواهد نبایدش باز داشتن که از وی زحیر

و قولنج

و قولنج پدید آید و آرزوی طعام بشود و منش گشتن افزاید و اگر بحاجت گاه بسیار نشیند بیم ناسور و درد
مقعد بود پس چنان باید که همه براعتدال داشته آید تا تن درستی بماند واما جماع کردن را
ماسرجویه گوید که آن وقت بهتر باشد که سخت آرزو کند و آب پشت بسیار بود و از جماع کردن
سستی در نیاید و مردم خویشتن را سبکتر و نیکوتر از آن بیند که بوده باشد و بدان وقت بهتر باشد که همه
حالهای تن براعتدال بود یعنی نه سیر بود و نه گرسنه و اگر سیر باشد بهتر از آن باشد که گرسنه و بآخر شب بهتر
از آن باشد که در اول شب و منفعت جماع آنست که تن را سبک کند و نشاط آرد و خشم را بنشاند و غم و اندوه را
ببرد و اندیشه و تنگی از دل ببر آید و مالیخولیا و عشق را سود دارد و گرانی سر و چشم را نیک بود و زهار رو کرده و مثانه
از آمیزشهای بد پاک کند و جماع کردن بهنگام بهار بهتر باشد و بزمستان هم نیک بود اما چون بسیار کند سخت
زیان دارد و منفعتش بمضرت کرد و قوت اندامها ببرد و روشنایی چشم را خلل آرد و مردم را زود پیر
کند و موی را سپید گرداند و تن ضعیف و لاغر کند و مغز سر و سینه را زیان دارد و پیها را سست کند و مردم
لاغر که جماع بسیار کند بیم دق باشد و بهترین وقت جماع کردن را موسم خزان بود و بوقتی که بیماریهای وبا
بود از جماع پرهیز باید کردن که بیم هلاکت بود والله اعلم واما تن مالیدن را اسحق
گوید که تن از مالیدن سخت ستبر گردد و اندامها سخت و قوی شود و مالیدن نرم اندامها را گشاده گرداند و از مالیدن
بسیار سست و ضعیف شود و از مالیدن که بوقت و اندازه باشد گوشت تن بپرورد و گونه اندامها پاکیزه گرداند
از آن سبب که حرارت غریزی بروی بیفزاید و قوت همه اندامها را قوی دارد و بستگیها تن را بگشاید و بادهای ستبر
و تریهای لزج را از تن تحلیل کند و رگ و پیها را درست دارد و نیرو دهد و چون بهر هفته اندامها را نیک بمالد
سود دارد واما بگرمابه نشستن را جالینوس گوید که گرمابه تری کند چون بسیار در وی
نشیند و چون از حد بگذراند صفرا تیز کند و خشکی پدید آرد اما شستن آب گرم تن را گرم کند و تری فزاید و
طبیعت را نیک بود و آب تاختن را براند و خواب خوش آرد و ماندگی را ببرد و دردها را ساکن کند و بادها را بشکند
واما اندام را است کند و منش گشتن آورد و لکن تن را نازک دارد و دل و جگر را گرم کند و بلغمهای لزج و بادهای
ستبر را از تن تحلیل کند و بآب نیم گرم شستن تری بسیار کند و کسانی را که خشکی بر مزاجشان چیره گشته بود سود دارد
و شکم رفتن را نیک بود و بآب سرد شستن مردم ضعیف و لاغر را زیان دارد و تن را سرد کند و مردم فربه را زیان کمتر
دارد و چون در آب سرد نشیند گرمی از بیرون تن اندرون تن گریزد و چون برآید گرمی اندر تن بیشتر از آن بود که
بوده باشد فولس گوید که آب سرد اندامهای اصلی را اثری نکند نه اندرون بخوردن و نه از بیرون بشستن حنین گوید
که استرخائی که بشستن و گرمابه بود آن چیزی لطیف باشد که از سوی پوست تن بیرون آید و اما آمیزشها را یعنی اخلاط را

تر باشه زبان دارد نیک و استفراغ کردنش برکندن و حجامت کردن و دارو خوردن و قی کردن بود **آهک**
کردن را **ابن ماسویه** گوید که چون تن را بشوید تدبیرش آنست که نخست آنجایگاه را بشوید و آب سرد
بروی ریزد و زان پس بروغن گل وی را چرب کند و اگر به یخ کنتیم سوزانی نشیند پوست ترنج را بسرکه و گلاب بسرشد
و بروی مالد پس اگر آبله کرده و ریش شده باشد و ریم همی آید برگ شفتالو و حنا و سعد و گل خشک همه را کوفته و بیخته بروی
پراکند و اگر ازین داروها یکی یافته نبود هم روا بود و زان پس آهک کردن پیوسته جایگاه را بروغن گل و سرکه نیک بمالد تا خشکی
آهک را ببرد و زیانش نزدارد ان شاء الله تعالی **و اما ریاضت کردن را محمد زکریا** گوید که ریاضت
کردن یعنی کشتی گرفتن اندامها را از حال خویش بگرداند و او را از دو گونه منفعت باشد اول بستگیهای اندامها را بگشاید
و دیگر که تن را قوی و سخت کند چون ریاضت بیش از طعام بود معده را قوی کند و طعام را بگوارد و طبع را نرم کند و بیمار را سخت دارد
و عرق النسا را و درد بندها را زایل کند و درد پشت و میان و درد گرده و سپرز را سود دارد و گرانی تن را ببرد اما باید که
باندازه بود و از حد در نگذرد و ریاضت کردن پیش از طعام تن را بهتر از خوردنهای لطیف و داروهای گرم بود زیرا که او اندام را
سخت تر کند و گوشتها را بکاهد و ریاضت کردن بستگیها را بگشاید بی آنکه تن را زیان دارد و اندامهای سست را قوی کند و ترهای
فاسد را از تن تحلیل کند **بقراط** گوید که ریاضت کردن کسانی را که درد سر بسیار بود چنان باید که پیوسته ساقها و کعبها را
همی مالد و آهسته همی رود و حرکت همی کند **جالینوس** گوید که ریاضت کردن مرضا و تدکیر را و خشکی را زیان دارد و مر آسانی
مغز را تری غذا بیاید و اندکی کشتی از پس طعام آمیزشهای تن را نیکو کند و طعام کم خوردن بجای دارو خوردن باشد و
بسیار خوردن بیماری بزرگ باشد **و اما قی کردن را ماسرجویه** گوید باید که بهر ماهی دو بار قی
کند تا معده صافی و پاکیزه گردد و طعام بگوارد و تن را فربه کند و بلغم را نیک بود خاصه تر و درد بندها و درد پشت را
منفعتی نیک دارد و سر و مغز را از ترهای فاسد پاک کند و چشم را روشن دارد و چون ماهی دو بار زیادت کند یا بوقت قی کردن زحمت
بکند و تن لاغر کند و اندامها را خشک و ضعیف کند و مر سر و چشم و بر و سینه را زیان دارد و کسی را که گردن دراز بود و میان سر و
باشد و سینه بیرون آمده بود و تن لاغر و ضعیف باشد قی کردن او را زیان دارد و آنچه برخلاف این بود نیک باشد و بوقت آن
که قی کند باید که چشمها را بر قاده بر نهد و ببندد و تا تمام قی نکند نگشاید و بعد از آن آب سرد بر سر و روی ریزد و دهان را باب انگبین
و سکنگبین بشوید که بغایت سود دارد **و اما دارو خوردن را جالینوس** گوید چنان باید که سالی
دو بار مسهل لطیف خورد که بترتیب و نظام بود معالجتی تمام بود و نگاهداشتن تندرستی را باید کرد و بعلم و نظام خورد که اگر
غرض در صفرا راندن باشد او بلغم راند منفعتش مضرت گردد پس باندازه او لیتره اگر آنچه غرض بود رانده شود تا شاید کردن
منفعت و بیا از جهت آن که دارو خوردن بهترین صنعت سبب شفا و تندرستی باشد و محتاج ترین کسی بدارو خوردن مردم ستبر
اندام و فربه باشند خاصه کسانی که گوشت و سیکی و شیرینی و میوه و طعامهای گوناگون بسیار خورند و کسی که لاغر و ضعیف باشد

وروزه

وروزه بسیار دارد و طعام کم خورده دارد و کم باید ش خوردن و پیش از دارو خوردن باید که سه روز شوربای چرب خورده دارد
خوردن بتابستان سحرگاه باید خوردن و بزمستان بدان وقت که آفتاب نیک بر آمده باشد و کسی را که بلغم و سودا باشد وی را
حب بهتر بود و صفرا را مطبوخ و شراب و سفوف بهتر باشد که خورده علتی بلغمی در سر باشد حبهای بزرگ و قوی باید ش خوردن
و چون علت در معده بود حبهای لطیف باید ش خوردن ناپسندیده باشد و بتابستان گرم و زمستان سرد دارو خوردن ناشایسته بود
مگر بوقت ضرورت و بعد از دارو خوردن پرهیز بهتر از آن باید کردن که پیش از دارو خوردن دو سه روز نگر باید بود و ترشی و
شوری و میوهها و تر و چیزهای بی گوار که معده را برنجاند البته نخورد و چون از دارو خوردن فارغ شود خواب و آرام کند و دارو
که کار نکرده باشد البته نخسبد بلکه پای بر زده رود و ساق پایها را همی مالد و شربتی آب نیم گرم بخورد و اگر دارو کار کم کند شوربای
چرب خورد و آن روز طعام بسیار و سیکی نخورد که زیان دارد و پس اگر اسهال بسیار کند شراب سیب و شراب آبی خورد و صمغ عربی
و اسپیوش برشته بکار دارد **محمد زکریا** گوید که اندر دارو خوردن اختصار باید کردن بهلیله و بنفشه و تربد و صبر و افتیمون
و بسبایه و شحم حنظل و غاریقون و سنا مکی و خیار چنبر و ترنگبین و شیرخشت و خرمای هندی و مثل اینها تا هرچه بیرون از این
جدا است در خوردن آن مخاطره بود و چون دارو قی خورد اختصار باید کردن با آب ترب و سکنگبین و آب سیب و تخم سلم
و اگر نزدیکی هر چه بیرون از اینها است زهر کشنده است چون خربق سپید و سیاه و حب الملوک و آنچه بدین ماند و مر کرا که دارو
کار از حد بگذرد دست سیب و پشت سنجد باید خوردن و سفوف انار دانه و آنچه بدین ماند و اگر به یخ کنتیم سود نکند اندکی
بنگ یا افیون با سفوف ناردان بیامیزد و بخورد و دیگر روز داروی مسهل نباید خوردن که طبیعت سست شود و زیان
دارد اگر دارو خورده باشد و کار نکند ده درسنگ شکر سرخ با صد درسنگ آب گرم حل کند و بخورد و اندر آن وقت که
داروی مسهل خواهد خوردن سوراخ بینی را بپنبه سخت کند تا بوی دارو بمغز نشود **و اما** اگر کسی دارو بدشواری
و کراهیت خورد باید که حکیم با ایشان دارو هیچ چه که بخوردن آسان بود یا دارو در میان چیزی نهد که از سبب آن چیز
طبع از طعم و بوی دارو نفرت نگیرد و خوردنش آسان شود چنانکه اگر مثل دارو از بهر صفرا و گرمی خواهد دادن شراب
کاهو که به یخ سرد کرده باشد استسقی نیاک کوفته بقدر حاجت با جلاب بیامیزد و بکار دارد و اگر دارو از بهر بلغم
و سردی خواهد دادن تربد و غاریقون کوفته از هر یکی بهری بستاند و بقدر حاجت با جلاب بیامیزد و بکار دارد و اگر
دارو از بهر سودا خواهد دادن افتیمون دو بهر نمک هندی یک بهر فرو باید و بیخته و بقدر حاجت با این چیزها که
گفتیم بیامیزد و بخورد و از بهر تسکین خون شراب عناب خورد که نیک باشد و نافع بود ان شاء الله تعالی **و اما رگ
زدن را بقراط** گوید که رگ زدن بهنگام و عادت خویش تندرستی نگاهداشتن را علاجی بزرگست خاصه
مر کسانی را که دنبلها و ریشها آرند نیک بود اما باید که بامداد بساعت دوم یا بساعت سوم رگ زنند که نیک بود و اگر
بوقت حاجت رگ نزنند و تاخیر کنند بیماریهای صعب پدید آرد چون سرسام و برسام و تب مطبق و خون آمدن

از زبر و مرگ مفاجات و سکته لقوه و خناق و آنچه بدین ماند و خون برگرفتن بسیار هم نشاید که زیان دارد زیراکه
مزاج تن را تباه کند و استسقا بدید آرد و رنگ روی را زرد کند و آرزوی طعام را ببرد و معده و جگر و دل را ضعیف
کند و فالج و لقوه و قولنج و رعشه بدید آرد و قوت تن را ببرد و همه اندامها را سست دارد و اندر گرما و سرمای سرد
رگ زدن نشاید مگر که از وی چاره نبود و آن روز که خون برگرفته باشد البته جماع نکند و بسیار نگردد و دارو و طعام
بسیار نخورد و روزه ندارد و تن را رنج نرساند و کباب و زیرباو مصوص خورده و ترشیها بکار دارد تا صفرا زایل
شود و اگر کسی را دل گوید یا سکته یا گلو گرفتن بود تاخیر نکند برگ زدن اگر شب باشد و اگر بروز در ساعت رگ
زند و اگر بوقتی سر رگ گشاده شود تشنگی یا بیداری و خون بسیار آید باشد علاجش آنست که گوشتابه آشامد
و سیکی خوش بوی و خایه نیم برشت خورد و بویهای خوش همی بوید و در سینه همی مالد و غالیه ببینی باز کند و اندک اندک
گوشتابه و سیکی خوش بوی همی خورد تا بقوت اول باز آید و آن حال اندر گذرد و چون برخیزد گوشتابه و خایه نیم
برشت همی خورد تا شفا یابد **واما حجامت کردن را** **ثابت قره** گوید که او سود مندتر از رگ زدن آنرا که درد سر یا درد
دندان بود و گرانی سر و چشم را ببرد چون برد و جانب گردن حجامت کند و اگر در میان دو کتف کند درد کردن و کوبه دل را نیک بود و اگر بر ساق
حجامت کند بسکی حیض را گشاید و درد شکم را که از گرمی بود سود دارد و ضماد و نقد نیل را نیک برد و اگر بر ساقی
سود دارد **اسحق** گوید که حجامت کردن از دو جانب گردن سر و روی و چشمها را نیک بود و اگر بر نقره گاه حجامت کند همه سر را
و اگر بزیر زنخدان حجامت کند درد دندان را و تباهی بن دندان را ببرد و حفظ افزود دارد و آماسها را زایل کند ان مردم را تازه دارد و لاغر و نحیف کند
اما دو جبر انداز نهادن را **ماسرجویه** گوید که علت قوبا و سعفه و ریشهای کهن را از پس آنکه تن را بدارو پاک کرده باشد نیک بود و اگر از آن جایگاه که دیوچه مکیده باشد خون باز نیستد سفال نو را فرو بکوبد و بروی پراکند و اگر دیوچه از اندام جدا
نشود خاکستر بروی پراکند تا بیفتد **بوخا** گوید که نگاه داشتن تن درستی آنست که طبع و حرکت و آرام و شراب و طعام و استفراغ
همه باعتدال باشد و آن روز که ماهی تازه خورده باشد شیر و نرسک و خایه و گوشت گاو و کلم هم نخورد که بیم فالج بود و نیز از و بیماریهای
سوداوی خیزد و بتابستان باید که سرد بها خورد و بجایگاه خنک آرام گیرد و بنیروی گرسنگی بگرمابه نرود که زیان دارد و در گرمابه آب
سرد نخورد و خربزه هندی و میوهای تر نخورد که بیم استسقا باشد و در گرمابه جماع نکند که بیم مرگ مفاجات باشد و کوبه دل و ترس و عرق
النسا و ریختن چشم آید و در گرمابه نخسبد که بیم فالج و لقوه بود و از پس جماع بدو ساعت بگرمابه نرود که گرمابه همچون استفراغی بود و اگر چه
استفراغ تمام نباشد اما دو استفراغ مردم را گمتر از بیست و چهار ساعت نباید که باشد تا ضعیف نشود و استفراغ جماع کردن و رگ
زدن و خون از بینی آمدن و حجامت کردن و قی کردن و شکم رفتن و آب تاختن براندن و خوی آوردن و گیه نامرکی را از این جمله حکیمان استفراغ
خوانند **مسیح** گوید بدترین چیزی در نگاه داشتن تن درستی را آنست که طعام بر طعام خورده آید زیراکه سوز آن طعام پیشین
ناگواشته طعامی دیگر نخورد و معده درستی کرده آید معده را ضعیف کند از چنین خوردن پرهیز کند که زیان دارد تا تن پیوسته براحت

و اگر از سستی نخواند خوردن در کلوگیرش بریزند هم

و دو کیسه یا پرده رنگین و آنچه در او کنند و نگونسار آب سرد و دل نبایند هم

بود که مثل معده و طعام چون دیگی بود که گوشت و آلات در وی کنی و آب بر وی ریزی و آتش همی کنی چون زینگری بعضی سوخته و بعضی خام
و نپخته و بعضی نیم پخته و هیچ را مزه و چاشنی نبود و مردم چون طعام خورده باشد باید که آرام گیرند تا نیم هضم شود آنگه بخسبد و چون بیدار شود
اگر طعام خورد روا باشد اما غوره باو انار با دبرنج و ماهی بهم نخورد که بیم قولنج بود و هیچ طعامی نخورد که بغایت طعم خویش بود یعنی ترشی
سخت ترش و شوری سخت شور **اسحق** گوید که همه شیرینیها جگر و روده را زیان دارد و چربیها معده را سست کند و شوریها
روده را تباه شود و ترشیها سینه را درشت کند و معده را زیان دارد پس باعتدال باید نگاه داشتن تا منفعتاین مضرتات آنرا بنشانند
و مضرتات آن منفعتها را بشکند و هر چیزی که کهن شود یا روغن که کهن باشد نخورند که آن زهر بود و نان گرم که از تنور برآورده باشند
نخورد و ماهی کهن قدید هم زیان دارد و بریان گرم که پوشیده باشد و پنیر کهن خوردن این همه خطا باشد و هر چه بطعم ناخوش بود و
طبع آن را نخواهد نباید خوردن که زیان دارد و پیوسته گوشت را از دیگ پاک دارد و دعاها الیسون ... تا پاک شود و سر دیگ را
بروغن بنفشه چرب کند و چون از رنج و گرسنگی بطعام خوردن رسد اندک اندک خورد تا معده طعام پذیرد و چون ساکن گشت شاید
که تمام بخورد **واما تدبیر سفر کردن را** **محمد زکریا** گوید که هر که سفر دراز خواهد رفتن باید که تن را پاک کند برگ زدن و دارو خوردن
و زنان عادت کرد داشتن بعوانه که اندک خورد بار کشیدن یعنی خفتن و خوردن بسیار و تن را سانی آنچه بدین ماند تا در سفر رنج و عذاب
نبود و چون سفر بتابستان کند طعام بسیار نخورد و از چربیها و شیرینیها پرهیز کند و خوردنیها سرد گراید و پیوسته سر را بروغن کنجد
چرب دارد و بلعاب اسبغول و روغن کدو و سپیده خایه بر سینه همی مالد نیک بود و چیزها که تشنگی افزاید نخورد و چون بمنزل
فرود آید روی را بآب سرد بشوید و تا بیاساید چیزی نخورد و بعد از آن چیزی ترش خورد تا صفرا را ساکن کند و یک ساعت بجای خنک بخسبد
آنگاه که بیدار گردد طعام خورد و از میوها سیب و امرود و آلو و امرود و خیار خورد که او را سود دارد و سکنجبین با آب سرد خورد هم نیک بود باید که از
آب این منزل همی آمیزد تا مزاجش در خوردن آبهای مختلف تبه و رنج نکند و اگر در خود ضعفی و گرمی و گرانی بیند زود فصد کند که هوا های مختلف
طعامها را که خورده باشد زود عفن کند و خون را فاسد کرد اندیشد باید که تن را پاکیزه دارد تا از بیماریها ایمن بود و اگر سفر بزمستان کند باید
که طعامهای گرم و نرم بکار دارد و طعامی که خواهد خفتن سیر و پیاز و ابزارهای گرم در وی کند تا پیوسته تنش گرم باشد و باید که اندامها را جامها
گرم پوشیده دارد خاصه بر و سینه تا سرما دل را زیان نکند و چون بمنزل فرود آید اگر تواند بگرمابه رود و اگر نه خود را بجامه گرم بپوشاند ساعتی
بجایگاه گرم بخسبد و چون بیدار شود طعام خورد و پیوسته بدین ترتیب باشد تا از رنج و بلای سرما ایمن باشد و اگر در سفر گردن بجایگاهی رسد
که برف باشد سپیدی برف چشم را زیان دارد باید که تنعمه سیاه بر روی فرو هلد که نیک باشد و اگر چشم اندر سرما بگشته درد کند علاجش
آنست که انگبین گرم کرده در روی کند و آنگه بگرمابه رود نافع بود **واما بکشتی نشستن را** **ماسرجویه** گوید که چون کسی سفر دریا خواهد
کردن تدبیرش آنست که چند روز پیوسته شراب آبی و شراب سیب و شراب ریواج و انار و غوره خورد تا معده اش قوی گردد و قی نکند و از چربیها و
شیرینی خوردن چرب و شور پرهیز کند و ترفینه و مصوص افشرد و آنچه بدین ماند بکار دارد تا قی کردنش و گشتن ایمن باشد دو سه روز
در آب نکرد تا طبعش با بوی در دریا عادت گیرد و مزاجش قوی شود بعد از آن اگر در آب نگرد روا باشد و زیانش ندارد این قدر کلامی

بر آب آن منزل هم

و از چربیها و هم

مختصر یاد کرده آمد در نگاه داشتن تن درستی و در چیزهای که مردم را از دنیا چاره نبود باید آموختن تا بکار آید اما نگاه داشتن فرزند خرد

جالینوس گوید چون کودک بوجود آید در وقت باید که قابله کوشش چنین کود که کودک را پاک کند و اندکی انگبین در کامش بمالد و روزی چند دو شیای

بدو ننماید الا شتی سیاه در پیش روش فرو هشته باشد و به هر ده روز با آب نیم گرم بچه را همی شوید و بروغن تنش را همی مالد و پیوسته اندامهاش

را بسته دارد و قابله باید که کودک را شیر اندکی اندک دهد و آهسته همی جنباند و سخنهای خوش یا آواز حزین بادی همی گوید و چون شیر داده باشد

هموار همی جنباند همچنانکه مردم بزرگ را که طعام و شراب خورده باشد شاید که حرکت کند همچنین کودک شیر خواره شاید که نیک جنباند و مهرهای

سیاه پیش چشم او بیاویزند تا در آن نگاه کند سیاهی چشمش بیشتر شود پس اگر از رفق چشم بود اندکی آب انگور در وی آه در چشم او چکانید و سر همی

سرمه در چشم وی کشد و بروغن گل گوششرا چرب کند که نافع بود و اگر کودک فربه باشد بوقت مالیدن اندکی نمک اندر آمیزد و با روغن گل بیامیزد و

بجان بمالد تا اندامش پاکیزه شود و البته نگذارند که بسیار گرید که باد فتق و دیگر درد و به بیرون آمدن مقعد بود و نگذارد که دایه با شوهر صحبت

و طعامهای بد بخورد الا گوشتهای لطیف چون گوشت مرغ خانگی فربه و گوشت بره و بزغاله که بشوربا و زیربا پخته باشند پس اگر شیر دایه

بطعم شور بود دلیل گرمی بود تدبیرش آنست که آب تخم کدو و خیار و آب کوکنار سپید با جلاب بیامیزند و بخورند و اگر شیرش بطعم ناخوش بود

طعامهای چرب و شیرین بکار دارد و پیوسته شیر گاو و شیر بز با شکر سپید همی خورد و شوربا که با نخود و پیاز و تخم شبت و بادیان پخته باشند

بکار دارند و چون وقتی بگریبانه درد کودک را در گریبانه بسیار نخارد و با آفتاب نخوابانند و اگر کودک بسیار گرید تامل کنند که نه همه گریستن

وی از گرسنگی بود بلکه گوید اشکم درد کند پس باید که مادرش اندکی کندر و بخاید و آبش در دهان وی چکاند تا باد را بشکند و باشد که

گوشش درد کند باید که اندکی شیر را بروغن بنفشه بیامیزد و در گوشش وی چکاند و یا باشد که زنانش درد کند پس اندکی روغن یاسمین

با روغن خیری بر زهارش بمالد و یا باشد که خواهد بر دارند نشستی باینکه پستی باشند و یا چیزی وی را گزیده باشد این جمله را نیک

نگاه کند و دایه باید که گاه گاه کلکشکر و طبرزد بنبات کوارش بیه و کوارش زیره بکار دارد تا شیر پاک و کوار نده و کوارنده گردد و هر چند

کودک بزرگتر می گردد اندکی اندکی شیر زیادت همی دهد چون بزرگتر باشد بهمه حال غذایش بیشتر باید و به هر ماه دو بار غالیه بر بینی کودک

بمالد تا از صرع ایمن باشد و بر زهارش نیز بمالد تا درد زهار و سنگ در زهار نباشد یوحنا گوید که هر آن کودک که باغاز سخن

آمدن حرف دال و لام بر زبان راند از لالی ایمن باشد و چون بوقت سخن گفتن بود اندکی نمک اندر آنی بروغن بیامیزد و در بن زبانش

بمالد تا زود سخن آید و چون وقت دندان بر آمدن باشد پیه مرغ خانگی با روغن بنفشه بسرشد و در بن دندانها بمالد تا زود تر بر آید

و به هنگام دندان بر آمدن باشد که آب شور از جایگاه دندانهایش بیرون آید و در شکمش فرو رود تا کودک را شکم رفتن پیدا آید

باید که با فشره و طباشیر سوده بوی دهند و گل خشک و گلنار و نان خشک همه را کوفته با آب بسرشد و بر شکم و زهارش نهند که نیک

بود و دایه باید که گوشت کبک و تیهو برشته خورد و نیز تخم کوکنار برشته و اگر وقتی کودک را شکم بند دشوار گیرد شیافی کند از سرگین موش

و کشته بیاید و بکودک بر دارد تا شکمش نرم شود و اگر مقعدش بیرون آید اسپرم آب کند و از گلنار و مورد و گل و برگ رز و برگ

سیسنبر و برگ بید همه را با آب بپزد و نیم گرم بشاید در تغاری کند و کودک را در وی نشاند که نیک بود و چون کودک بزرگتر شود اندکی اندکی

شیر

کم و انا باشد در زیر ناف بانو
و شستن نیک و اندر ناف کودک که هرچه موم زرشد
و ماده باید ۱۲

و نیز اطریفل و هلیله پرورده
خورد و نگاه دارد و شیر باید
که بطعم شیرین باشد و به رنگ سپید
و بکوه سپید و روشن بود
و بقوام معتدل نه رقیق نه سطبر
و نه تنک و اگر دایه را شیر
اندک بود تخم شبت و خرما
با جلاب بیامیزد و بکار دارد
۱۲

شیر از وی کم کند و چون دندانش بر آمده باشد اندک اندک نان نرم بدستش دهد و عادتش کند بطعام خوردن پس از این ترید

شوربا بوی دهند و شیرش کاهند تا چنان کند که بشب شیرش ندهند و بتدریج از شیرش باز گیرند و در میان تابستان و زمستان

کودک را از شیر باز نگیرند که خطر باشد و بهترین وقتی از شیر باز گرفتن بهنگام خزان باشد یا در فصل بهار حنین گوید که

کودک خرد را بزمستان از میوهای تر بسیار خوردن باز دارد که سنگ در زهار پدید آرد و ماهی و خایه هرگز وی ندهند که صرع آرد

و اگر وی را زود از شیر باز گیرند ضعیف و لاغر شود و اگر دیر باز گیرند بلغم گرد و حد کمتر رضاعش یکسال و نیم بود و بیشتر دو سال و چون

کودک ضعیف بود باید که او را از شیر زود باز نگیرند و اگر قوی و فربه باشد روا بود که زود باز گیرند و شیر زنان آبستن کودک را زیان باشد

پس باید که از آن شیر قطعا بکودک ندهد و دایه باید که جوان و درست اندام و معتدل مزاج بود و سخت فربه نباشد و لاغر نیز نباشد

و البته سیر و پیاز و کندنا و کامه و سرکا و میوهای ترش و شوربها نخورد الا طعامهای چرب و شیرین و بهمه حال موافق تر کودک را شیر مادر

بود شناختن علم مجسه جالینوس گوید که شناختن مزاج مردم را بشناختن علم مجسه و آب تاختن و غایط شاید

دانستن و ما اکنون صفت شناختن مجسه را مختصر یاد کنیم تا آموختن وی را آسان بود و بدانکه مجسه جنبش رگهاست اندر حال نفس بر

آوردن و فرو بردن مر نگاه داشتن حرارت غریزی را و از بن شناختن قوت و سستی دل او که واد حکیم است بر علتها که از دل

و پیرامن دل دارد که ماه جنبش خیزد و آن صواب ترک مجسه را از دست چپ نگیرند زیرا که دل نزدیکتر بدست چپ بود و از خداوندان

مجسه بپرسند از حال خویش و چون کسی خواهد که علم مجسه نیک بداند باید که چهار انگشت را پیوسته برود بر کسانی که درست اندام باشد

فرو می نهند نه سخت و نه نرم و نیک تامل می کنند و استعداد محسها ایشان بر می رسد تا فرق بدانند میان مجسهای تن درست و بیمار تا

این علم بروی آسان شود و فرو نهادن انگشتان بر مجسه از سه گونه باشد بر فرقی را سخت و برخی را نرم و برخی را معتدل و اما

مجسه که انگشتان بروی سخت باید فرو نهادن از دو گونه بود یکی مجسه قوی باشد که اگر انگشتان بروی قوی نهند سر انگشتان را قوت

مجسه دفع کند و احوال این مجسه قوی را نیک درنیابند تا سر انگشتان بروی سخت فرو نهند دوم آنکه دست خداوند مجسه گوشتناک و فربه

بود پس سر انگشتان تمام سخت باید فرو نهادن و نرم از دو گونه بود یکی آنکه مجسه در وقت قوت ضعف معتدل بجهد دوم آنکه دست

خداوند مجسه نه فربه بود و نه لاغر اما مجسه که سر انگشتان بروی نرم باید فرو نهادن هم از دو گونه باشد یکی آنکه مجسه ضعیف و

بجهد دوم آنکه دست خداوند مجسه سخت لاغر بود زیرا که اگر برین مجسه سر انگشتان سخت فرو نهند جستن وی بزیر انگشتان نا ممکن

بود پس چون کسی را مجسه خواهد گرفتن این چیزها را نیک نگاه باید داشتن تا معرفت علم مجسه بروی دشوار نبود و آسان باشد

اذیاسیوس گوید چون دست بر مجسه کسی فرو نهند و مجسه بزیر انگشتان معتدل بنظام بجهد نشان تن درستی بود و حکیمان

این مجسه معتدل را نبض المستوی خوانند و اگر مجسه بزیر انگشتان قوی باشد و دیر دیر بجهد نشان زیادتی و چیرگی خون بود و

حکیمان وی را نبض الممتلی خوانند بفرمایند تا فصد کنند و خون بردارد بر قدر حاجت و اگر مجسه بزیر انگشتان سست بجهد و دیر

بجهد نشان چیرگی و زیادتی بلغم بود و حکیمان او را نبض البطی خوانند بفرماید خداوندش را تا چیزهای گرم و خشک خورد و اگر زود بجهد

وبزیر انگشتان تیز بود نشان فزادتی وچیزی صفرا باشد و حکیمان وی را انبض المتریع خوانند بزبان خداوندش یا تا چیزهای سرد خورده و ترشیها بکار دارد و اگر چون زه کمان کشیده بود سخت همی جهد نشان چیزی که از زیادتی سودا بود و حکیمان آن را النبض المتفاوت خوانند بزبان خداوندش را تا چیزهای گرم و تر خورده و گرمابه بکار دارد **مسیح** گوید که مجسه که بر سر انگشت بود و کند نشان چیزی خون باشد و اگر نیرو برد و انگشت بیشتر کند نشان چیزی صفرا باشد و اگر نیرو بر یک انگشت بیشتر کند نشان چیزی بلغم باشد و اگر چون زه کمان کشیده باشد و بزیر انگشتان یکسان بود سخت جهد نشان چیزی سودا باشد **محمد زکریا** گوید که مجسه کودکان خرد و تیز بود و پیوسته جهد و مجسه جوانان نیرو تر و بزرگتر از ایشان باشد و لکن چنان شتابی و پیوستگی نجهد و مجسه مردم دو موی ضعیف تر از مجسه پیران با تفاوت باشد و دیر جهد و مجسه زنان ضعیف تر از مجسه مردان بود و پیوسته جهد و مجسه خداوند گرمی و خشکی سخت باشد و تیز جهد و بر پهنا رود و مجسه خداوندان سردی و خشکی بخلاف این بود و مجسه اندر زمستان آرمیده و با تفاوت بود و بتابستان پیوسته و بشتاب جهد و هر مجسه که بزیر چهار انگشت یکسان بود و نیک جهد بدرازی و پهنا حکیمان آن را قوی خوانند و او نشان تندرستی بود و اگر بخلاف این بود آن را مجسه ضعیف خوانند و او نشان بیماری بود **ثابت قره** گوید که طعام و شراب و حرکت و گرما و خشم این جمله مجسه را بزرگ کنند و داروها نیز مجسه را گرم کند و بیم و ترس مجسه را مختلف کند و بیماریها و تنها مجسه را خرد کند و چون بیمار را تب آید مجسه بزرگ شود مگر که اندر تب دق مجسه همواره سخت و خرد بود و از حال خویش نگردد و مجسه که مانند کرم جهد نشان رفتن قوت و هلاک بیمار بود و مجسه که لرزان بود دلیل آن کند که طبیعت و بیماری هر دو قوی باشد **یوحنا** گوید که چون مجسه برخاسته بود نشان قوت و چیزی خون باشد و اگر تیز بود و پیوسته جهد نشان غلبه و تیزی صفرا باشد و اگر پر بود و گران جهد نشان زیادتی بلغم باشد و اگر باریک و گران بود و سخت جهد نشان چیزی سودا باشد و اگر مختلف جهد نشان درد دل بیمار بود و گرمی عرضی مجسه را زیاده کند یعنی گرمابه و راه رفتن و خشم گرفتن و کاری برنج کردن و آنچه بدین ماند و چون این حالها اندر گذرد مجسه هم بحال خویش باز شود و مجسه مختلف از رنج و سستی طبیعت بود و مجسه خرد و گران از بسیاری سردی و تری باشد و مجسه قوی از قوت طبیعت بود و مجسه خرد از خلطی فاسد باشد که اندر دهن معده گرد آمده بود و معده را همی گزد و مجسه لرزان از گرمی بغایت بود و مجسه نملی نشان مرگ باشد و نمل بتازی مور را خوانند و مقصود نملی اینجا باریکی و سستی مجسه بود **ابن ماسویه** گوید بیماریهای گرم بزرگی مجسه توان شناختن و بیماریهای سرد را بخردی و بیماریهای خشک را بسختی و کشیدگی وی و بیماریهای تر را بنرمی و سستی وی و هر که خواهد که نیک بداند اول او را علم شریانی بباید دانستن تا بر وی آسان شود زیرا که دریافتن این علم بتمامی سخت دشوار است و روزگار دراز توان بنهایت این علم رسید اما بدین مقدار که یاد کردیم متعلم را کفایت بود چون نیک فهم کند **شناختن آب تاختن**
وغایط بدانکه آب تاختن گواه حکیم است بر علتی که از جگر و پیرامنش خیزد و تا این دو گواه ندید بر علت بیمار حکیم را صواب نباشد که بر معالجت بیمار حکم کند و گرفتن آب تاختن بیمار و رهبران باید که آب بیمار آن هنگام گیرد که از خواب بیدار گردد پیش

ازان

ازان که چیزی خورده و چون آب گرفته باشد تا روزه راز مانی بنهد تا اگر ثفل و باریک و یا مانند آن در آب تاختن بود بزیر قارورة بنشیند تا مایه علت را حکیم بتواند شناختن و خطای بر وی نیفتد و باید که آب گرم بود که بر آب سرد و نیم گرم حکم راست نیاید که حکیم بپرسد که بیمار چه خورده است تا چیزی نخورده بود که رنگ آب تاختن را بگرداند و در معرفت آب تاختن چهار چیز نگاه باید داشتن اول رنگ دوم بوی سوم قوام چهارم رسوب و ما هر یکی را مختصر درین فصل بترتیب بیان کنیم چنانکه آموزنده زود فهم کند ان شاء الله تعالی که آموزنده مستفید شود **و اما رنگ آب تاختن** از هشت گونه بود اول سپید دوم آنکه لختی زردی دارد سوم ترنجی چهارم آتش گون پنجم زعفران گون ششم ارغوان گون هفتم سرخ هشتم سیاه **و اما** اگر رنگ آب سپید و صافی بود همچون آب آنرا علت خیمه آب تاختن باشد که بتازی سلس البول خوانند یا از خوردن بسیار یا از بلغم خام و ضعیفی جگر باشد و اگر سپید بود برنگ و بتت و میان درد کند نشان آن باشد که در گرده سنگ افتد و آنچه برنگ لختی زردی دارد یعنی که مانند آب کاه بود دلیل کند که علت هنوز اندکی پخته باشد و آنچه ترنجی بود دلیل کند بر تمامی پختن علت و راحت بیمار و آنچه برنگ آتش بود دلیل کند بر گرمی بسیار و سوزندگی و آنچه برنگ زعفران بود دلیل کند هم بر گرمی اما تا آن جایگاه که آتش گون بود لیکن خون تیز با صفرا آمیخته بود و اگر زردی بیشتر باشد و چیزی بر سر آب باستد و بعضی از آن تب دق باشد و نیز دل بیمار شده باشد اگر برنگ ارغوان باشد دلیل کند بر افزونی خون و صفرا و اگر کف زرد او بر سر آب دلیل کند بر علت زردی که بتازی آن را یرقان خوانند و آنچه سرخ بود دلیل کند بر زیادتی چیزی خون و آنچه بگونه سیاه بود و سیاهی وی از پس سرخی و زردی پدید آمده باشد دلیل کند بر سوختن آمیزشهای تن و مرگ بیمار **اما** در تب چهارم و سستی حیض و علتهای سوداوی دلیل بر شفای بیمار باشد از این بیماریها که یاد کردیم و طبیبان نادان بسیار ترسند از آب تاختن سیاه اندرین علتها نباید ترسیدن زیرا که طبیعت همه سودا را از تن در آب تاختن دفع کرده بود و باشد که رنگ سیاه اندرین جمله باشد از چیزی بود که خورده باشد که رنگ آب تاختن سیاه کند که اگر زعفران خورده باشد آب تاختن زرد باشد و اگر از ترها چیزی خورده باشد رنگ آب تاختن سبز نماید پس باید که حکیم نیک تأمل کند تا که وسوسه نشیند لیکن تا بیمار را بپرسد که چه خورده تا حکیم معالجت نکند تا خطا بر وی نیفتد و آب تاختن که بر دوغ ماند دلیل کند بر آنکه رنج به گرده و تباهی بیمار و اگر آب تاختن بشیر ماند دلیل کند بر فالج و سکته و اگر آب تاختن بقلع و آب خمیر ماند دلیل کند بر ریش مثانه و اگر آب تاختن خون بسیار آمیخته بود دلیل کند که سرگین و گرده کاهیده بود و اگر آب تاختن آب گوشت تازه ماند نشان ضعف و سستی جگر بود و بهترین آب تاختن آن بود که برنگ ترنجی بود و رسوب سپید دارد و بدترین آنست که بگونه سیاه و تنگ باشد **یوحنا** گوید که آب تاختن سپید که با تشنگی و آب خوردن بسیار بود نشان سردی جگر و نا پختن طعام باشد و اگر سخت زرد بود نشان صفرای تیز باشد که در تن گرد آمده باشد و اگر سخت سرخ بود و بر سرش کف زرد باشد نشان زیر بود و اگر سیاه بود نشان تب چهارم بود و درد سپرز و بستگی حیض باشد و در تبهای گرم بد بود و دلیل مرگ باشد **محمد زکریا** گوید که آب تاختن سپید و روشن از ضعف مزاج بود و این حال پیران باشد یا کسی را که آب بسیار خورد و آب تاختن بسیار کند و اگر زرد و روشن بود بیشتر از روزه داشتن بود یا از غم سخت یا از بیم و ترس یا از تب صفراوی که یک روز آید و یک روز نیاید و اگر سرخ و روشن بود از تیزی صفرا باشد و اگر سرخ و تیره بود از چیزی خون بود و سبب آن اگر بسیار خوردن بسیار بود چون گوشت و نان و انگبین

وماننده ٔ اگر سیاه بود و در تبهای تیز و بیماریهای گرم باشد و از پس زردی و سرخی سیاه گشته بود نشان سوختن خلطها باشد و دلیل مرگ
بود و اگر در علتهای سوداوی بود دلیل شکستن و درستی بود ماسرجویه گوید که چون آب تاختن سپید در تبی گرم و قوی باشد و بیمار را تا
و تشنگی بسیار کند نشان مرگ بود از جهت آنکه گرمی مغز سر برسیده باشد و اگر رنگ بسبزی نماید و بیماری همی آید نشان سودا یا بیماری
سبز باشد و اگر ماننده ٔ سیلی و برزی و آب غوره بود نشان استسقاء و گرمیهای کهن باشد که در تن گرد آمده باشد و اگر بر سر آب چون روغن بسیار بود
نشان گداختن پیه کرده بود مسیح گوید که آب تاختن سپید و ستبر نشان بلغم بود و اگر سپید تنک باشد نشان بلغم و تبهای فاسد بود
و اگر زرد و تنک باشد نشان چیرگی صفرا بود و اگر سرخ و ستبر بود نشان زیادتی خون بود و اگر بروغن زیت ماند نشان تب دق و گداختن تن
بود ابن ماسویه گوید اگر آب تاختن سپید و صافی بود و بیمار را قضیب همی سوزد نشان آن بود که در مثانه سنگ بود و اگر سخت سرخ و ستبر
بود و بیمار را تب قوی آید نشان آماس بود که اندر جگر باشد و اگر برنگ آتش بود نشان چیرگی خون و صفرا باشد که در هم آمیخته باشد و اگر برنگ
شاخ زعفران شده بود نشان گرمی باشد واما بوی آب تاختن اگر آب تاختن گنده بود باشد دلیل کند که طبیعت مایه ٔ علت را یکبار
پخته باشد و این هم در تبهای گرم و در آماس جگر بود و نیز باشد که گندگی آب تاختن از ریش مثانه بود و علامتش آنست که بوقت بیرون آمدن سوزش
و درد و ریم با وی بدید آید و آب تاختن از ریش … بود و علامتش آنست که بوقت بیرون آمدن … و ریم با وی بدید آید و آب
تاختن که بوی ندارد سببش از خامی علت باشد و اگر بوی اندکی دارد علامتش آنست که علت اندکی مایه پخته باشد و هرچند که آب تاختن
گنده تر باشد و بویش تیزتر باشد بیماری گرم تر و دشوارتر باشد و گروهی از استادان این صناعت گفته اند که آب تاختن گنده بود
از سبب آن بود که آمیزش گرم در کرده عفن شده باشد واما قوام آب تاختن از سه گونه بود یکی ستبر دوم تنک سوم معتدل
اما آب تاختن که ستبر بود بر دو گونه باشد دلیل کند بر دو چیز اول دلیل بر آن کند که مایه ٔ علت تمامی پخته است و هیچ خامی اندر وی نیست و در
تن بیمار تری نمانده باشد پس حکیم باید که بر قدر حاجت تر بیمار بدارد و دوم دلیل بر آن کند که خلطی ستبر با آب تاختن آمیخته شده است
واما آب تاختن که تنک و روشن بود از سبب سه چیز باشد اول از سبب تخمه دلیل کند بر آن غذا که در معده و احشا هضم نشده باشد
و چون غذا تمام هضم نشده باشد ناچار که آب تاختن تنک بود دوم از سبب سنگها که اندر گرده و آلات آب تاختن بود که راه تنهای ستبر را اندر
وی گذار نبود سوم از سبب آن باشد که مایه ٔ علت خام بود و تمام پخته نباشد واما آب تاختن که معتدل بود یعنی که نه ستبر باشد و نه تنک
دلیل کند بر نیکی علت و بر نیکوی حال جگر و اعتدال تر بیماری کرده و تن باشد و چون آب تاختن باول روشن باشد و چون زمانی بنهی هم روشن بود
نشان آن باشد که در بیماری بخواهد شدن و اگر باول روشن باشد اما چون زمانی بنهی تیره باشد نشان آغاز پختن علت بود و اگر
باول تیره باشد و چون زمانی بگذرد روشن شود نشان درستی و اقبال بیمار باشد بقراط گوید که چون آب تاختن در اول بیماری
ستبر باشد و چون زمانی بنهی روشن شود دلیل کند بر هلاک بیمار زیرا که ستبری او از چیرگی وقت گرمی آمیزشهای تن و ضعف قوت
طبیعت بود و اگر آب تاختن در آغاز بیماری سیاه و تنک باشد دلیل کند بر سوختن اخلاط و هلاک بیمار و چنانچه اگر بیماری را مایه
بعقب آب تاختن ستبر بود اگر … مایه بود بیشتر از آن باشد که آب تاختن تنک و روشن بود واما رسوب آب تاختن

بدانکه

بدانکه رسوب ثقلی بود که در بن آب کیر جمع شده باشد یا در میان آب کیر معلق یا بر سر آب چون پنبه ٔ زرد همی گردد واما آنچ
بزیر آبگینه بود بهتر از جمله ٔ رسوب باشد خاصه که بگونه ٔ سپید بود دلیل کند بر تن درستی و شفای بیمار و آنچ بگونه ٔ سرخ باشد دلیل کند که
بیماری دراز کشد و آنچ بگونه ٔ زرد باشد دلیل کند بر دشواری علت و آنچ بگونه ٔ سبز یا سیاه باشد دلیل کند بر هلاک بیمار زیرا که از چیرگی
زیادتی گرمی آید یا شهای تن که سوخته باشد واما آنچ در میان آب کیر معلق بود دلیل کند بر آن که طبیعت مایه ٔ علت را خواهد پختن
لکن بروزگار واما آنچ بر سر آب کیر بود دلیل کند بر قوت علت بیمار و عاجز شدن طبیعت و اگر ثقل در زیر آب کیر پراکنده بود دلیل
کند در گرده و احشا بادی غلیظ باشد که طبیعت آن را تحلیل نتواند کردن و باشد که ثقل سپید بزیر آبگینه از سبب بلغم بیمار بود آمیخته همچون [illegible]
آب کیر … بود دلیل کند که در گرده و احشا بادی غلیظ باشد خاصه که آب تاختن برنگ سپید باشد و فرق میان ثقل میان ثقل … که
در آن شفا و بیمار بود آنست که این ثقل … از هم پراکنده بود مانند ریگی که اندر بن آبگینه باشد و ثقل … خلاف این باشد که یاد
کردیم و اگر رسوب بسبوس ماند و آب تاختن تنک بود و بیمار … باشد دلیل بد بود و چون بیمار ستبر … باشد نشان ریش
مثانه بود و اگر بزیر آب کیر ریگ جمع آمده باشد دلیل کند که اندر گرده یا مثانه سنگ خواهد بودن آبگینه باید که دراز باشد و …
از قبل جهت که تا نه راه بیرون آمدن آب دروی باشد هم برین مثال بود آلت نیز هم برین مثال مثانه باید تا حکیم … آب را بنیک تواند شناختن
واما فرق کردن میان ابها ابن سینا گوید که فرق میان آب تاختن کودک خرد و مرد پیر آن بود که آب کودک ستبرتر باشد و
اندک مایه بشیر ماند و آب مرد پیر سخت تنک و سپید باشد و آب جوان برنگ ترنجی بود لیکن بستبری آب کودکان نباشد و آب زن
ستبرتر از آب مرد بود و فرق میان مرد و آب آنست که چون آبگینه را بجنبانند آب مرد در حال تیره شود و آب زن از حال خویش
بگردد و تیره نشود واما آب تاختن چهارپای مختلف بود تا چیزی از وی یاد کنیم که باشد که حکیم را بدو نیاز آید تا این حال نیز
بروی پوشیده نباشد ابو جریج گوید که آب تاختن دراز گوش را آبگینه چون روغن گاو نماید که آغشته باشد اما ستبرتر از وی
باشد و آب تاختن اسب روشن تر از وی باشد اما زیر وی تیره تر نماید و آب تاختن گوسفند با آب مرد نزدیکتر باشد اما ثقل
در سوبش … ماند و آب تاختن آهو آب تاختن گوسفند ماند و هیچ قوام ندارد و روشن تر نماید واما شناختن غایط
دلیل کند بر علتهای معده و روده ها چنانکه آب تاختن دلیل کند بر علتهای جگر و گرده و آلت بول و دلیلهای غایط از چهار روی بود اول از
بسیاری و اندکی دوم از نیکوئی سوم از وقت بیرون آمدن وی چهارم از آواز و بادی که بیرون آید واما بسیاری و اندکی وی از سه گونه باشد
یا بسیار بود یا اندک یا معتدل این چنانست که اگر طعام بسیار خورد و ثقل هم بسیار آید دلیل بر تن درستی و قوت معده و احشا کند پس اگر
طعام بسیار خورد و ثقل اندک بود دلیل کند که قوت دافعه ضعیف و قوت ماسکه و فضولهای طبیعت از معده و احشا با ثقل دفع
کرده بود از آن گونه با ثقل آمیخته بیند واما ثقل معتدل چنان بود که بقیاس آنچه خورده باشد ثقل از وی جدا شود واما چگونگی
غایط هم سه گونه بود اول قوام دوم رنگ سوم بوی اما قوامش یا نرم باشد یا خشک و سخت اگر نرم و تر باشد دلیل کند که جگر و روده ها
جگر ضعیف بود که طعام تمام هضم نشده باشد که بزیر آید یا تر … از روده کانی با وی آمیخته شده باشد و اگر غایط خشک سخت شده با

غلیظ لزج مو
این هم

واما فرق میان آب تاختن … مرد و میان آب … زعفران … آنست که آب تاختن … تیره نماید و از دور روشن … و صافی بود و آنکه دیگر … روشن نماید و از دور تیره … منه

… آنست که اگر طعام اندک خورد و ثقل بسیار آید دلیل کند بر … منه

دلیل کند بر گرمی جگر و معده و احشا رنگش اگر زرد بود و متعفن راسوزای دهد دلیل کند که در رودگانها صفرا جمع شده باشد
و اگر چسبیده بام بود و نرم باشد دلیل کند بر سردی و بلغم و نیز دلیل کند که زمده در رودگانها صفرا دفع نکرده باشد
فام بود و در سختی و نرمی معتدل باشد دلیل کند بر تندرستی و اعتدال مزاج تن و اگر سبز فام بود دلیل کند که در معده و رودگانها
صفرای زنگاری کرده باشد و این علامت بد بود و اگر برنگ سبز بود چون کند نابهتر از آن بود که برنگ زنگار بود و اگر برنگ زرد
باشد دلیل کند بر زیادتی حرارت که سودا و سوخته آمیزشهای تن و این علامت سخت بد بود زیرا که دلیل مرگ بود **و اما** اگر سیاه
وی بوی ترش آید دلیل کند که بادی بلغم ترش آمیخته شده باشد و اگر بویش سخت گندیده بود دلیل کند که در معده و رودگانها آمیزشها
پوسیده جمع شده باشد و اگر بویش اندک آید دلیل کند بر قوت معده و احشا و امعا و علامت تندرستی **و اما** وقت بیرون آمدن وی
مختلف بود زیرا که وقتی زودتر از عادت بیرون آید و وقتی دیرتر **و اما** اگر زودتر آید از وقت و عادت سببش از ضعف قوت ماسکه
بود یا از آن باشد که صفرا معده را بگزد و قوت دافعه را بجنباند یا از ریشی بود که در معده بود که قوت دافعه را برای تعفن صلاح دفع
کند و غایط که بوقت و عادت بیرون آید دلیل کند بر تندرستی و قوت طبیعت **و اما** بانگ بادی بیرون آمدن آن از تنگی باشد یا بادی
باد بود یا جرش یا تری که ماند کف و یک بود یا چون بود یا ریم **و اما** غایط که بادی باد بیرون آید دلیل کند که رطوبت و باد این هر دو
باوی آمیخته بود و اگر بادی جوش بیرون آید دلیل کند بر گداختن پیه تن و جرب بیماری وی و اگر این جرمی که بیرون آید لزج بود دلیل
کند بر گداختن اندامهای اصلی تن و اگر بادی تری که ماند کف و یک بود بیرون آید دلیل کند بر گرمی سخت یا دلیل که بادی غلیظ
آمیخته باشد و اگر بادی خون آمیخته بود دلیل کند بر ریشی رودگانی پس اگر ریم یا خون پیش از ثفل بیرون آید دلیل کند که ریشی اندر
رودگانهای زیرین باشد **بقراط** گوید بهترین غایط آن بود که بوقت آید و نرم باشد و اندکی مایه زردی دارد **و اما** اگر سخت زرد
باشد و مقعد را همی سوزد نشان چیرگی صفرا بود و اگر خشک باشد آگهی رطوبت شکم دهد گرمی وی باشد و اگر سخت گندیده باشد
از خلطهای پوسیده باشد که اندر تن گرد آمده باشد و اگر غایط بسیار باشد از سستی معده بود و اگر سبز یا سیاه بود نشان تن
آن باشد که مرگ نزدیک بود و اگر چرب باشد نشان تب دق و گداختن اندامها بود و اگر بگونه سخت مختلف آید نشان آمیزشهای
بسیار بود که اندر تن گرد آمده بود **روفس** گوید که غایطی که آسان فرود آید از قوت شکم و قوت رودگانها بود و اگر بدشواری فرود
آید از سستی شکم و رودگانها باشد و چون از کسی باد بسیار آید فی الجمله چیزی باد انگیز خورده باشد از بدگوارش طعام بود و باد که
هیچ نیاید و شکم بسته بود از گرمی بسیار و کمی رطوبت تن باشد **شناخت بحران بیمار و عرق** بدانکه در بحران
بیمار حکیمان را سخن بسیار است و کتابهای بسیار در وی کرده اند که اگر همه را یاد کنیم آموزنده از آن عاجز بماند و فایده نیابد
ولکن ما جایی گزین کلام مختصر یاد کنیم چنان که بر همه کس آسان باشد و آموزنده را ملال نباشد **جالینوس** گوید که بحران
حالی بود که بر بیمار پیدا شود و زمان بیماری بتندرستی آرد یا بمرگ و این آنگاه بود که طبیعت مر خلط نیک را از بد جدا کند پس آن خلط
بد را اگر بتواند از تن دفع کند و بیرون آرد و ناچار بدان وقت که طبیعت آن خلط را دفع خواهد کردن مر بیمار را شتاب کند و اندوه
آرد

آرد پس از این سبب بیماری بیدی سخت شود و اگر این شتاب و اندوه بروز افتد بحران نیک باشد و اگر مایه علت اندر معده بود
بحران بقی افتد که طبیعت وی را بقی بیرون افکند و اگر مایه علت اندر رودگانها بود بحران او با شکم براند و با سهال بود و اگر مایه علت
اندر جگر یا گرده بود بحران او را با آب تاختن بیرون کند و اگر مایه علت اندر میان رگها بود بحران او را خون آمدن از بینی یا خون دفتن از زیر
بیرون کند و زنان را بیشتر بحیض بیرون راند و اگر مایه علت از خلطی سطبر و بسیار بود طبیعت او را باندامی ضعیف و سست و زود بیش آماس
بدید آید و نشان سرعتی بحران اندر تن بیمار پدیدار کند و این حال بر حکیم استاد پوشیده نباشد **و اما** بهترین بحرانها آن بود که بروز هفتم
و چهاردهم باشد انگه بیست و یکم **محمد زکریا** گوید که بحران چنان باشد که ابتدایش بوقتی بود از وقتهای بود و نضج هیچ وقت بد
نبود و هم وقتها آسوده باشد و سبب بدی بحران از وقت بدی نضج بود بلکه از وقت بد ابتدای بحران بود و سر بحرانی که در بیماریهای
گرم و خشک بود چون سرسام و برسام و تبهای قوی روز چهارم صعب باشد و ششم مخاطره باشد و هفتم نیز مخاطره باشد تا بیست روز
بیشتر نکشد و چون از بیست روز بگذرد سلیم بود مگر که خطای صعب افتد **بقراط** گوید که علامت خوی کردن بیمار با آغاز علت اندر روز
سوم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم نیک بود **و اما** شناختن بحران از جهت مجسه چنان بود که اگر مجسه بسته یا
استاده باشد یا بزیر فرو شده باشد بحران بقی کردن یا بشکم رفتن یا خوی بود باشد و اگر مجسه گشاده یا بیرون آمده بود بحران بخوی
کردن یا بخون آمدن از بینی باشد **بوحنا** گوید که بحران که با آغاز بیماری بود بیم هلاک بود و اگر بوقت از دن علت بود تمام باشد و بحران
نیک آن بود که علت با آخر آن باشد یا بیمار باز گشته بود و بحران تمام آن باشد که بیماری بدو گشاده شود و مایه علت از تن بیکبار جدا کند
چنانکه هیچ اثر از وی نماند و بسیار بیماری بود که بگردد و بحران نکند و نضج نباشد یعنی که تخته نشود چنانکه **جالینوس** گوید که بیرون آمدن
بیماران بیماری بی چیز بود یا گشاده شدن بیماری باشد که جدا از پس یکدیگر گشاده شوند یا بردن استفراغ بود یا بیرون کشتن حال بیمار
روفس گوید که سبب خوی آمدن از تن از چهار چیز بود اول از سستی قوت باشد بسبب آنکه از چیزی رنجه شده باشد دوم از
گشادگی مسامهای تن باشد سیوم بکرانی فضلهای بسیار بود که بیرون نکار در تن گرد آمده باشد چهارم از آن بود که بر معده بیش از طاقت
بسیار طعام افتد **حنین** گوید که چون خوی وقت چشم بود و شور شود نماز زیادتی گرمی باشد که اندر ایشان کار کند و اگر خوی آمدن از حد
و از حال شور و تلخی زند اگر گرمی بسیار بود که بر تن چیره شده باشد و شاکش همچو آب در باید که از گرمی بسیار تلخ کرده و چون گرمی از تن
کمتر شود از اعتدال فرو ماند انگه ترش گردد **ابن سینا** گوید که بحران بزبان سریانی بود و معنی او بپارسی در زخم کردن باشد طبیعت را با
علت **عیسی** گوید که مثال تن همچو شارستان بود و طبیعت پادشاه او باشد و مایه علت چون دشمنی بود که بدین شارستان آمده باشد
پس طبیعت در دشمن آویزد خواهد که وی را بدر کند اگر قوی باشد بیکبار و اگر قوت کم دارد بدو سه بار و اگر نتواند دشمن چیره تر بود
یعنی علت طبیعت عاجز کرده و ضعیفی مزیت کرد آنگاه مردم هلاک شوند و هر وقتی که میان طبیعت و میان علت این رزم بود بیمار
درمان هنگام سخت گران و سست شود پس این حال را حکیمان بحران خوانند و الله اعلم **و اما دلیلهای عرق** بدانکه دلیلها
بیرون آمدن عرق مختلف است از چهار گونه اول آن که آغاز بیرون آمدن عرق از کدام اندام بود دوم از بیماری بیرون آمدن سوم از بسیاری

دم

واندکی چهارم از جملهٔ وی واما دلیل آن که اندامی که آغاز عرق از وی بود چنانست که نگاه کنند تا نخست ابتداء عرق از کدام اندام است دهم
اندامی که ابتدای عرق از وی بود دلیل کند که اصل مایهٔ علت بوجه اندرو باشد واما دلیل جای بیرون آمدن عرق چنانست که اگر از همه
اندامها یکسان و زود بیرون آید سخت نیک باشد و اگر بیرون آمدن عرق از اندامها مختلف بود چنان که از بعضی اندام بیرون آید و از بعضی بیرون
نیاید یا از اندامی بسیارتر بیرون آید و از اندامی کمتر و نیز وقتی بیرون آید و وقتی بیرون نیاید این جمله علامات بد است دلیل کند بر ضعف و سستی
طبیعت از آن سبب که عاجز گشته بود از دفع کردن مایهٔ علت واما دلیل بر بسیاری و اندکی وی چنانست که اگر بسیار بیرون آید و از حد بگذرد بد
بود زیرا که قوت ضعیف گردد و مایهٔ علت چیره شود مگر که طبیعت قوی باشد که مایهٔ علت را از تن یکبارگی دفع کند و اگر اندکی بیرون آید دلیل بر سستی
طبیعت کند و اگر معتدل بیرون آید چنانکه نه بسیار بود و نه اندک دلیل بر شفا بود واما جملهٔ وی و آن از سبب پنج چیز بود یکی از گرمی هم دوم از رنگ هم
و سردی سوم از بوی چهارم از طعم پنجم از قوام واما دلیل گرمی و سردی چنانست که اگر عرق در گرمی و سردی معتدل بود نیک باشد و اگر گرم باشد
از آن باشد که سرد زیرا که عرق سرد علامت بد بود و نشانهٔ بد اما دلیل رنگ چنانست که اگر عرق بگونهٔ سپید بود دلیل کند بر شفا و تندرستی
و اگر زرد باشد دلیل بر چیرگی صفرا بود و اگر سرخ باشد دلیل کند بر زیادتی خون و اگر تیره و سیاه فام بود دلیل کند بر غلبهٔ سودا پس هرگاه که عرق بدین
مانند رنگ آمیزش وی بود نیک باشد زیرا که دلیل کند که طبیعت مایهٔ علت را بعرق از تن دفع کنند و اگر بخلاف این بود علامت بد باشد واما
دلیل بوی چنانست که اگر از وی بوی ترش آید دلیل کند که مایهٔ علت از سبب بلغم ترش بود که در تن گرد آمده باشد و اگر بوی سخت تیز باشد
دلیل بر چیرگی و بر زیادتی صفرای تیز کند و اگر بوی گند بود باشد دلیل کند که در تن آمیزشی بوسیلهٔ جمع شدن است واما دلیل طعم چنانست که
اگر عرق بطعم شیرین بود دلیل کند بر چیرگی خون و اگر تلخ باشد دلیل کند بر زیادتی صفرا و اگر ترش باشد دلیل بر چیرگی بلغم ترش کند و اگر شور باشد
دلیل بر زیادتی بلغم شور کند که در تن جمع شده باشد واما دلیل قوام چنانست که اگر عرق تنک بود دلیل کند که مایهٔ علت از آمیزش لطیف
تنک بود و اگر ستبر باشد دلیل کند که مایهٔ علت از آمیزش غلیظ و ستبر باشد و اگر بستبری و تنکی معتدل بود دلیل کند که قوام مایهٔ علت نه ستبر باشد و نه
تنک پس از این دلیلها اینک بباید دانستن تا از این علامتها مایهٔ علت شناخته شود انشاء الله علامتهای شفا و خطر بیمار بدانکه یازدهم
علامتهای بیمار نیک آن باشد که رنگ روی وی نیک باشد بر جای خویش و حرکت سبک بود و مجسه بس قوی باشد و سوی پنج نفس خود بر جای بود و طعام
آرزو کند و بهنگام خواب بخسپد و طعامش بهمان خوش باشد و طبعش بر اعتدال باشد این علامتها نیک بود مر بیمار را اگر بر این گونه باشد زود
شفا یابد واما علامتهای بد برخلاف این بود چنانکه جالینوس گوید که بیمار چون از خویشتن خبر ندارد و نخسپد و بانگ کردن یا فریاد نشان
سرسام باشد و اگر دست بر سر و جامه همی برد و آرامش نبود نشان مرگ باشد و اگر روشنایی را نتواند دیدن و پیوسته روی بدیوار کند بر خطر باشد
و اگر تب قوی دارد و نفس صعب کند آنگاه تب زایل شود و نفس همچنان بماند نشان مرگ بود و اگر پیوسته دندانها را بر هم همی ساید و یا بیمار را پای فرود
کشد و بر کشد و نفس متواتر زند نشان مرگ باشد و اگر در تبهای گرم دم کنده از دهان برآرد نشان مرگ باشد و اگر روی چون باریک گردد
و چشمهاش تنگ شود و دو هانش کژ گردد یا گشاده بماند نشان هلاک بود فولس گوید چون بیمار را چشم بجنبد و همی لرزد چنانکه بیمار اندر نشان مرگ
باشد و اگر پیوسته بر قفا خسپد و بر پهلو نتواند خفتن نشان بد باشد و اگر بیمار را آماس گرم بر شکم پدید آید و بزرگ گردد و با این علت تب گرم قوی

پدید آید نشان بد باشد و اگر در بیماریهای گرم دست و پایش سرد شود نشان بد باشد و اگر گرمی بیمار را از حد بگذرد و دم کوتاه شود
و مجسه خرد بود و بیمار ضعیف باشد نشان مرگ باشد و اگر ناخنها و سر انگشتان تیره شود و مجسه نملی بود نشان مرگ باشد و اگر دست و پای بیمار
سیاه شود اما قوتش قوی باشد نشان نیک بود زیرا که دلیل کند که طبیعت مایهٔ علت را از سوی دست و پا دفع کرده باشد و اگر بیمار را فواق باشد
و دم کوتاه شود و تپش گرمی همی فزاید نشان هلاک بود و اگر بیمار را در بیماری گرم چشم گشاده بماند بیم مرگ باشد و اگر در تبهای گرم نفس سرد برآرد
خاصه که مجسه ضعیف بود نشان هلاک باشد اگر بر زفانش چون نخودی سیاه چیزی برآید دیگر روز بمیرد و اگر در علت برسام کاسش بیاماسد نشان
مرگ باشد و اگر با تبهای گرم در تشنج افتد نشان مرگ باشد و اگر بیمار ضعیف بود و قی چون زنگار برآرد زود هلاک شود بوحنا گوید که چون
بیمار را بیماری بود زبر بود نشان گرمی و خشکی بود و اگر شب بتر باشد نشان سردی و تری باشد و اگر بیمار خود را در رختها افکند و سخنهای مختلف
گوید و در همه چیزی همی آویزد و شکمش آماس گیرد نشان مرگ باشد و اگر خوی از پیشانی بسیار آید و مجسه نجنبد نشان مرگ بود و اگر خوی سرد کند
و پیهای سر و گرد نش پیدا شود و باد سرد برآرد همان روز بمیرد و اگر بیمار را آماس گمان تب گرم سرد شود و بیدار ماند آنکه استسقا بوده باشد یا
چیزی خشک خورده باشد و نیز با مجسه بجنبنده و سبکی و راحت پدید آید نشان آن بود که زود بمیرد و اگر در علت برسام دهانش کژ شود و تپش نیابد بیم مرگ باشد
و در علت زردی بیمار بتر شود و زود بمیرد و اگر خوی سرد کند و پیوسته در تب گرم باشد و زود هلاک شود واما مرگ ناحاجات بیشتر کسانی را باشد که
سالشان از شصت و در گذشته باشد و طبعشان سرد و خشک و یا سرد و تر باشد خاصه بوقت زمستان و بشهرهای سردسیر و جوانانرا مرگ ناحاجات
بیشتر بوقت تابستان و بشهرهای گرمسیر بود و اگر با این علامتها که یاد کرده آمد مجسه قوی بود و بیمار سبک باشد و آرزوی طعام و شراب کند از دیگر علامتها دوازدهم
نباید ترسید که شفا یابد نشان مقدمات بیماریها بدانکه برخی علتها را در مقدمهٔ بیماری علامتهای بد بود که وجود آمدن این علتها علامتها
شناخته کرده و حکیم باید که این علامتها نیک بداند تا هرگاه که علامتی پدید آید بیمار را پرهیز فرماید کردن از آن چیزها که علت را بدید و دارو ها بی کار این
علت را زایل کند بلکه و ادر پیش از آنکه مایهٔ علت قوی شود محکم گرده و اکنون علامات مرگ را مختصر یاد همی کنیم تا خوانندگان را معلوم شود خون آمدن
بسیار از اندامها نشان پیری و امتلای تن باشد پس اگر خون تیز بود پیری وی از سبب چیرگی صفرا بود و خشکی قضیب بوقت آب تاختن نشان
ریش کرده یا ریش کردن مثانه بود شکستن اندامها و آرزو نا کردن طعام نشان تب بود قی کردن بسیار و آرزو نا کردن طعام و ترش ترش کرد
در حکم بود نشان علت قولنج بود گرانی در پهلو نشان آماس جگر باشد که آب تاختن و تیزی وی نشان تب گرم باشد سپید
گشتن لب و زردی و تیرگی وی نشان علت یا سور بود گرم شدن ناخنهای دست و پای نشان ریش شش باشد نقل کردن خوات و دم بیرون آید در بیماری
علتهای گرم نشان هلاک وی باشد اسهال شکم که بعلت سکته بود نشان هلاک بیمار باشد جستن اعضاها که از حد بگذرد نشان تباه شدن
وی باشد بسیار رفتن دست و پای و سستی اندامها نشان علت فالج باشد جستن جملهٔ اندامهای تن نشان علت تشنج باشد آماس روی و پی پیشت
پایها نشان استسقا باشد مغص و درد ناف که پیوسته باشد نشان استسقای طبلی بود رسوب آب تاختن که برادر سنگ گونه یا چو
مانند نشان سنگ مثانه باشد زن آبستن که پیوسته اسهال شکم بود دلیل کند که فرزند مرده افکند بزرگی پستانهای زن آبستن دلیل کند
بافکندن فرزند علت که از پس بیماریهای تیز پدید آید دلیل کند بر دبلها و برکی بیدان اندام تب تیز و سستی طبیعت یا جایگاه بلند دلیل که

دوازدهم
بیادهم
...را اکنون هم
بعد از نقل ... از آن افتاده هم

برعلت سکته و درد سر و درد دل که آغاز بیماری بود دلیل کند برعلت سبات بستن شدن خون بر پستانهای زن دلیل کند بر
دیوانگی سخت آمدن زن آبستن دلیل کند بر درد چشم یا درد سر و رفتن خون حیض از زن آبستن دلیل کند که بچه در زهدان تباه
شده باشد رفتن شیر از پستان زن آبستن دلیل کند که بچه در شکم ضعیف شده باشد زن نوزاده که از خون پاک نشود دلیل کند بر
آماس جگر یا آماس زهدان آماسی که از جهت خشکی هم بود و ناگاه ناپدید شود اگر خشکی از جانب پشت باشد دلیل کند بر علت تشنج از سوی
شکم بود دلیل کند بر دیوانگی یا بر خون آمدن از شکم یا بر علت ذات الجنب **فولس حکیم** گوید درد سر بسیار و درد شقیقه که صعب بود دلیل کند
بر زود آمدن آب بسیار در چشم جستن روی و کژ شدن روی نشان لقوه باشد کژ شدن [illegible] نشان فالج باشد سرخ شدن چشمها و برخاستن
رگها و گریختن از روشنایی تب و درد سر این جمله هم نشان سرسام باشد غم خوردن بیهوده و بگمانی نشستن نشان مالیخولیا باشد پیوسته خیال
پیش چشم پریدن نشان فرود آمدن آب سیاه باشد زکام و نزله بسیار علامت سل بود پیوسته جستن اندام نشان رگ مفاجا باشد عارض شدن مقعد که پیوسته
باشد نشان باسور بود اسهال شکم که مقعد را بسوزاند نشان ریش مقعد باشد **محمد زکریا** گوید سستی اندام نشان فالج بود کابوس و سرگشتن که پیوسته
بود نشان صرع باشد [illegible] بسیار نشان رگ مفاجا باشد [illegible] که از [illegible] سکته و رگ مفاجا بود سستی اندامها و بازخون بود
نشان علت سکته باشد آماس پشت چشم و دست و پای نشان علت استسقا باشد [illegible] نشان [illegible] باشد کند بدن آب
تاختن نشان خلط فاسد بود که در تن گرد آمده باشد ماندگی اندام و شکستن آن نشان تب باشد درد پشت و گران شدن تهیگاه و کشتن آب تاختن
از حال خویش نشان بیماری گرده باشد دنبل بسیار نشان ریشهای بزرگ بود [illegible] نشان [illegible] باشد فی
الجمله هر علتی که در تن مردم پدید آید پیش از آن که نبوده باشد و مردم خود را برخلاف آن بیند که دیده باشد باید که از آن حال بازجوید و علاج آن
بکند تا درستی بر جای باشد **ثابت قره** گوید که هفت علت است که مردم را [illegible] از بیمار زود بگیرد اول گر دوم جذام سوم آبله چهارم سرخچه
پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم بیماریهای وبا و هفت علت دیگرست که فرزندان را از پدران میراث ماند اول جذام دوم پیسی سوم تب دق چهارم سل
پنجم مالیخولیا ششم [illegible] هفتم نقرس پس باید که از خداوندان این علتها دور باشند تا اثر نکند **دانستن حال هوا و شهرها** بدانکه [illegible]
[illegible] و خشک که از زمین [illegible] کرد و مزاجش برحسب آن جهت بود که اندر وی موجود بود و جهتها چهارند نخست جنوب دوم شمال سوم مشرق چهارم مغرب جهت
جنوب آنست که چون روی برابر مشرق کنی آن سو که برابر دست راست بود جهت جنوب آنست و مزاج این جهت گرم و ترست از آن سبب که دریای معظم
درین جهت و پیوسته [illegible] اندر دریا اندر موجود بود و این جهت از جمله جهتها فروترست پس بادی که از ین جهت آید او را جنوب خوانند طبعش گرم
و تر بود تن را سست دارد و اندامها را تباه کند و درد چشم و درد سر و صرع و تبهای فاسد از وی خیزد اما گلو و سینه را نیک بود
اما جهت شمال در برابر جهت جنوب بود و مزاج این جهت سرد و خشک است از سبب آنکه دور است آفتاب بدین جهت از زمین دور و ترست
و بر فلک اوج خورشید نزدیک ترست طبعش سرد بود اندامها را سخت کند و طعام را هضم کند و پیوسته تن را درست
دارد و پوسیدگیها از وی ببرد و آب تاختن فرود آرد و حرارت غریزی را در تن نگاه دارد اما درد سینه و گلو و نزله
و زکام را بد باشد **اما** مشرق معروفست زیرا که آفتاب از ین جهت برآید و مزاجش معتدل است پس بادی که از ین

جهت

سیزدهم

باه

جهت آید او را صبا خوانند طبعش در گرمی و سردی معتدل بود **اما** جهت مغرب در برابر مشرق باشد و مزاجش
معتدل است و بادی که از ین جهت آید او را دبور خوانند و این هر دو باد تن را موافق باشند و از هر یکی از ین چهار دو باد دیگر موجود
آید چنانکه دو باد از جهت جنوب یکی را ازو نعایم خوانند و یکی را [illegible] و دو باد دیگر از جهت شمال موجود آید یکی را [illegible]
خوانند و دیگری را [illegible] و دو باد دیگر از جهت صبا یکی را [illegible] گویند و یکی را [illegible] و دو باد دیگر از جهت دبور یکی را [illegible] گویند
و یکی را [illegible] این جمله هم دوازده باد بود **اما** آن چهار باد نخستین قوتشان در منفعت و مضرت بیشتر و قوی
تر از ین هشت باد دیگر بود و بهترین باد آن بود که در وی بخار نباشد و نرم جهد و بر درختان نجهد که بوی ایشان مغز را زیان
دارد چون درخت سنجد و انجیر و مانند آن نامه کسی را سود دارد و هر بادی که با بخارهای غلیظ بود مایه وبا و بیماریهای
گران و علتهای دشوار بود و همه کس را زیان دارد **و اما حال هواها و شهرها** بود هر شهری که
از سوی شمال بود آن شهر خنک تر باشد و آنچه بسوی جنوب باشد گرم و خشک تر باشد و مردم شهرهای سرد گرم درست
اندام و قوت تری و نیکوروی باشند و شهرهای گرم سیه‌ست اندام و بی قوت و ضعیف تن باشند و بیشتر را خشکی بر
مزاج چیره باشد و هر شهری که بر نزدیک دریا باشد یا چیرامنش آب باشد تری در وی بیشتر بود و آن شهر که آبش کمتر بود خشک
تر بود و شهری که زمینش شور باشد هوایش گرم باشد و مزاجها را ضعیف کند و شهری که گرم بود رنگ روی مردمان
زرد باشد و اندامشان لاغر باشد لاشک چنانکه مردمان حبشه و شهری که سرد سیر بود رنگ روی مردمان برخلاف این
باشد و حکیمان گویند که گرفتن باید از آن شهری که در وی رگ مفاجا بود و بیماریهای وبا اگرچه زندگانی و مرگ با مرا یزد
است اما سببهای هر چیزی هم از وی باشد **دانستن گردش چهار فصل و طبیعتشان**
بدانکه سالی چهار فصلست طبع بهار معتدل است گروهی گویند گرم و ترست طبع خون دارد اندرین فصل
حجامت و فصد کردن و دارو خوردن سودا دارد و گوشت بره و بزغاله و گوشت کبک و مرغ بچه خانگی باید
خوردن و مجامعت کردن و دیگر مانند در رفتن درین فصل باکی نبود **فصل** تابستان گرم و خشک طبع صفرا
دارد پرهیز باید کردن از طعامهای گرم و خشک و طعام آن خورد که میل به سردی و تری دارد چون آلو باد غوره
و کدو و بکته باشد و مجامعت و ریاضت درین فصل کمتر باید کردن و خون برداشتن و دارو خوردن نباید مگر که
ضرورت بود **فصل** خزان بدانکه طبع خزان سرد و خشکست طبع سودا دارد درین فصل پرهیز باید کردن از
طعامهای سرد و خشک و ترشها و طعامهایی که سودا آرد و حسیکی نباید خوردن و خون کمتر باید برداشتن اما دارو خوردن
سودا دارد و مجامعت کردن و دیگر مانند رفتن زیان دارد و غذا مرغ بچه بشور با خورد و حلوا که شکر کرده باشند **فصل**
زمستان بدانکه طبع زمستان سرد و ترست طبع بلغم دارد درین فصل مردم تن درست تر از آن باشند که در فصلهای دیگر
زیرا که معده برگوارشتن طعام چیره تر بود اما رگ زدن و دارو خوردن درین فصل خطا باشد و ریاضت کردن و بسیاری خوردن

بوقت ضرورة

درین فصل زیان ندارد و از طعامها آن باید خوردن که میل بگرمی دارد و گوشت گوسفند و کبوتر بچه بکباب باید خوردن و حلواهای انگبین و خرما و آنچ بدین ماند نیک بود

فصل

بهلا اعلتهایی که مردم را درین فصل بدید آید چون هوا از حال طبع بود جانست که اگر درین فصل باد جنوب و باران و برف بسیار بود تریها در تن مردم جمع شود و بیماریها بدید آید چون تب عفن و سکته و صرع و آنچ بدین ماند پس اگر درین فصل باد شمال جهد و باران و برف اندکی بارد چون تابستان درآید مردم را تبهای تیز و درد چشم و خون آمدن از شکم و زحیر بدید آید پس اگر در فصل تابستان گرما اندک بود و در فصل خزان باد شمال بسیار جهد و باران کم بارد کودکان را درین فصل بیماری نباشد اما کسانی را که گرم مزاج صفراوی باشد درد چشم و علتهای سوداوی بدید آید و اگر در فصل زمستان باد جنوب بسیار جهد و باران بسیار بارد در فصل بهار پیوسته باد شمال جهد و باران کم بارد درین فصل زنان آبستن فرزند افگنند و مردم را درین فصل درد چشم و نزله و سبات و سکته و فالج بسیار بود و اگر در فصل زمستان باد جنوب بسیار جهد در تن مردم تریها جمع شود چون فصل بهار درآید اگر باد شمال در وی هم بسیار باشد منفعت این مضرت آن را دفع کند یعنی خشکی باد شمال تریهای باد جنوب را از تن تحلیل کند و همچنین اگر زمستان باد شمال بسیار بود و باران و برف نبارد چون فصل بهار درآید باد جنوب بسیار بود و باران بسیار بارد تریهای این فصل خشکی را از تن مردم زایل کند و مزاج را با اعتدال آرد و اگر دو فصل یا سه فصل اندر تری و خشکی بر یک صفت باشد بد باشد زیرا که مزاج تن مردم را تباه کند و مرگ بسیار و بیماریها بدید آید و در سه فصل از این فصلها مردم را از بهر تندرستی کمی باران و باد جنوب بیشتر دارد و اگر درین فصلها خشکی نیز غالب شود چنانکه باران نبارد آمیزش صفرای در تن مردم چیره گردد و تبهای گرم و علتهای صفراوی بدید آید و این علتها که گفتیم در برخی از شهرها و ولایتها بیشتر بود و در برخی کمتر زیرا که هوای شهرها و ولایتها مختلفست طبعهای مردم نیز مختلفست پس باید که هر کسی بقدر دانش خویش چیزهایی خورد که تن درستی را نگاه دارد از خورشهای معتدل و فصد و حجامت و داروخوردن و ریاضت کردن و آنچ بدین ماند و اگر طبع مزاجها مختلف نبودی دلیل کردی که جمله مردم را در تندرستی و بیماری یکسان بودی والله اعلم والحکم

کلام کلی در علتهای چیرگی و فساد آمیزشها که از تن خیزند و علامت علاج

بدانکه بیشتر مردم را که بیماریها بود از زیادتی و فساد آمیزشها تن باشد که حکیمان این مزاج را اخلاط خوانند یعنی خون و صفرا و سودا و بلغم و هر علتی که از آمیزش خیزد ما جمله علامت و علاج کلی بر طریق اختصار پیدا کنیم

علتهایی که از چیرگی و فساد خون خیزند

هرگاه که خون در تن مردم چیره گردد و از طبع و حال بگردد و راه نیابد که از تن بیرون آید ناچار پیدا شود علتها بدید آید چون گلوگرفتن و زکام و آماس بند اندامها و نیل و دبیله و سرخچه و درد جگر و نفس گرم و تب مطبق و درد بندها و خون آمدن از بینی و از شکم

علامت چیرگی و فساد خون

نشانش آنست که روی سرخ شود

و خواب بسیار آید و اندیشه کند که گردد و دهان پیوسته شیرین باشد و سر گران و کاهل شود و هوای سرد خواهد و این علتها اکثر یاد کردم بیشتر اندر تن مردم جوان و در شهرهای گرم سیر و در تن کسانی که طعامهای چرب و شیرین و سیکی خورند

علاج چیرگی و فساد خون

باید که بیمار از گوشت و شیرینی و سیکی پرهیز کند و رگ زند و خون بسیار بردارد و شراب عناب و سکنگبین ساده و آب انار ترش و شیرین و کشکاب خورد و شکم نرم کند و شراب آلو و شراب خرمای هندی و شراب بنفشه و لعاب اسپغول و غذای مزورخ غوره خورد با گشنیز تر و کاسنی و بن کرده و غوره با کدو و مرغ بچه خانگی مخصوص و ماهی تازه و پست و شکر و ترشه ترنج و مزورخ زرشک این جمله سود دارد

علتها که از چیرگی و فساد صفرا خیزد

چون صفرا در تن مردم چیره گردد و فساد شود بیماریها بدید آید چون درد سر و شقیقه و دردهای سر و گرم و خارش تن و سرسام و برسام و ذات الجنب و آنچ بدین ماند و زردی چشم و یرقان و سوسه سر و شکافتگی روی لب و درد معده و تشنگی و درد دندان و خشکی دهان و گلو و تب که یک روز آید و یک روز نیاید

علامت چیرگی و فساد صفرا

نشانش آنست که دهان بیمار تلخ بود و تشنگی غالب بود و روی زرد باشد و طعام آرزو نکند و نفس بکرده و قی سبز و زرد بیمار را و بوقت اسهال مقعد را همی سوزد و آب تا ختن تنگ بود و برنگ آتش باشد و آواز بگرده و مجسته تیز بود و سبک و زود جهد و این علتها کسانی را باشد که کباب و قلیه و بسیره و بلبل و سیکی صرف و شیرینی بسیار خورده باشد و روزه دارند و کم خسبند و سفر دراز کنند و در آفتاب نشستن و حرکت کردن بسیار باشد

علاج چیرگی و فساد صفرا

باید که از چیزهای گرم پرهیز کند و گوشت و شیرینی و سیکی نخورد و آب آلو و شراب خرمای هندی و سکنگبین با شراب بنفشه و شراب عناب و آب انار ترش و شیرین خورد و آب تخم بریهن و شراب زرشک خورد اگر قوتش قوی باشد هلیله زرد با پیزد و آبش را با جلاب بیامیزد و نیم دانگ سقمونیا بر وی نهد و بکار دارد و روغن بنفشه در بینی چکاند و کشکاب با آب انار ترش و شیرین خورد و شراب ریواج و آب غوره و غذا مزورخ خورد با گشنیز و کاهو و بریهن کرده و آب سرد همی خورد و از گرمی و شیرینی پرهیزد والله اعلم بالصواب

علتهایی که از چیرگی و فساد بلغم خیزد

چون بلغم در تن مردم چیره گردد در تن بیماریها بدید آید چون صرع و فالج و سکته و کابوس و فراموشی و سستی اندامها و قرقر شکم و سوداء و شکن و سرگشتگی و سرفه تر و ناگواشتن طعام و آروغ بسیار و درد گرده و مثانه و بهق سپید و سستی سدد و تاریکی چشم و درد دندان و تبهای سرد

علامت چیرگی و فساد بلغم

نشانش آنست که دهان پیوسته تر باشد و طعام نگوارد و خواب بسیار آید و روی آماس گیرد و سر گرانی کند و رنگ آب تاختن سپید بود و مجسته نرم و سست جهد و گونه بیمار سپید بود و هوای گرم دوست دارد و این بیماریها بیشتر کسانی را باشد که شیر و ماست و پنیر و ماهی تازه و آب بسیار خورند و در گرمابه بسیار روند و مردمان فربه را اندک بود بیشتر بود

علاج چیرگی و فساد بلغم

باید که پانزده ایارج فیقرا و پانزده روفس خورد و مشک و عنبر را ببوید و ناشتا بگرمابه رود و روغن

وسوسن بکار برد و با طعامهای که خورد قرنفل زنجبیل و دار فلفل و سعتر و خسرودارو آمیخته باشد و زیره و سداب و پودینه و
بادرنجبویه خورد و مزوره بروغن جوز خورد و غذا انگبینه و شوربا بکار دارد و اگر علت بتابستان بود بآب شبت و انگبین قی کند
و اطریفل بزرگ و گوارش زیره و بر اسود دارد و گل انگبین و سکنگبین همه خورد **علتها که از جگرکی و فساد سودا**
خیزد چون سودا چیره شود بیمار را پدید آرد چون بی‌خوابی و وسوسه بسیار و تباهی خرد و درد سپرز و گل خوردن
و کلف و بهق سیاه و در طعام سیر ناشدن و ریشهای سخت و تیرگی گونه و شگافتگی پوست و دیوانگی و جذام و تب چهارم و مانند این
علامت جگرکی و فساد سودا نشانش آنست که سپرز بزرگ شود و خواب نیاید و همی ترسد و دایم در اندیشه
باشد و سوزش معده بود و لاغر گردد و بادام نیاید و رنگ آب تافتن سیاه بود و این علت بیشتر کسانی را باشد که ترشیها و
قدید و گوشت صید و عدس و باقلی بسیار خورده باشد **علاج جگرکی و فساد سودا** باید که بیمار
از این طعامها که یاد کردیم پرهیز کند و نباید که او را تنها کنند و طعامهای گرم و نرم و شرابهای ممزوج خورد و گرمابه
بکار دارد و غذا شوربا خورد که بگوشت بره و ابزارهای لطیف پخته باشند و سیب شیرین خورد
و ماء الشعیر و پخته افتیمون بکار دارد و غاریقون و ایارج لوغادیا و معجون ... و آب گاو
زبان با شراب بادرنجبویه و ایارج هرمس ابن جلد ورا سود دارد اینجا رسید
شرح آن چیزها که حکیم را از دانستن آن ناگزیر است و زین
پس سخن در سبب بیماریها و علامتهاش و تدبیر
علاج هر علتی مختصر از کتب حکیما استاد
بجدول یاد کنیم تا فرق باشد میان
سبب علامت گرمی سردی
علت و علاج هر علت
را بر سبب
و علامت

باز نماییم تا آموزنده را آسان بود
و زود فهم کند و فایده بسیار بیند
و ماهر و استاد شود
و ما را بدعای خیر یاد
دارد ان شاء الله
تعالی

شانزدهم سبوسه سر که بتازی اورا حزاز خوانند

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
یوحنا گوید که این علت از تیزی و زیادتی خون باشد یا از جگرکی صفرا بود یا از سردو که با حد گرا ... **محمد زکریا** گوید که چون سبوسه کهن شود از وی پیخسه خیزد	نشانش آنچه از زیادتی خون بود آنست که چون سبوسه و پوست پیر سرد و سرخی نماید و نشان آنچه از جگرکی صفرا بود آنست که سبوسه و پوست سرد و زردی نماید	**اسحق** گوید که این حال بیشتر از زیادتی بلغم شور خیزد یا از جگرکی سودا بود یا از بخارهای بد یا از امیزشهای که سوخته باشد که بر شود و این علت را پدید آرد	نشان آنچه از زیادتی بلغم شود بود آنست که سبوسه و پوست سر سپیدی نماید و نشان آنچه از جگرکی سودا بود آنست که سبوسه و پوست سر سرد و سیاهی زند و نماید

علاج ان علت کز گرمی بود

یوحنا گوید علاج این علت کز زیادتی خون بود آنست که رگ قیفال بگشاید و یا مرد و سوی گردن حجامت کند و زان پس بآب میوها شکم نرم کند یا بآب انار و شیر ... ترنج و آب آلو و ... بکار دارد تا گرمیها از سر فرو کشد و علاج آنکه از جگرکی صفرا بود آنست که شکم نرم کند بطبیخ هلیله زرد و سر را بآب نخود و آب باقلی و خطمی نیک بشوید و آب کشنیز تر بر سر مالد و سر چه گرمی دارد از سر فرو کشد ... نیک بود **محمد زکریا** گوید علاج وی آنست که بیاره و روغن شکم براند و اگر علت کهن باشد روغن کنجد با آب انگور و به بخورد و اگر کهن نباشد موی ابسترد و بعد بروغن نیم گرم بمالد و دیگر روز سر را بآب نیم گرم بشوید و از چیزهای بخار انگیز پرهیز کند چون سیر و پیاز و ماننده وی و پوسته بروغن گل و سرکه سر را چرب دارد و زان پس بآب نیم گرم همی شوید که نیک بود **ماسرجویه** گوید از گرمیها پرهیز کند که سود دارد و تیزی آبا و غوره باو ترشیها بکار دارد و سر را بآب چغندر (یعنی ...) بشوید که سود دارد یا بآب برگ بید و رگ قیفال بزند و شکم نرم کند و اگر سامان رگ زدن نبود حجامت کند از گردن نیک بود و سکنگبین غرغره کند و سر را بخطمی با آب کشنیز تر بشوید و اگر باقلی را بکوبد و بر سر نهد ... بگرمابه رود و همیشه سر را همی شوید سود دارد و الله اعلم

علاج ان علت کز سردی بود.

اسحق گوید علاجش آنست که زنجبیل پرورده با ما نخواه یا ... و بناشتا همی خورد تا تریها از معده پاک کند و اگر کلنکبین کهن ... و مطبخ بلیل کوفته بکار دارد نیک باشد و روغنهای گرم چون روغن نرکس و سوسن در سر مالد که سود دارد و اگر بآب حلبه کشد آنگه سر را بشوید هم نیک باشد و باید که از ترشیها پرهیز کند و نخود آب و کلیه و مطنجنه بکار دارد **ثابت قره** گوید که چون علت سودا بود علاجش آنست که پخته افتیمون خورد تا سودا را از سر فرو کشد و همچنان ... گرم و تر گراید و از ترشیها پرهیز کند و همیشه نیلوفر را بآب خوب پخت ... و پوست سر را بدو همی شوید نیک باشد و اگر با ... بخارهای بد بود علاج وی آنست که ... بر سر نهد ... نیک ... آرد نخود در سنگ ... و بوره و ... سپیده مرغ ... با خود بکوبد و بسرشد آب و بر سر نهد هم نیک بود بغایت **مسیح** گوید علاجش آنست که حب قوقایا و حب ایارج بزرگ خورد و بسکنکبین غرغره کند و ... تا ... نیک بود و سر را بآب نخود و آرد ترمس و لعاب حلبه نیک بشوید و اگر کنجد تر را با سرکه تیز بیامیزد و سر را بدو بیالاید نیک باشد بغایت و اگر زرنیخ و ... و بوره کوفته از هم یکی در سنگ ... با گل بیامیزد و در سر مالد آنگه سر را بخطمی نیک بشوید که منفعت بزرگ دارد تا نافع بود ان شاء الله تعالی

هفدهم ریشهای سر که او را سعفه خوانند بتازی

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
محمد زکریا گوید که این علت از ماده گرم بود تر بود یا خشک و سببش از زیادتی صفرا بود که بزیر پوست سر گرد آمده باشد و باشد که بلغم شور باوی بیامیزد	ریشهای بود که بر سر گرد آید و آنچه خشک بود نشانش آنست که چون بخارندش پوست درشت از وی خیزد و بزردی نماید و نشان آنچه تر بود آنکه از وی بیرون آید بزردی نماید	ابوجریج گوید که این علت بیشتر از بلغمهای شور خیزد یا از خلطهای بیشتر که سوخته گردد و بلغم شور آمیخته شود یا باشد که با تریهای شور آمیخته گردد	چون ریشهاش سر سپید می نماید بابد که شور باشد بلغمی بود و اگر خشک باشد و بسیاهی زند سودای بود و از خلطی باشد که سوخته شده باشد و بسودا شده باشد

علاج آن کز گرمی باشد

محمد زکریا گوید که علاج سعفه تر و خشک آنست که بر فصد کاه حجامت کند و رکهای سر و بناگوش هر کدام اگر ترکه به بزند و از شوری و تیزی و شیرینی پرهیز کند و طعامهای نرم بکار دارد و اگر تواند پخته هلیله و صبر و سقمونیا خورد و طعامهای سرد و تر بکار دارد و روغن کدو و بادام و روغن بنفشه دایم در بینی چکاند که نیک باشد ابن ماسویه گوید که سعفه تر را علاج آنست که نمک و کنجد ترا ناشان سبز و بر او نیک بمالد تا خشک شود و اگر دیو چه بر وی افکند تا خون فاسد از وی بمکد و خون بسیار از وی بیرون آرد نیک بود و هیچ چیز درین علت باستر ازین نباشد و شکم نرم کند بآب آلو و شکر یا حب صبر و افسنتین یا پخته هلیله و شاهتره نیک بود و زان پس بوجه برافکند و از سرد و سود کردن حجامت کند تا علت زایل کند و اگر شکم نرم بود آب غوره و شراب انار خورد نیک بود حنین گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و از کربها پرهیز کند و بیزشها گراید و بدین حب شکم نرم کند تربد و سدرسنگ زنجبیل درسنگی نرم مصطکی انگم جمله را خرد بکوبد و حب کند و بخورد که منفعت کند و اگر بهتر نشود در کمانی بنهد و خونش بر جایگاه علت نیک در مالد که سود نیکو دارد و طعامها و غذا آنچه نیک بود خورد تا بزودی شفا و راحت یابد ان شاء الله تعالی

علاج آن کز سردی باشد

ابوجریج گوید علاجش آنست که مرهم سپید بر وی نهد و سرکه و روغن گل با پوست انار کوفته و مرداسنگ بیامیزد و بر وی مالد و اگر علت کهن بود رگ قیفال بگشاید و داروهای تیز بر جای علت مالد تا خشک شود یا برکوی درشت سر را بمالد تا خون از وی بیرون آید آنگه زردچوبه و حنا و مرداسنگ و پوست انار و سرکه را بروغن گل در هاون نیک بساید و در وی مالد یوحنا گوید که چون علت کهن باشد بروغن کنجد برا جوب کند برگ سوسن کوفته بر وی بپراکند نیک باشد و علاج سعفه تر را آن بود که نیم درسنگ مازو و اندرسه و قیه روغن زیت بجوشاند و آنگه در سر مالد و زردچوبه و مرداسنگ و روشنه و تین و حنا کوفته هم را بروغن و سرکه بسرشد و در وی مالد ثابت قره گوید علاج سعفه کوچک آنست که بوقت خفتن جایگاه علت را بیاگنده و آن خون را در سر مالد که سود دارد و اگر هلیله و انیسون و شکر مرسرا بکوبد و بکار دارد و مازوی سوخته را بسرکه بساید و بر وی مالد سود دارد و اگر کاغذ سوخته را با سرکه نیک بسرشد و طلق و مرداسنگ با وی بیامیزد وانگاه بر جایگاه علت بمالد سود دارد و اگر روغن کنجد بر وی مالد نیک باشد و اگر برگ درهرام زیر زبر پراکند منفعت دارد بغایت و بزودی شفا یابد ان شاء الله تعالی وحده

از سرکلی بیرون علاج افزوده بکوبد و برو بر افکند و اگر دانه ... و گل سرخ

هجدهم موی ریختن و اصلعی سر

سببش کز بیماری و کم غذائی بود	علامتش کز بیماری و کم غذائی بود	سببش کز درشتی و سستی پوست بود	علامتش کز درشتی و سستی پوست بود
بقراط گوید که این علت از چهار چیز افتد اول از بیداشتن و کم غذا ای و نیز از غذاهای که خون پسندیده از وی نیاید دوم از بیماریهای صعب تیز باشد که از غلبه آن نمایند	نشان آنچه از بیداشتن بود آنست که مردم لاغر شوند و سر و قتی انداک اندکی موی از سرش فرو ریزد و آنچه از بیماری تیز بود آنست که موی بیک بار فرو آید	سوم از درشتی پوست سر و تن بود چهارم از سستی پوست سر و تن باشد یا از فراخی مسامها سر و تن نست سوراخها که موی از وی بیرون آید و این حال بزودی نماید	نشان آنچه از درشتی پوست سر بود آنست که موی سخت بسیار بود و بن موی قوی باشد یعنی چون بکشی زود بیرون نیاید و نشان آنچه از سستی بود موی باریک باشد

علاج آن کز بیماری و کم غذای باشد

بقراط گوید آنچه از کمی غذا بود آنست که اندر طعامهای نیکو اندر خواب و گرمابه بیفزاید و سیکی سرخ بکار دارد و روغن بوره و لادن در سر مالد و علاج آنچه از بیماری بود آنست که غذای خورد نیکو لطیف خورد چون گوشت گوسفند یکساله و میوه و چیزهای که تن را پرورد و بر تن رنج ننهد و بکرمابه بسیار رود و سر را بر کوی درشت بمالد و پیلگوش و برگ سیاوشان را بروغن بپزد و هر بامداد بر سر مالد نیک بود روفس گوید علاجش آنست که آمله را سه شبانروز در آب فرو غار کند و هم چندان که آبش برود روغن کنجد در افکند و بپزد تا آب برود و روغن بماند آنگه بکار دارد و اگر حکنند را با آب بپزد و حنا و سپیداب با وی بیامیزد بدان بشوید نیک بود و موی را دراز کند و اگر موی را با آب هلیله سیاه بشوید یا آب حکند یا آب تخود و زهره گاو و نیز موی را بیفزاید و بن موی را قوی گرداند چنانکه اصلع نگردد یوحنا گوید علاجش آنست که آب مورد تازه بر وی مالد و زان پس بگرمابه رود و سر را نیک بشوید و اگر پوست بنک بوده را بروغن زیت بساید و در موی مالد موی را سیاه کند و اگر تخم جبست و لادن با روغن بیامیزد و در سر مالد موی را نگاه دارد و اگر زمستان بود و مزاج آنکس سرد باشد هوا بود که روغن نارد ین باوی بیامیزد و در سر مالد که منفعت کند والله اعلم

علاج آن کز درشتی و سستی پوست باشد

علاج آنچه از درشتی پوست بود آنست که دایم سر را بروغن بابونه مالد و زان پس بگرمابه رود و داروهای داء الثعلب در موی مالد و این طلا بکند صفتش برگ آزاددرخت یک بهرکنده و زردچوبه در آب یک بهر روغن گل در هاون نیک بساید و در گرمابه در سر مالد سود دارد و اگر بادام تلخ و شیح ارمنی و کف دریا بسوزد و با روغن گل بسرشد و در سر مالد نیک بود و علاج آنچه از سستی پوست سر بود آنست که روغن مورد را در سر مالد و اگر نه سه درسنگ لادن و سه درسنگ اقاقیا اندر نیم وقیه سیکی بگدازد و دو نیم وقیه روغن مورد در وی کند و در سر کرد نیک بود ابوجریج گوید که دانه عرعر و لادن و افسنتین از هر یکی بهری جمله را خرد بکوبد و در رکوی کتان بندد آنگه بروغن کنجد تازه بپزد و دایم در سر همی کرد سبوسه را بپرد و موی ریختن را باز دارد و دیگر حکایت کنند از جالینوس که این علاج سخت نیکست و آزموده صفتش روغن مورد چهار وقیه لادن سوده یک وقیه مورد را هم بیامیزد و در سر مالد نیک باشد دیوجانس گوید اگر دو درسنگ خرد سرو و دو درسنگ افسنتین خرد بساید و در رکوی کتان بندد و پنج روز در روغن گل نهد و زان پس دایم در سر همی مالد سود دارد و اگر بآب بوره ارمنی سر را بشوید سودش دارد و طعامهای نیکو بکار دارد تا شفا یابد ان شاء الله تعالی وحده

نوزدهم شکافتن موی و سپید شدنش بی هنگام

سبب شکافتن موی	علامت شکافتن موی	سبب سپید شدن موی	علامت سپید شدن موی
محمد زکریا گوید که سبب این حال آن باشد که خشکی بر مزاج تن چیره شود یا از غذاها که خشکی کند بسیار خورده باشد چون نمک سود و چیزهای مانند این خورده باشد	نشانش آنست که سرهای موی دو شاخ باشد و اندر شکافتن موی را چون تاب بوده باریک و چند شود باریک و نرم کرده باشد که ناپسنده باشد	جالینوس گوید که رستن موی و سیاهیش از بخارهای گرم و نرم بود که طبیعت بر آید بسوی پوست افکند و چون بخارها ضعیف شوند موی سپید و باریک گردد	نشانش پیدا باشد و اما سبب موی که سرخ باشد و یا جگرگون بود در میان این دو حال باشد که سپید موی را یاد کردیم و شرح باز گفتیم والله اعلم

علاج شکافتن موی

محمد زکریا گوید که علاجش آنست که از خشکیها پرهیز کند و موی را دایم بروغن بنفشه چرب دارد و زنان پس از آب نیم گرم بشویند و اگر آب و روغن را بهم بزنند و موی را بدان بمالند و آنگه بگرمابه سر را بشویند و اگر با این آب بعضی لعاب اسبغول بیامیزد و موی را دایم بدو همی شوید نیک باشد و اگر بآب برگ خطمی و کنجد موی را بشوید سود دارد ماسرجویه گوید علاجش آنست که خود را نیکو دارد و اندر خوردنی و سیکی و گرمابه بنفزاید و دایم سر را چرب کند بروغن بنفشه و روغن نیلوفر و آنگه بگرمابه رود که نیک بود و اگر لعاب اسبغول و خطمی را بهم بیامیزد و بگرمابه سر را بدان همی شوید نیک باشد و اگر سر را بآب چغندر بشوید هم نیک باشد واما موی رویانیدن را محمد زکریا گوید که موی ریش و ابروی که تنگ باشد کف دریا و خاکستر قیصوم سر دو را بروغن زیت کهن بسرشد و در مالد و تنگ کند و چیزی که تیز و گرم کند بکار دارد و اگر دانه دهمشت را بسرکه بسایند اندکی در تن مالد زود موی را برویاند و زیت بهتر آنست که سوخته سوده با روغن جوز بیامیزد و سر را بدین همی شوید و بمالد روغن بادام تلخ چون در سر بمالند در بایستد و خاصه گشته خاصیت و منفعت بسیار دارد و موی را بر دیگر یاری دارد اما بهتر آن باشد که بر عادت خو [illegible] ها کند

علاج سپید شدن موی

جالینوس گوید موی چند موی ساده باندازه تری و خشکی آن بخارها که اندر سبب یاد کرده شد و اما علاج سپیدی موی آغاز آن بود که از همه خوردنیهای سرد و تر پرهیز کند چون شیر و ماست و ماهی و گوشت گاو و آنچه بدین ماند و قلیه و مطجنه و بریانی و نخود آب بکار دارد و بر سیری قی کند و سیکی نخورد که سستی موی را سپید کند و آب سرد بسیار بر سر ریزد و همی شوید که نیک باشد محمد زکریا گوید هیچ چیز بهتر از اطریفل اسود نیست که هر روز یک درم سنگ اطریفل خورد ناشتا و قلیها و بریانی بکار دارد و از سستی بویهای ناخوش چون زرنیخ و گوگرد و مانند آن پرهیز کند و از شورها نخورد و در گرمابه از جماع کردن دور باشد پیوسته گوارش بلادری بکار دارد خاصه زمستان را و در تابستان کمتر خورد و نباید که کافور و گلاب بکار دارد که موی سپید کند و سرچه سود باشد اما عطرها همچنین واما موی بردن را چنین گوید که حب بکند و جایگاه را بسرکه و اسپیوش بمالد چند بار و بنگ و انیسون و سرکه بهم و اگر انگبین و بیان خود را بهم بیامیزد و بر موی بمالد اصل موی و آرد جو و آرد باقلی و کرسنه و بورق ارمنی چون بر موی بمالد موی بر نیاید تخم انجره را با روغن کهن بسایند و در جوی بمالد موی را ببرد و موی از اصل بردن مخاطره است و نیک نباشد که زیان دارد زیرا که مسامها را

بسته چنانکه هرگز بر نیاید المختصر راست نیک نباشد

بیستم داء الثعلب وداء الحیه هر دو یکی باشد

سببشان که از گرمی بود	علاماتشان که از گرمی بود	سببشان که از سردی بود	علاماتشان که از سردی بود
جالینوس گوید که سبب این علتها از آن باشد که صفرا بسیار در آید و با خون بیامیزد و خون را بسوزد و بتر این علتها آن باشد که صفرا سوخته چیره و تیره باشد از کار خویش بگردد	نشانش آنست که آن کس را گرم زرد باشد و تنش بسبزی نماید و خوردنیهای گرم و خشک دوست دارد و جایگاه علت خارش کند و نیز آن جایگاه بزردی نماید	محمد زکریا گوید این علتها چون از سردی باشد از سه چیز خیزد اول از بلغم سوخته دوم از خون سوخته سیم از زیادتی سودا بود که بر سر چیره گشته باشد	نشان آن که از بلغم شور بود آنست که جایگاه علت را موی نباشد و سپیدی زند و آنچه از خون سوخته بود بسرخی نماید و آنچه از زیادتی سودا بود سیاه بود والله اعلم

علاجشان که از گرمی باشد

جالینوس گوید علاجشان آنست که آنکه نیم سکنجبین با اندکی ماست حل کند و بخورد تا شکمش نرم شود و صفرا فرود آرد و آب پنیر خورد تا تن پاک شود و طعامهای سرد و تر بکار دارد چون کدو و اسفاناخ و کشک و گوشت بره و بزغاله و آنچه بدان ماند و در گرمابه رود و آب نیم گرم بر سر ریزد و زود بیرون آید که نیک بود و دایم سر را چرب کند که سود دارد مسیح گوید که رگ قیفال بزند و بر دو جانب گردن حجامت کند و شکم براند بمطبوخ هلیله و سکنجبین و صبر و گل سرخ با شراب آلو خورد و جایگاه علت را بگلی در شست نیک بمالد و کند دوی سوده با سرکه بروی بمالد و اگر پوست [illegible] و بادام تلخ را بسوزد و بروغن کنجد تر کند و در مالد که نیک باشد و از شورها پرهیز کند و بزیرها گرایند و جایگاه علت را بپیاز زنند و پیاز نرگس یا پیاز موش نیک بمالد تا خون از وی فرو آید پس از آن شونیز بریان کرده را با روغن کنجد سرشته دایم مالد سود دارد اسحق گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بحب صبر و سقمونیا و افسنتین و زنان پس که [illegible] و بروغن زیت و سرکه بسرشته بروی مالد و اگر پوست کند و را بسوزد با سیکی بیامیزد و بر جایگاه علت مالد نیک باشد و پیه [illegible] بسرکه بسایند و در وی مالد سود دارد و از گوشت و سیکی و چیزهایی که تری کند و غذا بسیار پرهیز کند و بسیار نخورد

علاجشان که از سردی باشد

محمد زکریا گوید علاجشان آنست که شکم نرم کند بیارج و روغن حنظل و تخم حنظله و دانگ سنگ صبر و تربد از هر یکی دانگی همه را خرد بکوبند و ناشتا بخورد و بر سیری قی کند بسکنجبین و آب نیم گرم و آب شبت و اگر قی نیاید یک درم سنگ کنگر زد با دو دانگ سنگ بورق اندر نیم رطل آب شبت بگدازد و یک درم سنگ نمک نفطی کوفته باوی بیامیزد و بخورد که بر آید قی آرد و معده از آمیزشهای بد پاک کند ابن ماسویه گوید که علاج این علتها که از سودا بود آنست که دو سه بار بحب افتیمون یا حب افتیمون بدین صفت بکار دارد بسبایج ده درم سنگ غاریقون پنج درم سنگ تخم حنظل نیم درم سنگ تکه قرنفل از هر یکی یک درم سنگ همه را خرد بکوبند و بیزند و حب کند و در وقتی دو درم سنگ [illegible] ناشتا بکار دارد و زان پس [illegible] و روغن زیت کهن و سعاب سنگی [illegible] بسایند و در وی مالد تا موی بروید و از ترشیها پرهیز کند و بگرمابه کمتر شود و اما اندر بین علتها آن بود که چون جایگاه علت بمالی سرخ شود و اگر سرخ نشود علاج نپذیرد و درست نگردد از آن جهت که ماده علت بزیر پوست باشد و قوی شده باشد و نیز گرفته باشد بهمه حال علاجش آنست که شکم نرم کند بیاره روفس جایگاه علت را بسنگ آس یا به برگ انجیر مالد تا خون از جلد بیرون آید آنگه برهم علاجش کند تا درست گردد و شفا یابد

بیست و یکم درد سر که از گرمی باشد یا از سردی

سببش کز گرمی بود

یوحنا گوید که اگر از بیرون بود نشستن او در آفتاب باشد یا در پیش آتش چون از درون بود از چیزها باشد که خورده باشد چون سیر و پیاز و بقل و کندنا و آنچ بدین ماند

علامتش کز گرمی بود

نشانش آنست که روی سرخ بود و رگهای سر و گردن بر خاسته باشد و پر خون بود و چشمها سرخ باشد و آواز گرفته باشد و هوای سرد دوست دارد

سببش کز سردی بود

ابوجریج گوید سبب این علت مادت آن باشد که برده مزاجش سرد گشته باشد از آنکه در هوای سرد گشاده باشد یا آب سرد بسیار خورده باشد والله اعلم

علامتش کز سردی بود

نشانش آنست که گونه اش سپید باشد و چون چیزهای گرم بروی نهند دردش کم کند و بوقت گرما دردش بهتر باشد بسرما دردش تیز بود

علاج آن کز گرمی باشد

یوحنا گوید علاجش آنست که سکنگبین با آب تخم بر پهن بکار دارد و میوه‌های ترش خورد چون سیب و انار نیکو بود و از گرمیها پرهیز کند و چون مزاجش بهتر شود روغن گل را با گلاب بیامیزد و در شیشه کند و بزند و در سر مالد و اگر بنفشه و نیلوفر بود نیک باشد و این طلی البته که بیامیزد و بر سر نهد نیک باشد صنعتش چندن سرخ و سپید از هر یکی سه درسنگ تخم کاهو دو درم سنگ مامیثا درسنگی نیلوفر پنج درسنگ همه را بکوبد و با آب کاهو یا آب برگ بید بسرشد و بر پیشانی ضماد کند و غذا غوره با و تره با خورد

اسحق گوید این ضماد درد سر را نیک بود صنعتش گل خطمی از هر یکی بیست درسنگ کوکنار پنج درهم از هر یکی سی درسنگ همه را بکوبد و بیزد و با آب کاهو بسرشد و بروغن بنفشه بر سر ضماد کند و اگر سببش از گرمی آفتاب بود علاجش آنست که روغن نیلوفر و گلاب بهم بیامیزد و بر وی مالد و رب غوره را بیخ سرد کند و گلاب بر روی ریزد و بکار دارد و سر را برگ بید ضماد کند و بنفشه بهار و بر پهن و چندن و خطمی همه را بکوبد و بگلاب بسرشد و بر سر ضماد کند

قولس گوید بهترین علاج سر آنست که سر بسترد و روغن بنفشه را ببرف سرد کند و بر سر نهد از آنکه استخوان [illegible] نیک بود علاج رود و [illegible] و اخلاط گرم را زود برکشد و نیک منفعت

بدید آرد و طعامهای پسندیده خورد

علاج آن کز سردی باشد

ابوجریج گوید چون از سبب سردی بود علاجش آنست که روغن سداب گرم کند و بر سر چکاند و همی مالد نیک بود و اگر خواهد فرفیون بادی بیامیزد تر تراشد و همه روغنهای گرم چون روغن عاقر و روغن قسط و روغن بان نیک باشد و روغن سوسن و آزرگون و آنچ بدین ماند نیک بود و درد سر که از سردی اخلاط بود علاجش آنست که سر را ضماد کند بابونه و اکلیل الملک و شبت و سیسنبر و مرزنگوش همه را بسر [illegible] و روغن نرگس و سوسن همچنین

مسیح گوید علاجش آنست که شیح و پودینه و نسرین و سوسن و مرزنگوش و یاسمین و شاهسپرم همه را یا هر کدام که باشد بروغن کنجد بجوشاند و بر سر نهد و روی برابر بخارش دارد خاصه بر بخار بابونه و اگر روغن شبت یا روغن بابونه بر سر مالد و در گوش و بینی چکاند سود دارد

جنین گوید که بابونه همه درد سر را کز سردی بود سود دارد و از بهر گشادن [illegible] و اگر درد سر کهن باشد جیان خرد و فرفیون و اسپندان و بلبل از هر یکی [illegible] بیامیزد و جمله را بسرکه کهن بسرشد و در سر مالد نیک بود و این طلی هر درد سر را که کهن باشد نیک بود باید که پس از این دارو بگرمابه رود و بسیار ننشیند نیک باشد و اگر بابونه و اکلیل الملک از هر یکی پنج درسنگ همه را بکوبد و با آب سیسنبر بسرشد و بر سر ضماد کند منفعت پدید آرد ان شاء الله تعالی وحده

درد سر که از تری باشد

بیست و دوم درد سر که از تری باشد یا از خشکی

سببش کز تری بود

جالینوس گوید که این علت از دو گونه بود اول از غذاها که تری فزاید و نیز از میوه‌ها که بطبع سرد باشد دوم از بسیار نشستن در گرمابه و آبهای نیم گرم

علامتش کز تری بود

نشانش آنست که دایم خوابش آید و تنش گران باشد همچنانک تن کسی که از ماندگی رنج باشد و فراموشی بود و روی چیره شود والله اعلم

سببش کز خشکی بود

محمد زکریا گوید این سبب بیشتر بتابستان باشد از گشتن بسیار در باد گرم یا از غذاهای که طبع را خشکی فزاید چون نمکسود و آنچ بدین ماند

علامتش کز خشکی بود

نشان آنچ سببش از باد گرم بود آنست که بهنگام گرما دردسرش بیشتر باشد و نشان آنچ از خشکی غذا بود آنست که خوابش نیاید و از گرسنگی بتر باشد

علاج آن کز تری باشد

جالینوس گوید درد سر که از تری بود آسانتر از آن باشد که از گرمی و سردی و آنچ از تری بود سبکتر از آن باشد که از خشکی زیرا که علت تر درد سخت نکند مگر تری که چیره شود و علاجش آنست که غذاها گرم و خشک بکار دارد چون قلیها و مطنجنه که بدارچینی و بلبل و چیزهای گرم و خشک پخته باشند و اگر بابونه و اکلیل الملک و درمنه و مرزنگوش همه را در آب بپزد و آنکه روی بر بخارش بدارد نیک بود تا بخارش تریها از سر و مغز فرو کشد و اگر بگرمابه بسیار ننشیند سود دارد

ابن ماسویه گوید صواب در آنست که اسپرغم کند از پودینه و اکلیل الملک و بابونه و مرزنگوش همه را با آب بپزد و بر سر نهد و آبش را در سر مالد سود دارد و مشک و غالیه ببوید و روغن سداب و روغن قسط و روغن نرگس در سر مالد و غذا نخود آب و قلیه و شوربا که روی بلبل و دارچینی و سنبل و قرنفل و آنچ بدین ماند نهاده باشد هیچ چیز نخورد و سر وقتی مصطکی [illegible] و سرکه و زیت غرغره کند

اسحق گوید قلیه با نکلاه خورد و از چیزهای بد گوار پرهیز کند و بگرمابه بسیار ننشیند تا خوی کند سکی نخورد و گلنگبین با زنجبیل بیامیزد و ناشتا بکار دارد و سوسنبر و روغن خیری و روغن یاسمین سپید در سر مالد سود دارد و نافع بود ان شاء الله تعالی

علاج آن کز خشکی بود

محمد زکریا گوید چیزهای که تری کند بکار دارد چون سکنگبین و [illegible] بادام و روغن تخم کدو در بینی چکاند و در سر مالد و از غذاها ماهی تازه بکار دارد خاصه که ماهی خرد بود و گوشت مرغ خانگی و زرده خایه نیم برشت خورد و از ترشها کاهو و پرپهن و آنچ بدین ماند پس اگر علت کهن و سخت باشد سکنگبین و شیر بهم بیامیزد و در بینی چکاند تا مغز را تری کند و دایم آب نیم گرم بر سر همی ریزد که سود دارد

ماسرجویه گوید علاج آنچ از خشکی بود آنست که خوردنیهای لطیف بکار دارد که تری فزاید و غذا بسیار دهد چون زرده خایه و شوربای مرغ خانگی و گوشت کبک و تیهو و آنچ بدین ماند و اگر مغز استخوان پای گوسفند با پیه مرغ خانگی با پیه [illegible] در بینی چکاند سود دارد و تری فزاید

جنین گوید که بهترین چیزی این علت را آن باشد که این ضماد بکند صنعتش آرد گندم و آرد جو [illegible] بپزد و [illegible] آن کوفته و روغن بادام چندان که همه را بسرشد بآتشی نرم بپزد و اندکی تخم کدو [illegible] کنند باوی بیامیزد و برانجا که درد کند برنهد و چهار ساعت صبر کند و باز همچنین کند تا مر خشکی که در سر بود بیرون کشد و از چیزهایی که خشکی کند پرهیز کند که منفعت در آن بیابد ان شاء الله تعالی وحده

و همچنین سکوخوا از کلاه [illegible] باید [illegible] سود دارد

شویزی

بیست و سوم درد سر که از خون باشد یا از بلغم

سببش کز خون باشد	علامتش کز خون باشد	سببش کز بلغم باشد	علامتش کز بلغم باشد
اسحق گوید که سبب این حال از آن باشد که گوشت و شیرینیها و سیکی خورده باشد و خوردنیها که غذا بسیار دهند خون را چیره کرد اند خورده بود	نشان آنست که سر و روی و چشمها سرخ باشد و نیز اندامها گرانی کند و خوابش بسیار آید و درد صعب کند و چون نیز همی زند و رگها بر خاسته باشد	حنین گوید که این علت را سبب آن باشد که ماست و شیر بسیار خورده باشد و غذاهای که سردی و تری فزاید و باشد که بگرمابه بسیار رفته باشد بر سیری تا آسانی این حال آمده باشد	نشان آنست که رویش سپید بود و درویش نرم کند و چون طعام بسیار خورده باشد آنگه بخسبد سر گرانی کند و اگر دست بر سرش نهد سرد بود

علاج آن کز خون باشد

اسحق گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و غذا المنشید
باشد و بکار دارد و چون بناشتا عناب بکار نی خورد ایشی
علت را نیک بود و شکم نرم کند بخته سپستان بدین صفت آلوی
سیاه بیست بشمار عناب سی عدد مویز طایفی و خرمای هندی از
هر یکی پانزده درسنگ همه را با آب قدری بپزد چندانکه سیکی از وی
بماند پس از آن بیست درسنگ ترنگبین بر وی افکند و سحرگاه
بخورد و نیز تب و سرفه را این دارو نیک بود و اگر انار شیرین
با پوست وی بکوبند و بفشارند و آبش بگیرند و از وی نیم رطل
کمتر با شکر یا ترنگبین بیامیزند و بناشتا بخورد نیک
بود ابو جریج گوید علاجش آنست که رگ قیفال زند
و خون بسیار بردارد و اگر ساکن نشود حجامت کند و طلاها
سرد و تر بر سر نهد چون صندل و کافور و گلاب و ربوب هندی
و شیاف مامیثا و برگ بنفشه و انگور روباه و برگ نیلوفر و لسان
کدو و جغرات و سرکه و آنچه بدین ماند و اگر درد صعب کند
اندکی افیون را بروغن گل بساید و بر سر مالد و در دماغ
کند و اگر بابونه و بنفشه و خرمای هندی همه را در آب بپزد و انگه
شیرخشت در آن افکند و سحرگاه بخورد نیک بود و غذا مزوره ماش و اسفاناخ
و کشنیز خورد خاصه که مغز بادام کوفته در وی کرده و دوام
این تدبیرها بکار دارد

علاج آن کز بلغم باشد

حنین گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بحب قوقایا و یاره و فیقرا
و روی را بر بخته پودینه و مرزنگوش و گشنیز بخار دهد و بلبله کند
و میان خرد ابوید تا عطسه آرد و اگر باری چند بسکنگبین و
اسپیدان غرغره کند و روغن زیت و روغن سوسن و روغن بان
و روغن سداب بر سر نهد و در مالد و بخته هلیله و انیسون
و نانخواه را و اینگ بود و نیز تنقیه صبر و روغن بید انجیر نیک
باشد و سپیدان و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفته با انگبین بسرشد
و آب گرم بمالد و بکار دارد نیک باشد مسیح گوید علاجش حب
قوقایا بود تا بلغم و تریها را از سر فرو کشد و از باد سرد پرهیز کند
و بوی مشک و غالیه ابوید و بخور و قلیه و شوربا و کباب
مسیح بخورد و پیوسته کندر همی خاید و اگر غرغره کند یا بابونگ
و بیا زوش مضمضه کند و بهر دو شب حب شبیار خورد یک
مثقال و غذا بسیار نخورد و ماست نباید و از سردیها پرهیز کند
ماسرجویه گوید که بسکنجبین غرغره کند و این ضماد بر سر نهد که
ماورا نافع بود صفتش صبر و مر و فرفیون از هر یکی دو درسنگ زعفران و
از هر یکی مثقالی میان خرد یک درسنگ افیون نیم درسنگ کندر سه درسنگ
عنزروت یک درسنگ قسط دو درسنگ خرد بکوبید و ببیزد و سیکی
کهن صرف خوش بوی بسرشد و بر عارض و زلفین گاه مالد
شفا یابد ان شاء الله

بیست و چهارم درد سر که از صفرا باشد یا از سودا بود

سببش کز صفرا بود	علامتش کز صفرا بود	سببش کز سودا بود	علامتش کز سودا بود
یوحنا گوید که سبب چیرگی صفرا بود از خوردنیها و غذاهای گرم و خشک بود و رنج رسانیدن بسیار تن را و از ناخفتن بشب و از روزه داشتن بسیار بود	نشانش آنست که مردم را غروبادی اندام باشد و مجسه اش تیز بود و نیز تشنگی بسیار کند و بینی خشک باشد و خوابش کم آید و رویش زرد باشد	اسحق گوید که سبب این علت از غذاهای سودایی بود که خورده باشد چون ترکیک و کلم و بادنجان و گوشت گاو و از نجاست بسیار بود و تخمه کردن	نشانش آنست که روی میل بسیاهی دارد و لب و دهان و سوراخهای بینی خشک بود و چشمش خشک کند و سر گرانی کند و مجسه کشیده باشد

علاج آن کز صفرا باشد

یوحنا گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بآب آلو و شراب گلاب
سرد و سرکه و گلاب را بهم بزنند و بر سر بزنند و روغن گل و روغن
بنفشه و روغن بادام از سرچه باید در بینی چکانند و نیز خوردنیها
سرد و تر خورد چون کدو و غوره و ترشی و آنچه بدین ماند و انار ترش
بکار دارد و این مطبوخ بکار دارد صفتش هلیله زرد هفت درسنگ
بنفشه پنج درسنگ آلوی سیاه سی بشمار خرمای هندی نیم رطل همه را
در یک من نیم آب بپزد تا سیکی از وی بماند و سحرگاه بکار دارد که صفرا
و درد سر را بنشاند حنین گوید علاجش آنست که شیر خران با روغن
کدو و روغن بنفشه و روغن گل بیامیزد و بر سر مالد و گشکاب و جلاب خورد و بجای
خنک نشیند و بنفشه و نیلوفر ابوید و میوه های سرد و تر خورد و اگر حاجت باشد
اندکی هلیله و شیرخشت بخورد تا صفرا براند و خوردنیهای شور و تیز
پرهیز کند و زیرباها و ماش که بکدو پخته باشد بکار دارد خاصه با گشنیز
و مغز بادام و کاسنی کاهو خورد ماسرجویه گوید که چون صفرا چیره
گردد شکم نرم کند بدین مطبوخ صفتش هلیله زرد بی استخوان
ده درسنگ شاهتره پنج درسنگ بنفشه و گل و افسنتین از هر یکی
سه درسنگ همه را در سه رطل آب بپزد تا چهار یکی از وی بماند
پس از آن نیم مثقال صبر و یک قیراط سقمونیا در وی کند
بعد از آن بکار دارد نافع بود

علاج آن کز سودا باشد

اسحق گوید که علاجش آنست که شکم نرم کند بحب قوقایا و بخته افتیمون
و هلیله کند پس میان خرد عطسه آرد و بسکنگبین و اسپیدان غرغره
کند و روغنهای گرم بر سر مالد چون روغن زیت و روغن خیری
و روغن سوسن و روغن بان و اگر سداب تر بروغن زیت
بپزد چندانکه روغن سبز گردد و سداب نیم گرم را بر سر نهد
و سر و روی را بر بخار بخته مرزنگوش و پودینه و گشنیز بدارد که نیک باشد
محمد زکریا گوید که این حب بکار دارد صفتش ایارج فیقرا ده درسنگ
تخم حنظل یک درم سنگ سقمونیا قیراطی تربد و اسطوخودوس از هر یکی
پنج درسنگ همه را کوفته و بیخته حب کنند و بهر سه روز یک درسنگ از وی
بخورد که سودا و رده سودا را از سر فرو کشد و اگر بلبل و میان خرد و فربیون
و اسپیدان و ایلیون همه را در سیکی تر کند و در سر مالد منفعت کند دیوجانس
گوید شکم نرم کند بایارج فیقرا و بخته انجیر و مویز و انگبین
بکار دارد و اطریفل خرد با یاره بسرشد و بناشتا بکار دارد
و سعتر و عاقرقرحا و سپندان همه را بروغن خیری بسرشد
و بر سر نهد و نیز حب شبیار و حب ایارج و حب اصطمخیقون
جامع و حب قوقایا چند شربت از پس یکدیگر بخورد و سعوط دائم بکار
و تخم هلیله سیاه و تخم بادیان رومی و نانخواه جمله را بهم بیامیزد
دارد که بغایت سود دارد و برین تدبیرها همی باشد تا شفا یابد

بیست و پنجم درد سر که از بادهای گرم باشد یا سرد بود

سببش که از بادهای گرم بود	علامتش که از بادهای گرم بود	سببش که از بادهای سرد بود	علامتش که از بادهای سرد بود
بقراط گوید که این علت یا سبب انگار خون تیز باشد که بر تن چیره بود یا از خوردن بسیکی کمین قوی چیره باشد که خورده باشد و یا که چیزهای گرم خورده باشد	اما آنچه از تیزی خون بود نشانش آنست که گونه سرخ بود و درد چون تیر همی زند و آنچه از صفرا بود گونه زرد بود و درد سخت کند و آنچه از بسیکی بود بس از آن درد کند	جالینوس گوید که سبب این علت از خوردن غذاهای غلیظ بود چون کلم و گوشت گاو و گوشت شتر و آنچه بدین ماند و باشد که از ناگواشت طعام بود و سستی معده	نشان آنچه از خوردن غذاها بود آنست که چون چیزهای غلیظ خورد دردش بیشتر کند و نیز از کم سودی معده و آنچه از سستی معده بود وقت گرسنگی دردش صعبتر باشد

علاج آنکه از بادهای گرم باشد	علاج آنکه از بادهای سرد باشد
بقراط گوید علاج آنست که قی کند تا معده پاک شود و آب نیم گرم بر سر ریزد و دست و پای بیمار اندک مالیدن و آب انار ترش و شیرین و آب غوره و سکنگبین بکار دارد و ترشی ترنج بکار دارد و روغن گل دایم بر سر مالد و بچکاند و بنفشه تازه و نیلوفر ببوید و غذا غوربا یا اناربا خورد که بگوشت مرغ پخته باشد و ماهی تازه بسرکه پزد و بکار دارد که نیک باشد و از میوها امرود و آبی و انار ترش و شیرین خورد و البته بسیکی نخورد تا آن وقت که شفا یابد اسحق گوید که اگر آب بسیار خورد روا بود که اندکی بسیکی آب بیامیزد و خورد تا معده سست نکند و باید که در جایگاه سرد آرام گیرد و از جایگاه گرم پرهیز کند خاصه در تابستان و بسیار نگردد و رنج بر تن ننهد که این جمله درد سر افزاید ابوجریح گوید علاجش آنست که گلاب بر سر مالد خاصه روغن گل و سرکه با وی آمیخته باشد و اگر درد سر سخت چیره بود و چون تیر همی زند و نشانهای خون دیدار باشد چنانکه روی سرخ باشد و رگها برخاسته بود و تن گرانی کند و خواب بسیار آید روا بود که رگ قیفال بزند و گلاب و کافور و صندل سپید ببوید که بغایت منفعت دارد و غذا از روغن خورده و انار دان خورد که نیک باشد و اگر قوت بیمار ضعیف بود مرغ بچه خورد که سود دارد ان شاء الله تعالی	جالینوس گوید علاجش آنست که یارهٔ فیقرا شکم نرم کند صفتش مصطکی و زعفران و سنبل و دانه بلسان و چوب بلسان و روغن بلسان و سلیخه و دارچینی از هر یکی نیم درم سنگ صبر دو بار چندانکه همه داروها جدا کوفته و بیخته نگاه دارد و بوقتی که حاجتش بود دو درم سنگ از وی بخورد باده درم سنگ انگبین خام بیامیزد و بکار دارد و نیز بناشتا در گرمابه رود و نیز آب [illegible] بر سر ریزد چون ریحان و مرزنگوش و اکلیل الملک و بابونه و آنچه بدین ماند که بهم آمیخته باشد سود دارد ابن ماسویه گوید علاجش آنست که این حب بکار دارد تا خلطهای غلیظ از سر فرو کشد و مغز پاک کند و معده را قوی کند صفتش یارهٔ فیقرا شش درم سنگ زنجبیل و هلیله زرد از هر یکی چهار درم سنگ غاریقون نفتی یا هندی [illegible] درم سنگ و همه را کوفته با آب کرفس بسرشد و حب کند و بسایه خشک کند و نگاه دارد و بهنگام حاجت دو درم سنگ بناشتا [illegible] بکار دارد نافع بود روفس گوید علاجش آنست که قی کند تا معده از خلط پاک شود خاصه که چون علت از سستی معده بود روغن بید انجیر بالفقیع صبر بیامیزد و [illegible] خورد که سود دارد و پیوسته مشک و غالیه و میان خرده و مرزنگوش ببوید که نیک باشد و چیزهای بادشکن را تحلیل کند بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که بقلیه کرده باشد یا مطجنه پخته بخورد تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

بیست و ششم درد سر که از آماس پردهای مغز بود

سببش که از گرمی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از سردی بود
حنین گوید که سبب وجود این علت چون از گرمی باشد از چیرگی و تیزی خون بود یا از غلبهٔ صفرا و گرد آمدن بر کی اندر زیر پردهای مغز	نشان آنچه از چیرگی خون بود آنست که رگهای بناگوش و پیشانی برخاسته باشد و نشان آنچه از صفرا باشد آنست که خارش باید و گونهٔ او زرد بود و تشنه بسیار شود	روفس گوید که این علت چون از سردی بود یا از زیادتی بلغم باشد و غالب شدن وی یا از چیرگی سودا باشد که در پردهای مغز سر گرد آید انگه علت بدید آید	نشان آنچه از بلغم بود آنست که بسیار خسبد و چون دست بر سرش نهد سرد بود و نشان آنچه از سودا باشد آنست که گونهٔ ش سیاهی زند و چشم برهم نتواند نهادن

علاج آن که از گرمی بود	علاج آن که از سردی باشد
حنین گوید علاجش آنست که چون از خون بود رگ قیفال بگشاید یا رگ پیشانی بزند و گلاب و آب تخم برهنج بکار دارد و نیلوفر و بنفشه ببوید و آب کدو و آب انگور و ماه و آب لسان الحمل بر سر مالد که تری کند و دردش را بنشاند و غذا مزوره خورد که بزرشک ترشت کنند و کدو پخته باشد روفس گوید علاج این علت چون از صفرا بود آنست که بآب خرمای هندی و خیار چنبر و آلو و جلاب شکم نرم کند و از آن پس گلاب بکار دارد و آب انار ترش و شیرین و آب کدوی پخته با سکنگبین و آب تخم برهنج با شراب بنفشه این جمله را سود دارد و اگر صندل سرخ و سپید بکوبد و با آب [illegible] بیامیزد و اندکی کافور در وی کند و در بینی چکاند نیک باشد یوحنا گوید علاجش آنست که آب کدوی تازه و آب لسان الحمل [illegible] کند و پیوسته در سر همی مالد تا سردی و تری کند و از خوردنها باید که [illegible] و کدو و زرشک و ماش پوست کنده خورد [illegible] تازه خورد و گوشت تذرو و گوشت تیهو بکار دارد که سود دارد [illegible] سرد نخورد و از رنج و گرما پرهیز کند خاصه که بیماری برخاسته باشد تا بزودی شفا یابد ان شاء الله تعالی	علاجش آنست که از بلغم بود که بدین نقیع صبر شکم نرم کند صفتش افسنتین رومی پنج درم سنگ اسارون دو درم سنگ نیم قنطوریون و مصطکی از هر یکی دو درم سنگ نیم صبر سقوطری ده درم سنگ همه داروها بکوبد و در کاسهٔ رنگین نهد و یک رطل نیم آب گرم بروی ریزد و سه روز در آفتاب بنهد و از گرد و خاک نگاه دارد انگه روز چهارم صافی کند و چهار وقیه از وی برگیرد و یک درم روغن بادام در وی کند و بامداد بکار دارد جالینوس گوید علاجش آنست که یارهٔ فیقرا خورد تا معده ش پاک شود و بابونه و اکلیل الملک و سیسنبر و حلبه و شبت و [illegible] از هر یکی بهری جمله را با آب بپزد و آبش را نیم گرم بر سر ریزد و روزی چند همچنین کند و علاج آنچه از سودا بود آنست که بمطبوخ افتیمون شکم نرم کند و آب پخته با بابونه و اکلیل الملک و سیسنبر بر سر ریزد اما باید که آبش نیم گرم بود و روغن نرگس و روغن سوسن در بینی کند که سود دارد و همچنین روغن خیری در بینی چکاند و از ترشیها و طعامهای گران پرهیز کند و نخود آب و مطجنه بکار دارد که منفعت دارد و روغن بنفشه و روغن تخم کدو بر سر مالد و اگر علت قوی باشد میان خرده و فرفیون را بروغن یاسمین بکار دارد و بر سر مالد نافع بود

بیست و هفتم درد سر که بتازی و برا بیضه خوانند

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
محمد زکریا گوید که این علت را لیا گویند و سببش از چیزی که خون بود یا از صفرای تیز یا از آماسی که در پرده‌های مغز باشد که پیدا شود از تیزی خون یا از صفرا والله اعلم	نشانش آنست که همه سر درد کند و گونه سرخ باشد و درد چون تیر می زند علامت خون بود و اگر گونه زرد باشد و درد سخت تیز بود و تیز باشد از صفرا بود	اسحق گوید که این سبب از چیزی که بلغم یا از تیزی سودا یا از بخار ستبر بود که در پرده‌های مغز گرد آید یا آماسی باشد که در پرده‌های مغز گرد آید بلغم یا سودایی	نشان آنچ از بلغم بود آنست که سر گرانی کند و روی سپید بود و درد سخت نکند و آنچ از سودا بود درد سخت بیشتر و قوی‌تر باشد و روی سیاه نماید

علاج آن کز گرمی باشد

محمد زکریا گوید علاجش آنست که اگر علت از خون بود رگ قیفال بگشاید و اگر ممکن نبود از سر خون بیرون کند و حجامت کند و شکم نرم کند بپخته میوه‌ها چنانکه آلوی سیاه و عناب و گرکانی از هر یکی بیست عدد و سپستان پانزده درسنگ و تمر هندی بیست درسنگ جمله را در یک من و نیم آب بپزد چندانکه یک سیکی از وی بماند آنگه بپالاید و بیست درم ترنجبین بروی آمیخته کند و شبانگاه بخورد و نافع بود

دیوجانس گوید اگر سبب این علت از امتلاء سر بود چون آن کنند سر را از خلطی که در وی گرد آمده باشد پاک کند بدانکه شکم نرم کند و اگر بابونه و اکلیل الملک و شکوفه ادخر و پودینه و سیسنبر از هر یکی بهری که بتوان ستاند و همه را در آب بپزد و از آن آب نیم گرم بر سر می ریزد تا آنچ بخار اگر در آنجا گرد آمده باشد بیرون آید

یوحنا گوید اگر سببش از صفرا بود علاجش آنست که روغن گل با سرکه بهم بیامیزد و بر سر اندود و همه مالد اما باید که چون علت روی بهتری نهد بابونه و اکلیل الملک با این داروها بیامیزد و انگه با آب بپزد و از آبش بر سر همی ریزد سود دارد و چون بیمار شفا یابد مرغ بچه خانگی خورد با آب غوره پخته باشد یا نباردان بکار دارد و زیرباها و گرمیها پرهیز کند تا شفا و راحت یابد ان شاء الله تعالی

علاج آن کز سردی باشد

اسحق گوید سبب این علت کز بلغم بود علاجش آنست که شکم نرم کند بحب صبر و اندکی کافور و مشک بهم بیامیزد و همه را بسنگ بسایند و در بینی چکانند و این دارو هم یکی را برهم ده سوی سر طلی کند صنعتش زعفران و خون سیاوشان و مرجان و صمغ عربی از هر یکی بهری بستانند و اندکی افیون جمله را خرد بکوبد به روغن یاسمین سپید بسرشند و بکار دارد نافع بود

ماسرجویه گوید علاج آنکه از سودا بود آنست که بنوشینه و برگ غار و قصب الذریره که ورا بپارسی نی بوسیده گویند نیاوندی خوانند از هر یکی بهری بستانند و همه را با آب بپزد و انگه آب نیم گرم کرده بر سر ریزد و باری چند چنین کند تا سودا را از سر بیرون کشد و انار ترش و شیرین و سیب و آبی خورد

مداینی گوید علاجش آنست که روغنهای گرم بر سر مالد و در بینی چکاند چون روغن خیری و روغن نرگس و مشک و عنبر و آنچ بدین ماند ببوید و از ترشیها و غذاهای غلیظ پرهیز کند و گلنگبین با آب گرم ناشتا بکار دارد تا مغز و معده را قوی کند و آیارج شاهی ستبر را بکار دارد و بیرون کند و شراب انگبین که در وی ابزارها گرم کرده باشد چون سنبل و قرنفل و دارچینی و مانند آن باشد و اکلیل الملک را در آب بپزد و آبش را نیم گرم بر سر می ریزد و روغنهای گرم بر سر می مالد بیزد و شفا یابد ان شاء الله تعالی

اردو سر کاز درد پیشه

سرم

بیست و هشتم درد سر که از زخمی باشد یا از استفراغ بود یا از بو بها

سببش کز زخمی بود	علامتش کز زخمی بود	سببش کز استفراغ بود	علامتش کز استفراغ بود
ماسرجویه گوید که این سبب از جهت زخمی بود که بر سر رسید یا از جایگاه بلند بیفتد یا کسی چیزی بر سرش زند که سبب آن درد سر بود چیره شود	نشانش آنست که سر گرانی کند و درد سخت باشد و چون تیر همی زند و باشد که تب بیارش کند و علامتهای این بر قدر زخم و کوفتگی باشد	ابوجرج گوید سبب این حال از خون آمدن بسیار بود که از تن بیرون آید یا از حیض یا از زیر یا شکم رفتن بسیار بود که زحمت بکند و یا بسیار کردن جماع باشد	نشانش آنست که سر درد تن گرانی کند و خشکی بر تن چیره شود و گونه روی بزردی نماید نیز باشد که تنها بیهوده بگوید و هر وقتی غشی در وی همی آید

علاج آن کز زخمی باشد

ماسرجویه گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزنند و گلاب و برگ مورد و دراک و اقاقیا همه را با آب گرم بسرشند و بر سر ضماد کنند و مغز بره و بزغاله خوردن و هر چیز که درد سر انگیزد پرهیز کنند و شکم نرم کنند بانکی چنانکه خود برگیرد یا با آب حلبه و آب کاسنی حقنه کنند و روغن بنفشه بر سر مالد و اگر آب برگ بید و گل ارمنی و روغن گل بسر اندازد سود دارد بس اگر تنهای بیهوده گوید چون بید خوردن فطری و آرد جو و بنفشه و روغن گل و اندکی سرکه را بهم بسرشد و بر سر مالد سود دارد و اگر مورد و گل ارمنی و برگ سرو و گل همه را خرد بکوبد و بگلاب بسرشد و در سر مالد نیک بود

درد سر کز بو بها بود اسحق گوید اگر سببش از بوهای گرم بود چون مشک و عنبر و آنچ بدین ماند علاجش آنست که آب سرد بر سر ریزد و روغن بنفشه یا روغن کدو بر سر مالد شفت بیند و دایم بنفشه و نیلوفر بوید و اگر سبب درد سر از بوهای کنده بود علاجش آنست که بوهای سرد و تر بکار دارد چون کافور و گلاب و صندل و بنفشه و نیلوفر و روغن بنفشه و روغن نیلوفر در بینی چکاند و اگر شیره خرفه یا روغن کدو بیامیزد و بر سر مالد یا در بینی چکاند نیک باشد و اگر بآب شیرخشت بشوید یا برگ بید هم نیک باشد

علاج آن کز استفراغ بود

ابوجرج گوید علاج این علت آنست که غذاهای بکار دارد که قوت و خون فزاید چون گوشت گوسفند یکساله و مرغ خانگی فربه و خاگینه نیم برشت و آنچ بدین ماند و شیره خرفه و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و بالوده که بروغن بادام پخته باشند و قلیه‌ها که نرم و روغن بادام او را سود دارد و اگر با این حال تب باشد غذا خورده اسفاناخ و کدو خورد تا آن هنگام که تبش زایل شود و پس از آن دوایی که گفتیم خورد

ابن ماسه گوید درد سری که سبب جماع کردن بود آنست که جماع نکند مگر که سخت آرزو کند از چیزی که شهوت را انگیزد و اگر جماع کند پیش از آن کند که غذا خورده بود اما نه بسیار و اگر از سیری چیزی خواهد چون آبی و سیب انار و دوغ خورد و سینه خود را با آب سرد همی شوید و روغن بنفشه در بینی چکاند و در زرد خایه خورد و از حماسی که گرده را گرم کند بکار دارد چنانکه در باب جماع یاد کنیم

مسیح گوید درد سر کز پس جماع کردن بود علاجش آنست که اگر تن قوی باشد و رکها پر خون باشد و روی سرخ بود رگ بگشاید و خون بر اندازه بیرون آرد و اگر نشان زیادتی خلطی بیند شکم نرم کند و داروهایی که خلط از تن فرود آرد و روغن بنفشه و گل و سرکه و گلاب بر سر مالد و گل نیلوفر و مورد بپزد و نیم گرم آبش را بر سر ریزد تا سر و مغز را قوی کند و البته بر سیری و گرسنگی جماع نکند

علاجش م

بیست و نهم درد سر که از خمار سبکی بود یا از بحران بیمار باشد

سببش که از خمار سبکی باشد	علامتش که از خمار سبکی باشد	سببش که از بحران بیمار بود	علامتش که از بحران بیمار بود
اسحق گوید که خمار سبکی افزونی باشد ناگواشته که اندر معده و رودگانی اندر رگهای تن بماند و بیرون بخار است که مغز او بر سد از بخار سبکی که بسر بر شده باشد	سر گران بود پاک باشد و بیرون بود اورا خمار البته نباشد در گرانی که چه بهمان اندازه خارش گیرد و نشان آنست که سر درد کند و گرانی سر و تن باشد	ابو جریج گوید که سبب این علت آنست که طبیعت بیمار جهد کند که اخلاطی که در تن گرد آمده باشد از صفرا و سودا و خون و بلغم کدام سبب علت بود از تن بیرون کند	نشانش آنست که اگر سبب علت بیمار از صفرا بود یا از خون دردش تیزتر باشد و چون تیز بیمه زند و اگر از سودا باشد یا از بلغم دردش گران بود و نرم تر باشد

علاج آن که از خمار سبکی باشد

اسحق گوید علاجش آنست که بسیار خسپد و دست و پای بمالند و دیگر باره رود و بآب گرم بشوید و غذا انگه سبک آنا خورد مانند مرغ بچه خایگی که آب غوره بجه باشد و نیز اندکی سبکی آب بسیار بیامیزد و بخورد و میوهای ترش و رانیک ببو و همین چیزها را که گفتیم بهر حاله که از گرمی آفتاب یا از خوردنیهای گرم خاسته باشد سود دارد **ثابت قره** گوید علاجش آنست که بسیار طعام خورده بکوارد پس اگر خفتن نتواند آرمیده همی باشد و خود را بحدیث مشغول همی دارد و کف پای را نرم همی مالد تا بدان وقت که داند که معده و اندامها سبک شد انگاه یک شربت سکنجبین شکری بخورد اگر صفرا و گرمی باشد و اگر سرد مزاج بود سکنجبین بانگبین بخورد و چون داند که آرمیده شد خارش نشست انگاه سر بکرد و آب نیم گرم بر سر ریزد و طعامهای سبک بکار دارد و سنت کند **جالینوس** گوید که علاجش آنست که روغن گل و گلاب بر سر مالد و بخسپد و اگر در صداع باقی سبکی مانده باشد و منش بکرد و آب گرم قی کند و سکنجبین با بابونه و بنفشه اندر آب بپزد و دست و پای در وی نهد و آن روز بسیح نخورد و شبانگاه آب نیم گرم بر سر ریزد و خورد نیهای لطیف خورد و آب انار ترش و شیرین و آب غوره با آب سرد بیامیزد و بکار دارد

علاج آن که از بحران بیمار باشد

ابو جریج گوید که بیمار باید که در حال خویش نیکو نگاه کند که ریخ او از چه علتها باید که طبیبان بپرسد اگر قی آید یعنی لهاس بجستن گیرد و سر گشتن و گرانی سر بود بداند که آن نشان میل طبیعت است که باید آن خلط بد را که او وی سبب بیماریست که بقی از تن بیرون آید پس یاری طبیعت کند بچیزی که قی آرد چون سکنجبین گرم و آب شبت و جلاب گرم و آنچه بدین ماند و اگر بیند که باد در شکم بیمار همی گردد و قرقر همی کند پس بداند که طبیعت آن خلط را از سوی زیر بیرون همی کند پس قوت طبیعت دهد بچیزی که شکم نرم کند چون شراب آلو و شراب بنفشه و شراب خرمای هندی یا بنفشه نرم سنگ شیر خشت روی کند و اگر بیند که زیر پهلوی بیمار از سوی پس گرانی کند و یا بیند دیگر گره بداند که طبیعت آن خلط را که سبب بیماریست آب تاختن بیرون کند سکنجبین دهش که در وی و درمسنگ تخم خربزه و یک درمسنگ تخم خیار و مثل بکار دارد تا غارها را باز دارد آب تاختن بیرون تن و اگر در پیش چشم بیمار خیالها سرخ و زرد همی گردد نشان خون آمدن از بینی بود انگه عطسه اردش بسرکه و اگر عرقه انش عرقی باشد و بر پوست تنش نرم بود چیزها سی فرماید که عرق کند و اندامش را بمالد تا شفا یابد بزودی و بیمار بحکم خدای ان شاء الله تعالی عز و علا والله اعلم بالصواب

سی ام درد سر که از گرمی یا از سستی معده بود

سببش که از گرمی معده بود	علامتش که از گرمی معده باشد	سببش که از سستی معده بود	علامتش که از سستی معده بود
ابن ماسویه گوید که این علت از دو گونه بود اول آنکه معده از تخمه خود گرم مزاج باشد دوم از سبب چیره شدن صفرا و تیزی وی باشد که معده را گرم کند	نشانش آنست که درد سخت کند و سرگشتن بر وی چیره گردد و چون قی کند و معده تهی شود دردش بنشیند و آرام گیرد و چون گرسنه شود دردش و خفقان فزون شود	ماسرجویه گوید که سستی معده از خوردن چیزهایی باشد که اورا بخاصیت سست کند یا از سبب چیره گی اخلاط یا فزونی آن مزاج ضعیف باشد	نشانش آنست که بامداد و بوقت گرسنگی بدرد آید و چون اندکی چیزی خورد دردش ساکن شود و چون بسیار خورد سر بخار کند و بدرد آید والله اعلم

علاج آن که از گرمی معده باشد

ابن ماسویه گوید علاجش آنست که معده را از آن خلطی که سبب این علت بود پاک کند و بار نخستین قی کند بسکنجبین گرم و آب شبت و جلاب گرم و باید که آب گرم خورد تا معده تمام پاک شود و سرگشتن بشد بیمار را انگه سیب و آب انار ترش و شیرین خورد و غذا غوربا و انارباخورد تا شفا یابد **یوحنا** گوید اگر سبب گرمی معده صفرا بود قی کند تا معده پاک گردد و سکنجبین تنها بدین صفت بکار دارد تخم کاسنی و تخم برکشنیز و شنبره و برگ گل از هر یک ده درمسنگ بر او چهار رطل سرکه و ده رطل آب بپزد چنانکه نیمه باز آید انگاه پنج من شکر سپید در وی کند و بار دیگر بپزد هر روز پانزده درمسنگ از آن بخورد و این ضماد بر سر نهد که این را بیازموده ایم نیک است صفتش گل و صندل و اقاقیا و گل ارمنی و خشخاش را فرو کوبید و بآب مورد سرشته یا بگلاب و بر سر ضماد کند و بناشتا آب آلو بکار دارد و نان گرمه در آب انار ترش و شیرین نرم کند و بکار دارد **ابو جریج** گوید چون درد سر سبب بود و همه وقت چون تیر همی زند سببش از تیزی صفرا بود که در معده گرد آمده باشد خاصه هنگامی که معده از طعام خالی بود باید که نخست معده پاک کند بچیزهایی که صفرا براند و شکم نرم کند انگه مغز را نیرو دهد با آب روغن مورد و روغن گل بر سر مالد و صندل و کافور را ببوید و شراب ریواج و شراب انار خورد نافع باشد

علاج آن که از سستی معده باشد

ماسرجویه گوید علاجش آنست که بامداد و بیست بشکر خورد و میوها که معده را قوی کند چون سیب و آبی و انار ترش و شیرین و آنچه بدین ماند و اگر سبب این علت از بلغم باشد که در معده گرد آمده بود قی کند و معده را بدین حب صبر پاک کند صفتش هلیله کابلی و ترید سپید از هر یکی درمسنگی نیم سود کوفته و بیخته با آب بسرشد و حبها کند و بسایه خشک کند و پیش از آنکه خواهد خفتن بخورد و باید او مرغ بچه خاگی بخورد و اسفاناخ بخته بکار دارد **ابن ماسویه** گوید اگر با سستی معده تا گوارد طعام بود گوارش بدین صفت بکار دارد صفتش سیب ترش و شیرین یا بو گلخند در وغن چیند از دو یک رطل از آن با سیکی خوش بوی بپزد و انگاه رطل انگبین صافی در آن کند و بلیله و دارچینی و دار بلبل و قرنفل از هر یکی دو درمسنگ و زنجبیل چهار دانگ سنگ زعفران نیم درمسنگ بکوبد و بیخ درمسنگ سعد را فرو کوبید و با انگبین صافی بیامیزد و بر آتش نهد تا سخت شود انگاه از آتش فرو گیرد و خشک کند و بکار دارد پایان کند و خشک کند و بکار دارد که معده را قوی کند و ناگواری طعام را ببرد و مغز را نیرو دهد و بکار دارد **اسحق** گوید که سستی معده را بهتر از این گوارش چیزی نیست و نیز گوارش عود چنانکه در باب دوم یاد کنیم در همین کتاف بدان صفت که شرح داده ایم تا شفا یابد

و صبر ۳
باشند ۳
بکار دارد ۳

سی و یکم درد شقیقه که از گرمی یا از سردی باشد

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
یوحنا گوید که شقیقه دردی بود که نیمهٔ سر بگیرد و درد کند و رای سر و سبب آنچ از گرمی بود از چیزی که خون باشد یا از تیزی صفرا بود	نشان این علت آنست که جای سر عجب و آن نیمه که درد کند گرم باشد و چون چیزی سرد بر وی نهند آسانی یابد و گونه اش زرد بود یا سرخ باشد	دیوجانس گوید سبب این علت کز سردی بود از چیزی که بلغم باشد یا از سودا که در یک سوی سر گرد آمده باشد یا از بخارهای بد که زیشان بر یک جانب سر گرد آمده باشد	نشانش آنست که درد نرم کند و چون دست بر جایگاه درد نهند سرد بود و از چیزهای گرم بران خاد کنند راحت یابد و علت بر وی دراز کشد

علاج آن کز گرمی باشد	علاج آن کز سردی باشد
یوحنا گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و بتبع سر شکم نرم کند و شکر و کشنیز کوفته را بهم بیامیزد و بر سر باید داد از آن بناششا خورد و اگر اسپغول با شکر خورد هم نیک بود و افیون با صمغ عربی و زعفران ساید و بگلاب در هاون بساید و بر عارض طلا کنند و اگر افیون با روغن گل بکار برد و یک قطره ازان بجانب که درد کند در گوش چکانند یا دانکی کافور و زعفران بگلاب دروغن چکانند و لختی تری بگلاب بساید و بر جایگاه درد نهند و هر چیز که درد سر گرم را زیان دارد او را نیز هم زیان دارد. روفس گوید که از همه شیر خشخاش نیز بیاره ریح و بیاریده که رستگی و تشکرده کردن پرهیز کند و رگ قیفال بزند ازان جانب که درد کند و شراب آلو شکم نرم کند و اگر شکم نرم بود شراب انار و شراب سیب خورد تا بخارها از سر فرو نشیند و آب کوکنار با آب کاهو بیامیزد و بر سر مالد و آنکه سر را با آب نیم گرم بشوید نیک بود و غذا از دوغ انار دانه خورد یا غوره. ابن ماسویه گوید علاجش آنست که این مطبوخ را بکار دارد صفتش باد رود کی و شهتره و صبر از هر یکی درمسنگی ترید نیم درمسنگ شحم حنظل دانگی نیم سقمونیا قیراطی همه را در یک من آب بپزد چندانکه نیمه باز آید اگر بجا ذوق تب دارد یکبار نخورد و روغن بید با روغن تخم کدو در گوش چکانند منفعت بیند ان شاء الله تعالی وحده	دیوجانس گوید علاجش آنست که غرغره کند بچیزهایی که بلغم را کم کند و سر و روی برابر بخار آبهایی دارد و سر بسبزه و مرزنگوش کبوتر و اسپندان کوفته را با آب بپزد و بر سر نهند و اگر درمسنگی بیاز خرد و یک درمسنگ زیتون با یک قیراط مشک اندر روغن زیت یا روغن کنجد بکداخته و ازان نیمه که درد بود در گوش چکانند نیک بود و اگر درد قوی بود در هر دو گوش چکانند و غذا نخود آب و قلیه مطنجنه آب کامه بکار دارد و زخورد نهای بد گوار پرهیز کند و بسیار نخورد و بر سیری نخسبد و از مستی دور باشد. ارکیغانس گوید علاجش آنست که آب بخشابدین صفت بکار دارد که ایغ را بیاز سود بیم نیکست رخ کرفس و بیخ بادیان از هر یکی یک درمسنگ اذخر سه درمسنگ انیسون و مصطکی از هر یکی تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی سه درمسنگ نانخواه چند سود دارد یا همه را در چهار رطل آب بپزد تا نیمه باز آید و بپالاید و صافی کند و چهار درم پاره و روغن کند و چهار روز بکار دارد. ماسرجویه گوید علاجش آنست که کلنگبین با زنجبیل بیامیزد و خورد و شکم نرم کند و اگر سنبل و مصطکی را بکوبد و با کلنگبین بیامیزد و بناشتا خورد و سرد براگ بیاید و سکنگبین غرغره کند و سر نیز از روغن خیری و روغن یاسمین را بهم بیامیزد و بر سر نهند و ترشها نخورد و طعام کم خورد نافع بود

سی و دوم سرگشتن که بتازی دوار خوانند

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
مسیح گوید سبب این علت یکی از بسیاری خوردن باشد دوم از تیزی چیزی که صفرا که در سر رگها گردانید و سخت شود و باشد کز بخاری گرم بود که میل بالا کند	نشان آن کز خون بود آنست که چشمها سرخ بود و سوزد و در رگها بر خاسته بود و پر خون باشد و نشان آن کز صفرا بود آنست که تاسه کند و رنگش زرد باشد و نیز دائم کرده	حنین گوید که این علت چون از سردی بود سببش از بلغم بود و باشد که در رگهای سر جمله گرد آید و درو هیچ آرام نگیرد و نیز از ضعیفی سر باشد که اندر آن بخش ضعیف افتاده باشد	نشان ضعف سر آنست که پیوسته درد کند و بانگ در گوش افتد و چشم تاریک شود و نشان آنکه از بلغم بود آنست که بسیار خسبد و کند و تیره باشد و سر گرانی کند

علاج آن کز گرمی بود	علاج آن کز سردی بود
مسیح گوید که علاج آنکه از خون بود آنست که رگ قیفال بگشاید و ساق و برمجامت کند و روغن گلاب را بسرکه بیامیزد و بسر در مالد و گلاب و کافور و صندل بسوید و هرچه تیزی خون را بنشاند چون سرکه و آب غوره و افشره و آنچ بدین ماند و لعاب اسپغول و شکر خورد که سود دارد و آنچ از صفرا بود علاجش آنست که سکنگبین و آب گرم قی کند و تخم هلیله خورد و پیوسته آب انار و آب غوره بکار دارد نافع بود. احمانس گوید علاج آنکه از صفرا بود آنست که پس از آنکه قی کرده باشد یک شربت حب قوقیا خورده و علاج آنچ از خون بود آنست که رگ بزند یا حجامت کند و شراب آلو شکم نرم کند و اگر شکم نرم باشد آب انار ترش و شیرین را و آب زردآلو بناشتا بکار دارد و سکنگبین ساده که نیخ سرد کرده باشد و شراب انار و شراب آبی و هر آنچه باشد و کافور و گلاب و صندل بر سر مالد و از گرمابه و تیز نبیذ دور باشد و از بسیاری جماع و رنج و گرسنگی پرهیز کنند و هر چه ترش و غوره نخورد. قولس گوید این علت از گرمی آفتاب بود که بسبب علاجش آن بود که پیوسته روغن گل و سرکه بهم بیامیزد و بر سر مالد و اگر از پس طعام بسیار افتد آب ترب و سکنگبین قی کند و اطریفل خورد و کلنگبین با عود و مصطکی بیامیزد تا معده قوی شود و آن خلط بد را که فرو آید نپذیرد و طعام را هضم کند	حنین گوید که سرگشتن کز بلغم بود علاجش آنست که ماء الشعیر و ترب و اسپندان خورد و انگه با آب شبت قی کند و سکنگبین و آب نیم گرم تا خلطها بجنباند و معده پاک شود و چون معده پاک شده باشد بامداد هر روزی اطریفل خورد با کلنگبین و مصطکی و غذا قلیه خورد که بگوشت کبک و تیهو کرده باشد و غرغره کند بچیزها که بلغم کم کند و مشک و غالیه ابو ببوید. مسیح گوید علاج آن علت که از بلغم بود آنست که زنجبیل پرورده و کلنگبین با آنچه خورد خاصه بناشتا تا معده را پاک کند و کلنگبین با سنبل و مصطکی بکار دارد و سکنگبین و سعتر غرغره کند تا ترپها را از مغز فرو گشاید و بابونه و پودینه و سیسنبر همه را با آب بپزد و نم گرمش را بر سر نهد و اسپرم ها ابویه که سود دارد. بقراط گوید علاج آنکه از ضعیفی سر بود آنست که شکم نرم کند بچیزهایی که بکار آید تا سده را از سر فرو گشاید و اگر بتواند رگ قیفال بگشاید و غرغره هم بدان چیزها که یاد کردیم و بو بیاید خوش لطیف ببوید چون عود و صندل و نرگس و آنچ بدین ماند و آبهایی که بپزند بر سر ریزد چون آب اکلیل الملک و بابونه و سعد و سیسنبر و مرزنگوش و آنچ بدین ماند جمله را بهم بپزد و آب نیم گرمش بر سر ریزد و هر چیزی که باشد چندانکه علاجش کرده و غذا قلیه و مطجنه خورد که با ابزارها گرم پخته باشد نافع بود

سی و سوم سدد که از گرمی باشد یا از سردی

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
حنین گوید که سبب این علت از صفرا بود که در پیش مغز گرد آید و چشم کرده یا از بخار صفرا بود که از معده بر آید و در پیش مغز قوی گردد	نشان آنکه از صفرا بود آنست که گونه زرد باشد و گوشها بانگ کند و نشان آنکه از بخار بود آنست که چشم تاریکی نماید و درد کند چون تیر سه زند	روفس گوید که این علت را سبب آن بود که بلغم بسیار در پیش مغز سر گرد آید و تیره گردد یا از بخارهای ستبر بود و بلغمی که از معده بر آید و در پیش مغز گرد آید	علامتش آنست که اندامها کاهلی و سستی نماید خاصه چون قوت علت چیره باشد و تیره خداوند این علت چون بیهوش کرده و اگر سبب علت از معده باشد غذا نگوارد

علاج آن کز گرمی بود

حنین گوید علاجش آنست که قی کند تا معده از صفرا پاک گردد و از پس آن سیب و آب غوره و شراب انار و شراب ریواج بکار دارد تا معده قوی شود و اگر علت چیره باشد بحب ایارج شکم نرم کند و با آب پنیر و آنکه آب انار بگیرد و با آب تخم ریحان بیامیزد و با آب سرمای صندل و سکنگبین آب آلو با جلاب بکار دارد و انار ترش و شیرین خورد و بنفشه و نیلوفر بوید جالینوس گوید که علاج این علت آنست که هلیله زرد و بنفشه و شیر خشت و شکم با پرانه و آنکه مرزنجوش غوره و انار دانه و تمر هندی بکار دارد و اگر سبب علت از صفرا بود با آب شبت نیم گرم و جلاب قی کند تا معده پاک شود و اگر علت قوی باشد بحب ایارج شکم نرم کند صفتش هلیله زرد بی استخوان پانزده درم سنگ کوفته آلوی سیاه بیست عدد عناب گرگانی بیست عدد مویز خراسانی بی دانه بیست درم سنگ بادآورد پنج درم سنگ تخم بادیان و انیسون از هر یکی درم سنگی کوفته و بجوشانند در پنج رطل آب خوش بپزد تا بیک رطل باز آید آنگه بپالایند و صافی کنند و یک درم سنگ پاره تبرد در وی کنند و یک دانگ سقمونیا در وی کنند و بمالند تا حل شود و آنگاه سحرگاه نیم گرمش بکار دارد که سود دارد و غذا آنچ لطیف تر بود همی خورد تا شفا یابد

علاج آن کز سردی بود

روفس گوید که علاجش آنست که بحب ایارج شکم نرم کند یا بحب قوقایا بدین صفت ایارج فیقرا و ترید سپید بیان تمها از هر یکی پنج درم سنگ هلیله زرد و هلیله کابلی بی استخوان و تخم بادیان از هر یک درم سنگی ملح سنگ یک مثقال همه را کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته و حبها کند خشک کنند بوقت حاجت سه درم سنگ از وی بکار دارد و از پس شراب عود خورد و مشک و غالیه و مرزنگوش بوید که نافع بود اسحق گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بحب صبر و اما که از علت کم شود اکلیل الملک و بابونه و درمنه و سداب همه را بهم بپزد و آب نیم گرمش بر سر ریزد که نیک بود و غذا مرغ بچه و کبک و تیهو خورد و ماست و سرد بپرهیزد و اگر سبب علت از بلغم بود که در سر گرد آمده باشد پاره جالینوس با حب شیار یا بحب هلیله بکار دارد تا معده پاک شود و مصطکی همی خاید و سکنگبین عسلی همی خورد که سود دارد ثابت بن قره گوید باشد که این علت از سودا پدید آید علامتش آنست که خوابش نیاید و در پیش چشم خیالها سیاه نماید علاجش آنست که بحب قوقایا شکم نرم کند و سعتر و مرزنگوش و شیح و برگ غار جمله را بهم بپزد و آنگه روی را بخار آنش بدارد و از آن پس سر را بآبش تر کند و بویهای گرم ببوید چون مشک و غالیه و عنبر و آنچ بدین ماند که سود دارد و منفعت کند

سی و چهارم سرسام که از گرمی باشد یا از سردی

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
اسحق گوید که سبب این علت از آماس بود که در پردهای مغز بود از گرمی چیره که خون یا از تیزی صفرا یا از گرمی یا از خون بود که در مغز شود و در پردهاش پدید آید	نشان آنچ از گرمی صفرا بود آنست که پیوسته تب بود و روی و چشمها سرخ بود و مجسه بر خون بود و نشان آنچ از صفرا بود آنست که روی زرد باشد و درد همی کند	فولس گوید این علت چون از تری بود از بلغم باشد یا از چیرگی سودا که اندر پردهای مغز گرد آید و باشد که با ماشرا شود خاصه چون مایه علت قوی باشد	نشان آنچ از بلغم بود آنست که تب معتدل آید و گرم نبود و بیمار چون مرده بیفتد و چشم فراز کند و باشد که چشم بدشواری گشاید و نشان آنچ از سودا بود بیمار پژمرده باشد و روی بسیاهی گراید

سخت مهم

علاج کز گرمی بود

اسحق گوید که علاج آنچ از خون بود آنست که رگ قیفال بگشاید و سرکه و گلاب بهم بزند و بر سر مالد و بحب تمر هندی شکم نرم کند و دو دارو که یاد کرده آمد بکار دارد و از خوردنیها گلاب بیاشامد و آب غوره و تمر هندی و عناب با تمر هندی بکار دارد و علاج آنچ از صفرا بود آنست که هر روز بامداد آب آلو خورد و بعد از آن گلاب خورد و ماء الشعیر آب کدو و آب خیار خورد و شبانگاه لعاب اسپغول و بشب نان ترکرده با آب انار و شکر بکار دارد و هر چند تواند آب سرد خورد ثابت بن قره گوید علاجش آنست که رگ زند و شراب آلو شکم نرم کند و اگر مایه علت قوی باشد رگ پیشانی بزند و از بینی خون آرد و روغن گل و سرکه را بهم بزند و بر سر مالد و اگر علت قوی بود و بیمار بیهوده گوید و خوابش نیاید این دارو بکار دارد بنفشه خشک و پوست کوکنار و کشک جو و تخم کاهو و بیخ شبت از هر یکی کفی همه را با آب بپزد چندانکه آبش سرخ شود و نیم گرمش بر سر و روی ریزد و روغن بنفشه با شیر دختران بیامیزد و پیوسته بر سر مالد سود دارد مسیح گوید علاجش آنست که بشراب کوکنار و شراب آلو شکم نرم کند و اگر علت با بیداری بود نیک وقت آب اسپغول با پاره شراب کوکنار بیامیزد و بکار دارد و اکلیل جو و عصا الراعی و برگ نیلوفر و بابونه و پوست کوکنار و تخم خشخاش و تخم کاهو از هر یک چهار درم سنگ همه را با آب بپزد و نیم گرمش بر سر ریزد نافع بود

علاج آن کز سردی بود

فولس گوید که علاج این علت کز بلغم بود آنست که سه روز پیوسته از آغاز علت سرکه و گلاب بر سر ریزد و از آن پس لخلخه بیان خرد بکار کند که نیک بود و سیسنبر و پودینه بکوبند و سرکه در آمیزند و بر سر نهند و بکمند و ببیان غرغره عطسه آرد و حقنه کند بشحم حنظل و تخم چنانک اندر باب دیگر یاد کردیم و علاج آنچ از سودا بود آنست که حقنه بکار دارد که مادریرا باز... صفتش شحم حنظل و افتیمون از هر یکی یک کف بسباسه دو کف پودینه یک دسته همه را در آب بپزد و با روغن بابونه حقنه کند و روغن نرگس و روغن سوسن نیم گرم بر سر مالد و نیز در بینی چکاند که نیک بود و آب انگبین خورد دیوجانس گوید علاجش آغاز علت آنست که حقنهای گرم کند و حب مصطکی و حب بلادری خورد و گوارش زنجبیل و کلنگبین بکار دارد تا مغز سر و معده قوی کند و شراب انگبین که در وی بزرها گرم کرده باشند و بره ... و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و آنچ بدین ماند در آب بپزد و در سر مالد و روغنهای گرم مالد چون روغن قیصوری و روغن نرگس در بینی چکاند و بویهای گرم را بوید که سود دارد ابن ماسویه گوید که آنچ علتش در مغز افتد بیش از سه روز نماند و آنچ در پرده مغز افتد خطرناک باشد و آنچ از پرده مغز بیرون افتد آسان تر از این همه باشد

سی و پنجم علت سبات و سباتی که سهری خوانند

سبب علت سبات	علامت سبات	سبب سبات سهری	علامت سبات سهری
بقراط گوید که سبب این علت را آن بود که بلغم بر مغز سر چیره گردد و در نیمه مغز جنبش کرد آید پدید شود و معنی سبات بپارسی خفتن بی اندازه گران بود	خواب گران بود که بر بیمار افتد چنانک بیدار نشود دیگر بسیار جهد چون بیدار کرده شود چشمها را بر هم نهد و نیز تا شد که سخنهای بیهوده گوید	یوحنا گوید که سببش از چیرگی بلغم و صفرا باشد که با یکدیگر آمیخته گردند و چون صفرا بجنبد بیمار بیدار شود و اگر بلغم بجنبد بیمار را سبات گیرد و چیره شود	و نشانش آنست که بیمار را بینی همچون کسی را که خفته باشد و دیده بیدار و چشمهایش باز کرده باشد و چشمها چون مرده و گاه گاه چون دیوانه بیهوده سخن گوید والله اعلم

علاج علت سبات

بقراط گوید که علاجش آنست که یارهٔ فیقرا فورد یا حب ایارج تا مغز و مسام او از آمیزشهای فاسد پاک کند و روغنهای گرم بر سر مالد چون روغن نرگس و روغن بابونه و روغن سوسن و آب بابونه بپزند و آب گرم را بر سر ریزد و نبیذ افسنتین بکار دارد و گلنگبین کهن با آب نیم گرم خورد و اگر طبیعت سخت بود حقنه تیز کند تا شکم نرم شود و سیان خرد عطسه آرد و موی سر بسترد بود. ماسرجویه گوید که اگر سبب این علت از غارها گرم بود که خون بسر بر شود و در پیش مغز گرد آید نشانش آنست که سبات بیمار گران باشد و زود بیدار شود و در خواب سخن بسیار گوید و چون بالمش کنند زود با هش آید و نیز ترسد و مجسه اش بر خون بود علاجش آنست که رگ زند و آب کدو و شراب بنفشه خورد و سرکه و روغن گل بیامیزد و در سر مالد تا مغز را قوی کند و گلاب را بر سر همی ریزد و غذا مزورهٔ زیربا یا نخود آب خورد. اسحق گوید سبات کسی را بود که تب دارد یا بیماری دیگر و هر گاه که این بیماریها از وی برود سبات نیز برود که سبات از آن علت بود و اگر سبب وی از بلغم بود که در سر گرد آمده باشد حقنه کند و حب قوقیا بکار دارد و شبت و سیسنبر و مرزنگوش و بابونه و اکلیل الملک همه را در آب بپزد و آن آب نیم گرم بر سر همی ریزد که نیک بود والله اعلم

علاج سبات سهری

یوحنا گوید که علاجش آنست که داروها مرکب کند با غاریقون تا هر دو خلط را با غاریقون روزگار زمان و بهتر بیمارها را با غار علت حقنه است بچیزهای تیز و اگر بلغم چیره بود و اگر صفرا چیره تر باشد حقنها نرم و اگر تواند و قوتش قوی باشد رگ زند خاصه چون علت تیز بود و اگر حقنه کند بچیزهای گرم که بخار را از سر فرود آرد و حب مصری سودمند بود و آنرا حب شبیار گویند صنعتش در کتاب یاد کنیم و باید که در خانه نشیند که روشن نبود و بچیزهایی که مغز پاک کند بکار دارد. ثابت قره گوید که بهتر چیزی که او را بکار آید با غار علت روغن گل و سرکه است که در سر مالد خاصه سیان خرد و پودینه و حاشا و سپندان سوده با وی بیامیزد این دارو بلغم را نیک بود و نیز سر را گرم بکند و اندامها را بروغن گرم و عاقرقرحا و تخم انجره بمالد و نمک و کافور درپی دارد تا کمند و در سر بندد و چون علت کمتر شود و قوت بدن آید بگرمابه رفتن و ریاضت کردن اندکی بکار دارد و چیزها خورد که زیان دارد. روفس گوید علاجش آنست که حقنه تیز کند و اگر بلغم چیره تر با خربق و کندس سپید و شونیز و سیان خرد سر را بکوبد و در حب ها ادا آب انگبین که با بزرها گرم کرده باشد بکار دارد و اگر صفرا چیره تر باشد حقنها نرم کند و روغن گل و سرکه سه روز در سر مالد و از آن پس آب انگبین خورد

سی و ششم علت شخوص و جمود که هر دو از سردی باشد

سبب علت شخوص	علامت سبب شخوص	سبب علت جمود	علامت علت جمود
حنین گوید که شخوص و جمود هر دو یک علتند و نیز سببشان از خلطی سرد و خشک و سودای غلیظ باشد که از پس سر بر مغز چیره گردد و چیره شود	نشانش آنست که بیمار همچون مرده باشد و از خویشتن هیچ آگاهی ندارد و هیچ نجنبد و نفس زدن بدروی پدید آید و پس از این جهت وی را شخوص خوانند	یوحنا گوید و نیز از قدیمان این صناعت گفته اند که جمود نوعی باشد از شخوص و سببش از آمیزشهای سرد و خشک بود که در نیمه مغز گرد آید و چیره گردد	نشان این علت آنست که بیمار بر قفا افتاده باشد چون مرده و یا چون خفته و دست و پا بجنباند و هر چند بالمش کنند البته هیچ جواب ندهد

علاج علت شخوص

حنین گوید که علاج این علت آنست که حقنهای تیز کند و یارهٔ جالینوس بکار دارد یا یارهٔ فیقرا و تخم حنظل و سقمونیا از هر یکی بر قدر قوت بیمار و نیز بر قدر هنگام گرمی و سردی روزگار بکار دارد تا سر و مغز را از آمیزشهای سودائی پاک کند و چون قوتش باز آید و آرزو غذا کند شوربای چرب خورد که بگوشت مرغ پخته باشد و بنفشه از آن در گرمابه شود و تن را بروغن خیری یا بروغن یاسمین یا بروغن بمالد و بسیار درنگ نکند. دیوجانس گوید علاجش آنست که حقنه کند و آب انگبین خورد و اگر نتواند در گلو ریزند و آنکه سر بسترد و میان فرق و فرفیون را بروغن یاسمین سپید بگدازد و بر سر مالد نیک بود پس اگر علت صعب باشد و هیچ گفتیم بهتر نشود و بیمار دارو خوردن نتواند یارهٔ فیقرا بدین صفت بکار دارد صفتش زعفران و سنبل و دانه بلسان و جوبشش و اسارون و مصطکی و سلیخه و دارچینی از هر یکی بهری بستانند صبر و چند انکه همه داروها بود جمله را کوفته و بیخته نگاه دارد و بهنگام حاجت دو درمسنگ از وی بکار دارد نافع بود. اسحق گوید علاجش آنست که آب یاسمین سپید و آب نسرین در بینی چکانند و مشک و غالیه و چند ان انبویه و روغن بابونه و سیسنبر بر سر مالد و گلنگبین کهن بکار دارد و غذا گوشت دراج و تیهو خورد که بشوربا پخته باشد نافع باشد ان شاء الله

علاج جمود

یوحنا گوید علاجش آنست که حب اسطوخودوس یا بخته افتیمون بکار دارد تا آن آمیزشهای بد سودائی از مغز سر فرود کشد و مغز را پاک کند. صفت بخته افتیمون: هلیلهٔ زرد بی استخوان ده درمسنگ و هلیلهٔ کابلی و سیاه از هر یکی هشت درمسنگ بلیله و آمله از هر یکی چهار درمسنگ مویز بی دانه سی درمسنگ آلوی سیاه بیست عدد و گاوزبان و گیاه غافث و برگ بادرنجبویه و اسطوخودوس از هر یکی چهار درمسنگ بسپاسه کوفته سه درمسنگ همه را در پنج رطل آب بپزد تا یک رطل باز آید آنگاه پانزده درمسنگ افتیمون در وی کنند و بر آتش نرم نهند تا گرم شود و افتیمون در وی بمالد و دو درمسنگ غاریقون سپید هم در وی کنند و نیم گرم صافی کرده سحرگاه بکار دارد نافع بود. ماسرجویه گوید اگر بیمار سست بود دارو خوردن نتواند حقنه کند تا شکم نرم شود و آن خلط را که سبب این علت بود فرود آرد و گلنگبین و آب گرم خورد یا آب انگبین که نیک بود و مشک و غالیه و عنبر انبویه که نافع باشد و اگر رگ زدن حاجت بود رگ قیفال زند اگر قوت ندارد و ضعیف بود ساق حجامت کند پس اگر خوابش نیاید روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر سر مالد و چون علت باز آید نخود آب خورد و آنکه گوشت دراج یا گوشت مرغ بچه فانک که بطنجه کرده باشد تا شفا یابد ان شاء الله

سی و هفتم مالیخولیا که او را دیوانگی خوانند

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
مسیح گوید که این علت از چیرگی صفرا یا از تیزی خون بود که در سر گرد آید و بسوزد و نیز سبب خشکی از گرمی آفتاب بود یا از خوردن غذاها گرم و خشک چون سیر و پیاز و مانند این	آنچ از خون بود نشانش آنست که چون با نمکین گشته می خندد و رویش سرخ بود و در کارها برخاسته بود آنچ از صفرا بود بیهوده بسیار گوید و رویش زرد بود و لاغر باشد	محمد زکریا گوید که سببش از چیرگی سودا بود یا از بخار که در سر گرد آید باشد یا از خلط که در سر بسوزد و بخارش بمغز برشود یا از پرهیز خیزد و این بتر بود	نشان آنچ از سودا بود آنست که همیشه ترسان بود و بیشتر تنهائی نشیند و سخن کم گوید و نشان آنچ از سپرز بود آنست که بسیار خورد و بسیار طعام نگوارد و شکم نرم بود

علاج آن کز گرمی بود

مسیح گوید علاج آنچ از خون بود آنست که رگ قیفال بگشایند اگر نتوانند رگ پیشانی بزنند و گلاب خورد و انار ترش و شیرین می مکد و بخته نرم شکم فرو آرد و پخته بنفشه و هلیله و افتیمون بکار دارد و پوست شیر دختران و شیر تخم کدو و روغن بنفشه و گلاب و اندکی سرکه بر سر نهند و پایها با آب سپر[?] ماها سرد و تر می شوید و میوه سبست نیلوفر و بنفشه و شبلید و شاسپرم و گلاب بر روی زده باشد می بوید و باکسی نشیند که خوب روی با نیک اندیش و سخن گوی باشد و ترنج و کاهو و بلنگ مشک و سیب ها بسیار خورد و انار ترش و شیرین بکار دارد و با مدادان سکنجبین و جلاب و شراب بنفشه و آب لسان الثور ممزوج و شراب سیب خورد که نافع بود فولس گوید علاج آنچ از صفرا بود آنست که دو غنماه[?] خشک در بینی بچکانند و بنفشه تازه و پوست خیار و پوست کدو بسوده کوفته بر سر نهند و در آفتاب و مهتاب اگر مهتاب و آب باشد و روغن تخم خیار و گل نیلوفر و بنفشه پرورده باشد در سر مالد و در بینی بچکانند تا مغز را تر کند و خواب آرد و سکنجبین ممزوج خورد یوحنا گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزنند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن تخم خیار از بهر علاج آنچ توانند در سر مالد و پنبه را با شیر دختران تر کنند و بر سر نهند و اگر جو پوست کنده و پوست کوکنار و بنفشه و نیلوفر و گل و تخم کاهو همه در آب بپزند و آب نیم گرمش را بر سر ریزند مغز را تر کند

علاج آن کز سردی بود

محمد زکریا گوید علاجش آنست که بخته افتیمون خورد و بعد از آن حب افتیمون تا هر اندامش از سودا پاک شود و چون تن پاک شده باشد معجون افتیمون بدین صفت بکار دارد افتیمون را خرد بکوبد با مویز کوفته سخت ماز[?] بیخ در سنگ تا ده درم از وی بخورد بر قدر اندازه علت بیمار و بر قدر قوتش و بهر هفته یکبار افتیمون کوفته با سکنجبین بکار دارد و از چیزهایی که سودا آرد پرهیز کند ثابت قره گوید که علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید فراخ تا خون سوخته از وی بیرون آید و اگر خون سیاه بود تا بدان هنگام که سستی اندر نیاید و اگر خون روشن بود هیچ برندارد و شکم نرم کند به سکنجبین که بسبایه پخته باشد و بارها جالینوس این علت را نیک بود و باید بوقت بیم نیک باشد و بوی های خوش ببوید و شیرینی بکار دارد اسحق گوید اگر سبب این علت از سپرز بود رگ باسلیق بگشاید و پخته بسباسه خورد و غاریقون کوفته با شکر بکار دارد و مزعفر گرم خورد و غذا از زیرباها شیرین بکار دارد که نافع بود و اگر هر هفته یکبار دو سه درم افتیمون کوفته با سکنجبین خورد و داروهای که سپرز را نافع بود بکار دارد اندر باب علت سپرز یاد کنیم و گوارش [?] و گوارش سیب و [?] دارد از همه بهتر باشد این علت را و غذاهای لطیف و پسندیده خورد که نافع بود ان شاء الله

قطرب

سی و هشتم قطرب و مانیا هردو نوعی از دیوانگی بود

سبب علت قطرب	علامت علت قطرب	سبب علت مانیا	علامت علت مانیا
ابن ماسه گوید که این علت نوعی باشد از مالیخولیا و بیشتر در ماه شباط باشد و سببش از خون سوخته بود که بسودا گشته باشد یا از سودای بود کز اینده[?]	نشانش آنست که چشمها درون مغاکی درشته[?] بود و تن لاغر باشد و روی زرد باشد و بیشتر بگورستانها گردد و سرگاه بانگ می کند	جالینوس گوید که سبب این علت از تیزی و گرمی صفرا بود که بر سر چیره گردد و یا از خلط سودای تیز بود و معنی مانیا بپارسی دیوانگی تیز باشد	نشانش آنست که خاطرش تباه بود و از هر چیزی همی ترسد و بیهوده همی گوید و پیوسته سوی پایهای خود نگاه می کند و تن لاغر باشد و خوابها آشفته بیند

علاج علت قطرب

ابن ماسه گوید که این علت علاج دشوار پذیرد و دراز کشد زیرا که بیشتر از خون سوخته بود علاجش آنست که رگ بگشاید و چندان خون همی کند که بیمار نشان سستی و بیهوشی پیدا شود و غذا مرغ بچه ماکیان خورد که پخته باشد و نیز ماهی تازه خورد و کاسنی که وی پخته به روغن بادام بکار دارد و بگرمابه شود و آب نیم گرم بر سر ریزد و چون قوی گردد شکم نرم کند به پخته افتیمون و آب پنیر با سکنجبین بکار دارد روفس گوید علاجش که بهنگام تیزی علت رگ بگشاید و غذا با چه[?] کوشتند که با اسفاناخ پخته باشد بکار دارد و خایه نیم برشت خورد و در آب نیم گرم نشیند و هلیله سیاه و [?] آمده و بسبایه و افتیمون همه را کوفته و بپخته هر کاسنی دو درم از وی با آب پنیران بکار دارد و بهتر [?] بود که بخورد و اگر بیخوابی پیدا شود روغن بنفشه و شیر دختران بپنبه کنند و بر سر نهند تا مغز را تر کند و منفعت نماید ماسرجویه گوید که رگ زنند و بنفشه و نیلوفر و پوست کوکنار و تخم کاهو با آب بپزند و نیم گرمش را بر سر ریزند تا تر کند و خواب آرد و روغن کدو و روغن بنفشه در بینی بچکانند و بر سر مالد و کاهو و کدو و سنبوسه کنند به روغن بادام بخورد و تنهای سرد و تر گراید و با آب نیم گرم سر بشوید و بگرمابه بسیار نشیند و آب کاهو و آب کوکنار و شیر دختران بر سر مالد تا نافع بود ان شاء الله تعالی

علامت علت مانیا

جالینوس گوید علاجش آنست که گشنیز با گلاب بسرد و روغن بادام و آب کدو تا زه سکنجبین بکار دارد و شکم نرم کند به آب [?] و آب [?] با نیلوفر خورد و غذا مزوره ماش بکار دارد که بکدو پخته باشد و زرشک و کاسنی اگر دارد اگر هر علتی مانع است و قوتش قوی بود بخته غاریقون خورد و اگر خوردن نتواند بخته نرم شکم براند و زان پس مرغ بچه خانگی گوشت بزغاله خورد و روی سر ببسترد و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل جو پوست کنده و کوفته پوست کوکنار همه را با آب بپزد و آن نیم گرمش بر سر ریزد و شیر دختران در بینی بچکاند و نیز بر سر ریزد که نافع بود یوحنا علاجش آنست که شراب کوکنار و آب انار بکار دارد و اگر خوابش نیاید نمک افیون سوده در بینی افکند و یا بمالید [?] و دیگر بار بسیار نشیند و چون بیمار بیشتر یا قوه آید و چیره گردد رگ قیفال زنند خاصه که سببش از خون سوخته بود و غذاهای سرد و تر خورد محمد زکریا گوید بیمار را اگر سبب علت از خون بود رگ قیفال بزنند و اگر سببش از صفرای سوخته باشد شکم نرم کند به پخته افتیمون یا پخته هلیله و اگر از سودا تیز بود باشد یارج فیقرا و اسطوخودوس از هر یکی پنج درم سنگ همه را کوفته کرده و بپخته با آب [?] و جمایت کند هر چند نخودی و زان پس که تن پاک شده باشد هر دو شبی ده درم سنگ بکار دارد ان شاء الله

سی و نهم بی خوابی و وسوسهٔ بسیار

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
ماسرجویه گوید اندر کتاب خویش که سبب بی خوابی و وسوسهٔ بسیار از چیزی صفرا باشد که خون را بسوزاند و زین جهت خشکی پدید آید	نشانش آنست که مجسه تیز جهد و تشنگی بسیار کند و بینی خشک باشد و روی زرد نماید و نیز بی خوابی و بیداری سخت بسیار باشد	یوحنا گوید که بیداری بسیار و وسوسه از چیزی صفرای سوخته باشد که بسودا گشته بود یا از سودای بود که از تیزی سوخته گردد	نشان این حال آن بود که بی خواب شود و اگر بخسبد خوابهای آشفته بیند و از خواب در جهد و سخنهای ناهموار گوید و با این علت تفکر و اندیشه باشد

علاج آن کز گرمی بود	علاج آن کز سردی بود
ماسرجویه گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بشراب آلو با شراب [illegible] گل و آب سرد بر سر ریزد و روغن گل و گلاب و سرکه سرد و را بهم بیامیزد و بر سر مالد و روغن بنفشه و روغن کدو در سر مالد که سودمند دارد و غذا غوره با خورد که بکدو و مغز بادام پخته باشد و زیرها کاسو خورد که نیک بود و روغن بادام و روغن تخم خیار که بنفشه پرورده باشد بر سر مالد و در بینی چکاند تا تری کند و خواب آرد و اگر با این روغنها تخم کدو و تخم کاسو بیامیزد قوی تر باشد و منفعت بیشتر کند و البته کافور استعمال نکند از آن جهت که خشکی فزاید و خواب ببرد حنین گوید علاجش آنست که آب [illegible] سپید با پوست کوکنار و آرد جو بر سر نهد و اگر شیر دختران بر سر دوشند بهتر باشد و روغن نیلوفر و روغن بنفشه در بینی چکاند و سپیکی مزوج خورد تا تری کند و شراب کوکنار را در رب [illegible] منفعتی بزرگست ثابت قره گوید که بیداری که از جهت شغلی بود یا از استغراقی باشد از وی بسیار زیان نبود و اما بیداری که بی شغلی اندیشه افتد آرزوی طعام برود و طعام نگوارد سببش از کشادن قوتهای طبیعی باشد علاجش آنست که بر آن وجه کز وی اثر پدید آید و بیداری که از حد بگذرد علاج باید کرد و اگر دراز گشت از وی تشنج و جرگ افتد آنگه علاجش دشوارتر باشد	یوحنا گوید علاج این علت آن بود که آب سپهسانی بشوید و اگر برگ بید و بابونه و اکلیل الملک همه را در آب بپزد و آنگه باید آب را به شبانگاه بر سر نهد منفعت دارد و مغز را قوت دهد و روغن بنفشه و روغن نیلوفر با شیرهٔ دختران بیامیزد و در بینی چکاند و جهد کند تا بخسبد تا قوت او بمغز بر شود و این روغنها بر سر مالد و با شناکشکاب خورد که نافع بود اوحیاس گوید اگر طبیعت سرد بود علاجش آنست که نخست شکم براند و غذا باشد خورد که بکدو پخته باشد و زردهٔ خایه و ماهی خرد بکار دارد و اگر سکنگبین مزوج خورد که نافع بود محمد زکریا گوید اگر این علت در حال پیری پدید کند علاجش دشوارتر باشد و بهترین علاج وی آنست که سعتر و بابونه و گاوچشم و سیسنبر با آب بپزد و آن آب نیم گرم بر سر می ریزد و سی بار که نیک بود و خواب آرد و روغن گاوچشم و روغن بیخ سوسن آسمان گون که ویرا ایرسا خوانند در بینی چکاند و اگر علت صعب بود و این داروها که گفتیم سود ندارد و حالی فرا این بود و چیره بود روا باشد که یک قیراط افیون خورد و نیز افیون بعد تا خواب آرد و طعام آنگه خورد که تری کند و گرمابه بسیار شود که سود دارد اما باید که در گرمابه بسیار ننشیند و زود بیرون آید که بسیار نشستن زیان دارد و زینهار ترشیها پرهیز کند تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

چهلم عشق و سواسی بود که بدیوانگی ماند

سببش از گفتار بقراط	علامتش از گفتار بقراط	سببش از گفتار روفس	علامتش از گفتار روفس
بقراط گوید که سبب این حال از عشق چیزی که حکمت بود در بهرهٔ از دیگرها خوب یا سوای بود که سوای عشق دیگر [illegible] کاشته باشد این حال پدید آید	نشانش آنست که گونه روی زردی نماید و شب نخسبد و پیوسته اندر اندوه و وسواس بود و نفس او از بر نکشد و چون بادی سخن گویند از آن حال بگردد	روفس گوید سبب این علت از خلطی سودای بود که بر مغز چیره گردد یا بخار تیز سودای که از معده بمغز بر شود و آنگه این علت چون مالیخولیا پدید آید	نشانش آنست که چشمها سرخ بود و چون بینایی کی در شده باشد و چون سخن آن کس در پیش او بگویند [illegible] از آن حال طبیعت بگردد و لاغر بود و بگونه زرد باشد

علاجش از گفتار بقراط	علاجش از گفتار روفس
بقراط گوید که این علت را علاج از دو گونه باشد اول علاج نفسانی دوم علاج تن اما علاج نفسانی آن بود که او را بازداده بچیزها که شادی و عشرت فزاید و نیز گرداند تا غم و اندوه و تیمار باشد جز او را خوش سمر گویان خوب سخن و جایگاه سبز و گلزار و آبهای روان و خانها و رفتن اسپرمهای خوش بوی و آنچ بدین ماند پیش او آن در احوال نگاه کند اگر خداوند قوه باشد پندش دهند و نکوهشش کنند و در غمها و تیمارها که بهره می کشد بری باز گویند و راه فرود دانش بروی کشایند و عیبهای عشق در پیش او بگویند و او را بخشش فراکنند و احوال بد عشق و ملامت پدید باز نمایند و پندش دهند و نصیحتش کنند و اندرین باب برای کشفتا باشد که باز گردد و به جان که تواند اینش اندیشه و تفکر از دلش بردارند و علاج تن آن باشد که در اخلاط نگاه کنند و بنگرند که کدام خلط سوخته است آنچ باشد تدبیرش کنند اگر برگ کردن باشد و اگر بداروی خوردن که شکم براند دفع او کند از آن خلطی که سبب علت او باشد و چیزهای که تری فزاید بکار دارند و گرمابه بسیار شود آن وقت که طعام هضم شده باشد و سپیکی مزوج خورد تا نفس را شادی فزاید و تری کند و جماع کردن این علت را بزداید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو بر سر مالد و در بینی چکاند شفا یابد نافع بود ان شاء الله تعالی	روفس گوید علاجش آنست که چیزهای سرد و تر خورد و شیرینیها بروغن بادام پخته باشد و بویهای خوش ببوید چون صندل و عود و غالیه و آنچ بدین ماند و اگر سبب علت تیزی باشد صفت و علامتهای خلط سودای دیدار بود شکم بدین باره براند تخم حنظل پنج درم سنگ صبر یک مثقال ضرورد اردو دو درم سنگ و نیم سکبینه و گاوشیرا زهر یکی دو درم سنگ تخم کرفس کوس و زراوند گرد و هر دو از دار فلفل سپید و سلیخه و دارچینی و زعفران زنجبیل و جعده و مرصافی از هر یکی نیم درم سنگ همه را کوفته و بیخته و اندکی سپیکی که با آب آمیخته باشد در وی کند و جمله را با انگبین صافی سرشته نگاه دارد و بهنگام حاجت دو مثقال ازو چهار مثقال بقدر قوت بیمار دهد یا با پخته افتیمون بکار برد و اگر علت چیره بود بدیو کنیم زایل نشود و دانندکه در میان هر دو بیوندی بشاید کردن چنانکه شرع رخصت داده است نیکست و روا باشد اگر نه جای آن سازد که دیگری را طلب کند که هم بیکار باشد تا مگر بیمار تیمار و اندیشه از دلش بزداید و باید که از علاج این علت غافل نباشد که اگر تیمارش بماند علت چیره گردد و صعب شود و علت مالیخولیا و قطرب پدید آید و آنگه علاجش دشوار باشد کردن و غذاهای لطیف خورد و اگر جماع کند نیک بود ان شاء الله تعالی

جهل و یکم فراموشی و نایاد داشتن

سبب فراموشی	علامت فراموشی	سبب نایاد داشتن	علامت نایاد داشتن
محمد زکریا گوید که این علت بیشتر از کاهش زادن ... آرام گرفتن بود علاج نپذیرد و سهم از حال عقلی بود که فتاده باشد از وی که بهتر شود سببش از چیزی که بلغم باشد	نشانش آنست که بسیار خسبد و نخواهد که بیدار شود و سرش گران بود و اگر گوشهایش بانگ آید و آماسیده باشد و بیهوده گوید و باشد که تب کند	یوحنا گوید سبب نایاد داشتن از بلغم بود که اندر مغز گرد آید و حفظ اندر دکار نکند و نیز از خشکی این حال پیدا افتد و آن مردم طبع را نگاه دارد که چیزی پذیرد	نشان آنچ از بلغم بود آنست که وی سبات و خواب سخت آید و سر و تن گران بود و از مغز تری فرود آید و آنچ از خشکی بود آنست که خواب نیاید و دهن و بینی خشک بود

علاج فراموشی

محمد زکریا گوید علاج آنچ از بلغم بود آنست که کلنگبین کهن که با بزارها گرم کرده باشند بکار دارد و گوارش زنجبیل خورد و چیزهای که تری از سر کم کند در سر نهد و از ترشیها پرهیز کند و نخود آب و قلیه بکار دارد و بهترین داروی این علت را معجون بلادری باشد بدین صفت هلیله کابلی بلیله و شیر آمله بی استخوان از هر یکی چهار درم سنگ انگبین بلادر و حب الغار و سعد از هر یکی سه درم سنگ ... و درم سنگ شکر طبرزد یک دفعه همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و در بستوی رنگین کند و شربتی دو مثقال ... در سنگ بکار دارد و اگر بابونه و مرزنگوش و اکلیل الملک همه را با آب بپزد و آب نیم گرم را بر سر می ریزد و سر را می شوید که نیک بود پودینه و سپستر ... بر پیشانی ضماد کند و یا ایارج فیقرا و حب قوقیا درین باب خاصیتی نیک دارد خاصه که پس وی گوارش مصطکی و زنجبیل خورد ماسرجویه گوید که این علت از چیزی که خلط سودایی بدید آید نشانش آنست که یار چشم برهم زند علاجش آنست که پخته افتیمون خورد و اگر تواند تخم حنظل و بسبایه و افتیمون و پودینه همه را با آب بپزد و انگه بپالاید و صافی کند و بدو وقت کند و آب پنیر خورد و کشکاب شراب بنفشه و لعاب اسپغول با جلاب خورد و روغن بنفشه در سر ماله

علامت یاد ناداشتن

یوحنا گوید مثل این علت چنانست که ... اندرو که گیرد و چون موم سخت باشد ... اندر وی هیچ کار نکند پس باید که موم میانه بود اما علاج آنچ از بلغم بود آنست که ایارج فیقرا با میان ... و عاقرقرحا و تخم حنظل یا ایارج روفس و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا و گوارش بلادری و آنچ بدین ماند بکار دارد این جمله حفظ را یاری کند و از اسپندان و میان ... و فرفیون و صمغ سداب و شبت جمله را ... و آب برسرشته و بر سر ضماد کند که منفعت دارد و مر اندامی که چیزی که بلغم سست شده باشد این ضماد را سود دارد و مشک و جوز بویا و زنجبیل و مرزنگوش و عاقرقرحا باید که پیوسته در دهان دارد یا بطعام بیامیزد و خورد نیک باشد و اسپندان و شبت و نمک و کندر و آب نخود و سکنجبین بکار دارد که منفعت بدید آرد ابوجریج گوید علاج این علت آنست که شکم نرم کند ... و زان پس آب انگبین خورد و اگر سیسنبر و بابونه و شبت و پودینه و مرزنگوش همه را با آب بپزد و آبش دایم گرم بر سر ریزد و غذا گوشت گنجشک خورد که نخود پخته باشد و چیزهای گرم و خشک مر او را سود دارد و علاج آنچ از خشکی بود آنست که روغن خیری و روغن سوسن در سر مالد و آب پخته بابونه و اکلیل الملک بنفشه بر سر ریزد و غذاهای گرم و تر بکار دارد چون گوشت بره و زرده خایه نیمبرشت اندکی اندک خورد تا شفا یابد

جهل و دوم کابوس که بخواب اندر بگیرد

سببش گر گرمی بود	علامتش گر گرمی بود	سببش گر سردی بود	علامتش گر سردی بود
اسحق گوید که این علت چون دیر بماند بصرع انجامد و سببش از بسیاری خون باشد که در تن گرد آید یا از خوردن چیزهای گرم بود که بخار کند چون سیر و پیاز	نشانش آنست که رویش سرخ باشد و بسیار خسبد و در خواب پندارد که کسی بروی افتاده است یا چیزی گرانی بروی پوشیده باشند	ابن ماسه گوید که این علت از بلغم بسیار بود که بر مغز سرد پرده‌هایش چیره شود و سببش از بسیار خوردن بود و نگوارای غذا یا از بخارهای غلیظ باشد که در مغز بود	نشانش آنست که سر گرانی کند و در شب ... از خواب در جهد و اندامش سستی کند و از بینی و دهانش آب بسیار رود و رویش سرخ نباشد

علاجش گر گرمی بود

اسحق گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و شکم نرم کند با آب آلو و شراب خوشاب یا شراب انار و آب زردآلو و روغن گل و سرکه و گلاب دایم بر زند و در سر مالد و سکباینه جو بیش بکار دارد و ... بنفشه و نیلوفر زرده خورده و شیر ... و روغن کدو و گلاب و اندکی سرکه بر سر مالد و بویهای سرد و تر ابوید چون بنفشه و نیلوفر و شاسپرم و آب لسان الحمل یا آب لسان الثور و مفرح سرد بکار دارد که نافع بود ... گوید علاجش آنست که از مسهلها اجابت کند و از خوردن بسیار و سیکی و چیزهای گرم و خشک دور باشد و انار ترش و شیرین بکید و آب غوره بکار دارد و شکم نرم کند با آب خرمای هندی و آب آلو و زان پس جلاب خورد و چندان و گلاب بر پیشانی مالد و کافور و بنفشه و نیلوفر ابوید و معده را قوی کند بشراب سیب و شراب انار تا بخارها بعد از معده بسر بر نشود و غذا مزوّره تری و غوره خورد ثابت بن قره گوید نوعی دیگر کابوس بود از بخارهای خلط فاسد که بسر بر شده باشد و چون وی را علاج کند زود بهتر شود و دیگر ... بود که در سر و مغز گرد آید و این علت را که بدین گونه بود و علاج کردن تا صرع نکشد انگه علاج دشوار پذیرد خاصه که علت کهن شده باشد و چون سبب خلط بود ... که آن خلط را از سر فرود آرد و اگر از خون بود رگ زند یا حجامت کند نافع بود

علاجش گر سردی بود

ابن ماسه گوید علاجش آنست که گوارش زنجبیل خورد و کلنگبین و گوارش ... خاصه بناشتا و گرمابه بکار دارد و از طعامهای گران پرهیز کند و نخود آب و مطنجن بکار دارد و اگر علت چیره بود ... تخم افتیمون خورد تا شکم براند و ... بدو پاک کند و غذا شوربا خورد که بگوشت بره و مرغ خانگی پخته باشد و زرده خایه با شکر و پانید بکار دارد و بویهای خوش ابوید چون مشک و غالیه و چندن و آنچ بدین ماند و شیر ... و روغن بادام بخته باشد مرو را نیک بود محمد زکریا گوید علاج آنچ از بلغم بود آنست که ... حب قوقیا خورد تا ... از این علت پاک شود و گوارشهایی که بلغم را بگدازد بکار دارد چون گوارش زنجبیل و اندامهای زیرین بمالد و ... بپزد چون سرد شود آبش بخورد و سر را بروغن شبت یا روغن یاسمین بمالد و زیربا و قلیه بگوشت گنجشک باشد بکار دارد ... گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بحب قوقیا و انگه سکنجبین ... خورد و سیسنبر و مرزنگوش و اسپرغم ابوید و اگر روغن یاسمین و روغن خیری بر سر مالد نیک بود و همه بهتر آن باشد که سر با مداد و کلنگبین با تخم بادیان رومی بیامیزد و بناشتا خورد و گوشت دراج که مطنجن با نخود پخته باشد بکار دارد تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

جهل و سوم باد افکندن که او را بتازی صرع خوانند

سببش گر گرمی بود	علامتش گر گرمی بود	سببش گر سردی باشد	علامتش گر سردی بود
جالینوس گوید که این علت از خون یا از بلغم یا از سودا یا از باد سرد باشد و سبب آنکه از خون بود انست که خون بسیار اندر سر گرد آید و چیره گردد و گرمی بمغز و سر بر شود	نشانش آنست که رگهای سر و گردن و روی پر خون بود و دشنه از باد افکندن رویش سرخ شود و سینه و باشد که سر در سوراخ بینی خون بیرون آید	محمد زکریا گوید که این علت اگر از بلغم بود سببش آنست که بلغم اندر سر و مغز گرد آمده بود و چیره گشته و زبان پس درون مغز سخت بندد یا در رگهایی که روح گذر کند بندد	نشان سستی اندام آن بود که گونه سپیدی زند و خلط اندر بینی گرد آمده باشد و بوقت باد افکندن کف بسیار براید از آب بینی تر بیاید زیرا که سردی بسیار خورده بود

علاج آن گر گرمی بود

جالینوس گوید علاجش آنست که رگ چپ اوقیفال بگشاید یا حجامت کند و از بسیار خوردن و غذا کم خورد خاصه از چیزهایی که خون فزاید چون گوشت و زرده خایه و سیکی و جو بریان و شیر و جز اینها از همه پرهیز کند و اگر تواند هر روز شکم نرم کند صفتش باده و سک و شونیز و صبر از هر یکی درمسنگی تربد نیم درمسنگ شحم حنظل انکلا نیم سقمونیا قیراطی همه را کوفته و بیخته با آب سیر شده حب کند و بکار دارد ابو جریح گوید علاجش آنست که رگ زند و از بینی خون آرد و گوشتها و جو بریان و شیر و جز اینها نخورد و بر سیری طعام نخورد و آب میوهای ترش بکار دارد تا معده پاک شود و مغز خشک گردد و تیزی خون را بنشاند و چیزهایی که خون را گرم کند پرهیز کند تن را پاک کند بشراب آلو و شکر و جز با تمری قرغار کند و بخورد تیزی خون را بنشاند و گلاب و کافور و جنبه ... سر مالد تا مغز را نیرو دهد و از سپند بهار و گرما دور باشد و گرمابه نرود و حنین گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند و اگر نتواند باشد حجامت کند و بشیاف صبر شکم نرم کند صفتش هلیله کابلی پنج درمسنگ هلیله و آمله و عود از هر یکی درمسنگ نیم افسنتین درم و نیم بادآورد و نیم قاقله و آلو ... از هر یکی درمسنگی بود بیخ و درمسنگ غاریقون و خلا کلاریم کی ؟ جمله را کوفته دو درمسنگ همه را از چهار رطل آب بپزد تا یکی رطل از وی بماند و همه را در وی

علاج آن گر سردی باشد

محمد زکریا گوید علاجش آنست که بیاره روفس و حب قوقیا تنها یا کنند و انکه کوارش فلفلی و غیل بکار دارد و کنکبین کهنه را در آب بکداخته و بکار دارد و چیزهایی که بلغم را فرو آرد غرغره کند و مشک و غالیه انبوید و از مستی و بسیار خوردن پرهیز کند و نحو داب و دیکها بکار دارد و بابونه عرس دیار و صبر و رانگ بود و عاقرقرحا سوده با انگبین سرشته و هر روز پنج درمسنگ بکار دارد سود دارد اسحق گوید که بهترین این علت را که از بلغم بود آنست که قی کند بچیزهایی که بلغم آرد چون نادو غرغره سکنجبین که پر مرغی در وی زنند و اندکی پاره بر روی پراکنده و بگلو فرو برد که بگسترد بزمستان تخته زوفای خشک او را سود دارد از آن سبب که ترییهای لزج را ببرد و معده و سینه را از بلغم پاک کند و بسیار کس را بدین علاج این علت زایل شد و بتابستان تخته افسنتین و سکنجبین عنصلی خورد که نافع بود روفس گوید علاجش آنست که حب قوقیا و حب اصطمخیقون بکار دارد و معاجین از هر داروها بود صفتش شحم حنظل و اسطوخودوس و سبنبل از هر یکی درمسنگی پاره فیقرا چهار درمسنگ غاریقون دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته حب با آب سرد کند و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارد یا سه درمسنگ بیخ ... فوت بچاره و سردی و گرمی روز کار که نافع باشد و نیز بجوشانیده زوفای خشک غرغره کند بر سیری تا مایه علت فرو آید صرع نگردد

جهل و چهارم باد افکندن گر سودا یا از بادهای سرد بود

سببش گر سودا بود	علامتش گر سودا بود	سببش گر باد سرد بود	علامتش گر باد سرد بود
ماسرجویه گوید که این علت چون از سودا بود صعبتر باشد و علاجش دیرتر پذیرد و سببش از تیزی سودا بود و چیزی که در مغز شود تا در رگهایی که در راه روح گرفتار شود	نشانش آنست که مردم خشک اندام و باریک باشد و طعام بسیار خورد و گفت که دهانش برآرد بوقت باد افکندن ترش بود و سر جنبد که بیشتر بود علت صعبتر باشد	ارجیجانس گوید که سبب این علت از بادهای سرد باشد که در اندامهای جمله اندامها گرد آمده بود و چیره شده انگه بمغز بر شود و در رگهای مغز گرد آید	نشان آنست که چون علت از اندامی برخیزد و بسر بر شود بیمار بداند که سبب علت از کدام اندام برخاسته تا آن هنگام که بسر بر شود و اگر بیفکند شیر از طبع برود

علاج آن گر سودا بود

ماسرجویه گوید بیمار را تخته افیتیمون فرود و بیاره جالینوس و خورد و نیکو بکار دارد و چون گوشت و زرده خایه و سیکی که در وی آب آمیخته باشد و غالیه و مشک انبوید تا مغز سر نیرو گیرد و دو گرمابه بکار دارد اما بسیار نشیند که زیان دارد و دیگر تخته افیتیمون خورد منفعت دارد روفس گوید علاجش آنست که رگ اکحل بگشاید بعد از دو هفته تخته افیتیمون خورد و غذا گوشت مرغ فاکی مطجنه کرده باشد و زیرباها سود کاسنی خورد و زرشک و باد نجان کلم و گوشت گاو و چیزهایی که سودا آرند پرهیز کند و شراب سیب و سکنجبین شکری خورد و آب پنیر تازه که نمک بود مسیح گوید چون باد افکندن کودکان را بود عود الصلیب بر گردن ایشان بندند نیکو بود و کودکی شیر خواره را بعلاج مشغول نباید بود که چون بزرگ شود و اندامهاش گرم گردد شفا یابد و غذا گوشت بزغاله و کبک و تذرو بکار دارد فولس گوید زن آبستن را تیر صرع باشد از جهت زهدان و چون بزاید آن علت از وی برود الا آن ناتمام از جهت حمل بود حنین گوید علاجش آنست که قی کند خاصه بر سیری با آب شبت و پودینه و نمک که بهم آمیخته باشد و جوز القی با سکنجبین و آب نیم گرم بکار دارد تا معده پاک شود و ترشیها و غذاهای گران پرهیز کند تا شفا یابد ان شاء الله

علاج آن گر بادهای سرد بود

ارجیجانس گوید علاجش آنست که اندام را بیابان وقت که علت حرکت کند از بالای وی ببندند و زان پس انگبین بلادری بر وی مالد تا آبله خیزد و ریش گردد که تا آن بود بر نهد بکند و بیازند و اسپندان و سرگین کبوتر بر وی مالد و شکم نرم کند بشیاف یا بشیر و در حب ایارج و اگر علت صعب بود حب قوقیا شکم براند اما باید که چندی بار خورد تا معده از مایه علت پاک گردد فولس گوید علاجش آنست که معجون نجاح خورد که ورا نیک بود و از همه بهتر این علت را تریاک چهار دارو بود و گل و چندن و گلاب و کافور را بوید و انجیر خشک با جوز و بادام بخورد که سود دارد و اگر سر کند این علت بروی سبکتر شود و کمتر گردد که این داروها را در این علت شکل است و نیکست یوحنا گوید این علت چون از بیست و پنج سال بگذرد البته علاج نپذیرد اما توان کرد که علت کمتر شود و رنج کمتر نماید و باید که پیوسته عود الصلیب بر بازو بسته دارد خاصه کودکان را که این خاصیت سخت نیک باشد و البته نباید که در آن خانه که مصروع بود بزغاله در ساعت صرع آورده بینند که خاصیتش آنست که مصروع را بیفکند و شک دارو این علت را نیک باشد چون باری چند از وی بکار دارد و غذاهای لطیف گرا به تا شفا یابد ان شاء الله تعالی وحده العزیز

کرفس م

چهل و پنجم سکته که ناگهان بگیرد

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
یوحنا گوید سببش آنست که خون ستبر اندر سر بسیار گرد آید و چیره گردد و درون رگها سخت گرفتار گردد یا درون پرده‌های مغز ببندد	نشان این حال که خون باشد آنست که روی سرخ بود و رگها پر خون باشد و بیمار خوی کرده افتاده بود که هیچ حال نجنبد همچون کسی که مرده باشد	ماسرجویه سبب این حال از چیرگی بلغمهای ستبر باشد که اندر مغز و رگهای سر شوند و سخت ببندد یا از آمیزشهای بلغم خام بود که در مغز و همه اندامها گرد آید	نشان وی آنست که تن سست باشد و رویش سپید بود و آب در بینی و دهن بسیار گرد آید و نشان صعبی سکته باندازه دندان خاییدن بود در حال بیهشی

علاج آن کز گرمی بود

یوحنا گوید علاجش آنست که از هر دو دست رگ قیفال بزنند و بر اندازه قوت بیمار خون بردارد و بر ساق حجامت کنند و چون روی بهتری نهد طعام بسیار نخورد و گرمابه بکار دارد و از شرابها پرهیز کند و بیشتر ترشیها گراید و روغن گل و سرکه در سر مالد که نیک بود و اگر به هیچ گونه بهوش نیاید حقنه کند تا مایه علت از سر فرو کشد صفتش عناب بیست عدد سپستان سی بنفشه [illegible] در سنگ جو پوست کنده کوفته ده درسنگ خطمی سبوس شکوفه اکلیل الملک انجیر پنج هیچ بنفشه همه را در سه رطل آب بپزد تا بنیمه باز آید آنگه صافی کند و نیم رطل از وی بستانند و پنج درسنگ شکر سرخ بر وی یار کنند و روغن بنفشه و روغن کنجد آنگاه از هر یکی ده درسنگ بروی با وی یار کند و نیم گرم حقنه کند اسحق گوید علاجش آنست که رگ قیفال از هر دو دست بگشاید و خون بسیار برگیرد چنانکه بیهوش گردد آنگه جلاب [illegible] و گلاب و سرکه و گلاب [illegible] غرغره کند و اگر به هیچ گونه با هوش نیاید حقنه کند و شیاف برگیرد تا مایه علت از بالا بزیر کشد و هر چند بیمار در خواب آواز [illegible] ترک کند بیمار رنج [illegible] تر باشد حنین گوید چون مایه سکته در مغز بسیار بود بیمار اندر وی هلاک شود و چون کمتر باشد برهد اما بعلاجها بسیار و بدشواری و به همه حال از فالج نرهد بقراط گوید که بیمار از سکته صعب نرهد و اگر رهد با آواز فالج نرهد

علاج آن کز سردی بود

ماسرجویه گوید علاجش آنست که حقنه تیز کند و چیزهای گرم و مشک و غالیه و میان خرد و سداب همه را کوفته در بینی دمد و بلبل کند پس و میان خرد عطسه آرد و چون سکته برود حب قوقیا خورد و بان روغن و نیز سکنگبین و اسپندان بکار دارد و اگر بیان فیقرا غرغره کند نیک بود و بهترین چیزها این علت را اگر سردی بود این حب باشد صفتش صبر دو درسنگ شحم حنظل دو دانگ سنگ فربیون نیم درسنگ میان خرد و صمغ جاوشیر و الکثیره و مقل از هر یکی دانگی سقمونیا قیراطی همه را کوفته و بیخته بیامیزد و باب سبز شد و حب کند و بیکبار بخورد ثابت قره گوید علاجش آنست که مشک و غالیه در بینی چکانند و سیرهای گرم کرده بر سر بنهند و شونیز و بلبل و زیره عطسه آرد و سکنگبین با آب گرم خورد و از همه ترشیها پرهیز کند و بیلیها گراید و حب قوقیا و گوارش زنجبیل این علت را نیک بود مسیح گوید علاجش آنست که تابه آهنین گرم کند و برابر سر بدارد تا تبش او در مغز شود و باهوش آید و بازه و آنگاه با سرکه زیری در گلویش بریزد و کند پس کوفته و مشک سوده در بینی او دمد تا عطسه آرد و نیز زانوها و بازوهایش ببندد تا زود بهوش آید و غذا گوشت گنجشک و کبوتر بچه [illegible] با پخته باشد بکار دارد و پودینه دشتی ابنوید تا شفا یابد

چهل و ششم فالج کز دو گونه باشد یا از بلغم بود یا از زخم بود

سببش کز بلغم بود	علامتش کز بلغم بود	سببش کز زخم بود	علامتش کز زخم بود
یوحنا گوید سبب فالج از چیرگی بلغم ستبر بود که در نیمه سر گرد آید و بیمار است کند و چون در همه مغز افتد از وی سکته بود سبات و صرع خیزد	نشانش آنست که نیمه تن سرد شود و سست گردد چنانکه هیچ حرکت در وی نباشد از گرمی و سردی چیزها که بر وی نهند خبر ندارد و نیز گرانی کند	فولس گوید سبب این از زخمی باشد که بر سر یا بر جایگاهی که پیها در وی بسیار بود باشد یا از جایگاهی شده افتاده بود یا سر بازده باشد	نشانش آنست که یک اندام از تن یا همه تن سست شود و چون بر یک حال بماند و را علاج نباشد با اتفاق حکما چون از جایگاه بگردد لا بشک علاج قبول کند

علاج آن کز بلغم بود

یوحنا گوید علاجش آنست که چون علت پدید آید تا سه روز دارو نخورد و چون علت قوی باشد تا دو هفته علاج نکند کس بسیار کسیار را دیدم که دارو داده بود و علت بر افزود و از آن پس هر روز که ده درسنگ گلنگبین با آب بگدازد و بخورد و یاره فیقرا با انگبین بکار دارد و چون تن پاک کرده باشد بدین دارو غرغره کند صفتش زنگوش و سعد و انار دان صبر از هر یکی ده سنگی همه را در [illegible] تنک ببندد و آنگه در سرکه غرغره کند و از آن پس بزغرغره کند به پوست مصطکی و زراوند و مشک و مویز [illegible] فاید که سود دارد ابن ماسویه گوید علاجش آنست که انگبین با زنجبیل در بینی بیامیزد و بکار دارد و جایگاه علت را بروغن بان یا بروغن خیری بمالد و از ترشیها پرهیز کند و نخود آب و قلیها گراید و اگر علت صعب بود حقنهای تیز بکار دارد و حب [illegible] یا حب شیار [illegible] دو سه بار این حب بخورد و چیزهایی که بلغم آرد غرغره کند مداینی گوید علاجش آنست که حقنهای تیز بکار دارد و یاره فیقرا با انگبین بخورد و تریاک مثرودیطوس و حب شیطرج و برانگیخته بود و اگر پشت و گردن و اندامها سست شده را بروغن بان بمالد سودش دارد و این حب بکار دارد تربد صبر دو درسنگ و نیم شحم حنظل و سورنجان و شیطرج و سکبینه از هر یکی دانگی و نیم مثقال [illegible] همه را کوفته حب کند و بکار دارد

علاج آن کز زخم بود

فولس گوید علاجش آنست که آن جایگاه را در ضمادهای گرم گیرد و بروغنهای گرم بمالد چنانکه دو درسنگ میان خرد و دو درسنگ فربیون سوده را در یک وقیه روغن زیت کهن بگدازد و جایگاه علت بمالد و این ضماد را بر جایگاه علت نهد صفتش موم و [illegible] از هر یک درسنگی روغن سوسن و نرگس از هر یکی سه درسنگ فربیون چهار درسنگ همه را بکوبد و ضماد کند که نافع بود و اگر خوردنیها خواهد روغن زیت با زیره و شبت بکار دارد و قلیهای چوب که درون ابزارهای گرم کرده باشند همی خورد ابوجرج گوید علاجش آنست که میان خرد را بروغن کهن بگدازد و نیک در مالد و بهترین ضماد این علت را اگر زخم جدا نیست صفتش آرد حلبه و حب البان و روغن سوسن همه را بهم بپزد و ضماد کند که نیک بود و این ضماد دیگر هم نیکست صفتش سعد و سنبل و مصطکی و مرزنگوش و سیسنبر و بابونه همه را بپزد و بر جایگاه علت نهد و روغنهای گرم اندر مالد چون روغن زنبق و روغن میان خرد و روغن شونیز و آنچه بدین ماند که سود دارد و زین همه بهتر روغن قسط بود که پیوسته بجایگاه علت همی مالد که سود دارد و این دیگر داروها بیمار [illegible] بجای نیکست صفتش حب البان تخم شبت تخم بیدانجیر دارد حلبه و پیه بط جمله را بهم موم و روغن کند و آنگه ضماد کند و از طعامهای سرد پرهیز کند و آنچه خورد باید که بطبع گرم و لطیف بود والله اعلم

جهل و هفتم کژ شدن روی که اورا اللقوه خوانند

سببش کز تری بود
قولس گوید که سببش از خلطی سرد ستبر بود یا از تری بسیار که بر یک نیمه روی چیره گردد و در میان پیهاش گرفته شود و آن قوتی را که در روی جنبش مردم بود از فعلش باز دارد

علامتش کز تری بود
نشانش آنست که پیغوله دهن سست شده باشد و کم حس شود و آب دهن بسیار رود و پوست چشم فرو کشیده باشد و سخن از آن سو بیرون آید که سست شده باشد

سببش کز خشکی بود
اسحق گوید کاین علت از تشنج بود که اندر یک نیمه روی بیفتد و آن نیمه دیگر را سوی خویش همی کشد از خشکی سخت که در تن پدید آید بسبب شکم رفتن و خون رفتن از رگ

علامتش کز خشکی بود
نشانش آنست که پوست دهن خشک باشد و پیشانی بر یک سوی کشیده باشد و چون [illegible] از آن سو بیرون آید که سست شده باشد

علاج آن کز تری بود
قولس گوید علاجش آنست که بداروهایی که بلغم را از سر فرو کشد غرغره کند و پیوسته کندر همی خاید و جوزبویا و [illegible] دارد و درین علت پرهیز از کم خوردن و پرهیز کردن بود و اگر [illegible] کوفته قی کند نیک باشد و کندس و [illegible] شونیز و چاوشیر از هر یکی درسنگی بستاند و فرو کند و بپزد و آب بسرشد و حبها کند هر یکی چند نخودی و چون این علت پدید آید یک حب از وی در آب سداب یا در آب مرزنجوش بگدازد و در بینی چکاند نافع بود و زنجبیل با شونیز بکوبد با انگبین بسرشد و بکار دارد نیک بود ابن ماسویه گوید علاجش آنست با غاز علت که حب کند و هر روز بناشتا خورد و بسکنجبین و سپندان غرغره کند و در خانهٔ تاریک نشیند و پیوسته یک جوزبویا همی خاید چنانکه گذشته باشد کند و چون [illegible] عطسه آید و روی را بروغن قسط مالد و هر روز یک مثقال کوارش بلادری خورد و اگر بهتر نشود تن را پاک کند که نافع بود مدایی گوید علاجش آنست که کوارش زنجبیل خورد و پیوسته [illegible] همی خاید و آب از دهن بیرون افکند و جایگاه علت را بروغن یاسمین سپید و بروغنهای گرم مالد و شراب انگبین خورد و اگر عاقرقرحا و مصطکی از هر یکی نیم درسنگ کوفته با انگبین بسرشد و غرغره کند نیک بود و اگر سنگی را گرم کند و در سرکه افکند و دودش را به بخار بدارد و اگر سپندان نیم درم دود کند و روی بر بخار وی دارد نیک بود

علاج آن کز خشکی بود
اسحق گوید که علاجش آنست که [illegible] را بسرکه بجوشانند و اندک [illegible] را در آن زند و بر جایگاه علت نهد و اگر روغن سوسن یا روغن نرگس یا روغن یاسمین از هر چه بدست آید نیم گرم کند و در مالد نیک بود و چون پیشانی نرم شود خوار خوار برکشد و بعصابه ببندد و بناشتا کلنگبین خورد و غذا قلیه و نخوداب که با ابزارهای گرم و لطیف کرده باشند بکار دارد و از ترشیها پرهیز کند که نیک بود ماسرجویه گوید این علت چون از خشکی بود دشوارتر باشد که از تری و علاج دیرتر پذیرد و [illegible] این علت را صواب آنست که پوسته سر را بروغن بنفشه و یا روغن نیلوفر همی مالد و [illegible] را بروغن بنفشه بساید و در بینی چکاند و غذا شوربا و [illegible] خورد و در گرمابه سرد بسیار نشیند و سیکی با آب آمیخته خورد و از چیزهای گرم و خشک پرهیز کند و تن را برنج نرساند ثابت قره گوید از کتاب جالینوس که بازگشتن بیماریهای سوداوی سکته بود یا فالج یا تشنج یا نابینایی یا دیوانگی بقراط گوید که این چهار بیماری که گفتیم از آمیزش بلغم افتد و از آمیزشهای سوداوی اما اللقوه زشت‌تر بود که [illegible] و خاییدن از مردم ببرد و سببش از آمیزشهای سرد و ستبر بود که در گذرگاه روح را ببندد و در تشنج افتد و چون آمیزش بشکند بود از و خدر خیزد و چون مایه این چهار علت بر یک اندام چیره شوند از وی لقوه پدید آید و [illegible] را درین سخن بسیار است

جهل و هشتم خفتگی اندام که اورا خدر خوانند

سببش کز گرمی بود
محمد زکریا گوید که خدر خفتگی اندام بود چنانک گوید که پای بخفت و سببش از تری خون باشد که بر تن چیره گردد و در همه اندام پراکنده شود

علامتش کز گرمی بود
نشان وی آنست که روی سخت سرخ باشد چنانکه بسیاهی زند و خون از تن بسیار رود و چون این حال پدید آید اگر بعلاج وی مشغول نگردد بفالج [illegible]

سببش کز سردی بود
حنین گوید که سبب این علت آن باشد که آمیزشهای خام اندر تن گرد آید و تریهای بسیار در پیهای تن پراکنده یا در یک جایگاه بسرد آرمیده باشد

علامتش کز سردی بود
نشانش آنست که اندام گران گردد و سستی نماید و بگونه سپید باشد و چون دست بروی نهد سرد باشد و اگر علاج تقصیر کند علت بفالج گردد

علاج آن کز گرمی باشد
محمد زکریا گوید علاجش آنست که رگ زند و غذا کم خورد که نیک بود و اگر خفتگی اندر دست چپ بود از دست راست رگ باسلیق زند و آن اعضا بروغن گل و کافور [illegible] مالد و هر چه خون را گرم کند دور باشد و آنچ تری تن را فرو نشاند بکار دارد و چون فصد کرده بود بعد از دو روز این مطبوخ بکار دارد سپستان هلیله زرد و هلیله کابلی استخوان از هر یکی پانزده درسنگ آلو سیاه و عناب از هر یکی بیست شمار مویز طایفی بیست درسنگ بنفشه خشک سه درسنگ همه را در سه رطل آب باتش نرم بپزد تا با رطلی باز آید آنگه صافی کند و بیست درسنگ قند سرخ یا ترنجبین در وی حل کند و [illegible] نیم گرم بکار دارد دیوجانس گوید علاجش آنست که رگ زند و باندازهٔ قوت بیمار خون بردارد و نیز در تن چیزهایی مالد که تن را خنک کند و تیزی خون را بنشاند چون روغن گل و کافور و [illegible] سپید و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و [illegible] و آنچ بدین ماند منفعت دارد و غذا مزورهای ترش و غوره بکار دارد و مزورهای انار دانگ سود دارد و از غذاهای گرم و چربیها و شیرینیها پرهیز کند و بگرمابه بسیار نشود خاصه بر سیری که زیان دارد و پیوسته [illegible] بناشتا [illegible] و اگر [illegible] بهم بیامیزد و بر جایگاه علت مالد منفعت پدید آرد و غذاهای لطیف خورد

علاج آن کز سردی باشد
حنین گوید علاجش آنست که شکم نرم کند حب کند و بگوارش بلادری تن را پاک کند که سود تمام دارد و کلنگبین زنجبیلی و از هلیله پرورده بکار دارد تا نافع بود خاصه بناشتا و غذا کم خورد و نخوداب و شوربا و قلیه گرم کند و از ترشیها و سپیدباها چون سیر و ماست و آنچ بدین ماند پرهیز کند و اندام را بروغن زیت بساید و بر جایگاه علت [illegible] دارد و در روغن گرم چون در مالد هم نیک بود و بهترین داروی این علت را شطریه بود که خورد و پیوسته تن را بروغن فرفیون و یا بروغن قسط که میان [illegible] عاقرقرحا سوده و آمیخته باشد همی مالد و اگر [illegible] سیسنبر و اکلیل الملک و بابونه و مرزنگوش همه را بآب بپزد و بخار آن بر جایگاه علت مالد بخارات سود دارد مسیح گوید علاجش آنست که اندام را بروغنهای گرم پیوسته همی مالد و جایگاه گرم نشیند تا خوی کند و طعام کم خورد و اگر بر یک اندام خسبد نیک بود و قسط و سپند را بروغن زیت بپزد و اندامهای سست شده را بدو همی مالد یا بنه کند [illegible] دارو تر کند و بروی نهد نیک بود

واما جستن اندامها این علتها که گفتیم میکند و گویند جستن اندامها و عطسه از آن دو بیماری بود که طبیعت وی از خویشتن دفع کند و این حال [illegible] دلیل کند و آن داروها را که در اول فصل گفتیم جستن اندامها را نیک بود والله اعلم

چهل و نهم تشنج آن بود که اندام چون چوب خشک شود

سببش گر گرمی بود	علامتش گر گرمی بود	سببش گر سردی بود	علامتش گر سردی بود
قولس گوید سببش آنست که خون بر اندامها چیره گردد و در پیها پراکنده شود و آنچ از خشکی بود از شکم رفتن بسیار افتد و از رنجهای بسیار و از تبهای گرم و تیز باشد	نشانش آنست که اندامهای تن ست شده باشد و هیچ حرکت در تنش نباشد مگر که درد و دروی از آن جهت که مایه این علت در سر نبود یا کمتر باشد	ماسرجویه گوید که سبب این از افتادن باشد از جایگاه بلندی از زخمی محکم باشد که با اندام برسد یا از مهرهای پشت مهره از جای بر افتاده بود سبب آنکه با او رسد	نشان این حال همچون نشانهای فالج بود که از زخمی بود یا از سستی دیگر پدید آید و چون این علت بر همه اندامها چیره گردد علت سکته گردد و چون بهم تن باشد بنا بع شود

علاج آن که گرمی باشد	علاج آن که سردی باشد
قولس گوید تشنج آن بود که رگ و پیها چون زه کمان بهم کشد بفراخی تن و درازی چنانک اگر مایه علت در دست باشد انگشتها را بستن و گشادن نتوانده باشد که بستن تواند و گشادن نتواند یا گشادن تواند و بستن نه و این حال بر قدر رگی و پیئی باشد که علت بود و از جمله اندام همین قیاس کند علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و اگر علت بجانب چپ باشد از دست راست رگ زند و اگر علت بجانب راست بود از سوی چپ رگ زند و ربوبهای سرد کرده بکار فرمود و گلاب بر روی نهد و از شیر بنفشه و سکنجبین و آنچ تن را گرم کند دور باشد و ترشیها و آنچ بسر گشتن بکار دارد **بقراط** گوید که تشنج که از خون باشد شاید که رگ زنند و خون بر دارد لیکن نه بسیار زیرا که بی قوت حرکت این علت همها فزون علت گراید و زان پس آب انار ترش و شیرین با سکنجبین خورد و از غذا غوره و نترش و آنچ بدین ماند بکار دارد **دیوجانس** گوید این علت که از خشکی بود علاجش دشوار باشد نیم گرم نشیند و سکنجبین ممزوج خورد و مغز از کدو بطول با بونه و بنفشه و بلک گنجد و بلک کدو و خطمی نیلوفر که کوفته و اگر بنفشه با شیر دختران بکند و بر بینی نهد نیک بود و بنفشه خشک و خطمی را بگلاب بکند و باروغن بنفشه بر سر نهد و اگر اندر اندام بمالد همان که آماس سخت را نرم کند اندر باب تشنج گوییم بکار دارد و جلاب بروغن بادام و گوشت مرغ فربه با گوشت بره	**اسحق** گوید علاجش آنست که گوارش زنجبیل بکار دارد و گلنگبین با انگبین خورد خاصه بجاشتگاه و اندام را بروغن یاسمین و روغن قسط بمالد و نخود آب و قلیها بکار دارد و از سردی تری دور باشد و حب ... جنبیدن درین علت را سود دارد و این حب را بیاموزیم بهتر از همه داروها بود صفتش شطیره و دار فلفل یا نیم درم و شحم حنظل از هر یکی درم سنگ نمک نیم درم سنگ همه را کوفته و بیخته با آب کرفس حب کند و بوقت حاجت درم سنگی بخورد و اگر آب پخته بابونه و اکلیل الملک و سیسنبر و حلبه و قسط و سنبل و آنچ بدین ماند بر جایگاه علت نیم گرم ریزد نیک باشد **ادیاسیوس** گوید علاجش آنست که یک رطل روغن زیت کهن و ده وقیه موم سرخ را بهم بگدازند و یک وقیه فرفیون ساوده باوی بیامیزند و در شیشه کنند و پیوسته بر علت همی مالد نافع بود و اگر آبجوارش و انگبین خورد نیک بود و از غذا گوشت گوسپند که بابزارهای لطیف پخته باشند بکار دارد **جالینوس** گوید که علاج این علت که از حب شطیره و حب سکبینه شکم نرم کند و زان پس گلنگبین و شراب کابلی انجیر بکار دارد که سود دارد و تن را بروغن یاسمین بمالد و غذا نخود آب و قلیه خورد که بگوشت مرغ خانگی فربه پخته باشد والبته سکنجبین نخورد و طعام کم خورد چند تواند که بهتر باشد و پیوسته در گرمابه بخسبد و در آب سیر بنشیند که منفعت دارد ان شاء الله

پنجاهم کزاز و امتداد هر دو نوعی بود از تشنج

سبب علت کزاز	علامت علت کزاز	سبب علت امتداد	علامت علت امتداد
ارخیجانس گوید کزاز این حال اسباب از خلط خام لزج باشد که در رگ و پیهای تن پراکنده و بهنگامی که چیره گردد این علت پدید آید و نیز باشد که از خشکی باشد	نشانش آنست که اندامها بدرد خیزد و بهنگام سخن زبان گرانی کند و نفس بیچ گیرد و نشان آنچ از خشکی بود که درد صعب تر بود و گرانی زبان کمتر باشد	ماسرجویه گوید که فرق میان کزاز و امتداد آن بود که کزاز بیشتر در پیها بود و امتداد در گوشت پاره و سبب آن از خلط بلغم خام بود یا از خشکی چیره شود	نشانش آنست که اندامها سخت همی کشد و دست و پای بهم نتواند آوردن و نیز در تن حرکت جنبش نبود خاصه که سبب علت از خشکی سخت باشد

علاج علت کزاز	علاج علت امتداد
ارخیجانس گوید کزاز بزبان عرب بر چند گونه بود اول آنرا گویند که تن از سرما بشکند ... لرزه اما اندرین علت کزاز هم نوعی باشد تشنج علاجش آنست که شکم نرم کند و اندامها را بدین حب پاک کند که نیک بود صفتش سکبینه دو شد و جاوشیر و مقل و بپینه و شحم حنظل سپید و صبر و تربد سپید بیان تهی و هلیله زرد و عنزروت از هر یکی ده درم سنگ همه را کوفته و بیخته صمغ با آب حل کند این داروها در وی بسرشد و حبها کند و بسایه خشک کند و در بستوی زنگین کند و نگاه دارد و بوقت حاجت دو درم سنگ یا سه درم سنگ بر قدر قوت بیمار و بعد از گرمی و سردی روزگار با آب نیم گرم بکار دارد و زان پس اندامها را بروغن قسط و یا روغن زیت کهن نیک بمالد که سود دارد **روفس** گوید علاج آنچ از خشکی بود دشوارتر باشد و علاج دیرتر پذیرد اما علاجش آنست که گشکاب بروغن بادام خورد و قلیهای بره یا شیر دختران بیامیزد و در تن مالد شیر تازه با روغن بادام شکر سپید همی خورد و غذا شوربا خورد بگوشت بره پخته و نیز ماهی تازه هم خورد و اگر طبیعت سخت بود نرم کند بترنگبین و خیار چنبر که سود دارد و اگر روغن بادام با شراب بنفشه بکار دارد نیک بود و اگر بیمار نحیف بود و قوت ندارد و خفته شکم نرم کند و غذا شوربا خورد بگوشت پخته	**ماسرجویه** گوید علاج این علت که از بلغم بود آنست که حقنه کند و از پس حقنه شکم براند بیاره فیقرا یا بحب صبر تا هر خلطی که در تن بود بیرون آید و از اندامها پاک شود و آنگه گلنگبین بکار دارد بالدکی تریاک با آب نیم گرم حل کند و بخورد و مرزنگوش و بابونه و اکلیل الملک و بلک ... ترنج همه را با آب پخته و نیم گرم بر سر ... ریزد و بعد از آن بروغن سنبل اندامها را بمالد و اگر تن را بر گوی در شست نیک بمالد هم سود دارد و اندکی صبر را با آب مرزنگوش بساید و در بینی چکاند نیک بود و غذا از زرده مرغ و نخود آب و گوشت تیهو که نیک پخته باشد همی خورد و از ترشیها پرهیز کند که اگر مایه علت بر اندام شود بناچ گردد و صعب شود **ثابت قره** گوید علاج این حال اگر از خشکی بود دشوارتر باشد زیرا که علاج دیرتر پذیرد و اما علاجش آنست که گشکاب کند که در و پستان و روغن بادام و عناب پخته باشند بکار دارد و آب کدو یا روغن بادام و شکر خورد و لعاب اسپغول و لعاب تخم آبی بکار دارد و خاصه کدو و روغن تخم کدو و آب انار ترش و بروغن بادام همی خورد و روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر در بینی چکاند و اگر خطمی سپید و روغن بنفشه آرد جو و بنفشه خشک همه را کوفته بلعاب اسپغول بسرشد و بر سر و گردن ضماد کند و پیوسته این داروها بر جایگاه علت مالد صفتش روغن ...

[illegible]

پنجاه و یکم سستی اندامها که اورا استرخا خوانند

سببش از بلغم بود	علامتش کز بلغم بود	سببش کز افتادن بود	علامتش کز افتادن بود
ارجیجانس گوید که سبب این علت از بلغم بسیار رقیق بود یا از ترپها که ستبر شود و بر اندامها چیره گردد و در پیهای تن پراکنده شود مگر که در سر و روی نباشد	نشانش آنست که اندامهاش سست شده باشد و هیچ حرکت در تنش نباشد مگر که در سر و روی ازان جهت که مایهٔ علت در سر نبود یا کمتر باشد	ماسرجویه گوید که سبب این افتادن باشد از جایگاهی یا از زخمی محکم باشد که باندام برسد یا از مهرهای پشت مهره از جای بر افتاده بود بسبب رنجی که بدو رسد	نشان این حال همچون نشانهای فالج بود که از زخمی بود یا از سببی دیگر پدید آید و چون مایهٔ علت بر همه اندامها چیره گردد علت ببستگی کرده و چون هنوز بود و فالج شود

علاج آن کز بلغم باشد

ارجیجانس گوید علاج این علت علاج فالج نزدیک بود اما فالج ازین علت قوی‌تر باشد و علاج دیرتر پذیرد و دشوارتر بود و دیگر که سبب فالج بیشتر از سر و مغز باشد و سبب این علت بیشتر از اندامهای دیگر علاجش آنست که نزدیک آب تخم شبت بکار دارد و شکم براند بحقنهٔ تیز و زان پس ایارج روفس بکار دارد و اگر روغن زیت و بوره ارمنی و خردل کوفته جمله را بهم بساید و پیوسته تن اندر همی مالد نافع بود و اگر سعتر و سداب کوهی و مرزنگوش همه را در آب بپزد و بآب نیم گرم بر تن ریزد سود دارد و بلغمهای ستبر را که اندر اندام بود بگدازد و اندامها را گرم کند و روغن سداب و روغن قسط [illegible] را بر کوچ پشت بمالد و این داروها را که گفتیم در تن بمالد نیک بود ابن ماسویه گوید علاجش آنست که ایارج جالینوس شکم نرم کند و اگر داروی خوردنی خواهد حقنهای تیز بکار دارد و آب گرم بسیار بر تن ریزد و بروغن زیت کهن و میان خرد تن را نیک بمالد و روغن فرفیون هم نیک بود و از ترشیها و چیزهای سرد پرهیز کند و طعام بسیار نخورد و بجایگاه گرم آرام گیرد و غذا نخوداب خورد خاصه که درو دیگ‌افزارهای گرم پخته و اگر بیمار ضعیف بود گوشت گنجشک که بسیر پخته باشد همی خورد و سکبای کهن اندکی خورد و شراب انگبین که در وی سنبل و قرنفل و دار چینی و ضرورداروکرده باشد همی خورد و گلنگبین بآب گرم خورد

علاج آن کز افتادن باشد

ماسرجویه گوید اگر استرخای تن یعنی سست شدن اندام در حال افتادن بود مرکز علاج نپذیرد و درست نشود و اگر پس از دو روز یا سه روز سستی در اندامها پدید آید این ضماد بر جایگاه علت نهد که سود دارد صفتش قسط و صبر و اقاقیا و گل از هر یکی دو درسنگ زالک و مصطکی و گلنار و سنبل از هر یکی درسنگی همه را کوفته و بیخته با موم گداخته بیامیزد و اندکی روغن زیت در وی کند و بر جایگاه علت نهد نیک بود و اگر طبیعت سخت بسته بود بدین حقنه شکم نرم کند که ما ویرا بیازمودیم نیکست صفتش قنطوریون و بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ و تخم کوفته از هر یکی پنج درسنگ سنبل و حلبه از هر یکی چهار درسنگ حنظل کوفته و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی دو درسنگ همه را در دو رطل آب بپزد تا یک نیمه ازوی بماند پس ازان یک وقیه انگبین و نیم وقیه روغن خیری و نیم وقیه روغن یاسمین سپید و نیم درسنگ بوره ارمنی و نیم درسنگ سکبینه و جاوشیر جمله در وی کند تا حل شود انگه بکار گیرد حقنه کند اسحق گوید علاجش آنست که بیلنخره و مصطکی و اقاقیا و صبر همه را بکوبد و بآب بابونه بسرشد و ضماد کند و زفرفیون و روغن سداب در وی مالد و اگر استرخا این قولنج آرد روغن بنفشه و بهر یک بپزد روغن شبت بیامیزد و در مالد و غذا مرغ بچه و فاکه خورد که زیربا پخته باشد نافع بود ان شاء الله تعالی

پنجاه و دوم لرزه اندام که اورا بتازی رعشه خوانند

سببش کز گرمی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
یوحنا گوید که سبب این علت از چند چیز باشد از گرمی باشد و از چیرگی خون بود بر اندامها یا از تیزی صفرا باشد یا از غذاها گرم و خشک که خورده باشد	نشانش آنست چون از خون بود که تن سخت لرزد و روی و چشمها سرخ باشد و رگها برخاسته و نشانهٔ آنچ از صفرا بود آنست که گونه زرد باشد و لرزش اندامها بیش	دیوجانس گوید سببش از آن چیز شیر خام بود که در بیماری چیره گردد و رگها قوت را بجنبد و بیان هر مزاج که سردی بروی غالب شود	نشانش آنست که تن گرانی و سستی و کاهلی نماید و غذا بیشتر سرد بیا خواهد و ناگوار طعام و ازین جهت باشد که این علت پیران را بیشتر افتد

علاج آن علت کز گرمی باشد

یوحنا گوید علاج آنچ از خون بود آنست که رگ زند و بر قدر قوت بیمار خون بردارد و چیزی که تیزی خون بنشاند بکار دارد چون شراب انار و شراب ریواج و مزوره غوره و تنزیه آنچ بدین ماند و اگر سببش صفرا بود علاجش آنست که بآب فیترا یا پخته سیلاه و سکنگبین شکم براند و آب انار ترش و شیرین بکار دارد و غذا زیربا خورد و مرغ بچه کیفون پخته باشد و زان پس که بر آید شود و غذاهای سرد خورد تن نگه دارد [illegible] اسحق گوید علاجش آنست که پخته بخورد و غذا از کشک و ماش و بادام و مرغ مصوص و گوشت بره و ماهی تازه که بسکه پخته باشد این جمله او را سود دارد و زیبرها انار و سیب و آبی و آلوی سیاه و بیابانگ و علاج آنچ از بسیکی خوردن بود آنست که نخورد و پیوسته بگرمابه شود و بسیار نشیند و مغز را بروغن بنفشه نیرو دهد یا بروغن سرد که بر روی مالد و نخورد کند بکار دارد چون زرشک و کلم و مانند آن روفس گوید علاج آنچ از جاری برخاسته بود آنست که در غذا و خفتن بپرهیزد و بویا خوش ابوید و میان پشت را بروغن نیم گرم همی مالد و علاج آنچ سببش از نخوردن بود آنست که خوی کند و سبب این حال از غم و ترس بود علاجش آنست که مایهٔ سببش را از دل جدا کند و مفرح و گاوزبان و بادرنبویه بکار دارد تا نافع باشد

علاج آن کز سردی باشد

دیوجانس گوید علاجش آنست که گوارش زنجبیل بکار دارد و مصطکی و دانه زنجبیل پرورده خورد و انجیر خشک و فستق و فندق سبز و جوز سندی و جوز و بادام و حلغوزه ازین جمله آنچ خورد ویرا نیک بود و گوشت مرغ که بروغن بریان کند و قلیهٔ مطنجنه و شراب انگبین که بابزار گرم کرده باشد این جمله ویرا منفعت کند صفتش حلغوزه پاک کرده چندانکه خواهد خرد کند و بانگبین بسرشد و ناشتا هر روزی درسنگ ازوی بکار دارد و داروها که فالج را گفته‌ایم هم سود دارد روفس گوید علاجش آنست که حب کند و حب شیطرج خورد و روغنهای گرم در تن مالد چون روغن فرفیون و روغن سداب آنچ بدین ماند و بارها بزرگتر سود دارد و اگر میان خرده قسط تلخ و فرفیون و بلبل همه را بروغن بجوشاند و جایگاه علت را بدو مالد و نخسپد چون بیدار گردد تن را بکوبد که آب بپشود والبته طعام نخورد و جماع نکند و سیکی نخورد و از همه سردیها و خشکی پرهیز کند تا شفا یابد

واجستن اندامهای تن را **جالینوس** گوید سببش آنست که بادی ستبر یا بخاری قوی آن اندام را بجنباند و زود بیاید و بیشتر خداوندان بلغم و خداوندان سرد مزاج افتد و بزمستان بیشتر شود و نیز ان وقت که مردم آب سرد خورند یا در سرد بنشینند و علاجش چون علاج رعشه بود

پنجاه وسوم گر و خارش که در پلک چشم افتد

سبب گر پلک چشم	علامت گر پلک چشم	سبب خارش پلک چشم	علامت خارش پلک چشم
محمد زکریا گوید چون علت درشتی در پلک چشم پدید آید بعد درد چشم سببش آنست که بهابوره و شور که اندر آنجا گرد آمده بود و نیز باشد که جرب گشته بود والله اعلم	چون گر بود نشانش آن باشد که پلک چشم از سوی درون سرخ بود و اندک مایه درشتی نماید و چون علت کهن گشته باشد درشتی بسیار باشد و مانند کوفتگی نماید	اسحق گوید که خارش اندر چشم نبود اما درون پلک چشم باشد سببش از خلطی بود که مانده بوده باشد و در آنجا گرد آمده بود و جرب یافته باشد	نشانش آنست که اشک چشم شور بود و هر چند علاجش بسیار تر کنند اشک شور تر باشد و چون علت کهن شود اشک چشم همچون آب بوره باشد

علاج گر پلک چشم

محمد زکریا گوید چون علت نو باشد و جرب نگشته بود علاج وی آنست که شاف سرخ و شاف نرم اندر کشند و رگ زنند و حجامت کنند و شکم برانند و گرمابه بکار دارند و چون علت کهن گشته باشد علاجش آنست که رگ زنند و چشم را نشکر طبرزد یا بلک در پا نگارد و اندک مایه به آب بیامیزند و چشم را بدو بشویند نافع بود و اگر زیره را در رکوی کنند و بخایند و آب او را در چشم چکانند نیک بود اما باید که روز دیگر دارو زرد در چشم پراکنند و اگر از علت باقی مانده بود شاف نرم علاجش کنند

روفس گوید علاجش آنست که شاف سرخ از دارلیل کند تا خیره تر باشد و شاف سبز و پرام نیک بود و از غذاهای گرم پرهیز کنند و بسیار که ورزش کند تا علت کم گردد و علاج زود پذیرد

ابو جریج گوید علاجش آنست که شاف سرخ و سبز در چشم کشند و این دارو بکار دارد که او را بارها آزموده ام نیک است صنعتش اشنان پارسی ده درم سنگ بوره پنج درم سنگ همه را آب تا فشن کوفته بیخته شود و بحلت سپید با کله دو سه روز بنهند و زان پس پلک چشم را بدان بپیمایند اگر علت قوی باشد رگ زنند از پیشانی و آب زیره در چشم چکانند و روغن گل با زرده خایه بیامیزند و بر چشم نهند و در روز زرد و ابجد بکار دارند و شب سبیج نخورد البته

علاج خارش پلک چشم

اسحق گوید علاجش آنست که از پیشانی رگ زنند و شکم نرم کنند و گرمابه بسیار شوند و غذاهای گوارنده و سبک خورند و کاسنی تازه را بکوبند و در روغن گل با وی بیامیزند و بهنگام خفتن بمالند و بر چشم نهند و اگر علت سخت باشد و بدین چیزها فایده نکند زر سکوپوست کنده و زنجبیل و گلاب انار ترش را با سپنج بپزند و بر چشم ضماد کنند بوقت خفتن و زان پس شاف سرخ و شاف روشنایی و باسلیقون بکشند مزاج سر و چشم و بتدریج علت از این داروها که گفتیم در چشم کشند

حنین گوید علاجش آنست که غوره پرورده در چشم کشند و طلی خشک بر چشم نهند و مغز و سر را به آب گشنیز و کاسنی سرد کنند مزوره ماش خورد که به روغن بادام پخته باشد و شراب سکنگبین بکار دارد و هر وقتی هلیله زرد بیابد بگلاب و در چشم کشند و پیوسته شکم نرم دارد به آب میوها چون آلوی سیاه و عناب و آنچه بدین ماند و غذا اسفناخ که نیمشور کرده باشد بکار دارد

اربیاسیوس گوید اگر علت قوی باشد و تن ممتلی باشد تا آن خلط شور که اندر چشم و سر گرد آمده باشد فرو کشد و چشم پاک کند و آنگه شاف سرخ در چشم کشند اگر خارش کم نشود و ذرور زرد در چشم کشند باسلیقون و غذاهای سرد و خشک ناگوار البته نخورد و مرغ بچه خانگی خورد و تذرو و تیهو که زیربا پخته باشند نافع بود ان شاء الله تعالی

پنجاه و چهارم برد و تحجر و شعیره هر سه در پلک چشم افتد

سبب برد و تحجر	علامت برد و تحجر	سبب شعیره	علامت شعیره
فولس گوید که سببش از آنجا بلغم ستبر بود که اندر پلک چشم گرد آید یا بر دنبال چشم پس انگاه قوت طبیعت از وی دفعش کند بیرون و ورا بپارسی تگرگ گویند	نشانش آنست که آماس گرد و کوچک بر پلک چشم پدید آید بر دنبال چشم بقدر نرسکی یا بقدر نخودی و آنچه از وی سخت باشد او را تحجر خوانند	مسیح گوید که سببش از خون ستبر عفن بود که در پلک چشم گرد آید آنگه بنزدیکی مژه یا آماس از خون ستبر غلیظ باشد و او را آماسی بود که سر نکند	نشانش آنست که آماسی در پلک چشم باشد و بنزدیکی مژه برآید و هر روز بزرگتر می شود و سرخ می باشد و آنچه از آماسی بود سپیدی باشد

علاج علت برد و تحجر

فولس گوید که علاجش آنست که جاوشیر و بارزد و وشق همه را بسرکه بسایند و باری چند بر وی بمالند پس اگر بهتر نشود بسر مبضع جایگاهش بشکافند و مایه علت را بیرون آرند و زان پس ذرور زرد باری چند بر وی پراکنند تا درست شود

ماسرجویه گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشایند و ایارج فیقرا با حب صبر شکم نرم کنند تا سر و چشم از آن تشای پاک کنند و جمله علت را از تن بیرون آرند و بوشه و سرکه و موم و روغن بنفشه بر پلک چشم ضماد کنند که نیک بود و اگر انجیر پخته بر وی نهند هم نیک بود یا پلک انجیر جایگاه علت را نگارد و ذرور زرد بر وی پراکنند و شاف سرخ نرم در کشند و اگر بدین چیزها زایل نشود و درد آلود گردد بسر ناخن گره بردارد و ذرور زرد بر وی ریزد که نیک باشد

جالینوس گوید علاج تحجر آنست که رگ قیفال بزنند و آب نیم گرم بر وی ریزد اگر بهتر باشد مرهم داخلیون بر وی نهند اگر روزگار بسیار بگذرد و از این داروها فایده ندارد صواب در آن باشد که جایگاه علت بشکافند و آنچه مایه علت بود از وی بیرون آرد و چون جایگاه شکافته بود جهد کند تا مایه علت تمام کند تا باز نگردد و پرهیز کند تا برگ چشم تمامی بشکافد که آنگه در رنج افتد والله اعلم بالصواب

علاج علت شعیره

مسیح گوید علاجش آنست که اگر پلک چشم گرم بود شاف مامیثا و گل ارمنی و آب کاسنی بهم بسایند و بر وی بمالند و بآب نیم گرم وی را بشویند پس اگر بهتر نشود مرهم داخلیون بر وی نهند تا مایه علت را بگدازد و اگر این مرهم نیز فایده ندارد علاجش آنست که بسر ناخن گره از بن بر دو در ریم کند تا خون برود و آنگه ذرور زرد بروی بریزد و گرد آگرد وی ضماد کند بچیزها سرد که بر وی بمالند و به آب سرد شکم نرم کند و جلاب و سکنجبین بکار دارد و غذا مرغ خانگی خورد با مزوره بروغن بادام که منفعت دارد

ابن ماسویه گوید علاجش آنست که موم که افتد نرم بر وی نهند و مرهم داخلیون هم سود دارد و آنگه بگرمابه شود و در روی بر تخار آب گرم بدارد و مرهم سرخ این علت را سود دارد و اگر جایگاه علت را نشان گرم بماند نیک بود و اگر با موم سپید اندکی زاک بیامیزد و موم را بگدازد و بر جایگاه علت بمالد نیک بود و انجیر را بپزد و صبر در وی کند و بهم بزند آنگه بر جایگاه درد بمالد پس اگر بهتر نشود بحب قوقایا شکم نرم کند تا مایه علت از سر فرو کشد و تن را از خلطهای ستبر پاک کند و غذا مزوره ماش خورد و چون بهتر شود مرغ بچه خانگی که با نار دان پخته باشد بکار دارد و شب طعام نخورد و جماع نکند والله اعلم

پنجاه و پنجم شتره و گرفتن پلک چشم بر یکدیگر

سبب علت شتره
ابن سینا گوید شتره بتازی آن باشد که مژه گاه بر هم نرسد و چشم نیم گشاده بماند چنانک اگر خواهد که چشم بر هم نهد سپیدی چشم پیدا بود و سبب این حال از سه گونه باشد

علامت علت شتره
یکی آنکه چشم ریش یا بالای وی زخمی رسد که دریده شود و اگر بد دوزند بواجب کوتاه شود دوم خود از آفرینش کوتاه بود سوم پلک چشم برگشته بود یا گوشتی زیادت برون

سبب گرفتن پلک چشم
اسحق گوید سببش آن باشد که در چشم ریشی باشد که بر کناره روی یکدیگر آنگه سبل یا ناخنه از چشم برداشته بود آنگه آن پلکها چشم سخت بگیرد

علامت گرفتن پلک چشم
نشانش آنست که پلک چشم بر سپیدی یا بر سیاهی چشم سخت درگرفته بود چنانک گشادن نتواند یا شاید گاه هر دو پلک بر یکدیگر درگرفته باشد

علاج علت شتره
ابن سینا گوید اگر سبب این حال از دوختن پلک چشم بود علاجش آنست که جایگاه دوخته را بشکافد و بر آن دو پنبه کهن مرهم سپیداب با موم و روغن بمالد و در میان شکافته نهد و زان پس چشم را بآب سپر مها بشوید چون نخته بابونه و اکلیل الملک و سنبل و آنچ بدین ماند و از دارو ها که در وی خشکی کند پرهیز کند چون ذرور زرد و سرخ و مانند شان و اگر خود از آفرینش کوتاه بود هرگز علاج نپذیرد و اگر سببش از آن باشد که گوشت زیادت بر پلکها چشم رسته باشد علاجش آنست که دارو های تیز بر وی نهند چون مرهم زنگار و مانند شان تا آن گوشت که زیادت رسته باشد همه داغ کند پس اگر بدین هیچ کنیم فایده ندارد صواب آنست که آن گوشت زیادت بصناره بردارد و زان پس بناخن گرو تیز همه را از بن ببرد و سیخ از وی نگاه دارد تا پلکهای چشم نیک شود و زان پس علاجش کنند بذرور زرد که بروی همه ریزد و نیز آب زیره در چشم چکانند و فتله بروی نهد و سخت ببندد و دیگر روز باز گشاید و اگر بیند که در چشم آماس بود علاجش کند بعلاج رمد چشم چنانک در علت رمد یاد کنیم و اگر آماس نباشد شاف سرخ در چشم کشد و ذرور زرد بر وی ریزد و روغن پیوسته پاک دارد و زدار و گردن [illegible] نباشد تا دیگر پاره گوشت بر آن جایگاه نروید و غذا کم خورد

علاج گرفتن پلک چشم برهم
اسحق گوید علاجش آنست که پلک چشم را بسر میل بردارد و نیک پوست چشم را از چشم جدا کند و پرده چشم که او را قرنی خوانند پرهیز کند و زان پس آب زیره در چشم چکانند اندکی پنبه را بر روغن گل و زرده خایه بیالاید و بر پلک چشم نهد تا سه روز همین علاج کند پس از آن شافهای که ریش چشم را سود دارد بکار دارد چون شاف سپید و شاف ابار و شاف ما میثا و آنچ بدین ماند و اگر سببش از گرفتن مژگان به یکدیگر علاجش آنست که سر میل در میان شان کند و هر دو را از یکدیگر جدا کند پس اگر نتواند میل پلک بالا بر دارد و [illegible] در میانشان کند و هر دو را از یکدیگر جدا کند و زان پس آن جایگاه را بآب زیره بشوید و اندکی پنبه بر روغن گل و مرهم سپید بیالاید و در میان شان نهد و شاف روشنایی در چشم کشد و غذا کم خورد تا شفا یابد و اما باز ناشدن چشم از خواب بامداد چون برخیزد
مداینی گوید اگر پلک چشم را این سبب باز نتواند کردن خاصه چون از خواب برخاسته باشد سببش از خشکی باشد علاجش آنست که کرابه بکار دارد و روغن بنفشه و روغن کدو بر سر بمالد و سپیده خایه با روغن گل بیامیزد و بوقت خفتن بر چشم نهد که منفعت دارد و روی را از بخار آب گرم بدارد و آب گرم بسیار بر سر ریزد و روغنهای سرد و تر در بینی چکاند و کاسنی بروغن بادام چرب کند و بر چشم نهد

پنجاه و ششم سعفه و وردینه و افزونی مژه

سبب سعفه و وردینه
یوحنا گوید سبب سعفه از سودا گندیده باشد که بن پلک چشم گرد آید و سبب وردینه از خون یا از صفرا بود که هم در درون پلکهای چشم گرد آید و چیره شود

علامت سعفه و وردینه
نشان سعفه آن بود که در بن مژگان چون سبوس باشد و نشان وردینه که از خون بود که آماس سرخ در درون پلک چشم باشد و آنچ از صفرا بود زرد باشد و خارش کند بیخ آمیخ بود

سبب افزونی مژه
فولس گوید سبب افزونی مژه از بخارهای معده و جگر باشد که در پلک چشم گرد آید و چیره گردد اما بخارهای بد گزنده بیا[illegible]

علامت افزونی مژه
نشانش آنست که اشک از چشم بسیار دود و دیگر آن موی بخلاف موی طبیعی بود زیرا که وی از سوی درون پلک چشم رسته باشد و این علامت بر کسی پوشیده نبود

علاج سعفه و وردینه
یوحنا گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و بحبه [illegible] شکم نرم کند و شاف سرخ اندر چشم کشد و بر داشتن و خارش [illegible] چشم را طلا کند و از غذا های سرد و خشک پرهیز کند چون [illegible] و کلم و گاو و طعامهای ناگوارد و ترش را از آنچ تهای بلغمی و سودا [illegible] کند و پیوسته شاف زرد در چشم کشد و بعد از آن شاف سرخ و نرم بکار دارد و سیکی و طعام بسیار نخورد و جماع نکند و غذا مرغ بچه [illegible] دیگرها به بسیار نرود و بهنگام خفتن البته غذا نخورد
ماسرجویه گوید علاج وردینه آنست که رگ قیفال بگشاید یا حجامت کند و سپیده و زرده خایه بر چشم نهد پس از آن اندکی زعفران و افیون با زرده خایه بیامیزد و بر چشم نهد و شیر دختران در روی چکانند و پلکها نیز در چشم کشد و آنگه ذرور زرد بر پراکند و اگر اشک جوشد [illegible] پوست و پوست انار را بکوبد و با روغن گل بیامیزد و بر چشم ضماد کند نیک بود و چون علت بآخر آمده باشد ذرور زرد در وی کشد و علاج آنچ از صفرا بود حقنت کند شکم نرم کند اگر نتواند قوت بیمار قوی باشد و آنگه ذرور زرد بکار دارد و این ضماد که گفتیم بر چشم نهد و اگر حضض و شاف ما میثا را بگلاب بساید و بیرون چشم طلی کند نیک بود و اگر قوی باشد عنزروت و ما میثا خود بساید و در پراکند و کشک جو و روغن بادام را بکوبد و بآب کاسنی بسرشد و بر چشم طلی کند و غذا مزوره خورد

علاج افزونی مژه
فولس گوید علاجش آنست که بحبهٔ افیتمون یا حب قوقایا شکم نرم کند اگر سرد مزاج باشد یا پیر بود و اگر جوان و گرم مزاج باشد و چشمش سرخ بود و پلکهای چشم آماس دارد شیرخشت و قرصهای بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی و سکنجبین زرد همه را بپزد و یک رطل آب [illegible] او بکار برد و زان پس آن موی بیمار که در بیخ رساند برکند و خون جگر بر وی مالد با خایه مور و اگر [illegible] و اندکی از دوی نوشادر کوفته با وی بیامیزد و بر آنجایگاه که موی وی کنده باشد بر اکند پس اگر موی بسیار باشد بدین هیچ کنیم سود ندارد صلاح در آنست که تشمیر کند و تشمیر آن باشد که پوست پلک را بشکافد و اندکی گوشت از وی بیرون آرد خاصه جایگاه که موی رسته باشد و آنگه بدوزد تا پلکهای چشم باز پس گردد و اگر بن موی بیمار را داغ بکند هم نیک بود اما پس داغ سپیده خایه و روغن گل بر وی نهد
دیوجانس گوید اگر غذا و نهان علت سرد مزاج بود حب قوقایا و حب شبیار بکار دارد تا مایه علت را از تن پاک کند و طبع نرم دارد و موی بیماری که از خون باشد برکند و خون کبوتر بچه گرم در چشم چکاند یا خون کیکی رنگین که بزرگ و درشت بود پس اگر بهتر نشود آن موی بیمار را بمصطکی با مویهای دیگر ببندد تا چشم را قلقله و رنج نرساند و پیوسته باسلیقون در چشم چکانند و از طعامهای گران پرهیز کند و البته جماع نکند تا شفا یابد

بنجاه وهفتم کمنه وتوثه ومژه ریختن

سبب کمنه وتوثه	علامت کمنه وتوثه	سبب مژه ریختن	علامت مژه ریختن
ارخیجانس گوید سببش از مادی سنبر باشد که در پلک چشم گرد آمده باشد و سبب توثه خونی باشد سوخته فاسد که بر پلک چشم جمع گشته بود	نشان کمنه آن بود که چون از خواب بیدار گردد پندارد که در چشمش خاک است و نشان توثه آنست که درون پلک چشم گوشتی بود و سیاهی زند و مانند توثه بود	مدابنی گوید سبب این علت از دوگونه باشد یا از آمیزش تیز بود چنانکه با خون صفراوی تیز بیامیزد یا از تری تیز بود در انجا افتد یا از جهت داء الثعلب بود	نشان آنچ از گرمی بود دلالت که با سرخی و خارش بود و نشان آنچ از سردی بود آنست که بی خارش بود و سپید باشد و پوست چشم سنبر و نرم باشد

علاج کمنه وتوثه

ارخیجانس گوید علاج کمنه آنست که بحب صبر شکم نرم کند و پس صبر سه درسنگ مصطکی و گل سرخ از هر یکی درسنگی همه را خرد بکوبد و با آب سبز شد و حب کند و بساید خشک کند بوقت حاجت یک مثقال از وی بکار دارد نیک بود و تن را از مایه علت پاک کند و از پس بگرمابه رود که نیک بود و شاف سیاه بپلک چشم را طلی کند و شاف ابار در چشم کشد و ز غذاهای ناگوار پرهیز کند چون گوشت گاو و گوشت اشتر و آنچ بدین ماند که نیک بود ابن ماسه گوید علاج توثه آن سود که رگ قیفال بزند و شکم نرم کند بحب صبر و بعد از آن داروهای تیز بروی نهد چون روشنای و شاف سبز و دو ساعت صبر کند تا جایگاه هش سیاه شود انگه دارو را از وی پاک کند و شیر دختران در چشم چکاند و اگر توثه بسر ناخن تیز از بن ببرد آسان تر از آن باشد که داروهای تیز بروی نهد ماسرجویه گوید علاجش آنست که داروهای تیز بروی نهد و پیوسته شیر دختران در چشم چکانند تا تیزی دارو چشم را گرم نکند و اگر علاجش بداروهای تیز نخواهد صلاح در آن بود که وی را بصنارها بر بالا کشد و انگه بنهادن آن گوشت را از بن ببرد یا بسر ناخن گره تیز البته از وی هیچ نگذارد و از پس آب نمک و زیره در آنجا چکاند که گوشت از وی بر نیاید و زرده خایه در روغن گل بهم بیامیزد و بر چشم نهد بیاری

چند همچنین کند تا شفا یابد

علاج مژه ریختن

مدابنی گوید اگر علت با سرخی و خارش بود علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و بآب میوها شکم نرم کند تا تن را از مایه علت پاک کند و از غذاهای تیز و شوری پرهیز کند و برشیها گراید و زرنیخ پوست کنده را با بیاانار بکوبد و با سپیده و اندکی روغن گل بساید و بر چشم نهد و گرمابه بکار دارد که سود دارد و علاج آنک نه سرخی و نه خارش بود آنست که پنج درسنگ خاکستر استخوان خرما و سه درسنگ سنبل و پنج درسنگ لاجورد همه را کوفته و بیخته بر مژه چشم همی ریزد سود دارد یوحنا گوید علاج آنچ از سردی بود آنست که گوارش زنجبیل خورد و حب قوقایا شکم نرم کند و رگ نزند و زرنیخ ادوهای گشاینده بکار دارد و سه درسنگ … بخورد باید و پیوسته در چشم کشد که همه دردهای چشم را که از تری بود سود دارد و اگر خاکستر … با انگبین بسرشد و بر مژه کاهلی کند و لاجورد سوده در چشم کشد نیک بود اسحق گوید سبب این علت از جهت داء الثعلب بود نشانش آنست که جایگاه علت بزردی گراید علاجش آنست که میل را آب پیاز اندر زند و بر مژه گاه مالد علاج داء الثعلب بکار دارد و فرده علک و سنبل خوش بهم بساید و داء البلسان کوفته با هر دو بیامیزد و بر جایگاه علت مالد و بناشتا کلنگبین خورد و ز غذاها که در خشکی بود پرهیز کند

بنجاه وهشتم سلع وشرناق وسلاق هر سه در پلک چشم افتد

سبب سلع وشرناق	علامت سلع وشرناق	سبب سلاق	علامت سلاق
حنین گوید که سلع از بلغم سنبر بود که بر پلک چشم چیره گردد و سبب شرناق از تریهای باشد که چون پیه گشته بود در بها پوست چشم دریافته بود	نشان سلع آن بود که پلک چشم سخت باشد و درد کم کند و نشان شرناق گرانی و سستی پلک چشم بود و نیز اشک چشم بسیار آید و چشم تاریکی کند و عطسه آرد	حنین گوید که خارش [illegible] چشم را بتازی سلاق خوانند و سببش از تریهای بورقی بود مانند و نیز لطیف و تیز بود و بتازی این تریها را رطوبتهای بورقی خوانند	نشانش آنست که مژه گاه چشم سنبر و سرخ باشد و نیز باشد که بهری از مژه ریخته بود و بود چشم آماس گرفته باشد و ریش … خارش هم کند

علاج علت سلع وشرناق

حنین گوید علاج سلع آن بود که بحب افتیمون شکم براند و زان پس جایگاه علت را بمرهم داخلیون ضماد کند و اگر ترش نشکند بوراخود بکوبد و با روغن بنفشه بسرشد و ضماد کند نیک باشد پس اگر بدین گفتیم علت کمتر نشود صلاح در آن باشد که جایگاه علت را بیاز نشتر … زند تا مایه علت بیرون آید و زان پس دو روز دروی نگرد و ز غذاهای که بلغم یا سودا افزاید پرهیز کند چون گوشت گاو و … آنچ بدین ماند بقراط گوید علاج شرناق آن باشد که رگ قیفال بگشاید یا حجامت کند وانگه این طلا بر چشم نهد اقاقیا و حضض و مشک و شاف مامیثا و صبر و نشاسته و عصاره و زعفران همه را خرد بکوبد و با آب مورد نیک بسرشد و بکار دارد و اگر صبر را با آب مورد بساید و بر چشم مالد نیک بود و توتیا و شکر بروی بریزد و اگر ذرور زرد دروی ریزد هم نیک بود پس اگر علت قوی باشد علاجش آنست که پلک چشم را بشکافد بر پهنا و شرناق را بسر مبضع برگیرد و بر کوی سخت بگیرد تا از نرهد و بجنباند تا همه سوی … را از پلک چشم جدا کند و هیچ از وی رها نکند و زان پس کورا بسرکه بیالاید و بر پلک چشم نهد و سخت ببندد و آن روز همه را بسته دارد روز دوم ذرور زرد بروی ریزد پس اگر در چشم آماسی بدید آید شاف مامیثا و حضض آب کاسنی بساید و بر چشم مالد منفعت بزرگ دارد

علاج علت سلاق

حنین گوید سلاق مرجه نو بود و سبک باشد علاجش آنست که سپیده خایه را بروغن بزند یا بادام کوفته را بشیر بیامیزد و بر پنبه کهن مالد و هنگام خفتن بر چشم نهد و بامداد بگرمابه شود و روی را ببخار آب گرم بدارد و روغن بادام در بینی چکاند و اگر نه کاسنی را بکوبد و بروغن چرب کند و بر چشم نهد و علاج این علت که کهن باشد آنست که رگ قیفال بگشاید و برسا… حجامت کند و بپخته هلیله شکم براند و زرنیخ پوست کنده را با پیه انار خرد بکوبد و در بیخته کند و جمله را نیک بساید و بروغن گل چرب کند و بر چشم نهد انگه بگرمابه شود یوحنا گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید یا رگ پیشانی و رگ چشم بزند و بحب ایارج و یا بحب غاریقون شکم نرم کند و تری بگلاب بیامیزد و بر سوخته بر پلک چشم مالد و اگر پیه انار ترش و زرنیخ پوست کنده را خرد بکوبد و اندکی روغن بنفشه بادی بیامیزد و بر چشم نهد و انگه … سرخ با غوره پرورده و توتیا در چشم کشد پس اگر بهتر نشود این دارد که ما آزموده ایم صنعتش توتیا و زرد چوبه از هر یکی درسنگی هلیله و زنجبیل از هر یکی نیم درسنگ دار فلفل و مامیران از هر یکی دانگی و نیم نمک سندی یک قیراط همه را خرد بکوبد و بآب غوره پرورده بزند و انگه … و ز روبادی … در چشم کشد نیک باشد و ز طعام شب پرهیز کند و جماع نکند

پنجاه ونهم غده وغرب وشبش وقمقام که در مژه افتد

سبب غده وغرب	علامت غده وغرب	سبب شبش وقمقام	علامت شبش وقمقام
اسحق گوید که سبب غده از خونی بود ستبر که بر دنبال چشم گرد آید و سبب غرب از آمیزش تیز باشد یا از تریهایی بود که در پیغوله چشم گرد آید	نشان غده آن بود که بر دنبال چشم اندکی گوشت رسته باشد وسرخ بود و نشان غرب آن باشد که دنبال چشم آماس گرفته بود و ریم از وی بیرون همی آید	ابو جریح گوید که سببشان از خوردن غذای بد باشد که از آن در سر تریهای تیز بدید آید که قوت طبیعت آن تریها را سوی پلکهای چشم فرستد و بکرمابه کم شود	نشان آنست که درون پلکهای چشم شپش بسیار بدید آید و نشان قمقام آن باشد که قمقام بزرگتر از شپش باشد و گونه سرخ بود

علاج غده وغرب

اسحق گوید علاج غده آنست که نخست بحب قوقیا یا یارهٔ فیقرا شکم نرم کند تا آن خلطهای ستبر را که سبب علت باشد جمله را از سر فرو کشد و تن را پاک کند و زان پس داروهای تیز بروی نهد چون باسلیقون و روشنایی باز نگاه دارد و بعضی از حکما گفته اند که چون قوت بیمار قوی باشد صواب آنست که رگ قیفال بگشاید و نیز شکم نرم کند و زان پس مرهم زنگار براند که پیه کهن مالد و بروی نهد تا آن گوشت زیادت را کم کند پس اگر علاجش بهار و نخواهد بسر ناخن کرده وی را از بن ببرد و ذرور زرد بر وی برد و نیز زرده خایه و روغن گل بروی نهد. **فولس** گوید غرب ناسور بود و علاجش آنست که او را بفشارد و آنگه این شاف در وی نهد صفتش صبر و کندر و عنزروت و خون سیاوشان از هر یکی دو درم سنگ مازو سه درم و زاک سپید از هر یکی دو درم سنگ زنگار نیم درم سنگ همه را کوفته و بیخته شاف کند و با سکنجبین بساید و روزی چند بار بر جایگاه علت نهد تا خشک شود و چون ناسور سخت شود که استخوان را تباه کند باکی نباشد و آنگه استخوان تباه کرده بود هرگز علاج نپذیرد و بهترین علاجی وی را آنست که داغ کند و گوشه را بآب تا خشک ترکند بیدار روی تیز در مالد و بر ناسور نهد و اگر زرنیخ زرد و سرخ و زاک و ذراریح و کلس و نوشادر از هر یکی دو درم سنگ شده مثقال از هر یکی مثقالی همه را بآب تا خشک کودک ترکند و چهار درم سنگ زنگار بر وی افکند و نیم شده بلند کند و بر ناسور نهد

علاج شبش وقمقام

ابو جریح گوید علاجشان آنست که شکم براند بحب قوقیا و آنگه سکنجبین و سپندان غرغره کند و مژه را بآنکاب بشوید یا بآب زاک سپید و موبزرا با نون بکوبد و در مژگان مالد و یک زمان مژه را اندروی بدارد تا شپش جمله بیفتند و بدین علاج بهتر شود و اگر پلک چشم را بآب چغندر بشوید و پیوسته بکرمابه شود نیک بود و اگر بوره کوفته بآب کلم بیامیزد و مژگان را بدو بشوید سخت نیک باشد. **ماسرجویه** گوید سببشان از تریها بود که پوسیده باشد علاجشان آنست که بحب صبر و مصطکی شکم نرم کند و بحب قوقیا غرغره کند و مژه را بآب مویز و صبر بشوید و پیوسته گرمابه بکار دارد البته انجیر خشک و گوشت گاو و قدید و پیاز نخورد که زیان دارد و غذا گوشت مرغ و کبک و دراج خورد و روشنایی بر چشم کشد و اگر مویز و شب و زاک و نشکسته و نمک اندرانی از هر یکی بهری بستاند و همه را خرد بکوبد و بآب در سته نیم شده و بر جایگاه علت مالد. **دوفس** گوید علاجشان آنست که بحب یاره و حب صبر شکم نرم کند تا از آمیزشهای بد پاک کند و زان پس مویز و صبر و بوره از هر یکی بهری بستاند و جمله را خرد بکوبد و بیخته و نیم شده و بر مژگان باری چند همی مالد که منفعت دارد و نیز البته جماع نکند و طعام شب نخورد که زیان دارد و بکرمابه بسیار نشود و غذاهای غلیظ نخورد تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

شصتم درد چشم که از چیزی خون باشد یا از بلغم

سببش کز خون بود	علامتش کز خون بود	سببش کز بلغم بود	علاجش کز بلغم بود
جالینوس گوید که سبب این خونی باشد که تری بر وی چیره گشته بود و آنرا در پردهٔ نخستین چشم گرد آمده باشد و علت که در این پرده بود او را بتازی رمد خوانند	نشانش آنست که چشم سخت سرخ بود و آماس گرفته باشد و پیوسته درد کند و رگهای سر و گردن برخاسته باشد و اشک آمدن از چشم بسیار بود	**ماسرجویه** گوید این علت را سبب از غذاهای سرد و تر بود که بلغم را نیرو دهد خاصه بر مغز و سر پس از آن قوت طبیعت وی را بپردهٔ نخستین چشم دفع کند	نشانش آنست که آماس چشم بزرگ بود و سرخی کمتر باشد و آب دویدن بیشتر بود و درد سخت نکند و چیزهای گرم که بروی نهند آسانی یابد و خوش شود

علاج آن کز خون باشد

جالینوس گوید علاجش آنست که از آن دست که درد باشد رگ قیفال بگشاید و شاف سپید را بشیر دختران بکدازد و در چشم چکاند و اگر چشم خشن بسیار کند ذرور سپید در وی برد و زکردن نجات کند و یک بهر حضض و نیم بهر اقاقیا و چهار یک بهر زعفران و صبر همچنین جمله را بساید و آنگه شاف کند و چون خشک شود مرد تنی آب کاسنی و گشنیز تر بگیرد و در پلکهای چشم و پیشانی وی طلی کند همی مالد اگر این داروها که یاد کرده آمد بآب گشنیز تر سرشته و همان ساعت بر چشم نهد نیک بود و مغز را خشک کند و اگر بسیار آب از سر فرو کشد. **ثابت قره** گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند و اسپیوش را بکوی تر کند و در چشم چکاند و اگر دردش سخت شود این شاف اندر کشد که آزموده ایم صفتش سپیداب ارزیز نیم درم سنگ کثیرا زعفران یکی دو درم سنگ افیون درم سنگ همه را خرد بکوبد و بسپیدهٔ خایه بسرشته و آنگه بشیر دختران بساید و در چشم کشد و اگر شاف تیزی در چشم کند مرهم نیک بود و چون درد کم شود و سرخی اندر و بماند این ذرور زرد مرورا نیک بود صفتش عنزروت سپید ده درم سنگ زعفران سنبل جون صبر و مرصافی از هر یکی درم سنگ همه را چون سرمه بیخته و در چشم پراکند تا همه دردش را از چشم فرو کشد و غذا غوره با خورد که بگوشت تیهو یا گوشت مرغ پخته باشد و جماع نکند والله اعلم

علاج آن کز بلغم باشد

ماسرجویه گوید علاجش آنست که بیارهٔ فیقرا شکم براند تا سر و مغز را از آمیزشهای بلغمی پاک کند و آنگه لعاب حلبه شسته اندر چشم چکاند و بعد از دو سه روز ذرور زرد اندر وی پراکند و صبر و مرصافی و اقاقیا و زعفران از هر یکی بهری راست بآب تر کند و بر پلکهای چشم مالد و همه دردهای چشم را که بآخر رسد گرمابه نیک بود و اگر چشم خشن بسیار کند این ذرور سپید بروی پراکند که ما آزموده ایم صفتش عنزروت سپید ده درم سنگ بشیر دختران بساید و در برنی کند و سرش ببندد و بآفتاب وی را بنهد تا خشک شود آنگه آن خشکش را بساید و در چشم پراکند تا چشمش را از خشن پاک کند و مژگان پلکها را بگیرد. **بقراط** گوید این علت از بلغم بود زنان و کودکان را باشد علاجش آنست که شاف لعابها بدین صفت بکار دارد حلبه و تخم کتان جداگانه بشوید و یکروز و نیم اندر آب گرم فرو نهد و آنگه بدست بمالد تا لعاب از ایشان بیرون آید و هر یکی را در شیشه کند و سرشان ببندد و بآفتاب بنهد تا خشک شود و آنگه از هر دو لعاب بهری راست بستاند و نیم بهر زعفران و نیم بهر افیون با ایشان بیامیزد و شاف کند هر یکی چند نرسکی بوقت حاجت شافی را بساید و در چشم چکاند و صبر و اقاقیا و اندکی زعفران انوذ کند با اندکی آب بساید و بر پلکهای چشم مالد که نیک بود و غذا گوشت بره و دراج خورد که بقلیه کرده باشد البته جماع نکند

شصت و یکم درد چشم که از گرمی صفرا بود یا از سودا

سببش که صفرا بود
محمد زکریا گوید که سبب صفرا که در پردهٔ نخستین گرد آید و چیره شود از آن بود که قوت طبیعت از مغز بآنجا فرستد از خوردن غذاهای صفرا و باشد که بروزگار گرد آمده باشد

علامتش که صفرا بود
نشانش آنست که درد سخت کند و گونهٔ چشم بزردی نماید و آب همی رود و چون دست بر چشم نهد گرم باشد و از سردیها آسانی یابد

سببش که سودا بود
ابو جریج گوید که این علت را سبب از تیزی و چیرگی سودا بود بر پردهٔ نخستین چشم که آنرا ملتحمه خوانند و سبب این علت از سودا بسیار افتد

علامتش که سودا بود
نشانش آنست که آماس و گرمی در چشم کمتر باشد و پلکهای چشم خشکی کند و چون گرمیها بروی نهند زود آسانی یابد

علاج آن که صفرا بود
محمد زکریا گوید علاجش آنست که بآب میوها شکم نرم کند با هلیله و پیوسته شیر دختران اندر چشم دوشده باز بیرون کند و اگر درد سخت بود لعاب اسپغول لعاب به دانه آبی شیاف کافوری سپید شیاف افیونی در چشم کشد و آب انار ترش و شیرین خورد تا بخار از سر فرو دارد و کشنیز خشک با شکر بکار دارد و گلاب سرد کرده بر سر ریزد و از گرمیها پرهیز کند و برگ عصا الراعی و انگور روباه و کاسنی با غبار از علت چشم نفع دارد البته بر سیری نخسبد و از جماع کردن و کارهای با رنج و گشتی دور باشد
اسحق گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بمطبوخ هلیلهٔ زرد و خیار شنبر و گل سرخ همه را بکوبد با شیرخشت و آلو و ترنجبین و شیر خشت بیامیزد و بکار برد و غذا مزورها آلو و ماش و اسفاناخ و بقلهٔ حمقا و کشنیز خشک و مغز بادام بکار دارد و آب تخم خرفه بیخته و آب کدوی تازه و آب غورهٔ هندی و آب غوره سکنجبین که باشد این جمله را سود دارد و تیزی نیز هم نیک بود صفرا را و انشاید و اگر لعاب اسپغول سپیدهٔ خایه و شیر دختران در چشم چکانند نیک بود
حنین گوید علاجش آنست که بمطبوخ میوها شکم براند و اگر این شیاف بکار دارد صفتش صمغ عربی و کتیرا و نشاسته از هر یکی دو درم سنگ سپیداب یک درم سنگ افیون دانگی ایلیا زهر گرد و دانگی همه را کوفته بسپیدهٔ خایه سرشته و پیوسته در چشم کشد و از گرمیها پرهیز کند که بد شود و بسیار نشیند و چشم را بآب سرد همی شوید

علاج آن که سودا بود
ابو جریج گوید علاجش آنست که بجوشانیده افتیمون خورد تا اندامها از آمیزش سودا پاک کند و باید علت از سر و مغز فرود کشد و از آن پس گرمابه شود و لعاب حلبه و کتان بکشد و زردهٔ خایه بر چشم نهد و شیاف سرخ تیز در چشم کشد اگر خارش بسیار کند داروهای تیز البته بهر خارش درد چشم نکشد اگر گرمابه رود و آب اسپیدها بر سر ریزد و بسیکی اندک خورد و غذا مرغ بچه که بقلیه کرده باشد بکار دارد و از خوردن غذاهای که سودا افزاید پرهیز کند چون گوشت گاو و نرسک و کلم و بادنجان و آنچ بدین ماند
مسیح گوید علاجش آنست که تن پاک کند بمطبوخ افتیمون و از آن پس کلنگبین خورد و بتماشا گرمابه بکار دو سر زنان سود رودی را بخار آب گرم بدارد و لعاب حلبه سرشته و شیاف سرخ در چشم کشد و دو نخورد و نخوداب و قلیه گوشت مرغ خورد
یوحنا گوید باشد که درد چشم از سردی مزاج بود که بخار بر سر شود علاجش آنست که بسیکی صرف خورد و بگرمابه گرم شود و درد چشم زنانرا نیز باشد که از سردی زهدان خیزد و علاجش بحقنهای گرم باشد چون آب شبت و حلبه و بابونه و روغن سنبل رومی اندر رحم بکار بهای چشم کم خوردن سود دارد و جماع ناکردن و چون درد چشم باز آید تخم خیار چنبر خورد و طعامهایی خورد که تریها فزاید و از طعامهای گران و بدگوار پرهیز کند و البته جماع نکند و از کارهای با رنج دور باشد تا شفا یابد

شصت و دوم ظَرَفَه و ناخُنه و ظَرفَه زخمی بود که بچشم رسد

سبب طرفهٔ چشم
دیوجانس گوید این علت از آن افتد که چشم را زخمی رسیده باشد یا افتی دیگر پیش از آن جهت آن زخم خونی درون پردهٔ نخستین چشم گرد آمده باشد

علامت طرفهٔ چشم
نشانش آنست که نقطهٔ سرخ در میان چشم پیدا شود و باشد که بر سپیدی او نشانهای سرخ پدید آید و او را بپارسی خون افسرده خوانند که همچون خون باشد

سبب ناخنهٔ چشم
روفس گوید سبب این علت از مایهٔ سطبر خشک بود یا از زبانی که بیمار رسته گردد و از دنبال چشم بسپاهی گسترده شود بر پردهٔ نخستین چشم

علامت ناخنهٔ چشم
نشانش آنست که چیزی تند انگبین بر سپیدی چشم یا بر سیاهی رسته باشد و این بیشتر بود که نزدیکی دیدهٔ چشم رسیده باشد و نیز سطبر گشته بود

علاج طرفهٔ چشم
دیوجانس گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و شکم نرم کند و پیوسته شیر تازه یا خون کبوتر بچه تازه در چشم چکانند و اگر بسته نباشد زردچوبه با آب کشنیز بساید و در چشم چکانند و پیوسته شیر دختران در وی دوشند و باز بیرون ریزد و اگر آن خون که در وی برگ کبوتر بچه باشد اندر چشم چکانند سود دارد و اگر بدین کردیم بهتر نشود این دارو بکار دارد که بیازمودیم صفتش برسانی زعفران و کندر از هر یکی درم سنگی زرنیخ نیم درم سنگ همه را کوفته و بیخته شیاف کند و اگر بآب کشنیز تر بساید و در چشم چکانند
ثابت قره گوید علاجش آنست که اندکی سقمونیا بآب میوها بیامیزد و بخورد تا شکم نرم کند و اگر لعاب حلبه و لعاب کتان و آب بخته زعفران و اکلیل الملک و آب کشنیز اندر وی چکانند تا آن خون در مرده بکشاید و اگر درد و سرخی زرد نیز بکار دارد نیک باشد صفتش شیاف مامیثا دو درم سنگ هلیلهٔ زرد بیخ در سنگ صبر و تخم کلم و زعفران از هر یکی نیم درم سنگ افیون و برسانی از هر یکی دو دانگ همه را کوفته چون سرمه بساید و در چشم پراکند تا نفع بود
مسیح گوید چون طرفه نارنج باشد و سطبر در تشت بود سپیدهٔ خایهٔ مرغ با روغن گل بزنند و بر پنبه آلوده و بر چشم نهد و اگر آب گرم و سپیدهٔ خایه و شیر دختران در چشم چکانند نیک بود و شیاف برکوانه اندر ین باب خاصیتی بزرگ است و شیاف انار را و از طعام بد پرهیز کند

علاج ناخنهٔ چشم
روفس گوید علاجش آنست که شیاف سبز و با سلیقون در چشم کشد و هر چه از وی سطبر بود دید باز دارد و علاجش آنست که بعنایه بر دارد و شافی که بر وی بپرد و این از باب دستکاریست و اگر تنگ باشد این شیاف در چشم کشد که آزموده ایم صفتش روی سوخته یک درم سنگ زنگار ده درم سنگ نوشادر و بوره و زرنیخ زرد و زاک سبز و ناسوخته از هر یکی درم سنگی و شیر دو درم سنگ همه را خرد بساید و روی را بانجار آب گرم بپالاید بگرمابه شود و چون بیرون آید این داروها که گفتیم در چشم پراکند خاصه بر جایگاه علت که نیک باشد و نیز شیاف اکسیر که او را قلقل خوانند این علت را نیک باشد
اریباسیوس گوید که نوعی ناخنه آن بود که درد کند و آن از زخمی بود که چشم را برسد یا از جایگاهی بلند فرو افتد و این باسلیقون مرو را نیک بود صفتش هلیلهٔ زرد دو از هر یکی بیخ در سنگ بلیل سپید دو درم سنگ نوشادر یک درم سنگ را چون سرمه بساید و بکار دارد و زرسه دارد و هم ناخنه را شاف قیمر باشد و باسلیقون و او شیاف هم نیک بود
حنین گوید علاج ناخنهٔ سپید نیک آنست که رگ قیفال بگشاید و هم از آن ناخنه باشد که رگ پاک کند پارهٔ قیروطی زان پس و شیاف سرخ و شیاف سبز در چشم کشد خاصه کار گرمابه بیرون آمده باشد و ناخنه نرم شده این دارو منفعت کند البته طعام شب نخورد والله اعلم

شصت و سیم ریشهای چشم و دمیدگیها که اورا ثبور خوانند

سبب ریشهای چشم	علامت ریشهای چشم	سبب دمیدگیها	علامت دمیدگیها
محمد زکریا گوید که ریشی چشم بیشتر از سبب دردهای تیز و صعب باشد که اندر چشم پدید آید از آمیزشهای که سخت تیز باشد یا از رطوبتها که تیز و شور بود	نشانش آنست که سخت درد کند و بر سپیدی چشم نقطها سپید افتد و ریشی از هفت نوع بود چهار آسان تر باشد و سه صعب تر بود	مداینی گوید که آماسی که بچشم پدید آید همچون نقطه سرخ و سببش از تریهای بود که در میان پوست پردهٔ چشم گرد آید آن پرده را جایگاه قرنی خوانند	نشانش آنست که آماسی در چشم پدید آید اگر درون پوست نخستین بود درد کمتر کند و بیشتر باشد و اگر درون پوست دوم باشد درد سخت کند و بگونه سپید بود

علاج ریشهای چشم	علاج دمیدگیهای چشم
محمد زکریا گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و بآب میوه شکم نرم کند و سه روز پیوسته شاف سپید بشیر تازه تر کند و در چشم چکاند و چون درد کم شود و ریم بر فاده برآید انگاه شاف بار اندر چکاند و چون تر شود بالکسیر نی علاجش کند و چون بیند که ریشی خشک شده باشد درست گشته علاجها و دواهای که سپیدی برد باید علاجش کند تا هیچ اثر از وی نماند و اگر درست شود و نشان سپیدی اندر چشم مانده بود اگر نشانی بود علاج بپذیرد و اگر از دیده دور بود از وی چندیشه که دیدار را زیان دارد علاجش کند تا آن نشان از چشم بشود اسحق گوید علاجش آنست که بالکسیر در چشم کشد که سخت نیکست صفتش شادنه شسته و مروارید وبسد و توبال مس سرخ و روی سوخته شسته و اقلیمیای زر از هر یکی درم در سنگ سرمهٔ اصفهانی و کف دریا و سنگ روشنایی از هر یکی دو سنگ همه را خرد بساید و بهم بیامیزد و با آن علت بکار دارد واین دارو دیگر سخت نیکست صفتش عنزروت سه درم سنگ شکر طبرزد و نشاسته از هر یکی مثقالی همه را کوفته در چشم کشد یوحنا گوید ریشی چشم از سه گونه بود و علاج جمله بداروهای زداینده باید کرد کان تری افزونی از چشم پاک کند و جهت آنکه چشم اندامی شریفست و بیشتر این علت او را از ترمی افتد از آنکه اوی شکلی است که تری زود پذیرد و علاجش آنست که رگ زند و شکم نرم کنند	مداینی گوید هر دمیدگی که او فروتر باشد زودتر درست گردد علاجش آنست که شیر دختران و لعاب خشک در چشم چکاند و اگر بدین نکنیم تا سه روز در نشیند و دمیدگی بسیار باشد و صافی دارد علاجش آنست تا برانند و برانیدنش آنست که تخم مرو را بشیر دختران بساید و در چکاند و این شاف را بیاز موده ایم دمیدگیهای چشم را ببرد صفتش کندرو بهری عنزروت نیم بهری شیر زعفران و افیون از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته شاف کند بآب حلبه یا بآب کشنیز بکار دارد فولس گوید علاجش باغاز علت آنست که رگ زند و چندانکه تواند خون برداره و نیز شکم نرم کند و از گوشت و از شیر پرهیز کند و جماع کردن پرهیز کند و چیزهای سرد و تر کراید چون کدو و اسفاناخ و مانند آن و چون درد بنشیند بوقت برآیدن بر فاده سخت بندد و شاف بار در چشم چکاند و اگر دمیدگی بزرگ یا تیز و یکی دیده مبرا آمده بود او را بالکسیرین علاج کند و بر فاده و پرقا جبید ابن ماسه گوید علاج وی آنست که نخست رگ قیفال بزند و بدو سه دفعه خون رها کند و یا حجامت کند و اگر درد بنشیند بر دو سوی گردن حجامت کند و دیگر بار تا با زعلت یا از سوی قفا باز کند و تنقیه صبر شکم براند که سخت نافع است و مطبوخ هلیله و چیزهای سرد و تر بکار دارد و بآخر علت شاف بار در چشم کشد و از طعامهای گران پرهیز کند

شصت و چهارم سبل و آب آمدن از چشم که او را اسنج خوانند

سبب سبل چشم	علامت سبل چشم	سبب آب آمدن از چشم	علامات آب آمدن از چشم
یوحنا گوید سببش از خونی سطبر بود که اندر رگها چشم گرد آید و چشم از و بیاماسد و سرخ شود و نبات سطبر گردد	نشانش آنست که چون در چشم نگاه کنیم بر دیده او چیزی پیدا بود چون تار عنکبوت یا رگها خرد و سرخ و دیدار او بسیار باز ندارد	بقراط گوید سببش از تری مزاج سرد بود و چیز گشتن رویها از تری مزاج چشم باشد یا از سستی گوشتهای بود که گرد کرد چشم پیوسته باشد	نشانش آنست که پیوسته چشم تر باشد و اشک از وی همی آید و نشان آنچ از سستی گوشتها بود آنست که پیوسته آب آید و تیز باشد که چشمها کنده باشد

علاج سبل چشم	علاج آب دویدن از چشم
یوحنا گوید علاجش شاف سرخ و شاف سبز سخت تیز بود و باسلیقون و روشنایی و همه سیه چهار روز را نیک بود و اگر علت صعب باشد رگ زند و شکم نرم کند و باشیاف اربه بکار دارد و البته سبل نخورد و از جماع کردن پرهیز کند و آنچ از این علت سطبر بود نشانش آنست که آن رگهای چون تار عنکبوت گفتیم خردکتر بود و دیدار را نیک باز دارد و علاج وی آنست که بصنارها بردارند و بناخن کره بتر کنند این ازنا دستکاران بود و انگه آب زیره و زرد و زرده بروی بریزد و اگر نخواهد که برندش بگرمابه شود و روی را بر بخار آب گرم بدارد و انگه شاف سرخ و زرد علاجش کند که نیک باشد فولس گوید علاجش آنست که رگ زند و شکم نرم کند و داروها در چشم کشد که خون را لطیف کند چون شاف سرخ تیز و شاف سبز تیز و شاف دینار گون و سبل تنگ را بشراب آلو و جلاب شکم نرم کند و سبل سطبر را جذب و از ترشیها پرهیز کند و بسر که و زیت گراید و شب طعام نخورد جنین گوید علاج سبل آنست که رگ قیفال بزند و بحب افیقون شکم نرم کند چنانکه در کتاب درو فصلی یاد کنیم و چون علت کهن شود و دیر بماند رگ پیشانی و رگ پیغولهای چشم بزند و اگر بآب میوه ها ماهی دو بار شکم نرم کند نیک باشد و طعام گرم و خشک نخورد و جماع نکند تا شفا یابد انشاء الله وحده	بقراط گوید علاجش آنست که دایم کرمابه بکار دارد و هلیلهٔ زرد بآب صافی بر سنگ بساید و در چشم کشد و این سرمه نیکست درستی چشم را نگاه دارد و در چشم و آب رفتن از وی باز دارد صفتش توتیای هندی و تراشه هلیله از هر یکی بهری بآب غوره یا بآب تری سرده در ابساید و خشک کند و اندکی کافور برو پراکند و در چشم کشد و چون از دنبال چشم ریم آید دلیل کند که سود اقبرد و باشد علاجش بجز داغ کردن فایده ندارد اسحق گوید این علت دو گونه افتد یکی از پس ناخته بریدن باشد و علاجش آنست که دارو زرد در چشم ریزد و دیگر گونه از آن سببها بود که یاد کردیم علاجش آنست که این سرمه بکار دارد صفتش توتیا پنج درم سنگ هلیله زرد پنج درم سنگ پلپل سپید نیم درم سنگ همه را خرد بکوبد و چون سرمه بساید و در چشم کشد و گرمابه بکار دارد دیوجانس گوید علاجش آنست که نخست بحب یاره شکم نرم کند تا سر و چشم از مادهٔ علت پاک شود و از آن پس برود مورد با برود غوره در چشم کشد و این دارو در کشد که نیک بود صفتش توتیا ساخته درم سنگ اقلیمیا چهار درم سنگ و شادنه درم سنگ و نیم همه را خرد بکوبد و بآب هلیله یا بآب غوره یا بآب تری بیامیزد و بپرورد و بوقت حاجت بکار دارد و بینانی بآرد باقلی پوست کنده ضماد کند که سود دارد

شصت و پنجم آبله و دقه و سپیدی که در دیده افتد

سبب آبله و دقه چشم
فولس گوید سبب آبله چشم از چرکی خون و صفرای تیز بود که پرده اُ لختین را سخت کند و دقه آماسی بود که درین پرده و سمیش از چرکی خون یا بلغم باشد

علامات آبله و دقه چشم
نشان آبله آن باشد که گوشه برروی نماید و آبله در روی پیدا بود و نشان دقه آن باشد که آماسی در چشم بود اگر سرخ باشد از خون بود و اگر سپید بود از بلغم باشد

سبب سپیدی که در دیده افتد
یوحنا گوید که این علت بیشتر از ریش آبله چشم باشد و نیز از سپیدی که آماسهای چشم چون درست شود نشان یا اثری از وی در چشم مانده باشد

علامات سپیدی که در دیده افتد
علامتش آنست که نشان سپید اندر چشم پدید آید و آسان ترین وی آن بود که از دیده چشم دور باشد و نیز تنگ و کوچک و بر سپیدی چشم باشد

علاج آبله و دقه چشم
فولس گوید علاج آبله آن باشد که رگ قیفال بگشاید و بنجه مبهم شکم نرم کند و انگه شاف سپید بشیر دختران بساید و در چشم کشد یا شاف دوی و غذا مزوره کند و ماش و اسفاناخ خورد و نیز جلاب و آب انار ترش و شیرین بکار دارد و شراب غوره و آب تخم پرپهن هم نیکست خاصه که علت بیشتر بود و اگر شاف تیز را بشیر تازه بساید و تر کنی بالد و بر چشم نهد نیک باشد و اگر لعاب اسپغول و گلاب با آب گشنیز تازه بهم بیامیزد و در چشم چکاند پس اگر درد سخت کند حضض و اندکی افیون را با آب کاهو بساید و بر چشم مالد و پیوسته چشم را بسته دارد و اگر لعاب اسپغول لعاب دانه آشنه در وی کند تا پخته شود و ریم بیاید صواب باشد **ثابت قره** گوید علاج دقه آنست که خون بردارد و غذاهای لطیف بکار دارد و ملکایا در چشم ریزد اگر سرخی چشم کم نشود شاف سپید در وی پراکند و کحل ملکایا بکار دارد پس اگر علت دراز گشد شاف سرخ در چشم کشد تا ماده علت را تحلیل کند **حنین** گوید علاجش آنست که خون بردارد و این شاف در کشد صنعتش صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یکی دو درسنگ سپیداب بیخ درسنگ افیون درسنگی همه را کوفته و بیخته بسپیده خایه تر شده قرص کند هر یکی چند درسنگی و بسایه خشک کند و انگه بساید و در چشم کشد و طعام گران نخورد

علاج سپیدی که در دیده افتد
یوحنا گوید اگر تنگ باشد علاجش بسپیدن کفایت باشد و عنزروت بشکر طبرزد و کف دریا همه را خرد بسکوبد و در روی پراکند بپسندیده بود و هر چه ستبر بود و خداوندش سخت اندام باشد علاجش آنست که پیوسته گرمابه بکار دارد و پا سر و روی را بر بخار آب گرم بدارد و انگه چند بار بزبان بلیسد و این دارو در روی پراکند که سخت نیک است صنعتش کف دریا و انجبینه و عنزروت و شکر طبرزد از هر یکی سه درسنگ همه را خرد بکوبد و چون سرمه بساید و در چشم ریزد **اسحق** گوید علاجش آنست که اندکی کاسنی با شکر طبرزد بخاید تا زبانش خشک شود انگه آن جایگاه را بنگ بلیسد و هر روزی چند بار همچنین کند تا شفا یابد و اگر سپیدی ستبر و قوی باشد شاف آبار و باسلیقون بکار دارد و دو روز و چند بار چشم را بر بخار آب گرم بدارد و انگه این دارو در روی ریزد که بسیار سودمند است صنعتش بوره نان و اندکی نمک اندرانی و توتیای هندی و انگبین از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته در چشم پراکند و نیز شاف دینارکون و شاف تند بکار دارد و انگاند نیک بود **ابوجریج** گوید علاجش آنست که سرگین سنگ خوار با انگبین بکداز و در چشم کشد سپیدی قوی را ببرد و اگر بوره را با روغن در چشم کشد نیک بود و اگر سپیدی کهن باشد زنجار و بر کنار آبگینه و کف دریا و سرگین سوسمار و بوره و شکر از هر یکی مثقالی با زیراج بیخ فوج از هر یکی سه درم را اندر یک رطل آب بپزد تا چهار یکی بماند جمله را بچشم بپزد و بسایه خشک کند

شصت و ششم سرطان و دبیله و ریم که پس پرده دوم بود

سبب سرطان و دبیله
ابوجریج گوید سبب سرطان از آمیزش سودای تیز باشد که در پرده دوم چیره گشته بود و سبب دبیله از آمیزش صعب باشد هم اندر پرده دوم از خلطی تیز

علامات سرطان و دبیله
نشانش آنست که در پرده دوم آماسکی بود و درد صعب کند و نیز درد سر خیزد و طعام آرزو نکند و نشان دبیله آن بود که پرده دوم دیدار نباشد از صعبی علت

سبب ریم که پس پرده دوم بود
حنین گوید سبب ریم که پس پرده دوم باشد از ریشهایی بود که ریم آنجا گرد آید یا از درد سر صعب که طبیعت خلطهای بد را در آنجا جمع کرده باشد

علامات ریم که پس پرده دوم بود
نشان این علتان باشد که پس پرده دوم ریشی بود چند نخودی یا از وی بزرگتر بود و لما راست مانند ناخنه نماید هم بران شکل بدید آید

علاج سرطان و دبیله
ابوجریج گوید علاج سرطان آنست که رگ قیفال [illegible] شکم نرم کند و شراب کوکنار و شراب بنفشه [illegible] سپید در چشم کشد خاصه که گرم شد [illegible] که سود دارد صنعتش آرد جو و بنفشه [illegible] خطمی خرد و درست از هر یکی بهری همه [illegible] و شب بوقت خفتن بر چشم نهد و این [illegible] صنعتش توتیا و شادنه و نشاسته [illegible] مروارید ناسوده و شاخ از هر یکی بهری همه را بکوبد و بیزد و در چشم کشد نیک بود **روفس** گوید سرطان را داروهای تیز بر نتابد اما باید که چیزها بروی نهد که درد را تسکین دهد و علاجش صعب بود اما چون بینند که در تن خون چیره شده است و نشان ترشح پدید باشد رگ بزند اگر خلط سودا در تن غالب بود چند روز افتیمون خورد تا ماده علت از تن پاک کند و از آن پس کثیرا که وقت بازده خایه و شیر دختران بیامیزد و بر چشم نهد نیک بود **یوحنا** گوید علاج دبیله چون علاج ریشهای چشم بود چنانک یاد کرده شد نخست رگ بگشاید و شکم نرم کند پخته سپید با و زرده گوشت و شیر خیار پرهیز کند و اگر سر در چشم کشد صنعتش شادنه و مروارید و سپیده و توتیای و سرخ و روی سوخته و اقلیمیا و زرد اسفیکه هر یکی چند درسنگ همه را از هر یکی درسنگی بیخ و بیخته در چشم کشد

علاج ریم که پس پرده دوم باشد
حنین گوید علاجش آنست که نخست شکم نرم کند بترمی بنفشه تا سر و مغز از آمیزشهای بد پاک شود و انگه از قشرهای سم خود بساید در چشم پراکند و نیز شاف سرخ و ملکایا پس اگر بدین علاج کم نشود این داروها را بکار دارد صنعتش مر صافی و زعفران از هر یکی درسنگ سپیحه سه درسنگ انگبین شش درسنگ همه را بهم بساید و با سپیحه و انگبین بیامیزد و در چشم کشد که نیک بود **ماسرجویه** گوید علاجش آنست که شاف سرخ و ملکایا در چشم کشد تا ماده علت بر آید صنعتش شادنه سه درسنگ زنگار پخته درسنگ زاگ زرد سوخته چهار درسنگ شبت یمنی نیم درسنگ سوخته و درسنگ همه را خرد بکوبد و بیزد و بسیکی سرشته کند و شافها کند و بهنگام حاجت بآب نرسنگ بشاید و در چشم کشد و از غذاهای گرم و خشک پرهیز کند و گرمابه بکار دارد اما بسیار ننشیند **ارخیجانس** گوید این علت چون قوی باشد بدارو و علاج زایل نشود علاجش آنست که آن دنبال چشم را که از جانب بینی است اندکی باید شکافد و بمیل نرم ریم را از آنجا بیرون آرد **جالینوس** گوید که بر موضع دنبال چشم را بگشاید و برمینر کند که بر موضع درون چشم ببرد یعنی از پرده قرنی در نکند زرد و ریم را بیرون آرد و از آن پس شیر دختران در چشم چکاند و داروهای که ریش چشم را سود دارد بکار دارد چنانکه زیاب دستکار دیست

شصت و هفتم بیرون خاستگی چشم تمامی یا اندکی از وی

سببش کز گرمی بود

مدابنی گوید بسیار ... آن را ازکی کردن افتد و ز بانگ داشتن بسیار و زنان را از زادن افتد و باشد که از چیزی که خون نیز بسیار افتد

علامتش کز گرمی بود

نشان آنچ از چیزی که خون بود آنست که چشمها و گونه روی سرخ باشد و گردن برخاسته بود و از چیزهای سرد که بروی نهد آسایش یابد ان شاء الله

سببش کز سردی بود

ابوجریج گوید چون بلغم و تریها جمع شوند از آن بیماری که گفتیم پیش آید و علت دیدار کند و سبب آنک بیرون خاستگی آنست که چون پرده دوم بدرد سوم بیرون آید

علامتش کز سردی بود

نشانش آنست که چون چیزهای گرم بروی نهد آسانی یابد و چشم سرخ نبود و نشان آنک بیرون از چشم برخاسته بود آنست که چند [illegible] از چشم برخاسته بود

علاج آن کز گرمی بود

مدابنی گوید علاجش آنست که غذاهای گرم بکار دارد و از رنج بردن و سبکی و جماع پرهیز کند و طعام کم خورد و شب [illegible] و شیاف تنزی در چشم چکاند و رفاده بروی نهد و سخت ببندد و روزی چند [illegible] و علاج آنچ از گرمی بود آنست که رگ قیفال بگشاید و برود سوی گردن حجامت کند تا مایه علت را از قفا بیرون کشد و [illegible] شکم نرم کند و شراب انار و شراب [illegible] بکار دارد و گلاب و تنزی با عنب [illegible] بیامیزد و اندر چشم چکاند و گلاب و سرکه بر سر ریزد و بانگ نکند و کار برنج نکند و غذا از [illegible] تنزی و انار دانه خورد که نیک بود. اسحق گوید علاجش آنست که رگ زند و [illegible] حضض و اقاقیا و افشره لحیة التیس بر رفاده پراکند و بر چشم نهد و بر قفا [illegible] و نگاه دارد تا بوقت عطسه آمدن [illegible] و ز بانگ داشتن و کارهای برنج پرهیز کند و پیوسته این شیاف در چشم کشد که ویرا بیازموده ام نیک صفتش تنزی را با آب بپزد با آتش نرم و انگه بپالاید و صافی کنند و در سنگ سپیدآب ارزیز و دو دانگ سنگ کافور و کثیرا و افیون از هر یک دانگی همه را با آب تنزی بسرشند و شیافها کنند و بسایه خشک کنند و بهنگام حاجت بر سنگ بساید و اندر چشم کشد که نیک بود و منفعت دارد و اگر آب تنزی آب عنب و گلاب از هر یکی جزو را بهم بیامیزد و در چشم چکاند سود دارد

علاج آن کز سردی بود

ابوجریج گوید این حال کز سردی بود علاجش آنست که گوارش زنجبیل بکار دارد تا معده را از آمیزشهای بد پاک کند و سکنجبین کهن خورد تا معده گرم و نیرو گیرد و آب انگبین که در وی ابزارها گرم کرده باشند هم سود دارد و غرغره کند بسکنجبین با سپندان و شونیز کوفته و بویهای گرم ابویه چون مشک و غالیه و [illegible] خوردن و جماع کردن دور باشد و حقنه و [illegible] غذاهای گرم براند که نیک باشد و بصبر و اقاقیا چشم را طلا کند و شیاف ایارج و اکسیر در چشم کشد و پیوسته بگرمابه شود [illegible] خاصه [illegible] که منفعت بیشتر کند. فولس گوید چون از چشم اندکی برخاسته شود آن را ابتدای نتو خوانند و علاجش آنست که اگر رگهای پیشانی برخاسته بود و چشمها سرخ باشد خون بردارد و انگه شادنه و اقلیمیای سیم چون سرمه بساید و در چشم پراکند و سخت ببندد بر رفاده و اگر این درد بکار [illegible] کند سپیداب و اقلیمیای سیم و صمغ عربی از هر یکی [illegible] بسایند و بکوبد و بیزد و پیوسته در چشم پراکند و بر رفاده ببندد پس اگر علت کهن گشته باشد علاج نپذیرد جز آنک سوزنی در وی بگذارد بر رشته ابریشم و دست بر بالا دارد و انگه به ناخن گره بزند و شادنه سوده در وی کند و آب زیره بروی چکاند و زرده خایه بر وی نهد تا شفا یابد ان شاء الله وحده

شصت و هشتم فراخی و تنگی سوراخ چشم که بینایی در وی بود

سبب فراخی سوراخ چشم

اسحق گوید که فراخ شدنش از خشکی پرده سوم باشد یا از تری [illegible] یا از آماسی که در پرده مغز پدید آید یا از گرمی باشد یا از زخمی که برسد قوی بر سر

علامت فراخی سوراخ چشم

نشان آنچ از خشکی و تری بود آنست که چشم کم بیند و نشان آنچ از پرده سر بود آنست که درد سر و تب باشد و آنچ از زخم بود سر درد کند

سبب تنگی سوراخ چشم

مسیح گوید که سبب تنگی سوراخ چشم از آماسی بود که در وی پدید آید یا از کیموس سرد و خشک یا از گرمی که زمانه گذشته باشد یا از خشکی که بروی چیره گردد

علامت تنگی سوراخ چشم

نشان آنچ از آماسی بود آنست که سر و چشم درد کند و آنچ از کیموس بود آنست که چشم کم بیند و آنچ از گرمی بود چشم گرم باشد و آنچ از خشکی بود چشم در کشیده باشد

علاج فراخ شدن سوراخ چشم

اسحق گوید که این حال کز خشکی بود علاجش دشوار بود و سببش بیشتر از پیوسته روزه داشتن بود و نا خفتن بشب و استفراغ بسیار [illegible] چون این حال معلوم شد علاجش آنست که کشکاب خورد و گوشت مرغ خانگی و سیکی با آب آمیخته و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو و روغن بادام این جمله را بهم بیامیزد و در بینی چکاند و شیر دختران در چشم دوشد و علاج آنچ از تری بود آنست که بحب قوقیا شکم براند و از گردن حجامت کند و اندکی سرکه و نمک در آب کند و سر و روی بدان آب گرم کرده همی شوید و غذا گوشت بره قلیه کرده خورد و علاج آنچ از آماسی بود آنست که شیر دختران در چشم دوشد و گلاب بر چشم همی ساید و شادنه در وی کند و اگر آب سپیدها چشم را بشوید نیک بود و علاج آنچ از زخمی بود آسان بود و از رسیدن از وی نباید که چون رگ زند علت زایل گردد و اگر چندن و ساق [illegible] و گل [illegible] و حضض بهم بساید و بر چشم ضماد کند نیک بود و چشم سرخ را شیر دختران در وی دوشد نیک باشد. دیوجانس گوید اگر از آماسی بود رگ بگشاید و [illegible] ضماد کند و نیلوفر و اگر سببش از خلط [illegible] بود حب [illegible] و حب قوقیا شکم براند و شیاف زعفران در چشم کشد و اگر از خشکی بود علاجش [illegible] شیر دختران در وی دوشد و اگر چشم سرخ باشد [illegible] و گلاب بر [illegible] مالد و روی را آب سرد همی شوید تا نیکو شود ان شاء الله

علاج تنگ شدن سوراخ چشم

مسیح گوید اگر تنگی سوراخ چشم از آفرینش بود [illegible] و اگر از سبب آماسی بود علاجش آنست که رگ قیفال زند و شکم نرم کند و آب سپرمها بر سر ریزد و از غذاهای گرم و خشک پرهیز کند و اگر سببش از کیموس سرد بود علاجش آنست که شکم نرم کند بحب ایارج یا بحب قوقیا و پیوسته سر را همی مالد و از غذاها تا تواند که [illegible] خورد و آنچ خورد لطیف خورد چون مرغ بچه خانگی و آنچ بدین ماند و اگر سببش از خلطی خشک بود علاجش آنست که غذاهای تر بکار دارد و دایم بگرمابه رود و آب اسپیوش و آب [illegible] لعاب آب کاهو بر سر ریزد و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن نیلوفر اندر چکاند [illegible] و اگر روغن کدو و یا شیر تازه [illegible] شیر دختران و سپیده خایه در چشم چکاند خاصه که اندکی زعفران با سپیده خایه آمیخته باشد منفعت دارد. روفس گوید اگر سببش از آماسی بود رگ زند و ریاضت کند و سر و روی را همی مالد و اگر سببش [illegible] تری بود شکم براند بحب قوقیا و اگر سببش از خشکی بود علاجش [illegible] الاصواب در آن باشد که شیر دختران در وی دوشد و بگرمابه رود و بسیار ننشیند و غذا مرغ بچه خورد و [illegible] و اگر با بچه خورد نیک باشد و اگر سببش از [illegible] باشد علاج نپذیرد و اگر از گرمی بود [illegible] علاجش کند و روغنهای سرد بروی مالد

شصت و نهم انتشار فراخ شدن دیدهٔ چشم را خوانند

سببش کز زخم بود: محمد زکریا گوید سبب این علت کی از زخم افتد که چشم را برسد و زان دیده فراخ کردد چنانک چیزی دیدن نتواند یا از پس درد سر پدید آید معالجت زود باید کردن

علامتش کز زخم بود: نشانش آنست که دیدهٔ چشم فراخ کردد و بچشم کم بیند و هر چند دیده تنگ تر بود روشنایی بیشتر باشد و هر چند دیده فراخ تر بود روشنایی کمتر باشد

سببش کز درد سر بود: ارخیجانس گوید که این حال از پس درد سر صعب باشد سببش از تری باشد که در آنجا افتد و باشد که از خشکی افتد که بر چشم چیره گشته باشد

علامتش کز درد سر بود: نشان این علت آن باشد که خداوندش هیچ نبیند و اگر بیند سخت باریک و ضعیف بیند و دیدهٔ چشم سخت فراخ بود چنانک از حد گذشته باشد

علاج آن کز زخم بود

محمد زکریا گوید که سبب این حال از زخمی بود یا از جایگاهی افتاده بود علاجش آنست که اسک آرد باقلی بگلاب بیامیزد و بهنگام خفتن بر چشم نهد و اگر باقلی خشک با پوست بکند و بکوبد و بیبیزد و با آب برگ بید یا با آب کاسنی بسرشد و بر چشم نهد نیک باشد و اگر باقلی نیابد برگ بید را تنها بکوبد و بر چشم بندد و اگر آرد جو با برگ بید بکوبد و مرهم کند و بر چشم نهد سود دارد ادریامیوس گوید علاجش آنست با آغاز علت که باقلی را بکوبد و با برگ بید بسرشد و بر چشم نهد و پیوسته شاف زهرها در چشم کشد صفتش زهرهٔ اشتر و گرگ و سگ و زهرهٔ گربهٔ دشتی و کبک دری و آهو و خرگوش و زهرهٔ دو باهه و زهرهٔ خوک و زهرهٔ باز و کلنگ و زهرهٔ گوسفند ماده و زهرهٔ تذرو و زهرهٔ کبوتر بچه از هر زهره درسنگی جمله را بهم نیک بساید و پیوسته در چشم کشد که نافع بود این علت را. بهتر ازین دارو نباشد که آزموده ایم حنین گوید که چون این علت بغیر و کهن شده باشد علاج نپذیرد اما با آغاز علاجش آنست که شکم نرم کند و رگ شریان را که بر نشستگاه بود بزند و شاف زهرها در کشد و غذاهای لطیف و گوارنده خورد و از طعامهای گران پرهیز کند و از جماع کردن دور باشد و از بیداری و کارهای رنج پرهیز کند تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

علاج آن کز درد سر باشد

ارخیجانس گوید علاج آنچ از دردهای سر بود آنست که شریان بیرون آهنجد تا علت محکم نشود که چون محکم شده باشد هرگز بهتر نشود و علاج نپذیرد دیوجانس گوید علاجش با آغاز علت آن باشد که روغن بنفشه و روغن تخم کدو بر سر مالد و در بینی چکاند و گشکاب و چیزهای سرد بکار دارد و آنکس که هیچ نبیند بدانکه او را علاج نباشد اما علاج آنکه اندکی بیند آنست که بهر ماهی دو بار شکم براند بگوارش زنجبیل صفتش زنجبیل ده درسنگ صمغ عربی و خیری بویا از هر یکی پنج درسنگ قرنفل و دارچینی از هر یکی دو درسنگ جوز بویا یکی زعفران نیم درسنگ نشاسته ده درسنگ شکر نیم رطل همه را کوفته با شکر بیامیزد و بوقت حاجت بقدر فوفل بخاید بعد ازان که نیک بود و زان پس شاف زهرها در چشم کشد صفت این شاف در کتاب دوم یاد کنیم و ز بسیکی خوردن و جماع کردن و طعام ناگوار دور باشد و نخود آب و قلیه گراید تا آمیزشهای ستبر لطیف گردد ماسرجویه گوید علاجش آنست که شکم نرم کند و گوارش زنجبیل بکار دارد و هر ماهی دو بار بنانشا گلنگبین خورد و علاج آنچ از خشکی بود آنست که غذاهایی خورد که تری کند چون گوشت مرغ خانگی گوشت تذرو و دراج و تیهو و کبک و آنچ بدین ماند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام و روغن نیلوفر در بینی چکاند و در سر نیز مالد نافع بود ان شاء الله

هفتادم ضعیفی دیدار کز گرمی باشد یا از سردی

سببش کز گرمی باشد: فولس گوید که سببش از تیزی صفرا بود که بر پیهای چشم چیره گردد یا از خشکی بسیار باشد بسبب آنکه پیوسته روزه دارد یا شب نخسبد یا رنجی بسیار بر تن نهاده باشد

علامتش کز گرمی باشد: نشان آنچ از صفرا بود آنست که چون ترشها خورد بهتر بود و نشان آنچ از خشکی بود آنست که بوقت گرسنگی بوقت نیمروز سخت تر بود و چشم مغاکی در شده باشد

سببش کز سردی بود: اسحق گوید که سبب این علت از چیزی که بلغم باشد یا از آن چیزها تر که بر پردهٔ چشم گرد آید و نیز از تری معده این سبب بسیار باشد چون در خوردن غذا اسراف کند

علامتش کز سردی بود: نشان این حال کز تری بود آنست که چون گرمها خورد بهتر بود و نشان آنچ از تری معده بود آنست که پیوسته بر یکحال باشد بسیری بیفزاید و بگرسنگی کمتر شود والله اعلم

علاج آن کز گرمی باشد

فولس گوید علاج این حال چون از گرمی بود آنست که سکنگبین ساده خورد و بنانشا و آب انار ترش و شیرین و پوست خشخاش و جو پوست کرده با شکر بکار دارد و روغنهای خشک در سر مالد چون روغن بنفشه و روغن نیلوفر و شیر دختران در چشم چکاند و از تیزیها و گرمیها و جماع کردن پرهیز کند و ترشها و چیزهای سرد گراید و اگر سبکی خورد با آب آمیخته خورد و اندکی خورد و اگر روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه همه بهم بیامیزد و دوا یا برسر میمالد سخت سود دارد ماسرجویه گوید علاج آنچ از خشکی بود آنست که بنانشا و گشکاب خورد و بسته جو و روغنهای سرد و تر در بینی چکاند و از شوری و تیزی و ترشها پرهیز کند و طعامهای معتدل خورد چون زیربا و ماش و از ترهها کاسنی و کاهو و پرپهن خورد و از میوها خیار و سیب و امرود که نیک باشد و اگر شیر گاو و شیر دختران بهم بیامیزد و در چشم چکاند این علت را بزداید و دیدارش را تیز کند و اگر آب انار ترش و شیرین را بپزد تا نیمه باز آید و آنگه باده یک وی انگبین صافی بیامیزد و دو هفته با آفتاب بنهد و در چشم چکاند بینایی را تیز کند و اگر علت کهن باشد طباشیر و هلیلهٔ زرد بساید و در چشم کشد نیک بود و اگر با خشکی دیدار خارش بود تری با آب زغار کند و بپالاید و در چشم چکاند سود دارد و اگر برگ خیار بسرکه بپزد و بر چشم نهد نیک بود

علاج آن کز سردی باشد

اسحق گوید علاج آنچ از سردی بود آنست که گوارش ترید بکار دارد و بنانشا گلنگبین خورد و بگرمابه بسیار رود و از ترشها و طعامهای گران پرهیز کند و سپیدبها چون شیربا ماست و آنچ بدین ماند نخورد و قلیهٔ مطجن گراید و این سرمه در چشم کشد صفتش زعفران و صبر و انزروت و مامیثا از هر یکی درسنگی همه را چون سرمه بساید و در چشم کشد که نیک است و این سرمهٔ دیگر را که ما آزموده ایم بهتر از آنست چشم را نیرو دهد و دیدار را تیز کند صفتش آب بادیان سه درسنگ سعد و زعفران اکلیل الملک از هر یکی درسنگی جمله را بهم بیامیزد و آب در وکند و با آتشی نرم بجوشاند و بسایه خشک کند و دیگر باره چون سرمه بساید و در چشم کشد نافع بود جالینوس گوید علاجش آنست که حب ایارج خورد تا مادهٔ علت کم شود و آنگه آب بادیان که با زهرهٔ بز بیامیزند و در چشم چکاند و شاف زهرها و باسلیقون و روشنایی هر کدام که بتواند در چشم کشد و اگر سکبینه و آب برنج و مامیران در چشم کشد هم نیک بود ابن ماسه گوید علاج آنچ از تری معده بود آنست که معده را بیارهٔ فیقرا پاک کند و اطریفل و گلنگبین و مصطکی بکار دارد و چیزی خورد که معده را قوی کند که نیک باشد و اگر حب قوقیا خورد معده را از آمیزشهای بد پاک کند و بهر ماهی دو بار قی کند و باید که جماع نکند که مضر باشد ان شاء الله

شصت و نهم انتشار فراخ شدن دیدهٔ چشم را خوانند

سببش کز زخم بود	علامتش کز زخم بود	سببش کز درد سر بود	علامتش کز درد سر بود
محمد زکریا گوید سبب این علت گاه از زخم افتد که چشم را رسد وزان دیده فراخ گردد چنانک چیزی نبیند تواند یا از پس درد سر پدید آید معالجت زود باید کردن	نشانش آنست که دیدهٔ چشم فراخ گردد و چشم کم بیند و هر چند دیده تنگ تر بود روشنایی بیشتر باشد و هر چند دیده فراخ تر بود روشنایی کمتر باشد	**ارخیجانس** گوید که این حال از پس درد سر صعب باشد سببش از تری باشد که در آنجا افتد و باشد که از خشکی افتد که بر چشم چیره گشته باشد	نشان این علت آن باشد که خداوندش هیچ نبیند و اگر بیند سخت باریک و ضعیف بیند و دیدهٔ چشم سخت فراخ بود چنانک از حد گذشته باشد

علاج آن کز زخم بود

محمد زکریا گوید که سبب این حال از زخمی بود یا از جایگاهی افتاده بود
علاجش آنست که اندکی آرد باقلی بگلاب بیامیزد و بهنگام خفتن بر
پلک چشم نهد و اگر باقلی خشک با پوست بگیرد و بکوبد و بیزد و با آب برگ
بید یا با آب کاسنی بسرشد و بر چشم نهد نیک باشد و اگر باقلی
نیابد برگ بید را تنها بکوبد و بر چشم نهد و اگر آرد جو با برگ بید بکوبد
و مرهم کند و بر چشم نهد سود دارد **ادیامیوس** گوید
علاجش آنست با آغاز علت که باقلی را بکوبد و با برگ بید بسرشد
و بر چشم نهد و پیوسته شیاف زهرها در چشم کند صفتش زهرهٔ اشتر
و گرگ و سگ و زهرهٔ کرگدن و خشتی و کبک و آهو و خوک و زهرهٔ
دو ماهی و زهرهٔ خوک و روز و زهرهٔ باز و کلنگ و زهرهٔ گوسفند بچه
و زهرهٔ تذرو و زهرهٔ کبوتر بچه از هر زهره درسنگی جمله را
بهم نیک بساید و پیوسته در چشم کند که نافع بود و این علت
را بهتر ازین دارو نباشد که آزموده ایم **حنین** گوید که چون
این علت بنیرو و کهن شده باشد علاج نپذیرد اما با آغاز
علاجش آنست که شکم نرم کند و رگ شریان را که بر نیم گاه بود ببرد
و شیاف زهرها در کشد و غذاهای لطیف و گوارنده خورد و از طعامهای گران
پرهیز کند و از جماع کردن دور باشد و از بیداری و کارهای برنج
پرهیز کند تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

علاج ان کز درد سر باشد

ارخیجانس گوید علاج آنچ از دردهای سر بود آنست که شریان
بیرون آهیخته علاج تا محکم نشود که چون محکم شده باشد هرگز بهتر
نشود و علاج نپذیرد **دیوجانس** گوید علاجش با آغاز علت آن
باشد که روغن بنفشه و روغن تخم کدو بر سر مالد و در بینی چکاند
و گشکاب و چیزهای سرد بکار دارد و انکس که هیچ نبیند
بدانکه او را علاج نباشد اما علاج آنکه اندکی بیند آنست که بهر
ماهی دو بار شکم براند بکوارش زنجبیل صفتش زنجبیل ده درسنگ صمغ
عربی و فیری بویا از هر یکی پنج درسنگ قرنفل و دارچینی از هر
یکی دو درسنگ جوزبویا یکی زعفران نیم درسنگ نشاسته بیست
درسنگ شکر نیم رطل همه را کوفته با شکر بیامیزد و بوقت حاجت بقدر قوت
بیمار بدهد چه که نیک بود و از پس شیاف زهرها در چشم کند صفت این
شیاف در کتاب دوم یاد کنیم و از سیکی خوردن و جماع کردن و طعام ناگوار
دور باشد و نخود آب و قلیه کرده تا آمیزشهای سبز لطیف کرده
ماسرجویه گوید علاجش آنست که شکم نرم کند و کوارش زنجبیل بکار دارد
و هر بامداد بناشتا گلنگبین خورد و علاج آنچ از خشکی بود آنست که
غذاها خورد که تری کند چون گوشت مرغ خانگی و گوشت تذرو و گوشت
دراج و تیهو و بکه و آنچ بدین ماند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام
و روغن نیلوفر در بینی چکاند و در سر نیز مالد تا نافع بود ان شاء الله

هفتادم ضعیفی دیدار کز گرمی باشد یا از سردی

سببش کز گرمی باشد	علامتش کز گرمی باشد	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
فولس گوید که سببش از تیزی صفرا بود که بر پیهای چشم چیره گردد یا از خشکی بسیار باشد بسبب آنک پیوسته روزه دارد یا شب نخسبد یا رنج بسیار بر تن نهاده باشد	نشان آنچ از صفرا بود آنست که چون ترشیها خورد بهتر بود و نشان آنچ از خشکی بود آنست که بوقت گرسنگی بوقت بیم و رنج سخت تیره بود و چشم مغاکی در شده باشد	**اسحق** گوید که سبب این علت از چیزی که بلغم باشد یا از بخارها تر که در پردهٔ چشم گرد آید و نیز از تری معده این سبب بسیار باشد چون در خوردن غذا اسراف کند	نشان این حال کز تری بود آنست که چون گرمیها خورد بهتر بود و نشان آنچ از تری معده بود آنست که پیوسته بر یک حال نباشد بسیری بیفزاید و بگرسنگی کمتر شود والله اعلم

علاج آن کز گرمی باشد

فولس گوید علاج این حال چون از گرمی بود آنست که سکنجبین ساده
خورد بناشتا و آب انار ترش و شیرین و پوست جوشیده و پخته سرکرده
با شکر بکار دارد و روغنهای خشک در سر مالد چون روغن بنفشه و روغن
نیلوفر و شیر دختران در چشم چکاند و از تیزیها و گرمیها و جماع کردن پرهیز
کند و ترشیها و چیزهای سرد گزارد و اگر سیکی خورد با آب آمیخته
خورد و اندکی خورد و اگر روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه همه را
بهم بیامیزد و بر سر مالد سخت سود دارد **ماسرجویه** گوید
علاج آنچ از خشکی بود آنست که بناشتا گشکاب خورد و بسته جو و
روغنهای سرد و تر در بینی چکاند و از شوری و تیزی و ترشیها
پرهیز کند و طعامهای معتدل خورد چون زیربا و ماش آب و از ترهها
کاسنی و کاهو و پرپهن خورد و از میوهها انار و سیب و امرود که نیک
باشد و اگر شیر گاو و شیر دختران بهم بیامیزد و در چشم چکاند
این علت را بزداید و دیدار را قوی تر کند و اگر آب انار ترش و شیرین را
بپزد تا نیمه باز آید و آنکه باده یک دو انگبین صافی بیامیزد و دو
هفته با آفتاب بنهد و در چشم چکاند بینایی را قوی تر کند و اگر علت کهن
باشد طباشیر و هلیلهٔ زرد بساید و در چشم کشد نیک بود و اگر با ضعیفی
دیدار خارش بود تری آب زغار کند و بپالاید و در چشم چکاند
سود دارد و اگر برگ خیار بسرکه بپزد و بر چشم نهد نیک بود

علاج آن کز سردی باشد

اسحق گوید علاج آنچ از سردی بود آنست که کوارشها بکار دارد
و بناشتا گلنگبین خورد و دیگر بار بسیار بود و از ترشیها و طعامهای گران پرهیز
کند و سپیدباها چون شبرمات و آنچ بدین ماند نخورد و قلیه و مطنجن
کرا و این سرمه در چشم کشد صفتش زعفران و صبر و افیون با ماشا
از هر یکی درسنگی همه را چون سرمه بساید و در چشم کشد که نیکست و این
سرمهٔ دیگر را با زمودیم بهتر از آنست چشم را نیرو دهد و دیدار را
تیز کند صفتش آب بادیان سه درسنگ بیده زعفران اکلیل الملک
از هر یکی درسنگی جمله را بهم بیامیزد و آب در وکند و باتش نرم بجوشاند
و بسایه خشک کند و دیگر بار چون سرمه بساید و در چشم کشد نافع بود
جالینوس گوید علاجش آنست که حب ایارج خورد تا مایهٔ علت کم شود
و آنکه آب بادیان که با زهرهٔ بز بیامیزد و در چشم چکاند و شیاف
زهرها و باسلیقون و روشنایی هر کدام که بتواند در چشم کشد و اگر
سکبینه و آب رازیانج و مامیران در چشم کشد هم نیک بود **ابن ماسه**
گوید علاج آنچ از تری معده بود آنست که معده را بایارج فیقرا
پاک کند و اطریفل و گلنگبین و مصطکی بکار دارد و چیزی خورد
که معده را قوی کند که نیک باشد و اگر حب قوقیا خورد
معده را از آمیزشهای بد پاک کند و بهر ماهی دو بار قی کند
و باید که جماع نکند که مضر باشد ان شاء الله

هفتاد و یکم آغاز آب فرو آمدن اندر چشم

سببش که مغز بود	علامتش که مغز بود	سببش که معده بود	علامتش که معده بود
محمد زکریا گوید که اصل این علت از دو چیز بود اول از بری معده دوم از آلودگی مغز و سبب آلودگی مغز از تریهای بسیار بود در مجری دیده و در حدقه گرد آید	با آغاز علت نشانش آنست که مردم در پیش چشم چیزها می بیند خرد همچون ذره آفتاب و نیز در سوراخ دیده چشم چون ابر پدید آید	یوحنا گوید که سبب این حال از بخارهای ستبر بود که از معده بمغز سر بر شود از آنکه قوت طبیعت آن بخارها را در مجری دیده دفع کند و آنجا جمع آید	نشانش آنست که بر یک حال نیستند بود وقتی سبکتر بود و بود وقتی گران تر باندازه سبکی گرانی معده و نیز پدید در سر درد و چشم با دیگر با منش گشتن بود

علاج آن که آلودگی مغز باشد

محمد زکریا گوید علاج آنچه از آلودگی مغز بود آنست که حب قوقیا خورد تا سر و مغز از مایه علت پاک کرد و از خوردنیهای گران پرهیز کنند خاصه از سبکی و ماست و شیر و ماهی و آنچه بدین ماند و حجامت بکنند و شاف زهرها در چشم کشد که سود دارد و هر چه از وی محکم شده باشد علامتش آنست که رنگش سیاه بود و یا ازرق و امیدوارتر این علت آن باشد که بگونه سپید بود و پاک باشد و چون انگشت بروی نهد باز گسترد و چون بردارد بهم جمع شود اسحق گوید اگر پیش از آن که آب فرود آید بداند باید که رگهای ناگوش را بشگافد و داغ کنند تا راه بسته شود و آب از مغز بدیده فرو نیاید و نیز مغز را پاک کند بگوارش زنجبیل و از طعامهای گران پرهیز کنند و پیوسته علک همی خاید و آب از دهن بیرون اندازد و غذا اندک خورد و اگر آب در آمده باشد الا قدح هیچ نشاید کردن و قدح کردن آب باشد بسر میل باید که بدان هنگام که سیر خورده نباشد و البته حرکت نکند و عطسه نیارد و نسرفد و چون اندک بتمامی آب بیرون آمده است بر قفا خسبد و زرده خایه بروغن گل بزند بر چشم نهد و بر قفاه حرکتش نبیند و البته نگردد و سه روز همچنین کند که چشم را بسته دارد و در خانه تاریک نشیند آنگه بعد از سه روز چشم را آب نیم گرم بشوید و رکوی سیاه در او بپزد تا شفا یابد

علاج آن علت که معده باشد

یوحنا گوید علاجش آنست که معده را پاک کند از آن خلطی که مایه این علت بود و نبات با گلنگبین خورد و شاف زهرها در چشم کشد و گوارش زنجبیل این علت را نیک بود و شاف اصطفیقان تاریکی چشم و این علت را نیک باشد خاصه که معده پاک کرده بود و این شاف بکار دارد صفتش اقلیمیای زر و زعفران و پلپل و افیون و هلیله زرد از هر یکی چهار درمسنگ صمغ عربی و شاف مامیثا از هر یکی درمسنگی نمک اندرانی دو دانگ مرصافی دو دانگ صبر و بوره از هر یکی چهار دانگ زرنیخ دو دانگ همه را بآب بادیان نیک بساید و شاف کند و بسایه خشک کند و بوقت حاجت در چشم کشد نافع بود جالینوس گوید بهترین علاجی این علت را شاف زهرها باشد خاصه زهرهای چارپایان و زهرهای مرغان دشتی بهتر باشد و آب بادیان با آغاز علت در چشم کشد سود دارد و از غذاهای گران و جماع پرهیز کند و هر چه خلاف این کند عظیم زیان دارد مسیح گوید علاجش آنست که بحب صبر و حب قوقیا معده را پاک کند و یارج فیقرا و یارج جالینوس و یاره روفس این جمله مر او را سود دارد و اگر یاره فیقرا غرغره کند منفعت باشد و شاف اصطفیقان و عرعری در چشم کشد و هر زهره که با مشک بیامیزد و با آب بادیان بساید و در کشد نیک بود و زهره مرغان دشتی بهتر باشد

هفتاد و دوم شب کوری و روز کوری

سبب شب کوری	علامت شب کوری	سبب روز کوری	علامت روز کوری
ثابت قره گوید که این علت از بخارهای ستبر خیزد و آنچه شب بیند آنست که بخار بروشنایی روز و بگرمای آفتاب لطیف بشود و از تاریکی شب بخار ستبر شود	نشان این علت آن باشد که خداوند این علت شب هیچ نبیند اما بروز نیک بیند چنانکه در بینایی چشم هیچ نقصان نباید والله اعلم	ابوجریج گوید سبب این علت از خشکی بسیار بود که بروح نفسانی چیره کرده یا از تحلیل شدن روح نفسانی بود و یا باشد که از صدمه آید سبب آمیزشی که کرده بود	نشان آنست که بروز روشن هیچ نبیند و بشب تاریک نیک بیند و نشان آنچ از صدمه بود آن بود که بهنگام گرسنگی بهتر بیند و باشد که بهتر بیند

علاج علت شب کوری

ثابت قره گوید علاجش آنست که بیاره فیقرا تن را پاک کند و نیز بدان غرغره کند و بیان خرد کند تا عطسه آرد و شاف زهرها در چشم کشد و این دارو را ما بیازموده ایم خاصیت نیک صفتش پلپل و دارپلپل و قنبیل از هر یکی سه درم همه را [illegible] بساید و در چشم کشد و شکم نرم کند بحب قوقیا و از آن پس دارپلپل را نیک بساید و همچنین بادیان را بر جگر بز پراکند و جگر را بر آتش نهد تا گرم شود انگشت میل را بدان آب که بالا آید و در چشم کشد و هیچ تری نباید که خورد چون شیر و ماست و خایه و ماهی و میوهای تر الا نخود آب و گوشت کباب و بهر دو شب حب شبیار خورد نیک بود بقراط گوید این شاف شب کوری و آغاز آب فرود آمدن را و انتشار را اگر تری بود نیک باشد صفتش زهره بز کوهی یک وقیه تخم حنظل سوده مثقالی افیون و نوشادر از هر یکی نیم درمسنگ سکبینه دو دانگ همه را با این زهره در هاون کند و نیک بساید و با آفتاب خشک کند و بآب سداب و بادیان شاف کند و در چشم کشد بغایت دیدار را تیز کند اسحق گوید علاجش آنست که جگر بز را بر آتش افکند تا آب گیرد آنگاه آتش زیر او سست کند و هر روز در چشم کشد و نان با این جگر پخته بخورد و چشم را بر بخار این جگر بدارد تا بخار جگر در چشم رود و سود دارد

علاج علت روز کوری

ابوجریج گوید این حال بیشتر در چشم ازرق افتد یا در چشم شهلا الا لطیفی روح دیدار دیده چشم و علاجش آنست که آب انار ترش و شیر زن بکار دارد و لعاب اسپغول با جلاب و آب تخم پرپهن با سکنگبین بکار دارد و چندین و گلاب بر پیشانی بمالد و شیر دختران و روغن بنفشه در بینی چکاند و اگر گلاب در چشم برد هم منفعت دارد و پیوسته چشم را با آب شوید و چشم را آب صافی در همی کشد که نیک بود و غذا مرغ بچه مصوص خورد که در او گشنیز کرده باشد و زیرها کامو و بقله خورد و بسیار نگرد و در چیز روشن ننهد و از جماع کردن و سبکی و شیر خفتن و شور ریحان دور باشد و بغذاهای سرد و تر گراید تا شفا یابد حنین گوید این علت اگر از معده بود آسان باشد نشانش آنست که چشمها یکسان بود و بوقت گرسنگی بهتر باشد و چون چنین صفت بود مسهل قوی خورد و نیز قی کند و پیوسته معده را از خلطها که سبب علت باشد پاک دارد و اگر این علت در یک چشم باشد و دایم یکسان بود سببش از مغز سر باشد علت صعب بود علاجش آنست که حب شبیار خورد و پیوسته بحب غرغره کند و زال [illegible] نشاسته در چشم کشد و روغن نیلوفر و روغن بنفشه در بینی چکاند و اگر با نیم گرم شوید نیک باشد و شیر دختران و روغن بنفشه در بینی چکاند

هفتاد و سوم در گوش که از گرمی باشد یا از سردی

سببش کز گرمی باشد	علامتش کز گرمی باشد	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
بوحنا گوید که درد گوش از درد کرانه‌ها بود از آنک حرارت بیشترست و سببش کز گرمی بود از چیرگی و تیزی خون باشد که در رگهای گوش گرد آمده باشد	نشانش آنست که گوش سرخ بود و سخت جهد و سر گرانی کند و چون دست بروی نهند گرم باشد و رگهای بنا گوش برخاسته بود و پیشانی درد کند بوقت [illegible]	ماسرجویه گوید سبب این حال از آمیزش بلغمی بود که در گوش چیره گشته بود یا از در رنگ کردن بسیار در جایگاهی که باد سرد بود یا از شستن آب سرد	نشانش آنست که بنا گوش گرانی کند و چون دست بروی نهند سرد باشد و گرمیها که بدو رساند آسانی یابد و باشد که بانگها در گوش افتد والله اعلم

علاج آن کز آلودگی مغز باشد

بوحنا گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و یک وقیه روغن گل را با نیم وقیه سرکه بجوشاند تا سرکه برود آنگه آن روغن نیم گرم هر اندک اندک در گوش چکاند و طعام کم خورد و از سیکی پرهیز کند و اگر با آب میوها شکم نرم کند سود دارد و اگر روغن نیلوفر یا روغن بنفشه یا روغن گل یا روغن تخم کدو نیم گرم در گوش چکاند و اگر شاف افیون در چکاند هم سود دارد و اگر سخت تر شود تخم بنگ را بکوبد و با روغن بجوشاند و در چکاند و اگر چند بار شیر دختران درد و شد نیک بود و اگر روغن بید در چکاند نیک بود **محمد زکریا** گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بهلیلۀ زرد با [illegible] یا بلیله اگر قوت بیمار قوی باشد رگ قیفال بزند و بقدر طاقت خون بگذارد و شراب آلو و شکر بناشتا بخورد و اگر شیر دختران و روغن گل و آب [illegible] که بجوشانند و در گوش چکانند سود دارد و اگر بیمار پرهیز کند و بند اندامهای سرد کرا پدید آید روغن کنجد با پیه مرغ و پیه بط بگدازد و در گوش چکاند نیک بود **روفس** گوید اگر روغن بادام شیرین و سه بهر سرکه بهم بجوشاند چندانک سرکه برود و روغن بماند و با غاز علت در گوش چکاند و آب کدو تازه و آب [illegible] با روغن گل بیامیزد و هر سه را بهم بزند و در گوش چکاند درد بنشیند و اگر سپیدۀ خایه با تخم بنگ کوفته در گوش نهند نیک بود

علاج آن کز سردی باشد

ماسرجویه گوید علاجش آنست که آنچه بکار دارد و کاورس گرم کرده بر گوش نهند و سداب یا آب پیاز را با روغن کنجد بجوشاند و در گوش چکاند و اگر روغن قسط یا روغن سیسنبر در چکاند سود دارد و اگر دو قطره روغن کادی با قطران در چکاند نیک باشد و اگر درمسنگی [illegible] بخرد و نیم درمسنگ فرفیون با نیم وقیه روغن زیت بگدازد و در گوش چکاند در ساعت درد را بنشاند **اسحق** گوید علاجش آنست که بحب قوقایا شکم نرم کند و سیکی کهن صرف خورد و روغن سوسن و روغن ترب در گوش چکاند و بناشتا بگرمابه رود تا خوی کند و کشکنجبین لحمی خورد و نمک و کاورس گرم کرده در سر بندد و روغن یاسمین و روغن بابونه نیم گرم در گوش چکاند و گوارشهای گرم بکار دارد و از طعامهای ناگوار پرهیز کند و از غذا شوربا خورد که در آن ابزارهای گرم کرده باشد و روغنهای سرد هیچ در گوش نچکاند مگر نیم گرم البته **اسحق** گوید که آن کرمک سرخ که بر لب جوبها بود که بتازی خراطین خوانند اگر با سیکی پخته او را [illegible] و دهنی پیه بط یا [illegible] بگدازد و در گوش چکاند درد بنشاند و اگر پلیته از [illegible] بکند و با انگبین بیالاید درد گوش را نیک بود بخاصیت و اگر نگار با انگبین سرشته شود و با یک نیم سرکه در گوش چکاند نیک بود و از همه بهتر این علت را روغن کردم بود که در گوش چکاند

نرکی

هفتاد و چهارم دمیدگی و آماس گوش کز گرمی باشد یا از سردی

سببش کز گرمی باشد	علامتش کز گرمی باشد	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
ابن ماسه گوید سبب این علت آنست که خون [illegible] را قوت طبیعت اندر گوش دفع کند یا صفراء تیز بود که در درون گرد آمده باشد و یا آماس گشته باشد	نشانش آنست که درون گوش آماسی پدید آید و درد سخت کند و گونه سرخ باشد و سر گران بود و اگر با این علت تب باشد آماس بزرگ باشد	مسیح گوید این حال را سبب از آمیزش بلغم سطبر افتد که درون گوش گرد آمده باشد و یا آماس شده و باشد که از خلطی سوداوی بود اما بنادر درافتد	نشانش آنست که سر گرانی کند و دردش سخت باشد و جهیدن نکند و گونه سرخ باشد و چون چیزی گرم در گوش نهند دردش آرام گیرد و آسانی یابد

علاج آن کز گرمی باشد

ابن ماسه گوید چون از این علت گوش سخت بجهد و روی سرخ شود علاجش آنست که رگ قیفال بزنند و خون بسیار ببر دارد و شیر دختران در گوش [illegible] تا سه روز چنین کند و اگر بیمار از حال بشود قیراطی افیون در شیر دختران بگدازد و نیم گرمش در گوش چکاند نیک بود و اگر لعاب اسبیوش با آب کشنیز تازه بیامیزد و بیرون گوش در مالد نیک باشد و این ضماد بر گوش نهند باقلی کوفته و جو و [illegible] نیلوفر و بابونه و بیخ [illegible] و بنفشه و بیخ خطمی از هر یکی بهری جمله را کوفته با آب کشنیز تر بسرشته و خطمی با روغن بنفشه بیامیزد و بکار دارد و غذا مزورۀ غوره و بنفشه خورد و [illegible] کشکاب و جلاب خورد **حنین** گوید علاجش آنست که رگ [illegible] بزند و یا حجامت کند و آنگه شکم نرم کند با آب هلیله و یاره فیقرا تا [illegible] علت کم شود و هر وقت آب پوست کدوی تازه در گوش چکاند نیک بود و این دارو نیک آرد باقلی و آرد جو از هر یکی سه درمسنگ بابونه و اکلیل الملک از هر یکی درمسنگی خطمی مثقالی همه را کوفته بروغن بنفشه چون مرهم کند و بر پلیته مالد و در گوش نهند نیک بود و اگر علت صعب بود آب پوست کدوی تازه با روغن گل بیامیزد و در گوش چکاند و از غذاهای گرم پرهیز کند و طعامهای لطیف کم خورد تا درد زایل شود ان شاء الله تعالی

علاج آن کز سردی باشد

مسیح گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بحب یاره تا سر و مغز از ماده علت پاک گردد و از آن پس روغن شبت با روغن نرگس در گوش چکاند و این ضماد بیرون گوش نهند صفتش شبت و بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن و مرزنگوش و سیسنبر از هر یکی بهری حلبه و [illegible] اندک از هر یکی نیم بهر همه را کوفته با آب مرزنگوش و روغن سوسن بسرشته و بر گوش نهند و اگر بابونه و اکلیل الملک و شبت و [illegible] بجوشانند و سعتر و مرزنگوش همه را در آفتابه کنند و [illegible] و سرش [illegible] قطنی کوتاه بنشانند و سرش در آفتابه نهند و دیگر سرش در گوش نهند و یک ساعت درنگ کند تا بخار دارو در گوش رود و آماس را ببرد و درد بنشاند **روفس** گوید نشان پخته آماس آنست که ریم از گوش آید علاج وی آنست که دو سه بار انگبین در وی چکاند و پلیته را با انگبین بیالاید و دهنی عنزروت بر وی پراکند و در گوش نهند و اگر صبر و عنزروت خون سیاوشان و کندر [illegible] بساید و پلیته را با انگبین بیالاید و این داروها بر وی پراکند و در گوش نهند نیک بود و اگر انگبین با زهرۀ گاو و اندکی سرکه بزنند و در گوش چکاند نیک باشد **اسحق** گوید این داروها آماس گوش را که بسوی پخته [illegible] نشاند [illegible] بیخ انجیر و بیخ [illegible] رطل [illegible] وقیه روغن بادام [illegible] مثقالی شیر زنان مثقالی آب انجیر [illegible] و اندکی عنزروت بیامیزد و پلیته را بیالاید و در گوش نهد

هفتاد و پنجم آب کاندر گوش شود یا جنبنده

سبب آب کندر گوش بود	علامت آب کندر گوش بود	سبب جنبنده کندر گوش بود	علامت جنبنده کندر گوش بود
بوحنا گوید سبب آب در گوش شدن از آن باشد که آنکس در آب فرو برود و درنگ کند بسیار در آبهای تیز و رونده و یا کسی آب در گوش وی کند	نشانش آنست که گوش گران کند و اندکی اندکی درد نماید و چون کاغذ فتیله کند و در گوش نهد زمانی صبر کند چون بیرون آرد تر شده باشد	مداینی گوید که سبب این حال آن بود که مردم خفته باشد جنبنده در گوش رود و باشد که کرم بود که از ذات گوش پدید آید بسبب ریمها پوسیده خاصه بتابستان	نشان این علت که جهت جنبنده باشد آنست که زمانی بجنبد و زمانی آرام گیرد و آنچ خورده کرم گوش بود نشانش آنست که گوش درد کند و نیز خارش بسیار دهد

علاج آب کندر گوش بود

بوحنا گوید اگر در گوش آب گرم رفته باشد علاجش آنست که شیر تازه در ریزد تا درد بنشیند و اگر آب سرد رفته باشد نشانش آنست که چون از گرمابه فارغ شود بدرد آید و علاجش آنست که آب در گوش کند و هم در زمان فرو ریزد و از گوش بیرون آید یک قطره روغن نیم گرم بود در چکاند تا درد بیارامد و اگر آب بیرون نیاید اندکی کاه اندر شود [illegible] بیکپای بایستد و هم بران سو باری چند بر جهد تا آب بیرون آید تا اندکی پنبه را بسر چوب شبت بپیچد و بروغن چرب کند و یک سر را بگوش در نهد و پنبه سخت کند تا باد اندر گوش نشود و آتش بران پنبه چرب کرده زند تا جمله آبش از گوش آن چوب شبت بیرون کشد و اگر پاره کاغذ کهن را پلیته کند و در گوش باری چند نهد آب را بخود کشد محمد زکریا گوید آب از گوش بیرون کشد چنانک گفتیم و زان پس اندکی روغن سوسن و روغن بادام اندر وی چکاند نیک بود و اگر در گوش سنگ و یا دیگر چیزی افتد علاجش آنست که پنبه را بسر میل بپیچد و بدلوق ابریشم بیالاید و آهسته در گوش نهد تا باخر رسد و بیرون آرد و اگر بیرون نیاید بطشتین بیرون آرد و اگر نه بکند عطسه آرد و دهن بگیرد و سر بران سو گرداند و بجهد تا بیرون آید و اگر نه روغن گرم در چکاند و بران سو بخسبد و باز برآید شود و عطسه آرد و صرح از بن کار کند بعد از آن کند تا شفا یابد

علاج جنبنده کندر گوش بود

مداینی گوید چون جنبنده در گوش شود و بیرون نتواند آوردن علاجش آنست که صبر را بآب بگدازد و در گوش چکاند یا آب برگ کبر یا آب افسنتین یا آب صبر را با روغن دانه شفتالو یا زهره گاو ازین جمله هر کدام که بیابد در گوش چکاند هم سود بود و اگر برگ شفتالو با آب پودینه یا آب تخم حنظل بهم بجوشاند و در گوش چکاند نیک باشد و جنبنده را بکشد و درد بنشاند و هر روغن که باشد چون در گوش چکاند جنبنده را حالی بکشد و اگر جنبنده بسیار بود و نتواند بیرون آوردن منقار ریش بیرون آرد و اگر آب کبر با سرکه بیامیزد و در گوش چکاند منفعت دارد دیوجانس گوید که چون در گوش کرم بود نشان آنست که خارش و تاسه کند علاجش آنست که آب پودینه در گوش چکاند یا روغن مغز استخوان شفتالو یا اندکی سداب را با سرکه کهن بساید و در گوش چکاند و اگر سرکه گرم کرده در گوش چکاند کرم را بکشد و درد را بنشاند اگر کرانی اندر گوش بماند بکند عطسه آرد و زان پس روغن نیم گرم در چکاند و نیز بجوشد و انگه نیک بود تا گوش بگشاید و یک قطره قطران اندر چکاند نیکو بود و اگر روغن سوسن و روغن بادام تلخ و آب سداب و هر یکی بهری با اندکی سرکه بیامیزد و در چکاند نیک باشد و آب تربد و آب [illegible] چون نیم گرم سازد بیامیزد و در چکاند کرم را بکشد و اگر فوق سپید با سرکه بجوشاند و در چکاند نیک بود

هفتاد و ششم ریشهای گوش و خون و ریم آمدن از وی

سبب ریشهای گوش	علامت ریشهای گوش	سبب خون و ریم آمدن از گوش	علامت خون و ریم آمدن از گوش
محمد زکریا گوید سبب ریشی گوش از آمیزشی تیز بود یا از آماسی که بشکافد و ریشی بماند و یا از چیزی تیز بود که در گوش کنند و بخارانند تا ریش گردد	نشان آنچ از آمیزش تیز بود آنست که درد چون تیر همی جهد و نشان آنچ از آماسی بود آنست که ریم بیرون آید و آنچ از ریش گردد بود خون آید	ابوجریح گوید که سبب خون آمدن از گوش از زخمی بود که بدو رسد یا از افتادنی بود سخت یا بچیزی که خسته اش کند و سبب ریم از ریشهای کهن باشد	نشان آنست که اگر خون بسیار آید برگ خشکی باشد و اگر کمتر بیرون آید خشکی کمتر باشد و ریم هر چند که دیرتر بود ریشی بدتر و کهن تر بود

علاج ریشهای گوش

محمد زکریا گوید که چون ریش گوش کهن شده باشد علاجش آنست که مرهم سپیده را بروغن گل بگدازد و در وی نهد و ریشی که روزگار برو گذشته باشد علاجش آنست که صبر و عنزروت و کندر و مر و صافی خون سیاوشان از هر یکی و در سنگ همه را خرد بساید و پلیته را با انگبین بیالاید و زین داروها بر وی پراکند و در گوش نهد و اگر ریش درون سخت باشد این داروها با انگبین بگدازد و در گوش چکاند و اگر بدین نیز فایده ندارد آهن را یک ماه در سرکه فرغار کند و انگه از وی اندکی در گوش چکاند تا هر چه ازوی پاک کند و ریش را درست کرداند جالینوس گوید اگر با ریش گوش خون و ریم بیرون آید آب انگبین گرم در گوش چکاند و انگه عنزروت و خون سیاوشان و کندر و صبر همه را خرد بساید و پلیته را با انگبین بیالاید و زین داروها بر وی ریزد و در گوش نهد نیک بود و اگر فرزمانا و بوره چون سرمه بساید و با انجیر دانه همه را بکوبد و پلیته کند و در گوش نهد نیک بود اریباسیس گوید علاج ریشی گوش آنست که عنزروت و خون سیاوشان و کندر و مر و صافی و شاف مامیثا از هر یکی بهری راست همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشد و پلیته از رکوی کتان بکند و زین داروها بران پلیته بمالد و در گوش نهد و از غذاهایی که خون را تیز کند نخورد تا شفا یابد انشاء الله تعالی وحده

علاج خون و ریم آمدن از گوش

ابوجریح گوید همان چیزها علاجش بود که خون را از دیگر جایها باز دارد اما انار را همچنان با پوست اندر سرکه بپزد و انگاه او را بیفشارد و در گوش چکاند خون آمدن را بخاصیت باز دارد و اگر مامیثا را با شیر دختران بر سنگ بساید و بسر میل برگیرد و در گوش چکاند نیک باشد و گوش را نیرو دهد و درد و ریش را بنشاند بوحنا گوید اگر سبب خون از بیماری بحران بود نباید که او را باز گیرد مگر که از حد بگذرد و چون خواهد که باز دارد مازوی پخته و آب عصا الراعی و آب لسان الحمل هر کدام که بود در وی چکاند و اقاقیا تیز که با سرکه در دو چکاند نیک بود و اما ریم چون بسیار آید از گوش و کهن باشد پلیته مرهم زنگار در گوش نهد و اگر پلیته را با انگبین بیالاید و لختی زنگار زرد بر پراکند و آن پلیته را دیگر بار با انگبین و عنزروت بیالاید و در گوش نهد نیک بود و اگر ریم آهن سیه که بساید و پلیته را بدو تر کند و در گوش نهد نیک بود روفس گوید علاج ریم آمدن از گوش آنست که صبر و کندر و خون سیاوشان و ریم آهن و زنگار را با سرکه بساید و پلیته را بدو تر کند و در گوش نهد سخت نیک بود و اگر آب انگبین و عنزروت بیکجا بگدازد و بیالاید و در گوش چکاند نیک بود و اگر ریم آهن سوده با سرکه بساید و در آفتاب بنهد تا سبز شود و در چکاند نیک بود و اگر عنزروت با شیر دختران بجوشاند و بر پلیته مالد و در گوش نهد سود دارد

هفتاد و هفتم بانک آمدن از گوش و بادها که اندرو باشد

سبب بانک کردن گوش
یوحنا گوید سببش از آنست که بخار در گوش گرد آمده بود چیره شده یا از بادهای ستبر بود که درین گوش گرفته شود و راه نیابد که بیرون آید

علامت بانک کردن گوش
نشانش آنست که از بانگ کردن نیارامد و درین گوش گرفته بود و نیز در وی گرانی باشد و نشان آنچ از بادها بود آنست که بوقتی کمتر و بوقتی بیشتر بود

سبب بادهای گوش
محمد زکریا گوید سبب بخارها و باد که در گوش بود بیشتر از آن باشد که چون طعام بسیار خورده باشد سبکی خورد انگه بخسبد تا بخار بدو بر شود و در گوش گرد آید

علامت بادهای گوش
نشانش آنست که بریک حال نایستد گاه بیشتر باشد و گاه کمتر بود و نیز وقتی که گوش بدرد آید و با از وی بانک آید خاصه بهنگام علت

علاج بانک آمدن از گوش
یوحنا گوید اگر علت از بلغم بود علاجش آنست که حب صبر شکم نرم کند تا ماده علت را از سر فرود آرد انگه روغن قسط با اندکی زعفران و سرکه بهم بزند و در گوش چکاند یا روغن زیت با اندکی آب سداب بیامیزد و در چکاند و اگر زوفا و حب الغار و برگ صنوبر همه را بهم بپزد و در چکاند نیک بود و اگر بدین چ گفتیم علت زایل نشود سببش از خلطی ستبر باشد که در پرده سر گرد آمده باشد و چیره گشته علاجش آنست که دو دانگ تخم ترب و دو دانگ و نیم شحم حنظل و کثیرا و عنزروت از هر یکی دانگی هلیله کابلی دو دانگ همه را کوفته و بیخته حب کند و بکار دارد ثابت قره گوید اگر بانگ در گوش از ناگهان در افتد سببش از گرمی بود علاجش روغن گل و سرکه باشد و شیر دختران و آب کدو و آب خیار در گوش چکاند و اگر سببش از بیماری بود که برخاسته بود علاجش آنست که نخست گوش را با آب افسنتین بشوید و روغن گل و سرکه در چکاند و اگر سببش از بادها ستبر باشد علاجش آنست که فرفیون با روغن حنا یا سیان خرد را با روغن سداب بیامیزد و نیم گرم در چکاند مسیح گوید بانگ آمدن از گوش را آب انار و خار خشک و حب الغار را با آب بپزد و در گوش چکاند و این حب کردن بانگ آمدن از گوش را نیک بود تربد ده درم سنگ هلیله کابلی دو درم سنگ و نیم همه را کوفته حب کند و یک مثقال بکار دارد

علاج بادها که اندر گوش باشد
محمد زکریا گوید علاج بادهای سرد که در گوش بود آنست که سداب را بروغن بپزد و در چکاند یا دو درم سنگ سیان خرد و یک درم سنگ افیون بروغن گل بگدازد و نیم گرمش را بگوش چکاند و غذا کم خورد و از گوشت گاو و نرسک و کلم پرهیز کند و این شیاف مر بادهای ستبر را و گرانی گوش را سود دارد صفتش شحم حنظل دو درم سنگ بوره نان دو دانگ سیان خرد و زراوند و افشره افسنتین یعنی عصاره گوش و قسط بحری از هر یکی درم سنگی و نیم فرفیون دانگی همه را خرد بکوبد و بزهره گاو سرشته شود و بوقت حاجت چند نرسکی باد و سه قطره روغن بادام تلخ بساید و در گوش چکاند حنین گوید علاجش آنست که پودینه را و درمنه و مرزنگوش را با آب بپزد و در گوش چکاند و با گوش را بدین بخار دهد و اگر سیان خرد و فرفیون بروغن یاسمین بگدازد و در گوش چکاند منفعت دارد اسحق گوید درد گوش اگر از بادهای ستبر بود نشانش آنست که بریک گونه آرام نگیرد گاهی بهتر بود و گاهی بتر و بخار آنچ داروها اورا نیک بود بابونه و اکلیل الملک و بیخ غار و پودینه و مرزنگوش و سعتر همه را در آفتابه کند و تاب بجوشاند و قمع بر سر آفتابه نهد و گوش بر دم قمع بدارد تا بخار بدو برود و روغن ترب نیم گرم بود در چکاند و اگر برگ بکاسب و مرزنگوش و روغن سوسن بپزد و با قدری سیان خرد در گوش چکاند نیک بود و روغن زیت بجوشاند و در چکاند نیک بود

هفتاد و هشتم کری و گرانی گوش که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که از گرمی باشد
بقراط گوید سبب این حال که گرمی بود آنست که بر سر شده باشد و درین گوش گرد آمده و چیره گشته بود و باشد که از خون تیز بدید آید

علامتش که از گرمی بود
نشانش آنست که بوقت گرسنگی بجنبد و بوقت سیری بیارامد و با گوش گرم بود و نشان آنچ از خون بود آنست که با گوش سرخ بود و رگها برخاسته

سببش که از سردی بود
یوحنا گوید این سبب از آمیزش سردی یا بخته بود که اندرین گوش گرد آمده بود یا از ریمی که درین گوش سخت شده یا از بخار ستبر بود

علامتش که از سردی بود
نشانش آنست که گوش سرد بود و گرانی نماید و نیز بهنگام سیری و گرسنگی آرام گیرد و آنچ از بخار بود نشانش آنست که بریک حال بیارامد

علاج آنک از گرمی باشد
بقراط گوید کری که مادرزاد بود اورا علاج نبود و اما علاج آنچ از صفرا بود آنست که شکم نرم کند بشراب آلو و اگر شکم نرم باشد شراب انار و شراب سیب و شراب خرنوب و بخار گرم را از سر باز دارد و گلاب و گل نوفر و خطمی بر سر نهند تا مغز قوی گردد و در گرمابه شیر نهاده در باشد و شیر شیها زاید و نباشد با سکنگبین غرغره کند روفس گوید اگر سببش از صفرا بود علاجش آنست که بخته یا بلیله زرد شکم نرم کند یا با آب خرمای هندی و انگه سر را با سپرمهای سرد طلی کند و گرمابه بکار دارد و انار را با پوست بکوبد و آبش در چکاند و چیزهای سرد و تر بکار دارد و از هر چه صفرا انگیزد دور باشد اسحق گوید علاج آنچ از صفرا بود آنست که حب یاره خورد یا حب توقیا و داروها که صفرا از سر فرود کشد بکار دارد و غذاهای سرد و تر گزاید و در آبهای سرد و خوش نشیند و از هر چه صفرا انگیزد دور باشد و علاج آنچ از خون بود آنست که رگ قیفال بزند یا حجامت کند و آب انار ترش و شیرین خورد و اندکی روغن گل با سرکه بیامیزد و در چکاند و اگر این علت از سرسام باشد روغن بنفشه و اسپیرم آب بکار دارد و مغز بره با شکر سفید خورد و اگر درد سر پدید آید آب ترب با روغن گل بیامیزد و در چکاند و زبان دراز کردن و جماع کردن دور باشد که این جمله زیان دارد تا شفا یابد

علاج آنک از سردی باشد
یوحنا گوید این علت چون از سردی بود و کهن شده باشد علاجش آنست که بوره را فرو بساید و با انگبین و سرکه بجوشاند و باری چند از وی در گوش چکاند و اگر اسپیدان با انجیر بکوبد و شیاف کند و در گوش نهد نیک بود و اگر بدین چ گفتیم نکند علاجش آنست که حب یاره خورد یا حب توقیا تا علت را از سر فرو کشد و اگر بیاره و بنفشه غرغره کند نیک بود و اگر سیان خرد را بروغن شبت بگدازد و در گوش چکاند نیک بود و با آب سداب و انگبین و زهره بز و بارزد بهم بساید و در گوش چکاند نیک بود حنین گوید سبب این علت چون از آمیزشهای بلغمی بود که در گوش رفته باشد علاجش صعب باشد اما باید که بیاره و روفس شکم نرم کند و پیوسته با سکنگبین غرغره کند و روغن یاسمین و سیان خرد را بروغن سداب بیامیزد و در گوش چکاند و جاشتگرابه بکار دارد و از خوردنیهای سرد پرهیز کنند جالینوس گوید این علت چون قوی باشد علاجش آنست که حبه فندقی خربق سیاه بستاند و با انگبین حل کند و در گوش نهد و رها کند تا آن خلط را که از شنودن باز دارد بخورد و گوش را از ماده علت پاک کند و اگر سبب این علت از بخارهای ستبر بود علاجش آنست که اندکی بوره و سرکه بهم بساید و در گوش چکاند و زمانی رها کند و باز بیرون ریزد و گوش را بگشاید و غذاهای لطیف بکار دارد تا شفا یابد

هفتاد و نهم ریشهای بینی و دمیدگیها که درو بود

سبب ریشهای بینی	علامت ریشهای بینی	سبب دمیدگیهای بینی	علامت دمیدگیهای بینی
ارخیجانس گوید که سبب خشک ریشی بینی از آمیزشهای سیاه سوخته باشد و سبب ریشی که تر بود از آمیزشی باشد که فاسد گشته بود یا از آماس و دمیدگیها بود	نشان ریش خشک بینی آنست که بهنگام خارش کرمهای خرد ازوی جدا آید و نشان ریشی تر آن بود که جایگاه علت پیوسته تر باشد چون بخارد سوزش دهد	مدایني گوید که سبب دمیدگی اندر بینی بیشتر از چیزی گرم بود باشد و دستری و گرمی وی باشد که آمیزشهای سرد بنا در این علت پدید آید	نشان آنست که در بینی آماسی خشک بود چون دست بروی نهد گرم بود درد کند و نشان آنچ از سردی بود آنکه آن باشد که درد کمتر کند و گرم باشد

علاج ریشهای بینی

ارخیجانس گوید علاج خشک ریشی که اندر بینی بود آنست که پوست ناف را بروغن بنفشه چرب کند و اگر بهتر نشود مرهم سپید بروی نهد از درون که منفعت دارد و اگر بهنگام خفتن بموم روغن و پیه مرغ خانگی چرب کند سود دارد بامداد با آب گرم ویرا بشوید و اگر خشک ریشی بینی کهن باشد علاجش آنست که حب قوقایا خورد تا سر و مغز از ماده علت پاک کند و زان پس داروی تیز با مرهم زنگار بروی نهد **دیوجانس** گوید علاج خشک ریشی بینی آنست که دو درم سنگ موم و یک درم مغز ساق گاو با روغن بنفشه بیامیزد و مرهم کند و لختی کتیرا و لختی لعاب اسپغول یار کند و جمله را بهم بزند و زان پس پلیته را بدو بیالاید و در بینی نهد نیک بود **اسحق** گوید علاج ریش بینی که تر باشد آنست که رگ قیفال بگشاید یا از قفا حجامت کند و انگه جای علت را بروغن گل یا بروغن … چرب کند و این مرهم بکار دارد موم سپید بروغن بید بگدازد و سپیداب مرداسنگ برو پراگند و جمله را بجوشاند چنانک سبز شود و پیوسته در بینی مالد و برین گاه حجامت کند که نیک بود و اگر علت قوی باشد حب ایارج خورد تا علت را کم کند و این داروها بکار دارد که گفتیم و اگر سپیداب و مرداسنگ بساید و بروغن گل بسرشد و در پلیته مالد و در بینی نهد و یک ساعت صبر کند و بینی را بسرکه بشوید نافع بود ان شاء الله

علاج دمیدگیهای بینی

مدایني گوید که دمیدگیهای بینی را بشارتی شبور خوانند و او آماسی خرد باشد که در درون بینی برآمده باشد علاجش آنست که سعد اسپیکی خوشبوی بپزد و پلیته بدو تر کند و در بینی نهد و اگر نمک اسبرک بگمازد و پلیته را بدو تر کند و چند بار در بینی نهد سود دارد **جالینوس** گوید چون سبب دمیدگی از خون بود علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید یا حجامت کند و اندکی روغن با آب برگ میشهار بیامیزد و در بینی چکاند یا روغن نیلوفر بگلاب بیامیزد و در بینی چکاند و چند بار بگلاب بساید و بر بینی مالد و آب آلو با شراب بنفشه ناشتا بکار دارد یا آب انار با شراب نیلوفر یا شراب بنفشه ناشتا بکار دارد و غذا مزوره زیرباخورده یا آب انار **مسیح** گوید علاج دمیدگی که از گرمی بود آنست که چندن و شاف مامیثا و حضض نکو را بگلاب و آب برهنج تازه بساید و در بینی و پیشانی مالد تا گرمی را ببرد و گشنیز تازه و سیب خورد و اگر از سردی بود ایارج جالینوس شکم نرم کند و روغن قسط با روغن بادام تلخ در وی چکاند و ضمادهای گرم بر بینی نهد که تحلیل کند و از ترشیها پرهیز کند و غذا قلیه خورد که ابزارهای گرم اندرو باشد و بگرمابه بسیار رود و آب گرم بر بینی بسیار ریزد و روغن یاسمین در بینی چکاند نافع بود ان شاء الله

هشتادم بوی نایافتن بینی کز گرمی باشد یا از سردی

سبب آن کز گرمی بود	علامت آن کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
بقراط گوید که این علت از بستگی استخوان مشاشی بود که او را در زیر پیشانی نهاده اند و سببش از جهت خون بسیار باشد که آنجا گرد آید یا گوشتی در بینی رسته باشد	نشانش آنست که هیچ بوی نیابد و پیوسته پیشانی گرم باشد و چون چیزی سرد بروی نهد آسایش یابد و باشد که گونه و پیشانی سرخی نماید بسبب این علت	محمد زکریا گوید این علت مادرزاد بود علاج نپذیرد و آنچ از سردی بود از بخار بسیار لزج باشد که استخوان مشاشی بسته کرده بسبب این علت	نشانش آنست که بینی خشک بود و سخن در بینی گوید چون بیمار باشد علتش سخت تر شود و اگر سخن کم گوید علتش کمتر بود و باید که سبب این علت از مغز سر بود

علاج آن کز گرمی باشد

بقراط گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و شکم نرم کند بشراب بنفشه و تخم کاسنی و پوست کوکناری را بآب بپزد و در سر مالد یا بندد و سنگی با آتش تافته کند و در سرکه افکند و داروی بخارش بدارد و بستگی را بگشاید و از گرمیها پرهیز کند و بچیزی سرد و تر گراید و آب کدوی تازه در بینی چکاند و بسرکه غرغره کند و بگند من و بسیار خرد عطسه آرد و سر را نیک بپوشاند و قی بر سرش نهد و مرهم زنگار بینی فرازدارد تا بخارش برود و بستگی را بگشاید نیک بود **ابوجریج** گوید اگر سبب این علت از گوشتی زیادت بود که در بینی رسته بود نگاه کند اگر گوشتش سخت باشد علاجش چون علاج سرطان باید کردن زیرا که او جنسی از سرطان بود و اگر گوشتش نرم بود علاجش آنست که رگ قیفال بزند یا حجامت کند و حب قوقایا شکم براند و فتیله مرهم زنگار در وی نهد و اگر توبال مس و زاک سپید و زنجار که تیز کننده اویرا قلع کند و اندکی سه درم سنگ بستاند و زرنیخ سرخ مثقالی و خربق سیاه درمی همه را کوفته ببیخته بسرشد و پلیته از رکوی کتان سازد و زین دارو بر وی مالد و در بینی نهد و اگر زاک سپید و زاک زرد از هر یکی دو درم سنگ شب یمانی و مازو و توبال مس و زراوند گرد از هر یکی درم سنگی کند و دود انگه همه را در نیم درم سنگ سرکه بیامیزد و نیک جوش انگبین شود انگه پلیته را بیالاید و در بینی نهد شفا یابد

علاج آن کز سردی باشد

محمد زکریا گوید علاجش آنست که گوارش زنجبیل و کلنگبین کوفته بکار دارد تا آمیزشهای سرد را از سر و مغز پاک کند و تریاق بزرگ بکار برد و سر و روی بر بخار سیکی گرم کرده بدارد و بسکنگبین و سنبل سوده غرغره کند و همه بویهای لطیف گشاینده چون پودینه و مرزنگوش و سیسنبر و سعتر ابوید و اگر این همه را در آب بپزد و در آب گرم بر بینی بنهد سود دارد و اگر علت سخت باشد حب قوقایا خورد تا سر را از مایه علت پاک کند و از خوردنیهای سرد و تر پرهیز کند و نخود آب بکار دارد **ماسرجویه** گوید علاجش آنست که شونیز و مشک و فرفیون و کندس و عاقرقرحا جمله دا … و سه ساعت در بینی چکاند و اگر پاره فیترا و آب انگبین غرغره کند سود دارد و اگر جامه … و مرزنگوش همه را کوفته با روغن بان یا با روغن خیری بیامیزد و در بینی چکاند نیک بود **ثابت قره** گوید علاجش آنست که بیان فیترا غرغره کند و اگر علت قوی باشد دو مثقال ایارج فیترا خورد و سکنگبین بکار دارد و آب مرزنگوش در بینی چکاند و یا سونیز سوده بکنجد اشتر بیامیزد و در بینی چکاند بستگی را بگشاید و اگر از بخار بسیار باشد چون بینی بند بدشواری بیرون آید و دایم یک سوراخ بینی گرفته باشد حب قوقایا شکم نرم کند و روی را بر بخار دیخته با بونه و درمنه و مرزنگوش بدارد تا عطسه آرد

هشتاد و یکم گند بینی و ناصور گنده و باشد

سبب ناصور بینی	علامت ناصور بینی	سبب گند بینی	علامت گند بینی
ابوجریج گوید سبب آنچ از استخوان مشاش بود آنست که پیوسته از بینی بوی گنده همی آید و بیشتر آنکه نباشد و نشان آنچ از آمیزشها و تریها نیز بود آنست که کم و بیشتر گردد	نشان ناصور بینی آن باشد که دم بسختی بیرون آید و بینی گنده بود و باسور را نشان آنست که گوشتی زشت در وی رسته باشد و بینی سرخ و سبز باشد	قولس گوید سبب آن علت آنست که استخوانها و مشاش گنده شود یا از آمیزش گنده بود یا از تریها نیز بود که این خلطها را که یاد کردیم در مغز گرد آورده باشد	نشان ناصور بینی از گوشتی بود بلایه گوید و مردم را از دم زدن باز دارد و سبب ناصور و سبب باسور از آمیزشها و تریها نیز بود آنست که کم گردد

علاج ناصور و باسور بینی	علاج گند بینی

ابوجریج گوید علاج ناصور بینی آنست که پلیته را بمرهم زنگار بیالاید و در بینی نهد تا آن گوشت پوسیده را بخورد و آنگه بمرهم سپید علاجش کند و اگر اشنان سبز را بکوبد و بآبش پلیته تر کند و در بینی نهد سود دارد و اگر دو درم سنگ زاگ کوفته و نیم درم زنگار مرده را با آب اشنان سبز بساید و بر پلیته انداید و در بینی نهد باسور را بکند و سود دارد مسیح گوید علاج ناصور که در بینی بود آنست که رگ قیفال بزند و اگر تواند برکردن حجامت کند و بیارهٔ اسفل شکم براند تا مایهٔ علت کم گردد و مرهم زنگار بر پلیته مالد و در بینی نهد آن گوشت زیادت را بخورد و اگر بدین زایل نشود آن گوشت زیادت با سه پیزدو آسه آلتی باشد که دستکاران را باشد از بهر این کار و چون آن گوشت تمام بریده باشد سبکه صرف در وی ریزد و آنگه بمرهم سپید علاجش کند ابن ماسه گوید علاج ناصور بینی آنست که توتیا و سرب آمیخته بساید و روزگاری در بینی همی مالد تا علت را کم کند و اگر آن گوشت سخت باشد آن علت یا سرطان خوانند و نشانش آنست که با کام و زنخدان فرو آید و بینی سخت خشک بود علاجش دشوار و دفع باید کردن تا خطا نیفتد زیرا که او سخت خطرناک باشد چون علت قوی شده باشد مرگش علاج نپذیرد و دشوار بود مگر حق تعالی همه مسلمانان را از این رنج نگاه داراد

قولس گوید علاجش آنست که سنبل و خوش بوی و سک و قرنفل اندر ده درم سک ... سیکی خوش بوی بپزد و در بینی کند و اگر پلیته را بدو بیالاید و در بینی نهد سود دارد و اگر پلیته را با انگبین تر کند و یک ساعت در بینی نهد و آنگه عطسه آرد و آنگه بینی بشوید تا آن خشک ریش از بینی بجهد پس بمرهم سپید علاجش کند تا درست شود یوحنا گوید بینی را سیاه از تریهای گرم پوسیده بود که بسوی بینی فرود آید بینی را گنده کند اگر از ریشی بود علاجش آنست که چند بار بسکنگبین غرغره کند خاصه که در سکنگبین ابزارهای خوش کرده باشد چون سنبل و قرنفل و سک و سعد و مانند آن و اگر پودینه را در سرکه بپزد و بدان غرغره کند سود دارد اریباسوس گوید علاجش آنست که صبر یا صبر پاره خرد تا سر و مغز پاک شود و آنگه بسکنگبین و تخمها و پارهٔ نیز غرغره کند و مرضافی را با آب پودینه حل کند و در بینی چکاند و اگر خامادکل خشک از هر یکی قدری خرد بکوبد و بروغن بان بسرشد و هنگام خفتن در بینی مالد و آنکه گزاشته در بینی چکاند بوی گنده را ببرد و اگر سنبل و قرنفل و پودینه گوفته با آمیخته بسرشد و در بینی چکاند سود دارد و اگر دانگی پودینه را فرو باید در بینی دمد نیک بود و اگر پودینه و سعد و مر بکوبد و در بینی دمد سود دارد

هشتاد و دوم خون آمدن از بینی که بتازی رعاف خوانند

سببش که تیزی خون بود	علامتش که بسیاری خون بود	سببش که بسیاری خون بود	علامتش که بسیاری خون بود
محمد زکریا گوید خون آمدن از بینی از سه حال بود اول از جهت بحران دوم از تیزی خون سوم از بسیار خون و سبب تیزی خون از چیزی بود که او را گرداند و این حال پدید آرد	نشان آنچ از خون بود آنست که او شربتهای تیز بود و از پس بحرانها که سببش از خون باشد و نشان آنچ از تیزی خون بود آنست که خون اندک اندک فرود آید و آن حال اندک بود	و اما آنچ از بسیاری خون بود که در تن گرد آمده بود سبب علتش بیشتر از بسیار خوردن بود بسیار و آنکه خون برناشتن و حجامت ناکردن تیمار نا داشتن	نشان وی آن باشد که از پیش درد و ثقل سر پدید آید و سر و روی و چشمها سخت سرخ بود و خون که بیرون آید و رگهای سر و روی بر خاسته بود

علاج آن که تیزی خون باشد	علاج آن که بسیاری خون باشد

محمد زکریا گوید علاج علتی که از تیزی خون بود آنست که آب سرد خورد و ماست سرد کرده ببرف و کافور را با آب بادروک بکوبد و در بینی چکاند نیک بود یا دوغ آب کشک و صبر و خون سیاوشان و زاک سپید از این جمله هر کدام که بیابد سود دارد که سوده در بینی دمد و اگر پلیته بسپیدهٔ خایه بیالاید و از این داروها برو پراکند و در بینی نهد سود دارد و گلاب و لعاب اسبغول خورد و اگر ده درم آب گشنیز تر بخورد هم سود دارد و در آب سرد نشیند و این چنین علت بیشتر از سر خیزد افتد یوحنا گوید آب برف و آب خیار و کافور و آب بادروک و آب عصا الراعی و گل ... در بینی چکاند و اگر زکوی کتان را با عدس و زاک کوفته و ماز و اندکی سرکه و زاک سپید و کافور بر وی پراکند و پلیته کند و در بینی نهد و در زمان خون باز دارد و اگر پاره سنگ آسیا که آتش تافته باشد و سرکه بر وی ریزد و دود را بر بخارش بدارد نیک بود و سرگین خر و گل ... و زاک سپید خرد بساید و قدری در بینی دمد و اگر سرکه را با آب بیامیزد و بینی برکشد نیک بود و غذاهای سرد خورد و از گرمیها پرهیز کند و سبزها بکار آید اسحق گوید خون بسبیل بحران بود باز نباید داشتن مگر از حد بگذرد و چون از حد بگذشت علاجش آنست که کفهٔ حجامان بر آن نیمه که خون آید بر شکم نهد و بگیرد و اگر نه آب سرد بر سر ریزد و بازوها و پایها را ببندد

محمد زکریا گوید این حال بیشتر از آن باشد که شریانی از رگهای که در درون پردهٔ مغز سر باشد گشاده شود و خون از وی همی آید علاجش دشوار بود و بیشتر آن باشد که درست نشود زیرا که از پس پردههای سر همی آید و در رگی گشاده گردد علاج کمتر پذیرد خاصه که مایهٔ علت قوی باشد علاج مسیح نپذیرد اما علاج وی آنست که آب برنج در بینی چکاند که خون را بر آید گم کند این علاج آن هنگام باید کردن که بیمار بی هش شود و چون خون بسیار رفته باشد و بیمار با هش بود این علاج بکار نباید و چاره نیست اگر این علت از رگی دون رگها بود علاج پذیرد قولس گوید علاجش آنست که آب برف در بینی ریزد و گوشها را پنبه سخت کند و بازوها و زانوها را سخت ببندد و آب سرد بر سر ریزد و گچ را بسرکه بزند و بر پیشانی نهد و چون خون خیره آید و دارو را در بینی نبسته رگ قیفال بزند و سه چهار بار کفهٔ حجامان بر گردن نهد از آن سو که خون آید و نیک بکشد و اگر پنبه را آتش در زند و در قدحی نهد و بر گردن نهد تا بجای آتش گردن را سخت اندر کشد و خون را باز دارد و برف و ماست ترش خورد و در آب سرد نشیند و نرسک و غوره و ترشی و هر چه خون را سرد کند سرد را سود دارد که خورد و سرکه و آب خیار و تخم در بینی چکاند سود دارد و از گرمیها پرهیز کند و سبزها بکار آید که سود دارد ان شاء الله

هشتاد و سوم زکام و نزله که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
مدائنی گوید سبب زکام از گرمیهای فاسد بود که اندر مغز تریها تیز بجوشند کشد انگه قوت طبیعت آن تریها را بسوی بینی فرستد و دیگر از گرمی آفتاب بود که مغز گرم کند	نشان آنچ از گرمیهای فاسد بود آنست که سر گرم باشد و گونه سرخ بود و قوی از پیشانی بسیار بود و نشان آنچ از گرمی آفتاب بود آنست که بینی نخاره و سوزش بود	ثابت قره گوید سبب این علت از تریهای بد بود که در مغز گرد آمده باشد پس آن تریها را از سر بزیر دفع کند و دیگر از باد سرد که مغز را سرد کند	علامتش آنست که پیشانی چون کشیده باشد و آنچ از بینی فرود آید سبز و سپید باشد و چون دست بر پیشانی نهند قوی گرم نباشد و این حال بیشتر در زمستان باشد

علاج آن که گرمی بود

مدائنی گوید هر آبی که از سر و مغز بسوی بینی فرو آید آنرا زکام خوانند و آنرا که از سوی کام فرو آید و بسینه فرو رود آنرا نزله خوانند اما علاج زکام که از گرمیهای فاسد بود آن باشد که بنشاند اگر با برودت طعام و شراب کم خورد و با آغاز علت رگ قیفال بگشاید و غذا مزورهٔ ماش و اسفناج و خوردن مغز بادام پخته باشد و شراب گوکنار و جلاب خورد که نیک بود و بوی کافور و بنفشه و کاهو و گشنیز و نیلوفر و کدو و انگور روباه و خشخاش بوید و سر را با آب بجوشاند و هر وقتی در برابر بخار آن بدارد و گلاب و شراب بنفشه خورد و آب باقلی با جو پخته بکار دارد و بر پهلو خسپد تا علت نزله نگردد یوحنا گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و غذا کم خورد و با آغاز علت سه روز گلاب غرغره کند و سر گشاده ندارد و از شیرینیها و چربیها پرهیز کند و اگر آنچ از بینی فرو آید چون آب بود سنگ تافته کند و سرکه بر آن بریزد و روی را بر بخار آن بدارد و بکرات بدوید و آنچ از گرمی آفتاب بود آنست که روغن بنفشه در بینی کند و گلاب و کافور ببوید و سبوس را بسرکه تر کند و در زیر بینی بسوزاند نیک بود بقراط گوید نزله که از گرمی بود آنست که با سرفه خشک بود آنچ بر آورد زرد بود باید که گشکاب با شراب بنفشه خورد و با روغن بادام و آب باقلی خورد و ترشی نخورد و نزله که با تب بود رگ قیفال بزند و گشکاب خورد و شراب بنفشه و روغن بادام و آنچ بی تب بود نخود پخته غذا خورد و ترشی نخورد

علاج آن که سردی بود

ثابت قره گوید زکام سرد را علاج آن بود که بابونه و اکلیل الملک و سنبل و شبت و مرزنگوش با آب بپزد و روی را بر بخار آن بدارد و شونیز بریان کرده ببینی در کشد و روغن بابونه و روغن مرزنگوش در بینی کند و زعفران و قسط و کندر و عود بخور کند و اسپرغمهای گرم بوید و خوش نبوید و از طعامهای سرد گران دور باشد و غذا نخودآبه و چیزهای لطیف خورد و زکام سرد بیشتر از سردی مغز افتد علاجش آنست که شونیز کوفته ببوید و قسط و انیسون و آب انگبین خورد با بابونه و بلبل اگر کند و کوفته با انگبین بپزد تا سبز شود و نخورد و تریها اگر بسینه فرو شده بود خشک کند و بابونه کرابه بکار دارد و علاج آنچ از سرما بود آنست که کاه درس گرم کرده بر سر نهد و بکرات دود سیکی نخورد و اگر کاغذ دود کند در زیر بینی دارد و آب دو بدن را باز دارد روفس گوید نشان نزله که از سردی بود آنست که سرفه با تری بود و آنچ از گلو بر آید تر باشد علاج وی آنست که شراب گوکنار زوفا و بنفشه پرورده با انگبین بکار دارد و بامداد و شبانگاه دو درم و سه کفچه انگبین خورد که سود دارد و اندکی آب گرم بیاشامد که سود دارد و اگر این حب در دهن دارد نیک بود صفتش تخم بادیان و بادام مقشر و کثیرا و آب دهان و اینها همه را حب کند و در دهن گیرد نافع بود و سودمند باشد ان شاء الله تعالی

هشتاد و چهارم دمیدگی و آماس لب و باسور که در لب باشد

سبب دمیدگی و شکافتن لب	علامت دمیدگی و شکافتن لب	سبب آماس و باسور لب	علامت آماس و باسور لب
دیوجانس گوید که سبب دمیدگی لب از خون و صفرای تیز بود که با هم بیامیزد و چیره گردد بر لب انگه دمیدگی پدید آید و سبب شکافتن لب از خشکی مزاج وی باشد	نشان دمیدگی لب آن باشد که آماس کوچک سرخ بر لب بر آید و نشان شکافتن لب آن باشد که لبها درشت بود و مانند خشک ریش باشد و انگه بشکافد	ابوجریج گوید سبب آماس لب چیرگی خون گرم بود که در وی پدید آید یا از زیادتی بلغم تیز و سبب باسور از زیادتی خون سیاه بود که در وی آید انگه بباسور شود	نشان آماس لب آنست که چون تنگی بر وی بر آمده بود اگر سرخ باشد از خون بود و اگر سپید باشد از بلغم بود و اما نشان باسور آنست که چند دانه خرد در وی چیزی بر آید و لب را گرد اندر گیرد

علاج دمیدگی و شکافتن لب

دیوجانس گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند و مرهم سپیداب بروی بمالد و اگر مرداسنگ و مازو کوفته و موم سپید در روغن گل بهم بپزد و بزند چون مرهم شود و بروی بمالد و اگر در معده آمیزشی بسیار بود هلیله خورد تا تن پاک شود و از آن پس سکنگبین و تخم پرپهن بکار دارد و غذا مزورهٔ غوره و انار دانه خورد که با گوشت مرغ خانگی پخته باشد و از شیرینیها و چیزی که صفرا انگیزد نخورد و ترشیها گزاید جالینوس گوید علاج شکافتگی لب آنست که اگر در تن آمیزشی سودایی بود حب ایارج شکم نرم کند و از آن پس پیه مرغ خانگی یا پیه بط را با موم سپید مرهم کند و پیوسته بر لب می ماله و غذا گوشت بره و مرغ خانگی خورد و بامداد شراب بنفشه و شراب گوکنار خورد و اگر آن پوست تنک که در درون خایه بود بر لب نهد نیک باشد و این مرهم را با بیازمودیم نیک است مغز پیه در سنگ بازده و سپیداب و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درم همه را بکوبد و بر لب می مالد و نافع است و اگر مرهم کند و اگر موم سپید و پیه بط و سپیدهٔ خایه و روغن گل همه را بهم مرهم کند و بر لب می مالد نیک باشد و اگر نشاسته و کثیرا و سپیداب همه را بهم بپساند مرهم بساید و مرهم سپید بادی بیامیزد و بوزن همه داروها پیه مرغ و همه را بجوشاند و مرهم کند و انگه بکار دارد سود دارد

علاج آماس و باسور لب

ابوجریج گوید علاج آماس که از چیرگی خون بود آنست که رگ قیفال زند یا حجامت کند و اگر طبیعت سخت باشد پخته سیب با خورد و آب انار و شیرخشت و شکر و شراب آلو و شراب سفرجل بکار دارد تا گرمی خون را بنشاند و از آن پس حضض با گلاب بر وی طلا کند و چون آماس نشسته شود موم و روغن بروی مالد و انگه وی را با آب نیم گرم بشوید و غذا کم خورد و از شیرینیها و گوشت پرهیز کند تا آن هنگام که داند که علت با آخر آمده است و ترشیها گزاید و از چیزهایی که خون را تیز کند پرهیز کند تیادق گوید علاج باسور لب آنست که رگ قیفال بزند و نیز حجامت کند و یا چهار رگ بگشاید و اگر مرداسنگ بروغن گل و زنگ بساید و بروی مالد نیک بود پس اگر بدین علت زایل نشود علاجش آنست که بر او بدان بشکافد و زیادتی گوشت ببرد و هر دو جانب بهم بدوزد تا لب راست گردد و انگه نعوزانه گلسرخ و عفص و روت با او بساید و بروی پراکند در فاده بر وی نهد و سخت ببندد و دیگر روز بگشاید و مرهم نهد و غذا مزورهٔ غوره خورد یا مزورهٔ اسفناج بروغن بادام و زعفران دارد که از پرهیز کند و از چیزی که سودا آرد پرهیز کند نافع بود حنین گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند و زرنیخ و برنگ کابلی و اکلیل الملک و خطمی همه را بهم بپزد و زرده خایه و پیه مرغ خانگی با وی بیامیزد و ضماد کند بر جایگاه علت نهد

هشتاد و پنجم درد دندان که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی باشد

اریباسیوس گوید سبب این علت از آمیزشهای گرم بود که در بن گوشت دندان پدید آید یا خلطی گرم و تیز که در پی و گوشت بن دندان گرد آید و آنگه بدردش آرد

علامتش که گرمی باشد

نشانش آنست که چون آب سرد در دهن گیرد یا چیزی سرد بروی نهد دردش آرام گیرد و اگر دست از بیرون بر جایگاه درد نهد سخت گرم باشد

سببش که سردی باشد

دیوجانس گوید سبب درد دندان که از سردی بود آن باشد که آمیزشی سرد در پی و گوشت بن دندان گرد آید و چیره شود و نیز باشد که از بادی سرد باشد

علامتش که سردی باشد

نشان آنکه از آمیزشی سرد بود آنست که درد نرم تر کند آماس نبود و از چیزهای گرم که بر آنجا نهد آسانی یابد و نشان باد آنست که درد در یک جا درنگ نکند

علاج آن که گرمی باشد

اریباسیوس گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند یا حجامت کند و چهار رگ بزند و آب سرد اندر دهن دارد و گلاب و کافور و سرکه بهم بیامیزد و دایم در دهن گیرد و چون بهتر شود مصطکی را اندر یک وقیه روغن گل حل کند و در دهن دارد و اگر اندکی عاقرقرحا با کافور بساید و در بن دندانها مالد نیک بود و اگر یک وقیه روغن گل با اندکی افیون حل کند و پنبه بدو چرب کند و بر دندان نهد نیک باشد پس اگر بهتر نشود صواب آنست که بن دندانها را بیاژند تا آن خون فاسد بیرون آید اسحق گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند و با آب میوه ها شکم نرم کند و زکرمیاد ور باشد و بزرشها گزاید و قدری افیون بر روغن گل بگدازد و در گوش چکاند و تخم بنگ دود کند و با سرکه و نمک مضمضه کند حنین گوید اگر درد سخت باشد یا حجامت کند یا رگ قیفال از آن جانب که درد باشد بزند و بسرکه و گلاب مضمضه کند یا تنزی را بگلاب بیاغارد و صافی کند و اندکی کافور در وی کند و در دهن گیرد و اگر بلک خیاد و گزمازو بسرکه بپزد و بدان غرغره کند و اگر ماده علت از صفرا بود هلیله زرد و صبر … بباید خورد … هندی بیامیزد … و غرغره کند و اگر دندان … آماس گوشت بن دندان بود دلیل کند بر آن که چون برکنی درد نکند

علاج آن که سردی باشد

دیوجانس گوید علاجش آنست که شکم نرم کند و از آن پس پلپل کوفته را با قطران بیامیزد و در بن دندان مالد یا شحم حنظل را بسرکه بجوشانند و پنبه در وی زنند و بر جایگاه درد نهد و اگر عاقرقرحا و شیطرج و فرفیون و پلپل همه را خرد بکوبد و در بن دندان مالد نیک بود و همچنین داروها را با سرکه زیره بجوشانند و چند بار بدو مضمضه کنند روغن را نیز بنشانند و اگر به بیخ … علت زایل نگردد تریاک بروی نهد تا شفا یابد و از غذاهای سرد و تر پرهیز کند و گوشت بریان خورد روفس گوید علاجش آنست که حب یاره خورد یا حب قوقیا تا ماده علت از وی فرو شود و پودینه و سعتر و عاقرقرحا بسرکه بجوشاند و در دهن گیرد و بگرمابه رود و گوارش زنجبیل و گلنگبین عود و مصطکی همه را بیکجا بیامیزد و ناشتا بکار دارد تا مغز را گرم کند و آب انگبین که در وی ابزارهای گرم کرده باشند در دهن گیرد و دور از طعامهای گران باشد و روغن یاسمن در گوش چکاند یوحنا گوید شکم نرم کند و معده را پاک کند بیارهای بزرگ و مویز را در سرکه بپزد و در دهن بدارد همی شوید و اگر جوز سرو و ابهل بسرکه بپزد و بدو غرغره کند یا بلبل و شکوفه اذخر را با آب بپزد و غرغره کند نیک بود و اگر جوز سرو و کندر بسرکه بپزد و در دهن گیرد و دهن را بدو همی شوید نیک بود و ناشتا بگرمابه رود تا شفا یابد ان شاء الله

هشتاد و ششم خوردگی دندان و افتادنش بی سببی (و جنبیدن)

سبب خوردگی دندان

یوحنا گوید سبب خوردگی دندان از آمیزشی سخت تیز بود که در آنجا افتد یا از تریهای تیز خورنده که در وی گرد آید و چیره شود و باشد که از بادی سرد بود

علامت خوردگی دندان

نشانش آنست که بهری از دندان خورده بود و یا در وی سوراخی باشد و نیز رنگش سیاه بود و بسیاهی زند و باشد که از وی بوی گند همی آید

سبب جنبیدن دندان

ماسرجویه گوید که جنبیدن دندان شاید سبب آن بود که تری بن گوشت بگشد یا آن پی که دندان در وی بسته باشد سست گردد

علامت جنبیدن و افتادنش

نشان آنکه از تری جنبیده باشد آنست که بن دندان تری کند همی آید و نشان آنکه از سستی پی دندان بود آنست که بی سببی آن فرو افتد

علاج خوردگی دندان

یوحنا گوید علاجش داروهای خشک بود که آن تریها از بن دندان بچیند و سیاهی را ببرد چنانکه انگزد و پلپل و زراوند و صمغ عربی همه را خرد بساید و در جایگاه خوردگی ریزد و … انگزد و افیون و پلپل و زنجبیل همه را بکوبد و با انگبین بسرشد و بر جایگاه خوردگی دندان نهد تا درد را بنشاند و ماده علت را کم کند و بهترین علاج خوردگی دندان را آنست که با آتش داغ کند یا برکند و اگر مصطکی خرد بکوبد و بسرکه تیز بسرشد و بر خوردگی دندان نهد دندان را پاره کند مسیح گوید علاجش آنست که سیر دانه را خرد بکوبد و با انگبین بهم بپزد تا قوی شود و بر خوردگی دندان نهد و نیز بیرون … نیک بود و اگر سیر نیز بریان کرده بسرکه بساید و بر خوردگی دندان نهد نیک بود و اگر قطران و انگبین بهم بیامیزد و … تر کند و بر خوردگی دندان نهد نیک بود و اگر مویز و پلپل بهم بکوبد و بر آنجا نهد نیک بود فولس گوید اگر خوردگی دندان گرم باشد گندنا و تخم بنگ خرد بکوبد و با موم بسرشد و دود کند و دهن بگشاید تا کرم بیفتد و اگر سیر را بکوبد و بر خوردگی دندان نهد کرم را بکشد و از همه بهتر خوردگی … دندان را آن بود که برکند یا داغ کند یا انگزد را بکوبد و بشیر انجیر خام بسرشد و بروی نهد پاره کند

علاج جنبیدن دندان

ماسرجویه گوید دندان جنبیده را این دارو سخت کند صفتش گلنار و سک و سعد از هر یکی بهری زاگ سپید نیم بهره همه را کوفته بهم بیامیزد و در بن دندان مالد نیک بود و این داروی دیگر را ما بیازموده ایم نیکست و دندان را سخت کند صفتش گل و زاگ سپید و مازو و گزمازو و تنزی و طباشیر از هر یکی بهری همه را خرد بساید و در بن دندان مالد و پیوسته دندان را با انگبین بمالد تا سخت گردد و ماده علت را از وی زایل کند مداینی گوید جنبیدن دندان از سستی بن دندان باشد علاجش آنست که سفوفها که تری را از گوشت دندان خشک کند بکار دارد چون گل و زاگ سپید و سعد و سک و مازو و گلنار و اقاقیا و طباشیر و گزمازو و تنزی از این جمله هر کدام که یابد خرد بساید و بهم بیامیزد و دندان را بدو همی مالد تا سخت کند و اگر زاگ سپید را بسرکه و انگبین بپزد و دندان را بدان بشوید بن دندانها را سخت کند ثابت قره گوید شکر طبرزد و انگبین بهم بیامیزد و در بن دندان مالد دندان سپید کند و این داروی دیگر هم نیکست ابهل و پوست بیخ کبر از هر یکی بهری همه را کوفته بهم بیامیزد و در بن دندان مالد خاصه آن وقت که … مضمضه کرده باشد و اگر زاگ سپید و نوشادر و نشاسته از هر یکی بهری همه را کوفته در دندان مالد نیک

هشتاد و هفتم کندی و خون آمدن از بن دندان و سیاهی وی

سبب کندی و خون آمدن از بن دندان	علامت کندی و خون آمدن دندان	سبب سیاهی دندان	علامت سیاهی دندان
قولس گوید سببش اول از خوردن ترتیبها بود که دیگر از بلغمی ترش که بر سر معده گرد آید و سبب خون آمدن از بن دندان از چیری خون بود بر گوشتها پیش	نشان آنچ از خوردن ترتیبها بود آنکه کندی زود بهتر شود و نشان آنچ از سبب بلغم ترش بود آنست که پیوسته بامداد دندانها را کند کند و نشان خون معروفست	یوحنا گوید سببش از کم غذای بود و بیشتر این حال پیران را افتد مداینی گوید که سبب سیاهی دندان هم از آن علت بود که دندانها را سمی خورده و بر زبان می آید	نشانش آنست که دندان جمله سیاه بود یا بهری از وی و هرچند رنگش سیاه‌تر باشد مایهٔ علت بیشتر و تیره‌تر و باشد که از وی بوی کنده می آید

علاج کندی و خون آمدن از بن دندان	علاج سیاهی دندان
قولس گوید علاج کندی دندان آنست که پرپهن تازه بخاید یا مغز جوز و فندق هر کدام که بود همی خاید و اگر دو مغز بادام در وی کند سود دارد و بادام پوست کنده و موم چون بخاید نیک بود و پنیر بریان کرده و زردهٔ خایه برشته هر کدام بخاید سود دارد و روغن نیم گرم در دهن گیرد و موم بخاید نیک بود و اگر نمک اندرانی در روغن مالد نیک بود و کندی ببرد و اگر دانه زرد آلو را با نمک و سرکه بکوبد و بر دندان گیرد کندی ببرد و دندان را آب دار کند اسحق گوید علاج آنچ سببش از بلغم ترش بود آنست که معده را از آن ترشی پاک کند و با داروها که اندر باب معده یاد کنیم و انگه پرپهن و تخمش را بخاید با علک و مویز و آماده دندانی که آتش شده با نشانش آنست که از آب سرد و چیزهای خنک درد کند باید که اندکی نان گرم بروی نهد و گوشت بن دندان نگاه دارد تا نسوزد و اگر نه روغن گرم کرده در دهان گیرد و یا روغن بلسان بر وی مالد نیک بود روفس گوید علاج خون آمدن از بن دندان آن بود که گل سرخ و هلیله و گلنار همه را کوفته و اندکی زرنیخ زرد و سرخ بهم بیامیزد و جمله را با آب و در بن دندانها مالد نیک بود و زان پس آب سرد و گلاب مضمضه کند سود دارد و از غذاهای گرم و شیر خیار پرهیز کند و بچیزی خنک و لطیف گراید تا شفا یابد ان شاء الله وحده	یوحنا گوید که چون دندان سیاه باشد داغ کند بیفشد تخم تنگ را با انگبین بسرشد و در میان سنی فراخ کند و بسوزد و آنگه درد دندان مالد سیاهی را از وی ببرد و این چنین دندان را پاک کند و سیاهی از وی ببرد و صفتش کف دریا و گز مازو و از هر یکی پنج درم سنگ خاکستر و ریست ده درم سنگ نمک جبل ده درم سنگ انیسون پنج درم سنگ همه را کوفته بهم بیزد و با انگبین بسرشد و در کاغذ کند و بسوزد و دو کرم باره خودش بسایید و در مالد نیک بود مداینی گوید که سبب سیاهی دندان از تریهای پوسیده بود علاجش آنست که حب یاره خورد و حب قوقایا تا معده را از مایهٔ علت پاک کند و زان پس بلیلج سعد و سنبل و نمک اندرانی و جوز سرو همه را کوفته بکوبد و در درد دندان بمالد سود دارد و این دارو ضماد دندان گرمی را نیک بود طباشیر و کف دریا ده درم سنگ خام از هر یکی ده درم سنگ مروارید ده درم سنگ سوخته ده درم سنگ گل سرخ ده درم سنگ کافور نیم درم سنگ همه را خرد بکوبد و بیزد و بهنگام حاجت دندانها بدو پاک کند نیک بود و اگر کف دریا و قیصوم از هر یکی پنج درم سنگ زبد دو حجر از هر یکی درم سنگی نمک اندرانی شتالی کافور نیم درم سنگ ناسوخته دو درم سنگ همه را خرد بکوبد و بوقت حاجت بکار دارد و این تدبیر بدان نگاه دارد تا بسلامت باشد از زحمت دندان و غیره ان شاء الله

هشتاد و هشتم آماس گوشت بن دندان از گرمی باشد یا از سردی

سببش گر گرمی بود	علامتش گر گرمی بود	سببش گر سردی بود	علامتش گر سردی بود
ارخیجانس گوید سبب آماس گوشت دندانها از چیزی که خون باشد که در آنجا گرد آید یا صفرای تیز چنانکه با خون بیامیزد و برا گرم و گوشت دندانها از آن جنبان گردد	نشان آنچ از خون بود آنست که آماس سخت سرخ باشد و درد از جانب دبر خاسته بود و نشان آنچ از صفرا بود آنست که درد چون تیر همی زند	ابوجریج گوید آماس گوشت دندان گر از سردی بود سببش آنست که بلغمی لزج در آنجا گرد آید و گنده شود و گوشت دندان از آن آماس گیرد	نشانش آنست که گوشت بن دندان پوسیده بود و چون کهن شود بناسور گردد و گرمی و سرخی ندارد و سر درد کند و آماس وی سست باشد

علاج آنکه گرمی باشد	علاج آنکه سردی باشد
ارخیجانس گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند یا چهار رگ زند و شکم نرم کند به آب میوه‌ها و شکر و زان پس دهن را به آب نرسک پخته بشوید و گلنار با گلاب غرغره کند و در دهن گیرد یا گل را در گلاب بپزد و پیوسته دهن را بدو همی شوید و مورد و نرسک و پوست انار و گز مازو سرکه پخته باشند دایم دهان را بدو همی شوید و شیر خیار باشد و چیزهای سرد که نفع بکار دارد چون غوره و انار و مانند این و اگر کافور و صندل سپید و نرسک پوست تخم همه را بهم بساید و در بن دندانها مالد و آنگاه دهن را به سرکه و گلاب بشوید مسیح گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند و چهار رگ بگشاید و در زیر زنخ حجامت کند و آنگاه مورد و نرسک بپزد و غرغره کند و در دهن گیرد تا خون ببرد و جایگاه علت را پاک کند و اگر انگور رو باه با سرکه و مورد دانه بپزد و در دهن گیرد منفعت کند روفس گوید رگ قیفال بزند یا حجامت کند و زان پس پوست انار با آب آمیخته آب بستان افروز هم در سرکه بپزد و در دهن گیرد آماس اگر گرمی باشد سود دارد و این دارو بکار نیک است درد دندان ببرد و خون آمدن بازدارد و آماس گوشت دندانها بنشاند قدری زاک سپید بسوزد و سرکه درو چکاند و مورد دانه و نمک بریان کرده از هر یکی دو بهر نرسک سه بهر همه را بکوبد و بکار دارد نافع بود ان شاء الله	ابوجریج گوید علاجش آنست که حب قوقایا فرود تا معده را از مایهٔ علت پاک کند یا انجیر را با انگبین بیاغارد و بخورد و بعد از آن سعد و سنبل و اشنه و مانند این بر بن دندان مالد تا آن پوسیدگی را خشک کند و نخود آب و قلیه آب بکار دارد و از سرد بسیار پرهیز کند و مرو و شبت و ابهل و جوز سرو از هر یکی بهری زعفران نیم بهر همه را در آب بپزد و دهن را بدو همی شوید و اگر سه درم سنگ مصطکی در یک وقیه روغن بپزد چندانکه بگدازد آنگه در دهن گیرد سود دارد و روغن سپیده دانه با انگبین بجوشاند و در دهن گیرد و ساعتی صبر کند نیک بود ابن ماسه گوید سستی یا آماس گوشت دندان که با تری بود گلنار را با سیکی بپزد و دهن را بدو بشوید و زاک سپید را در آب انگبین بپزد و یک مازو در وی افکند و در بن دندانها مالد نیک بود و روغن مورد را در بن باب خاصیتی تمام و اگر دارو مورد را نیک بود صفتش اقاقیا پنج درم سنگ زرنیخ زرد و سرخ از هر یکی سه درم سنگ همه را کوفته به سرکه بسرشد و قرصهای خرد کند و بهنگام حاجت از آن اندکی در جایگاه علت مالد نیک بود حنین گوید چون این علت بناسور گردد علاجش آنست که گز مازو و قرصای و صبر و اسقوطری و عاقرقرحا از هر یکی بهری همه را به سرکه بپزد و دایم دهن را بدان بشوید تا درست گردد

هشتاد و دوم در درد دهان و دمیدگیها که اندرو پدید آید

سببش که از گرمی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از سردی بود
ثابت قره گوید درد دهن و دمیدگی خون از گرمی باشد سببشان از تری بود که صفرا آن تری را گرم کند و تیز گرداند و طبیعت مر او را بسوی دهن افکند و بیشتر کودکان را	نشان آنچ از گرمی باشد آنست که جایگاه دمیدگی گرم باشد و درد سخت کند و تشنگی بود و نیز از چیزی سرد که بروی نهند آسانی یابد	مداینی گوید که سبب دمیدگی و درد دهان که از سردی بود آن تری تیز که طبیعت وی را از اندامها بسوی دهن دفع کند از چیزی که بلغم شور لزج باشد	نشان آنست که دمیدگی و جایگاه درد سپید بود و گرمی و تشنگی نیابد و باشد که دمیدگی سیاه بود و سببش از سودای تیز باشد که با این تریها که گفتیم آمیخته گردد

علاج آن که از گرمی باشد

ثابت قره گوید علاجش آنست که رگ قیفال گشاید یا در زیر زنخ حجامت کند و اندکی کافور در سرکه و گلاب سحق کند و بهم بیامیزد و در دهن گیرد و باری چند همچنین کند و اگر گل و گلنار را فرو کوبند و اندکی کافور بدان بیامیزد و در دهن پراکند نیک بود و میوهای ترش که زبون بکار دارد و اینچ اندر وی ما را ابا زمودیم نیک صحیح طباشیر و نشاسته و گل خشک و کشنیز خشک و تری و زرشک پوست کنده قرص کند هر یکی را زمره (؟) شکر طبرزد نیم بر همه آکوفته و بیخته اندر دهن نهد نیک باشد. مسیح گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند یا از گردن حجامت کند و شکم نرم کند بشراب فرموده و سرکه غرغره کند و بگلاب سرد کرده مضمضه کند و از گرمیها پرهیز کند و سبزیها گزاید و اگر نمازور را در آب بپزد و آبش را در دهن گیرد سود دارد و اگر کشنیز خشک را در تری بپزد و بدو غرغره کند نیک بود یا گلنار و گل نار و دو لسان الحمل اندر سرکه یا در گلاب بپزد و در دهن گیرد نیک باشد و اگر درست نگردد زیر زبان رگ بگشاید و دهن را بسرکه و نمک بشوید و اگر بهتر نشود بخته خیارچنبر شکم نرم کند و کودکی شیرخواره را شیر مادرش بصلاح آرد بدین چیزها که یاد کردیم که مادرش بخورد تا درست گردد والله اعلم

علاج آن که از سردی باشد

مداینی گوید علاجش آنست که بسرکه غرغره کند و ایارج فیقرا و حب علوقه و غاریقون در دهن گیرد و اگر شکر طبرزد را با انگبین و زاک سبز و زاک سپید بیامیزد و بر جایگاه علت بمالد سود دارد و اگر نمک را با انگبین بسرشد و بمالد سود دارد و سکنگبین را با آب کامه بیامیزد و در دهن گیرد نیک بود و بیاشامد گلنکبین که بخورد با آب گرم با آمیزشهای سرد را پاک کند و عاقرقرحا با انگبین در دهن گیرد و طعامهای گرم از نخود باشد و نخوداب و چیزهای لطیف خورد. یوحنا گوید علاجش آنست که بحب قوقیا شکم نرم کند و زان پس پوده و سداب در سرکه بپزد و بدان غرغره کند و دهن را بسرکه نیم گرم بشوید و اگر سببش از بلغم شور لزج باشد علاجش آنست که خضض را بسرکه بساید و دردمند بمالد و اگر مازو و هلیله زرد و گلنار و طباشیر و قاقله از هر یکی بهری همه را خرد بکوبد و اندر دهن پراکند و دهن کودکان را گل خشک فرو بساید و اندرو پراکند و همه اندامها را باندازه نوش علاج کند تا قطرا بپخته. حنین گوید علاج دمیدگی سیاه و بوسیده آنست که زرنیخ و آهک و مازو و زاک سپید و زنگار از هر یکی بهری همه را نیک بسحقد در سرکه تیز غرغره کند و انگه جیها کند و بهنگام حاجت یک دانگ سنگ از آن در دهن نهد و ساعتی رها کند و باز بروغن گل بمالد بنابت سود دارد

نودم. بوی دهان که بتازی ابخر خوانند

سببش که از گرمی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از سردی بود
محمد زکریا گوید گنده دهنی بیشتر از گرمی معده باشد که از آفرینش گرم مزاج بود و دیگر آن باشد که بسیاری گرمیها خورده باشد و مزاج وی را گرم و تیز گردانیده	نشان آنچ معده از آفرینش گرم بوده باشد آنست که پیوسته بوی گنده آید و دهنها بسیار همی نماید و نشان آنچ از گرمی خون بود آنست که بهنگام سیری کمتر باشد	مداینی گوید سببش از تریهای پوسیده باشد که در معده گرد آید یا آمیزش پوسیده که از سر بسوی گلو فرو آید و یا از آن باشد که گوشت بن دندان گنده بوده شود	نشان آنچ [illegible] پوسیده بود آنست که [illegible] بوی گنده آید و [illegible] سردی باشد و نشان [illegible] گوشت بود آنست که [illegible] خورده باشد

علاج آن که از گرمی باشد

محمد زکریا گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و شکم نرم بآب میوها و انگه انار ترش خورد با طباشیر تا معده را خنک کند و نیرو دهد و گلاب با سکنگبین بکار دارد و از گرمیها پرهیز کند و چیزهای ترش که زبون خورد چون غوره و سماق و مانند آن و میوها الوی سیاه و زرد آلو و شفتالو مر او را سود دارد و خیار و خربزه هندو و بادرنگ خاصه بناشتا و طعام بگاه خورد و بنفشه و سکنجبین بکار دارد و سکنکبین شکری مر او را نیک بود. ثابت قره گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بحب صبر تا معده از ماده علت پاک کند و زان پس آنگاه معده را بر سیری گنده کند و این حب در دهان دارد که ما دیرها آزموده ایم چون نبو یا و قاقله و قرنفل و کافور و دارچینی و بوپیل از هر یکی جزوی را کوفته بگلاب بسرشد و حب بسازد خشک کند و اندکی ما یه در دهان نافع بود. ثابت قره گوید چون معده خود از آفرینش گرم بود و علت از کودکی تا بزرگی بریک حال بود چنانک هیچ کم و بیشتر نشود داروی نباید کردن که علاج نپذیرد و سودش نکند و اگر بجز این گونه بود علاجش آنست که بآب میوها شکم نرم کند چون الوی سیاه و زرد آلو و خرمای هندی و انار و آنچ بدین ماند تا معده خنک شود و ماده علت کم گردد و غذا غوره با آب نیشو خورد تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

علاج آن که از سردی باشد

مداینی گوید علاج آنچ از تریهای پوسیده بود آنست که چند بار ایارج فیقرا خوردن گیرد تا ماده علت پاک گردد و [illegible] و زنجبیل پرورده و طریفل خورده باشد که ماده علت از سر فرود آید باشد و اندر گلو گرد آمده بود و پوسیده شده علاجش آنست که این حب بکار دارد تا ماده علت کم کند صفتش [illegible] پوست ترنج و سنبل و قرنفل و سک و عود خام از هر یکی [illegible] یک قیراط همه را خرد بکوبد و بآب بسرشد [illegible] حب کند و در دهن گیرد و این گوارش کند دهان [illegible] صفتش بلک ... ترش در سنگ آمله و سعد و سنبل [illegible] پوست ترنج داد و عود و مصطکی و سک و قرنفل از هر یکی دو درم [illegible] مشک قیراطی همه را بآب بوزنشاذ بکوبد و بوقت حاجت [illegible] در دهن گیرد. جالینوس گوید علاجش آنست که گوارش [illegible] و کلنکبین بکار دارد در سیری گنده دهان حب که یاد کردیم در دهن [illegible] بکار دارد گرم و حب صبر و حب قوقیا و طریفل خرد بناشتا [illegible] آشامد و گرم خورد سود دارد و معجون بوزیدان بکار دارد [illegible] علاج آنچ دندان کنده بود زرنیخ و آهک و مازو و شب و زنگار از هر یکی بهری بستانند بکوبد و بسرکه بیاغارد و بس قرصها کند و [illegible] بر جایگاه علت نهد پس بشوید و بروغن گل چرب کند و اگر بدین [illegible] مضمضه کند نیکو باشد

نود و یکم آب رفتن از دهان بهنگام خواب

سببش که گرمی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
ابن ماسه گوید که سبب این حال از گرمی معده بود و نیز از تریها بسیار که در وی جمع آید یا از صفرای تیز که معده را گرم کند و تریها بادی آمیخته گردد	نشانش آنست که طعم دهن خوش بود و طعام آرزو نکند و آب رفتن از دهان بسیار بود خاصه بوقت گرسنگی و بیشتر باشد از وقت سیری	اریباسیوس گوید سببش از معده خیزد از آنکه تریهای بسیار بروی چیره گردد یا از خوردن طعامها که معده گران بود چون گوشت گاو و اشتر و ماننده آن	نشانش آنست که طعم دهن ترش باشد و آبی که از وی بیرون آید ستبر بود و نشان آنست که از خوردن طعامهای گرم معده گران کند و خیو بسیار اندازد

علاج آن که گرمی باشد

ابن ماسه گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و ربهاء که معده بکار دارد چون رب آبی و رب سیب و غورهٔ پرورده و مانند آن تا گرمی معده بنشاند و تریها را کم کند و نیرو دهد و غذا نان مرغ بچهٔ خانگی خورد که با آب غوره یا انار دانه پخته باشند و اگر زیره با خورد هم نیک باشد ابو جانی گوید علاج این علت که از گرمی بود آنست که بناشتا پیوسته کاسنی خورد خاصه با نمک و زان پس پست جو و پست گندم با شکر کوفته بکار دارد و روز خورده نیمها ماهی تازه خورد و گوشتهای لطیف گوارنده چون تذرو و گوشت مرغ بچهٔ خانگی که بترشیها پخته باشند چنانکه یاد کردیم و همواره با آب نرسک و آب ترنج و آب انار ترش مضمضه کند و از شیرینیها و غذای گرم پرهیز کند و بترشیها گراید که سود دارد محمد زکریا گوید علاجش آنست که طلب نیم گرم قی کند یا با سکنجبین تا معده از مایهٔ علت پاک گردد و زان پس سکنجبین غرغره کند آب رفتن از دهان کودکان علاجش آنست که اقاقیا را در گلاب یا در سیحته زغار کند و زان پس هر وقتی در دهانش همی مالد و دایه باید که غذا کم خورد و از غذاهای ستبر و گران پرهیز کند و چیزی لطیف و گوارنده خورد چنانکه پیش از این گفتیم تا شفا یابد انشاء الله

علاج آن که سردی باشد

اریباسیوس گوید علاجش آنست که بناشتا دایم گلنگبین کهن خورد و اندکی مصطکی بخاید و خیو همی اندازد و شکر در آب حل کند و بخورد و اطریفل خرد و صفت هلیله کابلی و بلیله و شیر آمله بی استخوان از هر یکی بهری راست همه را کوفته بروغن بادام بسرشد و زان پس همه چنان که همه دارو ها آنگبین صافی بیامیزد و بوقت حاجت دو مثقال بکار دارد پس اگر آب رفتن بسیار بود و دفع زایل نشود اندکی سپندان بیدرا با شکر بیامیزد و بکار دارد و غذا کبوتر بچه بریان کرده خورد یا مطبخه با کامه و علبه که غرغره کند خاصه بناشتا و اگر بدین دارو ها بهتر نشود قی کند و انکه هلیلهٔ پرورده بکار دارد که نیک منفعت دارد مسیح گوید که قی کند با آب ترب یا با آب انگبین نیم گرم تا مایهٔ علت کم شود و انکه پس از آن اندکی خردل کوفته با پست گندم بیامیزد و بناشتا بکار دارد که نیک سود کند و اگر با آب کامه غرغره کند هلیلهٔ پرورده خورده باشد و پیوسته کندر و یا مصطکی همی خاید و خیو همی اندازد و غذا گوشت دراج خورد یا گوشت تیهو که بریان کرده باشد یا قلیه خورد بگوشت تذرو و از سپیدبا و طعامهای ترش و گران پرهیز کند و بناشتا ریاضت کند تا شفا یابد و به گردد انشاء الله تعالی عز و جل العزیز

نود و دوم آماس زبان که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی باشد	علامتش که گرمی باشد	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
محمد زکریا گوید سبب آماس زبان که از گرمی باشد از چیرگی و زیادتی خون بود که قوت طبیعت وی را در آنجا دفع کرده باشد و گرد آورده بود برو نگارهای دراز	نشان آنست که زبان سرخ بود و سخت آماسیده بود و درد چون تیر همی زند و رگها بر زبان برخاسته باشد و زشت دیدار که بروی بند آسانی یابد	ابن ماسویه گوید سبب این حال از چیرگی بلغم ستبر لزج باشد یا از زیادتی سودا و توش و روی گرد آمده باشد و غالب شده و زین سبب آماس گردد	نشان آنچ از بلغم بود آنست که آماس سست بود و رنگ سپید بود و درد کمتر کند و نشان آنچ از سودا بود آنست که آماس سخت باشد و رنگش سیاهی نماید

علاج آن که گرمی باشد

محمد زکریا گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید یا زیر زبان رگ زند و زان پس آب کافور یا آب گشنیز تر مضمضه کند یا گلاب و آب تنتری یا غذا از ربّ غوره و تنتری بکار دارد و چون مایهٔ علت کم شود بلعاب کشد انگه غرغره کند و اگر آماس بریم گشته بود انجیر خشک با آب بپزد و زان بخشش با تخم مرو صافی و اندکی سپیجه بیامیزد و اندکی روغن بنفشه در وی کند و نیم گرم آب این مضمضه کند تا آماس بشکافد و انگه بشیر تازه غرغره کند و زان پس مرهم سپید و روغن گل و اندکی افیون علاجش کند جالینوس گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و بر زنخ حجامت کند و با آب و سرکه غرغره کند و آب میوه‌های سرد و گلاب بکار دارد و زبانرا با آب شنبلیت نیک بمالد یا با آب کاسنی یا آب انار ترش و زیر زبان رگ بگشاید و آب نرسک و آب گشنیز تر با آب پرپهن بیامیزد و اندکی گل ارمنی کوفته در وی کند و در دهن گیرد و فرمان بدر همی شوید تا مایهٔ علت کم کند روفس گوید رگ قیفال بزند و بسپیجه سوسها شکم نرم کند و با آب انار و توت غرغره کند و از گرمیها دور باشد و بترشیها گراید که منفعت دارد و اگر با آب کاهو و آب لسان الحمل مضمضه کند نیک بود و اگر ترف و ترشه ترنج بر دی نهد نیک بود و منفعت دارد و سودمند بود والله اعلم

علاج آن که سردی باشد

ابن ماسویه گوید چون سبب آماس از بلغم بود علاجش آنست که بیان فیقرا شکم نرم کند و زان پس با انگبین یا با کامه مضمضه کند و از غذاهای سرد و گران دور باشد و در زیر با خورد یا نخود آب و اگر علت سخت باشد گلنگبین کهن با آب زیره بکار دارد و زنجبیل و دار فلفل خرد بکوبد و در زیر زبان مالد تا بلغم را بگدازد و مایهٔ علت را کم کند و با آب مصطکی غرغره کند و با آب انگبین که در وی ابزارهای گرم باشد و پیوسته کندر خورد یا همی خاید و آب از دهن همی اندازد و از طعامهای بدگوار پرهیز کند و اگر بشیر خرما و آب حلبه پخته و بیخ ورهرام و انجیر غرغره کند نیک باشد بقراط گوید اگر سبب علت از سودا بود بپخته افتیمون شکم براند و زان پس بروغن سوسن یا پیه مرغ خانگی یا پیه بط و روغن بنفشه زبانرا همی مالد تا درد را بنشاند و اگر بشیر خر یا بشیر بز نیم گرم پیوسته غرغره کند نیک باشد و سود دارد و اگر اندکی روغن بنفشه را با آب انجیر پخته و لعاب حلبه بیامیزد و بناشتا مضمضه کند سود دارد حنین گوید علاجش آنست که بپخته افتیمون شکم را نرم کند انگه لعاب حلبه و لعاب کشد انگه آب انجیر و روغن نیلوفر بادام بیامیزد و بناشتا مضمضه کند سود دارد و از غذاها که سودا افزاید پرهیز کند و بغذاهای لطیف گراید

نود و سوم دمیدگی زبان که بتازی قلاع خوانند

سببش از گرمی بود	علامتش از گرمی بود	سببش از سردی بود	علامتش از سردی بود
ابو جریج گوید سببش از صفرا یا از خون بود که در جرم زبان گرد آمده باشد و چیره گشته بود یا از زیادتی خون گرم سخت باشد که این علت پدید آید و علت برفت باید کردن	نشان آنچ از صفرا بود آنست که دمیده کیها بزردی نماید و سخت گرم باشد و درد چون نیش زنبور بود و نشان آنچ از خون بود آنست که رنگ علت سرخ باشد	ماسرجویه گوید سبب این علت از بلغمی شور باشد که قوت طبیعت وی را در جرم زبان دفع کند یا از چیرگی سودای سوخته که این حال پدید آید	نشان آنست که آماسهای خرد پهن بر بالای زبان بر آمده بود با درد سخت و آنچ بگونه سپید بود از بلغم باشد و آنچ سیاه بود و سخت باشد از سودا بوده باشد

علاج آن از گرمی باشد

ابو جریج گوید علاج آنچ از خون بود آنست که رگ قیفال بزنند یا حجامت کنند یا جهار رگ بزنند و زان پس گل خشک و تنری و گشنیز و گلنار همه را کوفته بروغن گل و موم سپید و اندکی کافور و موم روغنی کنند و بزیر زبان همی مالند و گل خشک و تنری و نرسک همه را با آب بپزند و آبش را بپالایند و پیوسته بدو مضمضه کنند و اگر زبانرا بروغن بادام بمالند و اگر گشنیز و طباشیر و تنری و گلنار و گل و تخم پرپهن همه را کوفته بروی پراکنند نیک بود پس اگر این علت کودکانرا بود باید که از پیش رگ قیفال بزنند یا حجامت کنند و غذا مزوره تنری یا انار دان خورد و از گوشت و شیر پرهیز کنند و سوکاه کشکاب و آب انار و تخم پرپهن با سکنگبین بکار دارد **مسیح** گوید که چون سبب این علت از صفرا بود بآب شکم نرم کنند یا بآب خرمای هندی و شراب بنفشه و زان پس گشنیز خشک با آب بپزد و تنری و ادرا آنش غرغره کنند و پیوسته مضمضه کنند و اگر گشنیز خشک و گل و تنری و نرسک و دو بل و طباشیر و نشاسته و تخم پرپهن و شکر طبرزد و چندن سرخ و سپید از هر یکی بهری کافور چهار یک بهر همه را خرد بساید و بر جایگاه درد پراکند و از گرمیها پرهیز کند و ترشیها گراید و اگر آب گشنیز که اندر وی سماق تر بخته باشند غرغره کند و اگر این حال کودکانرا بود این داروها را مادرش خورد

علاج آن از سردی باشد

ماسرجویه گوید علاج آنچ از بلغم شور بود آنست که بحب صبر شکم نرم کند تا مایهٔ علت کم گردد و حب شبرم و ارجیعی (?) قصب الذریره و دانه بلسان و شکوفهٔ اذخر و سلیخه و قرفه از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبید و ده رطل آب بر آن بپزد و بجوشاند تا نیمه باز آید پس درسنگ صبر بروی افکند تا حل شود و آنگه بآفتاب نهند تا آتش خشک شود و مصطکی و زعفران و عصاره از هر یکی درسنگی با وی بیامیزد و جمله را بهم بساید و حب کند هر یکی چند نخود و بسایه خشک کند و بوقت حاجت سه درسنگ بکار دارد که نیک بود و زان پس زاک و شبث خرد بکوبد و با سکنگبین بیامیزد و در زبان مالد و بآنگاه غرغره کند و بگ زیتون و مرزنگوش بپزد و با آب بپزد و بدو مضمضه کند و کلنار و ماميران و اقاقیا از هر یکی بهری جمله را بکوبد و بر جایگاه علت پراکند و بناشتا گلنگبین خورد و اگر کودک خرد بود این دارو را مادرش خورد که سود دارد **حنین** گوید اگر سبب این حال از سودا بود و مایهٔ علت قوی باشد بطبیخ افتیمون شکم نرم کند تا مایهٔ علت کم شود و زان پس بلیله زیتون خشک و بگ عوشه و اقاقیا و شبث و بیخ درخت و سعتر و زعفران و زاک همه را خرد بکوبد و بر جایگاه علت پراکند که منفعت دارد و از غذاهای ناگوارنده دور باشد و بطعامهای لطیف گراید تا شفا یابد

نود و چهارم جاشنی زبان که آنرا تغیر الذوق خوانند

که از طبع بگردد

سببش از گرمی بود	علامتش از گرمی بود	سببش از سردی بود	علامتش از سردی بود
ثابت قره گوید سبب این حال از چیرگی زیادتی خون باشد که در جرم زبان بر آمده باشد و مزاجش را از حال اعتدال گردانیده باشد یا از چیرگی صفرا بود	نشان آنچ از خون بود آنست که پیوسته طعم دهن شیرین بود خاصه بناشتا و نشان آنچ از صفرا بود آن باشد که دایم طعم دهن تلخ و ناخوش باشد	ارخیجانس گوید که این حال را سبب از زیادتی و چیرگی بلغم باشد که قوت طبیعت وی را در جرم زبان گرد آورده باشد و مزاجش را از حال اعتدال گردانیده	نشان وی آن باشد که پیوسته طعم دهن ترش بود یا شور باشد اما بناشتا ترشی یا شوری وی بیشتر بود و چیره تر باشد از آنکه پس غذا خوردن باشد

علاج آن از گرمی باشد

ثابت قره گوید چون سبب این حال از چیرگی خون بود علاج وی آنست که رگ قیفال بگشاید یا بر گردن حجامت کند و شراب غوره و شراب الو بکار دارد و سکنگبین و آب انار ترش و شیرین خورد و از گوشت و شیرینیها پرهیز کند و ترشیها گراید چون غوره با و انار با و تنری با و آنچ بدین ماند و عناب و آلوی سیاه و بنفشه بکار دارد و شراب غوره و شراب سیب ترش مرو را نیک بود و بناشتا سکنگبین با آب سرد غرغره کند و از بگلاب سرد کرده و بآب تنری که اندکی کافور در وی کرده باشند مضمضه کند سود دارد **ابن ماسویه** گوید علاج این حال چون از صفرا بود آنست که انار ترش و شیرین را با پیه وی بکوبد و آبش بپالاید و بناشتا بکار دارد یا شراب خرمای هندی خورد و اگر خرمای هندی با سکنگبین و آب انار ترش و شیرین بیامیزد و پیوسته از آن همی خورد مایهٔ علت را کم کند و اگر آب تخم پرپهن و آب خیار با سکنگبین بیامیزد و بخورد نیک باشد پس اگر علت قوی بود و بدین تدبیر طبیعت نرم نشود علاجش آنست که پخته هلیلهٔ زرد خورد و آب انار و آب آلو و شراب ترشها ترنج این جمله مرو را نیک بود و از شیرینیها و گرمیها پرهیز کند و بترشیها گراید چون غوره و تنری و انار دان خورد تا شفا یابد بیزدان ان شا الله تعالی

علاج آن از سردی باشد

ارخیجانس گوید علاجش آنست که قی کند بسکنگبین و آب گرم تا معده پاک شود و مایهٔ علت کم گردد و زان پس سکنگبین کهن بناشتا بکار دارد و اگر بدین تدبیر علت زایل نشود باید که ایارج بکار دارد که او را ایارج بود گنیم نیکست صفتش ایارج فیقرا و ترید سپید کوفته و هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ زرد از هر یکی نیم درسنگ شحم الحنظل دستم بیا از هر یکی انگی نمک هندی انگی نیم صبر سقوطری و انیسون از هر یکی دوانگی همه را کوفته و بیخته با آب حب کند و بوقت حاجت بکار دارد و از چیزهایی که بلغم افزاید پرهیز کند چون شیر و ماست و آنچ بدین ماند و غذا تیهو یا دراج یا کبک بریان کرده خورد و پیوسته آب گرم مضمضه کند **محمد زکریا** گوید علاج وی آنست که بگلاب نیم گرم قی کند یا بآب شبث تا مایهٔ علت زایل شود و سکنگبین ساده بآب گرم که اندر وی اندکی صعتر و انیسون کرده باشند بناشتا بکار دارد و نیز آب گرم که اندر وی مصطکی کوفته باشند و بر آنکه بود و پیوسته باید که بسکنگبین مضمضه کند و غذا گوشت تیهو خورد و بطیخه و مزورهٔ نخوداب و اسفاناخ بکار دارد و از چیزهایی سرد که بلغم افزاید پرهیز کند و بگرمیها گراید و اگر علت قوی باشد ایارهٔ جالینوس خورد تا معده از بلغمهای فاسد پاک گردد و زان پس مصطکی و انیسون با گلنگبین خورد تا شفا یابد

نود و پنجم ریشی زبان و گرانی و سستی اندر وی

سبب ریشی زبان	علامت ریشی زبان	سبب گرانی و سستی زبان	علامت گرانی و سستی زبان
اسحق گوید که این علت بیشتر از بثره سپید که بها و آماس زبان افتد و باشد که این حال از سبب صفرای تیز بود که در جرم زبان چیره گشته بود و قوی شده باشد	نشان آنچ سبب سپید کیها و آماس بود معروفست و گفتنی حاجت نباشد و نشان آنچ از صفرا تیز بود آنست که زبان سخت گرم باشد و بزردی نماید و درد کند	محمد زکریا گوید سببش یکی از برسام بود و دیگر از کوتاهی پیوند زبان باشد سوم از غددی که اندر زیر وی پدید آید که بتازی آنرا الضفدع خوانند چهارم از تبهای تیز بود	نشان آنچ از برسام بود از سر علت وی باشد و نشان آنچ از پیوند زبان بود آنست که آن رگها که زیر اوست با یک طرفش پیوسته باشد و نشان غده آن باشد که زبان سخت بود

علاج ریشی زبان

اسحق گوید علاجش آنست که چون از آماس و سپید کیها بود آنست که جرم سپید و چیزهایی که در باب آماس و سپید کیها گفته‌ایم علاجش کنند و اما آنچ از صفرا بود علاجش آنست که پیوسته آب انار ترش با پیه وی کوفته باشند با طباشیر بکار دارد و شراب خرمای هندی و شراب ریواج و آنچ بدین ماند و ویرا نیک بود و پیوسته شکم نرم کند با آب خرمای هندی و آب آلوی سیاه و زرد آلو و آنچ صفرا را زایل کند و زان پس این دو دارو بروی پراکند نیک باشد صندل سرخ و گل و دو درم سنگ نیز نشاسته و تخم پرپهن و زرشک بی پوست و شکر از هر یکی دو درم سنگ کافور و زعفران از هر یکی درم سنگی کافور دانگی همه را بکوبد و بیزد و بکار دارد یوحنا گوید علاجش آنست که چیزی فرود که صفرا را کم کند چون آب انار ترش و شیرین و آب خرمای هندی و آب آلو و مانند شیر و غذا مزور ترش غوره یا انار دانه خورد و از گرمیها پرهیز کند و ترشیها نگاه بدارد و اما شکافتگی زبان را یعنی شکافتگی و یرا محمد زکریا گوید علاجش آنست که اسپغول با شکر خورد و گلاب خورد و لعاب اسپغول پیوسته در دهان گیرد و غذا مغز بچه و خایه نیم برشت خورد و خیار را بکار دارد و سرد و را بر یکدیگر مالد تا از وی کف برخیزد و آن کف را بر زبان مالد و پستان پیوسته در دهان دارد تا شفا یابد انشاء الله تعالی

علاج گرانی و سستی زبان

محمد زکریا گوید علاج آنست که زیر زبان را بحکانه (؟) رانی و نوشادر کوفته مالد و اگر گرانی زبان بتری به پیری آمده باشد و اندامها نیز بود و کوفته باشد او را علاج فالج باید کردن چنانک اندر باب فالج یاد کنیم و علاج آنچ از پیوند زبان بود و کوتاهی وی باشد آنست که آن پیوند را ناچار ببرد و علامتش آنست که پیوند با سر زبان باشد و علاج آنچ از پیوند غده باشد آنست که اگر غده بزرگ باشد وی را بشکافد و آن غده از وی بیرون آرد و اگر خرد بود از وی تیز برود بمالد چون زاک و زنگار تا ویرا بگدازد و اگر زاک سوخته و سورنجان با سپیده خایه بسایند و بجز بر زبان نهند زود ویرا بگدازد و آنچ از جهت تبهای تیز بود نشانش آنست که زبان باریک و کوتاه گردد و آنرا التشنج خوانند و علاجش آنست که آب گرم بهره کاه کردن و بناگوش فرو ریزد و انگه بر وی روغن بمالد و روغن نیم گرم در دهن گیرد و بر سر مالد و روغن شبت و بابونه بروی مالد نیک باشد مداینی گوید گرانی زبان که از بلغم باشد و کهن شده بود علاجش آنست که کلنگبین با نانخواه زنجبیل بکار دارد تا بر سر بهایش نشاده شود و سکنگبین غرغره کند و از غذاهای سرد و گران پرهیز کند و شور بخورد و چون پیوند زبان را ببرد بسکنجبین غرغره کند و اگر گرانی زبان از آماس بود روغن بادام و روغن بنفشه و لعابهای سرد بروی مالد و اگر از بلغم بود حب قوقیا و ایارج فیقرا خورد

نود و ششم کام فرو آمدن که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که از گرمی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از سردی بود
ماسرجویه گوید سبب این حال از آن باشد که تریها با خون بیامیزد پس قوت طبیعت این خون را سوی کام فرستد تا در آنجا گرد آید و زان تریها سست شود و بزیر آید	نشانش آنست که چون دهن بگشاید و زبان بیرون آرد کام را بیند که بزیر آمده باشد و سخت سرخ بود و باشد که گرمی نماید و درد کند	ابوجریج گوید سببش از آمیزش بلغمی بود که تری بروی چیره گردد و انگه در کام گرد آید و بسبب تری بسیار کام سست شود و بزیر آید	نشانش آنست که کام دراز تر از آن باشد که اول بود و بگونه سپید باشد و ذکر چیها که در دهن گرد آسانی باید و درد سخت نکند و طعام بدشواری فرو برد

علاج آن که از گرمی بود

ماسرجویه گوید علاجش آنست که دگر تنها رگ بزند و به سرکه و گلاب غرغره کند و مورد و چندن سرد و را بکوبد و اندکی کافور با وی بسایا بیزد و در مالد و اگر آب پنیر و نمک و مازوی برشته و کوفته و سرکه غرغره کند سود دارد تا تواند ادویهای نرم بکار دارد چون نشاسته و کثیرا و لعاب اسپغول و لعاب تخم آنس (؟) و لعاب تخم خطمی و آنچ بدین ماند و زان پس آب سپوس گشک با آب [illegible] غرغره کند نافع بود مداینی گوید کام فرو آمدن از جمله آماسهای گرم باشد علاجش آنست که رگ زند و شکم نرم کند بشراب توت و گلاب و سرکه یا آب گشنیز تر غرغره کند و چندن و گل و کافور در وی طلا کند و از گرمیها پرهیز کند و غوره یا انار دانه ترش بکار دارد و اگر برسر حجامت کند سود دارد و غذاهای گرم و شیرینی باشد نیک باشد حنین گوید علاجش آنست که رگ زند و با آب هلیله زرد شکم براند و زان پس آب انگور و آب ترشی پخته و آب گز پخته و آب مازوی پخته غرغره کند و این علت آن بتر باشد که بزرگتر نماید و علاجش آنست که با آب ترشک و کوکنار و انگور روباه و گشنیز تر غرغره کند و چون کام از وی بگیرد و علت تخم رب فرفود (؟) بکار دارد و گل و چندن و گلنار و کافور و رب توت سود دارد بیامیزد و انگه این دارو بر انگشت نهد و کام را بدو بر دارد نیک بود

علاج آن که از سردی بود

ابوجریج گوید علاجش آنست که با آب کامه و سکنگبین و اسپندان کوفته غرغره کند چون بیشتر بار یکی شود و سرخ نباشد صواب آنست که او را بیزد و زان پس بسرکه و گلاب غرغره کند و نوشادر کوفته در مالد و اگر نوشادر و نمک و زاک سپید را خرد بکوبد و در مالد سود دارد و اگر زاک سپید با سرکه و انگبین بپزد و بدو در مالد سود دارد و پیوسته بگلاب غرغره کند تا بیش باریک نشود که بیم آن بود که خون باز نیستد و انار ترش را با پیه او بکوبد و بدو غرغره کند تا مگر بیندیشد و چون کهن شد علاجش بجز بریدن نبود اما آنگاه باید که پژمرده باشد اسحق گوید علاجش آنست که پخته انجیر خورد و بسکنجبین تخم و اسپندان غرغره کند و کام را بسنبل و سعد سوده بر دارد و زو سرد بها دور باشد و چیزهای لطیف گرم چون خرداب و آنچ بدین ماند نیک بود یوحنا گوید علاجش آنست که قسط را با آب انگبین حل کند و بدو غرغره کند و شبت را بکوبد و تخم اندر دود کند و این دارو بکند فشرده مامیثا و گل و تخم و زعفران و توذری و رب السوس و سعتر پارسی و عاقرقرحا و بلبل و مازو و پوست انار و زرده چوبه و هلیله زرد از هر یکی بهری شبت و حضض و حنا و قاقله و زرنیخ سرخ از هر یکی نیم بهر همه را کوفته و بیخته بر جایگاه علت مالد

نود و هفتم آماس کام و فرو آمدن دو بادامه که آن را لوزتین خوانند

سبب آماس کام
دوفس گوید سببش از چیزی که خون و گرمی خون بود یا از تیزی علت صفرا یا از بسیاری بلغم بود یا از زیادتی و تیزی سودا که زین چهار یکی ماده اندر کام گرد آمده باشد

علامت آماس کام
نشان آنچ از خون بود آن باشد که درد کند و بگونه سرخ باشد و آنچ از صفرا بود آنست که خشکی کند و درد و نشان آنچ از بلغم بود آنست که درد نرم کند و آنچ از سودا بود آنست که علت دراز بود

سبب فرو آمدن دو بادامه
ثابت قره گوید کام که برآید سببش از آمیزش خلطی تیز لزج باشد یا از خون سوخته و آماس بود آماس آن بود از پس کام و سببش از چیزی که خون بود یا از صفرا یا از بلغم لزج

علامت فرو آمدن دو بادامه
نشانش آنست که از پس کام چند که چون دو بادامه برآمده باشد و آویخته بود و نشان دیگر آن باشد که فرو سخت بدشواری فرو برد و نفس بسختی برآرد

علاج آماس کام
دوفس گوید آماسی که در کام پدید آید انواعش مختلف باشد و زین سبب ویرا نامهای بسیار خوانند زیرا که باشد که کام تمامی بیاماسد و بجشکان اسطوانی خوانند و این آماس را شاید بریدن زیرا که خون باز نه ایستد و باشد که سر کام بیاماسد روا بود که این آماس را ببرد پس باشد که بن کام بیاماسد و او را اصل خوانند و این آماس را نشاید بریدن که مخاطره باشد و سبب آماس کام از خون بود علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و زان پس بشراب فرتوت یا بشراب ریواج غرغره کند پس اگر بدین علت زایل نشود علاجش آنست که بآب آلو و خرمای هندی شکم نرم کند و زان پس گل خشک و پوست انار و مازو و تیزی و زرشک و مورد دانه را بگلاب بپزد و غرغره کند و گشکاب بروغن بادام بکار دارد و غذا مزوره تیزی و انار دانه خورد و چون آماس از صفرا بود باید که شکم براند بطبوخ خیارشنبر و ترنجبین و آب انگور و رباء غرغره کند و گشکاب و آب تخم بریهن بلعاب اسپغول و لعاب دانه آبی بکار دارد و شراب کوکنار خورد و اگر آماس از بلغم باشد بیارهٔ فیقرا شکم نرم کند و آب پخته انجیر مضمضه کند و بناشتا کلنگبین کهن بکار دارد و غذا نخود آب خورد و اگر آماس از سودا بود بپخته افتیمون و بجلاب نیم گرم غرغره کند خاصه که لختی زعفران با وی آمیخته باشد

علاج فرو آمدن دو بادامه
ثابت قره گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزنند و شکم نرم کنند بآب میوها و بلیله زرد و طبیخ سقمونیا و چون داند که علامتش از گرمی بود غرغره کند بآب فرتوت و پوست کاسنی بکوبد و بفشارد و آبش را بپزد تا نیمه باز آید و اندکی غرغره کند نیک بود و اگر این علاج سود ندارد نبود از کردن حجامت کند که آن خون سیاه سوخته را بیرون آرد و زان پس آب گشنیز تر و تیزی و گلاب غرغره کند و چون علت با سردی بود نیم وقیه اسپندان کوفته با نیم من پخته انجیر بیامیزد و بدو غرغره کند و پخته پودینه مضمضه کند یا در دهن میدارد که سود دارد

واما علاج دیگر بقراط گوید که رگ قیفال بگشاید و بآب میوها شکم نرم کند یا بحقنه شکم براند و گشکاب خورد بروغن بادام و با آب گشنیز تر غرغره کند اگر آماس دیگر از سردی بود رب جوز پرورده غرغره کند و چون آماس کمتر شود نخود آب بکار دارد و اگر به پنج گفتیم سود ندارد و دم بدشواری برون آید علت کهن شده باشد و آماس سپید گشته علاجش آنست که بپزد و با آب تیزی و گل مهر که بتازی ویرا طین مختوم خوانند باری چند غرغره کند که سود دارد پس اگر تب بدید آید بسپیدهٔ خایه و روغن گل مضمضه کند سود دارد و غذا مزوره زیرباج خورد تا بزودی شفا و راحت یابد ان شاء الله تعالی

نود و هشتم آماس گلو که بتازی خناق خوانند

سببش که از گرمی بود
یوحنا گوید سببش از گرمی چیزی که خون بود یا از زیادتی و تیزی صفرا که در گوشتهای حنجره گلو گرد آمده باشد و تیره گرفته و باشد که آماسی شده باشد

علامتش که از گرمی بود
نشان آنچ از خون بود آنست که رنگ روی و چشمها سرخ باشد و فرو بردن بدشواری فرو شود و نشان آنچ از صفرا بود آنست که گلو زرد بود و با وی تب آید

سببش که از سردی بود
ثابت قره گوید بسیار بود علت که از سردی بود از آمیزش بلغمی باشد یا از چیزی که سودا که تری طبیعت و برادر گوشتهای گلو گرد آورده باشد

علامتش که از سردی بود
نشان آنچ از بلغم بود آنست که بگونه سپید باشد و تری از دهان بسیار آید و درد نرم کند و در گلو گرانی بود و نشان آنچ از سودا بود آنست که گونه زردی سیاهی

علاج آن که از گرمی باشد
یوحنا گوید علاج آنچ از خون بود آنست که رگ قیفال بزنند از هر دو دست و بدو سه بار خون رها کنند و زان پس بآب لسان الحمل و گلاب و توت پرورده غرغره کنند و گشکاب که در وی زرشک و روغن بادام پخته باشد با شراب بنفشه بکار دارد و بحقنه نرم شکم براند و زان پس بشیر خشت و خیارشنبر غرغره کند و چون آماس بشکافد بپیکه و روغن بادام مضمضه کند و صبر از دو روز بپزد و خایه که روغن بادام در وی زده باشد و نشاسته و کثیرا کوفته غرغره کند و حسو بروغن بادام خورد و چون علت با قوت آمده باشد شور با خورد که نافع باشد

محمد زکریا گوید علاجش آنست که بدو سه دفعه رگ قیفال بزنند و با آب تخم بریهن که تیزی در وی فرغار کرده باشد غرغره کنند و گل خشک و نشاسته و بریهن و طباشیر و شکر طبرزد و گلنار از سر بکی بهم بسایند و سه را فو دیگو بعوز و باری چند اندر گلو دمد و اما سبب آماس که از صفرا بود علاج وی آنست که بطبوخ خیارشنبر شکم نرم کند و گشکاب که در وی عناب پخته باشد با شراب بنفشه و اندکی مرکب آب لسان الحمل بیامیزد و بدو غرغره کند و بیوسته سه کرده بگلو و گردن مالد و آب تخم بریهن با شراب کوکنار خورد و لعاب دانه آبی با شراب بنفشه بکار دارد و آب کدوی تازه با جلاب خورد و گرمیها پرهیز کند و اگر سبب آماس از خون صفرا بود از ترش تا ترک کند

علاج آن که از سردی باشد
ثابت قره گوید علاج این علت که از بلغم بود آنست که بحقنه نرم شکم نرم کند و پیوسته بیارهٔ فیقرا غرغره کند و اگر دانگی سنگ اسپندان کوفته در پاره کند بهتر باشد و آب نرنج با جب ترنج تریاق بکار دارد تا مایه علت کم گردد و زان پس شراب انگبین یا رب جوز یا آب بادیان غرغره کند پس اگر علت قوی باشد و بدین زایل نشود علاجش آنست که بنات سنگ استخوان خورده باشد اندکی از وی بسایند و با انگبین و زعفران بیامیزد و بدان غرغره کند پس اگر گلو درشت شده شیرزنان در وی دوشد و غذا نخود آب خورد و از چیزهایی که بلغم افزاید پرهیز کند **ماسرجویه** گوید علاج این علت که از سودا بود آنست که بآب میوها غرغره کند یا بآب پخته انجیر و حلبه خاصه بناشتا و انگه جلاب بکار دارد و جا بگاه علت بحلبه و کشد انگ ضماد کند و در گرمابه رود و آب گرم بر وی ریزد پس اگر آماس بشکافد یا بهتر شود دایم غذا نخود آب خورد پس اگر بهتر نشود و بیم هلاک بود صواب آنست که زیر حنجره گلو را سوراخ کنند در میان دو دایره وی تا دم بیرون آید تا آسایش یابد چون دم بیرون آید سر این درست کرده و چون از آماس فارغ گردد سوراخ را بدوزد و این آن وقت باید کرد که بیم مرگ باشد تا بدین سبب شفا یابد ان شاء الله تعالی

نود و نهم درد گلو که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
محمد زکریا گوید درد گلو که گرفتگی آواز بیشتر از بسیاری خون آید و چیرگی وی و نیز از زیادتی و تیزی صفرا باشد که این حال پدید آید ولیکن نادر افتد	نشان آنچ از خون بود آنست که چشمها و گونها سرخ باشد و کما گردن برخاسته باشد و نشان آنچ از صفرا بود آنست که تشنگی و گرمی بود و درد بسیار دهد	ابوجریج گوید این علت که از سردی بود از بسیاری و چیرگی بلغم باشد یا از تریهای سنبر که اندر گلو و حنجره گرد آمده باشد از خوردن غذاهای سرد و تر	نشانش آنست که آب از دهن بسیار رود و گلو سخت درد نکند و طعام بدشواری فرو برد و رنگ رویش سپید باشد و چیزهای گرم که بدو رسد آسانی یابد

علاج آن که گرمی باشد	علاج آن که سردی باشد
محمد زکریا گوید علاج آنچ از بسیاری خون بود آنست که رگ قیفال بزند و سیکی سکنگبین شکری و آب فرتود و آب کشنیز غرغره کند و تا سه روز هم برین تدبیر باشد و انگه خیار چنبر در شیر تازه بگدازد و بدو غرغره کند و اگر پسنده نباشد انجیر خشک در آب بپزد و نیم وقیه بوره و ده درم انگبین با وی بیامیزد و بدان غرغره کند سود دارد و اگر کار صعب شود و گلو تنگ‌تر آید این دارو در گلو دمد نیک منفعتش تخم سپند و تخم ترب و مرو انگژد و بوره ارمنی و نوشادر از هر یکی بهری جداگانه بکوبد و باز بهم آمیزد و چون سرمه بباید و در گلو دمد و اگر چیزی فرو بردن نتواند که چنان آنچ یاد کرده بود برکردن نهد و نیک بکند و اگر آن دو رگ که در زیر زبانست باشد برخوف بود آن دو رگ را بگشاید از پس که رگ قیفال زده آید و اگر بعد از رگ زدن دهن بیاماسد دهن را باز نکند تا ماسه بیرون آید. مسیح گوید چون بسیار از صفرا بود رگ قیفال بگشاید و شکم نرم کند و بگلاب غرغره کند و انگه غرغره کند و گلاب و لعاب اسپغول و آب خیار چنبر بکار دارد و اگر انار ترش شیرین را پاره‌ای بکوبد و بناشتا غرغره کند نیک بود و بعد از آب میوه‌ها شکم براند یا حقنه نرم و از شیر چهار روز دور باشد و اگر آب اسپغول و روغن بنفشه و خطمی غرغره کند سود دارد ان شاء الله	ابوجریج گوید علاجش آنست که پنجه مشک اسپندان یا گندنا و انگبین بجوشد غرغره کند یا سکنگبین و آب ترب کوفته یا با آب پخته انجیر و بوره و ازین جمله بهر کدام غرغره کند سود دارد و بوره و نوشادر و انگژد فرو بکوبد و اندر گلو دمد و اگر علت قوی باشد حب ایارج شکم نرم کند و حقنهای تیز بکار دارد پس سکنگبین و آب گرم غرغره کند و انگبین بیالاید برمهره گردن بمالد تا تریها را از درون بیرون کشد و اگر اسپندان و نوشادر و عاقرقرحا و انگژد و پلپل همه را فرو بکوبد و با انگبین بیامیزد و بناشتا غرغره کند و از غذاهای سرد و ترشها پرهیز کند و بنخود آب گراید. ابن ماسویه گوید حب قوقایا شکم نرم کند یا حقنه بکار دارد و پخته انجیر و مویز و بوره بناشتا غرغره کند و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و سیسنبر همه را در آب بپزد و روی ابر بخار آن بدارد و دهن باز دارد تا بخارش بگلو فرو رود تا آن تریهای سنبر را بگشاید و اول علت رب الجوز پرورده و زاک سپید غرغره کند و اگر از نجاست سگ کبوتران خورده بود با انگبین بیامیزد و بیرون گلو ضماد کند و نیز در گلو دمد نیک باشد. ماسرجویه گوید درد گلو هرچ از سوی نای بود علاجش آسان‌تر باشد و آنچ از سوی مری گاه بود دشوارتر باشد و نشان صعبی این علت آن بود که گلو سخت بفشارد و تب پدید آرد و این علامتها از گرمی باشد بهمه نوع خشک علاجش کند تا شفا یابد

صدم دیوجه یا استخوان که در گلو بماند

سبب دیوجه	علامت دیوجه	سبب استخوان	علامت استخوان
اریباسوس گوید سبب دیوجه که در گلو بماند از خوردن آبهایی باشد که صافی نبود و بسیار ایستاده باشد زیرا که دیوجه اندر آب صافی روان نباشد	نشانش آنست که از درون گلو پندارد که وی را چیزی همی مکد و درد و رنج باشد و باشد که دایم از گلو خون تنک همی آرد و سوزش سخت کند	اسحق گوید سبب این حال از خوردن ماهی بود خاصه که خورده باشد یا از خوردن گوشت مرغان و گوشتهایی که در وی استخوانها خرد باشد بوقت خوردن در گلو بماند	نشان این حال آن باشد که از بیمار بپرسد که از غذاها چه چیز خورده است و این احوال وی را از چه سبب افتاده است تا چون بگوید معلوم کرده علامتش باز داند

علاج دیوجه که اندر گلو بماند	علاج استخوان که در گلو بماند
اریباسوس گوید چون دیوجه اندر گلو بماند علاجش آنست که آب بوده غرغره کند یا با آب بگدازد خربشته که در تازی شجرة البق خوانند یا سرکه و انگژد و اگر خود تنها سرکه بیاشامد دیوجه بیرون آرد و اگر سرکه و نانک باشد بهتر باشد و سیر و سرکه و نوشادر و زاک سوده اندر گلو دمد و اگر نه اندر گرمابه گرم رود و چندانی بنشیند که بیشتر خواهد شد و انگه آب سرد یا یخ در دهن گیرد تا دیوجه بسوی خنکی آب از گلو برآید و اگر دیوجه دیدار بود بگلبتین برکشد و اگر برآید و خون باز نیستد پوست انار و گلنار و کندر و خون سیاوشان بهم بزرد و نشاسته خرد بسابد و در گلو دمد نیک بود. جالینوس گوید چون سیر خورد دیوجه از گلو برآید و این را آزموده‌ایم و اگر در معده رفته باشد این دارو بکار دارد که نیک منفعتش قیسوم و افسنتین و سونیز و ترمس و قسط تخم و سعتر و دانه ترنج و کیل دارو از هر یکی درمسنگی همه بکوبد و با سرکه بیامیزد و بخورد بنایت سود دارد. ماسرجویه گوید علاجش آنست که سیر و اسپیدان خورد یا بیست درمسنگ سرکه تیز بگیرد و این دارو ها را با سرکه بهم بیامیزد و ده دانه سیر و دو مثقال بوره جمله با سرکه بیامیزد و بدان غرغره کند و اگر دیوجه در معده رفته باشد سونیز و قیسوم و افسنتین بکوبد و با سرکه تیز بخورد منفعت دارد	اسحق گوید که استخوان که اندر گلو بماند علاجش آنست که اگر دیدار بود بگلبتین باریک یا بره کمان یا چوب خیزران بگیرد تا کرده وی را برکشد و اگر قی کند خاصه مرغان را تا برآید و اندک اندک آب بیاشامد یا لقمه بزرگ فرو برد تا استخوان را فرو برد و اگر چیزی خوردنی اندر گلو بماند بر پشت و سینه مشت زنند تا فرو رود و اگر چیزی باشد تیز روا نباشد مشت زدن و زحمت آن باشد که پاره گوشت سرخ بکار دارد شره کند و در رشته بنده و بگلو فرو برد و انگه برآرد تا فرو رود یا استخوان در آن پاره گوشت بماند و برآید و باری چند همچنین کند تا باشد که برآید پس اگر چیزی سخت باشد و بدین بجای نیم بر نیاید مشتی بر سینه زنند تا برآید. و اما اول خوش کردن را: حنین گوید که گلو گرفتن از بانگ داشتن بسیار بود یا از خشکی یا تره بود علاجش آنست که مویز سپید دانه اندر روغن بادام غرغره کند روزی بامداد و شبانگاه از وی بیست دانه بخورد یا دانگی صبر بر علیه نیم پوست بیاشامد یا آب سرد و آنچ از آلودگی بلغم بود علاجش آنست که بجلاب و اسپندان غرغره کند و اسپندان و پلپل با انگبین بسرشد و حبها کند و در دهن گیرد و شراب کوکنار نیک بود و اگر روغن بنفشه و زرده خایه و نشاسته و کثیرا غرغره کند سود دارد والله اعلم

صد و یکم خون آمدن از گلو یا آنک باقی برآید

سبب خون که از گلو برآید	علامت خون که از گلو برآید	سبب خون که باقی برآید	علامت خون که باقی برآید
جالینوس گوید سببش آن باشد که از جایگاه بلند بیفتد یا زخمی سخت بر سینه رسد یا خون از نایژه بگلو فرو شود یا از جهت سرفه […] و سینه برآید و این حال پدید آید	نشان آنچ از سر فرود آید آن باشد که میان سر درد کند و نشان آنچ از جهت سرفه بود وقت سرفه برآید و تنگ بود و آنچ از سینه برآید خون سیاه یا […] باشد و تنگ نباشد	محمد زکریا گوید چون که باقی برآید از زخمی قوی باشد که بر معده رسد یا از جایگاه بلند بیفتد که از جهت رگی در معده بگشاید و یا از بسیاری خون بود که اندرونی گرد آید	نشان آنچ از زخمی بود آنست که بهنگام خون برآوردن معده درد کند و نشان آنچ از بسیاری خون بود آنست که گونه سرخ بود و خون بسیار برآورد و معده درد کند

علاج خون که از گلو برآید

جالینوس گوید چون اندک اندک آید علاجش آنست که ترشی […] و غرغره کند و اگر […] بالا آید و غرغره کند یا آب غوره و مانند این و اگر بسیار برآید بوقت سرفیدن علاجش آنست که رگ قیفال بزنند و چیزها که […] غرغره کند و این دارو بکار دارد که وی را بیازمودیم نیکست صفتش […] سیاوشان و کندر و […] هر یکی دو درسنگ کهربا درسنگی شادنه و گل […] هر یکی مثقالی […] سپید و گلنار از هر یکی چهار دانگ همه را بکوبند و بهم بیامیزند و بوقت حاجت سه درسنگ از وی با یک قیراط افیون دو دانگ […] بکار دارد و باید […] با آب […] سرکه غرغره کند و اگر با خون برآوردن سینه درد کند هم ازین دارو […] بر جایگاه درد مالد نیک باشد یوحنا گوید خون که از […] کردن برآید […] علاجش آنست که گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار و تخم […] و اندکی خون سیاوشان و […] همه را خرد بکوبد و با شراب مورد یا شراب آبی خورد و غذا از ترشی و زرشک و آب غوره خورد که نیک بود و […] خون که با سرفه برآید بیم ناک بود و بیشتر آن باشد که سل انگیزد علاجش آنست که رگ باسلیق زنند و قرص کهربا خورد و جندن و گلاب و گل سرخ […] ضماد کنند و اگر با خون سرفه و تب بود و سینه درد کند کوکنار و مورد دانه و نشاسته خورد و کشکاب که روغن بادام پخته باشد بخورد

علاج خون که باقی برآید

محمد زکریا گوید علاج خون بسیار که پیوسته برآید آنست که رگ باسلیق زنند خاصه که میان دو کتفش درد کند و در آب […] اندکی […] کند و […] بکار دارد و بلوط یا […] و غوره و ترشی بکار دارد و این دارو پیوسته همی خورد صفتش گل ارمنی و صمغ و گلنار و خون سیاوشان و کندر و […] از هر یکی بهری همه را کوفته با شراب آبی و با شراب سیب بخورد و غذا […] و غوره و انار دان بکار دارد و […] و تیز بپرهیزد فولس گوید سبب علت چون از زخمی بود یا از افتادن علاجش آنست که رگ زنند و شراب آبی و شراب […] بکار دارد و اگر شکم نرم کردن حاجت آید به آب میوه ها و به آب برنج و باید شکم نرم کند و آب لسان الحمل […] خورد و از همه بهتر […] دارو باشد که خون برآوردن […] که باشد بهتر بود […] آب برنج […] که با خورد سخت نیک باشد و قرص […] همه ریشهای معده را سود دارد اسحق گوید اگر سبب این علت چون از بسیاری خون بود که اندر معده گرد آمده باشد نباید […] که خطرناک باشد و علاجش آنست که چیزهای […] خورد چون شراب انار و شراب […] و آب غوره و انار دان و […] و اگر […] اقاقیا و […] و افیون همه را با سرکه بیامیزد و بکار دارد این علت را بغایت سود دارد والله اعلم

صد و دوم سرفه که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
بقراط گوید سبب سرفه که از گرمی بود آنست که مزاج شش یا مزاج سینه گرم گشته باشد یا از تیزی و زیادتی صفرا یا از گرمی و چیزی […] یا از بسیار غذاهای گرم که خورده باشد	نشانش که از گرمی بود آنست که سینه سخت گرم باشد و روی سرخ و در گلو خارش […] و نشان آنچ از صفرا بود آنست که تشنگی بسیار باشد و […] تیز بود و آنچ از گلو برآید زرد بود	فولس گوید سببش از چیزی […] بلغم بود که مزاج شش یا مزاج سینه را سرد کرده باشد یا از سردی […] بود که از مغز بزیر آمده باشد و […] سینه یا در شش گرد آمده بود	نشانش آنست که سینه سرد بود و دم در کشیدن سرد نیز باشد و بلغم که از گلو برآید سپید بود و نشان آنچ از […] بود که بزیر آید آنست که […] بکام […] خیزد و نایژه را می گیرد

علاج آن که گرمی باشد

بقراط گوید علاجش آنست اگر خون بود رگ باسلیق بگشاید و کشکاب خورد با نشاسته و زان پس شراب کوکنار و بنفشه پرورده و لعاب اسپغول و آب تخم […] با شراب کوکنار بکار دارد و پیوسته […] و غذا آب باقلی خورد با روغن بادام تا سینه را نرم کند و اگر آب […] با لعاب اسپغول آب کاسنی بیامیزد و بکار دارد سود دارد […] و چون با سرفه تب بود […] این دارو […] نیک بود صفتش نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یکی پنج درسنگ افیون نیم دانگ همه را کوفته با آب اسپغول […] حب کند هر حبی نیم درسنگ […] بزیر زبان بگیرد ماسرجویه گوید اگر با سرفه تب بود و […] این دارو بکار دارد چون نشاسته و کثیرا و رب السوس […] آب […] حب کند و بوقت خفتن در زیر زبان گیرد […] و رب السوس […] که سینه را نرم […] بکار دارد و چون سرفه با شکم رفتن بود و گرمی […] جالینوس گوید سرفه که از گرمی و خشکی بود کشکاب خورد و بنفشه پرورده و […] نیک بود […] و ساعت کشکاب […] با روغن […] و اگر […] هم نیک بود و تب […] کشکاب […] کوکنار و روغن بادام باشد بکار دارد

علاج آن که سردی باشد

فولس گوید علاجش آنست که بناشتا گلانگبین خورد و پخته انجیر و […] روغن بادام و غذا نخوداب و […] باشد بخورد و […] خورد نیک بود و اگر علت قوی باشد شکم براند […] و زان پس […] بکار دارد […] باشد تخم بادیان و تخم کرفس و بیخ […] زوفای خشک و پرسیاوشان و تخم ترب از هر یکی یک کف همه را اندر دو رطل آب بپزد تا نیمه باز آید پس پالاید و هر روزی نیم رطل از وی بخورد و این دارو بیازمودیم صفتش رب السوس ده درسنگ زوفای خشک و پرسیاوشان و تخم انجیره و بیخ سوسن آسمان گون و […] و پلپل […] کرده با بادام تلخ و اسپندان از هر یکی پنج درسنگ همه را کوفته با انگبین بسرشد و بوقت حاجت مقدار جوزی بخورد اسحق گوید گلانگبین با پخته انجیر بیامیزد و بکار دارد و اگر آب بادیان با شکر خورد و آنچ از تری باشد انجیر با بادام و با جوز […] خورد و علاج آنچ از تری […] بود که […] آنست که شراب کوکنار خورد و گل و گلنار و […] در آب بپزد و بوقت خفتن آبش غرغره کند و این حب […] درد […] نشاسته و کثیرا و بادام و باقلی و تخم کوکنار و […] صمغ عربی و گل ارمنی از هر یکی بهری همه را کوفته به آب اسپغول بسرشد و حب کند و بناشتا در دهن گیرد نیک بود

صد و سیم سرفه که از تری باشد یا از خشکی

سببش که از تری باشد
محمد زکریا گوید سبب این علت بیشتر آن که پانی پا افتد که تن آسان باشند و غذاهای سرد و تر بسیار خورده باشند خاصه بهنگام دیر و برنج برابده باشد این علت بدید

علامتش که از تری باشد
نشانش آنست که بلغم بسیار از گلو بر افگند خاصه از پس خواب و همواره بلغم اندر گلو گرفته باشد و خرخر همی کند و گلو درشتش راحت کرد

سببش که از خشکی باشد
مدایني گوید سرفه که از خشکی بود از جهت خشکی سینه بود و بیشتر سببش از خوردن غذاهای بود که بطبع خشکی کنند چون نمک سوده و ماهی شور و آنچه بدین ماند که خورده باشد

علامتش که از خشکی باشد
نشانش آنست که بوقت سرفه از گلو هیچ بر نیاید و بزمستان سبک تر بود و بگرمابه بوقت سپیده بهتر باشد و دم کوتاه کرد و بمقدار خشکی شکم نیز لاغر بود و سینه تیز بود

علاج آن که از تری باشد
محمد زکریا گوید علاجش که از سردی بود آنست که پیوسته در گرمابه گرم رود و بسیار نشیند تا عرق بسیار کند و از پس سکی کهن خورد و گوشتهای قلیه و مطنجن بکار دارد و از خوردنیهای که با آب پخته باشند پرهیز کند و ناشتا موبز سیاه بی دانه خورد و بسیار گردد که سود دارد تا تواند کارهای برنج کند که تن آسانی را زیان دارد و بیش از غذا خوردن بیانگ چیزی همی خواند یا بسیار گوید یا بحرکت آواز تر بهاکه در سینه باشد بهنگام گرد و زخوردنیها کاروی تری بود پرهیز کند چون شیر و ماست و میوهای تر و چیزهای خورد که در آن خشکی بود ابن ماسویه گوید علاجش آنست که کارهای برنج کند و بسیار گردد و خوی از تن بسیار بیرون آرد بهر گونه که باشد و پیوسته این حب در دهن دارد صفتش رب السوس پنج درسنگ پلپل مروفود ماناو بادام تلخ از هر یکی دو درسنگ انگزد درسنگی همه را کوفته بانگبین سرشته حب کند و در دهن دارد پس اگر سرفه سخت بود و شب از خفتن باز دارد این حب بکار دارد که منفعت کند مر و میعه و کندر واز هر یکی یک بهر همه را کوفته و بپخته حب کند هر یکی دانگی و دو سه حب از آن زیر زبان دارد بغایت نیک بود و نیز خواب آرد و سرفه را کم کند و از ترها خوردن پرهیز کند

علاج آن که از خشکی باشد
مدایني گوید علاجش آنست که گشکاب بروغن بادام خورد و لعاب اسپیوش و جلاب بکار دارد و ناشتا شراب کوکنار خورد و پیوسته بگرمابه رود اما بسیار نشیند و غذا شوربا خورد که بگوشت بره پخته باشد و اگر سبب سرفه از سودا بود علاجش آنست که حقنه کند از سبوس و روغن بادام در وی کنند و بکار دارد و غذا مزیره خورد بگوشت بره و پاچه کوفته بروی ریزد و نیز شوربا بگوشت بره پخته باشد و از ترشیها پرهیز کند و بغذا اما ی گرم گراید یوحنا گوید سرفه که از خشکی بود علاجش آنست که گشکاب خورد که در آن کوکنار و سپستان پخته باشد و گشکاب بسپیوس خورد و بوقت چاشتگاه بهتر باری یمن بخورد و بهنگام نیم روز با آب زنان اندر نشیند و کدوی پخته بروغن بادام خورد و بوقت خفتن لعاب اسپیوش و سپیده خایه و این حب پیوسته در دهن گیرد رب السوس یک و نیم تخم کدو و تخم خیار و تخم خرپزه از هر یکی نیم درسنگ جمله را کوفته بآب اسپیوش و سپیده خایه سرشته و حب کند و در دهن همی دارد و اگر تب باشد بجای آب شیر خورد و با شیر یان و شیر بز بهتر خاصه که گیاهای تر خورده باشد و بر سیری بگرمابه رود و بسیار نشیند که زیان دارد والله اعلم

صد و چهارم ربو که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که از گرمی باشد
ثابت قره گوید ربو را چار نفس خوانند و سبب وی که از گرمی بود آنست که خونی سطبر یا آمیزشی صفرایی در نایژه و شش گرد آید یا در برو سپینه فرود رود

علامتش که از گرمی باشد
نشانش آنست که گلو گرم بود و دم کوتاه شود و بتنگی بسیار کند و بهنگام جنبش و کارهای برنج کردن تیز شود و نیز بسبب فیدن و از تن آسانی و نشستن بهتر باشد

سببش که از سردی بود
محمد زکریا گوید سبب این علت بیشتر که در نایژه و شش فرو رفته باشد و گرد آمده یا از ترها الزج که از سر فرود آید و در نایژه باشند و فرود رود

علامتش که از سردی بود
نشان وی آن باشد که اندر برو سینه خرخر بود و دم کوتاه شود و همی سرفد و در وقت جنبیدن و کارهای برنج کردن بلغم از گلو بر آید بهتر باشد

علاج آن که گرمی باشد
ثابت قره گوید علاجش آنست که رگ باسلیق زند و در پیاپی گشت حجامت کند و شکم نرم کند بچیزهای سبک چون تخته میوها و شراب خرمای هندی و مانند این و از آن پس قرص کافوری و قرص گل بکار دارد که نیک باشد و بنفشه پرورده و گشکاب با تخم ورهرا تخم کدو بکار دارد و در گرده و دو باشد و نان بگلاب زغار کند و مغز تخم کدو خورد و روغن بادام و جلاب و سرکه یا بیزد و بکار دارد و نان با جلاب خورد و مرهمهای سرد که بروغنها سرد کرده باشند بر سینه ضماد کند که سود دارد ابن سینا گوید چون سبب این علت یاد کوتاهی نفس تازی و یا ضیق النفس خوانند از گرمی بود علاجش آنست که رگ باسلیق بزند یا دو میان و کتف حجامت کند والکه این قرص بکار دارد گل سه درسنگ پنج درم ام صمغ درسنگ درسنگ و درسنگی راوند و مصطکی درسنگی نیم زعفران دانگی نیم تخم مرد و خیار و تخم قوبع از هر یکی نیم درسنگ صمغ و کثیرا و رب السوس و تخم خورب رست از هر یکی چهار دانگ همه را کوفته و بیخته قرص کند و بوقت حاجت از آن قرص دو درسنگ راست بکار دارد و اگر علت از خشکی بود نشانش آن که تشنگی کند و آواز بارک شود باید که پیوسته شیرخشت همی خورد تا درست شود که خوردن شیرخشت از برای این علت منفعت عظیمست

علاج آن که سردی باشد
محمد زکریا گوید علاجش آنست که دو کف حلبه و نیم من قریا اندر من آب بپزد و نیک بجوشاند تا فرو بار بزان شود آنگه بپالاید و بخورد و چیزهای که بلغم را کم کند مر ورا سود دارد و نخود آب با سپندان کوفته خورد و ترب و ملکش که بپزد و بکار دارد و اگر با ربو سرفه و درشتی بر سینه بود سبوس را تر کند و شیره بگیرد و با پانید کوفته بر وی پراکند و تخم بادیان و انیسون و زیره در وی کند و ناشتا بیاشامد و خربزه و شیرین مرو را نیک باشد ماسرجویه گوید علاجش آنست که سینه پاک کند و شکم را نرم کند بدین حب صفتش غاریقون چهار دانگ تخم حنظل دانگی افسره خیار دانگی رب السوس نیم درم همه را کوفته و بیخته و با پانید و تخم بادیان در وی کرده بکار دارد و این معجون را ما بیاز موده ایم نیکست صفتش جلغوزه و با پانید شکری از هر یکی بهری همه را کوفته با انگبین بسرشته بکار دارد نیک بود حنین گوید علاجش آنست که قی کند بسکنگبین و بوره و اسپندان و زراوند پیش حب میعه و لعوق را پیش از طعام بخورد و بیدار باشد و تخمه و خواب دم کوتاه کند و ماند علت را از سر فرود آرد و گوشت تذرو و گوشت بنگله کرده خورد که منفعت دارد و از ترها اسپندان و سعتر و پودینه و کوکنار پشت را در این ماسیتق بزرگ باشد و منفعت عظیم

صد و پنجم آماس شش که آنرا بتازی ذات الریه خوانند

سببش که از گرمی بود
جالینوس گوید سببش از چیرگی خون بود که اندر شش گرد آمده باشد یا از زیادتی صفرا بود یا از هر دو که با یکدیگر آمیخته شوند و اندر شش گرد آیند و ویرا آماس کنند

علامتش که از گرمی بود
نشانش آنست که همی سرفد و تیز تب باشد و دم کوتاه شود سخت و روی سرخ بود و نشان آن که از صفرا بود آن باشد که تب سخت تیز بود و تشنگی کند

سببش که از سردی بود
ثابت قره گوید سببش از بلغم بسیار بود که اندر شش گرد آمده باشد یا از تریهای که از سر فرود آید و چیره گردد و شش از ضعیفی دفع نتواند کرد و آنگاه او را آماس کند

علامتش که از سردی بود
نشانش آنست که دم کوتاه گردد و همی سرفد و آب دهن و خیو بالا [illegible] لیکن نه بسیار و تب سخت نبود و درد کها برخاسته باشد و [illegible] تیز نبود والله اعلم

علاج آن که از گرمی باشد
جالینوس گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و آب اسبیوش با شکر خورد و رب السوس با شکر سپید بکار دارد یا اندر دهن دارد که نیک باشد و اگر علت قوی باشد [illegible] نرم شکم براند و کشکاب و روغن بادام و پانید بکار دارد و اگر این علت از پس بیماریهای گران بود رگ نزند که ضعیف شود فولس گوید اگر علت بیمار قوی باشد رگ باسلیق بگشاید و بر قدر خون بر دارد و پس کشکاب خورد که در آن سپستان و عناب پخته باشند و پیوسته انار شیرین همی مکد و لعاب اسبیوش و لعاب دانه آبی با شراب بنفشه خورد خاصه بناشتا و اگر شکم سخت بود بفلوس خیارچنبر و شراب بنفشه نرم کند و اگر شراب کوکنار غرغره کند نیک بود و آب [illegible] و آب تخم پرپهن و آب انگور روباه بهم آمیخته بر سینه همی مالد و چون روز پنجم بود بدل این آبها روغن بنفشه و روغن نیلوفر و موم سپید و کافور بهم را چون مرهم کند و بر سینه همی مالد و پخته زوفا خورد پس چون سرفه [illegible] شود و قوت بیمار ضعیف باشد مزوره بکدو و روغن بادام [illegible] یا ماش چون داند که علت با فراغت است مرغ پخته نیکی بزیره با خورد و از گرمیها پرهیز کند و طعام بسیار نخورد که زیان دارد والله اعلم بالصواب

علاج آن که از سردی باشد
ثابت قره گوید علاجش آنست که پخته انجیر خورده نیز گل انگبین [illegible] گرم و از ترشیها پرهیز کند و [illegible] الک بریان کرده با انگبین خورد یا آب بادیان با شکر طبرزد بکار دارد و اگر علت قوی بود علاجش آنست که پخته زوفا خورد و [illegible] و روغن بنفشه پرورده و روغن [illegible] و روغن پسته بر سینه همی مالد و غذا که از گندم و کرسنه و انگبین و روغن بادام پخته باشد همی خورد و شوربای گوشت بزغاله که در وی ابزارها گرم کرده باشند بخورد و آب مویز و آب انگبین که در وی پخته [illegible] منفعت دارد و اگر بر سینه را بروغن نرگس و روغن سوسن و موم سرخ و کتیرا بهم کرده باشد بمالد نیک باشد [illegible] گوید علاجش آنست که این مطبوخ بکار دارد صفتش انجیر و عناب و مویز طایفی و سپستان و بنفشه خشک و تخم خطمی و دانه آبی و پرسیاوشان از هر یکی درسنگی بستاند و جمله را بهم بکوبد تا چون جلاب شود انگه بیست درسنگ از وی بکار دارد و آب بادیان با انگبین بیامیزد و بیاشامد که باید و پیوسته اندک اندک همی خورد که منفعت کند نیک و غذا نخود آب خورد که در آن تخم بادیان پخته باشند و شراب زوفا [illegible] سود دارد و منفعت بسیار دهد تا [illegible] باشد چون تجربه کرده باشد باید همیشه بخورد

صد و ششم ریش شدن شش که بتازی سل خوانند

سببش از گفتار یوحنا
یوحنا گوید از تریهای تیز بود که اندر شش گرد آید یا از دبیله که در شش یا در سینه بر آید و از آن پس ریش گردد و ریم از وی [illegible] سینه [illegible]

علامتش از گفتار یوحنا
نشان ریش شش آن بود که تن لاغر گردد و مدام تن نرم همی آید و سرفه کند و ریم از گلو بر آید و نشان ریشی سینه آنست که تب گرم آید و دم کوتاه شود و سینه [illegible]

سببش از گفتار فولس
فولس گوید این علت از پس زکام و نزله بسیار افتد یا از پس آنکه از سر فرو آید یا از پس [illegible] بود یا از بسیاری خون بر آنگند از گلو که شش را ریش کند

علامتش از گفتار فولس
نشان آنست که همی نرم باشد تن لاغر بود و ناخنها کژ شود و از بهر که افتد [illegible] و بوقت سرفه ریم کنده از گلو بر آید و یا [illegible] و شهوت غذا نباشد

علاجش از گفتار یوحنا
یوحنا گوید سبب درست ناشدن این علت از آنست که شش [illegible] و حرکت بسیار دارد و [illegible] اگر علاج کنی لابد است از آرامش [illegible] کار کند و شش از جنبش آرام نباشد چون سبب علاج دشوار [illegible] و دیگر سبب آنست که کار بلغم شش بود و دایم در وی تری گرد آمده باشد و ریش را تا خشک نکنی درست نباشد و شش را بهیچ حال خشک نتوان کردن نیز [illegible] و چون با سل تب باشد صعب‌تر بود زیرا که این دو بیماری ضد یکدیگر اند از آنکه تب را سرد و تر باید و ریش شش را همچون آرد جو و انجیر و علاج [illegible] و بطون و خطمی گرم [illegible] تا آب بر شد و ضماد کند خشکی باید تا درست شود و ازین سبب علاج کردنش دشوار است زیرا که مرهم تب را سود دارد شش را زیان دارد و مرهم شش را سود [illegible] تب را زیان دارد پس باید که نخست تب را علاج کند و [illegible] رگ باسلیق بزند از آن سو که درد کند و اگر [illegible] پیه [illegible] باشد و اگر قوت بیمار قوی باشد بپخته خیارچنبر شکم نرم کند و بنفشه و عناب و مویز و سپستان و ترنگبین در آن اندک اندک همی خورد اگر سینه خشک بود آب [illegible] خورد با روغن بنفشه و بوقت خواب اسبیوش و صمغ عربی و گل ارمنی و لعاب دانه آبی [illegible] زوفا و اگر [illegible] سینه بود سهل باشد علاجش آنست که ضمادها بکار دارد

علاجش از گفتار فولس
فولس گوید علاج این علت صعب از آنست که شش ریش باشد [illegible] و پیوسته در انقباض و انبساط باشد چون [illegible] آهنگران [illegible] و حیل [illegible] رساند و اگر از جنبش [illegible] باشد [illegible] و [illegible] زنده نماند پس [illegible] این علت قوی گردد علاجش باید کردن [illegible] خورد و [illegible] [illegible] و [illegible] آب و [illegible] پس [illegible] کشکاب [illegible] گرم همی خورد و چون علت [illegible] نگاه دارد که شکم نرم شود که بیمار ضعیف شود و بر خطر باشد و اگر تب قوی [illegible] خورد [illegible] و یا شیر [illegible] کشکاب پخته و [illegible] خورد و بریان [illegible] بزغاله و آب [illegible] بادام و مرغ [illegible] و بروز [illegible] و روغن بنفشه و نیلوفر [illegible] پس اگر طبع [illegible] این دارو [illegible] صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر و مورد و دانه آبی از هر یکی درسنگی [illegible] سیاوشان و کتیرا و نشاسته و تخم پرپهن از هر یکی درسنگی [illegible] بلعاب اسبیوش قرص کند هر قرص درسنگی هر روزی قرص با شراب کوکنار بخورد و اگر تب باشد کشکاب خورد و چون [illegible] شود شیر خورد و اگر از شیر تب آید کشکاب خورد بعد از آن شیر خورد همچنین [illegible] کشکاب [illegible] و طبع [illegible] و زمه دارو [illegible] شیر [illegible] از آن که شیر [illegible]

صد و هفتم آماس پهلو که بتازی ذات الجنب خوانند

سببش کز گرمی باشد	علامتش کز گرمی باشد	سببش کز سردی باشد	علامتش کز سردی باشد
محمد زکریا گوید سببش از بسیاری خون یا از تیزی و چیرگی صفرا بود که گوشت طبیعت و پرده پهلو فرو گرفته بود و چون بسیار گرد آید باماس شود والله اعلم	نشان آنچ از خون بود آنست که گونه سرخ بود و مجسه پر باشد و دم کوتاه شود و همی بر فتد و نشان آنچ از صفرا بود آنست که درد پهلو چون نیز همی زند	یوحنا گوید که سبب این علت از سردی بنا در افتد از آنک علت بیرد که ای باشد از بلغم بر دل بسیار چیره شود یا خون از تیزی سوخته گردد و در پرده پهلو گرد آید از	نشان آنچ از بلغم بود آنست که نرم تر بود و سرفه کند و آنچ از ... بر آید خون ... بود و ... سوخته باشد ... بود و آنچه بر آرد سیاه بود

علاج آن کز گرمی باشد

محمد زکریا گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید از آن سو که درد کند و پس سه روز رگ قیفال بگشاید از آن سو که درد کند و گشکاب و بنفشه پرورده خورد و اگر شکم سخت بود بآب میوه ها نرم کند و اگر درد سخت کند بابونه و خطمی از هر یکی کفی در آب بپزد و روغن کنجد با وی بیامیزد و نیم گرم بر جایگاه علت نهد که منفعت کند و اگر سرفه خشک بود و دم بدشواری زند بناسته و گشکاب خورد و پیش از غذا یک ساعت این مطبوخ بکار دارد صفتش انجیر سپید بیست عدد مویز دانه ده درم سنگ و رهوام تراشیده و کوفته پنج درم سنگ و عناب و سپستان از هر یکی بیست بشمار همه را در پنج رطل آب بپزد تا نیمه باز آید و هر روز نیم رطل از وی با پنج درم سنگ بنفشه پرورده و سه درم سنگ روغن بادام بخورد که نیک بود **اسحق** گوید علاج این علت کز صفرا بود آنست که رگ باسلیق بزند از آن جانب که درد بود و اگر شکم سخت بود بآب میوه ها و خیار چنبر نرم کند و اگر نه بپخته نرم شکم براند و خطمی و گل سرخ و بنفشه و آرد بابونه بهم بپزد و بر جایگاه درد ضماد کند و موم را بروغن بنفشه بگدازد و پیوسته می مالد و چیزهایی که گرمی بنشاند بکار دارد چون لعاب اسپغول و آب کدو و آب خیار و گشکاب که در آن خشخاش پخته باشد بکار دارد و غذا زیره اسفاناخ خورد بروغن بادام

علاج آن کز سردی باشد

یوحنا گوید سبب علت کز بلغم بود علاجش آنست که حقنه تیز کند شکم نرم و رگ بزند و سکنجبین نیم گرم بکار دارد و غذا نخود آب خورد بروغن بادام و پیوسته سینه را بموم روغن بمالد و در گرمابه رود و در آب نیم گرم درنشیند تا مایه علت ببرد و نباید که آب گرم بر سر ریزد که زیان دارد و غذا کم خورد و اگر علت قوی باشد صواب آنست که ... جبر در آب زیره بکدازد و بیاشامد و آماس بلغمی را ببرد و سکنجبین عنصلی خورد بآب گرم و پخته زوفا در این باب خاصیتی است و بنفشه پرورده بکار دارد و مویز منقا از ... نیز اندر آب زوفا کند بایست و بامی از وی بخورد خاصه بناشتا و اگر بموم سپید و روغن خیری مرهم کند و سینه را همی مالد سود دارد و از طعامهای گران دور باشد و نخود آب گراید **بقراط** گوید چون این علت از سودا بود صعب باشد علاجش آنست که رگ زند و انگه حسو خورد از آرد گندم و روغن بادام پخته باشد و بادی چند پخته زوفا بکار دارد و حلبه و کشد انگه در آب بپزد و پیوسته بر جایگاه علت ضماد کند شکر و پیه بهم بیامیزد و همی خورد و در گرمابه رود و در آب زن نیم گرم نشیند و جایگاه علت را بموم روغن همی مالد و غذا اشوربای نخود آب خورد که منفعت بسیار باشد و سود دارد ان شاء الله تعالی وحده

صد و هشتم کوبه دل که بتازی خفقان خوانند

سببش کز گرمی باشد	علامتش کز گرمی باشد	سببش کز سردی بود	علامتش کز سردی بود
ماسرجویه گوید سببش از چیرگی خون بود یا از تیزی صفرا که باوی بیامیزد و اندر دل گرد آید یا از سببی آن که در پرده دل پدید آید یا از ضعیفی دل باشد	نشانش آنست که بر سینه گرم بود و مجسه تیز و گونه سرخ باشد و نشان آنچ از آماس بود آنست که دم کوتاه شود و بیمار بیهوش شود و نیز تاسه آیدش	جالینوس گوید که سببش از چیرگی بلغم بود یا از تری ها که در زیر پرده دل گرد آید یا از کارهای سوداوی که قوت طبیعت در پرده دل دفع کرده باشد یا از آماسی بود	نشانش آنست که مجسه نرم بود و گونه سپید باشد و بر سینه گرمی نکند و نشان آنچ از آماس بود که بتازی ورا غشی القلب خوانند آنست که دم کوتاه کردد

علاج آن کز گرمی باشد

ماسرجویه گوید علاج این علت کز گرمی بود آنست که رگ باسلیق بگشاید و سه بار خون بردارد و گشنیز خشک و گل و تباشیر از هر یکی درم سنگی همه را بکوبد و با آب سیب و آب ترش ترنج بخورد و ده درم کاسو را بپاید و اندر ده ستیرا... بکار زغار کند و بخورد منفعت دارد و این دارو را نیک بود صفتش طباشیر ده درم سنگ گل پنج درم کبابه و قاقله و صندل از هر یکی درم همه را اندر یک من نم ماست ترش زغار کند و هر روزی از آن نیم من بخورد و اگر یک کف تخم کاسنی و یک کف گشنیز خشک کوفته کف کف بر وی افکند بهتر باشد و پیوسته شراب ترش ترنج بکار دارد و نیز شراب سیب **اسحق** گوید این علت را سخت نیک بود گوید چون نشان این علت باز گرمی بود علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و از پس آب انار ترش شیرین و خرما هندی بکار دارد و این سفوف را نیک بود تخم سیب و خیار و تخم کدو و تخم ... از هر یکی پنج درم سنگ طباشیر و گل ارمنی از هر یکی دو درم کهربا و مروارید ... از هر یکی دو درم عود چینی و کافور و مصطکی از هر یکی درمی همه را خرد بکوبد و با شراب سیب بیامیزد و نیز اندکی حب قرقیا با وی یار کند و هر وقتی از وی بکار دارد و اگر قرص کافوری با سکنجبین شکری خورد نیک بود و زیر با مرغ بچه یا بغوره خورد نافع بود ان شاء الله

علاج آن کز سردی باشد

جالینوس گوید علاج این علت کز سردی بود آنست که پیوسته عنبر و تریاک بزرگ بکار دارد و این سفوف وی را منفعت کند صفتش ورد و قرنفل از هر یکی درم سنگی کهربا و پوست ترنج و گل قرنفل و تخم بادروج و سعد و گشنیز خشک و آمله از هر یکی سه درم سنگ بهمن سپید و مروارید و ابریشم خام سوخته و سنگ لاژورد و مصطکی از هر یکی دو درم سنگ همه را کوفته و بیخته و بهنگام حاجت درم سنگی از وی با شراب سیب و اندکی بادرنبویه بکار دارد و اگر مشک دارو تلخ با سیب صرف یک درم سنگ انوشدارو با آب گرم بخورد که نیک بود و معجون انجیر با مشک دار و پیوسته بکار دارد **مسیح** گوید علاجش آنست که مشک دارو خورد و این دارو را نیک بود صفتش مصطکی و دارچینی و دار فلفل و سنبل خشک و قرنفل و زرنباد و درونج خشک و بادرنبویه و سادج هندی و گشنیز خشک و سنبل خوش از هر یکی درم سنگی کهربا و مروارید خرد و طباشیر از هر یکی نیم درم سنگ همه را بکوبد و با انگبین و هلیله کابلی کوفته بکار دارد و از یک کف آمله و یک کف هلیله سیاه بآب بجوشاند و ز آن پس چهار یک وی انگبین در وی کند و بپزد تا آب بسوزد و انگبین بماند و این دارو را که شرح از بهر کنیم بدین انگبین سرشته هر وقتی از وی بکار دارد و سینه را بغالیه بمالد و بسیکی خوش بوی و زرده خایه نیم برشت خورد نافع باشد والله اعلم

صد و نهم بیهشی شدن که بتازی وی را غشی خوانند

سببش گر گرمی باشد	علامتش گر گرمی باشد	سببش گر سردی بود	علامتش گر سردی بود
محمد زکریا گوید سببش از آمیزش گرم بود که بیکبار گرد آمده باشد یا از بزرگی رگها بود یا از بزرگی معده یا از بسیار خوردن غذا باشد که بتازی وی را امتلا خوانند	نشانش آنست که تب گرم کند و [illegible] گرم باشد و مجرب است و نشان آنچ از بزرگی رگها بود آنست که رگها برخاسته باشد و نشان بزرگی معده از تخمه باشد	ابوجریج گوید سبب این حال گر سردی بود آنست که آمیزش ستبر بلغمی اندر معده گرد آید یا از استفراغی باشد چون شکم رفتن بسیار و چون خون آمدن از بینی	نشان آنچ از آمیزش بلغمی بود آنست که ابتدا از وی طعام و غذا خوردن بباشد و نشان آنچ از استفراغ بود معروف است یا از چیزی که از تن بیرون همی آید

علاج آن گر گرمی باشد

محمد زکریا گوید سبب این حال گر از گرمی بود علاجش آنست که گلاب سرد کرده بر روی و بر سینه ریزد باری چند تا بهش آید و نان با [illegible] سکنجبین ترش غوره بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که بنار دانه پخته باشد یا بغوره و اگر سببش از آمیزش صفرا بود علاجش آنست که قی کند یا شکم براند بشیاف یا بشراب افسنتین خورد تا مایهٔ علت را کم کند و نان پس چندی و گلاب و کافور بآب [illegible] بیامیزد و بر معده ضماد کند و پس از شکم نرم کردن چیزهای گزنده خورد چون غوره و ترشی و آنچ بدین ماند و اگر با بیهشی قی کند علاجش آنست که در جایگاه خنک خسپد و گلاب بر رویش همی ریزد و آب سرد بر تنش همی مالد و چون با هش آید آب سرد بشوید و در [illegible] برخورد تمهید غذا مرغ بچه خورد که بترشی پخته باشند و چون سبب این حال از تخمه بود علاجش آنست که با آب نیم گرم و سکنجبین قی کند تا معده سبک شود و علت زایل گردد و اگر این حال در نوبت تب دیدار کند تمیز کند اگر مایهٔ علت در معده باشد علاجش قی کردن بود و اگر سببش از خشکی بود علاجش آنست که پیش از تب نان با جلاب یا با [illegible] خورد و اگر شراب سیب با آب بهم بیامیزد و بخورد و دست و پایش ببندد و همی مالد و اگر این حال در آغاز تب آید نان را با آب انار ترش و شیرین تر کند و بخورد و همین تدبیرها که گفتیم نگاه دارد

علاج آن گر سردی باشد

ابوجریج گوید علاج بیهشی آنست که نخست سببش را از تن زایل کند چنانکه یاد کردیم پس اگر سببش از آمیزش بلغمی باشد که در معده گرد آید باری چند [illegible] قی کند و بآب ترب تا معده پاک شود آنگه گلنگبین و مصطکی بکار دارد و بگرمابه رود و بسیار نشیند تا بلغم از معده پاک گردد و غذا مرغ بچه خورد بزیربا و اگر سببش از استفراغ بسیار بود علاجش آنست که بویهای خوش انبوید و غذاهای گوارنده خورد چون مرغ بچه و گوشت بره که بقلیه پخته باشد و اگر استفراغ از شکم رفتن بود این غذا که گفتیم بکار دارد و بر سینه نیلوفر و شاهسپرم انبوید تا مغز قوی گردد و در گرمابه با آب نیم گرم اندر نشیند و اگر استفراغ از گرمی بود علاجش آنست که پایها و بازوها ببندد و همواره همی مالد و [illegible] برگیرد تا شکم نرم شود و رب آبی بکار دارد و گل را بکوبد و بگلاب بسرشد و بر معده نهد و اگر سبب این حال از بسیاری قی کردن بود بگرمابه نشود و پایها ببندد و اما گلاب بر روی ریزد و آنگه پس مورد و ثبت را در گلاب بپزد و در [illegible] یا اقاقیا و عفص بروغن مورد بسرشد و در [illegible] مالد و باید که در جایگاه خنک نشیند و اسپرمها انبوید چون نیلوفر و بنفشه و مانند آن و اگر استفراغ از آن بود که خون از بینی بسیار آمده باشد علاجش آنست که پایها و زانوها را ببندد تا شفا یابد ان شاء الله وحده

صد و دهم ناگواری طعام گر گرمی باشد یا از سردی

سببش گر گرمی بود	علامتش گر گرمی بود	سببش گر سردی بود	علامتش گر سردی بود
محمد زکریا گوید ناگواریدن طعام از سه حال افتد یکی از گرمی و تری معده باشد دوم از خشکی که اندر وی [illegible] سوم از آن باشد که بیماری معده ضعیف گشته باشد و چند دیگر از سردی بود	نشان گرمی و تری آن بود که طعام آرزو کند و آب دهن بسیار باشد و نشان خشکی آن بود که تشنگی غلبه کند و نشان ضعیفی آنست که اندک خورد و بگوارد و بسیار خورد نگوارد	سبب چهارم از سردی معده بود که آمیزش بلغم اندر وی باشد و ششم از سردی و تری بود که معده را اندر وی گرد آمده باشد و این حال از بیماری ها بیشتر باشد	نشان سردی معده آن بود که آروغ ترش آید و طعام اندر وی دیر بماند و نشان تری وی آنست که آب دهن بسیار رود و طعام از معده زود فرود آید و نشان سردی و تری آنست که شکم باد گیرد

علاج آن گر گرمی باشد

محمد زکریا گوید آنچ از گرمی و تری معده بود علاجش آنست که باری چند قی کند یا ایارج فیقرا خورد و چیزی که خشک کند و گرمی بسیار نکند بکار دارد چون هلیله سیاه را بمالد [illegible] و آنرا بکوبد و پیوسته بکار دارد و اگر گل قند کوفته با گلنگبین شکری بیامیزد و ناشتا خورد و معده را نیرو دهد و علاج آنچ از خشکی معده بود آنست که در آب رز نشیند و پیوسته شیره خورد و گلاب بروغن بادام چندانکه [illegible] و علاج آنچ از ضعیفی معده بود آنست که پیوسته اطریفل [illegible] آهن خورد و روغن سنبل رومی بر سینه مالد و سنبل و سعد و اذخر و مصطکی [illegible] و آب آبی [illegible] با شیره و بر سینه نهد و بعد از آن گوارش عود کرمانی خورد و پیوسته مصطکی خاید اسحق گوید چون از ضعیف معده باشد علاجش آنست که گوارش زیره و گلشکر با مصطکی و بادیان رومی و عود بکار دارد و هیچ طعام بدگوار نخورد الا کباب و زرشیربا انگبین و [illegible] خورد و هر طعامی که خورد تخم بادیان و کرویا [illegible] کند و علاج آنچ از خشکی بود آنست که روغن تازه با شیر زنان خورد یا شیر [illegible] و نیلوفر و کدو و کاسنی و جو کوفته را بهم بپزد و معده را بآب نیم گرم همی شوید و غذا مرغ بچه خورد که بگلاب اسفاناخ کرده باشند و ماهی تازه خورد که بروغن بادام قلیه کرده باشد

علاج آن گر سردی باشد

محمد زکریا گوید علاج آنچ از سردی معده بود آنست که زنجبیل پرورده خورد و گوارش هلیله و گوارش پودینه و تخمهای گرم چون نانخواه و زیره و کرویا [illegible] بکار دارد و علاج آنچ از تری معده بود آنست که اطریفل [illegible] و آبکامه [illegible] خورد تا تریها را از معده برچیند و آمله پرورده و گلنار و سعد و مانند این بکار دارد و علاج آنچ از سردی معده بود آنست که گوارشها کند چون کمونی و [illegible] بکار دارد و اگر خبث هلیله و زنجبیل کوفته و با طرخون بیامیزد و ناشتا خورد و گوارش آبی [illegible] خورد تا قی کردن را باز دارد و غذا با قلیه خورد که با [illegible] گرم کرده باشد و سکبا کم خورد جالینوس گوید علاج این حال گر از سردی و تری معده بود آنست که زرشک و گلنگبین کمی خورد و اگر قوی باشد به نیم گرم قی کند تا زایل شود و مشک دارو و تریاک بزرگ خورد و این ضماد بر معده نهد صفت مصطکی و عود و صبر و مشک و افسنتین و زعفران همه را کوفته با آب آبی بسرشد و بر معده نهد سود دارد و غذا گوشت دراج و تیهو خورد بمطجنه یا بنخود آب و علاج آنچ از سردی معده بود آنست که ناشتا گلنگبین کمی خورد و عود و گل خشک با آب بپزد و سه دفعه از آن بنوشد همه خوردها که بنیم گرم قی کند تا زایل نگردد گوارش [illegible] و گوارش عود بکار دارد و معده را با آب مرزنگوش همی مالد

صد و یازدهم بدگواری و ضعف معده که گرمی بود یا از سردی

سببش که گرمی باشد
ابوجریج گوید سبب این حال که از گرمی بود آنست که معده خود با آمیزش گرم مزاج بود یا از صفراوی که بروی بروزگار چیره شده باشد و مزاج را گرم کرده

علامتش که گرمی باشد
نشانش آنست که آروغ همچون دود برآرد و تشنگی بسیار کند و طعم دهن تلخی زند و نیز باشد که تب نرم همی کند و نشان آنچه از آمیزش معده گرم باشد آنست که برنگ حال ...

سببش که سردی بود
اسحق گوید این حال بیشتر از ضعف قوت هاضمه بود که البته نتواند طعام را هضم کردن یا از آن بود که خلطی بلغمی یا سوداوی بر معده چیره گشته باشد بغایت

علامتش که سردی بود
نشان چیرگی بلغم بر معده آن بود که آروغ ترش برآرد و بلغم بسیار برافکند و طعام آرزو کم کند و نشان چیرگی سودا بر معده آنست که بسیار قی کردن سودا برآرد

علاج آن که گرمی باشد
ابوجریج گوید ضعیف معده و بدگواری که از گرمی معده بود علاجش آنست که با فشرده ساده بدین صفت بکار دارد آب به ترش یک بهر سیکی کهن چهار یک ... شکر طبرزد یک بهر همه را چندان بپزد که قوی شود ده درسنگ طباشیر پنج درسنگ ... سه درسنگ مصطکی و سک و مازو از هر یکی درسنگی هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یکی سه درسنگ شکر طبرزد چندان که همه دارو را [illegible] کند و هر بامداد بناشتا از وی سه درسنگ در دهن افکند و آب سرد فرو برد و معجون ریم آهن و شراب لو مرو را نیک باشد
سبیح گوید ضعیف معده که با ثر گرمی بود و طعام ناگواشته فرو آید علاجش آنست که رگ باسلیق بزند و شکم نرم کند بهلیله زرد و ... پس قرص ترشی بدین صفت بکار دارد گل و طباشیر و تخم ترشی و گشنیز خشک از هر یکی سه درم همه را کوفته قرص کند و هر وقتی سه درسنگ با آب انار بخورد و آب انار ترش و شیرین و گشکاب و دوغ ترش بکار دارد و غذا مزوره خورد و انار دان که سود دارد ثابت
قره گوید که ضعیفی معده را گلنگبین و گل سرخ و طباشیر کوفته بهم بیامیزد و بکار دارد و چون شکم سخت بود آب کاسنی خورد و آب ... خیار چنبر و چون شکم نرم بود سکنگبین خورد و غذا ماش خورد و معده را گند بخته هلیله و شمیره و گشکاب و سکنگبین شکری

علاج آن که سردی باشد
اسحق گوید علاجش آنست که بناشتا روز ده درسنگ گلنگبین با دو دانگ عود خام بخورد تا معده را نیرو دهد و اگر علت زایل نشود سنبل و زنجبیل سعد از هر یکی درسنگی با انگبین عود و مصطکی بیامیزد و بخورد و گلنگبین تنها با آب گرم خورد و این کسانی را شاید که معده شان گرمی برنتابد و گوارشهای گرم نتوانند خوردن و فواید که معده قوی کند و نیز گوارش زیره بکار دارد و از همه بهتر ضعیفی معده را که از سردی بود این دارو باشد صفتش کندر و سعد و عود و زنجبیل و پلپل و ... و ... از هر یکی پنج درسنگ نانخواه پانزده درم همه را کوفته با انگبین صافی بسرشته و بوقت حاجت بکار دارد مدابغی گوید علاجش آنست که یاره خورد و بر سیری قی کند و گوارش کندر و قرص گل بکار دارد و ضمادهای گرم بر معده نهد و کبر که به سرکه پرورده باشد همی خورد و اگر سبب علت از آمیزش بلغمی بود با آب شبت پخته قی کند و ... با سکنگبین حب یاره و حب مصطکی خورد و شراب افسنتین و ... بکار دارد و اگر سبب علت از آمیزش سوداوی بود شکم براند بحب افتیمون یا بنقیع صبر و از غذاهای که سودا افزاید پرهیز کند و معجون ... و ... خورد و شراب بادرنبویه بکار دارد که نیک بود و غذا مرغ بچه خورد بقلیه یا بمطنجه پخته و طعامهای گران نخورد تا بزودی شفا یابد

صد و دوازدهم آرزو ناکردن طعام که جهت معده باشد

سببش که گرمی باشد
ابن ماسه گوید طعام آرزو ناکردن که از سبب معده بود اگر او که مزاج گرم شده باشد از سبب بسیاری غذاهای گرم خوردن و خشکی مزاج معین باشد

علامتش که گرمی باشد
نشان این علت که گرمی بود آنست که تشنگی کند و دهن خشک باشد و پیوسته آب سرد میل کند و نشان آنچه از خشکی معده بود آنست که تن لاغر باشد و تشنگی سخت کند

سببش که سردی بود
حنین گوید سبب این حال که از سردی بود آنست که جرم معده سرد گشته باشد از چیزهای سرد که بسیار خورده باشد و سبب تری مزاج هم برین قیاس باشد

علامتش که سردی بود
نشان آنچه از سردی معده بود آنست که تشنگی نکند و پیوسته بچیزهای گرم گراید و نشان این حال که از تری مزاج معده بود آنست که خیو بسیار راند از دهان گرد آید

علاج آن که گرمی باشد
ابن ماسه گوید آنچه از گرمی معده بود علاجش آنست که پیوسته گشکاب و آب تخم خرفه با سکنگبین خورد و انار ترش و شیرین مکد و شراب غوره با آب سرد بکار دارد و اگر گرمی سخت قوی باشد قرص کافور خورد و رب سیب را با آب سرد بیامیزد یا با آب انار و بناشتا بخورد و چندان و گلاب و آب ... بر معده مالد تا ... خنک کند و چون علت زایل گردد دل خیار و کاسو و کاسنی خورد و انگه مرغ بچه باناردان یا با آب غوره پخته باشد همی خورد یا باست ترش و علاج آنچه از خشکی مزاج معده بود آنست که پیوسته گشکاب خورد که بروغن بادام پخته باشد و شیر خر با شکر خورد و چهار روغن بادام خورد سود دارد و بر پیوسته ... رود و بسیار ... و روغن نیلوفر و موم روغنی کند و پیوسته بر معده همی مالد و غذا مرغ بچه بریان خورد و غوره با گوشت بزغاله پخته باشد سود دارد ارباسیوس گوید علاج این علت که از گرمی معده بود آنست که همواره کاسنی و سرکه خورد و شمیره و کاسو و آب انار ترش خورد و آب غوره و ماست گاو و دوغ ترش و آنچه بدین ماند جمله را سود دارد و از همه بهتر مر این علت را شراب آبی ترش که بنعنع یا شراب سیب ترش که بنعنع کرده سود دارد و ز غذاهای گرم و خشک ... پرهیز کند

علاج آن که سردی باشد
حنین گوید علاج این علت که از جهت سردی مزاج معده بود آنست که بناشتا گلنگبین کهن خورد و قرص گل و مصطکی و عود بپزد و زان پس که قرص خورده باشد از پس آب اندکی همی خورد که نیک بود پس اگر علت قوی باشد و بدین ... زایل نشود علاجش آنست که تریاک یا سیکی خوش بوی بکار دارد و اگر تریاک نباشد داروهای پخته بیامیزد و بکار دارد و غذا کبوتر بچه یا تیهو یا کنجشک که نیکو پخته باشد یا بروغن زیت و آنگاه تقلیه کرده باشد بکار دارد و علاج آنچه از تری مزاج معده بود آنست که گوارش عود و گوارش عنبر با سکنگبین و آب آبی از هر یکی ده درسنگ بهم بیامیزد و بناشتا بخورد و این سفوف نیکست زیره و تخم کرفس و تخم بادیان رومی و سعتر و نانخواه و پودنه و مصطکی از هر یکی بهری راست همه را کوفته و بیخته پیوسته بناشتا اندکی اندکی همی خورد که نیک بود بقراط گوید علاج این علت که از سردی مزاج معده بود آنست که گلنگبین کهن و گوارش زنجبیل خورد و بویهای گرم ابنوید چون مشک و عود و گل خشک همه را کوفته ... سوسن بیامیزد و بر معده نهد خاصه که نیم گرم باشد و گوشت تیهو یا دراج خورد که بزیره پخته باشد و از غذاهای سرد و تر پرهیز کند و ... گراید و جماع نکند و طعامهای گران نخورد تا شفا یابد

صد و سیزدهم آرزو ناکردن طعام که جهت خلطی بود که در معده جمع آمده بود

سببش گر گرمی بود	علامتش گر گرمی بود	سببش گر سردی بود	علامتش گر سردی بود
ابوجریج گوید سبب این حال از زیادتی صفرا بود که اندر معده گرد آمده باشد و چیره شده باشد و آن بیمار اگر بدین علت بماند چیره کند و آرزوی طعام را ببرد	نشانش آنست که تشنگی سخت کند و تنش گرمتر بسیار باشد و قی کند که زرد باشد و دهن تلخ بود و معده سخت گرم باشد و آروغ از گلو همچون دود برآید	ماسرجویه گوید سببش از بسیاری بلغم لزج بود یا بلغم شور که اندر معده گرد آید و دهنش سست کند یا از چیزی که سودا بود گرد آمده باشد	نشان این علت که از چیزی که بلغم بود آنست که خیو بسیار اندازد و بوی ستور خوابش آید و باشد که طعم دهن شیرین بود و نشان آنچه از سودا بود آنست که بلغم ترش بود و قی سیاه برآرد

علاج آن گر گرمی بود	علاج آن گر سردی بود
ابوجریج گوید علاجش آنست که تخمه بسیار نخورد و غذا چون ماهی شور و کلم و کشکاب و مانند این چون معده پر شده باشد آب نیم گرم و سکنگبین نیم گرم خورد تا قی کند و معده پاک شود و [illegible] بر معده نباید و چون باری چند قی کرده بود و شراب انار یا شراب لیمو یا شراب غوره کدام که باشد بکار دارد پس اگر شکم سخت بود صواب آنست که [illegible] شکم براند و زان پس شراب آلو خورد پس اگر ماده علت قوی باشد [illegible] و خیار [illegible] باشد تا معده پاک شود و زان پس مزوره انار دانه یا مزوره غوره خورد ثابت قره گوید چون علت قوی باشد و آروغ کند و برآید علاجش آنست که رگ باسلیق زند و پس قی کند و چون معده پاک شده باشد انار ترش و شیرین خورد و از چیزهای ترش [illegible] چون شراب انار و آب غوره و آنچه بدین ماند و اگر صندل سپید و سرخ و گل خشک با گلاب بساید و بر معده ضماد کند سخت نیک بود و اگر شکم سخت بود شراب [illegible] و شراب آلوی سیاه خورد و از بسیار خوردن و از جماع کردن پرهیز کند و انار با غوره با افشره و آنچه بدین ماند بکار دارد اسحق گوید چون ماده علت از آمیزش صفرا بود پخته هلیله زرد خورد و پیوسته انار ترش و شیرین خورد و از گرمیها پرهیز کند و ترشیها گزاید تا شفا یابد	ماسرجویه گوید که چون این علت از چیزی که بلغم بود آنست که صبر ایارج فیقرا شکم براند و قی کند با آب شبت و سکنگبین نیم گرم تا معده را از مایه علت پاک کند و زان پس قرص گل و سکنگبین یا گلنگبین کهنه بکار دارد و هلیله پرورده و بسیکی و [illegible] دارد و غذا نخود آب خورد یا کبوتر بچه یا تیهو بچه بریان کرده قلیه کرده و اگر سبب مایه علت از چیزی که سودا بود علاجش آنست که با آب پخته شبت و شراب انگبین قی کند پس اگر سودا سخت قوی باشد و ایارج کنند هم زایل نشود علاج وی آنست که بطبخ افتیمون شکم براند و از غذاهای که سودا انگیزد پرهیز کند چون گوشت گاو و [illegible] و کلم و مانندش و گوشت مرغ بچه و دراج که بزیربا پخته باشد بکار دارد و تا تواند تن را از [illegible] نجاند مسیح گوید علاجش آنست که قی کند پس زنجبیل و پلپل و سداب همه را با آب گرم بساید و مثقالی با آب انار شیرین بیامیزد و بیش از طعام بدو ساعت بکار دارد و [illegible] خورد و اگر علت قوی باشد معده را بحب صبر پاک کند و مصطکی و زان پس گوارشهای گرم خورد چون گوارش زیره و پلپل و هلیله پرورده و زنجبیل و شقاقل پرورده از این جمله هرکدام بود بکار دارد و از همه بهتر مر این علت را شراب افسنتین بود که بکار دارد و نبیذ [illegible] و از غذاهای سرد و خشک پرهیز کند و شیرینی خورد تا شفا یابد

صد و چهاردهم سیر ناشدن که بتازی شهوت کلبیه خوانند

سببش گر گرمی بود	علامتش گر گرمی بود	سببش گر سردی بود	علامتش گر سردی بود
ابوجریج گوید بسیار بود که از گرمی معده بود و باشد که قوت سودا را اندرین علت یاری کند و دیگر سببها و رنج بسیار افتد که مردم را در سفرها و از رسیدن باشد	نشان این حال که از گرمی بود آنست که مردم بسیار خورد و سیر نشود و پیوسته تشنه بود و آب سرد خورد آسانی یابد و نشان دیگر آنست که چون بسیار خورد [illegible]	ثابت قره گوید سببش آنست که سودا و تیز بدین معده گرد آمده باشد و باشد که از آمیزش ترشی اندر وی گرد آید یا از استفراغی بود که همه تن را بیفشاند	نشان آنکه بسیار خورد لیکن غایطش اندکی آید و اگر چیزی خورد معده ترش بود و خیزد و نشان آمیزش ترشی آنست که بلغم بسیار برآورد و نشان استفراغ [illegible]

علاج آن گر گرمی باشد	علاج آن گر سردی باشد
محمد زکریا گوید علاجش آنست که از دست چپ رگ باسلیق بزند و بآب میوه‌ها شکم نرم کند و اگر شکم نرم باشد آب انار ترش و شیرین و شراب [illegible] بکار دارد و غذا مزور و مرغ [illegible] تری خورد تا شکم سخت کند و صندل سرخ و سپید و گلاب و کافور بهم بساید و بر معده ضماد کند و از گرمیها پرهیز کند و چون علت کم شود سکباج با گوشت بزغاله [illegible] خورد اسحق گوید این علت که از گرمی بود سخت باشد علاجش آنست که رب آبی خورد یا رب غوره یا رب سیب و از بسیاری غذاهای گرم پرهیز کند و گل خشک و گلنار و صندل سپید را بهم بساید و بر معده ضماد کند و غذا افشرده خورد که بگوشت گاو کرده باشد و ماست تازه که در سرکه پخته باشد همی خورد و از میوه‌ها خیار و خیار بادرنگ خورد و پیوسته آب سرد بکار دارد و از شیرینیها پرهیز کند ارسطاطالیس گوید هر که را گرسنگی از حد بگذرد علاجش آنست که آب سرد و گلاب سرد خورد و دایم بر روی [illegible] و اسپرغمها و بوییهای خوش بکار دارد و عود و عنبر و زعفران و قرنفل و مصطکی و مشک [illegible] و دانه‌ها را با گلاب و کافور و مشک و آب [illegible] بمالد و بازوها و ساقها را [illegible] بندد [illegible] و علاج این [illegible] آنست که پیوسته گوشت [illegible] خورد	ثابت قره گوید علاج این علت که از سودا بود آنست که رگ باسلیق بزند و بطبخ افتیمون شکم براند و بر سپرز داغ نهد و حجامت کند و طعام [illegible] و بسیکی نبیذ بکار دارد و اگر علت از سردی معده بود آنست که بسیار خورد و غایطش بسیار آید و گزیدن سوزانی نباشد علاجش آنست که اندر باب سردی معده یاد کردیم اما علاج این حال نبیذ تر باید کردن تا معده قوی شود و اگر غذا بسیار خورد و بر معده گران باشد علاجش آنست که کبابهای چرب پیوسته بکار دارد و از چیزهای ترش گزنده دور باشد ماسرجویه گوید چون مایه علت از سودا بود علاجش آنست که رگ باسلیق زند و کیکاهان برسر نهد و بطبخ افتیمون و هلیله سیاه و سپستان بکار دارد و کبابها که بگوشت بره و مرغ پخته باشند بکار دارد و بسیکی قوی خورد و از شیرینیها پالوده و لوزینه که بروغن بادام پخته باشد خورد و شوربای چرب یوحنا گوید اگر مایه علت از بلغم ترش باشد علاجش آنست که بحب ایارج شکم براند و زان پس گوارش زیره خورد و بسیکی کهنه خورد تا علت را قوت ندهد و اگر اندکی تریاک خورد نیک باشد و دایم غذاهای چرب گزاید و شوربا که بگوشت فربه پخته باشد و پالوده که بروغن بادام و زعفران کرده باشد تا شفا یابد

صد و پانزدهم گل خوردن و گچ و شوره و دیوار

علامتش از گفتار یوحنا	سببش از گفتار یوحنا	علامتش از گفتار جالینوس	سببش از گفتار جالینوس
نشانش یوحنا همچنین گوید که جالینوس گفت اگر میل بچیزهای شور کند خلطی که اندر معده باشد شور بود و اگر میل بشوری نکند تا این علت بلغمی بود باشد	یوحنا گوید این علت از اخلاط سودا و خیره که اندر پوست معده گرد آید و زنان آبستن را همچنین بود از بسیاری این علت پدید آید و گاه مردان را همچنین باشد	نشان این علت آنست که پیوسته خوردن گل آرزو آید و آرزوی گچ و شوره و دیوار و چیزی که ترش باشد یا شوره و آنچ بدین ماند از چیزهای بد همی خورد	جالینوس گوید این علت زنان آبستن را افتد و هر کسانی را بود که اندر دهن معده ایشان اخلاط بد گرد آمده باشد و آنکه پریشان جگر گشته باشد

علاجش از گفتار جالینوس

جالینوس گوید علاج این علت آنست که قی کند بسکنگبین که آب ترب درو کرده باشد یا با آب شبت نیم گرم تا معده پاک شود و زان پس گوارش عود بکار دارد یا تخم کرفس و انیسون و پودینه خشک از هر یکی پنج درم سنگ همه را بکوبد و ناشتا خورد [illegible] آن پوست ترنج که درون پوست ملوط باشد ده درم سنگ [illegible] شش درم انیسون و هلیله سیاه و بلیله [illegible] از هر یکی [illegible] درم سنگ همه را بیک رطل [illegible] و نیم رطل آب بپزد تا نیمه باز آید و هر روز بوقت حاجت ده درم سنگ ازوی بکار دارد پس اگر این علت [illegible]

[illegible]

علاجش از گفتار یوحنا

یوحنا گوید علاجش آنست که معده را پاک کند [illegible]

[illegible]

صد و شانزدهم جستن دهن معده که وجع الفؤاد خوانند

علامتش که سردی بود	سببش که سردی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که گرمی بود
نشان آنست که بهنگام قی کردن سودا برآرد و معده سخت گرم نباشد و درد چنان صعب نبود که از صفرا و چون که بسیار خورد علت آسان‌تر شود بهمه حال	ابوجریج گوید که این حال از سردی و بلغم پدید افتد و باشد که خلطی سودای سخت تیز اندر دهن معده گرد آید و چون قوی گردد و براحت کرده سخت	نشانش آنست که چون علت قوی باشد بیمار بیهوش گردد و پاها سرد شود و نبض ضعیف [illegible] و چون علت پدید آید و تیمارش ندارد بهلاک شود	ماسرجویه گوید این علت که گرمی باشد سببش آنست که آمیزش صفرای تیز بود که اندر دهن معده گرد آمده باشد و چیره شده بود [illegible]

علاج آن که گرمی باشد

ماسرجویه گوید این علت را تازی وجع الفؤاد خوانند [illegible]

[illegible]

جالینوس گوید علاجش [illegible]

علاج آن که سردی باشد

ابوجریج گوید علاج این علت آنست که [illegible]

[illegible]

ادخیجانس گوید علاجش آنست که [illegible]

[illegible] تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

صد و هفدهم تشنگی و آب خوردن بسیار

علامتش که سردی بود	سببش که سردی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که گرمی بود
نشان تشنگی که از بلغم شور بود آنست که پوست طعم دهن ترش باشد و بلغم که از گلو برآید هم شور بود و باشد که معده را گرمی نباشد و الله اعلم	**ارخیجانس** گوید این حال از بلغم شور بود که اندر معده گرد آمده باشد و کند شده و چون بر معده چیره شده تشنگی پدید آید	نشانش آنست که پوست دهن خشک بود و نشان صفرا آنست که تشنگی معده را پندارد که چیزی گرم گزد و دهن تلخ باشد و نشان گرمی دل آنست که چون باد سرد اندر گلو رود تشنگی کمتر شود	**ابن ماسویه** گوید سببش آنست که گرمی خشکی بر مزاج معده چیره گشته باشد یا صفرا در وی گرد آمده باشد و قوی شده باشد و نیز باشد که گرمی جگر یا گرمی دل این حال پدید آید

علاج آن که گرمی باشد

ابن ماسویه گوید علاج آنچه از گرمی و خشکی معده بود آنست که سکنگبین شکری و آب انار ترش و شیرین و آب آلو و آب خرمای هندی و آب تخم پرپهن و آب خیار بادرنگ و شراب غوره و آب زرشک و سکنگبین ساده آبی از این جمله هر کدام که باشد بکار دارد و نیز آب کدو سخت نیک باشد و زیره و امرود و سیب خورد و دست و پای در آب سرد نهد که منفعت دارد و معده را به آب سرد نیز و گلاب تر کند و از غذاها گوشت بزغاله خورد که به سرکه یا به آب غوره پخته باشد **جالینوس** گوید اگر سبب تشنگی از خشکی بسیار بود علاج وی آنست که کشکاب خورد بروغن بادام و لعاب تخم اسپغول و سکنجبین شکری بخورد که نیک بود و نان گندم بشکر و کاهو هم نیک بود و غذا مرغ بچه خورد که با نار دانه یا به ترشی پخته باشند و اگر سبب تشنگی از صفرا بود علاجش آنست که قی کند و شکم نرم کند و غذاهای سرد خورد **مدالبنی** گوید علاج این حال که از گرمی بود آنست که چیزهای ترش خورد چون سکنگبین و آب انار ترش و علاج آنچه از خشکی تنها بود آنست که کشکاب و آب کدو و لعاب اسپغول خورد و اگر سبب این حال از گرمی جگر بود یا از گرمی دل یا از گرمی شش یا گرمی گرده علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و سکنگبین ساده و آب آلو پیوسته در دهن دارد و اگر سببش از گرمی دل باشد بود علاجش آنست که سینه بصندل و کافور ضماد کند و جای خشک شده

علاج آن که سردی باشد

ارخیجانس گوید علاج این علت که از بلغم شور بود آنست که قی کند به آب شبت نیم گرم تا معده پاک شود آنگه گلنگبین شکری و سکنگبین بکار دارد و از غذاهای که بلغم افزاید دور باشد و غذا از زیرباد گوشت قلیه یا مرغ بریان بکار دارد **یوحنا** گوید تشنگی آب خوردن بسیار از آبزشهای بلغم شور یا تیز بود که اندر معده گرد آمده باشد چون چیره گردد از تیزی جوشش آید و از تشنگی خیزد که از آب خوردن سیری نیابد و علاج وی آنست که بسیار رنجه کند خواب دردن تن تری کند و اما تشنگی هنگام خواب بود اگر گرمی باشد و نیز از طعامهای گرم بود که بسیار خورده باشد علاجش آنست که آب سرد بسیار خورد **روفس** گوید تشنگی که از بلغم شور بود علاجش آنست که قی کند تا معده پاک شود و نان بیش طرینل خورد با زنجبیل و از ترشیها و شوریها پرهیز کند و نخودآب بیاگرا ید و بسیار رنجه و روغن گل و روغن بادام بر سر مالد و اگر شکم نرم بود آب انار و غوره خورد و از رنج و گشتن و جامع کردن دور باشد و باشد که این حال از سردی و خشکی بود علامتش آنست که بتشنگی صبر تواند کردن علاجش آنست که مویز و جلاب بناشتا همی خورد و انگبین و روغن بهم خورد و فی الجمله این علت از جهت چیزی گرم و چرب بیماه کم گردد باید که بکار دارد تا از این علت مستخلص شود ان شاء الله تعالی و علم

صد و هجدهم هیضه و تخمه که وبرا تخمه خوانند

علامت تخمه	سبب تخمه	علامت هیضه	سبب هیضه
نشان این حال آنست که بیمار باز برسد که چه خورده است و بسیار خورده است یا اندک و علامتش آنست که پیوسته آروغ ناخوش از گلو بر می آید	**مسیح** گوید سببش از بسیاری غذا خوردن بود یا از خوردن طعام که در معده زود تباه گردد یا از طعام غلیظ باشد که بیش از طعام غلیظ آن غلیظ را خورد	نشانش آنست که تشنگی کند و تشنه بسیار باشد و دست و پا سرد شود و خوی سرد کند و زبان پیچ بسیار کند و شکم رفتن کرده باشد که دست و پا خشک شود	**ماسرجویه** گوید سبب این علت از طعام خوردن بسیار بود یا از آمیزش صفرای تیز باشد که در معده گرد آمده باشد یا از چربی و شیرینیهای بسیار که خورده باشد

علاج هیضه

ماسرجویه گوید باید که طبیب دل تنگ نشود چنانکه اندرین علت بدید آید اما علاجش آنست که معده را پاک کند از غذاهای تباه با آنچه قی کند به آب گرم و اندکی سرکه تا معده پاک شود انار خورد تا معده قوی گردد اگر تشنه شود آب سیب یا آب انار خورد و چون قی کرده شود بیمار را آب نکند در گرمابه رود خاصه که داند که معده پاک شده است و آب نیم گرم خورد اما بیمار شود غذا آب مرغ بچه خورد که بترشی پخته باشد یا به زرشک پس اگر شکم رفتن سخت بود و قوت ضعیف گردد سفوف انار دانه بکار دارد و زبان پس رب به ساده خورد و نیز به را بکار دارد و به را پاره کند و کشکاب بپزد و بکار دارد پس اگر تشنه بسیار شود آب تخم پرپهن با آب زرشک بیامیزد و اندکی طباشیر و گلنار مصطگی بر وی کند و بخورد و آب خورد یا آب خنک بر صندل مالد و بوی خوش تا نبوید و اگر به رنج زایل نشود و قی همی آید گل و فراسیون بکل تمر از سرکه بدهد طباشیر نیم بهر کافور اندکی جمله را با رب ترش بیامیزد و بکار دارد و غذا مرغ بچه بترشی خورد پس اگر باقی با بلغم لزج باشد میوه خورد و نان اندکی در سکنی نرم کند و بخورد و چون علت کم گردد غذا کبوتر بچه مخصوص خورد و به تدریج غذا خورد تا علت باز نگردد و صحت یابند

علاج تخمه

مسیح گوید علاجش آنست که آب شبت و سکنگبین و آب گرم قی کند تا معده پاک شود گلنگبین بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که به سرکه باشد و سیکی کهن خورد که سود دارد اما بسیار نخورد و اگر سبب تخمه از طعامی بود که اندر معده بنیاد آمده باشد علاجش آنست که گرم قی کند معده از این علت پاک گردد و اگر قی نیاید اندکی عود و گل و مصطگی در آب بپزد و بکار دارد پس اگر به رنج گشتن علت زایل نشود گوارش عود بناشتا بکار دارد و غذا زیربا خورد که گوشت تیهو پخته باشد و اگر سبب تخمه از غلیظی غذا بود آب به یا رب سیب یا اندکی سیکی بکار دارد تا معده را قوی کند از به گفتن طعام و اگر سبب تخمه از جهت طعام بود غذای نخورد تا شکم بنشیند بیش از آن باید غذای خورد که شکم نرم کند علاجش آنست که شکر را در آب گرم بگدازد و باری چند بناشتا نخورد یا گلنگبین خورد و چون داند که معده پاک شده است جهد کند که بسیار بخسبد و چون بیدار شود تشنه الا که نخورد و اگر بگرمابه رود و غذا مرغ بچه خانگی خورد که آب غوره یا با آب انار پخته باشند و اندکی سیکی ریحانی بکار دارد و تا تواند آسایش کند و همی قی نجهد و غذا بسیار نخورد که زیان دارد و آنچ خورد لطیف و گوارنده خورد تا تن در سستی بر جای بماند

صد و نوزدهم در ذرب شکم رفتنی را خوانند که دراز بکشد

سببش کز گرمی بود
ابوجرج گوید که سبب این علت از بسیار خورد غذای صفراوی بود یا چیزهای که اندر معده بوده گرد آمده باشد و چون چیره گردد این حال پدید آید

علامتش کز گرمی بود
علامتش آنست که پیوسته طعام در دهن تلخ بود و معده سخت درد کند و آنچ از شکم فرو آید برنگ زرد باشد یا سرخ بود و تشنگی بسیار کند و نان از معده بجهد

سببش کز سردی بود
ابن ماسویه گوید سبب این علت از بلغم شور بود که در معده یا در روده گرد آمده باشد و چیره شده یا از غذاهای بلغمی بسیار خورده یا از سستی رگهای میساریقی بود

علامتش کز سردی بود
نشانش آنست که طعم دهن شور بود و معده درد کند و آنچ فرو آید برنگ سپید بود و تشنگی کم کند و نشان آنچ از سستی رگهای میساریقی بود آنست که علت دراز بکشد

علاج آن کز گرمی باشد

ابوجرج گوید فرق میان ذرب و هیضه آنست که با هیضه قی آید و آنچ از شکم فرو آید زرد بود یا سرخ و با ذرب قی نباشد و آنچ از شکم فرود آید مختلف بود علاجش آنست که قرص طباشیر با رب آبی بکار دارد و سکنجبین که اندر وی انار دان پخته باشد بناشتا خورد و نان بطبرزد و ساعت رب سیب با آب سرد بیامیزد و بکار دارد و با آب ورد و سه درم سنگ سفوف انار دان با آب زرشک یا رب ریواج یا رب سماق بکار دارد و پس از گذشتن شب آب تخم پرپهن با سکنجبین آبی بیامیزد و بخورد و پوست پسته و انار دان بکار دارد و نیز آبی بریان خورد و غذا قروه تنتری خورد یا مزوره انار دان اگر قوت بیمار ضعیف باشد مرغ بچه را با تنتری پخته بکار دارد یا زرده خایه را بسرکه یا با تنتری بپزد و خورد و اگر گل ارمنی و اقاقیا و تنتری و مازو و جفت بلوط همه را کوفته با آب بسرشته بر معده ضماد کند نافع بود **جالینوس** گوید علاج این علت آنست که قرص طباشیر و گل سرخ و جفت و زرشک و تخم کاسنی با شراب غوره و انار و ریواج و به افشره و مانند آن بکار دارد و غذا گوشت تیهو خورد **اسحق** گوید اینها که گفتیم هنگام بحران بود (؟) که شکم ببندد مگر که سخت رنج رساند آن وقت روا باشد که شراب سیب بناشتا خورد و غذا مزوره زرشک خورد و اگر سبب این علت از صفرا بود که در معده جمع آمده باشد قرص طباشیر با رب ریواج و شراب توت خورد تا شفا یابد

علاج آن کز سردی باشد

ابن ماسویه گوید علاج این علت کز بلغم بود آنست که سفوف مصطکی با میعه با شراب مورد یا گوارش انیسون یا رب سیب بکار دارد و زبان سعد و مصطکی و لادن و گل ختمی همه را بکوبد و با آب مورد بسرشته بر معده ضماد کند و غذا تیهو و دراج خورد که بسرکه و کرفس و کشنیز و دارچینی پخته باشد یا با انار دان و مویز و اگر سبب علت از سستی رگهای میساریقی بود علاجش آنست که آب زیره کرمانی با سکنجبین بکار دارد و اگر در وی گرمی باشد علاجش آب خیار بود که بناشتا پیوسته همی خورد و از طعامهای غلیظ پرهیز کند و زیربا خورد که سود دارد **محمد زکریا** گوید علاجش آنست که از بلغم بود سفوف مصطکی با شراب سیب بخورد و این سفوف نیک صنعتش انیسون و تخم مورد و تخم مویز از هر یکی پنج درم سنگ انار دان ده درم سنگ زیره کرمانی که بسرکه خیسانیده کرده باشد و ازان پس قلیه کرده هشت درم سنگ انیسون و تخم کرفس و مصطکی و شامی از هر یکی سه درم سنگ سک و عود هندی از هر یکی شش دانگ همه را کوفته نگاه دارد و بامداد چهار درم سنگ ازوی با شراب مورد یا شراب آبی و سیب خوش بکار دارد و همچنین شبانگاه و اگر خواهد که رود و گلنار از هر یکی بهری تخم مورد بزند (؟) همه را کوفته و بیخته ده درم سنگ ازوی با میعه خورد که سود دارد بغایت

صد و بیستم زَلَقُ المَعِدَة و زَلَقُ الامعا شکم رفتن بود

سبب زلق المعده
فولس گوید زلق المعده آن بود که هر طعامی که بکار برد بزودی همچنان فرو آید و سببش از سستی قوت ماسکه بود که آمیزش سردی تر فاسد و پر ضعیف کرده باشد یا از ریشی معده بود

علامت زلق المعده
نشان آنچ از سستی ماسکه بود آنست که طعام با هضم ناشده همچنان فرو آید و نشان آنچ از ریشی معده بود آنست که بیمار پندارد که معده را چیزی همی خراشد و اگر این از صفرا بود طعم دهن تلخ بود

سبب زلق الامعا
ابوجرج گوید سبب این علت از بد شدن مزاج بود که خلطی سرد و تر اندرو جمع بود و زیر قوت ماسکه ضعیف گشته بود یا از ریشی روده باشد که از طعامهای تیز گشته باشد

علامت زلق الامعا
نشان آنچ از بد شدن مزاج بود آنست که تشنگی نکند و نشان آنچ از ریشی روده بود آنست که تشنگی بسیار کند و دمیدگی (؟) خود اندر دهن و زبان پدید آید

علاج زلق المعده

فولس گوید این علت که سستی قوت ماسکه بود علاجش آنست که گوارش خوزی خورد با آب غوره یا سفوف انار دان با رب آبی یا قرص گلنار با رب مورد بکار دارد و زعفران و گل خشک و عود و گلنار و قصب الذریره و سعد و رامک همه را فرو بکوبد و با آب مورد یا آب پودینه بسرشته و بر معده ضماد کند و اگر تنک باشد غذا گوشت دراج خورد که بزیربا و مویز پخته باشد و اگر این علت از ریشی معده بود از جهت آنکه آنچ گرم بود باشد علاجش آنست که آبی را بکار دارد پاره کند و در گلاب بپزد و پس بپالاید و صافی کند و رها کند تا سرد شود و صمغ عربی و گل ارمنی همه را فرو بکوبد و با وی بیامیزد و بکار دارد مفید بود **محمد زکریا** گوید علاج این علت که از ریشی معده بود آنست که آب تخم پرپهن با رب آبی و آب زرشک با رب سیب با قرص طباشیر زعفرانی بجای مرکبی که یاد کرده آمد بکار دارد و چیزها به کندر و تازه و تنتری و گل سرخ همه را فرو بکوبد و بر معده ضماد کند و غذا مرغ بچه تنتری با انار دانه خورد و اگر ریشی معده از صفرای تیز بود که اندر وی آمده باشد علاجش آنست که قی کند با آب نیم گرم با سکنجبین و چون معده گرم باشد گلاب با انار دانه خورد و مزاج سرد کند با لعاب بزر و آب تخم پرپهن یا آب به ترش و طباشیر برب سیب همی خورد و اگر تب نباشد غذا مرغ بچه خورد که بسرکه و کشنیز پخته باشند تا شفا یابد ان شاء الله

علاج زلق الامعا

ابوجرج گوید اگر سبب این علت از تری بد شدن مزاج بود علاجش آنست که گوارش انجدانی بکار دارد و صنعتش گلنار و بلوط و تنتری و قرظ از هر یکی دو درم سنگ زیره کرمانی که در سرکه نهاده باشند و ازان پس قلیه کرده سه درم سنگ طراثیث پنج درم سنگ ازوی قلیه کرده و در سرکه نهاده و سر انار ترش خشک و تخم جفت دشتی و جفت بسطی و دانه مویز و جفت بلوط از هر یکی دو درم سنگ همه را کوفته و بیخته دو درم سنگ با شراب مورد بکار دارد یا قرص گلنار با شراب آبی بناشتا خورد که نیک بود و غذا مرغ بچه فربه گوشت کبک بسرکه یا انار دان و کشنیز و کرفس پخته باشد یا زیربا و بزر و انار دان و مورد دانه و دارچینی پخته باشد **جالینوس** گوید علاج آنچ از ریشی روده باشد آنست که گوارش انجدانی بکار دارد و صنعتش اسپیوش و تخم شاهسپرم و تخم مرو و تخم لسان الحمل از هر یکی بهری آب گرم بر ایشان ریزد و بنهد تا ستبر شود و اندکی روغن گل بروی چکانند و بکار دارد و ازین قرص بکار دارد که ریشی روده را نیک بود صنعتش گل سرخ و صمغ عربی از هر یکی پنج درم سنگ خون سیاوشان سه درم سنگ همه را کوفته با آب بسرشته و قرص کند و بوقت حاجت دو درم سنگ با آب پرپهن بکار دارد و اگر معده را ضماد کند بجفت و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و صمغ و رامک و آب به و آب میسارد (؟) که نیک باشد

صد و بیست و یکم منش گشتن بتازی غثیان خوانند

علامتش کز گرمی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز گرمی بود
نشان آنچ از بلغم بود آنست که طعم دهن ترش بود و نشان آنچ از بلغم شور بود آنست که طعم دهن شور باشد و نشان آنچ از آن غذا خورده بود معروف بود نشان آماس در باب علامتش گفته	**مسیح** گوید سببش از بلغم لزج بود که در معده گرد آمده باشد یا از بلغم شور بود یا از آن غذا که خورده باشد و فساد پذیرد دارد یا از آماسی که اندر وی پدید شده و این حال پدید آرد	نشانش آنست که پیوسته بیمار را طعم دهن تلخ باشد و تشنگی بسیار کند و چون دست بر معده نهد سخت گرم باشد و چون قی کند رنگش زرد بود والله اعلم	**ماسرجویه** گوید که سبب این حال از خلطی صفراوی تیز باشد که در معده گرد آمده باشد پس اگر میان طبقات معده بود از وی تهوع باشد و اگر در قعر معده گرفته باشد از وی منش گشتن باشد و اگر در میان معده بود قی کردن بود

علاج آن کز سردی باشد	علاج آن کز گرمی باشد
مسیح گوید اگر تهوع و منش گشتن از بلغم لزج بود علاجش آنست که سکنجبین و آب ترب غرغره کند و حب ایاره شکم نرم کند تا معده پاک کردد و روز دیگر این علت را سود دارد و معجون بارتب انار که اندر وی پودینه کرده باشد یا سیکی بکار دارد و غذا زیرباجه خورد یا نخوداب و چون علت باز آید تخم کبوتر بچه بریان کرده خورد و بکار باید و پیوسته معده را بروغن سنبل و مصطکی بمالد و اگر سبب قی کردن از بلغم شور بود علاجش آنست که سکنجبین و آب انگبین بکار دارد یا سیکی کهنه و غذا گوشت تیهو خورد که بتلیه کرده باشند و اندکی سرکه بروی ریخته اما باید که پوست مصطکی بر معده نهد پس اگر سبب علت از خلطی سوداوی بود بباید که قی باز دارد که بسیار آید انگه منع کند و هر بامداد شراب انار که در وی پودینه کرده باشند بکار دارد **محمد زکریا** گوید اگر سبب این علت از قوت غذا بود باید که غذا کم خورد و هرچه معده را قوی کند بکار دارد و اما معده را بدارو هایی که اندر باب پیشین یاد کردیم بکار برد **اسحق** گوید این قرص سخت نافع است طعام و قی کردن را بگیرد تخم کرفس و انیسون از هر یکی پانزده درسنگ افسنتین ده درسنگ و الک و سلیخه از هر یکی بیست درسنگ مرو پلپل بسیار خرد از هر یکی دو درسنگ همه را کوفته قرص کند و مثقالی بخورد و قرص عود تکیت و کوارش کند رو و شراب انار با انگبین خورد سود دارد	**ماسرجویه** گوید که تهوع و منش گشتن از خلطی گرم و تیز بود علاجش آنست که گلاب خورد و سکنجبین و آب انار و قی کند تا معده از مایه علت پاک کردد و شکم نرم کند بجحته پیوسته و از پس مرغ بچه خشک با آب غوره یا با آب ترش بکار دارد و اندکی طباشیر در آب حل کند و بخورد و صندل و کافور بگلاب بساید و بر معده ضماد کند و علاج قی کردن که از صفرا بود آنست که صفرا را از معده جدا کند با تخم خشخاش نرم بکار دارد و انکه آب فرمای هندی و آب آلو و سکنجبین خورد تا شکم نرم شود پس اگر شکم نرم باشد شراب سیب و شراب آب ریباس و رب عوره بکار دارد و سرتاک زده همی بکند اگر قوت بیمار ضعیف بود مرغ بچه بنار دان یا غوره پخته باشد بکار دارد **فولس** گوید اگر مایه علت بسیار بود و قوت بیمار قوی باشد علاجش آنست که آن رگ که زیر کتف بود او را بتازی باسلیق خوانند بگشاید تا علت ساکن شود اگر این علت تب باشد علاجش آنست که آب تخم پرپهن و آب زرشک و گشکاب با انار دان بکار دارد و چون علت باز آید مزوره عدس با آب غوره خورد و معده را با صندل خنک کند و بگلاب و کافور و آب **مدایني** گوید اگر علت رسیل قوی افتد نباید باز داشتن مگر که بیمار ضعیف شود پس علاجش آنست که رگ باسلیق از دست راست بزنند و اگر شکم سخت بود حقنه کنند و آب بیمو ترش خورد

صد و بیست و دوم خون بر آوردن از معده

علامتش از گفتار یوحنا	سببش از گفتار یوحنا	علامتش از گفتار فولس	سببش از گفتار فولس
نشان آنچ از ریشی آماس معده بود آنست که درد سخت کند و آنچ از آن فزونی خون جگر بود آنست که نکند و خون سرخ بود و آنچ از خون سپرز بود آنست که خون تیره و سیاه بود	**یوحنا** گوید سببش از ریشی معده یا از آماسی کنده بود که بشکافد یا از فزونی خون جگر که قوت طبیعت وی را از معده دفع کند یا از فزونی خون کند سپرز یا از بویی خون که در اندامها بود	نشان آنچ از آب تیز بود آنست که پیدا آرد که معده تنطیف چیزی کم کرد و نشان آنچ از بریدن رگها بود آن خلط باشد که اندر شکم آن تعم یا ثقل آنست که خون یکبار بیرون آید	**فولس** گوید سبب این حال و علت آن باشد که آب ترشی تیز بود و اندر معده گرد آمده باشد یا از بریدن رگهای در وی شکافته باشد یا زخم برسیده بود یا از جای بلند افتاده بود

علاجش از گفتار یوحنا	علاجش از گفتار فولس
یوحنا گوید علامت تیغ دستی باشد و گوید که بسیار کس را دیدم که در طول نیز بیشتر خون از معده بر آورده اند و زان پس صحت و راحت یافته و رنجی با ایشان نرسیده است و گوید که دیدم یکی را که گوشت پاره از معده با خون بر آورد و سببش گوید که گوشت پاره از رخی یا باسوری که اندر معده رسته باشد پس طبیعت وی را کسته و بسوی بالا دفع کرده بود و هم او گوید که خون بر آوردن از معده که با وی تب بود بد باشد چون با وی تب نبود بهتر باشد و اگر سبب این علت از پری و بسیاری خون بود که در اندامها باشد علاجش آنست که رگ زنند پس اگر زایل نشود بازوها را سخت ببندند و سکنجبین به یخ سرد کرده باشند بکار دارد و اقاقیا و تخم گل و گل سرخ و گلنار و افیون و تخم بنگ عربی از هر یکی بهری بستانند و با افشره لسان الحمل یا افشره عصا الراعی بیامیزد و بوقت حاجت نیم درسنگ یا بیشتر از وی بکار دارد که سود دارد و رب کوز و صمغ بهای کهن نیز وی را نشف دارد و اگر مازو و گلنار از هر یکی بهری بستانند و درو افزوده بکوبد و قیراطی افیون در وی کنند و هر سه را با آب لسان الحمل بیامیزد و پیوسته اندکی خورد بنا شتا که منفعت عظیم دارد و سود مندست بغایت غایت و تن درستی را به مردم نگاه دارد ان شاء الله تعالی وحده	**فولس** گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و در بهاکه خون را باز دارد بکار دارد چون رب نیز ترش و رب آبی خاصه که این چهار را با تخم پرپهن آمیخته باشد منفعتش بیشتر بود و آب لسان الحمل با طباشیر و گل ارمنی بیامیزد و رب آبی در وی کند بکار دارد پس اگر بیخ کشته زایل نشود و خون همی آرد علاجش آنست که قرص کهربا با رب سیب با قرص طباشیر که با آب کرده باشد بکار دارد و اگر علت سخت قوی باشد علاجش آنست که یک قیراط افیون با آب لسان الحمل و آب تخم پرپهن بیامیزد و بکار دارد و معده را ضماد کند با افشره لحیه التیس و مازو کوفته و اقاقیا و گل ارمنی و افیون و آب مورد جمله را کوفته با آب مورد سرشته و اگر آب باشد هم و اعلوه بر معده نهد و غذا مزوره ترش یا انار دان خورد که بروغن بادام پخته باشد و زرها کاسو و پرپهن بکار دارد پس اگر قوت ضعیف باشد مرغ بچه خانگی بنار دان یا بترشی خورد و ریچار خود تمهد و بسیار نخورد و اگر خون باقی کند و این بهر وقتی باشد نباید باز داشتن مگر که بسیار باشد آن وقت روا باشد این داروها که گفتیم بکار دارد زیرا که باز داشتن خون بی رنج علتی باشد زیاد و قاند رتن **جالینوس** گوید خون که از معده بر آید و رنجی بتن برسد نباید باز داشتن یا داروهای که رنج خورد که شفای بیماران باشد

صد و بیست و سوم قی کردن تنها که بی شکم رفتن باشد

علامتش کز سردی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز گرمی باشد	سببش کز گرمی باشد
نشانش آنست که تشنگی نکند و دست بر معده نهد گرم نیابد و قی که برآرد سپید بود و نشان آنچه از سودا بود آنست که آنچه برآرد ترش بود و پیش از خوردن طعام سر دل درد کند	ماسرجویه گوید که سببش از بلغم بود که در معده گرد آید یا از آمیزشهای سودایی بود که از سپرز بمعده افتد و معده از ترشی او تباه و ضعیف و بی قوت شود	نشان این علت که صفرا بود آنست که آنچه برآرد تلخ بود و برنگ زرد باشد و تشنگی کند و معده گرم باشد و نشان آنچه از بسیار خوردن بود آنست که این بیمار بار بر سر دارد از خورده غذا	یوحنا گوید که سببش از صفرای بود که در معده گرد آمده باشد و تباه گشته و چون چیره گردد این حال آید یا از بسیاری خوردن باشد که غذا بیش از اندازه خورده باشد

علاج آن کز گرمی باشد

یوحنا گوید علاج آنچه از صفرا بود و شکم سخت باشد آنست که حقنه کند بچیزهایی که صفرا زود آرد و نان بیرون آب آلو و آب خرمای هندی خورد تا گرمی بنشاند و شکم براند و اگر بسته در مسنگ ناردان ترش با یک درمسنگ مصطکی اندر یک رطل آب بپزد تا بنیمه باز آید و هر صبح قدر یک درمسنگ از مربا و درمسنگ بادی یار کند و خورد نیک باشد و اگر بیخ کیسم قی ننشیند پوست پسته سبز آب بپزد و طلی سک بر و بر معده نهد و خورد و اگر قوت بیمار قوی بود رگ باسلیق بگشاید و غذا تزی خورد با گوشت تیهو یا گوشت تذرو و ضمادهای سرد و گیرند بر معده نهند

دیوجانس گوید علاجش آنست که شراب انار ساده خورد و آب انار ترش و شیرین سرد کرده بکار دارد که معده را قوی کند و گرمی را بشکند و اگر شکم سخت بود آب آلو و شراب سیب خورد تا شکم نرم کند و اگر معده را بنشاند و صندل و کافور بگلاب تر کند و اندکی سرد کرده بر معده نهند و از گرمیها که صفرا انگیزد پرهیز کنند و غذا از مرغ غوره و ناردان خورد و از میوها سیب و امرود و شفتالو و انار ترش و شیرین خورد و علاج آنچه از طعام خوردن بسیار بود آنست که طعام خوردن بسیار کم کند و طعام بسیار نخورد و از طعامهایی که بر معده گران باشد پرهیز کند و بغذاهای لطیف گراید تا شفا و راحت یابد ان شاء الله

علاج آن کز سردی باشد

ماسرجویه گوید علاج قی کردن که از سبب بلغم بود آن باشد که آب سیب پخته و حلبه نگاه پودینه با سکنجبین بکار دارد تا مایه علت را دور آرد و اگر پاک نشود ایارج فیقرا و حب صبر قی آرد پس شراب انار بکار دارد تا معده قوی گردد و سیسنبر و لبان و زیره از هر یکی دو درم بهم بپزد و شراب افسنتین و مشک دارو و گوارش آمله بکار دارد و غذا از مرغ و ناردان خورد که در آن پودینه و سداب کرده باشند و ضمادهای گرم خوش بوی بر سینه نهند چون سنبل و مشک و زعفران و قرنفل و جوزبوا و مصطکی و افسنتین و مشک و آنچه بدین ماند

جالینوس گوید علاج این حال کز سودا بود آنست که تا از هر بازش دارد و چون از هر بگذرد نشانش آنست که معده ضعیف شود و قی کند علاجش حقنه کند که اندکی مایه تیزی دارد و اکلیل الملک و سورنجان و آشنه با شراب که در وی نرم کند بر معده نهند و شراب انار و شراب میوهای ترش بکار دارد و معده را قوی کند و مطبوخ افیتمون خورد تا علت نیز آید و اگر با این درد سپرز بود رگ باسلیق از دست چپ بزند و علاج سپرز بکار دارد و ناشتا یک کفچه انگبین خورد که سود دارد و اگر بیخ درمسنگ افیتمون با جلاب یا سکنجبین بخورد و برایغایت سود دارد و پندیره خورد تا بزودی شفا یابد ان شاء الله تعالی

صد و بیست و چهارم آروغ بسیار که در معده افتد

علامتش کز سردی بود	سببش کز سردی بود	علامتش کز گرمی بود	سببش کز گرمی بود
نشان آنچه از خلطی بلغمی بود که گشته مزاج تن بود آنست که آروغ از گلو برآید ترش باشد و نشان آنکه آنچه از بسیاری خوردن بود با آروغ درد شکم و باد بسیار باشد	ماسرجویه گوید سببش از خلطی بود بلغمی که بر معده چیره گشته باشد یا از آن بود که مزاج تن سرد بود و بد کرده یا از طعام خوردن بسیار که نه بر قیاس خورده باشد	نشان آنچه از آمیزش گرم بود باشد یا از فساد مزاج که گرم گشته باشد نشانش آنست که پیوسته از گلو آروغ چون دود برآید و نشان ضعیفی معده باد کرده شود	یوحنا گوید این علت از خلط صفرا بد باشد که در معده گرد آمده بود یا از فساد مزاج بود که گرم گشته باشد یا از ضعیفی معده بود که دردی باد بسیار افتاده باشد

علاج آن کز گرمی باشد

یوحنا گوید علاج آنچه از صفرای بود آنست که پخته میوها خورد تا معده پاک شود و شراب گل که به یخ سرد کرده باشد بکار دارد و مزاج تن را خنک کند با آب تخم بر پهن کرده و آن شراب غوره کرده باشد پس اگر شکم سخت باشد خرمای هندی و جلاب خورد تا شکم نرم شود و غذا از مرغ ترش تزی خورد اگر طبیعت نرم باشد و اگر سخت بود مزورها الو بکار دارد و اگر سبب این حال از فساد مزاج بود که گرم گشته باشد علاج وی آنست که آب آلو با سکنجبین خورد یا آب انار ترش و شیرین یا با جلاب بیامیزد و بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که با آب غوره پخته باشد

محمد زکریا گوید چون آروغ بسیار آید طعام نیک نگوارد و چون کم شود معده باد کند پس علاج آروغ آوردن آنست که کندر و زیره خاید تا آروغ آرد و علاج آروغ بسیار که از بلغم بود آنست که پیش از طعام قی کند و گوارش فلافلی و جلنجبین بکار دارد و سکنجبین خورد و گوشتابه و گوارشهایی که بلغم را از معده پاک کند بکار دارد چون گوارش زیره و گوارش سیسنبر و مانند آن

ثابت قره گوید آروغ که بعد از طعام از معده برآید چون آروغ نیاید معده را متخیر کند و طعام نگوارد خاصه که آن طعام سرد و غلیظ باشد و علاجش آنست که انگبین و انیسون خورد تا معده قوی شود و باد سرد تحلیل کند والله اعلم

علاج آن کز سردی باشد

ماسرجویه گوید سبب این حال چون از خلط بلغمی بود علاجش آنست که شکم نرم کند و از آن پس گلنگبین خورد و مصطکی و عود در آب بجوشاند و آب نیم گرم را ناشتا همی خورد و غذا نخود آب خورد و چون معده از مایه علت پاک گردد گوشت دراج که بریان پخته باشد بکار دارد و اگر سببش از آن بود که مزاج تن سرد بد گشته باشد علاجش آنست که آب بادیان همی خورد یا زیره و صعتر در آب بپزد و بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که با ناردان و مویز پخته باشد و چون مزاجش بهتر گردد گوشت بره خورد

اسحق گوید اگر سبب این حال از غذا خوردن بسیار بود علاجش آنست که طعام کم خورد پس اگر با آروغ بسیار آروغ در معده باد بود از خوردن چیزهای باد انگیز پرهیز کند چون انگور و انجیر و مانند آن و بناشتا بسیار کرده و کرمایه و سکی ریگانی بکار دارد و گوارش زیره یا گوارش صعتر ناشتا بر قدر قوت بیمار و علت با آب نیم گرم بیامیزد و بکار دارد و غذا زیرباجه خورد با مرغ بچه که بغلیه کرده باشد

حنین گوید علاج این حال کز بلغم بود آنست که چیزها می خورد که بلغم را بپزد و معده را گرم کند چون صعتر و انیسون و برگ سداب و کرویا و پودینه کوهی و زیره و نانخواه و قرنفل و مصطکی و آنچه بدین ماند بکار دارد تا معده را قوی کند والله اعلم

صد و بیست و پنجم — فواق که بپارسی سکسک خوانند

سببش کی گرمی بود
ثابت قره گوید که سببش از ضعیف معده که صفرا اندرو گرد آید و طبیعت او را دفع نتواند کردن یا از خشکی معده افتد و سببش بیماریهای دراز باشد و از استفراغ که خود کند یا از آماس جگر بود

علامتش کی گرمی بود
نشانش آنست که تشنگی کند و هنگام قی صفرا برآرد و نشان آنچ از خشکی معده بود آنست که دهن خشک شود و نشان آنچ از آماس جگر بود آنست که تب مطبق آید و پهلوی راست درد کند

سببش کی سردی بود
ابو جریج گوید سببش آنست که خلط سرد و تر در معده گرد آمده بود یا از بادی باشد که معده را فرو کشد یا از پس طعام گران و بسیار خوردن افتد یا از ناگواری و بادهای ستبر

علامتش کی سردی بود
نشان این حال آنست که تشنگی نکند و نشان آنچ از بادها بود آنست که بس ناگوار خیزد و نشان آنچ از بس طعامها گران و از پس بسیاری بود آنست که معده درد کند

علاج آن کی گرمی بود
ثابت قره گوید علاج این علت که از ضعیفی معده بود آنست که قی کند بسکنگبین و آب گرم و زان پس گلاب و آب انار ترش و شیرین و آب کدوی تازه بکار دارد و علاج آنچ از خشکی معده بود آنست که اسپغول خورد و تخم لسان الحمل با آب سرد و روغنهای سرد بکار دارد و معده را بروغنها سرد و آب انگور و روغن گل بیامالد و غذای استفراغ خورد که بکده و بخته باشد و علاج آنچ از پس شکم رفتن بود آنست که گوشت مرغ خانگی و زرده خایه خورد و بوییهای خوش نیکو بود و روغن بنفشه در بینی چکانند و آشامیدنیهای گرم بکار دارد و علاج آنچ از خوردنیهای گرم افتد چون سیر و پیاز و مانند آن آنست که یاد کردیم پیش ازین **ابو جریج** گوید علامت آنچ از آماس جگر بود آنست که باتب گرم بود و منش گشتن بسیار باشد علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و گلاب و آب انار خورد و صندل و کافور با گلاب بیامیزد و بر جگر نهد و آب کاسنی با سکنگبین خورد اگر این از پس تب یا از پس روزه افتد علاجش آنست که لعاب اسپغول با روغن بادام بکار دارد و چیزهای نرم خورد چون حسو که از نبات و آرد جو و روغن بادام پخته باشند **مسیح** گوید سبب این حال و این علت که از آماس جگر بود و فواق بسیار آنست که رگ باسلیق بگشاید و اگر بجای رسیده که رگ نباید زد آب کاسنی و آب انگور روباه بکار دارد و گلاب و شکر خورد تا شفا یابد

علاج آن کی سردی بود
ابو جریج گوید علاج آنچ از خلطی سرد و تر بود آنست که تخم کرفس و کمونی و سعد و زیره کرمانی و کندر دو درم هر یکی بهری همه را کوفته یک بهر از وی با آب سیسنبر یا آب زیره پخته بیامیزد و بکار دارد و علاج آنچ از بادها بود آنست که نانخواه و زنجبیل و پودینه و مصطکی خورد جدا جدا کاشته یا آمیخته و یک سیسنبر خشک با آب یا بالنگ سداب یا بالنگ پودینه ازین جمله هر کدام که باشد از وی دو درم سنگ با سکنگبین صرف یا آب زیره پخته یا آب پودینه پخته بخورد و اندکی قی کند و روی سوی معده و کند و آب گرم آشامد و بکار برد **محمد زکریا** گوید علاج آنچ از پس طعامهای گران افتد آنست که اندکی زیره و پودینه و کرویه را بهم بیامیزد و بپزد و بکار دارد و بر پوست کند و همی خاید و در کوبها کرم کرده بر شکم نهد و آن روز هیچ نخورد و دیگر روز در گرمابه رود و طعامهای خورد که تری از معده ببرد چند چون قلیه و مطنجنه که با بزارهای گرم پخته باشند و اندکی سیکی صرف خورد و علاج آنچ از ناگواری و بادهای ستبر بود آنست که این دارو بکار دارد که ما ورا باز نمودیم صفتش کند روسه درم سنگ فلفل شش درم سنگ پودینه خشک و یک سداب از هر یکی دو درم سنگ تخم سیسنبر که با پودینه و برایخته باشد یک درم سنگ بپزد و بوقت حاجت مثقالی بکار دارد نافع باشد

صد و بیست و ششم — درد معده که از گرمی باشد یا از سردی

سببش کی گرمی باشد
محمد زکریا گوید که درد معده اول آنست که از گرسنگی خیزد و دوم وقت طعام خوردن و سیم بعد از طعام باشد اما سببش کی گرمی بود از تیزی صفرا باشد و از جهت جگر باشد

علامتش کی گرمی باشد
آنچ بگرسنگی خیزد آماس بود که اندر معده باشد یا از ریشی بود و آنچ در وقت طعام باشد و از گرمی بود از صفرا بود نشانش آنست که تشنگی کند و دهن تلخ باشد و آنچ از جهت جگر باشد باتب بود

سببش کی سردی بود
مسیح گوید آنچ از پس طعام خوردن باشد یا قی کردن بود یا بی قی باشد سببش از بسیار خوردن بود معده تباه کرده یا از بلغم بسیار بود که بر معده چیره گشته بود

علامتش کی سردی بود
نشان آنچ از پس طعام خوردن بود آنست که البته طعام هضم نکرده و تا قی نکند بیارامد و نشان آنچ از بلغم بود آنست که تشنگی نکند و آب دهن بسیار باشد و مجسه نرم بود

علاج آن کی گرمی باشد
محمد زکریا گوید علاج آنچ از گرسنگی خیزد سببش از آماسی باشد اندر ریش معده بود و علاج هر یکی در باب علتش یاد کرده شود اما آنچ در وقت طعام خوردن بود علاجش آنست که شکم نرم کند بداروهایی که صفرا براند و در سر پای کند خاصه که ماهی تازه خورده باشد و از پس او گلاب و سکنگبین خورد و اگر عادت قی کردن ندارد شکم نرم کند بطبیخ افسنتین که با آلو و هلیله هندی باشد باشتره و مویز منقی دانه بپزد و یکی درم سنگ از نیز آن دو درم سنگ هلیله زرد در وی افکند و باری چند خورد تا معده را پاک کند و مرزنجان باید که اندک مایه ترشی دارد تا معده را قوی کند **جرجانی** گوید اگر درد معده از جهت جگر بود علاجش آنست که رگ زند و آب شیر خورد با سکنگبین و هلیله زرد و ستم نبات بریان کرده و نمک هندی و آب انار ترش و شیرین و غذا گوشت تذرو و کبک و مرغ خانگی با آب انار یا با آب غوره پخته باشد بکار دارد و سکنگبین شکری و آب انار ترش و شیرین با آب آلو و دوغ کاو خورد و این قرص تباشیر معده را از گرمی بعد و ماننده علت بسیار ندارد نیک بود و تب و گرمی و تشنگی را بنشاند صفتش طباشیر و صندل سپید و تخم کدو و تخم مرد و خیار و تخم پرپهن دشتی از هر یکی پنج درم سنگ گل سرخ سه درم سنگ زرشک شش درم سنگ گل ارمنی چهار درم سنگ کافور دانگی همه را کوفته با آب کدو یا آب پرپهن سرشته و قرص کند و با دوغ کاو یا با آب غوره بکار دارد

علاج ان کی سردی باشد
مسیح گوید علاجش آنست که آنچ خورد اندک خورد و برا کنده نخورد که بترین در معده آن بود که بعد از طعام خوردن خیزد و تا قی نکند نیارامد و علاجش آنست که ناشتا صبر خورد اندک قرص کوکب و قرص ایارج بکار دارد و پیش از طعام یک دو گوز انگبین خورد و سه زرده خایه برشته دو درم سنگ کشنیز خشک کوفته با انگبین سرشته و هر روز پیش از طعام از وی بکار دارد نافع بود **اسحق** گوید علاج این علت آنست که قی کند با سکنجبین و ترب و حب اصطمخیقون و حب صبر و مصطکی و داروهای بزرگ بکار دارد و روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و شیرین که با آب تخمها خورد و مرو را نیک بود و این داروها بیاز مودیم نیک صفتش مصطکی و قرص کل از هر یکی سه درم سنگ کربا و پودینه خشک و دار صینی و عود خام از هر یکی دو درم سنگ یا سکی کهن یا با آب انیسون و مصطکی بخورد و شراب افسنتین و کوارش زیره و زنجبیل پرورده نیک بود و گرمیها جمله او را نیک باشد چون نخود آب و آب گوشت و مانند آن که بگرمی و تری گرایند از آنکه بر معده گران بود و سیکی مویزی که با انگبین کنند و مشک و عنبر و عود و شراب سوسن نیکو کند و دم معده نهند و روغن قسط و روغن سوسن آنچه دمیخ دم بر معده مالد منفعت دارد

صد و بیست و هشتم آماس معده که گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی بود
ابوجریح گوید سبب این علت از دو ... چون باشد که قوت طبیعت دیر ادار معده دفع کرده معده چون چیره شود با آماس کرده یا از صفرا بود که از چیرگی با آماس شود

علامتش که گرمی بود
نشانش آنست که با علت تب بود و آماس در معده دیدار بود و آرزوی طعام نکند و قی افتد و تشنگی بسیار کند و چون دست بر جایگاه علت کرم بود والله اعلم

سببش که سردی بود
ماسرجویه گوید سببش از بلغم بود که در معده گرد آمده و چون بسیار شود با آماس کرده یا از زیادتی چیرگی سودا بود که اندر معده با آماس شود

علامتش که سردی بود
نشانش آنست که با تب نرم بود و آب دهن بسیار باشد و آرزوی طعام نکند و معده باد گیرد و مجسه نرم باشد و نشان آنچ از سودا بود آنست که آماس سخت باشد

علاج آن که گرمی بود
ابوجریح گوید علاجش آنست که رگ زنند و قی کنند و آنگه قرص طباشیر خورد با آب غوره و افشره آبی و چندن و گل کافور بهم بساید و بر معده ضماد کنند و زرد ... ناشتا ... انار دانه بکار دارد و آنگاه که تب گرم شود و گرمی بنشیند و آنگاه فلوس خیار چنبر با قرص گل با آب کاسنی حل کنند و بکار دارد و چون علت کهن شود قرص گل خورد و چون تب رفته باشد دو مثقال صبر و مصطکی و سعد از هر یکی دو مثقال ادو سه مثقال اندر سکنجبین حل کنند با موم و روغن سنبل و روی معده را کوفته بیامیزد و در سینه مالد نیک بود

جالینوس گوید آماسی که از گرمی بود و سخت گردد و دبیله شود علاجش آنست که تب نشود و درد بنشاند و مجسه بزرگ و تیز باشد و معده باد گیرد دلیل آن کند که ریم اندر وی گرد آمده باشد علاجش چیزهای بود که دبیله را بشکافد چون شیر تازه که پیوسته خورد و آب گرم آشامد پس از شکم براند یا با غایط خون و ریم باشد و بالای اندام نکشد بود بدانک آماس گشاده است و اگر آب انگبین خورد تا ریم کشیده و پاک شود یوحنا گوید اگر با آماس تب سخت باشد آب کاسنی و آب انگور ... جلاب و سکنجبین بکار دارد و غذا مرغ بچه و کشکاب ... خورد و اگر آماس قوی بود ورد کند رگ باسلیق بگشاد و بنفشه و خیار چنبر و شیرخشت با آب کاسنی

علاج آن که سردی بود
ماسرجویه گوید علاج آماس که بلغمی بود آنست که تنقیه صبر خورده تا مایه علت کم شود و خوردنیهای لطیف بکار دارد و دوای کنند و خاکستر چوب انگور با سعد و سنبل و اذخر بیامیزد و به سرکه سرشته و بر معده نهند و فلوس خیار چنبر را در آب تخمها حل کنند و با روغن بادام بکار دارد تا آماس را بگشاید و مایه علت لطیف گرداند و ... اکلیل و خطمی معده را ضماد کنند نیم گرم و بر روغنهای گرم سینه را بمالد چون روغن یاسمین سپید و روغن خیری و مانند وی و از طعامهای گران پرهیز کند و بسیار نخورد و نخود آب خورد و شکم نرم کند بحب اصطمخیقون و گلنگبین مصطکی بکار دارد که نیک باشد دیوجانس گوید اگر معده بلغمی باشد تخم کرفس و بادام و ... و فلوس خیار چنبر با آب حل کنند و بکار دارد و آنگه تریاک ... دیطوس خورد و صبر و موم از هر یکی پنج درم سنگ افسنتین رومی سه درم سنگ مصطکی و سنبل خوش از هر یکی دو درم سنگ خاکستر چوب انگور سه درم سنگ روغن یاسمین بیست درم سنگ موم را بروغن حل کنند و این جمله داروها کوفته و بیخته درو کنند و بر معده نهند پس اگر آماس از سودا بود علاجش آنست که ... و افتیمون بروغن پسته بگدازد و زعفران در وی کنند و سنبل و ... و بادام تلخ و شراب و دیگر ... بیامیزد و بر معده ضماد کنند منفعت دارد

صد و بیست و نهم ریشِ معده و خون و شیر کند و فسرده شود

سبب ریشی معده
ابن ماسویه گوید سببش از آماسی بود که شکافته باشد و جای ریش بماند یا از چیزهای تیز بود که سر فرود آید و در معده گرد شود و بروزگار معده را ریش کند

علامت ریشی معده
نشانش آنست که چون چیزی ترش خورد یا تیز معده درد خیزد و اندر دهن ... آید و یا غایط خون با ریم آمیخته بود و تا زیر ناف درد کند

سبب خون با شیر فسرده
مسیح گوید سبب این حال از بسیار خوردن شیر و ماست ... کاو باشد خاصه که شیر ستبر بود و سبب خون آنست که بسیار در معده گرد آید و انجماد? بگردد

علامت خون با شیر فسرده
نشانش آنست که پیش بسیار شود خاصه که شیر با ماست خورده باشد و خوی سرد ... علت تب باشد و نشان خون فسرده آنست که معده گرم بود و تب سخت باشد

علاج ریشی معده
ابن ماسویه گوید علاج ریشی معده آنست که سکنجبین با جلاب خورد و چون علت اندکی با اثر گرمی باشد و زان پس ... داروها بکار دارد حنین گوید قرص سیاوشان از هر یکی پنج درم سنگ ... دیگر از هر یکی دو درم سنگ گل ارمنی سه درم سنگ ... خورد و با آب به یا آب سیب بخورد که نافع بود دیوجانس گوید که ... ریشی گوشت مرده بود علاجش آنست که ایارج فیقرا خورد تا آن گوشت مرده را از معده جدا کند و معده را پاک گرداند و چون دانست که معده پاک شد ... دوغ گاو و شراب انار بکار دارد و ... کشکاب ... خورد و غذا ... خورد که ... باشند پس اگر علت اندر دهن معده باشد علاجش آنست که ... و کتیرا خورد و قرص کهربا و ریشی معده را سود دارد خاصه که بجای خون قی کند ... منفعت کند چون رب آبی و رب سیب و رب غافث و رب افسنتین را در علت حاجت بود و اگر با ریشی معده شکم قبض باشد بیمار را رنج رساند ... که خیار چنبر شکم نرم کند و اگر شکم نرم باشد بیمار را رنج رساند ... آنست که قرص طباشیر و رب آبی با آب سرد بیامیزد و بکار دارد تا شکم سخت شود و طبیعت را بر اعتدال نگاه دارد و چیزهایی خورد که رنج نرساند که مضر باشد والله اعلم بالصواب

علاج خون با شیر فسرده
مسیح گوید علاج شیر که در معده فسرده شود آنست که قی کند با آب شبت و سکنجبین با آب نیم گرم و زان پس ... کوفته با سکنجبین بکار دارد تا مایه علت ببرد و منفعت پدید آید و اگر نیم درم سنگ ... با آب نیم گرم بگدازد و بیاشامد سود دارد ... که گفتیم زایل بکرد و علاجش آنست که آب قیسوم یا آب پودینه هر کدام بود با اندکی نمک بیامیزد و بیاشامد تا مایه علت را بگشاید و معده را پاک کند و غذا اگر گوشت قلیه خورد ... و طعام باید که کم خورد و آنچ خورد لطیف خورد و غلیظ نخورد چون گوشت گاو و ... و کلم و مانند این و از ماست و شیر دور باشد ابن ماسویه گوید علاج خون که اندر معده فسرده شود آنست که دو درم سنگ ... چندان که بخورد تا علت را بگشاید و اگر ... با آب ... نیم گرم ... بیاشامد تا مایه علت را پاک کند و بگشاید و غذاهای لطیف خورد چون زیربا با گوشت مرغ خانگی حنین گوید علاج خون که اندر معده فسرده بود آنست خردل با نمک با آب بیامیزد و بکار دارد که نیک باشد و اگر شیر در معده فسرده باشد علاجش آنست که ... با آب ... دو درم سنگ ... باشد با اندکی نمک بیامیزد و بکار دارد که نیک باشد و غذاهای که سردی ... فزاید پرهیز کنند والله اعلم بالصواب

صد و پنجم — خیو انداختن و تری که اندر دهان گرد آید

سببش که از گرمی بود

ماسرجویه گوید این حال از گرمی تری معده باشد از بسیاری غذاهای گرم و تر که خورده بود یا خود از اصل و مزاجش گرمی و تری چیره بود و غذاهای گرم و تر خورده باشد

علامتش که از گرمی بود

نشانش آنست که دهنش گرم شود یا حلوا خورده باشد خیو بیشتر اندازد و تری اندر دهانش بیشتر بود و نشان آنچه از گرمی مزاج معده بود آنست که چون گرسنگی بود این حال بود

سببش که از سردی بود

محمد زکریا گوید سبب این حال چون از سردی باشد از بسیاری بلغم بود که اندر معده گرد آمده باشد و چیره گشته از جهت طعامها سرد بلغمی که بسیار خورده باشد

علامتش که از سردی بود

نشانش آنست که چون بهنگام زمستان و وقتی که غذاهای بلغمی خورده باشد این حال بیشتر پیدا کند و خیو بیشتر بود و ترشی اندر دهن بسیار تر از آن باشد که بود که

علاج آن که از گرمی باشد

ماسرجویه گوید که علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید یا در میان دو کتف حجامت کند و چیزهای که معده را قوی کند بکار دارد چون آب سیب یا آب انار یا آب غوره یا سکنجبین انار که بآب غوره کرده باشند و از میوهای انار ترش و شیرین و سیب می‌خورد ترش و شیرین و امرود چینی بکار دارد و غذا مرغ بچه خانگی خورد که بآب غوره پخته باشد یا بآب تمر یا ماهی خرد تازه را در سرکه پزد و بکار دارد و بس اگر بدین چه گفتیم زایل نشود علاجش آنست که پیوسته ناشتا بآب تمر هندی غرغره کند که سود دارد و از گرمی بنالد و چیزهای سرد گیرد گوید خیانکه یاد کردم ابوجریج گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید یا در میان دو کتف حجامت کند و سکنجبین و انار ترش بکار دارد و از همه بهتر این حال را آب غوره باشد صنعتش غوره که درون آب بسیار باشد بدست بزند و بمالد و بجوشاند چندانکه از چهار یکی بماند آنگاه از آتش فرو گیرد و رها کند تا صاف شود و اگر خواهد که با وی شکر بیامیزد چندانش بجوشاند که نیمه باز آید و همچندان شکر سپید درو کند و زمانی بر آتش نهد تا شکر اندر وی بگدازد و بکار دارد و بهر وقتی که محتاج بود بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که بتمر هندی یا با انار دان پخته باشد بخورد تا شفا یابد والله اعلم

علاج آن که از سردی باشد

محمد زکریا گوید علاجش که از بلغم بسیار بود که اندر معده گرد آمده باشد که باب شبت و نمک قی کند پس اگر علت زایل نشود علاجش آنست که یاره فیقرا بکار دارد تا معده از مایه علت پاک کرد و مصطکی و سنبل و زعفران و دانه هیل و جوارش اسارون و سلیخه و دارچینی از هر یکی برابر و چندان که همه داروها بود همه را کوفته و بیخته در عسل سرشته کند و بوقت حاجت دو درم سنگ با سکنجبین خام بیامیزد و بکار دارد و بلغم را از معده پاک کند و از پس گلنگبین و فلافلی و اطریفل بکار دارد و غذا کبوتر بچه خورد که بریان کرده باشد یا گوشت مرغ انگشت بچه کرده باید که پیوسته مصطکی می‌جاید و خیو همی اندازد و خلاصه ناشتا و اطریفل کبیر بکار دارد و نیک بود علائی علاجش آنست که قی کند تا معده از مایه علت پاک گردد و کوارش زیره بکار دارد که منفعت کند صنعتش زیره کرمانی که در سرکه دو شبانروز آغشته باشد و در سایه خشک کرده یک رطل فلفل سیاه و یک وقیه و نیم زنجبیل دو وقیه همه را بکوبند و بیزند و عسل چندانکه همه دارو را بود انگبین سرشته و بوقت حاجت بکار دارد و بعضی حکیمان سلیخه و دارچینی و دانه هیل و سپند و مصطکی درین کوارش زیاده کرده اند که با این علت را نیک باشد و غذاهای لطیف و گوارنده خورد تا شفا یابد انشاءالله تعالی

صد و سی و دوم — درد جگر که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که از گرمی بود

بولس گوید سبب این حال و این علت از تباهی مزاج تن بود اندر حال گرمی و یا از طعامهای گرم و داروهای گرم بسیار خورده باشد یا از خوردن بسیار که بر وی چیره گشته باشد

علامتش که از گرمی بود

نشانش آنچه از تباهی مزاج بود آنست که تشنگی کند و شکم سخت بود و طعام آرزو کمتر کند و نشان آنچه از طعامهای گرم بود آنست که چون گرما خورد قوی تر گردد و نشان آنچه از خون بود آنست که جگر بجهد

سببش که از سردی بود

یوحنا گوید سببش از ضعیفی جگر بود یا از تریها که در اجسام او جای کرده باشد که از بادی سرد که در وی تن خشند یا از غذاهای سرد بسیار بود که بکار داشته باشد از آنچ زیان بود آماس

علامتش که از سردی بود

نشان آنچه از ضعیفی جگر بود آنست که ضعیف بود و غذا آرزو نکند و نشان آنچه از تباهی مزاج بود آنست که شکم نرم کند و آنچه خورد گوارد و نشان آنچه از غذاهای سرد بود آنست که چون سردی خورد درد کند

علاج آن که از گرمی باشد

بولس گوید علاجش که از تباهی مزاج بود آنست که گلاب و آب چغندر و آب کدو و سکنجبین ساده و آب کاسنی و آب انگور روباه همه را یا هر کدام که بود با سکنجبین بکار دارد و پوسته گل و چندن و کافور بر جگر نهد و روز ترشی هیچ چیز نخورد و ماهی که بسرکه پخته باشند و غوره با و آب سرد خورد و البته سیکی نخورد و علاج آنچ از طعامهای گرم بود آن بود که انار ترش خورد که خاصیت مر او را سود دارد و آب کاسنی و آب انگور روباه که بجوشانند و زرد و وقیه با سه وقیه با سکنجبین بخورد سود دارد و قرص لک و راوند ایکی باشد و زر خوردنها افسرد و سرکه و زیت با آب انار ترش و شیرین و روغن بادام بکار دارد و آلو ترش و آب خرنوب و اگر او را نیک بود و آب کاسنی همه دردهای جگر را نیک بود ماسرجویه گوید که بهترین علتها از دردها جگر آن بود که چون آماس بود زیرا که بیمار ایفاد های بزرگ در افکند و همه اقبال از وی خیزد علامتش آنست که پیوسته ساق و پهلو درد کند علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید از دست راست و چیزی خورد که جگر را قوی کند و شراب اولکم براند که منفعت کند و اگر شکم نرم بود انار ترش و شیرین خورد و سکنجبین ساده که نیک بود و اگر بیمار ضعیف بود مرغ بچه خورد که بتمر هندی پخته باشد و اگر چندن و کافور هم بسایند و بر جگر نهند نیک بود و از گرما دور باشد و سرکه و زیت خورد تا شفا یابد

علاج آن که از سردی باشد

یوحنا گوید علاج آنچ از ضعیفی جگر بود آنست که جگر را بچیزهای گرم که بر تن ضماد کنند چون سنبل و سعد و مصطکی و کندر و جوز سرو و نمک و مشک و سیکی کهن و حب صنوبر و زرد آلو و با مرهم گرم کرده باشند بکار دارد با این داروها که از موده است صنعتش مصطکی سعد و شکوفه ادخر و تخم کرفس باقلا از هر یکی مثقالی کندر دو مثقال سنبل نیم مثقال همه را بکوبد و خورد ای از وی سه درم سنگ با سیکی کهن یا با آب تنها بخورد و غذا از خون انار دان که درو مویز و ابزارها گرم پخته باشند بکار دارد و ناشتا مویز همی خورد و نیک فایده کند سود دارد و علاج آنچ از تباهی مزاج تن بود آنست که مر جگر را سود دارد و هم خورد چون کوارش زنیان و دو سه زنجبیل پرورده و سیکی کهن و مانند آن از ابزار گرم لطیف کرده باشند و اگر سنبل و سعد و اذخر و قسط و سیکی خوش بوی همه را بیامیزد و بر جگر ضماد کند و نشان آنچ از باد ستبر خیزد آنست که از سوی پهلوی راست چون آماسی پدید آید و بسیار طعام از درد جگر خیزد و جوف بالا بجنبد و بر حکیمان داوان کان برند که از سنگی راهها ی جگر است با از آماس کند و این است باید که سیکی اندکی صرف خورد و آب گرم خورد و در ترشیها دور باشد و در کوها ی گرم بهر جگر نهد و ناشتا بگرما برود و علاج آنچ از غذاهای سرد بود آنست که قرص گل با آب تنها بکار برد و اگر داروهای بزرگ درد جگر کهن شده را نیک بود

صد و بیست و سوم — اماس جگر که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی باشد
محمد زکریا گوید سبب اماس جگر که گرمی باشد از خیرگی و زیادتی خون بود یا از صفرای تیز که رو کرده آمده باشد و چیره گشته بود و نیرو گرفته و انگه اماس شده باشد

علامتش که گرمی باشد
نشانی آنچه از خون بود آنست که آب ناخن سرخ باشد و پوست تب کند و سرفه خشک باشد و نشانی آنچه از صفرا بود آنست که تب تیز بود و آب ناخن زرد باشد و درد چون تیر زند

سببش که سردی باشد
ارخجانس گوید سببش از بسیاری بلغم بود که رو کند و بجگر گرد آمده باشد و چیره گشته یا از زیادتی سودای تیز که قوت طبیعت و برادر جگر دفع کرده باشد و با اماس شده

علامتش که سردی بود
نشانی آنچه علت که از بلغم بود آنست که پهلوی راست گرانی کند و درد کم باشد و اماس نرم بود و آب ناخن سپید باشد و نشانی آنچه از سودا بود آب ناخن بسیاهی زند و درد کند

علاج آن که گرمی باشد
محمد زکریا گوید اگر اماس جگر از خون بود علاجش آنست که از دست راست رگ باسلیق زنند و گلاب سرد کرده بکار دارد و سکنجبین شکری با آب سرد بیامیزد و بخورد و آب کدو و آب تخم پرپهن با سکنجبین بکار دارد و اگر اماس برشت نباشد و درد و نش بود نشانی آنست که طعام آرزو نکند و فواق بود و صفرا قی کند و شکم سخت باشد علاجش آنست که شکم نرم کند بداروهای قوی آب کاسنی با فلوس خیار چنبر خورد و لعاب اسبغول شراب نیلوفر با حقنه نرم بکار دارد و اگر اماس برشت جگر بود نشانی آنست که سرفه باشد و نفس تنگ گردد علاجش آنست که تخم سرد و خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم خرفه مقشر کرده جمله را آب بگیرد و بکار دارد و زان پس آب پنیر با سکنجبین بخورد اگر شکم نرم شود و تب آید یا رب سیب خورد پس اگر تب بسیار بود قرص کافور با سکنجبین خورد و صندل و کافور بگلاب و آب انگور روباه و آب عنب الثعلب بسایند و بر جگر همی مالد تا خشک شود و چون علت کم گردد مزوره بکار دارد و کاسنی و کاسنی خورد و انگه مرغ بچه خورد و علاج اماس که از صفرا بود آنست که گلاب و آب انار ترش و آب تخم پرپهن با سکنجبین خورد و اگر شکم سخت باشد آب فواکه با جلاب خورد با آب کاسنی با سکنجبین و بناشتا قرص طباشیر خورد و صندل با گلاب بسایند و بر جگر مالد و چون علت زایل گردد مرغ بچه تذرو بخورد و از گوشت پرهیز کند

علاج آن که سردی باشد
ارخجانس گوید علاج اماس جگر که از بلغم بود آنست که بناشتا سکنجبین خورد و سعد و مصطکی با دارچینی با آب بپزد و آبش همی خورد و اندکی سکنجبین صرف بناشتا خورد و زغذا نخوداب خورد و چون علت کم شود گوشت دراج که بدارچینی پخته باشد و زیره بکار دارد و اگر اماس از آمیزش سودا بود علاجش آنست که دفعتاً آب پنیر با سکنجبین بکار دارد و غذا شوربا خورد که بگوشت تیهو پخته باشد و این دارو بکار دارد که او را بیازمودیم صنعتش افتیمون و بسباسه هندی از هر یک مثقالی غاریقون دو مثقال نمک هندی و اسطوخودوس سنگ لاجورد از هر یک چهار دانگ همه را بکوبد و با آب بسرشته و قرص کند از هر یک سنگ و نیم بکار دارد و اگر سنگ خواهد خوردن سه درمسنگ از وی تمام باشد

ماسرجویه گوید علاج این حال که از بلغم بود آنست تا نانها بکار دارد و قرص بلغمی این صنعت بخورد گل درمسنگ سنبل خوشبوی دو درمسنگ زعفران و مر از هر یک درمسنگ قسط بادام تلخ از هر یک درمسنگ و نیم مصطکی دو دانگ سنبل سه درمسنگ سنبل از هر یکی ترکند و داروها دیگر را در وی بپاشد و قرص کند هر قرصی سه درمسنگ و بوقت حاجت یکی قرص بکار دارد با آب کاسنی و اگر علت از بلغم لزج بود افسنتین و کرفس و بادام تلخ و عود و آرد ترمس و حبه دیوند و قرص بادام تلخ و تخم کرفس و سنبل بادام از هر یکی با آب بسرشته و بر جگر نهد سنت کند

صد و بیست و چهارم — اماس جگر که از بستگی راههای او باشد

سببش که بلغم ستبر بود
ابن ماسویه گوید سبب این علت از آمیزشهای ستبر لزج افتد که اندر جگر گرد آمده باشد و چیره گشته بود و راههای جگر را بسته باشد این بستگی خداوند ورم جگر باشد

علامتش که بلغم ستبر بود
نشانش آنست که اندرون پهلوی راست گران باشد لیکن آن که درد کند یا تب بود و طعامی که خورده نگوارد و شکم نرم بود و آب ناخن سپید باشد

سببش که سودا بود
ماسرجویه گوید سبب بستگی راههای وی که آمیزشهای سودای بود از آنست که سودای سوخته اندر وی گرد آمده بود و چیره شده و راههای وی را بسته بود

علامتش که سودا بود
نشانش آنست که پهلوی راست بر زیر استخوانهای پهلو باشد که اندکی تشنگی کند و مجسه سخت بود و آب ناخن اندکی بسیاهی زند و البته تب نباشد و الله اعلم

علاج آن که بلغم ستبر بود
ابن ماسویه گوید که واجب کند بر طبیب که بداند که سبب علت از کدام خلط و مایه علت و بستگی در جانب پشت جگر است یا از جانب درون وی زیرا اگر بستگی و علت در پشت جگر بود آب ناخن تنگ باشد و اگر بستگی و علت در درون جگر باشد علامت او اگر بستگی و مایه علت در رگهای وی باشد نشانش آنست که جگر تمامی درد کند و اگر مایه علت از بلغم لزج ستبر بود علاجش آنست که بناشتا سکنجبین بکار دارد و اگر از بستگی و علت در پشت باشد از آن جگر علاجش آنست که تخم کرفس و انیسون بکار دارد پس اگر علت زایل شود قرص افسنتین خورد

محمد زکریا گوید علاجش آنست که سکنجبین با آب کاسنی بکار دارد چون با گرمی باشد و اگر نشان گرمی ندارد و سبب علت از بلغم لزج باشد کرم داروی بزرگ و آب نخود خورد و زخوردنهای گران دور باشد چون لوزینه و عصیده و نان فطیر و شیر و آنچه بدین ماند از چیزهای بدگوار و چیزهای خورد که زود اندر جگر گذرنده باشد چون آب باقلی و نخوداب و گلاب و آنچه بدین ماند و اگر بوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ کرفس و مصطکی و انیسون و حلبه و سلیخه و مویز بیدانه همه بپزد و بپالاید و با سکنجبین عنصلی بخورد و انجیر کرباره و مغز بادام پخته باشد هم نیک بود و معجون کلک این علت را نیک باشد و زغذاهای که بلغم افزاید پرهیز کند و غذاهای گرم کرا بدو

علاج آن که سودا بود
ماسرجویه گوید اگر سبب این علت از سودای سوخته باشد علاجش آنست که مطبوخ افتیمون خورد و زان پس چیزها بکار دارد که بستگی را بگشاید چون سکنجبین که اندر وی تخم کاسنی باشد و آب فوهای هندی و قرص برزوری با سکنجبین و آب پنیر خورد و چون علت کم گردد مزوره زیربا خورد و زان پس مرغ بچه نخوداب خورد و اگر بستگی و مایه علت از سوی درون جگر بود علاجش آنست که مطبوخ افتیمون خورد پس افسنتین خورد و زان پس اگر علت قوی باشد کرم دارو با سکنجبین بکار دارد و غذا مزوره زیربا خورد یا گوشت تیهو یا گوشت دراج که قلیه کرده

ذیوجانس گوید اگر بستگی و علت در پشت جگر بود علاجش آنست که قرص افسنتین و قرص زرشک با سکنجبین بکار دارد و از چیزهای ترش پرهیز کند و چون طعام خورده باشد حرکت نکند و اگر مایه علت درون جگر بود علاجش آنست که نخست شکم براند و گوارشهای بستگی را بگشاید بکار دارد چون گوارش نیدار بیتوق و گوارش زیره و آنچه بدین ماند و با برنه و اکلیل الملک و برگ کاسنی از هر یکی پنج درمسنگ تخم کرفس و نانخواه از هر یکی سه درمسنگ بادام تلخ چهار درمسنگ همه را بکوبد و با آب بادیان بسرشته و چون ساعتی از طعام خالی باشد این دارو بر جایگاه علت ضماد کند و غذا نخوداب خورد که در آن زیره و دارچینی باشد و اگر علت درون جگر باشد نخست افتیمون خورد

صد و سی و پنجم استسقا که بپارسی آماس شکم خوانند

سبب استسقای زقی	علامت استسقای زقی	سبب استسقای طبلی	علامت استسقای طبلی
جالینوس گوید آماس شکم از سستی بود و از هیچ حال افتد یکی آن باشد که آب بسیار اندر شکم گرد آید و آنرا زقی خوانند سببش از آماس گرم باشد	نشان این علت آنست که با وی تب گرم بود و آب ناخن سرخ باشد و تشنگی بود و چون دست بر شکم زنند آواز چنان بود که چیزی نیک آب می جنبد اندران آب باشد	**ادریاسیوس** گوید سبب این حال از آماسی سخت باشد که در جگر بیفتد **اسحق** گوید سببش از سردی جگر باشد و این نوع بهتر از استسقای لحمی بود	نشان آنست که با او تب و گرمی نباشد و آب ناخن سرخ نبود و چون دست بر جایگاه علت زنند آواز کند همچون آواز طبل آید و او را بدین جهت طبلی خوانند

علاج استسقای زقی

جالینوس گوید علاج این علت بر دو گونه بود اول علاج آماس جگر باید کرد و دیگر علاج استسقا کردن چنانک یک وقت سکنجبین خورد که آماس جگر را سود دارد و دیگر وقت چیزها می خورد که زرداب براند و گرمی جگر را ببرد چون آب کاسنی و نقیع هلیله و قرص [illegible] استسقای زقی که با گرمی نبود گرم کم دارو [illegible] معجون [illegible] و برابری بود و [illegible] باشد با آب تر کنند و بر شکم مالند و اگر تابستان بود در ریگ گرم فشرده شکم را بر ریگ گرم نهند منفعت کند **دیوجانس** گوید اگر این علت از آن بود که مزاج سرد بد شده باشد علاجش آنست که سکنجبین تنها و گلنگبین کهن بکار دارد و اگر درد شکم از آب بسیار بود سکنجبین و بانگ [illegible] نیتراخور دانه زرداب را براند آب کاسنی و آب کاکنج نیم رطل از هر دو با شکر عسکر بکار برد خاصه با سکنجبین یا با آب کدو [illegible] و تخم کرفس و مصطکی پخته باشد پس چون آب از شکم بیرون آید علاجش آنست که آرد جو و سعد و پشکل بز و سرگین گاو [illegible] بیکجای بکوبد و بآب بسرشد و بر شکم ضماد کند که منفعت دارد و غذا گوشت تیهو و گوشت مرغ و تذرو و نخود آب کند [illegible] و کرفس و زیره و مویز پخته باشد می خورد و اگر چیزی اندرو خلل شکم باشد ناچار بجهد تا نفس یابد تا علت باز نگردد و [illegible]

علاج استسقای طبلی

ادریاسیوس گوید علاج این علت آنست که گرم دارو و معجون [illegible] قصا بکار دارد از پس آنکه شکم فرو آورده باشد بحبلک از روغن و رازیانه و انیسون و افتیمون و زردچوبه و بلیله زرد و بیخ سوسن آسمان گون جمع کرده باشد از علت دقت بیمار دارو ها که آب ناخن فرو دارد سود دارد چون خوردگیهای کشنیز و کاه آن [illegible] و هر هفته یک شربت گلقند خورد سود دارد و انگور که داروی بزرگی با آب پخته بادیان و تخم کرفس خورد که سود دارد و اگر کار سخت شود و علت گرد در رها کند تا دقتی دیگر و از آن پس بعلاج کردن مشغول شوند **اسحق** گوید اگر با این علت آب سرخ بود هرگز بهتر نشود و اگر طبع بسته باشد حب دیوند خورد و آب بادیان و آب فاطر با سکنجبین و آب جمادی که سود دارد و سر بامداد بناشتا طعام کم خورد و شراب کهن و کرنک بناشتا خورد و اگر قوت بیمار ضعیف بود روا باشد که مرغ مصوص و نان کعک بکار دارد نیک بود **مسیح** گوید این علت که از گرمی جگر بود علاجش آنست که شکم نرم کند بحب هلیله و آب کاکنج گرزی چند وقت سرکه خورد و آب شاهتره و آب طرخشقوق و ماء الجبن و آب اسفاناخ بیاشامد و جند بار بخورد بیاسی و معجون [illegible] خاصیت این علت را نیک بود و طعامها بادانگیز خورد و زیره بوده و معجون صداب این علت را سود دارد و شیرینی نخورد و از ماست دور باشد

صد و سی و ششم استسقاء لحمی و آنچ از پس گرمی با تب بود

سبب استسقاء لحمی	علامت استسقاء لحمی	سبب استسقاء گرمی تب	علامت استسقای تب
محمد زکریا گوید سبب این علت از سردی جگر بود یا از جهت ترشهای بلغمی از سبب سردی و تری بسیار که اندر جگر باشد و از حد گذشته باشد و خون در همه تن سرد گشته باشد	نشان آنست که تن پژمرده بود و آب ناخن سپید باشد و چون انگشت بر آماس شکم افشاری فرو نشیند و چون انگشت باز برداری بجای خویش باز رود	**بقراط** گوید سبب این حال از بیماری تیز افتد و تبهای گرم چیرگی جگر را ضعیف کند از پس گرمی بسیار که دفع کرده باشد پس از این جهت غذا را گونه نتواند کردن	نشان آنست که تشنگی بسیار کند و آب ناخن سرخ باشد و تب کند و نیز باشد که این علت بسیار بود و سببش از گرمی تب باشد که قوی شده باشد

علاج استسقای لحمی

محمد زکریا گوید علاجش آنست که گرم دارو و آب تنها خورد و مرد آب ناخن را فرو دارد چند داروی که آب بیرون آید و از اینک باشد و شاهتره را آب بگیرد و با انگبین بخورد و اگر هیچ نگیرند زایل شود و قوت بیمار قوی باشد علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و آن خون سرد شده را از تن بیرون کند باندازه قوت بیمار تا حرارت غریزی را تباه نکند بر مثال هیزم تر که چون بر آتش نهی آتش را بکشد **بقراط** گوید رگ زدن اندر استسقای لحمی علاجی بزرگست و بهر وقتی که باشد بارسال کردن داروها است شرب اندرین علت باز آید و اگر آب ناخن سرخ نبود علاج آماس جگر کند و معجون کلکلانه و مانند این بدین علت را سود دارد **ماسرجویه** گوید استسقای لحمی عسرتر و صعب‌تر از زقی و طبلی علاج کم پذیرد و بیشتر آنست که مردم اندر وی تباه شوند و بهمه حال علاجش آنست که از روغن و سپرز فیون و سکنجبین و معجون کمونی و کلکلانه از این جمله هر کدام که باشد بخورد و شیر اشتر با کمی نمک خورد که نیک بود و غذا کم خورد و از حلوای شیرین کار دور باشد و نمک همه را بکوبد و بهم بیامیزد و بر شکم ضماد کند سود دارد و اگر پشکل بز و سرگین گاو و سرکه در آب بسرشد و بر شکم ضماد کند منفعت دارد و باید که در آفتاب گرم در ریگ گرم بخسبد و حرکت کند که سود دارد

علاج استسقای گرمی با تب

بقراط گوید استسقا اگر با وی تب بود هیچ گرمی نشاید که بکار دارد تا از بیرون و نه از اندرون اما با انگور دود بالا و کرفس و کاکنج و کاسنی و بزر بندو و زعفران و بلیله زرد پسته کند و دارو ها که گرمی کند و معجونها که گرم باشند دور بود که تب آید و آتش را نیرو دهد و اندرون تن را گرم کند و استسقای که از بیماری تیز بود آماس جگر علاجش دشوار بود که او را دارو گرم توان کردن و نه سرد که سردی استسقا را محکم کند و گرمی تب را قوت دهد تدبیر آنست که داروها مرکب کند و علاج جگر کند که سرد و گاهی گرم نکرد تا کدام علت چیره‌تر است او را علاج کند و آن دیگر را اثر همی دارد و گوش بدان ندارد که گویند داروها گرم باید که آن ناصوابست **جالینوس** گوید که من بسیار کس دیدم که ایشان را استسقا افتاده بود از گرمی جگر و بهتر شدند و این کار دست بیافته چون گرمی جگر بشده بود و اسپری علاج کنی لا محال باعتدال باز گردد و امید آن که استسقا از وی بدید آید اندک آنست که مردم اندک آبی بیرون آید او را سخت کرده و نگاه آب سرد بسیار خورده باشد و مردم از شکم رفتن بسیار یا از خون رفتن که از تن بیرون آید یا از آماس سپرز بود و آن از آن باشد که اندکی آب اندر شکم گرد آید والبته نک بد علاجش دشوار بود والله اعلم

صد و سی و هفتم زردی زرد و سیاه که بتازی یرقان خوانند

سبب زردی زرد

ماسرجویه گوید سببش از زیادتی صفرا باشد که در همه تن پراکنده شود یا از گرمی جگر بود یا از آماس جگر باشد یا از تنگی راههای جگر بود یا از زهر گزندگان گرم بود

علامت زردی زرد

علامتش آنست که چشم و همه تن زرد بود و آب تاختن سرخ باشد و آنچ از گرمی جگر بود آنست که پیوسته گونه زرد باشد و نشان آماس آنست که پهلو درد کند

سبب زردی سیاه

یوحنا گوید سبب این علت آن چیزی که سودا بود و زیادتی وی که در همه اندامها پراکنده شود یا از درد سپرز باشد که آماس کند و از وی سودا را نتواند پذیرفتن

علامت زردی سیاه

نشانش آنست که اندامها از زردی سیاه بنماید و سپیدی چشم تیره باشد و طعام آرزو نکند و نشان آنچ از درد سپرز بود آنست که سپرز سخت شود و آماس گیرد

علاج زردی که زرد باشد

ماسرجویه گوید علاج آنچ از چیرگی صفرا بود آنست که کشکاب و سکنگبین با جلاب و تخم کاسنی اندرو بکار دارد و آب انار ترش و شیرین با هم نیک بود و شراب انار و شراب غوره و شراب آلو مر او را سود دارد و [illegible] با شکر خوردن نیک بود خاصه تابستان و زمستان و نه بسیار دور باشد و ز جماع کردن و بیداری و هرچه صفرا انگیزد پرهیز کند و سرکه و زیت و طعامهای سرد خورد و ز ترهای کاهو و کاسنی و [illegible] خورد و ز میوه‌ها خیار و شفتالو و سیب ترش [illegible] سود دارد و علاج آنچ از گرمی جگر بود آنست که هرچ جگر را خنک کند بکار دارد و نه گرمی دور باشد و علاج آنچ از آماس و تنگی راههای جگر بود آنست که در باب علتش یاد کردیم **اسحق** گوید اگر با این علت تب باشد آب کاسنی و آب انگور روباه و کشکاب و سکنگبین بکار دارد و غذا ازو زرشک خورد که اندروی اسفاناخ و کدو پخته باشند و خیار و کاهو و کشنیز تر مر او را سود دارد و گلاب و کافور بر جگر مالد و اگر بدین داروها فایده نیابد قرص کافور ریوند با شراب اندرو ریواج بکار دارد و اگر [illegible] قوی باشد و آب تاختن سرخ و تیره باشد رگ بگشاید و چون درست شود و زردی چشم مانده سرکه کهن [illegible] و گلاب با آب انار و آب [illegible] در چشم چکاند و [illegible] آب پنیر با سکنگبین خورد تا شفا یابد

علاج زردی که سیاه باشد

یوحنا گوید علاج آنست که رگ باسلیق بگشاید از دست چپ اگر حجامان باشد بر سپرز نهند و افتیمون را در جلاب [illegible] کنند و خورد تا سود دارد و از تن بیرون کند و سیاسه را بکوبد و با شکر بهم [illegible] بکار دارد دیگر [illegible] اندر سرکه او را نیک بود و ز هرچه که سودا انگیزد دور باشد چون کلم و نرگس و بادنجان و گوشت [illegible] پرهیز کند و شوربا بگوشت بره و زیربا بشکر خورد نافع بود **دیوجانس** گوید علاج این علت آنست که رگ باسلیق یا رگ اسلیم بگشاید و چون بسیار بکار دارد شکم نرم کند به پخته افتیمون [illegible] درمسنگ افتیمون کوفته را [illegible] سکنگبین بکار دارد آب گرم [illegible] سوده بدو برافکند تا پنیر و تر باشد نیک بود و اگر [illegible] سیاه شان را در آب پزد و در آبزن نشیند سود دارد و آب [illegible] و شیر دختران در بینی چکانند تازه [illegible] **ثابت قره** گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بزند از دست چپ و به پخته هلیله شکم نرم کند و اگر علت قوی باشد ده درمسنگ [illegible] و بادیان ده درمسنگ [illegible] سیاه و اسطوخودوس و [illegible] و افتیمون [illegible] کوفته [illegible] هلیله بکار دارد و شیر اشتر با آب پنیر و سکنگبین [illegible] خورد و غذا گوشت بز [illegible] خورد و علاج آنچ از آماس سپرز بود آنست که رگ اسلیم بزند و سکنگبین و آب سرد بکار دارد و اگر علت قوی باشد پخته افتیمون خورد

صد و سی و هشتم درد سپرز که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که از گرمی بود

حنین گوید این علت از بسیار بیفتد که بر سپرز چیره گشته باشد از سبب غذاهای گرم که خورده بود یا از ضعیفی او باشد که سودا را از ضعیفی نتواند پذیرفتن

علامتش که از گرمی بود

نشانش آنست که آرزوی طعام نکند و تشنگی بسیار کند و سپیدی چشم تیره شود و نشان آنچ از ضعیفی بود آنست که گونه مردم تیره گردد والله اعلم

سببش که از سردی بود

ماسرجویه گوید سببش از غذاهای سرد بود که بسیار خورده باشد و زنان چون مزاجش سرد گردد یا از زیادتی باشد که در زیر سپرز افتد والله اعلم

علامتش که از سردی بود

نشان این علت آنست که تشنگی نکند و تن سرد و پر درد و نشان آنچ از باد بود آنست که [illegible] باشد و چون انگشت بر [illegible] آروغ بر آرد و شکم باد گیرد و قرقر کند

علاج آن که گرمی باشد

حنین گوید علاج این حال که گرمی بود آنست که رگ اسلیم از دست چپ بگشاید و اگر قوت قوی باشد شکم نرم کند به پخته هلیله و آب کاسنی با سکنگبین بکار دارد و پوست انار ترش و شیرین خورد اگر گرمی بسیار باشد قرص طباشیر با سکنگبین خورد و تخم [illegible] کوفته با شکر سپید بکار دارد و اگر طبع بسته بود آب آلو و آب خرمای هندی با جلاب خورد تا شکم نرم شود و غذا مزوره زیربا خورد که نیک باشد **جالینوس** گوید اگر با این علت آب تاختن سرخ بود علاجش آنست که از دست چپ اسلیم بگشاید و اسلیم آنست که در میان دو انگشت کوچک بود و از پس آب کاسنی و سکنگبین خورد و قرص [illegible] بکار دارد و تخم کاسنی [illegible] با سکنگبین ترش [illegible] سود دارد [illegible] ساده خورد و [illegible] سرکه و اگر [illegible] آب ترش خورد نیک بود **اسحق** گوید علاج ضعیفی سپرز آنست که حجامان بر سپرز نهند [illegible] بر سپرز مالد سود دارد

علاج آن که سردی باشد

ماسرجویه گوید بسیار علت از مزاج سرد بود علاجش آنست که سکنگبین کهن [illegible] خورد و انجیر که در سرکه آغشته باشد [illegible] خورد و غذا گوشت بره خورد که با ابزارهای گرم پخته باشد **بقراط** گوید اگر باد در سپرز [illegible] آب تاختن سرخ نباشد قرص کبر که از تخم [illegible] و تخم کاسنی و تخم [illegible] و خیار و بلیله [illegible] کرده باشند با سکنگبین و آب بادیان بکار دارد و اندکی سپند [illegible] سود دارد و آب کم خورد و چون طعام خورده باشد [illegible] که زیان دارد **اسحق** گوید سپرز که سخت شود [illegible] باشد درد کند چون اندکی به حرکت کند درد بنشیند و آسان‌تر شود باید که [illegible] کند و علاج آنچ از باد بود آنست که کبه حجامان بدو بر نهند و نیک بکند و سرکه و سکنگبین بهم بیامیزد و بر سپرز مالد و نیز همه خورد خاصه که ناشتا بود و اگر پوست بیخ کبر [illegible] با سکنگبین عسلی یا با سرکه او خورد سختی سپرز را نیک بود و منفعت دهد

صد و سی و نهم اماس سپرز که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
ابن ماسویه گوید که آماس سپرز بیشتر از پس تبها که گرم خیزد و سپرز سخت شود و باشد که نیز آید و سببش از جگر زیادتی خون [illegible] باشد یا از صفرا که بدو رسیده باشد	نشانش آنست که چون دست بروی نهد آماس سخت بیدار بود و گرم باشد و گرانی و سختی درد کند و تشنگی بسیار کند و باشد که با او تب بود و [illegible] پر باشد والله اعلم	ابوجرج گوید این علت که پس تبهای دراز افتد یا اثر سردی بود و آماس سخت باشد سببش از آن خیز سودای تیز بود و آماس نرم باشد سببش از خلطی بود بلغمی	نشانش آنچ از سودا بود آنست که آماس سخت باشد و درد کند و علت از پس تبهای سودای [illegible] آمده باشد و نشانش آنچ از بلغم بود آنست که آماس نرم بود و نیز تشنگی و درد کند

علاج آن که گرمی باشد

ابن ماسویه گوید علاج این علت آنست که رگ باسلیق بگشاید اگر قوت [illegible] قوی باشد و رگ اسلیم نیز بگشاید و از آن پس سکنگبین شکری با آب کاسنی بکار دارد و اگر [illegible] در سنگ آب [illegible] با سرکه بیامیزد و بخورد سود دارد و سکنگبین که با تخم کشوث و کاسنی بپزد و بیاشامد خوردن نیک بود و [illegible] را در سرکه تیز زند و بر سپرز نهند سود دارد. اسحق گوید علاج آنست که رگ زند و [illegible] کل نیز [illegible] باید [illegible] نرم کند [illegible] شاه‌ترج و بادیان [illegible] و اگر آب [illegible] خورد با مثقالی [illegible] و راوند [illegible] مثقالی [illegible] در سنگ سکنگبین انگدان خوردن نیک بود و سپرز را پاک کند و آب انگور [illegible] خورد و اگر آب گز با آب [illegible] و آب بید [illegible] هر کدام خواهد [illegible] بجوشانند تا [illegible] برآرد و صافی کند و دو وقیه ازوی با سکنگبین بخورد نیک باشد و [illegible] در سنگ تخم پرپهن [illegible] بخورد هم نیک بود و [illegible] سرکه بجوشانند و [illegible] بر سپرز [illegible] سود دارد و سپرز را [illegible] ضماد کند هم سود دارد و [illegible] علاج این علت کاهلی نکنند که [illegible] و از آن پس [illegible] و علاجش [illegible] اهمال نکنند

علاج آن که سردی باشد

ابوجرج گوید آماس سپرز که پس تبهای دراز افتد آنست که قرص [illegible] و سکنگبین بکار دارد و اگر علت قوی باشد [illegible] بخورد و [illegible] اندر سرکه بجوشانند و بروی ضماد کنند و علاج آماس که [illegible] باشد [illegible] آنست که [illegible] آب [illegible] سکنگبین بکار دارد [illegible] آب بخورد [illegible] و سپرز [illegible] ضماد کنند و [illegible] و طعامهای [illegible] بخورد و [illegible] باشد و اگر علت [illegible] رگ باسلیق بگشاید و رگ اسلیم بزند [illegible] سپرز [illegible] از بد باشد. یوحنا گوید سبب آماس سپرز که از خلطی بلغمی باشد علاجش آنست که [illegible] بکار دارد و [illegible] در سنگ [illegible] کوفته با سرکه [illegible] و [illegible] تا بسوزد [illegible] در سنگ تخم [illegible] در سنگ [illegible] در سنگ [illegible] سکنگبین بخورد [illegible]. جالینوس گوید علاجش آنست که سکنگبین و آب [illegible] بکار دارد و روغن بادام [illegible] علت [illegible] با سکنگبین [illegible] گوشت [illegible] باشد [illegible] تا شناسد [illegible] روز [illegible] بالا رود یا [illegible]

صد و چهلم خون آمدن از شکم که از جگر باشد و اورا دوسنطاریا خوانند

سببش از گفتار جالینوس	علامتش از گفتار جالینوس	سببش از گفتار روفس	علامتش از گفتار روفس
جالینوس گوید سبب این علت [illegible] بسیاری خون بود که در رگهای جگر باشد یا از ضعف قوت [illegible] بود یا از چیزی که غلیظ گرم [illegible] باشد یا از آماس جگر یا از بستگی [illegible] بود	نشانش آنست که بوقت خون آمدن [illegible] درد نکند و خون یکبارگی آید و نشانش آنچ از ضعف قوت [illegible] بود آنست که رنگ سرخ بود و نشانش آنچ از خلط گرم بود آنست که تشنگی کند	روفس گوید که سببش از بیماری خون بود که در جگر [illegible] باشد و حرکت کم کند یا از سبب ضعف جگر بود که غذا را نتواند [illegible] کردن [illegible]	نشان آنچ از بسیاری خون بود آنست که خون [illegible] و جگر آرزوی طعام کم کند و نشان آنچ از ضعف جگر باشد آنست که آرزوی طعام نکند و خون چون آب گوشت باشد

علاجش از گفتار جالینوس

جالینوس گوید که واجب بود بر طبیب که نشانهای این علت [illegible] فرق بداند میان خون آمدن که از ریش جگر بود و آنک از ریش روده باشد تا بوقت علاج کردن در یا غلطی نیفتد و فرق میان این دو علت آنست که آن خون که از ریش روده آید با وی بلغم [illegible] آمیخته بود و خون آن که باشد که رگی در روده [illegible] شده [illegible] و از آن سبب خون بسیار آید و اما خون که از ریش جگر بود [illegible] بسیار باشد و یکدفعه فرو آید و باشد که پهلوی بیمار از جانب راست درد کند و آن نشان درست باشد که از جگر آید و چون علت از بسیاری خون بود در وقت [illegible] بازداشتن مگر بسیار آید و بیمار ضعیف شود و علاج ریش جگر که از گرمی مزاج بود آنست که گلاب با گل ارمنی و طباشیر بکار دارد و قرص طباشیر [illegible] با رب آبی [illegible] بخورد که نیک بود و از آن پس صندل و گل ارمنی و [illegible] و افشره [illegible] و گلاب را بهم بیامیزد و بر جگر ضماد کند و [illegible] سکنگبین خورد و آب آبی و تخم پرپهن با رب سیب [illegible] باشد و آب انار ترش و شیرین خورد و میوها آبی و امرود خورد [illegible] و علاج آماس جگر و بستگی [illegible] در باب علت [illegible] یاد کرده آمد و علاج آنچ از ضعیفی قوت [illegible] بود آنست که [illegible] بکار دارد که جگر را قوی کند چنانک پیش ازین یاد کرده‌ایم در باب

علاجش از گفتار روفس

روفس گوید چون سبب این علت از بسیاری خون بود که در جگر گرد آمده باشد نشاید بازداشتن که جگر را ازین [illegible] مگر که بسیار آید و قوت را ضعیف کند و علاج آنچ از ضعف جگر بود آنست که چیزها می‌خورد که جگر را قوی کند چون [illegible] ریواج و شراب [illegible] و قرص طباشیر بکار دارد و گل [illegible] این علت را نیک باشد و این سفوف را بیاز موده‌ایم [illegible] [illegible] سه درم و [illegible] گل [illegible] درم [illegible] و طباشیر [illegible] و [illegible] سه از هر یکی دو درم [illegible] تخم [illegible] سه درم [illegible] کوفته و [illegible] دو درم [illegible] ازدری [illegible] رب سیب یا رب ریواج بکار دارد و اگر [illegible] از هر یکی سه درم [illegible] گل [illegible] و افشره [illegible] از هر یکی سه درم [illegible] کوفته با آب [illegible] گل [illegible] و اندکی گلاب بروی نهد و این دارو را بر جگر ضماد کند نیک [illegible] قوت دهد و اگر بیمار ضعیف باشد گوشت کبک با تیهو با دراج تا نان خورد و [illegible] بکار دارد و سود دارد [illegible] خون آمدن از قعده نشان آنست که [illegible] سوزش [illegible] درد کند و خون [illegible] علاجش آنست که [illegible] بر سنگ [illegible] روغن بروی [illegible] تا بسیار جمع آید و اندکی [illegible] سوخته و [illegible] و موم سپید و [illegible] و [illegible] مرهم کند [illegible] نیک باشد [illegible] باشد

صد و چهل و یکم بیرون آمدن خون که از ریشی روده بود و آن را سحج الامعا خوانند

سببش که گرمی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
اسحق گوید سببش آمیزشی صفراوی تیز بود که اندر روده‌ها گرد آید و باشد که رقیق و لطیف بود دفع کند بوقت بیرون آمدنش از گرمی و تیزی بود و ریش کند	نشانش آنست که درد کند و تشنگی سخت باشد و خون اندکی اندک بود و با وی ثفل صفراوی و بلغمی آمیخته باشد و خون که از شکم فرود آید همچون آب گوشت بود	ماسرجویه گوید سببش از آمیزشی بلغمی فاسد بود یا از بلغمی بود که گنده بود یا از خلطی سوداوی سوخته باشد و همه بیزد و دشوار تر این باشد که گفتیم	نشانش آنچ از آمیزشی بلغمی بود آنست که تشنگی و درد شکم بسیار نبود و چون از بلغم بیز بسیار آید و نشانش آنچ از سودا بود آنست که آنچه از شکم فرود آید سیاه همی زند

علاج آن که گرمی باشد

اسحق گوید اگر ریشی روده‌های بالایین بود نشانش آنست که بر ناف درد کند و چون شکم بجهد در وقت فرود نیاید و یک زمان مهلت بود و اگر ریشی در روده‌های زیرین بود نشانش آنست که زیر ناف درد کند و چون شکم بجهد مهلت نبود و علاج ریشی که در روده‌های بالایین بود آنست که سفوف جلیا بکار دارد و شکم را قبض کند با صفراوی اندک بود چون اسبیوش و تخم کوکنار و تخم لسان الحمل و صمغ عربی و نشاسته و تخم ورد و گل و شاف افیون و روغن گل همه را بکوبند و بیزند و باشاف کنند و نخود بردارد و غذا برنج و کشک برشته و زرده خایه و شیر خورد. یوحنا گوید علاج این علت اول آنست که سفوف الطین با رب آبی بکار دارد و بکلا رمنی و صمغ عربی خورد و آب تخم پرپهن و گلنار و طباشیر با رب آبی بیامیزد و بکار دارد و پس اگر خون بیشتر آید قرص کهربا با آب تخم پرپهن و آب لسان الحمل و رب سیب بیامیزد و بکار دارد و چون علت کهن شود سنگی را گرم کند و در شیر بجوشاند تا شیر کم شود و آن شیر همی خورد و غذا از نان تنک خورد و چون علت زایل شود زرده خایه نیم برشته باشد خورد و اگر ریشی در روده‌های زیرین بود علاجش آنست که حقنه باشاف بکار دارد و آب تخم خیار بادرنگ و تخم پرپهن و روغن گل و زرده خایه که با آب سرد نیم پخته باشند و افشره لسان الحمل و خون سیاوشان و گل ارمنی و افیون حقنه کنند

علاج آن که سردی باشد

ماسرجویه گوید علاج آنچ از آمیزشی بلغمی بود آنست که تخم شاهسپرم و تخم مرو که قلیه کرده باشند و بلوط که در سرکه آغشته باشند و آنکه قلیه کرده و تخم مورد کوفته و بیخته و در سنگدانه با آب سیب بسرکه بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که بریان کرده باشند با ابزارهای گرم چون زیره و کرویا و گشنیز و مانند آن. ابن ماسویه گوید نشان این علت از آمیزشی بلغمی بود آنست که علت از پس بلغم و زحیر پدید آید و علاجش آنست که قرص کهربا خورد با قرص گلنار با شراب مورد بکار دارد یا با رب آبی یا با آب لسان الحمل یا آب تخم پرپهن همی خورد پس اگر علت با تب نبود پاره آهن یا آتش تافته و در شیر فکنند و بیاشامند آن شیر خورد و سود دارد سنگ آبی سفوف خورد اگر تب نبود قرص طباشیر با رب آبی خورد که او را آزموده‌ام صنعتش اسبیوش و تخم شاهسپرم و گل فرد و گلنار و گل ارمنی و نشاسته و طباشیر و گل کهربا از هر یکی بهری در سنگ آرد با رب آبی بکار دارد. ابودرع گوید اگر سبب این علت از آمیزشی سوداوی بود نشانش آنست که آنچ از شکم فرود آید و بر زمین افتد زمین از تیزی او بجوشد آید و علاجش آنست که اسبیوش قلیه کرده و تخم مرو و تخم ترشک و نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی و افشره لسان الحمل و شاهبلوط از هر یکی بهری بر دارد در سنگ از وی با رب آبی بکار دارد انگاه کشکاب بگل ارمنی و صمغ و نشا خورد شفا یابد

صد و چهل و دوم زحیر و کندیدگی شکم که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
بقراط گوید سبب این علت از آمیزشی صفراوی تیز بود که اندر روده‌ها فرود آید و در روده زیرین گرد آید یا از آماس بود که اندر روده‌ها گرد آید که بیرون همی آید	نشانش آنست که شکم اندک اندک فرود آید و مانند خیو بود و درد سخت کند و خون که آید از نشانش بود و نشانش آنچ از آماس بود آن باشد که گرانی کند و درد کند	ابوجریح گوید سببش از زیادتی بلغمی تیز بود که در روده زیرین فرود آید یا از آماسی بلغمی باشد یا از ثقلی بود که در روده دفاق خشک شده باشد	نشانش آنست که درد سخت نکند و اندر شکم گرانی بسیار بود و نشانش آنچ از آماس بود بلغمی آنست که گرانی و تشنگی و گرمی بسیار نباشد

علاج آن که گرمی باشد

بقراط گوید سبب این علت از صفرای تیز بود علاجش آنست که سفوف الطین چنین صفت بکار دارد اسبیوش و تخم ترشه و تخم لسان الحمل از هر یکی بهری برابر با آب بجوشانند و همه این داروها گل ارمنی و صمغ و نشاسته و طباشیر همه را خورد بکوبند و بکار دارد پس اگر این علت سخت بسیار بود غذا کشکاب خورد که در وی ناردان بخته باشند و خاصه که در وی گل ارمنی و صمغ و نشاسته کرده باشند و آب آبی را بجوشانند و طباشیر اندر وی کنند و پس از زحیر دارو بهر ساعت کوزه بخورد و آنکه مزورها ترشی خورد و آب سیب و مهما بشوید که نافع بود. یوحنا گوید علاج این علت که از آماس بود آنست که زرده خایه با روغن گل ضماد کند و آب انگور روباه و آب لسان الحمل و روغن گل و زرده خایه حقنه کند و چیزها که مزاج را سرد کند بکار دارد و اگر پوست بلوط را با مورد و تره و گل و گلنار همه را در آب بپزد و بدو طهور کند نیک بود و طلبه و مخ خطمی همه را بپزد و مرهم کند و بکار دارد نیک باشد و این ضماد را بیازمودیم این علت اگر صفرا تیز بود و اگر از آماس گرم باشد سود دارد صنعتش گل مختوم گلنار و روغن گل و زرده خایه و رنگ سی پوست و انگور روباه بیامیزد و ضماد کند و این شاف زحیر را نیک بود قرص گل و زعفران و افیون و مانند آن و گلنار و صمغ عربی برشته همه را بکوبد و با آب مورد سرشته و شاف کنند و برگیرد

علاج آن که سردی باشد

ابودرع گوید علاج آنچ از خلط بلغمی تیز بود آنست که تخم مرو و تخم شاهسپرم برشته و ناردان ترش با سعد بکار دارد و آب تخم گرم خورد و نباشتا در کرایه شده و غذا گوشت کبوتر بچه خورد یا گوشت تیهو که قلیه کرده باشند با مزوره نخوداب بکار دارد و طعام بسیار نخورد و علاج آنچ از آماس بود آنست که آب سیر مهای پخته در خیسنده دار اگر علت قوی باشد سفوف مقلیا بکار دارد صفتش استعمال سیر و سبوس و تخم کتان و تخم کندنا و مصطکی و هلیله سیاه همه را بکوبد و بیم بیامیزد و بهنگام حاجت مثقالی از وی بکار دارد. اسحق گوید باید که این علت از ثقلی کند روده سخت شده باشد و بوقت حاجت اندکی اندکی همچون بلغم از شکم فرود آید و علاجش آنست که چیزها که خورد قرص چیزهای سخت شده که شکم براند و آن ثقل سخت شده را نرم کند چون بنفشه با شکر بکار دارد و ابوجریح و خطمی و تخم حنظل شکر سرخ خورد بکوبد و شاف کند و خویشتن بر کیرد تا شکم را نرم کند و زان پس جنبنده که شاید و نخته باشند نیک بود و اگر سببش از بلغم لزج بود علاجش آنست که تخم اسپند و تخم کرفس از هر یکی درم سنگ مورد را بکوبد با آب گرم خورد و یک بهر کندر رومی و نیم بهر زعفران و افیون از هر یکی بهری همه را کوفته شاف کند و برگیرد و غذا نخود آب و زرده خایه خورد که نخوداب و این شاف که گفتیم برگیرد

صد و چهل و سوم مغص علتی باشد که پندارند که روده‌ها را چیزی می گزد

علامتش که سردی بود	سببش که سردی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که گرمی بود
نشان آنچ از بلغم شور بود آن باشد که پندارد که روده را چیزی همی گزد و نشان آنچ از بلغم لزج ستبر بود آنست که با ثقل بلغم بسیار فرود آید و آنچ از باد بود آنست که علت همی گردد	ابن ماسویه گوید سببش از بلغم شور بود چو رقی باشد که گند روده کرد آن یا از بلغمی ستبر لزج باشد که در روده محتبس کرده یا از بادی بود که اگر گرفته شده باشد	نشانش آنست که اندر روده گرمی سخت باشد و درد چون تیر همی زند و تشنگی کند علامتهایش چون علامت قولنج گرم باشد و نشان آنچ از ریشی روده بود باب روده علتش یاد کرده‌ایم	اسحق گوید سبب این علت از صفرای تیز باشد که بروده فرو رود و آن تیزی که بود روده را سحج کرده باشد نیز که از ریشی روده این حال بینند والله اعلم

علاج آن که سردی باشد	علاج آن که گرمی باشد
ابن ماسویه گوید علاج آن که از بلغم شور بود آنست که حقنه کنند بترنجبین و سپستان و بنفشه و انگدان نیز بکار دارد تا این علت از روده‌ها پاک کند و غذا گوشت بره یا گوشت مرغ بچه بخورد آب همی خورد و زان پس اندکی بیک خورد و اگر تخم اسپند و انیسون و ورج و حب الغار و بلکشی زراوند و قنطوریون و چوب بلسان و بادیان با انگبین بیامیزد و بکار دارد نیک بود و اگر ارزن دارد و سداب سوده باشد هم روا باشد و نیک بود **حنین** گوید اگر این علت از بلغم لزج باشد ناشتا سکنجبین خورد و مصطکی عود زاد و آب بجوشانند و آنگه بکار دارد پس اگر بدین گفتیم زایل نشود تریاک خورد یا سنجبینا و سعتر و انیسون و زیره همه را با آب بپزد و از آن همی خورد و حقنه نیز این علت را نیک بود و چون علت که شده نرود آن زیر با خورد و کرد تکیه کرده با انزالهای گرم پس اگر بسبب علت از باد بود انیسون و سعتر و بادیان همه را بجوشانند و نیم گرمش با شکر ناشتا همی خورد نیک بود اگر تخم کرفس و انیسون و بادیان و نانخواه و سعتر پارسی همه را کوفته و درسنگ با سکنجبین بیامیزد و بکار دارد نافع بود و غذا زیربا خورد و از چیزهای بادانگیز دور باشد و نبید اهل لطیف کراید و با غاز بیماری جهد کند تا این علت را معالجت کند اما اگر علت قوی نشده و زان پس علاجش صعب بود والله اعلم	**اسحق** گوید علاجش آنست که اسپغول و قرص پرسیاوشان و تخم خرفه سبز و تخم کدو را زمانی بمهر با طباشیر و قرص گل اندکی با زنجبیل نیم بر سود بر انگوید و با اسپغول را بپرورد و روغن گل بر شده ورود در مسکل از آن با آب زرشک و شراب ریواج بیامیزد و بکار دارد و چیزهای که مزاج را سرد کند چون گلشکر کند و آب انار مخته باشد و رب آبی ساده و رب سیب بیامیزد و بکار برد و آب تخم پرپهن با آب زرشک ناشتا همی خورد و اگر آبی با طباشیر و گل ارمنی بکار دارد و اگر آب ابی را بجوشاند چون سرد شود اندکی طباشیر در وی کند و بکار دارد و غذا زردج تیزی خورد با مرغ بچه کالکی که با آب انار دان مخته باشد خورد نیک بود **بقراط** گوید علاج این علت که از صفرا بود آنست که اگر قوت بیمار قوی باشد و مایه علت بسیار بود شکم را به پخته هلیله با آب انار ترش شیرین کرا اندکی مایه سقمونیا دروی افکنده تا مایه علت از روده‌ها فرود آرد پس اگر کم خورد و اگر پخته قرصهای صندلی و خیار چنبر و شیرخشت خورد و آب انگور و ریواج و شکوفه ارزن البعم بیامیزد و بر شکم ضماد کند و اگر افسنتین با وی بیامیزد بهتر باشد و غذا زردج تیزی خورد با اسفاناخ با زرشک و باید که نیک نگاه دارد و جهد کند در علامتهای علت تا بیمار را که این علت قولنج است و بیمار را داروهای قولنج دهد و هلاک کند زیرا که علامتهای این هم چون علامتهای قولنج ماند تا طبیب در این علت غلط نیفتد

صد و چهل و چهارم قولنج دردی بود در روده که آن را قولون خوانند

علامتش که سردی بود	سببش که سردی بود	علامتش که گرمی بود	جنسش که گرمی بود
نشان آنچ از بلغم لزج بود آنست که ساعتی درد کند و ساعتی نکند و آروغ ترش بیارد و نشان آنچ از باد سرد بود آنست که بگرانی بود و شکم قرقر کند و علت بود که گرد	ثابت قره گوید که سببش از بلغم لزج نجاجی بود که اندر روده قولون بود آید و ببندد از آنکه این روده بطبع سرد بود یا از بادهای سرد غلیظ یا از خشکی طبع بود یا از آمیزش ثقل آید	نشانش آنست که تاب و تشنگی بود و باقی صفرای و آب ناخن یا تیز باشد و نشان آنچ از آماس بود آنست که درد چون تیر می زند و در جایگاه سوزش و درد بود	ماسرجیس گوید که این علت بیشتر از ناف گیرد و اندر روده قولون و بیشتر از آمیزش کرم نیز باشد که درد اندر شکم درد کند یا از آماس گرم باشد که آنجا ببندد

علاج آن که سردی باشد	علاج آن که گرمی باشد
ثابت قره گوید علاج آنچ از بلغم بود آنست که اندر آن وقت حقنها که گرم بکار دارد و شکم نرم دارد و اگر بسته شود حقنها تکرار کند و اگر بهتر نشود حقنه تیزتر تا شکم فرود آرد و حقنه بر قدر قوت بیمار کند **اسحق** گوید اگر بابونه و اکلیل الملک و برنجاسب و شکوهه را در آب بپزد و در آب گرمش نشیند سود دارد و سداب با بونه سه روز حقنه کند بدین صفت انجیر و عناب و سپستان و مویز و شکوفه و اکلیل الملک و شبت و ترشه و بنفشه و نیلوفر و خطمی و سبوس گندم و کرنب را سبز باشند همه را در آب بجوشانند و نیم رطل از آبش حقنه کند نیک باشد و اگر ایارج فیقرا با آب آن یا ایارج و پاره و دو درسنگ گلنگبین سود و آب جوشانده و دو درسنگ بادیان و مثقالی نمک و مثقالی پاره ایارج فیقرا با وی بیامیزد و بکار دارد **فولس** اگر علت از بادهای سرد بود علاجش آنست که روغن حا باذیره و کرفس و انیسون و کرویه و تخم سداب بپزد و حقنه کند تا بادها را بشکند و اگر خرمای هندی با شد میان خورد و قرصهای چند دو دانگ بر آن بیفزاید و اگر تخم حنظل و نمک و انگبین بوده و تخم سداب بکوبد و شیاف کند و بروغن سداب آب چوب کند و برگیرد و نیک بود و سیر را برگیرد که خاصیت دارد و بادها را بیرا کند و غذا شوربا خورد و اگر از آماس سرد بود نیک برود و غار و زیت و پیه کلنگ بگدازد و بر جایگاه علت ضماد کند نافع بود	**ماسرجیس** گوید اگر بگرمی مایه علت سکها بر خون بود علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و زان پس شکم براند بخیار و سلیخه و قرصهای صندلی و آلوی و خیار چنبر و گوی را بگلاب ترکنند و بر شکم نهد و حقنه نرم بکار دارد و پس اگر گرمی سخت باشد گلنگلاب با شراب بنفشه خورد و زان پس لعاب اسپغول با جلاب بیامیزد و بخورد و ترنجبین را ترش و شیرین هم بکند و زان پس سکنجبین خورد و اگر آب خرما و عناب با شراب نیلوفر بکار دارند نیک بود و چون علت گرم بود غذا مزوره اسفاناخ خورد و مزوره کدو با نان سپید و دوغ و روغن بادام خنجه باشد بکار دارد و در گرمابه معتدل شود و در غذا چیزهای گرم پرهیز کند **یوحنا** گوید اگر سبب این علت از آماس گرم بود چنانکه آب تاختن را بگیرد رگ باسلیق بگشاید و بازرگ صافن بزند و چیزها که آماس روده را بگشاید و طبع را نرم کند چنانکه یاد کردیم بکار دارد و فلوس خیار چنبر در آب حل کند و با بنفشه بخورد و پیش از طعام میوه‌های سرد و تر خورد چنانکه گفتیم و اگر شکم نرم شود شافهایی که اندر وی بوره و سقمونیا و تخم حنظل کرده باشند برگیرد تا ثقل خشک را فرود آرد و ضمادهای خنک بر شکم نهد و در آب نرم نشیند بسیار تا آماس تحلیل کند و طعامهای نرم و شوربا که گوشت مرغ بچه باشد بکار دارد و طعامهای غلیظ و بادانگیز نخورد ناشتا

صد و چهل و پنجم ایلاوس نوعی باشد از قولنج

سببش که گرمی بود
ماسرجویه گوید که سبب این
علت از آمیزش کرم و تیز بود
که در روده دقاق گرد آید و دردها
محقق شود و یا از اماس گرم بود و یا از
سنگی که در روده سخت شده باشد

علامتش که گرمی باشد
نشان آنچه از گرمی باشد آنست
که شکم گرم بود و زیر ناف سخت
درد کند و چون علت قوی گردد
پلیدی از گلو بر آید و نشان آنچه از
اماس بود آن باشد که با تب و کرب بود

سببش که از سردی باشد
اسحق گوید سببش از آمیزش بلغمی
سطبر بود که در روده دقاق
سخت ببندد و یا از اماس سرد
باشد از داروهای کشنده بود
که خورده باشد یا از باد فتق بود

علامتش که از سردی باشد
نشانش آنست که هیچ گونه گرمی و
تب با او نباشد و نشان آنچه از
اماس سرد بود آنست که با گرانی
و درد نرم باشد و نشان آنچه از فتق
بود آنست که خصیه بیاید و بر آید

علاج آن که گرمی باشد
ماسرجویه گوید که ایلاوس را بزبان یونانی معنی آنست که ای پروردگار
بخشای زیرا که این علت سخت و دشوار و خطرناک بود و علامتی آنکه از روی گذرد
راهش که فیه بود از روده بمعده باز آید و از دهن بیرون آید و اگر رنج
بیمار گرم بود و سببش از سنگی خشک باشد علاجش آنست که تنقیه با حقنه
خیار چنبر بکار دارد و غذا امبرود و اسفاناخ خورد و اگر علاجش بر
بود علاجش آنست که شراب ابخره و یا ره خورد و اگر حقنه کند هم سود دارد
و غذا آب خروس خورد که شبت در وی پخته باشد پس اگر علت از
اماس گرم تیز بود علاجش آنست که رگ باسلیق و رگ اکحل بگشاید
اگر قوت بیمار قوی باشد و الکشکاب خورد که اندر وی تخم خرفه
و تخم خرفه برشته پخته باشد و این ضماد بکار دارد **صفتش** خرفه برشته
و انگور روباه و بنفشه از هر یکی ده درمسنگ همه را بکوبد و با آب برگ
بیامیزد و موم در وی بگدازد و روغن بنفشه و پیه بط در وی کند
و ضماد کند و فرود نه خورده خورد و روغن بادام و اگر بدین چه
کفایت نشود آب انگور روباه و آب کاکنه و آب ترنج از
هر یکی ده وقیه فلوس خیار چنبر یک وقیه روغن بادام دو درمسنگ همه را
جوشیده حقنه کند و اگر علت از آمیزش کرم بود علاجش آنست که غذا
کم خورد و نان با جلاب و روغن خورد و زیرباجه و کمبیچ پخته باشند
و اگر در روغن پخته آغشته باشد چنین طعام بخورد و فلوس خیار چنبر با

علاج آن که سردی باشد
اسحق گوید اگر سبب این علت از بلغم سطبر بود علاجش آنست که آب سپیدبا
با باره و انگبین برشته بکار دارد و اندر حقنه روغن بید انجیر و
مازریون را با آبی که اندر وی لیمو و تخم کرنب و بادیان پخته باشد بکار
پس اگر درد سخت باشد و علت قوی بود فلونیا و حبوب و سطوخودوس
فاروق و یارهای بزرگ بکار دارد و فلونیا بیمار را آن قدر دهد که درد
را بنشاند و چون در نگذرد شود دیگر نخورد و اگر سبب علت از اماس
سرد بود علاجش آنست که در آب صبر مدتی نشیند و شکم را بروغن
گرم چرب کند و بگرمابه رود و بعد از آن آبخوره و نیم جوب بیاشامد
گرم حقنه کند خاصه که اماس از آمیزش سودا بود و علاج این حال خوردن
کشنده بود که خورده باشد آنست که از نخست قی کند و از آن پس تریاق و
مثرودیطوس خورد و علاج آنچه از فتق بود آنست که بیمار را باید تا
بر قفا بخسپد و دست بر شکم همی مالد و روده را با زجای برد و اگر با زجای
نشود بیمار را بگرمابه برد و آهسته دست بر شکم همی مالد تا روده با زجای
شود آن وقت داروهایی که گیرنده بود بنهد که نیک باشد و طعام
شوربا خورد که گوشت بره پخته باشد کم خورد و از حرکت و گشتن
دور باشد و علاج این علت تقصیر نکند که چون قوی
گردد تدبیرش دشوار باشد و علاجش
آن کردن تا معلوم شود والله اعلم

کرم دراز

صد و چهل و ششم کرم دراز و خرد و کدو دانه در شکم

سبب کرم دراز و خرد
یوحنا گوید سبب از تریهای
بلغمی بود که در روده گندیده
شود از جهت بدی هضم یا از غذا
های غلیظ سرد و بدگوار
که بسیار خورده باشد

علامت کرم دراز و خرد
نشان کرم دراز آن بود که
آب از دهن بسیار بود و خارش
بگیرد خاصه که گرسنه بود
بندارد که روده ها را چیزی همی
گزد و نشان کرم خرد آنست که مقعد بخارد

سبب کرم کدو دانه
ارجانی گوید سببش از تری بلغم
گندیده در روده اعور و قولون بود
از بس غذاهای بلغمی که خورده باشد
چون شیر و ماست و پنیر و گوشت
گاو یا بر سر سیری بگرمابه شود

علامت کرم کدو دانه
نشانش آنست که بندارد که چیزی و جنبش
در روده راه گردد و این علت بیشتر کودکان را
افتد و بیشتر خداوندان بلغم را و خداوندان
صفرا و سودا و خون را
اتفاق نیفتد از بهر گرمی و تیزی طبیعتشان

علاج کرم دراز و خرد
یوحنا گوید این علت بیشتر خداوندان بلغم را و کسانی را افتد که خورش
های سرد بدگوار خورده باشد و در روده پوسیده شود و در وی جانور
خیزد و مر جانوران باندازه آن روده بود که در وی باشد چون کرم دراز
که از روده صایم خیزد و او بالاتر و فراختر از همه روده ها بود و کرم
باریک و پهن که از اعور و ... اندر روده اعور و قولون
خیزد و این هر دو روده بزیر روده صایم باشد و بفراخی و تنگی میانه
باشد و کرم خرد از روده مستقیم خیزد و او زیرتر و تنگ تر از همه
روده ها بود و سبب خردی و بزرگی از تنگی و فراخی جایگاه شان
بود و اما علاج کرم دراز بداروهایی بود که جلا دهند و تلخ باشند
چون کیل دارو و ترمس و بیخ ارمنی و برنگ کابلی و افتیمون
و ابهل و قسط تلخ و افسنتین و آنچه بدین ماند ازین جمله
یک دارو باشد و اگر دو و اگر سه از هر یک درمسنگ تا چهار
درمسنگ بسایند و کوفته با انگبین بخورد تا کرم را بکشد **صفتش**
کیل دارو سه درمسنگ برنگ و ترمس و ترید سپید از هر یکی دو
درمسنگ همه را کوفته با سه درمسنگ انگبین برشته و با آب
کرم بخورد و بیل دانه و ترید سپید و ترمس از هر یکی یک درم کوفته
چهار درمسنگ با آب گرم و شیره انگبین بیامیزد و بکار دارد و کرم خورد را با آب
مربی با آب افسنتین یا آب بکامه حقنه کند و گر زیتون با روغن بید انجیر

علاج کرم کدو دانه
ارجانی گوید علاجش آنست که هر چه لطیف بود از خوردنیها بکار
دارد و داروها چون افسنتین و ... ترکی و افتیمون و بودینه و صبر
خام و مربی و ... خاصه گلم بغدادی و شونیز کرمانی با کندر
بخورد یا بر شکم و ناف ضماد کنند که نیک باشد و برگ شفتالو کوفته
بر ناف نهد منفعت دارد و زیره و پوست توت و پوست انار
ترش همه را نیک بود و این دارو را با نمودیم این علت نیک
بود **صفتش** ترمس و برنگ کابلی پوست کنده و کیل دارو قنبیل از
هر یکی سه درمسنگ ترید ده درمسنگ همه را کوفته و بیخته پنج درمسنگ
با شیر تازه بناشتا بکار دارند و این دارو بیشتر از آنست
و کرم کدو دانه را بی رنج فرود آرد **صفتش** حب راسن ترکی کوفته
و ابش را سه وقیه بخورد و نیک بود **ثابت قره** گوید که چون
تا فیجه در شکم درد کند و منفعت بکرد علامتش آنست که در شکم آواز
بسیار باشد و پیچان بود که بمعده بر آید علاجش آنست که اسپغول
و ابکامه اندر طعام بکار دارد و اگر هفت درمسنگ برنگ پوست
کنده بناشتا بخورد کرم کدو دانه را فرود آرد اما باید که پیش از دارو
خوردن چنانکه یاد کردیم شیر و ماست و میوه های تر و ماهی تازه و مانند
بدین ماند پرهیز کند و نخود آب و قلیه که با ... کرم کرده
باشند بکار دارد تا بزودی شفا و راحت یابد

صد و چهل و پنجم باسور یا توثه که اندر مقعد باشد

سبب علت باسور	علامت علت باسور	سبب علت توثه	علامت علت توثه
یوحنا گوید که باسور از سودا بود یکی دراز باشد و بزنبور خرد ماند و دیگر گرد بود چون دانه انگور و سه دیگر مانند توت بود و زیر [illegible] این باشد و سببش از خون بود	نشانش آنست که گوشتی زیادت بر مقعد رسته باشد و خون می آید و باشد که خون نیاید و باشد که از مقعد برود و پدید نباشد و از آن [illegible] غایب خواسته	ابوجریج گوید که توثه نوعی بود از باسور و سببش از خون سطبر بود که سوخته گردد از بس چیزهای گرم و تیز که خورده باشد چون سیر و پیاز و مانندش	نشانش آنست که گوشت زیادت و سست بر مقعد باشد و سرش گرد بود و بنش باریک باشد بچون توتی باشد و زین جهت ویرا بتازی توثه خواسته

علاج علت باسور

یوحنا گوید که تا دلم مردم را از باسور خون می آید و [illegible]
خون را باز نباید داشتن که این باشد از آماس جگر و استسقا
و آماس مقعد و بلاهای بسیار پس چون ضعف و سستی آورد و یا [illegible]
بستن و علاجش [illegible] باشد یا شراب سیب و شراب [illegible]
[illegible] مروقی که بکار دارد پس اگر مقعد آماس دارد و درد کند
رگ باسلیق بزند و کند تا [illegible] و اکلیل الملک و خطمی و افیون
و زرده خایه با پیه مرغ و روغن گل و موم زرد مرهم کنند و نیم گرم بر
نهند و در آب گرم نشینند و گوشت گاو و نرسک و کلم و غذاهای بد [illegible]
پرهیز کنند که نیک باشد و حجامت کنند و گوشت مرغ و شوربا خورد و یا گوشت
بره و بر وقتها قی کنند و مقل زیر مقعد دود کنند و معجون مقل بکار
دارد و گروهی این علت ببرند و این حال به [illegible] طبیب باشد
این عمل دست کاری بود **محمد زکریا** گوید مر باسور را هیچ سود
مندتر از مقل نیست که خون رفتن را باز دارد و درد را [illegible]
صفتش [illegible] سوخته و هلیله سیاه و بلیله و املج از هر یکی [illegible]
[illegible] با هم کوفته و سوخته از هر یکی [illegible]
[illegible] باسور را [illegible] کنند و بخور نشینند و دود کنند و [illegible] روغن [illegible]
[illegible] شود و [illegible] علت [illegible]
[illegible] استخوان زرد [illegible]

علاج علت توثه

ابوجریج گوید علاج این علت آن بود که او را از اصل قطع کنند
و اگر مانند مقعد بود او را یکبار نباید بریدن که زیان دارد و اگر از
پس بریدن خون بسیار رفته باشد و باز نه ایستد زاج سپید و قلقند
و گل [illegible] را یکجا بیاید بر وی پراکند تا خون را باز
دارد و چون نیک بریده شود [illegible] فرو شده آید و پدید نکرده باشد
تا خون برود و اگر با آماس خیزد و درد سخت کند چنانکه آب تاختن و غایط
نتواند بایستد علاجش آنست که خطمی و کشک انگ و برگ کلم در دو باب
بپزد و در آب گرمش نشیند تا درد بیارامد و اگر علت را بپرد و
خون بسیار برود رگ باسلیق بزند و پیاز سپید بپزد و بر نهد یا
زرده خایه ضماد کنند و [illegible] طعام و شراب کم خورد تا آب
تاختن و غایط نباید و آماس [illegible] و اگر خواهد که باهن ببرد
یا بابریشم ببندد تا خود بیفتد و دارو تیز بر وی پراکند تا سیاه
شود اگر کلم را در آب بپزد و با روغن گل بسرشند و بر وی
نهند تا [illegible] و اگر [illegible] و آماس [illegible] کنند [illegible]
و آسان تر باشد [illegible] پراکنده و [illegible] آنست که چون [illegible]
بریدن پایند [illegible] علاجش کنند [illegible] باسلیق [illegible]
و گروهی باسور را [illegible] تا سیاه شود و [illegible] روغن بر وی [illegible]
و سپیده خایه و روغن گل علاجش کنند تا درست گردد ان شاء الله تعالی

صد و چهل و ششم ناصور یا کوفتگی که اندر مقعد باشد

سبب ناصور مقعد	علامت ناصور مقعد	سبب کوفتگی مقعد	علامت کوفتگی مقعد
دیوجانس گوید که سببش ریشی بود که کهن گشته باشد و علتش چیره شده بود و از پس ترشحهای گندیده که قوت طبیعت با آنجا دفع کرده باشد	نشان این علت آنست که از وی ریم گندیده فرو آید و نیز [illegible] از بیمار جدا می شود بی خواست از وی از بس ضعیف و سستی که اندر مقعد پدید آمده بود	**جالینوس** سبب این حال از پس شکم رفتن بود که سبب آن از جهت آمیزش صفرا تیز باشد یا از خشکی بسیار که بر مقعد چیره گشته باشد	نشانش آنست که سوزش کند و خون از وی فرو آید و درد می کند و بوقت که چیز ناخورد و خشکی کند چون [illegible] و قدید و ماهی شور و پنیر درد سخت کند

علاج ناصور مقعد

دیوجانس گوید چون از ناصور ریم گندیده فرو آید و اندکی بود
آسان تر باشد علاجش آنست از غذاهای بد و گران دور باشد
مرهمی که گوشت رویاند بر نهد چون مرهم زنگار و مانندش و یا [illegible]
[illegible] داروهای گیرنده پخته باشد چون [illegible]
پس اگر اندر وی ریم بسیار آید علاجش آنست که داروها [illegible]
مرهم زنگار و مانندش گوشت پوسیده را بگدازد و باز [illegible]
اگر بیرون مقعد بود [illegible] نباید [illegible]
و اگر [illegible] علاجش کنند باید که داروی خشک [illegible]
نهد و زان پس [illegible] روغن کهن بر وی مالد تا [illegible]
از ریم پاک شده باشد هم چنین بر وی نهد تا درست گردد **بقراط**
گوید علاجش آنست که این مرهم بکار دارد که نیکست صفتش [illegible]
روغن [illegible] و زفت [illegible]
[illegible]
بیامیزد و اندکی نقره سوده و روغن یاسمین سپیده [illegible]
مالد و بر جایگاه علت نهد منفعت دارد و این مرهم دیگر نیکست
[illegible] **صفتش** [illegible]
کوفته [illegible] شیره انگور [illegible]
و بر جایگاه علت ضماد کنند نیک بود

علاج کوفتگی مقعد

جالینوس گوید علاجش آنست که مرهم سپید با سپیده خایه و کافور و
روغن گل و آب [illegible] بیامیزد و بر وی نهد و [illegible] نشیند
[illegible] گرم باشد [illegible] و مغز ساق گاو و پیه مرغ و کتیرا و
[illegible] و روغن گل و موم سپید و روغن [illegible] بیامیزد و بر جایگاه علت
ضماد کنند و غذا بسیار نخورد و از سیکی و شیر [illegible] پرهیز کند و گلاب با
اسپیوش بکار دارد و غذا شوربا خورد [illegible] باشد یا [illegible]
اسفاناخ **ثابت قره** گوید چون مردم بطبع گرم مزاج بود و کوفتگی بوقت
آماس کند علاجش آنست که [illegible] مرهم سپید بر وی نهد و علاج
[illegible] آماس بود آنست که زرده خایه ضماد کنند و [illegible]
[illegible] و [illegible] نیک باشد و اگر کوفتگی کهن باشد علاجش آ
[illegible] و تا خون بسیار از وی فرو آید و زان پس مرهم باسلیقون
علاج کنند و پیه مرغ و پیه بط با کتیرا بیامیزد و یک زمان در آب نشیند و
چون [illegible] این ضماد بر وی نهد سود دارد **محمد زکریا** گوید که چون [illegible]
[illegible] مرهم سپید بکار دارد و اگر [illegible] باشد این ضماد نیک بود
صفتش موم زرد و روغن خیری یا روغن سوسن و پیه مرغ از
هر یکی [illegible] کتیرا [illegible] بهر جمله با هم بزنند و بر کوفتگی مالد و چون
درد سخت شود بیخ خطمی و برگش و کشک انگ و [illegible]
[illegible] باشد با جمله هم بپزد و در آبش نشیند

صد و چهل و نهم — ریشی مقعد یا سر رگی کند و کشاده شود

سبب ریشی مقعد	علامت ریشی مقعد	سبب کشادن سر رگش	علامت کشادن سر رگش
ارچیجانس گوید سبب ریشی‌ها از اماس صفراوی تیز بود که پس تیزی وی را ریشی گرداند یا از آمیزش بلغم بود [illegible] باشد یا از کوفتگی صعب چون خشک شده باشد	نشان آنچه از اماس صفراوی تیز بود آنست که سوزش کند و درد چون تیر می‌زند و نشان آنچه از بلغم بود سستی باشد آنست که پیوسته از وی ریم همی آید	محمد زکریا گوید این حال از دو گونه بود یکی آن بود که خون از وی قطره قطره می‌آید و دیگر آن بود که خون از وی تنگ آید سبب وی از زیادتی خون باشد	چون قوت بیمار ضعیف باشد از بسیاری خون که از وی منقطع بود نشانش آنست که دل کوبه بود و گونه روی زرد شود و سر زانو ماست کرده و می‌لرزد

علاج ریشی مقعد	علاج کشادن سر رگی در مقعد
ارچیجانس گوید علاجش آنست که پیوسته جایگاه علت را با آب سرد همی بشوید و مرهم مرداسنگ بروی نهد و این دارو بکار دارد صفت مغز ساق گاو دو درهم سفیداب دو درهم باسلیقون [illegible] همه را با روغن بنفشه بگدازند و اندکی پیه مرغ در وی کنند و نیز لختی افیون بر جایگاه علت همی مالند منفعت کند جالینوس گوید اگر سبب این حال آمیزش بلغم باشد علاجش آنست که مغز ساق گاو و موم زرد از هر یکی ده درمسنگ زفت پنج درمسنگ سپیداب و مرداسنگ از هر یکی سه درمسنگ روغن گل چهل درمسنگ همه را بهم بگدازند و سپیداب و مرداسنگ کوفته در وی کنند و بسایند تا چون مرهم شود و آنگاه بر جایگاه علت مالد و اگر سبب علت از کوفتگی باشد علاجش آنست که مغز ساق گاو و پیه گاو کوهی از هر یکی ده درمسنگ موم سپید پنج درمسنگ مومیایی سه درمسنگ همه را بروغن بنفشه بگدازند و این داروها در وی بیامیزند تا چون مرهم شود و بوقت حاجت بر جایگاه علت مالد و اگر کوفتگی گرم باشد مرهم سپیداب با سپیده خایه و کافور کرده باشند بکار دارد و نیک بود و اگر آب انگور روباه و آب برگ خطمی و آب [illegible] و موم سپید و روغن گل بگدازند و با اینها بیامیزد و [illegible] بوقت حاجت بر جایگاه	محمد زکریا گوید علاجش آنست که قرص کهربا خورد و غلونیا هرکدام که بود اندر آب تمر هندی و غذاهای [illegible] بکار دارد و چون غوره با وقت [illegible] که این خون وقتی آید و وقتی نیاید علاجش آنست که پیش از نوبت رگ باسلیق بزنند و نیز تا بیمار خون را [illegible] باشد و اگر خون آمدن ازحد بگذرد و باز باید داشتن که با استسقا برد یوحنا گوید تا ضعف اندر بیمار نیاید و گونه بر حال خویش بود خون را باز دارد و چون گونه زرد شود و کوبه دل گیرد و زانو ماست کرده و باز [illegible] بیم آن بود که با استسقا افتد و این قرص کهربا بدین صفت مر او را نیک بود کهربا و صمغ عربی و گل [illegible] و مازو از هر یکی پنج درمسنگ کندر و دو درمسنگ همه را اندکی با آب تمر هندی بپزد [illegible] آبش ببرد و قوی کرده بکار دارد و اگر صمغ عربی و کهربا نیابد بدل او بکار دارد و این داروی دیگر این علت را نیک است مازو و گلنار و [illegible] و گل رومی و آهن از هر یکی پنج درمسنگ مصطکی درمسنگی و نیم افیون درمسنگی تخم [illegible] یا سه درمسنگ بکار دارد که او را بیازموده‌ایم صفت شیاف مرداسنگ [illegible] سپیداب و خون سیاوشان و کاغذ سوخته و گل ارمنی و اقاقیا از هر یکی درمسنگی همه را با آب صمغ بسرشند و شاف کنند و خویشتن بردارند منفعت کند

صد و پنجاهم — اماس مقعد و سستی و بیرون آمدن و خارش وی

سبب اماس و سستی مقعد	علامت اماس و سستی مقعد	سبب بیرون آمدن و خارش وی	علامت بیرون آمدن و خارش وی
یوحنا گوید که این حال از آمیزش گرم تیز بود که چیره شده باشد یا از بلغم بود و سبب سستی [illegible] باشد که جایگاه بر پشت افتاده باشد یا از [illegible] بروی رسیده باشد	نشان آنچه از آمیزش گرم و تیز بود آنست که درد کند و آب تاختن [illegible] و اگر اماس بلغمی بود نشانش آنست که سست و سپید باشد و نشان سستی آنکه نیک بدید آید	محمد زکریا گوید که سبب بیرون آمدن مقعد از زحیر بسیار بود که بر وی چیره شده باشد یا از ضعف قوت ماسکه و خارش وی از [illegible] تیز باشد یا از کرمی بود که از روده [illegible]	نشان بیرون آمدن مقعد [illegible] بدیدار بود و نشان خارش [illegible] آنست که خارش پیوسته باشد و نشان آنکه از کرم خرد بود آنست که خارش [illegible]

علاج اماس و سستی مقعد	علاج بیرون آمدن مقعد و خارش وی
یوحنا گوید علاج وی اگر گرمی بود آنست که رگ باسلیق بزنند و غذا [illegible] و اکلیل الملک و [illegible] و بنفشه خشک همه را [illegible] بپزند تا [illegible] روغن بنفشه و زرده خایه و لعاب بهدانه در وی کنند و بر جایگاه علت ضماد کنند و این داروی دیگر نیز نیک است صفت شیاف [illegible] پنج درمسنگ کندر درمسنگی و نیم اقلیمیا و سیم دو درمسنگ همه را خرد بکوبند و با روغن گل و آب [illegible] و لعاب بهدانه [illegible] بر جایگاه علت ضماد کنند و اگر سبب اماس بلغمی بود علاجش آنست که پیه بط و زرده خایه و روغن یاسمین [illegible] و آب [illegible] گرم بر جایگاه علت مالیده شود [illegible] گوید علاج سستی مقعد که زحیر بود آنست که [illegible] با تدبیری که اندر زحیر یاد کردیم و کندر و صبر و [illegible] و قسط و سنبل [illegible] همه را [illegible] بپزد و در چیزی کند و بدو در نشیند که نیک بود و این ضماد نیک است صفت [illegible] و قسط [illegible] از هر یکی پنج درمسنگ میعه [illegible] و مروا [illegible] و تخم سرو و وج و گل و شبت یعنی از هر یکی چهار درمسنگ زعفران و [illegible] از هر یکی [illegible] درمسنگ [illegible] و رامک و گلنار و [illegible] و اقاقیا از هر یکی [illegible] درمسنگ مصطکی و شونیز از هر یکی سه درمسنگ همه را [illegible] بروغن ناردین بسرشند یا بروغن قسط ضماد کنند نافع بود	محمد زکریا گوید علاجش آنست که مقعد را بروغن گل چرب کند و سپیده [illegible] و بر وی [illegible] مازو و پوست انار و برگ مورد و کوز سرو همه را [illegible] سپیداب [illegible] نیک بود و اگر مازو و [illegible] همه را کوفته [illegible] مقعد [illegible] بشوید و این داروها بروی کنند [illegible] و انگور روباه [illegible] همه را در آب بپزد و در وی نشیند [illegible] جایگاه علت را بدو بشوید [illegible] بروغن گل [illegible] مرداسنگ [illegible] اسحق گوید علاج خارش [illegible] تیز بود آنست که صبر [illegible] حل کند [illegible] با روغن [illegible] بسرشد و شاف کند [illegible] و اگر [illegible] خارش [illegible] اگر روغن گل و سرکه و صبر و موم سپید [illegible] و بر جایگاه علت می‌مالد نیک بود و علاج آن حال که سبب کرم خرد بود آنست که برگ شفتالو خرد بکوبند [illegible] ضماد کند یا روغن استخوان زردآلو [illegible] و خویشتن برگیرد و اگر صبر [illegible] و اگر صبر و آب سداب [illegible] بهم بیامیزند و بر شکم ضماد کنند سود دارد و بهتر آنست که دارو خورد [illegible]

صد و پنجاه و یکم دند کرده که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که از گرمی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از سردی بود
جالینوس گوید سبب این علت از بسیار خوردن غذاهای گرم و خشک بود که مزاجش را بد کرده باشد یا از ضعف کرده بود هم از سبب چیزهای گرم که اسراف خورده بود	نشانش آنست که آب تاختن سرخ بود و تشنگی گرم و بسیار گرم باشد و نشان آنچه از ضعیفی باشد آنست که آب تاختن مانند گوشت آبه بود و درد کند و آرزوی جماع	فولس گوید که حال که از سردی بود سببش از چیزهای سرد بلغمی که بسیار خورده باشد یا از آمیزش سودائی که مزاجش را سرد کرده باشد و این حال پدید آرد	نشان این علت که از بلغم بود آنست که آب تاختن سپید بود و تشنگی نکند و درد سخت کند و نشان آنچه از آمیزش سودائی آنست که آب تاختن سیاهی زند

علاج که از گرمی باشد

جالینوس گوید علاجش آنست که سکنگبین بخورد و سکنگبین و پیوسته
با تخم خیار و کشک با شراب بنفشه بکار دارد و آب سیب و آب شاهسفرم و گلاب چندان
با هم بیامیزد و برجایگاه علت می مالد تا خنک شود و درد بنشیند و غذا از
اسفاناخ خورد و کدو کاسنی و کاهو با آب غوره بکار دارد و هم نیک بود
حاوی گوید اینها بسیار کرده ام هیچ بهتر از آن نیست که گرمی بود و اگر او را
زود اندر تنها بدر آید ... شود از سببی که مردم فرود آید غذا
کرده و تنج است و اندر وی بسیار در خطا افتد و یک علامتش آنست
در قولنج چون بگشاید بیارامد و درد کرده بیارامد و چیزهائی که جگر را خنک
کند بکار دارد چون اسپیوش کند و کشکاب بخورد و آب انار
ترش و آب غوره و آلو و شراب همه میوه های ترش چون شراب انار و سیب و
غوره و ده گرچندان و گلاب و کافور بهم بپالایند و در کوزه
کتان بدو تر کند و بر کرده نهد نیک باشد محمد زکریا
گوید علاج این علت که ضعیف کرده بود آنست که رگ باسلیق
بزند و این دارو بر جایگاه علت مالد تا کرده را
قوت دهد صندل سرخ و صندل و اقاقیا و
ورد و انگ و مورد از هر یکی سه جزو را خرد بکوبند و
بروغن گل و بیر که بسرشند و برجایگاه علت می مالد تا شفا
شود دارد و غذاهای بسیار بده بکار دارد تا شفا یابد

علاج که از سردی باشد

فولس گوید این علت چون از بلغم بود علاجش آنست که سکنگبین و آب
گرم و چیزهای گرم خورد با ناشتا چون سیر دانه و فندق و پسته و زنجبیل و
انجدان ماند و شکم را به روغن یاسمین چرب می مالد یا بیاید و غذا گوشت
خورد یا زیره با پیه مرغ پخته گنجشک با بلی شوربا دارد یا مرغ کفته بقراط
گوید علاجش آنست که شافها گرم خویشتن بگیرد و مغز بادام و فندق
و جلغوزه با شکر خورد و حقنه راست بکار دارد و پشت و میان برود غذا
گرم مالد و خویشتن را نگه دارد از جماع کردن و غذا شوربا خورد که نخود
به پخته باشد و مربه و گرد امها بکار دارد بقراط گوید که علاج
این حال که از آمیزش سودائی بود آنست که چیزهائی
بکار دارد که ماده علت را کم کند و منفعت آرد چون هلیله
و شنگ هلیله و زعفران و تقویت و شنکی ستونیا دو قیراط با
دو دانگ همه را گرفته بآب گرم بخورد نیک باشد و
بروغنها گرم حقنه کند چون روغن قسط و روغن سپند
دانه و روغن بسته چاندش از مقل و وشه و سکبینج
و پیه خوش و پیه شیر و مغز گاو و موم همه را چونه مرهم کنند و
برجایگاه علت مالد که نیک بود و اگر بابونه و اکلیل الملک
و کشد انگ بهم بیامیزد و برجایگاه علت ضماد کنند و از چیزهای
که سودا انگیزد دور باشد بتوفیق الله تعالی تا زود شفا یابد

صد و پنجاه و دوم آماس کرده که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که از گرمی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از سردی بود
حنین گوید سببش از خون سبز باشد که گرد آمده بود و چیره شده باشد یا از خون صفرائی بود و باشد که این آماس اندک بود و باشد اندر وی کرده بود	نشانش آنست که با علت تب بود و دست و پای سرد باشد و آب تاختن سرخ بود و اگر سبب علت از خون صفرائی بود آب تاختن زرد باشد و تشنگی سخت بود	دیوجانس گوید سبب این علت از آمیزش بلغمی باشد که بر وی گشته باشد از بسیاری ماده زیادتی خلطی بود سودائی که بر وی غالب شده باشد و نیز درگرفته بود	نشانش آنست که درد گرانی کند و درد نباشد و آب تاختن سپید بود و نشان آنچه از خلط سودائی بود آنست که از آن ناست شود و آب تاختن تنگ بود و بسیاهی زند

علاج آن که از گرمی باشد

حنین گوید علاج این علت که ثابت بود آنست که رگ باسلیق بزند از آن
جانب که درد بود و تخم کدو و خیار و تخم کاسنی تخم کدو و تخم بهمن از هر یکی
سه درمسنگ کوفته و سپید شش درمسنگ کوکنار سیاه ده درمسنگی همه را
کوفته بهم بیامیزند و هر بامداد سه درمسنگ بکار دارد و آب سرد
با جلاب خورد و کشکاب را با روغن بادام بکار دارد و شراب بنفشه
با آب تخم بهمن خورد و چندان سپید با گلاب بساید و بر پشت نهد
پشت را خنک کند و درد نشاند با بنفشه و ماش و ماش و آب کاسنی
و آب ماش با گلاب بیامیزد و برجایگاه علت مالد نیک بود و
و اگر طبیعت سخت بود فلوس خیار چنبر با گلاب یا با شراب بنفشه و
لعاب اسپغول بیامیزد و بکار دارد و نباید که دارو ...
بیاره دهد و چون علت زایل شود مزوره ماش یا مزوره
اسفاناخ خورد و پیوسته آب سیب و آب برشته مالد رفس
گوید اگر آماس بزرگ بود و رگ باسلیق از جانب درد بزند و اگر
سببش از خون صفرائی بود علاجش آنست که حقنه نرم لعابی کند
دارو چون آب نیلوفر و فلوس خیار چنبر و ... کرده باشد و بنفشه و کنجد
خورد که نیک بود و چیزها بخورد که آب تاختن براند تا با خلط علت
وقت پیه مرغ و روغن بنفشه و سرد و روغن کدو می کند و در مالد
و اگر موم و کره باشد و آب نیم گرم نشیند تا زایل گردد و شفا یابد

علاج آن که از سردی باشد

دیوجانس گوید علاج آماس بلغمی آنست که گلنگبین خورند و با
سیر نرم شکم نرم کند بر ترنگبین و شیر خشک و بابونه و بسفایج و برگ
غار و مرزنگوش همه را با آب بپزد و ضماد کند بر پشت و غذا زیره با نخود
و اندکی گوشت و رنج با مرغ خانگی قلیه کرده خورد و زیره با دونه و کرفس
بکار دارد و چیزهای گرم کند ضماد کند چون دشت و برگش و ...
و نخود و بزرماند اسحق گوید اگر سبب این حال از خلط سودائی بود علاج
تخم تره تیزک حلبه و کشد انگ و تخم خطمی و تخم معصفر همه را کوفته بر قدر
قوت بیمار بدو دهد و برجایگاه علت را بروغن قسط یا بروغن
سنبل بدو می مالند و اکلیل الملک و کشد انگ و مقل و وشه و سکبینج
و پیه خوش جمله را بهم بیامیزد و مرهم کند و در مالد نافع بود فولس
گوید علاجش آنست که این ضماد بر روی نهند که نیک است کشد انگ
و حلبه از هر یکی پنج درمسنگ تخم خطمی و خیار چنبر و شبت و بابونه و
اکلیل الملک از هر یکی چهار درمسنگ وشه و علک تظم و مقل
از هر یکی سه درمسنگ همه را کوفته و بیخته بآب گرم بسرشند
و برجایگاه علت ضماد کنند و پیوسته مرهم داخلیون
بروی مالد و از چیزهای سودا انگیزد دور باشد
و بکرمیها گراید که منفعت کند و پیه بط و پیه مرغ
بهم بکار دارد و برجایگاه علت می مالد نافع بود

صد و پنجاه و سیوم ریشی کرده و خون و ریم آمدن از سر قضیب

سبب خون آمدنش	علامت خون آمدنش	سبب ریم آمدنش	علامت ریم آمدنش
ابن ماسویه گوید سبب ریشی وی از غذای تیز باشد یا از آماسی بود که بشکافد و سبب خون آمدن از قضیب آنست که جایگاهی […] یا رگی در گرده بشکافد	نشان ریشی کرده آنست که سخت درد کند و خون از قضیب بیرون آید و نشان آنکه در گرده بشکافته شود آنست که خون بسیار بیرون آید یکبار	یوحنا گوید سبب این حال از آماسی بود که اندر گرده بگشاید یا اندر مثانه یا از ریشی که در وی باشد و کهن گشته بود و هر چند کهنه تر باشد گنده تر باشد	نشان آنچه از آماس باشد اندر مثانه بود که درد کند و چون بشکافد آنست که ریم از سر قضیب یکدفعه بیرون آید و نشان آنچه از ریشی کرده بود آنست که اندک اندک بیرون آید و سوزش کند

علاج خون آمدن از سر قضیب

ابن ماسویه گوید علاج ریشی گرده آنست که شراب خشخاش با سکنجبین بکار دارد و پیوسته نبات و […] با شراب کوکنار می‌خورد و آب بارتنگ و شیرین [?] با پرسیاوشان و آب تخم مرو و خیار و آب تخم خربزه با جلاب سکنجبین بکار دارد و پس اگر علت قوی باشد اندکی تخم بنگ با قرص کاکنج بیامیزد که نیک بود و اگر چندین گلاب و مازو کوفته و سرکه بهم بیامیزد و بر جایگاه علت ضماد کند سود دارد و در تن‌ها همه کاسنی و پرپهن خورد و با خوف علت گل ارمنی و صمغ عربی و کثیرا و مورد و […] با شراب کوکنار بیامیزد و بکار دارد و غذا زیرباخورد که سود دارد و اگر با علت تب باشد غذا مرغ بچه بزیرباخورد که منفعت کند جالینوس گوید علاج خون آمدن از سر قضیب آنست که قرص کهربا و گل قبرسی و […] و افشره لحیة التیس همه را کوفته و بیخته با آب لسان الحمل بسرشته بکار دارند و این قرص هم نیکست تخم کدو و تخم خیار بادرنگ و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی سه درمسنگ کهربا دو درمسنگ شب و گل […] از هر یکی مثقالی کهربا درمسنگی همه را کوفته با آب بسرشته و قرص کنند مثقالی از وی با آب تخم پرپهن با آب […] بکار دارد و این قرص هم نیکست تخم پرپهن و تخم مرو و خیار و اسپغول از هر یکی پنج درمسنگ کثیرا و نشاسته از هر یکی چهار درمسنگ اقاقیا و گل قبرسی از هر یکی دو درمسنگ کهربا مثقالی همه را بکوبد بجز اسپغول را و بکار دارد و […]

علاج ریم آمدن از سر قضیب

یوحنا گوید علاج این علت آنست که این قرص بکار دارد که نیکست صفتش تخم مرو و خیار و تخم خربزه و تخم کدو از هر یکی پنج درمسنگ نشاسته و بادام پوست کنده از هر یکی چهار درمسنگ لعاب اسپغول شش درمسنگ تخم خطمی و تخم خبازی […] پوست کنده و تخم […] و بادام تلخ و صمغ و بادام و کثیرا از هر یکی سه درمسنگ تخم بادیان دو درمسنگ تخم کرفس […] مثقالی همه را کوفته و بیخته با آب بسرشته و قرص کنند قرصی دو درمسنگ بوقت حاجت یک قرص از وی با میبختج بکار دارد و بجو آب خورد و از غذاهای گران پرهیز کند و بطعامهای لطیف گراید ابن ماسویه گوید علاجش آنست که این دارو بکار دارد صفتش کادریوس و کافیطوس از هر یکی دو درمسنگ اسارون و بلیل سپید از هر یکی […] درمسنگ دارچینی دو دانگ همه را کوفته و بیخته دو درمسنگ از وی با میبختج بخورد و زان پس حوکی آزاد کرده یا از نشاسته کرده باشد با شکر و روغن بادام بکار دارد که منفعت کند و […] اسفاناخ […] خورد […] که جایش […] بخته باشد و خایه نیم برشت و روغن بادام و شکر سپید و کوکنار بکار دارد و چون علت تمام زایل گشت سیکی که با وی آب […] آمیخته باشد می خورد که سود دارد تا ماده علت را پاک کند و از غذاهای بد و گران و بدگوار پرهیز کند و بغذاهای لطیف گراید

صد و پنجاه و چهارم سنگ و ریگ که اندر گرده باشد

سبب سنگی که اندر گرده بود	علامت سنگ که اندر گرده بود	سبب ریگ که اندر گرده بود	علامت ریگ که اندر گرده بود
ارباسیوس گوید سبب این حال از آمیزش غلیظ و بلغم پخته باشد که در گرده […] او را خشک کرده بود و زان پس هم چون سنگ گردد	نشانش آنست که آب تاختن اندک بیرون آید و سوزش دهد و باشد که ریزه از سر قضیب بیرون آید و گرده درد کند و رانها گران گشته	جالینوس گوید سبب او از مایه بلغمی سطبر بود که اندر گرده قوت طبیعت وی را […] گرده باشد […] آمیزش سنگ بیشتر و سطبرتر بود	نشانش آنست که بدان وقت که آب تاختن خواهد ریخت از سر قضیب چیزی مانند ریگ سرخ باریک او بیرون آید و نیز سر قضیب سوزانی دهد و باشد که زهار را آماس گیرد
علاج سنگ که اندر گرده باشد		علاج ریگ که اندر گرده باشد	

ارباسیوس گوید علاجش آنست که پیوسته بخرنبا و امرو سیاه و […] که آب تاختن را پاک کند و […] تخم خربزه و تخم خرفه [?] و تخم خیار و تخم مرو و تخم کرفس و سعد و زیره و تخم ترب و نانخواه و بادام تلخ از هر یک […] نیک باشد و اگر همه را کوفته بهم بیامیزد و هر روزی سه درمسنگ با آب پرسیاوشان […] بخورد سنگ گرده را پاره کند و […] آب تاختن را براند بکار دارد رازی گوید علاجش آنست که این دارو بخورد تا سنگ گرده را پاره کند صفتش پوست بیخ کبر و تخم خیار و بادام تلخ و سلیخه و سپندان و زراوند گرد از هر یکی برابر همه را نیم کوفته یک […] با آب ترب کوفته ترکند و این داروها و دیگر را کوفته در وی بسرشته و حب کنند و هر روزی سه درمسنگ در آب داسن یا آب برگ ترب بخورد و اگر وانگی گندم کوفته را با این داروها بار کند بهتر باشد و این داروی دیگر نیکست صفتش تخم خربزه مقشر و نانخواه و زیره و تخم کرفس و تخم ترب و سعد و بادام تلخ از هر یکی سه درمسنگ با آب داسن بخورد تا سنگ بیرون آرد و غذا نخود آب خورد با لختی روغن زیت و آنجا و داسن و کبر خورد و آب […] بیرون آرد […] و کسی مشتی بر میان پشت او برنهد […]

جالینوس گوید که واجب کند بر طبیعت که این علت شناسد و فرق کند میان این علت و میان قولنج زیرا که نشانهای هر دو علت یکیست […] باشد که این علت […] کرده باشد انجذاب پشت و […] و دیگر نشان آنست که با آب تاختن ریگ بیرون آید پس چون این علت پیدا بود باید که پیوسته بخار گرمابه شود و پشت همی مالد و جایگاه علت بروغن نرگس یا روغن شبت نیک بمالد و شکوفه بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و کرفس و گوگرد و برگ خطمی و پرسیاوشان همه را با یکدیگر بجوشانند و در نشیند و اگر فلوس خیار شنبر با لختی روغن بادام و شراب بنفشه بیکجا بخورد سود دارد دیوجانس گوید علاجش آنست که پشت را بروغن مرغ خانگی نیک بمالد و این دارو بکار دارد صفتش تخم خربزه و تخم خیار از هر یکی ده درمسنگ تخم […] و تخم شکوفه و تخم بادیان و صمغ آلو و پرسیاوشان از هر یکی دو درمسنگ زیره کرمانی و تخم ترب و سعد از هر یکی نیم درمسنگ همه را کوفته بوقت حاجت مثقالی از وی بکار دارد و زیرباخورد و گوشت مرغ بشوربا پخته باشد و غذاهای بدگوار پرهیز کند چون نان فطیر و گوشت گاو و ماست و شیر و گوشت اشتر و مانندش و این داروی سه درمسنگ با آب داسن بخورد […] و دیگر مرو را نیک بود صفتش تخم خربزه و تخم مرو و خیار از هر یکی […] درمسنگ تخم کرفس دو درمسنگ تخم بادیان و آبگینه سوخته […] زن نیم گرم نشیند […] از هر یکی سه درمسنگ همه را بکوبد و سه درمسنگ با سکنجبین بخورد

صد و پنجاه و پنجم چکیدن آب تاختن که او را سلس البول خوانند

سببش که از گرمی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از سردی بود
اریباسیوس گوید سبب این علت از آمیزش گرم و خشک بود که بدو رسیده کرده گرد آمده باشد و مزاجش را گرم و خشک کرده از پس غذاهای گرم و خشک که خورده باشد	نشانش آنست که تشنگی سخت بسیار کند و آب تاختن [illegible] قطره می چکد و سوزش قضیب نباشد و آب همچنان که خورده بود بزودی بیرون آید	ثابت قره گوید این علت از آن افتد که اندر مثانه [illegible] گرد آمده بود و آنرا ضعیف کرده و آن رگ که بر دهن مثانه بود سست شود	این حال بیشتر مر کودکان را افتد و پیران را افتد از بهر آنکه تری بر مزاجشان چیره شده باشد و نشانش آنست که تشنگی بسیار کند

علاج آنکه از گرمی باشد	علاج آنکه از سردی باشد
اریباسیوس گوید علاجش آنست که داروهای سرد و ترکه آب تاختن را فرود آرد بکار دارد و این داروی نیکست صفتش تخم خیار و تخم خربزه و تخم بادیان و تخم کرفس و تخم بربهن و تخم کاهو از هر یکی [illegible] جمله را کوفته با شکر بیامیزد و پیوسته می خورد ثابت قره گوید علاج این علت کاهلی نباید کرد که چون کهن شود ریش مثانه افتد و علاجش آنست که کشکاب و کاهو و کاسنی و خرفه است و مانندش بکار دارد و در آبهای گرم نشیند و روغن گل بر وی مالد و از چیزهای گرم پرهیز کند و سرشته اسپغول با روغن گل می خورد و چیزهای معتدل که گرمی را بنشاند بکار دارد بقراط گوید علاج این علت دشوارست زیرا که علت صعبست و علاج کم پذیرد خاصه پیران را و چون سببش از خلطی گرم و خشک بود علاجش آنست که چیزهای سرد و تر خورد تا گرده را نیرو دهد چون کشکاب و آب انار و آب غوره که با آب سرد بخورد و آب کدو با سکنجبین و آب تخم بربهن با شربت گلنار و لعاب اسپغول با آب انار و آب آلو با جلاب و مانندش بکار دارد و [illegible] سیب با سکنجبین و اگر [illegible] این جمله نیک بود و اگر خون بسیار بود رگ باسلیق بزند [illegible] و گلاب و آب [illegible] بیامیزد و برگ کتان [illegible] بر شکم ضماد کند	ثابت قره گوید علاجش آنست که معجونهای گرم و ایارجها جالینوس بکار دارد و [illegible] که با شکر و بلوط [illegible] گشنیز و زیره کرمانی همه را بکوبند و سه درمسنگ از وی بخورد و این داروی دیگر برگ مورد خشک و برگ خیار [illegible] سپید و ترنجانی و کندر و گلنار و بلوط همه را [illegible] بپزد و ناشتا یک وقیه از وی بخورد که نیک بود و اگر زیره [illegible] درمسنگ با آب گرم بخورد سود دارد بوحنا گوید این دارو کسی را که در بستر میزد و آب تاختن را باز نتواند داشت سود دارد صفتش هلیله و بلیله و املج از هر یکی پنج درمسنگ همه را کوفته با انگبین بسرشند و سه درمسنگ با آب آهنگران بخورد و اگر بلوط بسرکه [illegible] کنند و آنگه بریان کنند و ده درمسنگ [illegible] انگبین و هلیله و بلیله که با [illegible] جوشیده باشد یا میفه خشک همچنان که گفتیم بکار دارد اسحق گوید که علاجش آنست که این دارو بکار دارد صفتش [illegible] و راسن و بلوط از هر یکی ده درمسنگ [illegible] سه درمسنگ همه را بکوبند و ده درمسنگ از وی بوقت حاجت بکار دارد با سکنجبین و اگر چهار درمسنگ کندر [illegible] درمسنگ [illegible] بخورد نیک بود و [illegible] صفتش روغن بان و روغن [illegible] و روغن قندق [illegible] بروی آب [illegible] بیامیزد و آنگه [illegible] کنند نافع بود

صد و پنجاه و ششم بستگی آب تاختن که او را عسر البول خوانند

سببش که از گرمی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از سردی بود
اسحق گوید سبب این علت از آمیزش گرم و خشک بود که بدو رسد گرده و قوت طبیعت ویرا دفع کرده باشد و چون چیره گردد این حال پدید آید	نشانش آنست که تشنگی سخت شود و تبی گاه در کند و بستگی کند و اندر پشت گرانی باشد و آب تاختن بستیر بود و بزردی گراید و تب کند	ماسرجویه گوید سببش از زیادتی بلغم لزج بود که اندر مثانه گرد آید و نیز مزاج را سرد کند و از آن جهت که غذاهای بلغمی بسیار خورده بود و مثانه سرد گردد	نشانش آنست که آب تاختن سپید بود و مثانه سرد باشد و تب نبود و بستگی نکند و بوقت حاجت چون آب تاختن از قضیب بیرون آید سوزش نکند

علاج آنکه از گرمی باشد	علاج آنکه از سردی باشد
اسحق گوید بستگی آب تاختن و سوزانیدن که از گرمی بود آنست [illegible] تخم خیار بادرنگ و تخم [illegible] ناشتا بکار دارد و [illegible] بکار دارد و لعاب [illegible] و آب کدوی تازه [illegible] منفعت کند و بوحنا گوید که این علت چون بی تب و گرمی بود علاجش آنست که [illegible] و آب کاسنی [illegible] مدلیخ تخم خربزه با آب بادیان بکار دارد و غذا شوربا [illegible] تخم کرفس [illegible] روغن بان و غالیه [illegible] منفعت کند صفتش بنفشه خشک و برگ [illegible] و آب اکلیل الملک و بابونه و قیسوم و مرزنگوش [illegible] تا علت را تحلیل کند و بستگی را بگشاید حنین گوید این [illegible] بکار دارد صفتش تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون از هر یکی [illegible] صفتش انگور فطراسالیون و سنبل و سلیخه و زعفران و اسارون [illegible] از هر یکی [illegible] همه را [illegible] و مرهم سازد و اگر بدین چه گفتیم علت زایل شود و آب تاختن بیرون نیاید علاجش ثابت قره گوید علاجش آنست که قاثاطیر اندر قضیب کنند تا آب تاختن بیرون آید و این [illegible] بود و باید این تدبیر بکردن و تا قاثاطیر الیق باشد [illegible] از بهر این کار ساخته باشند چون قلم میان تهی [illegible] و لعاب اسپغول با شکر بکار دارد	ماسرجویه گوید علاج این علت که از سردی بود آنست که گلنگبین کهن که داروهای سرد بکار دارد و [illegible] و مویز سیاه و تخم خیار جمله را کوفته بهم بیامیزد و با شراب انار بکار دارد و لعاب اسپغول با شراب کوکنار [illegible] با سکنجبین بیامیزد و بکار دارد و منفعت کند [illegible] کوکنار این علت را نیک سود دارد [illegible] آب انگور [illegible] گوید سبب این علت که از گرمی و خشکی بود [illegible] روغن بنفشه با وی بیامیزد و نیم گرمش را چون مرهم کند و بکار دارد و این ضماد دیگر هم نیکست [illegible] و کاسنی و آرد جو و بابونه و بنفشه و بیخ سوسن [illegible] روغن بنفشه جمله را کوفته بهم بیامیزد و مرهم سازد [illegible] بر جایگاه علت ضماد کند نافع بود [illegible] بکار دارد [illegible]

صد و نهم بیرون آمدن آب تاختن بی خواست مردم

سببش از گفتار بقراط	علامتش از گفتار بقراط	سببش از گفتار فولس	علامتش از گفتار فولس
بقراط گوید سبب این علت از سستی گوشتهای گردن و مثانه بود یا از ضعف قوت ماسکه باشد که از سستی که آب تاختن باز نتواند داشتن	نشانش آنست که گوشتهای گردن مثانه نرم باشد و نشان آنکه از ضعف قوت ماسکه باشد آنست که بر مزاج وی تریها چیره گشته باشد این حال پدید آید	فولس گوید سبب این حال از تریهای بود که قوت ماسکه را ضعیف کرده باشد یا از سستی گوشتهای گردن مثانه بود که این علت پدید آید	نشانش آنست که آب تاختن بنجاست و مراد مردم بی آنکه قطره قطره و چون آنکه گرد آمده باشد باز نتواند داشتن

علاجش از گفتار بقراط

بقراط گوید علاج این علت آنست که کلنگبین و آب نیم گرم و طریفل خرد و سکنگبین صرف و میویز بکار دارد و آب کم خورد و مثانه را بروغن گاو گرم کند و اندکی مشک کرده باشد پس اگر مزاجش سرد بود و آب تاختن بسیار آید این دارو بکار دارد صنعتش بلوط پنج درسنگ کندر دو درسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین سرشته و بوقت حاجت مثقالی بکار دارد و زان پس مویز خورد پس اگر مزاجش گرم باشد این دارو بکار دارد صنعتش گشنیز خشک [illegible] درسنگ [illegible] فرفار کند و آنگه قلیه کند و چهار درسنگ اندر یک [illegible] و دو درسنگ بلوط شش درسنگ [illegible] درسنگ [illegible] کند و ده درسنگ همه را کوفته و بیخته [illegible] دارو و آنکه آب سرد خورد که نیک بود و علاج آنکه در بستر آب تاختن کند و هیچ خبر ندارد آنست که بغل و رانها بروغن بادام می مالد و سکنگبین خورد صرف و اگر سبب این علت از خردی مثانه بود آنست که بغل و رانها را سکنگبین صرف و بعفص یت [illegible] و آب سیر و مهار مثانه می ریزد و تا تواند آب کم خورد که سود دارد و بلوط و بودینه و سعتر و زیره کرمانی و مورد و اینها همه را کوفته و بیخته با شکر طبرزد بیامیزد و بهنگام حاجت بکار دارد و غذا گوشت بره قلیه کرده خورد یا گوشت مرغ خانگی

علاجش از گفتار فولس

فولس گوید اگر با این علت قضیب سوزانی دهد علاجش آنست که خرد دارد خورد و بگوید و با انگبین بسرشته و زان پس اندکی روغن گاو و بادام یار کند و چند جوزی اندر وی با میخته و آب نیم گرم بخورد و اگر سرد بود قنطوریون از یکی ببرد و را خرد بگوید و دو درسنگ با نیم گرم بخورد که نیک باشد و اگر پنج درسنگ بلوط و دو درسنگ کندر و حلب دو درسنگ کندر و سه درسنگ حلب جمله را کوفته و بیخته سه درسنگ بکار دارد و اگر هلیله و بلیله و آمله همه را بروغن گاو قلیه کند و از هر یکی درسنگی بستاند بلوط دو درسنگ سعد و کندر دو درسنگ میعه خشک از هر یکی چهار دانگ فرصانی نیم درسنگ همه را کوفته و بیخته و سه درسنگ بکار دارد و این دارو کسی را که در بستر میزد نیکست صنعتش سعد دو درسنگ شونیز و خردل تخم اسپندان از هر یکی درسنگی همه را کوفته و بیخته بروغن زیت و انگبین بسرشد و بوقت خفتن چند جوزی از وی بکار دارد خاصه کز پس وی خایه نیم برشت خورد و این دارو نیکو را بیاز موده ایم بغایت نیکست صنعتش بود سه جوز بود دو درسنگ مصطکی دو دانگ سرد و را کوفته و بیخته با سکنگبین صرف خوش بوی بیامیزد و بوقت حاجت با سمه بکار دارد که سنت کند و زان پس روغن بابونه با آب نیم گرم همی خورد که نیک بود و غذا گوشت بره که قلیه کرده باشد با مطنجه پخته باشند بکار دارد تا شفا یابد ان شاء الله

صد و پنجاه و هشتم آماس مثانه که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که از گرمی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از سردی بود
ماسرجویه گوید سببش از زیادتی خون بود یا از آمیزش صفرای که بر مثانه گرد آید و چون چیره گردد آماس کرده یا از جای بجای بلند بیفتد یا زخمی رسد بش	نشانش آنست که آب تاختن بدشواری بیرون آید و مثانه گرم بود و درد سخت کند و تشنگی باشد و شکم بسته بود و باشد که تب بود پیوسته	ابوجرح گوید سبب این علت از آمیزش بلغمی باشد که روی کرده آنجا بود و چیره گشته باشد و این حال از بسیاری غذاء بلغمی بود که خورده باشد والله اعلم	نشان آنست که درد کمتر کند و آب تاختن دشوار بیرون آید و زبان سپید باشد و چون آماس بزرگ بود با این علت تب نرم بود و آب تاختن [illegible]

علاج آن که از گرمی باشد

ماسرجویه گوید علاج این علت آنست که رگ باسلیق بگشاید و سهلوز مثانه را بروغن بنفشه همی مالد و آنگه بروغن بابونه چوب کند و هیچ چیزی سرد و گرم نه و بر نهد و کنجد را کوبیده باشد و زان گرم بیامیزد و بر مثانه ضماد کند و چون درد تشنه دیگ سخت بکند و آنگه بجزهای گرم گشاینده مرهم کند چون بابونه و کشد انگ و آرد باقلی که همه را بسرشته و بکار دارد نیک بود دیوجانس گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و این قرص طی بر وی بمالد صنعتش آب کاسنی آب انگور روباه و آب کاکنه آب بی شمار بروغن بنفشه و موم سپید بیامیزد و چون مرهم کند و بکار دارد تا نیک بود و زان پس آرد جو و خطمی بنفشه و خشکاش چندن سپید از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته و آب انگور روباه و تراشش کدو و روغن بنفشه با وی بیامیزد و جمله را بهم بسرشد و بر جایگاه علت ضماد کند اسحق گوید علاجش آنست که این دارو بکار دارد صنعتش تخم کدو و تخم خیار و تخم کدو از هر یکی پنج درسنگ تخم پرپهن چهار درسنگ تخم خطمی و تخم خورست و پرسیاوشان از هر یکی درسنگی همه را کوفته و بیخته دو درسنگ از وی بوقت حاجت بکار دارد و چون سبب آماس از زخم یا افتادن بود علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و مثانه را بروغن بنفشه بمالد و آب گرم بر وی همی ریزد و اگر آب تاختن بیرون نیاید مثانه را بمالد و بفشارد تا آب تاختن بیرون آید

علاج آن که از سردی باشد

ابوجرح گوید علاجش آنست که سیسنبر و مرزنگوش و بلک دشتی همه را در آب بپزد و در آب نیم گرم بنشیند و زان پس پاره تخم خربزه با شکر جوری بکار دارد و کلنگبین شکری خورد که نیک باشد پس اگر بدین تدبیر علت زایل نشود علاجش آنست که سرسا با شراب انجیر بکار دارد اگر آب تاختن بدشواری بیرون آید تخم کرفس و تخم خربزه پوست کنده و رب و درم سرام و انیسون همه را خرد بگوید و مثقالی از وی بکار دارد با طلاب سکنگبین که نیک بود پس چون علت زایل شود غذا کبوتر بچه با گوشت قلیه کرده بکار دارد اهرن گوید اگر آماس بزرگ و سخت باشد علاجش آنست که این ضماد بر وی نهد که سخت دارد صنعتش حلبه از هر یکی پنج درسنگ تخم خربزه و تخم خیار و تخم خطمی و تخم شبت و بابونه از هر یکی پنج درسنگ و شنه و دقل و علک بطم از هر یکی سه درسنگ آنگه اگر دارو با هم بود آب گرم بیامیزد و دیگر دارو ها کوفته و بیخته با وی بیامیزد و بر جایگاه علت ضماد کند که سود دارد و نیز مثانه را پیوسته پیه بط همی مالد و اگر پیه بط و مغز ساق گاو و دقل و رازیانه همه را در هاون کند و آب گرم با وی بیامیزد و آنگه نیک بساید تا چون مرهم شود و پیوسته بر مثانه همی مالد سخت نیک دارد و غذا های سرد و گران پرهیز کند و بطعامهای لطیف گراید

صد و پنجاه و نهم ریشی مثانه و سنک کرده و باشد

سبب ریشی مثانه	علامت ریشی مثانه	سبب سنک مثانه	علامت سنک مثانه
ماسرجویه گوید سببش از آمیزشی تیز بود کند در مثانه کرد آمده باشد و جرک گشته یا از آماسی گرم بود که بکشاید و زان پس برار ریش کرد اند و این حال پدید آید	نشان آنچ از آمیزشی تیز بود آنست که آب تاختن با ریم بیرون آید گندیده باشد و سوزانی بود و نشان آنچ از آماس بود آنست که پدید آید آب تاختن ریم بیک دفعه بیرون آید	یوحنا گوید که این علت کودکان را بیشتر افتد و سببش از آمیزشی ستبر ناپخته بود که اندر مثانه کرد آید و کرمی وی را بجنبد و سبب گرمی چیزهای کرم بود که خورده باشد	نشان این علت آنست که آب تاختن سپید و تنک بود و پیوسته قضیب قایم باشد و کودک قضیب را همی خارد و آب تاختن دشوار بیرون آید

علاج ریشی مثانه

ماسرجویه گوید علاجش آنست که قرص کاکنه و انگبین خورد و شیاف را بشیر بکدازد و بزراقه در مثانه اندازد و چون درد سخت کند یا ریم بسیار بود انگبین بزراقه اندر مثانه کند و اسپیوش بار وغن کل بیاشامد و بخورد و بپوست شیر و شیر بز همی خورد که منفعت کند و قرص کوکنار و قرص کاکنه مرین علت را نیک بود چون یک مثقال از وی بآب سرد بخورد سود دارد و این مرهم مر او را نیک بود صنعتش سپیده تخم مرغ در سنک پیه کلنک و در سنک موم سپید ده درسنک جمله را بهم بیامیزد و پیوسته بر مثانه همی نهد و اگر موم سپید و پیه بط و روغن کل همه را بهم کند و بزراقه در مثانه کند که منفعت کند اریباسیوس گوید علاجش آنست که این قرص بکار دارد صنعتش اقشره لب التین و کل مختوم و نشاسته و تخم خیار و تخم خربزه و تخم خطمی و تخم کدو و نشی و کرفس کوفته و بیخته بآب سبز شده و قرص کند و بوقت حاجت دو درسنک از وی بکار دارد و این دارو را بسیار سود دیدیم نسخت صنعتش تخم کدو و خیار و تخم خربزه و تخم کدو جمله را پاک کند و از هر یکی پنج درسنک نشاسته چهار درسنک کتیرا و دو درسنک تخم پرپهن سه درسنک مغز بادام پوست کنده و فستق بریان کرده از هر یکی چهار درسنک جلغوزه و درسنک صمغ بادام و افیون از هر یکی درسنکی همه را کوفته و بیخته ببرشد و بوقت حاجت پنج درسنک بخورد شفا یابد

علاج سنک مثانه

یوحنا گوید علاجش آنست که دو دانک سنک جهود خرد بکوبد و بآب کرم بخورد که نیک بود و اندرو دو دانک کزدم سوخته که بآب نخود سیاه پخته باشد بیامیزد و بکار دارد نیک بود و این دارو سنک مثانه را پاره کند صنعتش آبکینه شامی و کزدم سوخته یک بهر صمغ عربی و الوو اسقولوقندریون از هر یکی دو بهر همه را کوفته و بیخته در سنک از وی با سکنجبین بکار دارد ابن ماسویه گوید علاجش از همه شیرینها و سوزهای تر و فاسد و ماهی و آنچ بدین ماند پرهیز کند و این بکار دارد که نیکست صنعتش اسارون و تخم کزر و شیح و دانه خشخاش و سلیخه سپید و دانه بلسان و چوبش همه را کوفته بآب بادیان و انگبین سرشته شود و سه درسنک از وی بکار دارد و اگر علت قوی بود نیم درسنک خاکستر کزدم با آبکینه سوخته بکار دارد و آبکینه را در آتش افکند تا نرم شود و آنکه در آب افکند و هفت بار بدین صفت بکند آنکه چون سرمه بساید و با شراب سیب و با آب انگبین بکار دارد و درسنک جهود افزود بساید و سه بار از وی انکی بخورد و پیوسته زنبار قضیب و مثانه را بروغن کزدم همی مالد و روغنش آن بود که کزدم را در کوزه نو کند و در آتش نهد تا همه بیرون آید با اندکی روغن همه روغنها کرم این علت را سود دارد و روغن ناردین و روغن بلسان نیک بود و غذا نخود آب خورد و در آب کرم نشیند

صد و شصتم برخاستن قضیب بی آنک شهوت جماع بود

سببش از گفتار فولس	علامتش از گفتار فولس	سببش از گفتار یوحنا	علامتش از گفتار یوحنا
فولس گوید سبب این حال از مایه گرم معتدل بود که کرد سوی قضیب دیر و تری ستبر کند روی باشد یا از بادی بود که اندر رگهای جهنده و در قضیب آید	نشان آنچ از مایه گرم کرده بود آنست و تری و ستبری که قضیب بسیار جهد و نشان آنچ از باد بود که در رگهای جهنده در قضیب آید آنست که البته بجهد	یوحنا گوید سبب این حال از بادی ستبر بود که از کرده بر رگهای قضیب فرو آید یا از آمیزشی ستبر خیره بود یا از منی بسیار که کرد آمده باشد	نشان آنچ از باد بود آنست که قضیب بجهد و نشان آنچ از آمیزش ستبر بود آنست که بسیار جهد و نشان آنچ از منی بسیار بود آنست که درد و رنجه دارد

علاجش از گفتار فولس

فولس گوید چون سبب علت از مایه گرم بود کندر کرده جمع آمده باشد علاجش آنست که رگ باسلیق زند از دست راست و تخم کاسنی با شکر بیامیزد و بناشتا بآب سرد فرو برد و آب زردآلو بکار دارد و آب نیم گرم بکار دارد و انجارهای کرم رانکید و انگه قضیب را بروغن کل و کافور بمالد و از شیر نهاد کم نهاد و باشد و بتر بمالد و علامت این علت که از سردی بود آنست که چون قضیب برخیزد درد کند و بسودن سرد بود علاجش آنست که بناشتا خوی کند در کرمابه تا آن ماده ستبر را کم کند و طعام کم خورد و سکنجبین کهن با آب زیره بکار دارد و از خوردنهای گران پرهیز کند و چیزهای لطیف کارید چون قلیه و مانند آن و اگر سبب علت از بادی بود که اندر قضیب کرد آمده باشد علاجش آنست که آن بادها را تحلیل کند بچیزهای کرم و خشک چون تخم نجکست و زیره و تخم شبت از این جمله هر کدام بود دو درسنک با سه درسنک کوفته بکار دارد و زان پس داروهای سرد و خشک خورد تا قوت علت کم گردد و تخم بنک و گشنیز و تخم کاسنی و آنچ بدین ماند و اگر در روی کرمی باشد قضیب را بآب کاسنی و تراش کدو و نان و چندان که کافور بمالد نیک بود پس اگر بدین که گفتیم علت زایل نگردد اندکی افیون را بآب کاسنی بیامیزد و بروی مالد و بسیار نیامیزد که زیان دارد و غذا کم خورد و از چیزهای که باد انگیزد پرهیز کند تا شفا یابد

علاجش از گفتار یوحنا

یوحنا گوید علاج این حال که از بادهای ستبر بود آنست که قی کند و تن را پاک کرد اند از غذاهای که باد انگیزد پرهیز کند و این علاج بر دو گونه باشد اول آنکه باید که باد علت تحلیل کند بداروهای کرم چون سداب و صعتر و زیره و کرفس و تخم سپندان از این جمله هر کدام که بود با جمله سه درسنک از وی بآب سداب بخورد تا آن باد که مایه علت تحلیل کند و زان پس قضیب را بروغن یاسمین بمالد و این داروها بآغاز علت بخورد بلک آن وقت خورد که معده پاک باشد بی گرفتن و آنکه داروهای سرد خورد تا تیزی مایه علت را بنشاند چون تخم خشک کوکنار و تخم بنک و ناردانک و زرشک و تخم کاسنی تا آخر و تخم پرپهن و تخم کاسنی و تخم کاسنی با آب گشنیز تر و آب کاسنی و روغن کل قضیب را همی مالد و غذا مزورها و تری خورد و علاج آنچ از آمیزش ستبر بود آنست که شکم براند و قی کند با آب سیرها که کرم قضیب را بمالد و غذا کوشت بره قلیه کرده باشد همی خورد و از طعامهای سرد و بدگوار پرهیز کند و علاج آنچ از بسیاری منی بود آنست که رگ زند و چیزهای سرد بکار دارد چون گلاب و آب انار دان و تخم پرپهن و تخم خیار و بادرنگ و تخم خرفه جنتیانه و شکر و زیره تا کاسنی و پرپهن بخورد و تخم خیار و دوغ و زرشک پوست کنده که بسیر پخته باشند بکار دارد و قضیب را بگلاب و روغن دختی کافور که نیک بود

صد و شصت و یکم سستی قضیب و بیرون آمدن منی بی لذتی

علامت بیرون آمدن منی	سبب بیرون آمدن منی	علامت سستی قضیب	سبب سستی قضیب
نشان آنچ از بسیاری منی بود آنست که منی بسیار و سپید و ستبر باشد و نشان آنچ از بسیاری غذاها بود که خورده باشد آنست که منی زرد و تنک باشد	**ابوجریج** گوید سبب بیرون آمدن منی از آن باشد که گرد آمده بود یا از غذاهای گرم که بسیار خورده باشد که فکرش در جماع بود یا روزگاری باشد تا جماع نکرده باشد	نشان سستی وی آنست که قضیب نیک قایم نگردد و منی زود فرو آید و هرچند سستی قضیب بیشتر باشد سردی و تری بر مزاج وی چیره شده باشد	**محمد زکریا** گوید سستی قضیب از سردی مزاج وی باشد از جهت غذاهای سرد و خشک که خورده باشد چون ترسکا لیمو و ترشیها و آنچ بدین ماند

علاج سستی قضیب

محمد زکریا گوید سستی قضیب نوعی بود از فالج واجب کند بر قضیب که این علت بیازماید و از موده ترش آنست که ضماد و ند علت را بر ... تا در آب سرد نشیند اگر قضیبش از زمره علاج بپذیرد و اگر همچنان بود که اول و از حال نگشته باشد مرگو علاج نپذیرد و چیزها که مزاج را گرم کند بدو دهد چون گلنگبین کهن و مشک دارو و سوسنبیا و آنچ بدین ماند و از آن پس بوی غذاهای گرم بمالد چون روغن بان و روغن سنبل و روغن خیری ماننده آن و غذای که خورد گرم خورد چون گوشت گنجشک و گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند که در وی دارچینی و پلپل و سنبل و قرنفل و ابزارهای گرم کرده باشد و پیوسته باشتاسور سیاه خورد و سیلی کهن صرف پس اگر علت دراز بکشد و بر قضیب نشان سستی پیدا شود مرگو علاج نپذیرد **ابن ماسویه** گوید اگر سبب این علت آن بود که قضیب از جای خویش برافتاده بود علاجش همچون علاج فالج باشد و اگر سبب سستی از کمی منی بود علاجش آنست که چیزها می خورد که منی افزاید و غذاهای پسندیده بکار دارد چون گوشت گوسفند که با ابزارهای گرم پخته باشد و نخود آب و گندم آب و مانند آن و سیلی کهن پس اگر منی افزاید بود و مزاجش سردی و خشکی چیره شده باشد علاجش چیزهای گرم باشد چون گوشت گنجشک و کبوتر بچه با ابزارهای گرم پخته باشد

علاج بیرون آمدن منی بی لذتی

ابوجریج گوید علاج آنچ از منی گرد آمده بود آنست که بسیار نخورد و از گوشت و شیر خنها پرهیز کند و رگ زند و کارهای برنج کند سیر و سداب خورد و مزوره عدس خورد و بسیار بخسبد و علاج آنچ از گرمی غذا بود آنست که چیزهای سرد خورد چون آب تخم کدو پرپهن که با سکنگبین بکار دارد و اسپغول با شکر سپید و تخم کاسنی و کشنیز با آب سرد و شراب نیلوفر با دو سی این جمله سرد را نیک بود و غذا مرغ بچه خورد که بتره ی پخته باشند و علاج آنچ فکرش در جماع بود آنست که خویشتن را بچیزی مشغول کند و حکایات وی بگسلد و علاج آنچ بسیار بود که جماع نکرده باشد آنست که جماع کند و بجایگاه خشک نشیند و حمی خسبد و آب کاسنی و آب انگور روباه و جز آن بر پشت را ضماد کند و چند کمی از زیر تنگ کرده بر پشت بندد و غذاهای سرد کار آید **اسحق** گوید اگر بیرون آمدن منی از ضعف قوت بود علاجش آنست که پیوسته آبی و انار خورد و از گل ارمنی و تخم کاسنی و طباشیر اندر سرکه بهر کدام سرشته را فرو بکوبد و با آب سیب بکار دارد صفت کند و مانند اقاقیا و نرمی و آب مورد نانخواه بهم بیامیزد و بر پشت ضماد کند و غذا مرغ بچه خورد که بنار دانه یا به که پخته باشد و از طعامهای گرم و خشک دور باشد و غذا گوشت بزغاله بتره ی پخته باشد بکار دارد تا شفا و راحت یابد

صد و شصت و دوم آماس قضیب که از گرمی باشد یا از سردی

علامتش که از سردی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از گرمی بود
نشان آنچ از بلغم بود آنست که آماس نرم و سپید باشد و درد کم کند و چون دست بر وی نهد سرد باشد و نشان آنچ از سودا بود آنست که آماس سخت باشد و درد اندک کند	**ابوجریج** گوید سبب این علت از بلغمی لزج باشد که بر قضیب چیره گردد یا از زیادتی سودای تیز بود که گرد آید و چون غالب شود آماس پدید آید	نشان آنست که آماس سرخ بود و درد سخت کند و چون دست بر وی نهند گرم باشد و اگر آمیزش صفرا با خون آمیخته باشد دردش صعب باشد و چون نیز ...	**ماسرجویه** گوید سببش از زیادتی و تیزی خون باشد که قوت طبیعت وی را دفع کرده باشد و چون بسیار گرد آمده بود آماسی دردی پدید آید

علاج آن که گرمی بود

ماسرجویه گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و آب تخم پرپهن و گلاب با سکنگبین بیامیزد و بکار دارد و جایگاه علت را بدین و گلاب و آب کاسنی و گل ارمنی و سرکه و سپیداب ضماد کند و این ضماد او را نیک باشد صفتش آب انگور روباه و آب کاسنی و زعفران و آرد باقلی جو و روغن گل همه را بهم بیامیزد و بر جایگاه علت ضماد کند نافع بود **اسحق** گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید از بهر آماس و داروهای سرد نهد و در آب سرد نشیند و رکوبا ... برکند و در روی نهد و آرد باقلی و خطمی سپید و بابونه را لعاب کشد انگ بیامیزد و سپید بر شده ضماد کند که نیک بود و اگر آب جو و خطمی سپید و انگور روباه و کشنیز تر و روغن گل و سرکه و زرده خایه از مرغی بهر یک بیاید و همه را جوش دهد بکوبد و با آب برشته ضماد کند نیک بود **یوحنا** گوید علاج آنست که رگ باسلیق بگشاید و از گوشت و شیر خنها پرهیز کند و جلاب و آب تخم پرپهن با سکنگبین شکری بکار دارد و غذا مزوره ماش خورد که بروغن بادام پخته باشد و اگر با خون آماس صفرای آمیخته بود و درد کند این ضماد بر وی نهد که نیکست صفتش نوسک پوست کنده جو و آرد باقلی و جغرات همه را با انگور روباه برشته و زرده خایه و روغن گل بیامیزد و ضماد کند که منفعت دارد ان شاء الله وحده العزیز

علاج آن که سردی بود

ابوجریج گوید علاج این علت که از بلغم بود آنست که این ضماد بکار دارد صفتش کندر و زیره و آرد باقلی و آرد نخود و روغن بنفشه و موم و اسارون ... همه را با پیه بز بیامیزد و بهاون بکوبد و دیگر بار همه را نیک بساید و بر جایگاه علت ضماد کند و اگر اکلیل الملک و کشد انگ را خرد بکوبد و با پیه بط یا پیه بز بیامیزد و ضماد کند منفعت دارد و از غذاهای سرد و تر پرهیز کند و بکرمابه کم آید **بقراط** گوید علاجش آنست که آرد نخود و آرد باقلی و زیره کرمانی کوفته و پیه بز جمله را نیک بساید در تابه و بر آتش نهد همه را بسرشد و بر جایگاه علت ضماد کند و اگر کشد انگ و اکلیل الملک و بنفشه با پیه بز بیامیزد و جمله را بهم بساید تا چون مرهم شود و بر جایگاه علت مالد نیک باشد و اگر سبب علت از سودا بود علاجش آنست که قضیب را بروغن بادام و روغن سداب و انجیر بمالد و اگر با این روغنها پیه کلنگ و موم سپید بیامیزد و چون مرهم کند و بر جایگاه علت همی مالد سود دارد و بابونه و اکلیل الملک و شبت همه را بکوبد و ضماد کند سود دارد و پیوسته آب نیم گرم بر وی ریزد که نیک بود و غذا گوشت بره خورد یا گوشت گوسفند یک ساله که با ابزارها گرم کرده باشد و از طعامهای سرد و گران پرهیز کند و بشیر خنها گراید و غذا آن خورد که مزاج گرم کند

صد و شصت و سوم سوختن قضیب که از گرمی باشد یا سردی

سببش که گرمی بود
ماسرجویه گوید این علت بیشتر از آماس صفرای تیز بود که مجری ادرار ریش کرده باشد یا از آماسی بود که در آنجا بنشاند و آنکه درون قضیب ریش کرده

علامتش که گرمی بود
نشانش آنست که سوزای سخت دهد و زیر سودن گرم باشد و بوقت آب تاختن ریم با وی بیرون آید و ریشی کم بود و اگر بسیار بیرون آید ریشی بیشتر باشد

سببش که سردی بود
حنین گوید این علت از سردی کم بود و نیز بنادر افتد از سبب خلطی سودای تیز که مجری ادرار ریش کرده بود یا از آماس سودای بود که در رگاه او بدید آید

علامتش که سردی بود
نشانش آنست که چون غذاهای سرد و خشک خورد علت صعب‌تر شود و چون گرم بخورد راحت یابد و نشان آماس آنست که آب تاختن زود باید مگر که سوزانی دهد

علاج آن که گرمی بود
ماسرجویه گوید سوختن قضیب و مثانه و مجری بیشتر از خلط صفرا تیز بود و اگر چه آب تاختن بسیار آید هیچ گرمی نشاید بیمار دادن زیرا که حکیمان جاهل بسیار دیده از حد او بدان این علت در تباه و بیمار را عسر انگنده باشد و گوارش کنند و چیزهای گرم دهند و مثانه و مجری قضیب تمامی ریش کرد اند و آنگه درست نشود پس علاج این علت آنست که لعاب اسپغول و شیره و خیار و تخم کدو و کوکنار یا جلاب بکار دارد و روغن بادام شیرین و روغن نیلوفر در مجری ملد و فرزجه سنه و خورد و مسکه و شکر سپید و مغز تخم ماش و لنگ و اسفاناخ و کدو بکار دارد که منفعت دارد و غذاهای سرد و تر خورد و موم و روغن بهی سته بر قضیب ماله که نیک بود و اگر بدین که گفتیم علت زایل نگردد روغن بنفشه و لعاب اسپغول و شیر زنان جمله را بهم بیامیزد و اندر مجری قضیب در زد بسو را خشک که نیک بود. حنین گوید که این از دو اینکه بود زخمی از وی باریم بود علاجش آنست که حب تخمها و جلاب بنفشه و لعاب اسپغول سمه و گلشکر خورد و زمه شیر خیار و شوربا و تیزی پرهیز کند و از جماع کردن و کارهای با رنج دور باشد و در آب گرم نشیند و قلیه نیم برشت خورد با روغن بادام و گلشکر خورد که بمرغ خانگی پخته باشند و مرهمهای نرم که در باب آماسها گفتیم بکار دارد تا ره که بر قضیب را نرم کند

علاج آن که سردی بود
حنین گوید نشان ریشی قضیب آنست که پیش از آب تاختن ریم بیرون آید و خون و ریم بسیاهی زند علامت خلطی سودای باشد علاجش آنست که قرص کاکنه خورد و آب انگبین و شیر بکار دارد و در سوراخ قضیب نهد و مرهمی که آماس سودای را سود دارد بر فتیله مالد و در آنجا نهد که بغایت منفعت دارد. ارخیجانس گوید سوزانی قضیب که بهنگام آب تاختن بود این دارو سود دارد صفتش تخم خربزه پوست کنده و کثیرا و نشاسته و رب السوس و بادام مقشر و تخم کوکنار از هر یکی درمسنگی تخم کرفس نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته سه روز بامداد و شبانگاه سه درمسنگ با شراب بنفشه یا با جلاب بکار دارد و از چیزهای گرم و تیز چون سیر و پیاز و پلپل و شوربا پرهیز کند و غذا کشک با اسفاناخ با گوشت مرغ فربه پخته باشد بکار دارد و مرهمهای نرم خورد چون اسفاناخ و خرفه و مانند آن و روغن بادام و شکر خورد با نان که سود دارد و اگر با این علت خون آید و درد نشنید علاجش آنست که رگ باسلیق زند و این دارو بکار دارد که نیک است صفتش کثیرا و تخم خیار و گلنار از هر یکی بهری گلنار و مازو و کندر و خون سیاوشان و تخم کرفس از هر یکی نیم بهر همه را کوفته و بیخته بهم بیامیزد و با آب سرد بخورد نافع بود

صد و شصت و چهارم آرزو ناکردن جماع که از گرمی بود یا از سردی

سببش که گرمی بود
مسیح گوید سبب این حال از آن باشد که مزاج تن سخت گرم شده از جهت زیادتی خلطی گرم که بر مزاج تن چیره گشته بود و آنگه این حال بدید آید

علامتش که گرمی بود
نشان آنچ از گرمی بود آنست که تشنگی باشد و تنگ و چیزهای سرد که خورد راحت یابد و نشان آنچ از خشکی مزاج بود آنست که منی کم باشد

سببش که سردی بود
ماسرجویه گوید سببش آمیزش ستبر بلغمی بود که مزاج تن را سرد کرده باشد یا از زیادتی تری بود که بر مزاج چیره شود یا از کمی باشد که منی کم شده باشد

علامتش که سردی بود
نشان آنچ از آمیزش بلغمی بود آن باشد که منی سپید و ستبر باشد و نشان آنچ از تری مزاج بود آنست که منی بسیار بود و نشان آنچ از کمی منی بود از استفراغ باشد

علاج آن که گرمی بود
مسیح گوید علاج این علت که از گرمی بود آنست که گلشکاب و آب تخم بهی و اسپغول با جلاب بکار دارد و ماهی تازه بریان کرده خورد و سردیها بکار دارد چون کاسنی و خیار و امرود و آنچ بدین ماند و بر تن نهند و پیوسته خایه بروغن بنفشه می‌مالد که نیک بود و اگر سبب علت از خشکی بود که بر مزاجش چیره گشته بود علاجش آنست که غذاهایی که تری فزاید بکار دارد چون گوشت گوسفند یکساله فربه که بشوربا پخته باشد و زرده خایه نیم برشت بکار دارد و پیوسته بگرمابه شود که آبش معتدل بود و بموم روغن قضیب را می‌مالد و سکنجبین صرف خورد و غذاهایی که منی فزاید پیوسته خورد چون گوشت گوسفند فربه که بپیاز و گزر پخته باشد و مغز تخمک خورد و از میوها انگور بکار دارد که سود دارد. محمد زکریا گوید اگر سبب آرزو ناکردن جماع از ضعیفی تن و کم خوردن بود علاجش آنست که خویشتن را نیکو خورد نهاد و میل و بوهای خوش نیکو دارد و بشادی و لهو و سماع و تن آسانی گراید نیک بود و اگر سببش از گرمی کرده بود که از حد گذشته باشد نشانش آنست که بوقت جماع تشنگی کند علاجش آنست که معجون ترنگبین و فرو سکاو بکار دارد و زرده خایه نیم برشت خورد و ماهی تازه و گوشت مرغ فربه و خوردنیها که تری کند بکار دارد و از چیزهای گرم و تیز پرهیز کند و گلشکاب و دوغ خورد و شب بیدار باشد

علاج آن که سردی بود
ماسرجویه گوید علاج آنچ از آمیزش بلغمی بود آنست که گلنگبین خورد با آب گرم و غذا کبوتر بچه خورد بریان کرده و گوشت گنجشک قلیه کرده بکار دارد و پلپل اگر بدین رنج که گفتیم زایل نشود گوارش مشک بکار دارد و پیوسته خایهها را بروغن یاسمین سپید همی‌مالد و اگر سببش از تری بود که بر مزاج تن چیره گشته باشد علاجش آنست که سکنجبین تخمها خورد و همو در آب بنشیند و پیوسته از آن آب همی‌خورد و غذا گوشت گنجشک خورد و علاج آنچ از کمی منی بود آنست که غذاهای پسندیده خورد چون گوشت گوسفند یکساله و کبک و ماکیان و پیوسته بگرمابه شود که آبش معتدل بود و نیز بوهای خوش بوید چون مشک و عود و عنبر و آنچ بدین ماند. یوحنا گوید علاج این حال که از سردی بود آنست که زنجبیل پرورده بکار دارد و کباب و زرده خایه و مغز تخمک را بدارچینی بیامیزد و بکار دارد و شوربا که با زردک و کرم پخته باشند همی‌خورد و گوشت فربه که پیاز و زرده خایه و دار پلپل و زنجبیل پرورده در وی کرده باشند همی خورد و این معجون بکار دارد صفتش تخم کدو و تخم لبلبو و تخم سپست و تخم پیاز و تخم ترب و تخم حرمل و بهمن سرخ و بهمن سپید و مغز فلفل و شقاقل و تودری و لسان العصافیر و بوزیدان از هر یکی بهری زنجبیل و دارفلفل و قرنفل و قسط و روغن بادام و زعفران از هر یکی نیم بهر همه را کوفته بروغن سبز دانه چرب کنند

[illegible]

صد و شصت و هفتم آماس خایه که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
ابو جریح گوید سببش از زیادتی خون بود و تیزی وی باشد که قوت طبیعت و را دفع کرده باشد یا از صفرای تیز بود که از چیزی این حال بدید آید	نشان آنچ از خون بود آنست که بگونه سرخ باشد و در بسودن گرم بود و حمی بود و نشان آنچ از صفرای تیز بود آنست که درد کند و چون تیر زند	ارماسوس گوید سببش از بسیاری چیزی که آمیزش بلغمی بود که درون جمع آمده باشد یا از خلطی بود سودایی تیز که بر مزاج چیره شده باشد	نشان این علت که از بلغم بود آنست که آماس سپید و نرم باشد و از بسودن سرد بود و درد نکند و نشان آنچ از سودا بود آنست که آماس سخت باشد و بسیاهی زند

علاج آن که گرمی باشد

ابو جریح گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید از جانب آماس و اگر آماس از هر دو جانب باشد نخست از دست چپ رگ زند و اگر دوم روز قوت راست بگشاید و بمقدار قوت بیمار خون براند و بکرفس و آب انگور دو باه بیشهار و چندن و گلاب بر جایگاه علت ضماد کند و کشکاب خورد و سکنگبین شاه و پیوسته انار ترش و شیرین خورد و آب تخم پرپهن و لعاب اسپغول با سکنگبین و جلاب بکار دارد و چون آماس بگشاید و درد کم شود مزورها خورد و موم و روغن در وی آید و در گرمابه شود و آب نیم گرم برو ریزد نافع بود. اسحق گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و باغاز علت این دارو بروی طلا کند صنعتش آب کاسنی و آب انگور دو باه و آب کاکنج و آب بیشهار با روغن بنفشه و موم سپید بیامیزد و چون مرهم کند و ضماد کند این ضماد دیگر هم نیکست صنعتش آرد جو و خطمی و بنفشه و چندن سپید از هر یکی بهری همه را بکوبد و با آب انگور دو باه و تراشه کدوی تازه و روغن بنفشه جمله را بهم بیامیزد و بر جایگاه علت ضماد کند و این دارو بکار دارد که نیکست صنعتش دارو صنعتش تخم خرفه و خیار و تخم خربزه و تخم کدوی پوست کنده از هر یکی پنج درسنگ تخم پرپهن چهار درسنگ تخم خطمی تخم مورد و برسیاوشان از هر یکی درسنگی همه را کوفته و بیخته دو درسنگ از وی با جلاب خورد و جایگاه علت بآب سپرغم بشوید

علاج آن که سردی باشد

ارماسوس گوید علاج این علت که آمیزش بلغمی بود آنست که داروهایی که بلغم را فرود آرد بکار دارند تا آن مایه علت پاک کرده و آب نیم گرم سکنگبین بیامیزد و بخورد و بروغن یاسمین یا بروغن آن جایگاه علت میمالد و اگر بآب سپرغم بشوید و عذا نخود آب خورد پس اگر بدین آماس نگشاید این ضماد بکار دارد تا آماس بگشاید صنعتش آرد باقلی و زیره همه را بکوبد و موم بسرشد و پیه سپید با وی بیامیزد و انگه همه بکدارد و بر جایگاه علت ضماد کند که نافع بود. بقراط گوید این علت اگر سببش از خلطی سودایی بود علاج وی آنست که آرد نخود و آرد باقلی کند انگه و خاکستر کوکرد و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه همه را با پیه بز و روغن سوسن بیامیزد و چون مرهم کند و بدو بر نهد که نیک بود اما اگر این دارو آماس نگشاید علاجش آنست که مقل و وشه و شیر و سمه را بهم بیامیزد و آرد باقلی در وی کند بدان مقدار که همه داروها جمع آرد و روغن سوسن در وی ماله آن داروها که یاد کردیم جمله را ضماد کند و چون دارو را برگیرد آب نیم گرم بروی ریزد و غذا زیربا خورد و اگر گند انگه اکلیل الملک و بنفشه با پیه بز بیامیزد و جمله را بهم بکدارد و چون مرهم کند و بر جایگاه علت ضماد کند و اگر آرد نخود و آرد باقلی و زیره و پیه بز و سمه بهم بیامیزد و مرهم کند و بروی ماله منفعت دارد

صد و شصت و هشتم باد فتق که اندر زهار باشد یا در خایه

سببش که اندر زهار بود	علامتش که اندر زهار بود	سببش که اندر خایه بود	علامتش که اندر خایه بود
محمد زکریا گوید باد فتق علتیست که آن باشد که اندر زیر زهار بود آنجایگاه که بتازی ادرا خوانند و سببش از بادی ستبر بود یا از بادی گران که بر دارد یا از جایی بجهد	نشانش آنست که بیمار را باز قفا نهد و دست بر جایگاه علت نهد باد بجای خویش باز شود و چون بیمار برخیزد باد دیگر باره باز جای خویش آید بزودی	جالینوس گوید سبب این علت بر چهار گونه باشد یکی آنکه آب در خایگان افتد دوم از باد بود سیم از ریم باشد چهارم از گوشت زیادت بود فرو شده	نشان آنچ از آب بود آنست که خایه روشن بود و چون زه کمان کشنده باشد و درد کم کند و چون باد بود درد کند و نشان این دو گونه دیگر بدست شاید دانستن

علاج آنک اندر زهار بود

محمد زکریا گوید پزشکان این علت را علاج بیفکنده اند از جهت که بد و خطری بزرگست و در علاج رنج بسیار باشد و گروهی بودند و رنج بردند و علاج کردند تا از وی تمام شفا یافتند و تدبیر نیز از آنست که البته بسیار از طعام حرکت نکند و از همه چیزها که باد انگیزد پرهیز کند و بر سیری کاری نکند و نیز بر پری و هر کاری که خواهد پیش از طعام کند و چون طعام خورده باشد باز خسپد و حرکت نکند و چون تشنه باشد زیر ناف و زهار بسته دارد و چون خواهد که برخیزد یکبار برنجهد و دست را بدان بند بر نهد و بیفشارد تا باد بسوی شکم اندر شود و چون برخیزد بر فادها چهار سو ببندد و دایم ویرا بسته دارد و ضمادها که باد ستبر را بشکند چنانکه در باب قولنج گفتیم بکار دارد و البته جماع نکند و بانگ سخت ندارد و چیزها گران بر نگیرد و از جایگاه بلند بشتاب فرو نیاید که این همه فتق را زیان دارد و فتق از این حالها افتد و علتها دیگر بدید آید پس اگر فتق خرد بود و اندام مردم نرم باشد علاجش آنست که مرهم مرباد ها نرم را بگشاید از داروها و خوردنیها و مرهمهایی که یاد کردیم خاصه اندر علت قولنج بکار دارد که نیک باشد و از آب گرم پرهیز کند و البته هیچ گران و باد انگیز نخورد و بسیار نکردد که باشد که بدین تدبیرها شفا یابد

علاج آنک اندر خایه بود

جالینوس گوید باد فتق که بر سر ملا افتد هرگز درست نشود و علاج کم پذیرد اما علاج باید کردن تا صعب تر نشود اما علاج آنچ از آب سرد بود آنست که آب را بگشاید همچنانکه آب شکم گشایند از جهت استسقا و علاج آنچ از باد بود آنست که معجونهای گرم بکار دارد و نیز طلا کند از کوز سرو و مر و سعد و سریشم ماهی و مرزنگوش باز و و کندر جمله را بکوبد و باب بسرشد و بر جایگاه علت نهد و ببندد و از رنج بردن و چیزهای گران بر گرفتن پرهیز کند و علاج آنچ از ریم بود که در خایه فرو شود ما از گوشت روده بود که بمجری فرو شده باشد بهتر از بستن چیزی نباشد و باید که از جماع پرهیز کند و چیزهای باد انگیز نخورد و پیوسته روغن مصطکی بروی همی ماله. روفس گوید علاجش آنست که چیزهای باد انگیز نخورد و بر سیری حرکت نکند و پیوسته بسته دارد تا بدرد نخیزد و آن فتق که سببش از باد بود بیاید خرد و روغن را بروغن زیت بکار دارد و در سوراخ قضیب بزد و بر زهار ماله که سود دارد و اگر سبب علت از خلط بلغمی بود این ضماد بکار دارد صنعتش کوز سرو و پوست انار و جفت بلوط و گلنار و گل سرخ از هر یکی بهری را کوفته و صمغ البطم و سریشم ماهی با وی بیامیزد و سرشته قدری بکار کند و بر جایگاه علت نهد که نیک بود و غذا کم خورد و گوارش زنجبیل و گوارش عود شیرین بکار دارد نیک بود والله اعلم

صد و شصت و هفتم بستگی زهدان که بتازی اختناق الرحم خوانند

علامتش که بستگی حیض بود	سببش که بستگی حیض بود	علامتش که بسیاری منی بود	سببش که بسیاری منی بود
نشانش آنست که بآغاز علت زن کاهل و سست و زرد روی شود و چون علت محکم گردد اندر اندام تشنج افتد و علت بنوبت آید همچون صرع و آب تاختن بسیاری ...	محمد زکریا گوید این حال از تیزی شهوت بود که بر زنان دوشیزه چیره گردد یا از بستگی حیض باشد که زنان شوی کرده را پدید آید از غالب شدن علت	نشانش آنست که زن بیهوش گردد همچون کسی که او را صرع بود و فرق میان این علت و صرع آنست که عقل وی اندرین حال از زن بشود اما کف بر نیارد	بقراط گوید این علت از دو چیز بود یکی از بسیاری منی دوم از بستگی حیض و سبب آنکه از بسیاری منی بود آنست که زن شوهر ندارد و منی از زیادتی بفساد آید و بخار بلغم بر شود

علاج آنکه بسیاری منی بود

بقراط گوید علاجش آنست که شوهر کند و اگر سامان شوهر کردن نباشد داروهایی که شهوت کم کند بکار دارد و بیشتر با روغن یاسمین سپید خویشتن گیرد و کوی سوخته و کوکرد ... بر نهد و پیوسته پایها همی مالد و بیرون از روز نوبت داروهایی خورد که شهوت کم کند و وقت بود که این علت زنان را چنان بگیرد که دم فرو نشود و البته حس نجنبد و باشد که دو روز همچنان بماند و مردمان پندارند که او مرده و علاجش اندرین حال آن بود که پیوسته سر زهدان را بمالد و بویهای خوش بدو بر نهد تا بهتر شود

اسحق گوید بهترین علاج این علت را آن بود که مرد بوی رسد و تا این حال بود آن شکم برا اندر بخار جنبد و شیر خشت و بنفشه و مانند آن که نیک باشد و تا بوقت افتادن همه خنکی خورد چون تخم مرو و خیار و آب کاسنی و کافور و سکنجبین و چون بنهاده پاها را همی مالد و انگشتان را بروغن خلوق چرب کند و در زهدان کند و سر زهدان را بجنباند و اندکی کندش داروی سوخته و کوکرد و میان فرزه و جاوشیر و چیزهای گنده چون پیه بویها بر نهند چون عود و مشک و غالیه و عنبر و قرص مرا خورد و چون علت در آنکه چیزهایی که باد را بگشاید خویشتن برگیرد چون زیره و کرویا و آنچ بپرورند و سداب و نطرون با انگبین بپزد و خویشتن برگیرد

علاج آنکه بستگی حیض بود

محمد زکریا گوید علاج این علت آنست که رگ صافن بگشاید و اوز رگ باسلیق و اگر نیرو که باشد از جانب درون بر ساق حجامت کند و بزیر شکم که بهار ... محجمهای بر نهد و داروهایی که حیض آورد آرند بکار دارند و هنگام ... ساقها را ببندد و پایها را بمالد و چیزهایی که گنده بود چون قطران و ... فرزه و جاوشیر و بویهای خوش بخویشتن برگیرد و چون نوبت تب اندر گذرد قی کند و پس که عضل غرغره کند و سکنجبین ... با خورد با آب مرزنجوش و معجون کاکنه مرو را نیک بود و از همه بهتر این علت را معجون نجاح ... باشد که بکار دارد

ماسرجویه گوید این شیاف حیض آورد و علت را نیک بود صفتش اشنان پارسی و عاقرقرحا و شونیز و سداب و فربیون از هر یکی جزوی همه را کوفته و بیخته با آب سیر سرشته و با روغن یاسمین سپید بپشم کند و خویشتن بر دارد و همچنین بیخ سوسن و بارزد هر دو را بکوبد و با آب کلم بسرشد و برگیرد نیک بود و این دارو دیگر حیض را فرود آرد و آب پشت ... کم کند صفتش تخم کرفس و بلک سداب خشک و پودینه و تخم سپندان و سعد و بلیجه سیاه و قسط تلخ از هر یکی بهری راست میان فرزه و مورد از هر یکی نیم جزو همه را کوفته با انگبین بسرشد و بوقت حاجت چندی جوزی اندر آب گرم بازین کوفته بخورد و غالیه خویشتن برگیرد و اگر علت قوی باشد باره دو قرص از شحم الحنظل درو کرده باشند بکار دارد نیک بود

صد و شصت و هشتم کشاد زهدان که بتازی ترف خوانند

علامتش از گفتار جالینوس	سببش از گفتار جالینوس	علامتش از گفتار بقراط	سببش از گفتار بقراط
نشان آنچ از ضعیفی رگها بود آنست که رگها درد کند و معده ضعیف باشد و نشان ریشی آنست که آنچ فرود آید با ریم تنگ بود و بسیار نباید و نشان آنچ از زخم بود از بیمار خون آید	جالینوس گوید سبب بسیاری حیض از ضعیفی رگها بود که خون را نگاه نتواند داشتن یا از ریش زهدان باشد و یا از گشادگی و بسیاری خون بود یا از زخمی که زهدان را برسد	نشان آنچ از بسیاری خون بود آنست که تن ضعیف گردد و گونه بر حال خویش باشد و آنچ از تنگی خون باشد نشانش دیر باشد و یا از بسیاری خون بود آنچ از ناصور بود آنست که خون بوقت بیرون آید	بقراط گوید سببش از بسیاری خون که در تن گرد آمده باشد و یا از تنگی دستی چون بچه یا از زادن دشوار و سختی باشد یا از ناصوری بود که اندر زهدان پدید آید

علاجش از گفتار بقراط

بقراط گوید که سبب این علت از بسیاری خون بود صواب آنست که او را رگ باسلیق زنند تا آن وقت که ضعف اندر تن پدید آید و روی زرد شود آن وقت تا نهان انصاف ببندد و محجمهای آتشی بر سینه نهد و شافهای که حیض را باز دارد برگیرد و داروهایی که مانع آن باید بکار دارد و در آب سرد نشیند و غذاهای ترش و گیرنده خورد چون غوره با و ترش آبا و تن را خشک کند داروی که حیض را باز دارد بکار دارد و علاج آنچ از سردی بود آنست که چیزهای گرم خون ستبر کند همی خورد و قرص کهربا هم نیک بود و آنچ از ریشهای زهدان باید بکار دارد و علاج آنچ از ناصور بود آنست که رگ باسلیق بزنند و قرص کهربا خورد و شیافی که مر ناصور زهدان را نیک بود و کنار به و مازو بکنیم بکار دارد و این دارو خون آمدن حیض را باز دارد صفتش مازو و بلوط سرد و را با سرکه غرغره کند و گل ازمنی و ... از هر یکی پنج درمسنگ میان فرزه و درمسنگ و نیم و دو درم سوخته کهربا وسبد سرد و را اندکی آتش نمایند و زیر یکی سه درمسنگ از وی با آب سرد بخورند و اگر بیخ گیتیم علت زایل نشود رگ صافن بگشاید و بر ساقها حجامت کند و قرص مروا بکرفس یا با آب سداب بکار دارد و این شیاف را خویشتن برگیرد صفتش سلیجه و مرد و ابهل و مشک طراشیع و تخم کرفس همه را کوفته با آب شاف کند و خویشتن برگیرد و نخود سیاه بروغن جوز همی خورد و آب سپرها نشیند

علاجش از گفتار جالینوس

جالینوس گوید اگر کسی خواهد که نیک بداند که سبب علت از کدام خلط است رگوی کتان خویشتن بر گیرد و بنهد تا خشک شود آنگه بنگرد اگر سرخ بود مایه علت از حیر که خون باشد و اگر زرد بود از صفرا بود و اگر سپید بود از بلغم بود و اگر سیاه بود از سودا باشد آنگه هر یکی را علاج کند اما علاج آنچ از خون بود آنست که چیزهای سرد گیرنده بکار دارد چون کل ارمنی و سنگ ... و مانند آن و بزرگ ادرها مرهم بکار دارد با آب بپزد و بدو در نشیند و بالفعل کند و آب لسان الحمل بیاشامد که سود دارد و این شیاف این حال را نیک بود صفتش افیون و کتان سوخته و زاک سپید همه را با آب لسان الحمل بسرشد و تر کند و بکار دارد و این شیاف را ما بیازموده ایم نیک است صفتش اقاقیا و کافور و لادن و گل سرخ و افیون از هر یکی بهری همه را کوفته با آب ملک سودة بخویشتن برگیرد و اگر سرکه و بلوط و کلنار و جلنار از هر یکی بهری همه را کوفته با آب یا سرکه بسرشد و بر پشم مالد و خویشتن برگیرد و اگر علت از صفرا بود رگ باسلیق و قرص کهربا خورد و غذاهای ترش و گیرنده بکار دارد و گندرو مازو و سرمه و زاک سپید و اقاقیا همه را یک باید و آنگه بر پشم مالد و خویشتن برگیرد و غذاهای نرم بکار دارد و اگر آنچ فرود آید گنده بود هفته تیز کند و اگر علت با گرمی بود هر روز دو دانگ تخم بنگ با شکر بخورد تا نفع بود ان شاء الله

صد و شصت و نهم بستن حیض که بتازی احتباس الطمث خوانند

سببش از گفتار یوحنا

یوحنا گوید که باز ایستادن حیض یا از کمی خون بود یا از ستبری و افسردگی او باشد یا از بیماریهای دراز بود و نیز از گرسنگی و بیکارگی سخت که بروی دراز گشته باشد بود

علامتش از گفتار یوحنا

نشان آنچ از کمی خون بود آنست که مردم لاغر باشد و بکوشیده زند و نشان آنچ از ستبری خون بود آنست که زن پیسته باشد و فربه و با گوشت بود

سببش از گفتار روفس

روفس گوید سبب این علت از بیماری بود یا از آماس زهدان باشد که چون وی را علاج کنند راههای حیض بر وی بسته شود یا از کمی و ستبری خون باشد

علامتش از گفتار روفس

نشان بستگی حیض آنست که همه اندامها گران باشد و طعام آرزو نکند و سر و چشم و پشت و میان را درد کند و تبهای تیز آید و آب ناخن سیاه بود یا سرخی زند

علاجش از گفتار یوحنا

یوحنا گوید علاج آنچ از کمی خون آنست که بعد از یادت کردن خون تنها نیکو دارد و بویهای خوش ببوید و بسیار بخسبد و خواب بسیار بود و علاج آنچ از ستبری خون بود آنست که داروها خورد که خون را لطیف کند و نخود آب با شبت و زیره بکار دارد و زرنبها و چیزهای که خون را تیز کند و در با و بر ساق حجامت کند و پیش از وقت علت به دو روز رگ صافن بزند تا حیض راه بیند و در زنان پس کبه حجامان بر ناف و زهار زنند تا حیض افزود آرد و اگر بیرون آمده که گستم فرو نیاید علاجش آنست که تخم کرفس و انیسون و بادیان و پودینه کوهی جمله را بهم بکوبد و با سکنجبین یا با آب نخود سیاه بخورد و اگر تخم کلم و بادیان و سداب و بابونه و ابهل و پودینه همه را با آب بپزد و در گرمش نشیند که نیک بود و اگر سنبل و دارچینی و سلیخه و چوب بلسان و کوز بویا همه را درشت بکوبد و با آب بپزد و در کیسه پشمین کند و گرمش را بر ناف و زهار بازی چند برنهد و اگر نیم مثقال ایارج فیقرا بخورد و حب شکاعی و دارو روغن یاسمین بکار دارد و پشم را به و در زند و خویشتن برگیرد و اگر پودینه و ابهل و سداب خشک از هر یکی بهری و پوست کوکنار و کندس از هر یکی نیم بهر همه را کوفته با آب پودینه بسرشد و پشم مالد و خویشتن برگیرد و اگر بار شد و میان خرد و مر و ابهل از هر یکی بهری همه را با روغن گاو و آب سداب بسرشد و پشم از و برگیرد نیک بود

علاجش از گفتار روفس

روفس گوید علاج این حال که بیماری بود آنست که طعامهای بسیار خورد و خویشتن را نیکو دارد و آب نیم گرم بر جایگاه علت ریزد و سکی مزیج و علاج آنچ از پس بیماری بود آنست که ضمادها و حقنهای نرم بکار دارد و این داروها را منفعت کند صفتش لوبیای سرخ و حلبه از هر یکی کف انیسون بیخ درمسنگ سداب خشک چهار درمسنگ همه را اندر دو رطل آب بپزد تا نیمه باز آید آنگه بپالاید و صافی کند و چهار یکی از وی بخورد و این قرص را بیازمودیم بستگی حیض را از هر نوعی که باشد سود دارد صفتش مرسه درمسنگ ترمس بیخ درمسنگ بلکه سداب خشک هم چون و مشک طرا شیع و انگژد و سکبینج و جاوشیر از هر یکی دو درمسنگ همه را از هم کنند و آنگه قرص از وی با آب ابهل بخورند تا حیض افزود آرد و بر ساقها حجامت کند و رگ صافن بزنند و کبه حجامان بر زهار و شکم نهند و اگر جاوشیر و کندس و ناخن صدف همه را بر زیر تغاری دود کنند و بر نشیند تا دود برود سود دارد و اگر حنظل را چنین که گفتیم دود کنند نیک باشد و قرص برنگ را درین باب خاصیتی است عجب چون دو سه شربت از وی بخورند و اگر جاوشیر و افسنتین و پوست بیخ از هر یکی مثقالی با آب پودینه حری بخورند یا دو درمسنگ بیخ سوسن آسمان گون با سکنجبین بسرشد دیگر روز دارد نافع باشد

صد و هفتادم آماس زهدان که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که از گرمی بود

محمد زکریا گوید سببش از بستن حیض بود یا از دشوار زادن باشد و یا از زخمی بود که بر زهدان افتد باشد که خود بیرون از زن بچه افتد و از قوت طبیعت کرد اینجا افتد

علامتش که از گرمی بود

نشانش آنست که تبهای گرم آید و زبان سیاه گردد و سر و گردن و میان و پشت درد کند و شکم ببندد و آب ناخن تیره شود و زیر ران آماس و مجسه با رنگ سرخ شود

سببش که از سردی بود

ارماسیوس گوید سبب این علت از زیادتی آمیزش سودا و بلغم بود که قوت طبیعت وی را از زهدان دفع کرده باشد و از جهت آن آماس پدید آید

علامتش که از سردی بود

نشانش آنست که جایگاه علت گرانی کند و آماس سخت بود و آب ناخن البته تیره نگردد و ساقها سست شود چنانکه وقت برخاستن دشواری بود

علاج آن که از گرمی باشد

محمد زکریا گوید علاج آنچ از دشوار زادن بود آنست که رگ باسلیق بزند و باشد که زن را خناق افتد که از پس دشوار زادن خون بسیار بسته شود و رگ زدن او را سود دارد و زنان پس آب اسپغول و روغن گل بر جایگاه علت ریزد و علاجهای برسام بکار دارد چون گشکاب و شراب بنفشه و لعاب اسپغول و روغن گل بر جایگاه علت ریزد و اگر درد سخت شود و آب ناخن تیره شود بابونه و حلبه و گندم اندر آب بپزد و در آن نشیند و آب از ناف بر گذارد و جایگاه علت را بروغن بابونه و روغن خیری زرد بمالد و اگر بدین علاج بهتر نشود هیچ چیز نکند تا یک هفته بگذرد که بعد از یک هفته حال به چیز بازگردد یا بگشاید یا سخت شود و همچنین باشد تا ریم کند و نشان ریم آنست که آماس تیز جمع شود چنانکه از تپش ادب بگیرد و گاه گاه لرز کند علاجش آنست که آن جایگاه را از پس هفت روز بچیزهای نرم مرهم کند چون بابونه و خطمی کشد آنگه حلبه که آبهای ایشان بهم بیامیزد و در زیره ریزد و در آب گرم نشیند و جایگاه سر را بروغن نیم گرم بمالد تا نشان گرد آمدن ریم اندر آماس پدید آید آنگه آهسته با شکافد و علامت شکافتن وی آنست که گرانی از وی بشود و ریم از آب ناخن بیرون آید علاجش آنست که قرص کهربا خورد و جایگاه ریش را به مرهمها علاج کند تا شفا یابد

علاج آن که از سردی باشد

ارماسیوس گوید علاجش با آغاز علت آنست که رگ باسلیق بزند و بیاشامد گلنگبین کهن خورد و سکنجبین و تن ایارج فیقرا پاک کند و یا بحقنه افیون و جایگاه علت را به پیه بط و یا پیه مرغ و روغن حنا لدو بابونه و اکلیل الملک و بنفشه همه را با آب بپزد و آن آبش بروی ریزد و زیرها لعاب حلبه و کشد انگ و روغن کنجد بمالد و غذا زود زیر با خورد پس اگر قوت بیمار ضعیف باشد شوربا خورد و اگر علت سرطان گردد علاجش کند بچیزهایی که درد را بنشاند تا آماس افزون بزرگتر نگردد که چون علت سرطان گشت درست نگردد بقراط گوید علاج این علت آنست که این دارو خویشتن برگیرد صفتش پیه کلنگ و روغن سوسن و موم سپید و لعاب کشد انگ و لعاب حلبه همه بهم بیامیزد و موم و پیه را بگدازد تا چون مرهم گردد و بر جایگاه علت ضماد کند و این ضماد دیگر بیازمودیم مر درا نیک بود صفتش کشد انگ و حلبه و تخم خطمی کوفته و موم سپید و مغز ساق گاو و روغن کنجد یا روغن گاو باوی بیامیزد و بر آتش نهد تا موم بگدازد و چون مرهم شود ضماد کند و پیوسته زن هر روز پیه بط یا پیه مرغ همی مالد که نیک بود و اگر شبت و اکلیل الملک و بیخ خطمی و بنفشه با آب بپزد و در آب نیم گرمش نشیند نیک بود و اگر پیه بط و خطمی آرد حلبه مرهم کند و ضماد کند و یا مرهم داخلیون بروی نهد

صد و هفتاد و یکم ریشی زهدان و سرطان کند و باشد

سبب ریشی زهدان	علامت ریشی زهدان	سبب سرطان کند و باشد	علامت سرطان کند و باشد
ابوجریج گوید سبب این علّت از زخم بود که بدو رسد یا از جای بلندی بیفتد یا از آماس بود که بشکافد یا از دشوار زادن باشد ریش شدن بود یا از بیرون آمدن مشیمه	نشانش آنست که از وی ریم و تری بیرون آید و سوزش و درد و چون زهدان را بگشاید و قابله درو نگاه کند آن ریشی دید اگر باشد علاج نپذیرد	ماسرجویه گوید سبب این علّت از زیادتی آمیزش سوداست بود که قوّت طبیعت وی را در جرم زهدان دفع کرده باشد و چون چیره کرد این حال پیدا کند	نشانش آنست که علّت سختی درد کند و گرانی غایت و بگونه سیاه بود یا سبزی زند و اگر سرطان ریش شده باشد نشانش آنست که ریم گنده از وی بیرون آید

علاج ریشی زهدان

ابوجریج گوید اگر سبب این علّت از زخم افتادن بود چون خون بیرون آمده علاجش آنست که اندکی پشم را با آب لسان الحمل تر کند و آنگاه گل ارمنی و اقاقیا و جوز سرو همه را کوفته بیخته پراکنده و بخود برگیرد و گلاب و آب طلع و شیره خشخاش و روغن گل حقنه کند نیک بود و قرص کهربا با آب لسان الحمل بسرشد و بکار دارد با آب تری پس اگر از وی ریم سپید بیرون آید علاجش آنست که بروغن گل و بروغن بنفشه نیم گرم حقنه کند بدان وقت که داند که زهدان از ریم پاک شده است و چون ریم بیرون نیاید بکشکاب و انگبین حقنه کند و اگر حلبه و زرنیخ و حنظل و سوسن در دارکوی کتان بندد و همه را بپزد در آب و ده درم سنگ انگبین با وی بیامیزد و با آب نیم گرم حقنه کند درد ساکن آرام گیرد ماسرجویه گوید اگر سبب ریشی وی از آماسی گرم بود بچیزهای سرد علاجش کند چنانکه اندر باب وی یاد کردیم پس اگر ریم گشت بیرون آید علاجش کنند بداروهایی که در باب سرطان یاد کردیم و اگر خون بیرون آید اندکی پنبه به آب لسان الحمل تر کند و خون سیاوشان و گل ارمنی و شادنه و صبر و کندر و سپیداب و افیون همه را کوفته بدان پنبه پراکنده و اندام برگیرد و قرص کهربا بخورد و اگر ایچ گفتیم یعنی ریم سپید بود مرهم سپیداب و روغن گل بهم بیامیزد و حقنه کند نافع بود ان شاء الله

علاج سرطان کند و باشد

ماسرجویه گوید علاجش آغاز علّت آنست که روغن خیری و روغن بابونه و سپیده بیضه مرغ خانگی و مرهمهای که آماس سخت را گشاید بکار دارد و مرهم کند از داروها تا ریش نشود و چون وقتی همه درد کند بروغن گل و آب اسپغول حقنه کند و مرهمهای خشک بر وی نهند تا بیارامد و زود باید جستن درمان پیش تا که علّت بیفزاید چون ریش گردد علاجش آنست که در آب زنی نیم گرم نشیند و شیره خشخاش و شیاف سپید مقدری افیون و زعفران با وی بیامیزد و آنگه حقنه کند تا در دو بنشیند و انجیر و مویز و عناب و گل که در سپستان بهم بیامیزد و بپزد و خیار چنبر و روغن بادام با وی یار کند و بخورد یوحنا گوید این علّت صعب باشد و علاج دشوار پذیرد اما باید که علاجش کند تا زیادت نشود و چون درد بود علاجش آنست که تخم بزرقطونا و خطمی تر و آب انگبین بپزد و زان پس بروغن گل نیک بمالد و بر جایگاه علّت ضماد کند که نیک بود و آب نیم گرم و شیره خشخاش و روغن گل تخم بزرقطونا کوفته بهم بیامیزد و حقنه کند و اگر بدین علاج گفتیم زایل نشود علاجش آنست که با فشرهٔ لحیة التیس و گل ارمنی و سپیداب و آب لسان الحمل حقنه کند و در آب نشیند و از غذاها گوشت بزغاله که بابزارهای لطیف پخته باشند بکار دارد و از میوه انجیر و انگور سپید خورد نیک باشد

صد و هفتاد و دوم دمیدگی و ناسور کند در زهدان باشد

سبب دمیدگی زهدان	علامت دمیدگی زهدان	سبب ناسور زهدان	علامت ناسور زهدان
جالینوس گوید سببش از بسیاری خون گرم و تیز بود که گرد آمده باشد و چیره گشته یا از زیادتی آمیزش صفرای تیز باشد	نشانش آنست که از وی اندکی تری بیرون آید و اگر او را بگشاید و قابله در او دیدار کند دمیدگی دیدار بود و اگر انگشت در آنجا کند نرم انگشت دیدار باشد	حنین گوید سببش از آمیزش سودایی تیز بود که قوّت طبیعت وی را در آنجا افکنده باشد یا از آن جهت رگی در وی بگشاید یا از گوشتی زیادت بود	نشانش آنست که رنگش سیاه بود چون دانهٔ انگور باشد و خون از وی بیرون آید خاصه بهنگام علّت بیرون تر باشد و آماس کم گردد

علاج دمیدگی زهدان

جالینوس گوید علاج این علّت آنست که رگ قیفال بگشاید و رگ صافن بزند و مرهم سپید بر وی نهد یا سپیداب و مرداسنگ کوفته و روغن گل همه را بهم بیامیزد و بر وی بمالد و گل خشک و گل سرشته از هر یکی دو درم سنگ سپیداب و مرداسنگ از هر یکی ده درم سنگ همه را کوفته و بیخته و روغن گل و موم سپید در وی کند با گلاب و زردهٔ بیضه با وی بیامیزد تا چون مرهم شود و آنگه بر جایگاه علّت همی مالد و اگر این داروها که گفتیم گرفته نیابند آنگه موم و روغن با وی باشد و گل مهر با وی یار کند و مصطکی همه را نیز سوده شیاف کند هر یکی چند بلوطی و بخویشتن برگیرد نیک بود اسحق گوید اگر قوّت بجا و قوی باشد علاجش آنست که رگ زند و کشکاب بخورد و سکنگبین با آب سرد و غذا مزورهای خوش بکار دارد و اگر دمیدگی پیدا بود مرداسنگ و اقلیمیای سیم و کافور و روغن گل و موم سپید جمله را مرهم کند و بر وی نهد نیک بود پس اگر پیدا نباشد این داروها که گفتیم با آب لسان الحمل شیره خشخاش و روغن گل بیامیزد و بخویشتن برگیرد که سود دارد و اگر با این علّت درد و سختی و تنگی بود علاجش آنست که پیه بط و پیه مرغ و روغن بنفشه پیوسته همی مالد و مرهم باسلیقون نیکست چون بر وی مالد و غذا شوربا خورد که بگوشت بره پخته باشد تا شفا یابد

علاج ناسور زهدان

حنین گوید علاج این علّت همچون علّت شقاق باید کرد و از طعامها که خون را سطبر کند چون نرسک و گوشت گاو و باقلا پرهیز کند و مسور و آنچه بدین ماند و روا باشد و از غذاها که خون را بسیار زاید پرهیز کند و اگر از وی خون آید باز نباید داشتن تا آن وقت که قوّت بیمار ضعیف نشود که اندر خون آمدن منفعت بیمار بسیار باشد و قرص کهربا با آب تری خورد و اسفنج کند و خون آمدن را کم کند و حب مقل را درین باب خاصیتی عجیبست و آب پیاز با زهرهٔ گاو بر پنبه کند و بخویشتن برگیرد منفعت دارد ماسرجویه گوید ناسور را هیچ چیز سودمندتر از حب مقل نیست که خون قطع باز دارد و درد بسیار را منفعت دهد صفتش مقل سوخته و هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یکی بهری جمله را با آب آهنگران بسرشد و حب کند و بکار دارد و اگر این داروها بپزد و دود کند نیک باشد صفتش مقل و کبر و تخم گندنا و سرگین اشتر و زراوند و سپند جمله را کوفته بگومیز اشتر بسرشد و تفاری با اسراج کند و بر وی نشیند و دود کند و اترج و پوست چوب توت و پوست مار جمله را بکوبد و آنگه بر ریش دود کند و اگر روغن کنجد که آب دانهٔ سیر پاک کرده بجوشانند تا سرخ شود و آنگه نیم گرمش با پنبه بر نهد منفعت دارد

بکا

صد و هفتاد و سوم رجا علتی بود که زنان پندارند که بار دارند

سببش از گفتار جالینوس	علامتش از گفتار جالینوس	سببش از گفتار فولس	علامتش از گفتار فولس
جالینوس گوید سبب این علت از آماسی سخت بود که در میان پرده های زهدان دیدار شود یا از بادهای ستبر بود که در آنجا گرد آمده باشد و چیره شده	نشانش آنست که حیض بند شود و البته نیاید از آن جهت که راه ها رگ بسته شود و شکم بزرگ گردد و دست و پایها سست شود و کاهل گردد	فولس گوید سببش از خلطی ستبر بود که در میان پوست زهدان گرد آید یا از بادی بود که در شکم بسته شود و حیض باز ایستد و زن پندارد که بار دارد	نشانش آنست که پوست شکم سخت باشد و پستانها و پایهای زن سست گردد و چون وقت جنبیدن کودک باشد هیچ نجنبد و رویش برنگ خویش نباشد

علاجش از گفتار جالینوس

جالینوس گوید علاجش آنست که آب نخود با آب بید انجیر بخورد و مانند این از داروهای پخته که حیض فرود آرد بکار دارد چون دهنها و کمّون دارو [illegible] بزرگ و تریاک فاروق و تریاک الاربعه خواند و آب سداب با آب حلبه و دیگر ها خورده و رگهای گرم کرده بر شکم نهد و سداب را بروغن زیت بپزد و بر شکم مالد و شیافهای [illegible] فرود آرد و داروهای که بجوشانند بکار دارد و نخود آب [illegible] جوب و مصطکی مرو را سود دارد و این دارو این علت را نیک بود صفتش پوست بیخ کرفس بادیان انیسون و زراوند گرد و دراز و سپند و قنطوریون باریک و بیخ فاوانیا و وج از هر یکی [illegible] و مشک و مویز طایفی ده درم و سنگ همه را با سه رطل آب بپزد تا یک رطل باز آید و آنگه صافی کند و هر روزی ناهار [illegible] از وی با سکنجبین دو مثقال و مثقالی بادام شیرین بکار دارد و از چیزهای که باد انگیزد پرهیز کند و شکم را به پیه بط و مرهم داخلیون ضماد کند و پیوسته روغن گاو بر شکم همی مالد پس اگر بدین علت خون بسیار آید علاجش کند بدان داروها که خون را باز دارد چنانکه اندر باب وی یاد کرده ایم و از طعامهای سرد و بدگوار پرهیز کند و بغذاهای لطیف و گوارنده گراید تا بزودی شفا یابد ان شاء الله تعالی

علاجش از گفتار فولس

فولس گوید که این علت را علاج باید کرد که اگر دیر دراز کشد با استسقا انگند و فرق میان این علت و استسقا آنست که اندرین علت شکم سخت باشد و آروغ بسیار کند مگر که چون علت دیر دراز کشد با استسقا شود و باشد که زن چون گوشت پاره بزاید که صورت ندارد و باشد که بادهای ستبر و تریهای بسیار از شکم زود آید و آنگه شکم حال خویش باز گردد اما علاجش آنست که شکم نرم کند بیارج [illegible] کند و زان پس داروهای که خلطهای سودایی را تحلیل کند بکار دارد چون [illegible] مصطکی و سکنجبین و تخمها و قرص گل و آب تخمها و مانند این بسیار که پیش گفتیم علت زایل شود علاجش آنست که دهنها با آب نیم گرم خورد و رگهای گرم کرده بر شکم نهد و پیوسته شکم را بروغن قسط همی مالد پس اگر علت قوی باشد قرص مرّ با آب پخته کرفس دارو بکار دارد و بروغن انجیر و سداب و پودینه دشتی خویشتن بردارد و غذا شوربا خورد که با ابزارهای گرم لطیف کرده باشند و این داروها بیازمودیم این علت را نیک باشد صفتش قیطاناتی رومی و دانه و حشیشه و زراوند دراز و مرّ صافی از هر یکی برکی راست همه را کوفته و بیخته با انگبین صافی سرشته و به هنگام حاجت مثقالی بکار دارد منفعت دارد

صد و هفتاد و چهارم بیرون آمدن زهدان و کژ شدن و تری آمدن از وی

سبب بیرون آمدن زهدان	علامت بیرون آمدن زهدان	سبب کژ شدن زهدان	علامت کژ شدن زهدان
ابوجریج گوید سبب این علت از تریهای بلغمی بود یا از زخمی سخت که بر وی رسد یا از جایگاه بلند افتاده باشد یا چیزی سخت گران برگرفته بود بدید آید	نشانش آنست که زهدان بیرون آمده باشد و ناخوشی دریابد که بیرون آمدن است این حال بیمار برنخیزد [illegible] گردد و البته هیچ حال نماند	یوحنا گوید سببش از آمیزش ستبر لزج باشد که اندر یکی جانب زهدان گرفته شود پس از جانب دیگر از گرانی وی کژ گردد زیرا که این جانب سبکتر شود	نشانش آنست که زن آبستن نبود و زهدان از آن جانب که خلط در وی باشد گرانی کند و این حال بیشتر زنان را از سر زادن دیدار کند

علاج بیرون آمدن زهدان

ابوجریج گوید علاجش آنست که آبهای گرم [illegible] در نشیند و زهدان را باز [illegible] گل و چوب کند و داروهای [illegible] پس گلنار و گل و زرشک و پوست انار همه را در آب بپزد و زهدان را بدو همی شوید و در وی نشیند و اگر روغن گرم [illegible] کند و اگر پشم [illegible] روغن اندر زهدان نهد [illegible] و اگر افتد [illegible] بکار دارد [illegible]

تیادق گوید علاجش آنست که شاخ مورد و مازو و بلوط و [illegible] زیتون و [illegible] و جوز سرو [illegible] با آب بپزد و در وی نشیند و این ثابت برگرد صفتش اقاقیا و کندر و مرصافی و لادن و گلنار و مورد و گل و زرشک [illegible] پوست و مازو [illegible] و خویشتن برگرد و اگر [illegible] و پوست انار [illegible] و خویشتن برگرد [illegible] دارد

روفس گوید علاجش آنست که [illegible] خورد و [illegible] سپید [illegible] کند و [illegible] و اگر [illegible] و [illegible] آب مورد [illegible]

علاج کژ شدن زهدان

یوحنا گوید علاج این حال آنست که حب ایارج خورد و اشیاف [illegible] و روغن [illegible] و مشک و عنبر [illegible] خوش آید و [illegible] جانب که گرانی کند [illegible] راست شود و اگر زهدان بیرون آمده [illegible] بیمار باشد رگ [illegible] گرانی کند و آن خلط را [illegible] داروها که او را [illegible] بود و آنگه در [illegible] شود و چون [illegible] غذا [illegible] لطیف خورد نافع بود

اسحق گوید علاجش آنست که داروهای خورد که آن خلطهای ستبر را فرود آرد و [illegible] علت را پاک کند [illegible] صفتش مصطکی و افسنتین و صبر و [illegible] و شحم حنظل از هر یکی [illegible] کوفته و بیخته با آب [illegible] کند و هر وقت سه مثقال بکار دارد و اما تری آمدن از زهدان

حنین گوید که آن تری را که بیرون آید بنگرند اگر سرخ باشد علامت زیادتی خون بود علاجش آنست که رگ باسلیق زنند و اگر زرد باشد از چیرگی صفرا بود علاجش آنست که [illegible] زرد [illegible] و اگر سپید باشد علامت بلغم بود علاجش آنست که داروهای که بلغم را فرود آرند بخورد و [illegible] و [illegible] و خویشتن برگرد و اگر سیاه بود علامت [illegible] سودا بود [illegible]

صد و هفتاد و پنجم کودک افتادن زن و بادها که در زهدان افتد

علامت بادهای زهدان	سبب بادهای زهدان	علامت کودک افتادن	سبب کودک افتادن
نشانش آنست که شکم و زهدان آماس گیرد و سخت شود و چون دست بجایگاه علت زند بانگش همچون بانگ طبل همی آید و از غذای باد انگیز بتر باشد	ابن ماسویه گوید این علت از آن باشد که آبستنی سرد مزاجش باد کرده بود یا از خلطی سرد بود که در وی گرد آمده باشد یا از خونی بود که سخت ببندد	نشان آنچ از زخم یا از افتادن یا از استفراغ بود معروف باشد و نشان آنچ از تبهای بسیار بود آنست که تری از وی بیرون آید و باشد که کودک سه ماهه بیفتد	مسیح گوید سببش از زخمی بود که بر شکم رسد و یا از جایگاهی بلند بجهد یا بیفتد یا از استفراغی باشد که از حد بگذرد یا از تبهای لرزه بود یا از بادها باشد

علاج کودک افتادن

مسیح گوید علاجش آنست که چون آبستن باشد تریاک بیارند [illegible] از آمیزش تا بلغمی پاک کند و نیز آب شبت بکند یا با آب انگبین نیم گرم تا مایهٔ علت کم گردد و انگه کلنگبین کمی و گوارش مشک یا گوارش عنبر بکار دارد و این ناف خویشتن بر گیرد نیک باشد صفتش تخم حنظل مصطکی و زعفران سپید و خشک سنبل خوش از هر یکی بهری اندکی مشک باری یار کند همه را بکوبد و ببیکی بسرشد و خویشتن بر گیرد و از غذا ها گوشت برنج بقلیه کرده خورد که سود دارد اسحق گوید این دارو مر کودک افتادن که از باد بود و در تن ها سود دارد صفتش روغن بلسان در سنگی تریاک انوشدارو سیان [illegible] در سنگ نیم برنج جاوشیر در سنگ نیم زر نباد و درونه از هر یکی دو درسنگ زوفای تر دو دانگ و آنچ از این دارو ها بود خشک بکوبد و تریاک را بروغن بلسان بگدازد و جمله را بهم بیامیزد و چند فندقی از وی برپشم کند و خویشتن بر گیرد و هر پنج روز از وی نیم درسنگ بخورد نیک بود پس اگر سبب این علت از باد بود علاجش آنست که این سفوف بخورد تا بادها را تحلیل کند صفتش تخم کرفس و انیسون و نانخواه و انگدان سیاه و سداب و پودینهٔ کوهی و سعد و زیره و زرنباد از هر یکی بهری همه را بکوبد و یک مثقال با یکی بخورد و اگر سبب علت از زخم یا از افتادن بود پرهیز کند و خویشتن را از غذا های گرم نگاه دارد تا شفا یابد

علاج بادهای زهدان

ابن ماسویه گوید علاجش آنست که چیزهای خورد که بادها را تحلیل کند چون [illegible] زیره و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون همه را کوفته با انگبین بسرشد و مثقالی بکار دارد و بپوست زیر ناف و زهار بروغن سداب و روغن شبت همی مالد و اگر بابونه و شبت و مرزنگوش و افسنتین و سیسنبر و برنجاسف و ... و سداب و تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و زیره همه را با آب بپزد و ... و قیه از وی بستاند و سه درسنگ روغن قسط با وی بیامیزد و از پیش و پس بدو حقنه کند نافع بود جالینوس گوید علاجش آنست که درسنگی جند بیدستر با آبی که در وی یافته سداب و زیره جوشانیده باشد همی خورد و کیه حجامت با پس زیر ناف بر نهد پس اگر علت کهنه شود انیسون نیز و جب کنند بکار دارد که سود دارد و اگر سبب علت از خونی بود که سر زهدان را ببندد علاجش آنست که قابله دست را بروغن و خطمی اندوده را بگشاید و آن خون سخت شده را بدر آرد و این دارو از بیرون وی ضماد کند صفتش انجیر و فندق سه درم را کوفته با شیر تازه بیامیزد و اندکی بوره و زیره کوفته در وی افکند و ضماد کند و از وی بر زه کند و خویشتن بر گیرد و این حقنه بکند بابونه و اکلیل الملک و برگ غاسول از هر یکی ده درسنگ شبت و سیسنبر و در مضا از هر یکی پنج درسنگ حلبه و کتان از هر یکی سه درسنگ همه را در چهار رطل آب بجوشاند و انگه به وقیه از وی حقنه کند نافع بود ان شاء الله

صد و هفتاد و ششم بار نا گرفتن و فرزند نا آمدن که مرد باشد یا از زن

علامتش که سردی بود	سببش که سردی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که گرمی بود
نشان سردی زهدان آنست که حیض تنگ بود و موی بر زهار کم باشد و نشان تری آنست که فرزند بزرگ شده بیفتد و نشان گرمی آنست که زنان لاغر بوند و آنچ اندک آید و بسیاری	جالینوس گوید سببش آنست که زهدان سرد باشد یا تر بود یا سخت گرم باشد یا خشکی بود مزاجش چیره بود یا از چیرگی سودا باشد یا بادها که برو غالب شده باشد	نشان بد مزاجی آب که گرمی بود آنست که آب زرد باشد و اندک آید و بوی کند بود و نشان بد مزاجی آب که سردی بود آنست که آب سپید و ستبر باشد و بسیار	بقراط گوید سبب این حال گرمست مرد بود آنست که طبیعت غریزی باشد و سر بجایگاه فرزند نرسد یا از بد مزاجی آب پشت مرد بود که سخت گرم بود یا سخت سرد

علاج آن که گرمی باشد

بقراط گوید علاج آنچ طبیعتش فرد بود چون خواهد که با زن جمع شود سر ذکر در شیب کند و کونه او را چندانک تواند از جای برندارد و چون فارغ گردد زود جدا شود و زن باید تا نیکسار را ستخوان بدارد تا آب بجای فرزند برسد و علاج آنچ از گرمی مزاج بود آنست که چیزهای سرد و تر بکار دارد و غذاهای معتدل خورد و سر آبی که اعتدال بیرون شده باشد از فرزند نیاید و استادان گفته اند که بد مزاجی آب مرد و زن اندر خشکی و تری فرزند از بار زند اما در گرمی و سردی باز دارد بیش آب مرد و زن سرد که سخت گرم باشند فرزند نیاید و اگر سرد باشد همچنین مرد باید که با زنی خسپد که سرد مزاج بود و اگر مرد گرم مزاج باشد تا آب شان معتدل گردد و فرزند آید و اگر بدل نتوانند کردن غذا و مزاج گرم بچیزهای سرد گرایند و غذا اندر سرد مزاج بچیزهای گرم و حال غذا هم برین تدبیر نگاه دارد و چون طبع مرد و زن گرم بود یا سرد باشد فرزند نیاید و چون خلاف یکدیگر باشند و از یشان یکی را دیدم چرب بود بی شک فرزند نیاید چون مرد و زن هر دو طبع معتدل باشند فرزند شان بسیار بود مرد باشد که او را از زن فرزند نیاید و از دیگری بیاید و علت و این حالها باشد که زن همچنین بود و سببشان از آن بود که مزاج ایشان نا همتا افتد و این باب را نگاه دارد که نیک سود ان شاء الله

علاج آن که سردی باشد

جالینوس گوید علاج این حال که سردی زهدان بود آنست که گرم بکار دارد و خوردنیها و داروها و دیناها و ادراکم کند و ضمادهای گرم اندر ایشک بود و علاج آنچ از تری زهدان بود آنست که قی کند تا بلغم کم شود و شیافهای که از شحم حنظل و عنزروت کنند خویشتن بر گیرند و بر بهای خوش حقنه کنند تا علت زایل کرده و تلیها و مطبخها و مرهم تری کند بکار دارند و علاج آنچ از گرمی زهدان بود آنست که غذاهای معتدل و چیزهای سرد و تر حقنه کنند تا زبر شود با اعتدال باز گردد و نشان آنچ از خشکی زهدان بود آنست که زن لاغر بود و حوان ز حیض ی خشک علاجش آنست که خوردنیهای نرم و نیکو بکار دارد و دیگر باید بسیار شوربا و سیکی مزوج خورد و روغنها و شافهای نرم بر گیرد و علاج آنچ از بسیار بود و بادها آنست که از پیش یاد کردیم و بهمه حال زن بار نگیرد تا از جراحت رشتی عیب نباشد اسحق گوید ان فرزند بکند صفتش زعفران حاما سنبل اکلیل الملک از هر یکی سه درسنگ بیه بط و پیه مرغ خانگی و زرده خایه از هر یکی ده وقیه سادهٔ هندی و قرد ما نا از هر یکی ده درسنگ روغن ناردین درسنگی آنچ از این دارو ها خشک بود بکوبد و آنچ تر بود بگدازد و بهم بسرشد و بر پشم نهد و خویشتن بر گیرد و اگر خواهد مشک و زعفران با زهرهٔ گرگ بیامیزد و بر پشم نهد نیک بود که خویشتن بر گیرد

صد و هفتاد و هفتم دشوار زادن و بیرون نا آمدن مشیمه و فرزند مرده

سبب دشوار زادن
فولس گوید سبب این حال از ستبری مشیمه بود یا از آن باشد که زن ضعیف بود یا هوای گرم یا سرد و بر او رسیده باشد یا از بزرگی فرزند بود یا از بیرون آمدن فرزند بر شکل ناشایست

علامت دشوار زادن
نشان ستبری مشیمه آن باشد که بر زودی بشکافد و دیر شکافد و ضعیفی زن خود معروف است و نشان هوای گرم و سرد آنست که بیمار باز نرسد

سبب بیرون نا آمدن مشیمه
یوحنا گوید سبب بیرون نا آمدن مشیمه از ستبری باشد یا از سستی او باشد و فرزند که در شکم بیمار زخمی بود که برسد یا بیفتد یا از کمی غذا بود یا از چیزها که گرم خورده بود

علامت بیرون نا آمدن مشیمه
نشان مشیمه خود معروف باشد و نشان فرزند چون در شکم بمیرد آنست که نخست شکم سبک بود و بعد از آن گران گردد و بسیار نهایتش پژمرده شود

علاج دشوار زادن
فولس گوید علاج این علت آن بود که چون هنگام زادن بود باید پیوسته در گرمابه شود و در آب نیم گرم نشیند و در پس بکند و پشت و زیر ناف به همی مالد به روغن و چون هنگام زادن نزدیک شود پشت و زیر ناف نیکو گاه را به روغن خیری یا به روغن نرگس نیم گرم همی مالد و همی گوید پس چون به زادن فراز آید باید که نفس سخت نگهدارد تا قابله دست بر شکمش همی مالد چنانکه عادت است پس اگر دشوار زادن به سبب ستبری مشیمه بود جهد کند تا یا بسر کارد بشکافد و اگر سببش از ضعف قوت بود علاجش آنست که غذاهایی خورد که قوت افزاید و بسیکی خوش بوی خورد و بویهای خوش در زیر شرح دود کند و اگر سببش از جهت هوای گرم بود علاجش آنست که در خانه سرد رود یا در جایگاه خنک نشیند و آب انار خورد که نیک بود و اگر سبب این حال از هوای سرد بود گرمابه رود و تار بر روغن یاسمین بمالد و آب نیم گرم بر شکم ریزد و اگر سببش از فربهی باشد علاجش آنست که شکم بر زانو نهد و میان سر زهدان را بمالد و پشت ناف به روغن بمالد و حلبه و بابونه و اکلیل الملک به آب بپزد و در آن آب نیم گرم نشیند و اگر بسیار بشاند سرکه و روغن بادام جمله را بپزد و یک دو قطره در بینی چکاند نیک بود و این قرص بکند تا زود گلنار و شب یمانی بهم بیامیزد و خویشتن برگیرد

علاج بیرون نا آمدن مشیمه
یوحنا گوید که بیرون نا آمدن مشیمه را علاج آنست که یک دانگ غالیه در مجمره نهد و چیزهایی که حیض را فرود آورند خویشتن بر گیرد و این شاف را بیاید ساخت مانند صفتش زاده گردد و ابهل اسپندان همه را بکوبد و به زهره گاو بسرشد و شاف کند و خویشتن بر دارد و پس اگر به رنج کشم بیرون نیاید و سر زهدان بر دو قابله نگاه کند اگر مشیمه را ببیند که در دم جهیده باشد دست را به روغن کنجد یا به روغن بنفشه چرب کند و درآن برده بیرون آرد و اگر سر زهدان گشاده نبود و مشیمه پیدا نبود روغن بنفشه در وی بمالد و در آب نیم گرم نشیند و اگر قطران خویشتن بر دارد مشیمه را بیرون آرد. اسحق گوید چون فرزند در شکم بمیرد جهد کند تا او را پاره پاره بیرون آرد و اگر نتواند پاره کند بس بیرون آرد ایا باید که گفتن این دارو بوی دهد صفتش نرگس و اسارون و بود بنه همه را به آب بجوشاند و نیم گرمش را بکار دارد و این شاف خویشتن بر گیرد که فرزند مرده را بیرون آرد صفتش مر صافی و خربق و جاوشیر و زهره گاو از هر یکی بهری جمله را بکوبد بسرشد و شاف کند هر یکی و خویشتن بر گیرد و اگر زیر دود کند و بکند مرعطه آرد نیک بود و اگر حلبه و خرما و سداب بهم بخورد نیک بود و اگر سر زهدان تنگ باشد روغن نیم گرم بر وی ریزد

صد و هفتاد و هشتم آماس پستان که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی بود
ابوجریج گوید سببش از زیادت گرمی بود که تریها اندر و با شیر همه را بخورد و خشک کند و آنچ در و مانده باشد ستبر گردد باذن الله

علامتش که گرمی بود
نشان آماسی که از گرمی بود آنست که درد سخت کند و چون تیر همی زند و بگونه سرخ باشد و چون دست برو نهند گرم باشد و از سرد بها آسانی و ساکنی یابد

سببش که سردی بود
محمد زکریا گوید سببش از آمیزش بلغمی بود که اندر رحم مشیمه گشته باشد یا از آن بود که چون سودای اندر پستان سخت در گرفته باشد

علامتش که سردی بود
نشان آنچ از آمیزش بلغمی بود آنست که آماس سپید و نرم باشد و زبیر دن سرد بود و نشان آنچ از خون سودای بود آنست که آماس سیاهی زند و سخت باشد

علاج آن که گرمی بود
ابوجریج گوید علاجش آنست که پنبه را با آب گرم که سرکه با وی آمیخته باشد تر کند و بر روی نهد پس اگر درد زائل نشود زرده خایه و روغن گل بر وی ضماد کند تا آب نیم گرم بشوید پس اگر گرمی بسیار بود و درد سخت کند آرد جو و آرد باقلی با بزر خایه بسرشده و آب بیشهاره و آب کاسنی بادی بیامیزد و بر جایگاه درد ضماد کند و چون درد و گرمی کمتر شود آرد دانه کدو در وی کرده آمیخته است حلبه و مرصافی و کشت انگ و خطمی و آرد جو و روغن را بهم بیامیزد و چون مرهم کند و بر روی نهد تا آماس بگشاید اگر به رنج گشتیم تنگ شاید و درد سخت کند صواب آنست که بشکافد و سکه بروی نهد و غذاهای لطیف خورد و چون شمع مرهم سپید بر روی نهد. حنین گوید علاجش آنست که از جانب درد رگ زند و آرد جو و زرده خایه و روغن گل ضماد کند اگر گرم سخت بود آرد جو و آرد باقلی و برگ انار دشتی و آب گشنیز تر و آب همه را بهم بیامیزد چون مرهم کند و در مالد چون درد آرام گیرد موم سپید و زرده خایه و روغن را بهم بسازد و بپوشد بر وی ضماد کند که نیک بود و این مرهم ویرا سود دارد که تجربت صفتش آرد جو و آرد باقلی و حلبه و خطمی سپید و زرده خایه در روغن زعفران همه را بهم بیامیزد و مرهم کند و بر وی مالد نیک بود

علاج آن که سردی بود
محمد زکریا گوید علاج این حال که از آمیزش بلغمی بود آنست که کرفس را بکوبد و بر روی نهد یا بابونه را که سخت داده و از غذاهایی که بلغم افزاید پرهیز کند و علاج آنچ از آمیزش سوداوی بود آنست که پخته افتیمون خورد اگر قوت بیمار قوی باشد مغز ساق گاو و موم سپید بهم بگدازد و پیوسته بر وی همی مالد و این ضماد مر و را نیک بود انجیر را به آب بجوشاند نیک و آرد حلبه و گشنیز و خطمی سپید بادی بیامیزد و آنگه همه را در هاون کند نیک بساید و در روغن سوسن بادی بیامیزد و بر جایگاه علت نهد و از غذاهای که سودا انگیزد پرهیز کند چون گوشت گاو و مانندش و گوشت مرغ خانگی و گوشت گوسفند خورد. روفس گوید علاجش آنست که بابونه و شبنبر و قیصوم را در آب بپزد و پیوسته آب نیم گرمش بر وی همی ریزد و روغن نرگس بر وی همی مالد و روغن بنفشه و زرده خایه و کتیرا همه را در هاون نیک بساید و بر جایگاه علت طلا کند پس اگر آماس سخت بود و به رنج گشتن نه نشود علاجش آنست که سداب و روغن گل و قطران و آب گاو و انگه زهره گاو همه را بهم بیامیزد و همه را بساید و پیوسته بر وی همی مالد و این داروی دیگر صفتش حلبه و کشت انگ و تخم سوسن و سرگین کبوتر و موم و روغن خیری و مغز ساق گاو همه را مرهم کند و بر وی نهد

صد و هفتاد و نهم در درد پستان و شیر گندد و ببندد

علامت شیر گندد و ببندد	سبب شیر گندد و ببندد	علامت درد پستان	سبب درد پستان
نشان آنست که پستان خشک پژمرده باشد و چون دست بر وی باشد گرم باشد و نشان آنچ از سردی بود آنست که از سودن سرد باشد و درد کم کند	ماسرجویه گوید سببش از گرمی بسیار باشد که چون چیره شود تر بپاود و بر او نیشتن کند یا از سردی بود که بر مزاجش غالب گردد و آنگه شیر افسرده شود	نشان آنچ از گرمی بود آنست که درد چون نیش همی زند و زیر سودن سخت گرم باشد و نشان آنچ از سردی بود آن باشد که درد سخت نکند و زیر سودن خنک بود	جالینوس گوید سبب این علت از آمیزش گرم بود که مزاجش را از حال اعتدال بگرداند و چون چیره گردد یا از آمیزش سرد بلغمی یا سوداوی بود که زیادت گردد

علاج درد پستان

جالینوس گوید چون سبب علت از آن باشد که مزاجش گرم گشته
باشد علاجش آنست که تخم سرد و خیار و تخم پرپهن [illegible]
کوفته همه را بهم بیامیزد و هر روزی دو درم سنگ همی کاه بکار دارد و غذا
گوشت مرغ خانگی چون تخته باشد هم نیک بود و سکنگبین مزیج اندک اندک
همی خورد و اگر سببش از سردی بود علاجش آنست که چیزهای گرم خورد
و زیره کوفته با آب کرفس بسرشد و بر وی ضماد کند و اگر بابونه و زیره
بکوبد و بروغن یاسمین بسرشد و در وی مالد نیک بود و غذا نخود
و سوداوی پرهیز کند و شیر بسیار کرده و اما شیر زدودن را **محمد**
زکریا گوید که شیر خورده و تخم گشت و تخم بادیان و بست
بکار دارد و آش بید انجیر کرده و نخود و سرکه همی خورد و
کنکدم با شیر گاو بپزد و تخم بادیان در افکند و بیاشامد
و پیوسته بادیان تر خورد که شیر آرد و این صنف را ما پیاز و تخم
شیر افزاید صفتش تخم شبت سه درم سنگ شونیز پنج درم سنگ
مردو را کوفته بهم بیامیزد و هر روزی از وی دو درم سنگ بکار
دارد و پیوسته شیر بز خورد و تخم کرفس و پودینه و تخم شبت
و ناخواه و بادیان و تخمش از این جمله هر کدام که بود کوفته
با سکنگبین بسرشد و بخورد که نیک بود و کشک با ماست تخم
بادیان و برنج نیک بپزد و ضماد کند

علاج شیر گندد و ببندد

ماسرجویه گوید علاج این حال که از سردی بود آنست که بکر بسیار
کاید و این ضماد بر وی نهد صفتش موم گداخته و روغن
بنفشه و زرده خایه جمله را بهاون تنک بساید تا چون مرهم
شود و بر جایگاه علت ضماد کند و اگر بابونه و اکلیل الملک همه را
با آب بپزد و آب نیم گرمش بخورد نیک بود و لعاب های سرد در روغن
سرد بر وی همی مالد و گشنیز تر و پرپهن بکوبد و بر وی ضماد کند
نیک بود و اگر سرکه را بروغن گل بزند و بر وی بمالد نیک بود
و برگ انگور و روباه و برگ کلم و مر صافی و زعفران بادی بیامیزد
و بر وی همی مالد سود دارد **اسحق** گوید اگر سبب علت از
سردی بود علاجش آنست که تخم بادیان و تخم شبت کوفته با سکنگبین
بیامیزد و بکار دارد و روغن سوسن و روغن نرگس همچنان که آن روغن
گرم باشد بر وی همی مالد و زیره بسیار پرهیز کند و بکر بسیار کاید و اما
خون که در پستان ببندد علاجش آنست که آرد باقلی با سکنگبین بسرشد
و ضماد کند و پیوسته آب گرم بر وی ریزد و اگر اندکی زعفران و زیت با آب
گرم بیامیزد بهتر بود و حلبه و کشک را که همه را بپزد و آنش
نیم گرم بر وی همی ریزد و اگر کنجد سوخته و کوفته با سکنگبین بسرشد و بر
وی مالد نیک بود و اگر دل نار خشک با حلبه و کشک انگبین بپزد و در آب
کفته انجیر بسرشد و آنگه ضماد کند منفعت دارد و زرده بسیار

صد و هشتادم در درد پشت که از گرمی باشد یا از سردی

علامتش که از سردی بود	سببش که از سردی بود	علامتش که از گرمی بود	سببش که از گرمی بود
نشان آنچ اندک اندک بود آید آنست که بوقت حرکت درد کم شود و نشان آنچ از جماع کردن بود آنست که جماع ضعیف شود و پشت و میان درد کند	محمد زکریا گوید درد پشت و میان بیشتر از سردی و بلغم خام افتد و سببش از آن بود که بسیار بکار اندک بود آید و باشد که از رنج و تعب افتد و از جماع کردن بود	نشان آنچ از آمیزش گرم بود آنست که درد سخت کند بوقت حرکت و زیر سودن گرم باشد و نشان آنچ از تری رگهای پشت بود آن باشد که پشت درد کند	ابن ماسویه گوید سببش از زیادتی آمیزش گرم بود که بر رگها چیره گشته باشد و مادر از تری رگهای پشت و از آماس این حال پدید آید

علاج آن که از گرمی بود

ابن ماسویه گوید علاج این علت که از آمیزش گرم بود آنست که رگ
باسلیق زند با غاز علت آب تخم پرپهن و آب تخم خیار و آب تخم کشنیز
بکار دارد و آب انار ترش و شیرین و شراب آلو خورد و چند روز گلاب
را بهم بساید و بر جایگاه علت مالد و غذا مزوره تنزی با مزوره
غوره خورد که نیک بود و بوقت خواب بر جایگاه خنک خسبد و پیوسته
آب سرد بر پشت همی ریزد که نیک باشد پس اگر علت از تری رگها
بود از آن پشت علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و پیوسته
آب انار ترش و شیرین خورد و در آب سرد نشیند که سود دارد
یوحنا گوید چون درد پشت کهن گردد و سببش از سردی بود
علاجش آنست که روغن بیان فرو در وی مالد و ده درم سنگ
قرمه را در نیم رطل روغن زیت بپزد و پیوسته پشت را همی مالد
و بامداد بکرما به شود و غذا شوربا و نخود آب خورد و اگر علت قوی
بود کند و یا حب شیطرج شکم نرم کند و این حب درد پشت را
که از سردی بود نیک باشد صفتش شحم حنظل و سکبینه از هر یکی صبر
ده بهر مثل نیم بهر همه را بهم بیامیزد و حب کند و خوردن از وی
دو درم سنگ بود و اگر درد پشت از بسیار خوردن بسیار بود رگ
باسلیق بزند و آب سرد خوشتن را همی شوید و غذا های سرد
بکار دارد و زیرکی خوردن و کرما به پرهیز کند والبته جماع نکند

علاج آن که از سردی بود

محمد زکریا گوید سبب این علت که از سردی بود علاجش آنست که
بنا شتا گلنگبین خورده و عود را در آب بپزد و آبش را همی خورد
نیک بود و شکم را بحب سورنجان ناما به علت نرم کند و
را بروغن زیت نیک بمالد و آب نیم گرم بر وی بریزد و غذا نخود آب
خورده و زآب خوردن بسیار پرهیز کند که زیان دارد و اگر مایه علت قوی
بود نکند و شکم فرود آرد بحب کند و یا حب شیطرج بدین صفت بود
هلیله زرد پنج درم سنگ صبر ده درم سنگ زنجبیل و سنبل از هر یکی
درم سنگ هلیله کابلی و بلیله از هر یکی نیم درم سنگ نمک نفطی دو درم سنگ انیسون
درم سنگ همه را کوفته بهم بیامیزد و حب کند و دو درم سنگ از وی بوقت
حاجت بکار دارد و این ضماد مر را نیک بود صفتش فرفیون مثقالی
بارزد سه درم سنگ سعد ده درم سنگ پیه گاو دشتی ده درم سنگ موم سوسن
آسمانی گونی جنت ده سنگ مار و روغن یک وقیه جمله را مرهم کند و
میان خرده و فرفیون بروغن بگدازد و بر جایگاه علت مالد و اگر
سببش از رنج بسیار باشد علاجش آنست که خویشتن را بنگرد و
و روغن بنفشه و روغن خیری بهم بیامیزد و جمله اندام را بدو
همی مالد که نیک بود و سکنگبین مزیج خورد و اگر سببش از جماع کردن
بود علاجش آنست که اندر ریاب بیمار بهای کرده یاد کردیم
و چیزهای خورد که کرده را قوی کند و قلیها با زردهای گرم خورد

صد و هشتاد و یکم کوزی که بتازی وی را حدبه خوانند

علامتش که بادی ستبر بود	سببش که بادی ستبر بود	علامتش که خلطی لزج بود	سببش که خلطی لزج بود
نشان آنچ از بادهای ستبر بود آنست که تب و گرمی باشد و درد کاه زیادت شود و کاهی کم و نشان آنچ از زخمی بود آنست که درد پشت و تبهای ...	محمد زکریا گوید این علت از سبب بادهای ستبر بود که مهره‌های پشت را بجنباند یا از زخمی سخت اندر افتاده باشد و انگاه این حال پدید آید	نشان آنچ از آمیزش لزج باشد آنست که مهره درد کند یا آنگ با ... و نشان آنچ از زخم یا از افتادن بود آن باشد که از بیماری ...	جالینوس گوید سببش از آمیزش ترلزج باشد که اندر پیوندهای مهره‌های پشت گرد آید و چیزی از آن پیوندها از جای خویش بگردد یا از زخمی باشد که بر پشت ...

علاج آن که بادی ستبر بود	علاج آن که خلطی لزج باشد
محمد زکریا گوید این حال اگر از باد بود علاجش آنست که روغنهای گرم بروی مالد چون روغن سورنجان و روغن بید انجیر و مرهمهای گرم بروی مالد چون مرهم سیاه فرزد و مانند این و سیسنبر و زنگوش در رسته ترکی و قیسوم همه را در آب بپزد و نیم گرم بروی بریزد و گلها و محاجم را بر آن بنهد و چادرهای گرم بر وی افکند که نیک بود. ثابت قره گوید علاجش آنست که روغن بید انجیر با آب تخم‌ها بکار دارد و حب سکبینه خورد و این مرهم مرد اسود دارد صفتش صمغ خشک و قصب الذریره و قسط و ابهل از هر یکی ده درم مسک و فربیون دو درم را با روغن ناردین بسرشته و برهم کند و چون وراسن را با آب بپزد و زان پس بر جایگاه علت ریزد نافع بود. یوحنا گوید علاجش با آغاز علت آنست که حب شیطرج و آب بخمها با این بکار دارد و اگر سبب علت از زخمی بود علاجش آنست که ضماد کند و چیزهای نرم بروی بر نهد و بروغنهای گرم مالد و بنج و خطمی و کتان و انکه اندر روغن بپزد و ببرد و بسته کند و فلوس خیار چنبر را اندر روغن بادام بپزد و بخورد حاجت از وی بکار دارد و نباشتا و از غذاهای ستبر دوری کند و پرهیز کند و غذاهای لطیف گراید تا شفا یابد ان شاء الله تعالی	جالینوس گوید علاجش آنست که شکم براند بحب کنده ماهی و زان پس کلنگبین و آب گرم خورد و پیوسته جایگاه علت را بروغن ان یا بروغن یاسمین سپید می‌مالد و زنگوش و قیسوم و سیسنبر را آب بپزد و زان پس بر جایگاه علت ریزد و غذا گوشت قلیه خورد و این ضماد سودمند دارد صفتش سنبل و قسط و قصب الذریره از هر یکی مثقالی مرهم دو درم ... و فربیون و اقاقیا از هر یکی پنج درم کل ارمنی و کلنار از هر یکی ده درم سنگ شش جو سرد همه را کوفته با آب مورد بسرشته و بر پشت ضماد کند پس اگر بدین گفتیم بهتر نشود علاجش آنست که داغ صلیبی بر وی نهد که باشد. فولس گوید علاجش با آغاز علت آنست که حب ... خورد و آب تخمها بروغن بید انجیر بکار دارد و بروغن یاسمین و میان فرزد و برا بمالد و از چیزهای ستبر پرهیز کند و با آب بود نیز زنگوش و در رسته معطول کند و اگر علت با تب بود رگ باسلیق بکشاید و فلوس خیار چنبر خورد و این ضماد کند صفتش قصب الذریره ده درم حلبه یک درم و آرد شیر خشت بپزد و روغن کنجد و دنبه در افکند و مرهم کند و بر نهد و اگر سببش از زخم یا از افتادن بود علاجش آنست که آن اندام را ببندد و بر جای خویش برد و از آرد جو بهار مرهم کند و بدان علاج کند و غذاهای لطیف خورد

صد و هشتاد و دوم عرق النسا آن باشد که بیرون ران تا کعب درد کند

علامتش که سردی بود	سببش که سردی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که گرمی بود
نشان آنچ از بلغم بود آنست که درد کم کند و زیر ران سرد باشد و نشان آنچ از خلطی سودائی بود آنست که جایگاه علت چون زه کمان کشیده باشد	ماسرجویه گوید سبب این علت از آمیزش بلغمی ستبر خام بود که بر تن غالب شده باشد یا از خلطی سودائی بود که از زیادتی و چیرگی این حال پدید آید	نشان آنچ از چیرگی خون بود آنست که جایگاه علت سخت درد کند و سرخ بود و گرم باشد و نشان آنچ از زیادتی صفرای سوخته بود آنست که درد کند	روفس گوید سببش از خون ستبر سوخته بود که در پیوند بیرون گرد آید و چیره گردد یا از زیادتی صفرای تیز بود که در آنجا سوخته گردد

علاج آن که سردی بود	علاج آن که گرمی بود
ماسرجویه گوید علاج این علت که از بلغم بود آنست که سکنجبین نیم گرم با آب ترب قی کند تا معده پاک شود و حقنه بکار دارد و شکم براند بحب فیقرا و کلنگبین خورد و غذا نخود آب خورد یا زیرباج و آرد ترمس سکنگبین بسرشته و بر جایگاه علت ضماد کند و پیوسته روغن ناردین بروی می‌مالد پس اگر سبب علت از خلطی سودائی بود علاجش آنست که شکم براند بحب افتیمون و کلنگبین سکری با آب نیم گرم خورد و نمک خیار گرفته بر جایگاه علت ضماد کند و موم و روغن و سیاه دانه گاو موم و روغن کند و بروی بمالد و آب سپرغمهای گرم بروی بریزد و با قوت علت رگ عرق النسا بزند و اگر علت دراز کشد حقنه قوی بکار دارد که بیرون علت را و درد پشت را که از سردی بود و درد سرین و درد زانو را حب شیطرج سود دارد صفتش هلیله پنج درم سنگ شیطرج دو درم صبر ده درم سنگ زنجبیل شحم حنظل و نمک هندی از هر یکی درم سنگ دار فلفل و سپندان از هر یکی درم سنگ نیم پانید ده درم سنگ همه را کوفته و بیخته با آب بسرشته و خوردنی بوقت حاجت دو درم سنگ باشد و اگر سپندان را با آب بپزد و با روغن زیت حقنه کند و بعد از آن که تن پاک کرده باشد روغن فربیون بروی می‌مالد نیک بود و روغن بید انجیر با سرکه بیامیزد و مرهم و بروی نهد که سود دارد و نفط و آب پودینه و شکوفه اذخر اندر این علت خاصیتی عجیبست که ترنجها را از درون تن بیرون آرد و تن را گرم کند و شفا پدید آرد ان شاء الله تعالی	روفس گوید علاجش آنست که رگ عرق النسا با باسلیق بکشاید از جانب درد و عرق النسا رگی باشد که بزیر کعب از سوی بیرون نزدیک پاشنه بود و خون گذرد بیرون تا آنگه سرد باشد و باید که تنگ بدان پای بر ریزد تا علت چیره نشود و چیزهای که تیزی خون بنشاند بکار دارد چون شراب آلو و سکنگبین و جلاب و آب انار ترش و شیرین که نیک بود و اگر علت قوی باشد شکم کند بحب سورنجان پس ازآن بخوردن ترانه حقنه نرم بکار دارد و پیوسته آب سپرغمها بر جایگاه علت ریزد و تا رگ نزند و برابر روغن مالد و چون علت کمتر شود غذا مرغ بچه بریان خورد و شوربا و زشیر خشا پرهیز کند و این طلی مرد را سود دارد صفتش روغن خیار و روغن گل و شهاب ... پشم پاک در وی زند و بروی دعا ... بر پراکند و سرکه بروی بریزد و بر جایگاه علت نهد و اگر علت از زیادتی صفرا بود علاجش آنست که نخست هلیله خورد و آب تمر هندی بادرنگ شراب نیلوفر و آب عنب الثعلب و سکنگبین و آب سیب بنفشه بکار دارد تا شکم نرم شود و چون قوی گردد رگ بزند و چیزها خورد که مزاج را سرد کند چون خیار و کدو و کاسنی چیزها از این سبب که ترکند و بر جایگاه علت نهد و چون علت زایل کرد مرغ بچه با تباهه غوره خورد و بسیار نخورد و پیوسته اسپیوش با سرکه و گلاب طلا کند و آب کاسنی و آب کشنیز تر و سرکه و گلاب بروی ریزد

صد و هشتاد و سوم در درد بندها که بتازی وجع المفاصل خوانند

سببش گر گرمی بود	علامتش گر گرمی بود	سببش گر سردی بود	علامتش گر سردی بود
ماسرجویه گوید سبب این علت از زیادتی خون ناپخته بود که در تن گرد آید یا از صفرای باشد که قوت طبیعت وی را در بندهای تن پراکند	نشان آنچ از خون بود آنست که مجس پر باشد و بندها از بسیاری گرم بود و گونه سرخ باشد و نشان آنچ از صفرا بود آنست که درد سخت کند و همی جهد	اسحق گوید سببش از بسیاری بلغم خام لزج باشد که در بندهای تن گرد آمده بود و چیره شده باشد یا از آمیزش سودا بود که در پیوندهای تن گرد آمده باشد	نشان آنچ از بلغم بود آنست که چون دست بر بندها نهند گرم نباشد و از خوردن سردیها رنج باشد و نشان آنچ از سودا بود آنست که جایگاه علت سیاهی زند

علاج آنچ گرمی باشد

ماسرجویه گوید که درد بندها و نقرس از یک جنس باشد و فرق میان هر دو علت آنست که چون درد همه بندهای تن باشد او را وجع المفاصل خوانند و چون درد در پیوند کعب و در پیوند انگشت بزرگ پای بود او را نقرس خوانند زیرا که بیشتر پای علت گر از خون بود آنست که رگ باسلیق بگشاید و آنگاه مزاج را خنک کند بگلاب و آب تخم پرپهن با شکر خورد و اگر بیمار لاغر بود با گلاب جلاب خورد و با آب انار ترش کند یا با آب آلو و آب غوره یا سنده یا شراب نیلوفر و آب عناب با سکنگبین خورد و غذا از مزوره خورد و از طعامهای گران پرهیز کند و صندل و آب بیشهار و آب کاسنی و آب خیار و اندکی سرکه کافور هم بیامیزد و بر جایگاه علت همی مالد نیک بود حنین گوید اگر سبب این علت از صفرا بود علاجش آنست که آنگاه علت شکم براند و آب میوه ها ملل را با سکنگبین نخ خورد و زنان پس گلاب و آب انار و آب تخم پرپهن و لعاب اسپغول خورد تا مزاج سرد شود والبته رگ نزند و چیزهای تلخ و دیگر مزاج تن را قوی کند و پیوسته آب ... ناکل و چندن و شاف ماميثا و بیلا و بول گلارمنی و کافور و گلاب و آب بیشهار بهم کوفته بر جایگاه علت مالد پس اگر علت قوی باشد اندکی افیون با اجزا ... بسرکه تر کرده باشد این داروها که گفتیم بار کند و غذا از مزورهای ماش خورد و نیک بود

علاج آن گر سردی باشد

اسحق گوید علاج این علت گر از بلغم بود آنست که به سکنجبین بلغم باشد خورد و سکنگبین کهن و غذا نخود آب خورد و جوارش ... بعد از آن شکم بلوید ... سورنجان و زنان پس کبوتر ... که ایشو را بانخ بشیند نگاه دارد و آب شبت کمه قی کند و با آغاز علت داروهای قوی خورد که زیان دارد و جایگاه علت را الحصص سرکین گاو و کوسپند و انگبین جمله بهم سرشته ضماد کند و آب سیر مالیدن منفعت کند و اگر سرکه بنیم و شانه و پیوند درد کند و بر جایگاه علت همی مالد مسیح گوید اگر سبب علت از غلبه سودا بود علاجش آنست که نرم کند بحب افتیمون و پوست هلیله علت را بچه مرغ فالیج و پیه ... داروها ... که ... روغن کنجد همی مالد و در آب گرم همی نشیند و چون علت دراز گردد بهتر چیزها ... آنست که کشف ... اورا ضبع ... در آب سبزو در روی نشیند و این حب خورد نیک منفعت ... شحم حنظل و سورنجان و هوزمان از هریکی دانگی و غاریقون از هریکی نیم درم سنگ تربد درم سنگی نمک هندی دانگی و نیم مثقل چند ... همه کوفته حب کند و بیکبار بخورد اگر قوتش قوی بود و از غذاهای سرد و گران پرهیز کند که سود دارد و بر جای شیر ... و اگر فرفیون و روغن یاسمین و بیان ... همه را ... مرهم کند و بر و جع ... سود دارد ان شاء الله

صد و هشتاد و چهارم نقرس که از گرمی باشد یا از سردی

سببش گر گرمی باشد	علامتش گر گرمی باشد	سببش گر سردی باشد	علامتش گر سردی باشد
ثابت قره گوید سببش از بسیار خوردن غذاهای گرم بود و خون و صفرا چیره گردد تا از مستی و ایم و بکار داشتن طعام و ریاضت ناکردن در جماع کردن بسیار	نشان آنچ از خوردن بود آن باشد که گونه سرخ بود و چون دست بر جایگاه علت نهند گرم باشد و نشان آنچ از صفرا بود آنست که درد سخت کند و همی جهد	یوحنا گوید سببش از از دو چیز بلغم خام افتد که درتن گرد آید و آنگه طبیعت او را دایما بکند و پیوندهای او را در شود و پا باشد و بدرد خیزد	نشان این علت گر بلغم سطبر بود آنست که آماس بگونه سپید بود و بسودن سرد باشد و از چیزهای گرمی خورد علتش تیز شود و چون گرمی خورد بهتر بود

علاج آن گر گرمی باشد

ثابت قره گوید علاج آنچ از خون بود آنست که رگ زند از آن دست که خلاف علت باشد بعد از رگ زدن ضمادهای سرد برو نهند و اگر دکو ... گل کشان را بسرکه و گلاب تر کند و بر وی نهند سود دارد و این ضماد کند صندل چندن سپید و شاف ماميثا و بوبلا و سپیداب و گل ارمنی و روغن نیلوفر چندی همه را بسرکه و گلاب بساید و بر وی نهد آماسها گرم باشد با آغاز علت آماسها را بیشانند و چندن سپید و سرخ را با آب بیشهار و آب کاسنی بیاید با دهن آنها تر کند و اندکی سرکه در مالد نیک بود محمد زکریا گوید علاج این علت گر صفرا بود آنست که شکم نرم کند بچیزها که صفرا را فرود آرد چون طبیخ سورنجان و شراب آلو بستو بنا و آب پنیر و ترنجبین شیرخشت و ... تا ماده علت را گم کند و زین سه بهتر آنست که دانگی و نیم سقمونیا اندر وقیه سکنگبین با گلاب تر کند و خورد تا ماده پاک کند و آماسی که نیکو دارد چون بنفشه و اطلوف ... که به روغن کنجد زرش کنند و بر جایگاه علت نهد سود دارد و اگر آرد جو و بابونه و خطمی سپید بهم بیامیزد و روغن یاسمین بادی بار کند و بر جایگاه علت همی مالد حاجت سود دارد و گلاب و آب انار ترش و شیرین بکار دارد و از غذاهای که صفرا انگیزد پرهیز کند و سبزی با کاسنی و اگر چنانچه مزاج سرد کند و مرو و تن بر دردی ضماد کند منفعت دارد ان شاء الله

علاج آن گر سردی باشد

یوحنا گوید علاج این علت گر بلغم بود آنست که قی کند بچیزها که بلغم سطبر فرود آرد و شکم نرم کند حب سورنجان و حب شیطرج و حب اسطمخیقون و مانند آن و آب سرد نخورد و از مستی و جماع کردن پرهیز کند و چون طعام بیشتر خورده باشد قی کند و اگر علت با شراب ... بود اسپندان و انگبین بهم بیامیزد و بکار دارد که علت را از فزودن باز دارد و چون علت از سوی دست راست بود زود به گردد و زودتر ک ... یدا انکه از سوی دست چپ ماسرجویه گوید علاجش آنست که ضمادهای گرم بکار دارد و حب شیطرج خورد و بر علاج این علت صبر باید کردن زیرا که این علت چون تمام ... افتد و دشوار ... و روزگار درباید تا علاج پذیرد و اگر علت بابونه و اکلیل الملک و نمک غاریقون همه را بکوبد و بر ... کند و بر وی نهد و اگر کنجد و نمک و مرزنگوش تر را بکوبد و نیک کند اسپندان بادی بادی بیامیزد و چون مرهم کند و بر جایگاه علت ساید که نیک بود حاوی گوید که حب سورنجان درین علت اگر از بلغم باشد سود دارد صفتش تربد ... صبر نیم درم سنگ نمک و مصطکی از هر یکی دو دانگ سورنجان نیم درم سنگ همه را کوفته حب کند بکار دارد و این یک خوردن بود و این طلا نیک منفعت کند ... و میان فربود و فرفیون و مر و صبر و اقاقیا از هر یکی بهری همه را بسرکه کهن تر کند و در مالد و چون روغن شیند با آب گرم بطول کند و از گوشت و آب ... پرهیز

صد و هشتاد و پنجم دوالی و داء الفیل هر دو علت اندر پای بود

سبب علت دوالی

محمد زکریا گوید سبب این علت از غلبهٔ سودای بود که در رگهای پایها فرو رفته باشد و بیشتر این علت کسانی را افتد که بسیار راه کنند چون کاروانیان

علامت علت دوالی

نشانش آنست که رگهای ستبر بر ساقها پیچیده پدید آید و گونهٔ آن رگها بسیاهی یا بسبزی زند و چون بسیاهی زند علت قوی باشد

سبب علت داء الفیل

ابو روح گوید سببش از زیادتی سودای بود که سوخته گشته باشد و قوت طبیعت وی را در پایها دفع کرده بود یا از بلغم ستبر باشد که چیره گشته

علامت علت داء الفیل

نشان آنچ از سودا بود آنست که پای آماس گرفته باشد و ستبر شده باشد و گونه تیره باشد و نشان آنچ از بلغم بود آنست که گونه سپید بود و بسودن سرد باشد

علاج علت دوالی

محمد زکریا علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و زان پس آن رگهای پیچیده را که بر ساقها پدید آید بود از هر یکی خون بگشاید اگر دو باشد و اگر سه حقنش را بدست فرو مالد تا تهی شود و بار دیگر چند رگ باسلیق بزند و اگر خلط سپید غلیظ افتد اقاقیا بهم بیامیزد و بر ساق نهد نیک بود و داروهای که سودا را فرود آرد بکار دارد و از طعامهای ستبر و سیکی پرهیز کند و خویشتن را برفتن و کار کردن رنجه ندارد و غذاهای که زود گوارد خورد چون مرغ بچه که با نار دان پخته باشد خورد و سوسنه یک ماه بر روده و آب نیم گرم بر وی ریزد و گل و گلنار را بکوبد و با آب مورد سرشته و بر جایگاه علت طلا بی چند ضماد کند که منفعت دارد ماسرجویه گوید علاجش بآغاز علت آنست که رگ باسلیق بگشاید و اگر قوت بیمار قوی باشد شکم نرم کند بدین داروها تا مادهٔ علت پاک کند صفتش افتیمون و ساه از هر یکی درسنگ نمک هندی چهار دانگ اسطوخودوس چهار دانگ و نیم لاجورد نیم مثقال همه را بکوبد و بیخته و سه درسنگ از وی با آب گرم بکار دارد بهنگام سحرگاه و اگر این داروها با آب سرد سرشته حب کند و چهار درسنگ از وی بکار دارد منفعت کند و از طعامهای که غلیظ و گران باشد پرهیز کند و غذاهای لطیف گراید

علاج علت داء الفیل

ابو روح گوید این علت اندر ساقها و زانوها و پایها افتد و چون قوی گردد مرد از وی لنگ شود و آنکه او را علاج نبود اما بآغاز علت تدبیرش آنست که قی کند و حب سورنجان بزرگ شکم براند و بسیار حرکت نکند و از طعامهای گران پرهیز کند و صبر و مر و صافی و اقاقیا و افشرهٔ لحیة التیس و زاک سپید همه را کوفته بسرکه ترکند و در پایها مالد سخت ببندد و آغاز بند از انگشتان پای کند و تا زانو بر می شود و تخم کلم و کشتری بشکل بیز و آرد جو همه را چون مرهم کند و بر جایگاه علت نهد سود دارد ابن ماسویه گوید علاجش آنست که هم بدان جانب که علت بود از دست رگ باسلیق بزند و شکم براند بپخته افتیمون و آب پنیر و از غذاها که سودا انگیزد پرهیز کند و غذا مرغ بچه خورد و گوشت بره قلیه کرده باشد و زرده خایهٔ نیم برشت بکار دارد و بسیار نگردد و طعامهای سرد نخورد تا علت محکم نشود که چون محکم گردد علاج نپذیرد و این حب را ما بیازموده‌ایم این علت را نیک بود صفتش تخم حنظل نیم درسنگ روغن قنطوریون باریک ده درسنگ سکبینه نیم درسنگ حب سم دو درسنگ مقل دو درسنگ و نیم همه را بکوبد و با آب گندنا سرشته و حب کند و بهنگام حاجت دو درسنگ از وی بکار دارد و از طعامهای سرد بد گوار پرهیز کند تا شفا یابد

صد و هشتاد و ششم ناخن خوار و رشته که از پای بیرون آید

سبب ناخن خوار

ماسرجویه گوید سبب این علت از زیادتی چیزی که خون گرم و تیز بود که قوت طبیعت وی را بسر انگشتان دفع کند و نیز باشد که با خون صفرا آمیخته شود

علامت ناخن خوار

نشانش آنست که آماس گرد بر انگشت برآید تیز نزدیک ناخن و درد کند سخت و زان پس ناخن بیفتد و این علت را بتازی داحس خوانند

سبب رشتهٔ پای

محمد زکریا گوید سبب این حال از خون سوخته سودا بود که در اعضا گرد آید و چیره گردد یا از راه رفتن بسیار افتد یا از سودای خشک باشد

علامت رشتهٔ پای

نشانش آنست که در زیر پوست پای همچون رگی بیرون آید و دراز می‌شود و آنچ از وی در زیر پوست بود همچون کرم پندارد می جنبد و او را بتازی عرق مدنی خوانند

علاج ناخن خوار

ماسرجویه گوید علاجش آنست بآغاز علت خلال و موم آمیخته و سرکه بهم بیامیزند و بجوشانند و در مالد و یا در برف و یخ نهند تا چیره شود و اگر به روغن نیم گرم اندر زند چنانک بسوزد و چیزهای بی‌دل نهد که ریم جمع آرد و آنگاه آنرا فتح کند تا ریم بیرون آید و پاکی شود و نگاه دارد تا باز بپختند و اگر علت خوار شود برمی گوشت رویاند علاجش کند ثابت قره گوید این علت اکثر بود کرم و سپیش از صفرای تیز بود که در بن ناخن گرد آید و این حال بود آیه علاجش آنست که با خون بود بخلاف آن دست رگ زند و باز شکم نرم کند بهلیلهٔ زرد و مانند آن تخم بنگ با افیون نیم که با هم باشد سرکه تر کنند و بر انگشت نهند و با آب تنگ رکوی تر کنند و بر بندند و هر چه و اسپیوش را سرکه تر کنند و بروی نهند که سود دارد و اگر ریش پاک کند و مرهم داروهای پسندیده باشد اسحق گوید علاجش آنست که موم و لعاب اسپیوش و روغن گل و آب بزنند و بر انگشت مالد و اگر درد سخت بود افیون با سرکه بیامیزد و بروی مالد و اگر بجهت رخون بود رگ زند بخلاف و چون آماس بگشاید مسکه بروی نهد و مرهم سپید علاج کند و اگر ریم در وی مانده باشد به مصطکی بشکافد نیک بود

علاج رشته که از پای بیرون آید

محمد زکریا گوید علاجش آنست که بگرمابه شود و روغن بروی می مالد و چیزی که تری کند بکار دارد و چون تب آید و گرمی سخت بود رگ باسلیق بگشاید و شکم نرم کند تا آب جو و کشکاب خورد و چیزهای سرد و تر بکار دارد و اگر گرمی بر جایگاه علت بود و دیگر اندامها آرمیده باشد شکم نرم کند بطبیخ صبر و آب کاسنی خورد چنانک بتواند منفعت دارد و اگر ریم را بر جایگاه علت افکند سود دارد و بغایت هرابیقی گوید علاجش آنست که سه خورد و بسیار در گوشت و شیر و خیار پرهیز کند و موم روغن بروی مالد و آن رشته که بیرون آید جدا جدا بیرون کشد و چون پاره از وی بیرون آید بسرب پیچد و نگاه دارد که بگسلد و در روغن و آب نهد و دایم چرب و تر دارد تا آن وقت که تمامی بیرون آید و از غذاهای تیز پرهیز کند چون کامه و ماهی شور و نمک سود و آنچ بدین ماند و پیوسته صبر بروی حل کند تا آنکه بیرون آید که سود دارد و از آن سبب که صبر رها نگذارد که بیرون آید و این دارو ما بسیار آزموده‌ایم او را بیرون آورد و بسختی بنگسلد صفتش موم زرد پانزده درسنگ روغن کنجد یک رطل مرداسنگ و خاکستر از هر یکی سه درسنگ آهک درسنگی همه را چون مرهم کند و بر جایگاه علت مالد و اگر اسپیوش با روغن بنفشه بیامیزد و بروی مالد نیک بود

صد و هشتاد و هفتم شکافتگی دست و پای و سرمازدگی

سبب شکافتگی دست و پای	علامت شکافتگی دست و پای	سبب سرمازدگی	علامت سرمازدگی
بقراط گوید سبب این حال آمیزش سودائی بود که بر دست و پای چیره گشته باشد و از خشکی سخت بود که مزاج ایشان را از اعتدال گردانیده باشد	نشان آنچه از آمیزش سودائی باشد آنست که شکافتگی دست و پای گونه اش بسیاهی زند و نشان آنچه از خشکی بود آنست که خارش بسیار کند	ابوجریح گوید سبب این حال از آن باشد که بوقت سرما سبب بیمار باد سرد باشد دست و پای پوشیده ندارد سرما از این جهت دور شود	نشان آنست که گونه بسبزی زند یا بسیاهی اگر بسبزی زند علامت آنکه روی گرم‌تر بود و اگر بسیاهی زند علامت بیشتر باشد و صعب‌تر بود

علاج شکافتگی دست و پای

بقراط گوید علاجش آنست که موم و روغن گاو ... بهم گداخته و کتیرا و نشاسته و لعاب دانه آبی همه را در هاون بسایند چون مرهم شود در شکافتگی مالند و اگر شکافتگی پای بسیار شود علاجش آنست که دارو خورد تا سودا را زود آرد چون پخته افتیمون و مانند آن و اگر سیب ... بکوبند و با حنا بیامیزند و بر روی نهند و اگر پیه بز را بگدازند و با روغن گل بیامیزند و بر روی مالند منفعت دارد و موم و روغن را یک جا بود و اگر زفت را گرم کنند و بر روی نهند سود دارد یوحنا گوید علاج شکافتگی دست و پای آنست که کتیرا و مازو ... ساییده همه را با پیه مرغ بکوبند و با روغن گل و موم زرد مرهم کنند و بر روی مالند و معجون ... بکار برند ... شوید رازی خارش انگشتان دست و پای محمد زکریا گوید نمک آب گرم بود و بر ریزد یا بجوشانند در آب بپزد و دست و پای در آب نهند ... روغن ... بر روی مالند ... ثابت بن قره گوید که مرهم ... در باب ... یاد کردیم بکار دارد و اگر ... روغن ... مرهم کنند و بر نهند ...

علاج سرمازدگی دست و پای

ابوجریح گوید علاجش آنست که دست و پای را بروغن گرم مالند و ... دارد تا سرما ترشح و زین بهتر آنست که قطران بروی مالد تا تباه نشود و مردم را بسیار صبوری نباید کردن که اندر وی ریح آید و اندام را زود تباه کند و چون دست و پای از سرما سیاه شود شلغم پخته را بشکسته بروی نهند و اگر بابونه و سیسنبر و مرزنجوش و کشنیز و حلبه و گندم همه را سر کدام که باید با آب بپزد و در وی نهند گرم مالند نیک بود بالینوس گوید اگر دست و پای از سرما سیاه شود گرد و نه پیرش آنست که نیک بیازند تا خون سیاه از وی بیرون آید آنکه در آب گرم نهند تا خون باز ایستد گل ارمنی را بسرکه ترکنند و بروی نهند و یک شبانروز همچنان ترکنند و بدارد دیگر روز بآب گرمش بشوید و اگر بهتر نشود دیگر بار چنین کنند اگر بیش از آنکه بیازند گوشت تباه شده بود نزدیک اوشان ... بردن که زیان دارد و بیک جا کنند و ... آب بپزد و با روغن گاو و بر نهند و چون مرهم کنند ... در نهند و در روز دو سه بار باز کرده اند تا آنچه ... باشد ببینند و آنگاه مرهم که گوشت رویاند علاجش کنند و اگر ترس ... مرد و با آب بپزد در نهند و نیک بود و اگر دست و پای از سرما تیره شود نفت بر وی مالند برابر آتش بدارد

صد و هشتاد و هشتم کلف و برش و نمش و کنجده

سبب کلف و برش	علامت کلف و برش	سبب نمش و کنجده	علامت نمش و کنجده
ابن ماسویه گوید سبب این حال از کار خون سوخته و آمیزش سودائی باشد که قوت طبیعت آنرا بیرون پوست تن دفع کرده باشد	نشان کلف آنست که بر روی بر اندامی نقطهای سیاه بود و زنبور و درشت باشد و نشان برش آنست که بسبزی زند یا اندکی بسیاهی نماید	ابوجریح گوید سبب آن آمیزش سودائی باشد که در زیر پوست قوت طبیعت بر آن دفع کرده باشد که کار خون سوخته با وی آمیخته گردد	نشان نمش آنست که گونه بسبزی نماید یا اندکی بسرخی زند و نشان کنجده آنست که سیاه بود مایه علتش قوی‌تر باشد و تازی او را فال خوانند

علاج کلف و برش

ابن ماسویه گوید بدین علتها که بیرون پوست تن پدید آید سببش آن از دو نهای بد بود که درون تن بود و زان پس قوت طبیعت همه را بر پوست تن دفع کند و زین جهت پوست تن خلاف پوست طبیعی باشد و این حال از بیماریها نیز پدید آید علاجش دشوار بود زیرا که نخست باید که تن را از آمیزشهای بد پاک کند و آنگاه غذاهای پسندیده خورد و سبب آن حال که بیرون تن بسته و مردم درست باید که بیمار را نخست علاج کند اگر سببش از سرد بیماری بود علاجش آنست که بگرمابه رود که آبش گرم باشد و چون بدر آید در خوابگاه رود در جامه خوش خسبد و سکنجبین خوش بوی و گوشت آبه خورد که نافع بود روفس گوید علاج کلف آنست که رگ زند و آنکه پخته سودا شکم براند و آب پنیر تازه و از غذاها که سودا انگیزد پرهیز کند و این دارو بر روی مالند تا کلف و برش ازو ببرد صفتش تخم ترب و تخم اسپندان و سرگین و خردل و تلخ و بادام تلخ و بلبل بوی و ورس و قسط همه را بکوبند و با آب برگ ترب بسرشند و آنگاه بگرمابه تن را بشوید چنانکه رنگ برش برود این دارو بر روی مالد و اگر کلف سیاه‌تر بود این ادویه بلبله زرد مرد را بکوبند و در کنند با آب و در مالد و اگر بنگ را با آب خوش ترکنند زعفران و کرسنه بران پر اگنند و بیندوده اگر دو تخم بکوبند و بسرکه تیز بسرشند و در مالد کلف را ببرد ...

علاج نمش و کنجده

ابوجریح گوید کنجده بهری سیاه بود و کهن باشد و این علتها بتیره باید چون تخم اسپندان و کاکنج سیماب و بلبل بوی و باشد که از این دارو بما اندر دو نیز کار نکند و از تن قوی‌تر و تیره‌تر باید چون زرنیخ زرد با طلی باز دیون که بر و مالد و اگر بوم بروی افکند نیک باشد و چون سیاهی کنجده کرسنه علاجش از آن علت نمش باید کرد که رگ قیفال بگشاید و شکم نرم کند بپخته افتیمون تا مایه را از تن پاک کند و زان پس تخم ترب بادام تلخ پوست کنده را باره با تلخ و تخم خربزه بیامیزد و جمله را با آب معصفر ترکنند بر روی مالد نیک بود رازی گوید نمش و کنجده را علاج آنست که نخست رگ زند و شکم براند بپخته افتیمون و این دارو بدین صفت بکار دارد که آزموده است تخم خربزه و پوست کنده بهمه اسپندان و قسط خوش بیم بهر از هر یکی بمعیار آب برد و معصفر ترکند و شب در مالد و بروز بشوید و اگر بادام تلخ با عسل بکوبد و با انجیر پخته بیامیزد و بر مالد اگر گرمابه آمده باشد در مالد نیک بود و دیگر آب گرم بشوید و بسبوس و اگر زرنیخ را با آب گشنیز ترکند و در مالد کلف و کنجده ببرد و این داروی دیگر مالد پوست تخم در سنگ تخم ترب و خوبی ... از هر یکی دو درم سنگ همه را کوفته با آب ترب بسرشند و شب در مالد بروز با آب سبوس بشوید و اگر خردل و سرگین گنجشک بهم بیامیزد و با آب انگور پخته بسرشند و در مالد

صد و هشتاد و نهم قوبا و توثه که بتازی اوراشری خوانند

سبب قوبا و توثه	علامت قوبا و توثه	سبب شیرنه	علامت شیرنه
مسیح گوید که قوبا از خون لطیف بود که سودا یا بلغم شور با وی آمیخته بود و سبب توثه از آمیزش تیز ستبر و سودای بود که چیره گشته باشد والله اعلم	نشان قوبا آنست که درشت بود و بسیاری زند و خارش کند و باشد که اندکی اندکی پوست ازوی بر افتد و نشان توثه آنست که آماسکی برآید و سخت شود	ماسرجویه گوید سبب این [illegible] از خون تنک باشد که صفراء تیز یا بلغم شور با وی آمیخته شود و چون چیره گردد این حال پدید آید	نشانش آنست که [illegible] برس برآید چون کاورس خرد و بگونه سرخ باشد اگر خارش [illegible] سببش از صفرا بود و اگر [illegible] بشب کند سببش از بلغم بود

علاج قوبا و توثه

مسیح گوید [illegible] علاجش آنست که [illegible] روغن [illegible]
دشتی و سرکه یا دوشاب سرکه را بهم بیامیزد و بروی مالد و اگر روغن گندم بروی
مالد سود دارد پس اگر علت کهن گردد [illegible] ریش گردد علاجش
آنست که اورا فصد کنند [illegible] و علاجهای [illegible] بکار دارد چنانکه یاد
کردیم و اگر [illegible] ترنج با سرکه و اقاقیا و [illegible] بمالد نیک باشد
حنین گوید علاجش آنست که مازوی سوخته را در سرکه [illegible]
و درسنگ مازوی [illegible] و نیم درسنگ [illegible] را نیک
کوفته بهم بیامیزد و آنگه بسرشد و بر جایگاه علت نهد
مالد و اگر علت [illegible] روغن گندم بروی مالد پسندیده بود
[illegible] بروی افکنند [illegible] مرغ [illegible] دارد یا مرهم
روغن را با کتیرا و صبر بیامیزد و بروی نهد نیک بود
و اگر بدین [illegible] زایل نشود علاجش آنست که تن پاک کند بداروها
که سودا و بلغم را ازوی [illegible] و پس تن را آب نیم گرم می‌شوید
ثابت قره گوید علاجش آنست که مرهم زنگار بروی نهد [illegible] روغن
[illegible] و نگهدارد [illegible] و آنگاه روغن کهن بروی نهد
تا پاک شود و روز چهارم [illegible] گوشت رویاند علاج کند و اگر
ماند علت سخت [illegible] علاجش آنست که [illegible] افتیمون [illegible]
پاک کند و [illegible] سپید [illegible] نیک بود

علاج علت شیرنه

ماسرجویه گوید علاج آغاز از صفرا بود آنست که رگ زنند و آب [illegible]
و آب آلو شکم نرم کنند و آب هلیله زرد خورد [illegible]
[illegible] با سکنجبین بیامیزد و بکار دارد و از پس آب انار ترش خورد [illegible]
نیک بود و اگر سکنجبین و تباشیر و اندکی کافور بهم بیامیزد و بکار دارد
[illegible] و اگر آب گشنیز تر و آرد جو بهم بسرشد و بروی طلی کند نیک بود
[illegible] را آب [illegible] گرم [illegible] شوید که
سنت کند **اسحق** گوید که چون سبب این علت از بلغم شور بود
علاجش آنست که یک وقیه آب [illegible] با درسنگ [illegible] کوفته بیامیزد
و خورد و اگر [illegible] باشد [illegible] خورد سود دارد [illegible]
کند و آنکه [illegible] چهار وقیه ازوی با درسنگ [illegible] سوده [illegible]
و اگر آرد جو و [illegible] کوفته بهم بیامیزد و طلی کند نافع بود **روفس**
گوید که این علت از صفرا بود علاجش آنست که رگ زنند [illegible]
[illegible] آب نیم گرم نشینند و غذا [illegible]
و اگر شیرینه بسیار بود شکم نرم کند بهلیله زرد و شکر و سکنجبین
[illegible] ترش و شیرین [illegible] و اگر سببش از بلغم بود این
دارو بکار دارد هلیله کابلی و بلیله [illegible] درسنگ [illegible]
[illegible] بادام [illegible] درسنگ [illegible] کوفته و بیخته بخورد
و بعد ازوی آب [illegible] باشد بکار دارد نافع بود

صد و نودم گرگی تر باشد یا خشك و خارش اندامها

سبب گر تر	علامت گر تر	سبب گر خشک	علامت گر خشک
روفس گوید گر تر و خارش تن که از تری بود از بلغمی شور باشد که با خون گرم با صفرای تیز [illegible] آمیخته گردد و [illegible] چیره گردد این حال پدید آید	نشان گر تر آنست که [illegible] در میان انگشتان برآید و خارش کند و بگونه سرخ باشد و چون [illegible] بهمه اندام [illegible] و بوقت خارش ازوی [illegible] بیرون آید	جالینوس گوید گر که خشک بود از خون گرم ستبر باشد که صفرا با وی بیامیزد و سبب خارش تن از بلغم شور بود که در زیر پوست گرد آید و بیرون کار [illegible]	نشان گر خشک آنست که آغاز علت میان انگشتان خارش کند چون بوقت خارش چیره گردد [illegible] نشان خارش گری بود آنست که [illegible] گرم باشد

علاج گر که تر باشد

روفس گوید گر که با تری بود علاجش آنست که [illegible]
[illegible] بهم بیامیزد [illegible] روغن [illegible]
نیک بود و زان پس [illegible] سود دارد **محمد زکریا** گوید گر که تر باشد علاجش [illegible]
[illegible] روغن گل بهم بیامیزد [illegible] و اگر گوگرد با روغن
بیامیزد و در [illegible] نیک بود و آنگاه در آفتاب بنشیند که سود دارد و اگر گوگرد
سپید و [illegible] سرخ ازهر یکی [illegible] انگور [illegible]
[illegible] با روغن گل بسرشد و چون از گرمابه بیرون آید
در مالد نیک سود دارد **علاج** خارش کهن **عیسی**
گوید علاجش آنست که آب پنیر تازه خورد و روغن بادام [illegible]
اسپیوش و شرابهای سرد و تر بکار دارد چون شراب انار و شراب
سیب و شراب [illegible] و اگر [illegible] هلیله کابلی و بلیله و آمله
[illegible] ازهر یکی [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] سنگ یا چهار درسنگ [illegible] بکار [illegible] دارد
و علاج خارش [illegible] آب [illegible] خورد
[illegible] کم گردد [illegible] اسپیوش خورد [illegible]
[illegible] آب آلو و آب انار ترش و شیرین خورد و اگر علت قوی
باشد رگ زنند و اندامها را بروغن گل بمالد و آنگاه با آب
گرم بشوید و تن آسانی جوید و از غذاهائی که خشک کند دور باشد

علاج گر که خشک باشد

جالینوس گوید علاج گر خشک دشوارتر بود از بهر آنکه [illegible]
اما در علاج کردنش تغافل نباید کرد تا علت صعب تر نشود [illegible]
[illegible] شکم نرم کند [illegible] آب [illegible]
زرد [illegible] بیامیزد و بخورد نیک بود [illegible] آب پنیر خورد [illegible]
نیک بود [illegible]
درسنگ [illegible] روغن گل [illegible]
بمالد و زان پس [illegible] کافور [illegible] بمالد سود دارد
اسحق گوید علاج گر خشک آنست که رگ زنند [illegible] خورد
[illegible] آب انار ترش و شیرین [illegible]
بکار دارد و هر روز [illegible] درسنگ [illegible] خورد [illegible]
[illegible] آب نیم گرم بشوید [illegible] خورد **وانا**
علاج خارش تن که از بلغم بود آنست که شکم براند و تن را
بگرمابه با آب ترمس و سرکه و روغن گل بمالد و اگر گشنیز تر
[illegible] روغن گل [illegible] سرکه [illegible] بیامیزد و بر تن مالد
و گرمابه بسیار رود و اگر خارش تن از گرمی بود علاجش آنست
که رگ زند و آب میوه ها شکم براند و از غذاهای گرم پرهیز کند
و این دارو [illegible] ترمس و آرد باقلی و تخم خربزه
[illegible] بهم بیامیزد و بگلاب و سرکه بسرشد و در [illegible] مالد

صد و نود و یکم خوی آمدن بسیار و ناآمدنش

سبب خوی آمدن	علامت خوی آمدن	سبب ناآمدن خوی	علامت ناآمدن خوی
یوحنا گوید سببش از کشادگی مسام تن بود یا از بسیاری تریها که اندر تن باشد یا از تنگی آمیزشها بود که قوت دافعه سخت چیره و چیره گشته باشد	نشان آنچ از کشادگی مسام بود آنست که بهنگام گرما خوی از تن بیشتر آید و نشان آنچ از بسیاری تریها بود آنست که تن فربه بود و نشان آنچ از تنگی آمیزشها از قوت دافعه بود آنست که ...	روفس گوید سبب این حال از سستی قوت دافعه باشد یا از ستبری آمیزشها بود یا از کمی تریها بود که در تن باشد یا از تنگی مسامهای تن بود والله اعلم	نشان آنچ از ضعف قوت دافعه بود آنست که خوی از تن دیر بیرون آید و نشان آنچ از کمی تریها بود آنست که تن لاغر بود و نشان آنچ از تنگی مسام بود آنست که بوقت سرما خوی کمتر آید

علاج خوی آمدن از تن

یوحنا گوید علاج خوی آمدن بسیار اگر سبب کشادگی مسام بود آنست که بآب سرد بشوید و تنگ مانند بیزد و آب مورد و آب ... بلکه سرکه بگوید و بآب مورد بسرشد و تن را بدو بمالد ... روغنهای سرد بر بمالد چون روغن گل و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و مانند این و در جایگاه سرد نشیند و اگر سببش از بسیاری تریها بود که در تن باشد علاجش آنست که چیزها می خورد که خشکی کند چون نرگس و ... و آنچ بدین ماند و پیاپی که تلخ و شور باشد می شوید و اگر سببش از تنگی آمیزشها بود علاجش آنست که غذاها می خورد که خلطهای ستبر کند و ... روغن آبی بر وی مالد و روغنش ... که نیم رطل آبی و نیم رطل شکوفه اش و نیخ ... و ده رطل آب ... بر آتش نرم چندان بپزد که سه بهر ازوی برود و آنکه بپالاید و چندان که نیمه اش باشد روغن گل ... و دیگر بار بر آتش نهد و بپزد تا آب برود و روغن بماند و بهنگام ازوی بکار دارد و اگر مرداسنگ و مازو سوده را فرو بکوبد و بآب ... سرشته و بر تن مالد نیک بود و منفعت پدید آید و این طلاها بیاز مودیم قوی نیکست گلنار و مرداسنگ از هر یکی بهری ... بساید و بسر و گلاب و آب مورد بسرشد و بر تن مالد منفعت کند و کزمازو و سیب ... بگوید و بروغن گل بسرشد و بر تن مالد نیک بود

علاج خوی ناآمدن از تن

روفس گوید اگر سبب ناآمدن از تنگی مسام بود علاجش آنست که بآب گرم ... بیرون و اکلیل الملک در آب بجوشاند و آنکه بآب نرم کرده تن را بدو بشوید و سمی المد و دایم روغن ... و روغن بابونه بر وی مالد و جایگاه خنک آرام گیرد و اگر سبب این حال از کمی تریها بود تن علاجش آنست که چیزی خورد که مزاج تن را بیفزاید چون ... و روغن بادام و شوربا گوشت بره و ... و آب ... بسایند و آب نیم گرم بر تن ریزند و بر روغن نیلوفر و روغن ... تن را مالد و اگر سبب این حال از ستبری آمیزشها بود علاجش آنست که ... نرم کند تا بجایی که تا این علت را از تن فرود آرد و عنبر ... کم خورد و ... بکوبد و بار روغن ... بیامیزد و تن را نیک بمالد ... و ... و نیز ... بکوبد و بروغن ... بسرشد و بر تن مالد نیک بود و خوی از تن بیرون آرد بسیار آید جایگاه ... و قوت ... و ... کاه گذشته باشد علاجش آنست که روغن مورد و روغن آس بر تن مالد و از پس ... و مازو و مورد و گلنار ... و ... سپید و مرداسنگ همه را خرد بکوبد و بیبیزد و بهم بیامیزد و با گلاب بسرشد و بر تن مالد منفعت کند ان شاء الله تعالی وحده

صد و نود و دوم شبش و رشک و قمقام که در موی افتد

سببش از گفتار اسحق	علامتش از گفتار اسحق	سببش از گفتار فولس	علامتش از گفتار فولس
اسحق گوید سببش از تریها بود که اندر تن گرد آید و بپیوندد و چون ستبر شود مسامها ازوی بسته گردد و خوی کم آید و چون تریها اندرون تن بماند ازوی شبش خیزد	نشانش از خوردن غذاهای بد دانستن که این حال چه بود آید و چون نا پخته و ... بیاز رنگ و ... نا ... و ... و نیز باشد که از چرک افتد	فولس گوید سببش از تریها ستبر بود که قوت طبیعت و ... بر پوست دفع کرده باشد و نیز چرک تن بادی بیامیزد و انگه ازوی شبش پدید آید	نشان این حال پیدا بود و نشان شبش آنست که غذاهای خورد که اول اندر آن باب خاصیت باشد چنانکه یاد کردیم و نیز از آن بود که بگرمابه کم شود و تن را از چرک پاک نکند

علاجش از گفتار اسحق

اسحق گوید اگر سببش بر سر تنها بود علاجش آنست که سر را آب دارو تن باشد این دارو در مالد صبر و بورق و ... بسایند و بگرمابه در تن مالد و زان پس ساعتی داشته باشد تا بآب انار و آب مورد و گلاب تن را بشوید و جامه کتان پوشد و زان چیزها که اندر باب ... گفتیم پرهیز کند و اگر شبش اندر سر بسیار بود این طلا سر را سود دارد و خربق سیاه و بورق از هر یکی ده بهر و ... یکی از بهر همه را کوفته و بیخته بروغن گل بیامیزد و در گرمابه در سر مالد و بعد از یک ساعت سر را بشوید و داروهای که تن خشک کند بکار دارد تا آن تریها از زیر پوست تن بیرون آرد و تن پاک کند چون بهر موبیج و زرنیخ و بورق از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته و بروغن گل بسرشد و در مالد نیک بود و بهتر از بهر آن باشد که چاره وی اصطمحیقون بکار دارد تا این علت را از تن پاک کند و بسیار روشنیها با به را آرد و بیرون ... خود را با آب ... و ... شوید تا آن تریها را از اندام ... و باز در آب خوش نشیند و اگر بتواند و تا زخون ... و در تن بسیار است تا نرم کند ... بکن یه و چون دانه که این علت در تن بسیار است که بلغم و تریها از تن فرود آید و چند بار در آب شور نشیند و مورد و گل در مشک بیجا ... بپزد و خویشتن را با آبش بشوید چند نوبت و از غذاهای گران پرهیز کند تا نافع بود ان شاء الله

علاجش از گفتار فولس

فولس گوید علاجش آنست که اگر بچه بر بود زکی ... و شکم نرم کند بمسهل یا بحب ... یا انکه در گرمابه رود و در آب شور نشیند و غذاهای پسندیده خورد و جامه کتان پوشد و شورباهات و مانندش پرهیز کند و این طلا بر تن مالد که نیکست ... زرنیخ و موبیج و ... از هر یکی بهری صبر و گل و مرداسنگ از هر یکی نیم بهر بورق ... و دو درم سوخته و نشاسته از هر یکی بهری صبر و گل و مرداسنگ ... همه داروها بیز جلا در فرو بکوبد و زان پس در ... بشوید و تن را بسبوس نیک بمالد و اگر شبش در سر و ریش بود علاجش آنست که شکم نرم ... بپخته و زان دارو که گفتیم بر سر و ریش طلا کند و بوقت دارو کردن چشمها برهم نهد تا بخار دارو در وی نشود و پس اگر شبش در مژگان چشم بود علاجش آنست که نمک ... را با آب ... و ... بمالد و ... و چشمها را ابر ... آب گرم بکار دارد نیک باشد جنین گوید اگر شبش یا قمقام اندکی بود علاجش آنست که کندس بر خویشتن دود کند و اگر بسیار بود سیماب کشته و کندس و سپیداب بگرمابه رود و در خود مالد و اگر ... که گفتیم زود مسهل خورد چنانکه یاد کردیم تا تن را از آمیزشهای فاسد پاک کند و دایم بگرمابه رود و جامه را پاک دارد

صد و نود و سیم پیسی و بهق سپید و سیاه که بر تن افتد

سبب علت پیسی	علامت علت پیسی	سبب بهق سیاه و سپید	علامت بهق سیاه و سپید
ماسرج گوید سبب این علت از بلغمی لزج افتد که قوت طبیعت دیر ابر پوست دفع کرده باشد و زچیرگی خون را سرد کند و در اندامها پراکنده شود	نشانش آنست که سپیدی بر اندام پدید آید و نرم بود و نیز درشت باشد و کهن بود و در گوشت افتد باشد و زبون [illegible] سرخ نشود و چون سوزن در وی زنند خون بر نیاید	یوحنا گوید که بهق سپید مانند برص بود و بهق سیاه مانند جذام باشد و سبب بهق سپید از چیرگی بلغم بود و سبب بهق سیاه از چیرگی سودا باشد	نشان این حال هر دو نیست و فرق میان بهق و برص آن باشد که برص اندر گوشت بود و بهق بر پوست تن باشد و چون بهق کهن گردد برص شود

علاج علت پیسی

ثابت قره گوید از برص ضماد از پیسی هم سپید بود و هم سیاه و هر چه سوزن بروی زنی خون بر نیاید بهتر نشود و هر چه خون بر آید علاج پذیرد و آنچ تر براید صعب باشد تدبیر آنست که [illegible] کند و یاره جالینوس و یاره لوغاذیا یا طبیخ افتیمون بخورد و حب صبر و حب حنظل بکار دارد و این دارو پیوسته خورد صنعتش [illegible] بزرگ دو درم سنگ هلیله کابلی درم سنگ قسط و دو دانگ همه را کوفته بهم بیامیزد و اگر بتواند تا یکسال ازین هیچ خورد حب [illegible] صنعتش [illegible] و سنبل [illegible] مصطکی زعفران واسارون شاه بلوط [illegible] و تخم حنظل از هر یکی درسنگی کوفته حب کند و یک درم سنگ با سکنجبین بکار دارد و آب گرم با سکنجبین بیامیزد و خربق سیاه و ماذریون همه را بکوبد و در مالد نیک باشد و شیطرج سوده با سرکه در مالد هم نیک بود و اما برص سیاه را سببش از سودای سوخته بود باید که نخست افتیمون خورد تا تمامی مایه علت پاک گردد و زان پس آرد کرسنه و پوست بیخ کبر و صمغ تود را بکوبد و با سرکه در مالد و بالا را [illegible] را بیاید بسرکه و در مالد و اگر بزرگ شود آنجایگاه را داغ کند و انگه علاجش کند تا درست گردد و آنچ جراحت گاه بود باید که جراحت کند و انگه مرداسنگ سپید نیک بمالد با آب مرزنگوش در کنه کند و بر جراحت گاه نهد

علاج بهق سیاه و سپید

یوحنا گوید علاج بهق سپید آنست که نخست قی کند و از طعامهای بد و تر پرهیز کند و دیگر [illegible] و اطریفل خورد و سکنجبین با مصطکی [illegible] بکار دارد و [illegible] و شکم نرم کند بدارو ها که تخم حنظل ترید در و باشد و بهق نیک بمالد تا سرخ شود و این دارو بر وی مالد صنعتش ترمس و شیطرج [illegible] همه را کوفته و بیخته بسرکه تیز سرشته در مالد و با آفتاب نشیند تا خشک شود [illegible] باری چند چنین کند که نیک بود و این داروی دیگر بهق سپید را نیک بود زنگار و قلقطار از هر یکی بهری [illegible] همه را کوفته بسرکه سرشته و در تن مالد سود دارد و این داروی دیگر صنعتش خربق و سونیز و سوسن و خضض [illegible] و زرنیخ همه را کوفته و بیخته بسرکه سرشته و در مالد و علاج بهق سیاه آنست که رگ زند و شکم براند بطبیخ افتیمون این طلی بر وی مالد صنعتش تخم ترب [illegible] کوفته در گرما به چند بار در مالد و هر چه اندر باب مالیخولیا گفتیم بکار دارد و این طلی دیگر نیکست صنعتش زراوند و حنظل و بوره و کندر از هر یکی بهری همه را کوفته بسرکه سرشته و پس ازان که جایگاه علت را آهک کرده باشد در مالد و معجون نجاح خورد یا معجون افتیمون و حب سکبینه خورد و حب قوقایا سود دارد و [illegible] منفعت دارد

صد و نود و چهارم کندمه که بتازی ثالول خوانند و مردری

سبب علت کندمه	علامت علت کندمه	سبب علت مردری	علامت علت مردری
اریباسیوس گوید سبب این حال از بلغمی ستبر لزج بود که قوت طبیعت وی را سوی پوست تن دفع کند یا از آمیزش سودا باشد که این حال پدید آید	نشان آنچ از چیرگی بلغم ستبر بود و نکوه سپید باشد و نشان آنچ از آمیزش سودایی بود آنست که سخت بود و بسیاهی زند	محمد زکریا گوید سببش از رطوبتهای تنک بلغمی باشد و از خون صفرایی هر که با یکدیگر آمیخته شوند بیشتر این علت اندر پیوندهای تن پدید آید	نشان آنست که [illegible] علت بود خارش کند و چون کاورس دیده [illegible] بر آید و پراکنده گردد و چون بخارند تن زرد آب بر آید

علاج علت کندمه

اریباسیوس گوید علاج آنچ از بلغم بود آنست که داروها خورد که بلغم را فرود آرد چون تخم حنظل ترید و غاریقون و آنچ بدین ماند [illegible] تن را از بلغم پاک کند صنعتش ترید کوفته درسنگی غاریقون سپید چهار دانگ نمک [illegible] نیم درسنگ تخم حنظل دو دانگ همه را کوفته و بیخته بهم سرشته بکار دارد و زان پس [illegible] آب نیم گرم خورده و غذاها که بلغم افزاید [illegible] و انگه [illegible] کبر [illegible] بسرکه سرشته [illegible] بر همه اندام [illegible] بسیار ریوند [illegible] خورد تا تن از بلغم پاک شود و طعام برشته خورد [illegible] و اگر سببش از سودا بود علاجش آنست که شکم براند بطبیخ افتیمون و اگر [illegible] و داروهای تیز بر وی نهد تا سیاه شود و چون سیاه گشته باشد روغن [illegible] تا از بیخش بر کند پس اگر علت [illegible] علاجش کند و اگر شیر انجیر یا شیر مازریون بروی مالد نیک بود و اگر تخم اسپندان بکوبد و بزهره گاو سرشته و باری چند بروی مالد سود دارد و اگر بسرکه تیز بشوید و انگه برگ تره تیزک بر وی مالد نیک بود و از غذاها که سودا انگیزد پرهیز کند و دیگر [illegible] والله اعلم

علاج علت مردری

محمد زکریا گوید علاجش آنست که [illegible] همه را کوفته بسرکه و گلاب سرشته بر وی طلی کند و اگر [illegible] آب [illegible] بدان بشوید نیک بود [illegible] نمک درشت بهم بیامیزد [illegible] و جایگاه علت را سه بار بدو بمالد تا بسوزد [illegible] و زان پس بشوید [illegible] یوحنا گوید علاجش آنست که تن را پاک کند [illegible] بلغم [illegible] سرکه [illegible] در مالد [illegible] آب گشنیز [illegible] در آب خوش بشوید [illegible] و جایگاه علت [illegible] نیک باشد صنعتش [illegible] درسنگی افیون نیم درسنگ همه را در آب و سرکه بساید و در مالد که سود دارد و این داروی دیگر نیکست این علت را خاصه هنگام خارش [illegible] صنعتش [illegible] از هر یکی نیم درسنگ صبر و نوشادر از هر یکی چند نخود [illegible] زعفران نیم دانگ همه را بهم بیامیزد بروغن یاسمین سپید سرشته و در وی مالد منفعت کند و زان پس [illegible] جایگاه علت را با آب سرد بشوید و چون [illegible] آب نیم گرم [illegible]

صد و نود و پنجم آتش پارسی و دمیدکیها که اورا شور خوانند

علامت دمیدکیها	سبب دمیدکیها	علامت آتش پارسی	سبب آتش پارسی
نشان آنچ از خون سبز بود آنست که بگونه سرخ بود و نشان آنچ از تریها صفراوی بود آنست که بزردی نماید و سرهاش تیز بود و نشان آنچ از تریهای بلغمی بود آنست که بگونه سپید باشد	ماسرجویه گوید سببش از تریها خونی بود سبز و از تریهای صفراوی تیز بود که بر اندام چیره شوند یا از تریهای بلغمی بود باشد که بر اندام چیره گردد	نشانش آنست که جایگاهی که علت بود آماس گیرد و خارش کند و می سوزد و نیز آبله پدید آید و همچنان شود که اندامی آتش سوخته گردد	جالینوس گوید سببش از خونی تنگ بود و از بلغمی سوخته که مرده باشد یکبار آمیخته شوند پس قوت طبیعت این را از آبی پوست دفع کرده باشد

علاج آتش پارسی

جالینوس گوید باید که رگ بگشاید اگر تواند حجامت کند و غذا پسندیده خورد و آنگه این دارو بروی طلی کند صفتش سپیداب و مرداسنگ و چندن سپید و اندکی کافور بهم بساید و همه را بروغن بادام سپید سرشته و بروی طلی کند که سود دارد پس اگر تری از وی می آید این طلی کند نیکست صفتش عفص [illegible] زرده چوبه و کافور همه را بهم بساید و با آب کاسنی یا با آب عنب الثعلب سرشته بکار دارد که نیک بود و پیها که در سر برانند [illegible] آمد باشد همه را [illegible] وزان پس برهم بپیچد و کافور علاجش کند نیک بود ابوجریج گوید علاجش آنست که رگ باسلیق بزند و انگاه مرهم کافوری بروی بمالد و اگر بدین زایل نشود زلوی بروی نهد تا خون فاسد بیرون کشد و [illegible] که دو پای آویخته ننشیند و اگر قی کند هم سود دارد و طعامهای سرد خورد و از گرمها پرهیز کند و مرهم سپیداب و مرهم کافوری بروی بمالد و اگر چندن و مرداسنگ و کافور و سپیداب همه را کوفته و بیخته بگلاب بسرشد و چون مرهم کند و بر پنبه کهنه مالد و هر وقتی آن پنبه را بر جایگاه علت نهد سود دارد و زان پس گل ارمنی بسرکه و آب سرد بساید و بروی همی مالد نیک بود و از غذاهای گرم و شیرینها پرهیز کند

علاج دمیدکیها

ماسرجویه گوید علاج آنچ سببش از تریهای خونی بود آنست که رگ زند و حجامت کند و سردیها خورد چون آب تخم [illegible] سکنجبین و کشکاب و غذاهای سرد خورد تا مایه علت کم گردد و علاج آنچ از تریهای صفراوی بود آنست که شکم نرم کند با آب میوه‌ها چون آب تمر هندی و آب آلو و آب انار ترش و شیرین خورد و از ترشها پرهیز کند و آب کشنیز و سرکه و روغن گل پیوسته بر جایگاه علت مالد و غذا مزوره خانگی خورد که بزیربا یا بغوره پخته باشد و علاج آنچ از تریهای بلغمی بود آنست که شکم نرم کند بایارج فیقرا و حب [illegible] و زان پس روغنهای گرم بروی همی مالد چون روغن شبت و روغن بابونه و روغن قسط و مانند این و غذا که بلغم افزاید پرهیز کند چون شیر و ماست و ماهی و نان و مانند این و بگرمابه رود اسحق گوید علاجش آنست که نخست شکم براند بیارج فیقرا تا مایه علت تمام پاک کند و زان پس غذاهای لطیف خورد و مزوره و سپیداب و اگر دمیدکیها تمام بیرون نیامده باشد [illegible] بآب ترکند و جایگاه علت را بدان نیک بمالد تا دمیدکیها بجمله بیرون آید و آنگه مرهم سپیداب بگیرد و بسرکه بساید و بر آنجا طلی کند و بگرمابه بسیار رود و [illegible] بهنگام آمدن دارو و از تریها خوردن و سیکی پرهیز کند والله اعلم

صد و نود و ششم آبله که تازی جدری خوانند و سرخچه

علامت علت سرخچه	سبب علت سرخچه	علامت علت آبله	سبب علت آبله
نشانش آنست که دهن خشک بود و بیمار را آرام کم گردد و نیز چشمهاش سرخ باشد و تب تند بود و دمش گرم باشد و زان پس دمیدکیهای سرخ کرد پدید آید	ماسرجویه گوید سببش از خونی گرم و خشک بود که بر تن غالب شود یوحنا گوید سببش هم از بقیة خون حیض باشد اما این خون لطیف تر و کمتر باشد	نشانش آنست که تب سخت گیرد و لرزه نباشد و سر درد کند و [illegible] تب پیوسته تب مطبق باشد و پشت درد کند و چشمها و روی سرخ باشد و رگها پر خون بود	ابوجریج گوید سببش از خون گرم و تیز بود که بر تن چیره گردد و [illegible] گوید سببش از بقیة خونی بود که کودک در شکم مادر خورده باشد از خون حیض

علاج علت آبله

ابوجریج گوید علاجش آنست که باغاز علت رگ زند و خون [illegible] بیمار بر دارد و اگر رگ زدن نشاید و آبله بر آمدن گیرد رگ زدن نگزیرد و زان پس کشکاب با عناب که گاوزبان و ترشی بی پوست پخته باشد بکار دارد و سکنجبین که تخم خیار کوفته و تخم [illegible] کرده باشد بکار دارد و اگر خون بر تواند داشتن از کشکاب نیز پرهیز کند و از سرد بهاد ور باشد و چیزی که آبله را بیرون آرد بکار دارد صفتش [illegible] که پوست کنده درسنگ [illegible] پنج درسنگ تخم بادیان سه درسنگ همه را در دیگ [illegible] آب بپزد تا بیکی [illegible] بیالاید و اندکی مایه زعفران [illegible] خورد و آب بادمان و آب انگور و [illegible] آب که [illegible] شکر همه را بیامیزد و خورد نیک بود و آب کشنیز تر در چشم چکاند و اگر توتیای [illegible] آب کشنیز تر بسایند و در چشم کنند تا چشم نگاه دارد و آبله در دیده [illegible] ابن ماسویه گوید علاجش آنست که رگ زند و [illegible] حجامت چشم را نگاه دارد تا آبله در او نیاید و گلاب و آب [illegible] تری و آب انار در چشم چکاند نیک بود و اگر آبله در چشم بر آید سرمه را با آب کشنیز باید [illegible] یا کشنیز خشک را با آب تر کند و در چکاند و غذا [illegible] نرسک و [illegible] خورد و روغن زیت خورد و از سیر [illegible] و اگر زمستان بود آتش گرم و آتش [illegible] نیک بود [illegible] آبله [illegible] گردد [illegible] و روغن کنجد در ماله منفعت بود

علاج علت سرخچه

ماسرجویه گوید علاجش آنست که در وقت رگ اکحل بزند و خون بسیار بگیرد و اگر بیمار کودک بود حجامت کند و خون تمام برگیرد که این علت را خون بر گرفتن بهتران [illegible] پزشکان استاد بسیار بوده اند کسی را که این تب گیرد علاجش هم آن باشد چنانک پندارد که همه اندام آبله خواهد گرفت از [illegible] و دست رگ زند تا بیماری و درد [illegible] آسان گردد و زود خلاص یابد و همچنین که یاد کردیم علاج آبله باید کردن زیرا که هر دو علت از یک نوع باشد پس علاجشان هم از یک گونه باید کردن مگر آنک کشکاب و ترشها بیشتر غذا و [illegible] سرخچه باید دادن یوحنا گوید علاجش آنست که چیزی خورد که تری کند چون کشکاب و آب کدو [illegible] و مانند این و باید که چیزی خورد که شکم نرم کند چون رب آلو و طباشیر و گل [illegible] و آب زرشک همی خورد و چون علت زایل گردد مزوره ترشی خورد با اندکی روغن بادام و چون دمیدکیها خشک شود مرغ بچه خورد که [illegible] پخته باشد اسحق گوید علاجش آنست که رگ زند و کشکاب و شراب کوکنار خورد با لعاب اسپغول با نبات و جلاب بیامیزد و بکار دارد و با کشکاب باید که نرسک و عناب و سپستان پخته باشد تا تری بود نرمی کند و غذا مزوره اسفناخ خورد که بروغن بادام پخته باشد یا مزوره [illegible] روغن بادام که نافع بود ان شاء الله تعالی و من العز [illegible]

حمر

صد و نود و هفتم حمر آماسی بود و خوره ریشی باشد که اندام همی خورد

سبب علت حمر	علامت علت حمر	سبب علت خوره	علامت علت خوره
یوحنا گوید سببش از خونی گرم بود که آمیزش صفرای تیز باوی بیامیزد و چون چیره شود قوت طبیعت و یرا نتواند دفع کند و او عضوی باشد از آتش پارسی	نشانش آنست که آن جایگاه که بدان علت بود آماس کرده و بگونه سرخ باشد و زان پس آبله پدید آید و چنان گردد که اندامی با آتش سوخته	ارخیجانس گوید سبب این علت از خونی بود عفنی فاسد که سودا گردد و چون چیره و چیره شود اندام را ریش کرداند و او را بتازی آکله خوانند	نشانش آنست که نخست آماسی پدید آید و زان پس سبز گردد یا سیاه شود و بشکافد و ریش گردد و تری از وی بیرون آید و چون قوی گردد اندام را همی خورد

علاج علت حمر

یوحنا گوید این علت بتازی حمره از بهر آن خوانند که بدین علت اندر تن وی چنان گردد که کسی را با آتش سوخته باشد علاجش آنست که اگر خون چیره باشد رگ زنند و غذاهای پسندیده خورد چون گلاب و سکنگبین و آب تخم خیار و جلاب و پیوسته جایگاه علت را با آب عنب الثعلب و آب انگور روباه و شیاف مامیثا همی مالند و اگر صفرا قوی باشد علاجش آنست که شکم براند بمطبوخ هلیله و گلاب و زان پس جلاب سکنگبین و آب انار خورد و اگر طبع بند دارد آب خیار چنبر نرم کند و این طلاها بر جایگاه علت نهد منفعت دارد صندل کافور و رمنی را با آب حی العالم تر کند و گلاب و کشنیز تر جمله را بساید و بکار دارد نافع بود اسحق گوید علاجش آنست که جایگاه علت را نیک بیازند تا آن خون فاسد از وی بدر آید و زان پس زرد که در سرکه آغشته باشند بروی ضماد کنند و این دارو بکند صفتش کوزتر و بلکش و بست و موبیز و انجیر که در سرکه آغشته باشند و روغن گل و کنار سیاه از هر یکی بهری جمله را بسایند و بر جایگاه علت ضماد کنند و این داروی دیگر مرد را نیک بود صفتش افیون و اقاقیا و زاک سوری و مورد و اناد از هر یکی در سرکه تر بکنند بسایند از هر یکی درستگی همه را کوفته و بیخته بروغن گل کنار بسرشند و بر جایگاه علت ضماد کنند نیک بود

علاج علت خوره

ارخیجانس گوید علاجش آنست که بچه افیتمون و مانند آن شکم نرم کنند تا علت را از تن فرود آرد و آب درهم جوشیده بر جایگاه علت همی ریزند تا آنگاه که سرخ رنگ شود بسیار تازه و بروی طلا ننهند بد و پیوسته بگوارد آب شوید پس اگر علت بجرات گذشته صعب شود و علاج کم پذیرد اگر باید بر جایگاه علت را بیزد و اگر نه داغ نهند تا اندامهای دیگر را بخورد نیارد و زغذاها که سودا افزاید پرهیز کند چون گوشت گاو و نمک و کلم و خورد و غذاهای لطیف خورد چون مرغ بچه و دراج که بزیربا پخته باشند یا بغوره یا بتمر هندی یا بنار دان و انگه مرهم سپیداب بروی نهند که نیک باشد ماسرجویه گوید علاجش آنست که مرهم زود تر داغ کنند یا داروی تیز بروی نهند بدین صفت زنگار و زراک سپیده و انگبین از هر یکی بهری همه را بهاون بسایند و بر جایگاه علت مالند و گرد آگرد او را نبیه که در کل نینداید سود دارد پس اگر از جایگاه علت تری همی آید علاجش آنست که زرد و مقل و مازو را کوفته و اندکی زاک با وی بیامیزد و همه را با هم بسایند و بیزد و بر جایگاه علت پراکند منفعت دارد و اگر با شنه و فرخبار و یرا طلا کنند نیک باشد و زغذاهای چیره گران پرهیز کند و طعامهای لطیف گراید و بعلاجش تغافل نکند تا زیان نیابد و شفا یابد ان شاء الله

صد و نود و هشتم جذام یا از صفرای سوخته بود یا از سودای تیز

سببش که از صفرای سوخته بود	علامتش که از صفرای سوخته بود	سببش که سودای تیز بود	علامتش که سودای تیز بود
یوحنا گوید سببش از صفرا آمیخته که از پس گرمی و تیزی سوخته گردد و زان پس با آن خون که غذای اندامها باشد آمیخته شود و او را بگیرد	نشانش آنست که باغاز علت پوست تن سیاه شود و شوخ گیرد و به رنگ زرد آب از وی همی آید و کلف و شکافها بگیرد و دم گرم شود و روی و چشمها تیز گردد	محمد زکریا گوید سبب این علت از زیادتی و چیرگی سودای تیز بود که بر مزاج تن غالب شود و طبیعت نتواند او را از تن دفع کند بشکم و نیز بقی کردن آنگاه دفعش کند	نشانش آنست که گردن تیز و پیوندها تیز گردد و تا باشد و روی تیره شود و موی باریک گردد و خوابها آشفته بیند و بدخوشود و سخن بگوید و عرقش گنده بود

علاج آن که صفرای سوخته باشد

یوحنا گوید که باغاز علت علاجش آنست که از هر دو دست رگ کیفال و باسلیق بگشاید و شکم نرم کند و تابستان گرمابه بکار دارد تا تن تر شود و روغنهای سرد و تر با شیر بیامیزد و در مالد و هر چه سودا فزاید دورتر بکار دارد و گوشت بره شیرخواره بریان کرده خورد که چون علت محکم گشته باشد علاج کم پذیرد و بهترین داروی این علت آن بود که از سر افتیمون خورد و چون کلو سخت بگیرد رگ او داج بگشاید و بهر حال باغاز علت از علاج نومید نباید شد که منفعت او ناگاه پدید آید و غذا گوشت بره و بزغاله خورد و یکی مزیح و آب پنیر تازه بشکر خورد و پیوسته بگرمابه شود که نیک بود حنین گوید که جائی از علاج کردم بدین تدبیر و اندر مقدار پنج ماه چهل بار اسهال کردمش بچه افیتمون تا روی بهتری نهاد و بعد از شش ماه درست شد و اندر این مدت دارو نخورده بود مگر آب پنیر و شکر تا غذای مرورا از این علت فرج داد روفس گوید علاجش آنست که رگ زند از دست راست و گوشت بره خورد و بگرمابه بسیار رود و دو انگاه از دست چپ رگ اکحل بگشاید و روزی چند بیاساید اگر هوا معتدل بود بچه افیتمون خورد و اگر تابستان باشد قی کند پس از آن که ترید و غذا دل خورده باشد اگر کلو بگیرد رگ او داج بزند که بر کردن باشد و تا بیحس نکردد خون باز نگیرد والله اعلم

علاج آن که سودای تیز بود

محمد زکریا گوید علاجش آنست که مرماهی که زنده و بپزند شکم نرم کند و پس کسی که سودا را فرود آرد بکار دارد و پیوسته بگرمابه رود و روغن بنفشه و روغن گل و روغن نیلوفر بر سر چکانند و اندامها را بروغن گل بمالد و خورد نیهای تر بکار دارد چون شیر و شکر و روغن بادام و پیکی مزوج و شیر چهار پایان در ستاندن ام خورده و طعامهای سرد و گران پرهیز کند چنانکه از آب مالیخولیا گفته ایم خاصه آن چیزها که آب ناخفتن را فرود آرند پرهیز کند تا علت زیادت نکند و استادان پیشین چنین گفتند که تریاک افعی و گوشتش مر این علت را خاصیت سود دارد اسحق گوید که چون علت پیدا شود و ریش کرده علاجش آنست که پیوندهای تن را داغ کنند تا با اندام فرو نیاید و رگ باسلیق و رگ او داج بزنند تا خسته نشود و تا سینه در آب زن نشیند تا گرم کردد و روغنهای خنک و چیزهای تر بکار دارد و تا ریشهای تن تباه نشود و پیوسته شیر گوسفند خورده بروزی اندامها را با آهک و خاکستر چوب انجیر بمالد و سر و قفا را آب خوش نشیند تا اندامهایش تری کمتر کشد و روغن بادام شیرین و روغن کنجد سپید کرده با آب انگور بیامیزد و هر تن را پاک کرده باشد روزی چند از وی بکار دارد و زنگاها تر و مرغزارها ی سبز نشیند و من بسیار کس را دیدم که بدین علاجها بهتر شدند نیز یکی گوشت افعی مرشان برا مده و بحال تن درستی باز آمده و شفا یافتند

صد و نود و نهم تیرگی روی که از آفتاب و باد باشد

سببش از گفتار فولس
فولس گوید سبب تباهی گونه از بیماریهای تیز بود چون زعفران زرد و سیاه و آنچه بدین ماند بالا انداخته باشد که از بیماریهای صعب برخاسته باشد

علامتش از گفتار فولس
نشان آنچه از بیماریها بود آن باشد که گونه زرد بود یا تیره باشد و نشان آنچه از بیماری بود آنست که گونه سخت تباه باشد از صعبی بیماری

سببش از گفتار حنین
حنین گوید سببش از تباهی مزاج تن باشد که از حال خویش بگشته بود یا از بیماری تیز باشد و یا از آفتاب و باد بود که گونه را تیره کرده اند

علامتش از گفتار حنین
نشان آنچه از حال مختلف باشد آن اختلاف مزاج تن است اگر مزاج صفرا چیره بود گونه زرد باشد و اگر خون غالب بود گونه سرخ بود و اگر بلغم چیره باشد گونه سپید بود و اگر سودا غالب بود گونه سیاه باشد

علاجش از گفتار فولس
فولس گوید علاج این حال آنست که خوردنیهای لطیف خورد و تن را رنجه ندارد تا بهتر شود و اگر سببش از آن باشد که ماده علت خلطی در تن مانده بود علاجش آنست که بیرون آرد آن خلط را از تن زود [illegible] و از آن پس بگرمابه رود که نیک بود و اگر زردی از جهت علت بود علاجش آنست که شراب ریحانی خورد و غذا مرغ بچه بریان و ماهی سپید و انجیر و انار شیرین و حلوا و زرده خایه نیم برشت بکار دارد و نخود آب و گوشت بره پخته باشد مر ورا نیک بود و گاه گاه انگور خورد و همواره روی را بدارو مالد که روی را گونه دهد چون این دارو زردی روی را ببرد و گونه را سرخ و پاکیزه کند صفتش ترمس و باقلی و تخم خربزه و بادام از هر یکی بهری جمله را خرد بکوبد و با آب [illegible] ترکند و روی را بدو بشوید که نیک بود و اگر سه بهر آرد ترمس و دو بهر آرد باقلی و آرد جو و آرد نخود از هر یکی بهری کثیرا نیم بهر تخم خربزه سه بهر همه را خرد بکوبد و بشیر زنان جمله را بسرشته و بر روی مالد با آب پوست [illegible] خشک روی را [illegible] بشوید [illegible] صفتش [illegible] کثیرا [illegible] و سپیده خایه [illegible] و بسرشته و گلوله کند و [illegible] و بهنگام حاجت روی را بدو [illegible] بشوید اگر زردی روی از [illegible] خوابی بود علاجش آنست که گشنیز [illegible] غذا [illegible]

علاجش از گفتار حنین
حنین گوید علاج مزاج تن که تیره باشد دشوار است و زود صعب اندر باشد تب دق و بیماریها [illegible] که [illegible] باشد تیرگی روی باشد علاجش آنست که گرمابه بکار دارد و خوردنیهای لطیف کرا باید تا خون [illegible] بیفزاید و از چیزهای بلغمی پرهیز کند و اگر گونه سخت زرد بود بهتر از شراب ریحانی [illegible] نباشد [illegible] بکار دارد و غذاهایی خورد که خون صافی فزاید [illegible] و اگر گونه سرخ بود و [illegible] علاج [illegible] و اگر این علت [illegible] و سببش از چیرگی خون بود علاجش آنست که رگ قیفال بزند [illegible] حجامت کند و [illegible] فراخ دارد و از چیزهای [illegible] پرهیز باید کردن [illegible] و [illegible] و مانند آن و [illegible] و از پس رگ قیفال گشاده باشد [illegible] و [illegible] و گوشت و [illegible] و مانند آن پرهیز کند و پیوسته بگرمابه رود و [illegible] آب گرم بدارد و [illegible] آب سرد شوید و [illegible] باد سخت و سرما [illegible] روی را نگاه دارد و اگر روی از آفتاب و باد تیره شده باشد علاجش آنست که کثیرا و نشاسته و صمغ بادام و آب اسپغول و لعاب دانه [illegible] و سپیده خایه نیم برشت بهم بیامیزد و بر روی چند بار بمالد نیک بود

دویستم آماس گرم که از خون باشد یا از صفرا بود

سبب آماسی که از خون بود
فولس گوید سبب این علت از دو گونه بود یا از زخمی که بر جایگاه علت برسد یا از کوفتگی باشد یا از خون بسیار که قوت طبیعت وی را بدان جا افکنده

علامت آماسی که از خون بود
نشان آنست که درد سخت کند و گونه سرخ باشد و چون دست بر وی نهد گرم باشد و حکیمان این صناعت این آماس را فلغمونی خوانند تا بدانی

سبب آماسی که از صفرا بود
دیوجانس گوید سببش از زیادتی صفرای تنک بود که قوت طبیعت وی را بدان اندام دفع کرده باشد و چون چیره گردد آماس گیرد و او را بتازی نمله خوانند

علامت آماسی که از صفرا بود
نشان آنست که جایگاه علت سخت گرم باشد و چون [illegible] زند و رویش زرد بود و زردی در اندامها پراگنده گردد و آماس بزرگ نبود و کوچک باشد

علاج آماسی که از خون بود
فولس گوید علاجش آنست که بآغاز علت رگ زند از آن جانب که خلاف بود و از آن چیزهای گشاینده بر هم کند یا ضمادهای [illegible] چون [illegible] و پوست انار و [illegible] آرد جو [illegible] با سرکه و آب [illegible] بر وی ضماد کند تا قوت اندر اندام ضعیف نشود [illegible]

اسحق گوید اگر سبب این علت از زخم یا از افتادگی بود و رگ زدن نباشد علاج وی آنست که موم و روغن [illegible] و پیوسته با آب نیم گرم می‌شوید و [illegible] ضماد کند و از پس آب سرد [illegible] شوید پس اگر [illegible] باشد فاسد [illegible] جایگاه علت [illegible] تا آن خون فاسد از آنجا بیرون آید و [illegible] مرهم علاج کند

یوحنا گوید علاجش آنست که رگ زند [illegible] علت بیمار خون بردارد و چیزهای سرد بر وی ضماد کند چون گل ارمنی و سپیداب و نشاسته و آب کاسنی و آب [illegible] و افیون و آنچه بدین ماند پس اگر با این علت بیمار را تب آید علاجش آنست که غذا کم خورد و سکنجبین بکار دارد و چون چهار روز بگذرد [illegible] آب [illegible] و آب کاکنه با جلاب بیامیزد و بکار دارد و اکلیل الملک و خطمی و شبت و [illegible] با لعاب [illegible] بسرشته و بر وی ضماد کند و طعامهای لطیف و گوارنده خورد تا شفا یابد ان شاء الله

علاج آماسی که از صفرا بود
دیوجانس گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بچیزهایی که صفرا را فرود آرد و اگر نیز رگ زند [illegible] باشد و چیزهای سرد بر وی [illegible] آب [illegible] و آب [illegible] و [illegible] گشنیز تر [illegible] بیامیزد که هیچ چیز این علت را [illegible] و آب سرد بر وی [illegible] نیک بود

جالینوس گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بهر چه صفرا را فرود آرد چون [illegible] و آب [illegible] و آنچه بدین ماند و از پس چیزهای خشک بر وی ضماد کند چون [illegible] و آب کاسنی و آب [illegible] و گلاب و آنچه بدین ماند و غذا مزوره غوره خورد یا [illegible] باشد بگوشت مرغ [illegible]

روفس گوید اگر سبب آماس از صفرای تیز بود و علت [illegible] خورد این مرهم بکار دارد که سود دارد صفتش [illegible] سبز [illegible] و زرده [illegible] از هر یکی بهری گلنار [illegible] از هر یکی نیم بهر با روغن [illegible] کند و مرهم سازد و بکار دارد و آب تخم [illegible] با شراب غوره [illegible] خورد و غذا مزوره غوره خورد یا مزوره انار دانه که نافع بود و اگر [illegible] با گلاب بیامیزد و بر وی ضماد کند سود دارد و اگر [illegible] باشد [illegible] ان شاء الله

دوصد و یکم آماس سرد که از بلغم باشد یا از سودا

سبب آماس بلغم	علامت آماس بلغم	سبب آماس سودا	علامت آماس سودا
جالینوس گوید سببش از بلغم بسیار بود که قوت طبیعت وی باد را انجا دفع کند و باشد که چون چیره گردد تا آماس شود و اورا بتازی ورم الرخو خوانند	نشانش آنست که بگونه سپید باشد و درد کم کند و آماس سست بود و چون انگشت بر وی نهند جایگاهش چون مغاکی نماید	روفس گوید سببش از آمیزشی سودا بود که چیره گشته باشد و قوت طبیعت بر بیرون اندام دفع کرده بود و اورا بتازی ورم الصلب خوانند	نشانش آنست که درد کم کند و بگونه سیاه بود یا بسبزی زند و چون دست بر وی نهند سخت باشد و گرم نبود و نیز اگر گرمی که بر وی نهند آسانی نیابد

علاج آماسی که از بلغم باشد

جالینوس گوید علاجش آنست که سرکه و روغن گل با یکدیگر بیامیزد و بمالند و مرهمهای گشاینده بر وی نهند واما آماس سخت بلغمی از دو گونه بود یا بی درد باشد والبته این را علاج نبود و دیگر با اندکی درد بود نیز علاج بدشواری پذیرد و دیر درست شود علاجش داروهای نرم کننده [illegible] چون مغز استخوان ساق گاو و پیه [illegible] و پیه مرغ خانگی و زداروها مرهم لطیف تر و نیکوتر بود بکار دارد چون [illegible] و مثل ازرق و پیه اترخاصه که تازه باشد و روغن زیت کهن [illegible] و اگر این سنگ آسیا را با آتش گرم کنند و سرکه بر وی ریزند جایگاه علت را بر بخار وی بدارد خاصه که آماس اندر پیوندها و پیها بود و زان پس روغن شبت و دیگر آنگه بمالند

ماسرجویه گوید علاجش باغاز علت آنست که شکم نرم کنند ماء الجبن را بپزد و تخم حنظل و نان [illegible] که آب بیامیزد و اندکی ابر [illegible] و بر جایگاه علت نهند و از غذاهای که بلغم افزاید پرهیز کند چون ماهی تازه و شیر و ماست و آنچه بدین ماند و اگر بهری نمک و [illegible] سقوطری [illegible] کوفته و بیخته با آب مورد و اندکی سرکه بسرشد و ضماد کند و اگر آماس را بتواند بستن ببندد که نیک بود

علاج آماسی که از سودا باشد

روفس گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بطبیخ افتیمون و زان پس مغز ساق گاو و موم سپید بهم بیامیزد و بر وی نهد یا انجیر سپید با آب بپزد و آرد حلبه و کشک انگبین و خطمی سپید [illegible] سوسن بیامیزد و در مالیدن نیک باید تا چون مرهم شود و پیوسته همی مالد بر جایگاه علت و از چیزهای که سودا انگیزد پرهیز کند چون گوشت گاو و گوشت بز و نرسکه و عدس و کلم و آنچه بدین ماند و غذاهای پسندیده خورد چون مرغ بچه خانگی و گوشت دراج که قلیه کرده باشد

یوحنا گوید علاجش آنست که شکم براند بطبیخ افتیمون و زان پس مرهم داخلیون بر وی نهد و اگر موم سپید را به روغن زیت کهن بیامیزد و بکار دارد و بر وی نهد نیک بود و اگر بطبیخ افتیمون خوردن نتواند با آب پنیر نان شکم براند و غذا [illegible] که قلیه کرده باشد با ابازارهای گرم لطیف که سود دارد و از غذاهای که سودا انگیزد پرهیز کند که نیک بود و اگر وشه را بکوبد با انگبین و آب گرم بسرشد و بر وی بارها چند ضماد کند نیک بود و مثل ازرق کوفته با اندکی شیر و روغن [illegible] بیامیزد و بر وی نهد و سست کند و اگر آماس سخت باشد [illegible] روغن کهن همی مالد خاصه که [illegible] بیرون آمده باشد سود دارد

دوصد و دوم سرطان از دو گونه باشد یکی سخت و دیگر ریش

سبب سرطان سخت	علامت سرطان سخت	سبب سرطان ریش	علامت سرطان ریش
ماسرجویه گوید سببش از آمیزشی تیز بود سودائی بود که بر اندام چیره گشته باشد یا از بلغمی بود که سوخته گردد و سودا گشته باشد	نشانش آنست که آماس پدید آید چون بادامی و همی فزاید هر روز سخت تر و چیره تر گردد و گرد تر شود و اندکی مایه گرمی دارد و او مانند خرچنگ باشد	مسیح گوید سبب سرطان که ریش بود و اندام را همی خورد از صفرای تیز بود که به سودا گشته باشد و چون چیره گردد از تیزی اندام را همی خورد	نشانش آنست که گونه اش بسرخی نماید یا بسبزی زند و آن جایگاه که ریش گشته باشد بسیاهی زند و چون علت قوی شود گوشت آن اندام را همی خورد

علاج سرطان سخت

ماسرجویه گوید علاجش آنست که تن را از آمیزشهای سودائی پاک کند و لعابهای لطیف بکار دارد و از هرچه سودا انگیزد دور باشد وجهد کند تا آماس ریش نشود که هرگز علاج نپذیرد و بهتر نشود و او بیشتر اندر پستان زنان افتد و اندر زنان بپدید آید و مرد از او [illegible] سوراخ تقیب و چون تن پاک کرده باشد اندرونی را بکار دارد صفتش آرد گندم و سپیداب ارزیز که در سنگ گلی [illegible] با گلاب و روغن و صبر [illegible] ارزیز دور سنگ [illegible] را کوفته و بیخته بر و روغن گل بیامیزد و بر وی نهد و اگر ریش شده باشد همچنان خشک بر وی پراکند که سود دارد

یوحنا گوید سرطان بیشتر اندر اندامهای غددناک پدید آید و باغاز علت بر بسیار رگی پوشیده شود و اورا بتازی سرطان از بهر آن خوانند که بسختی چون خرچنگ باشد و پای بسیار دارد و علاج دشوار پذیرد و بتن پاک کردن نرم شود و زود داروهای ضعیف نپذیرد و زود داروهای قوی [illegible] و علاجش چنان بود که نیز [illegible] ریشه و دیگر او را علاج نباشد و باغاز علت علاجش آنست که تن پاک کند بطبیخ افتیمون [illegible] و چون تن پاک شده باشد مرهمها بکار دارد که اندام را لاغری کند و افزون نیمهای فاسد را باز دارد

علاج سرطان ریش

مسیح گوید علاجش آنست که اندر باب مالیخولیا و در باب جذام یاد کرده ایم چنانکه رگ زند و سودا از تن فرود آرد و غذاها خورد که تری کند و خون صافی فزاید اندر تن و چون علت قوی باشد طمع نباید داشتن بعلاجش زیرا که او دارو نپذیرد و باغاز علت رگ باسلیق بگشاید و بارها چند بطبیخ افتیمون خورد تا مایه علت کم گردد و زان پس شراب آب تخم [illegible] و تخم [illegible] بکار دارد و زغذاها که سودا انگیزد پرهیز کند که نیک بود و اگر قوت بیمار قوی باشد گوشت مرغ بچه با گوشت بزغاله و ماهی خورد باید که تازه باشد و قلیه کرده بکار دارد

دیوجانس گوید علاجش باغاز علت آنست که بطبیخ افتیمون خورد و زان پس آب انگور روباه و آب کاسنی و آب کاکنج بر وی طلا کند والبته داروهای تیز بر وی ننهد زیراکه علت تیز گردد و اگر موم و روغن و صبر بهم بیامیزد و بر وی طلا کند نیک بود و این مرهم را ما بیازموده ایم این علت را نیک باشد صفتش سپیداب و توتیای شسته و اقلیمیا [illegible] لسان الحمل [illegible] بکوبد و مرهم سازد و بر وی نهد و گل ارمنی با آب گشنیز تر بیامیزد و گرد اگردش همی مالد منفعت دارد

دو صد و سوم خوک و سلع که در اندام افتد

سبب علت خوک	علامت علت خوک	سبب علت سلع	علامت علت سلع
ابوجرج گوید سبب این علت بلغمی سطبر لزج باشد که بر اندام چیره گشته باشد یا از سودا سوخته بود که از چیره گشتن این حال پدید آید	نشان آنچ از بلغم بود آنست که بگوشت سپید باشد و بیشتر بر گردن و بر جایگاه غدد ناکی پدید آید و نشان آنچ از سودا بود سوخته باشد آنست که بسیار [illegible]	ارماسوس گوید از بلغم سطبر سخت باشد که طبیعت وی براند از اندامهای غدد ناکی دفع کند و چون چیره گردد آماس شود و باشد که بزرگ شود	نشانش آنست که چون غددی سخت بر گردن یا بر اندامی دیگر پدید آید و چون بشارند [illegible] شود و چون علت محکم گردد چند خربزهٔ بزرگ شود

علاج علت خوک

ابوجرج گوید علاجش بآغاز علت آنست که غذا کم خورد و فرو نشستن بانگ دارد و از نشان خوردن پرهیز کند و قی آرد تا معده پاک گردد و شکم نرم کند بداروهای که بلغم را از تن زود آرد و زان پس بر جایگاه علت علاج کند چون مرهم داخلیون و مرهمهای که در سکلی نیز شده و بادام تلخ و آب باقلی و [illegible] را لعاب کند انگه بسرشته که آب کلم با سکنجبین حل کند و برهم سازد و بروی نهند تا آماس را نرم کند و بگشاید و اگر بزرگ شود و ریش گردد باید علت را بیرون آرد چنانک اندر وی هیچ نماند تا دیگر باره آماس نکند و چون پاک شده باشد بمرهم علاجش کند تا درست گردد و باشد که آماس خوک چند [illegible] شود و بزرگ گردد و سرد کردن همه بگیرد. حنین گوید سبب این علت از ناگوار طعام بسیار بود و بهترین علاجی وی را آنست که مایل ارزیز تنک کرده بروی نهند و ببندد و این مرهم او را نرم کند صفتش بورن و نمک و [illegible] سرکین مرغ خانگی [illegible] در سکنجبین همه را بروغن زیت بسرشته بروی نهند و اگر خواهی بیخ انگور سفیده بروی افکنند و بپزد تا چون مرهم شود انگه بروی نهند نیک بود و اگر آرد ترمس را در سکنجبین بسرشته و بروی ضماد کنند نیک بود و مرهم داخلیون هم نیک باشد

علاج علت سلع

ارماسوس گوید علاج این علت با ضعیفی بود مر او را داروهای نرم پسنده بود و چون قوت گیرد بهترین داروی مر او را آن بود که سبز [illegible] شده و بروی نهند و خاکستر بیخ کرنب با سرکه سرشته و بروغن زیت نرم کند و بروی نهند و مرهم چهار دارو و مرهم باسلیقون و مرهم اسود داده و چون بزرگ شود این داروها بکار نکند علاجش آنست که او را بشکافند و آن علت را بجمله بیرون آرند تا علت دیگر باره رجوع نکند. اسحق گوید اگر مایهٔ علت کم بود علاج وی بدان داروها پسنده بود که گفتیم و اگر علت قوی باشد و آماس بزرگ شود بهتر آنست که او را بشکافند و آن کیسه او را تمام کند و نگذارد که از وی چیزی بماند که دیگر بار علت بیفزاید و آماس پدید کند و چون بشکافند باید که اول او را نیک بمالد یا در میان [illegible] تا بهتر شود و زان پس بشکافند و مرهم داخلیون بروی نهند تا بشکافد نیک بود اگر بیمار را طبع نرم باشد و قوت ضعیف گردد رب آبی و [illegible] و غذا [illegible] انار دانه تا طبع سخت شود و اگر قوتش ضعیف بود مرغ بچه خورد با آب زرشک یا آب غوره و از خوردنیهای گران و غلیظ و شور و ترش و شیرینی دور باشد و بقلها نخورد و از لبنیات تا زمانی [illegible] و روغن احتراز کند و پرهیز کند و بغذاهای لطیف گراید

دو صد و چهارم طاعون و دبیله که در اندام پدید آید

سبب علت طاعون	علامت علت طاعون	سبب علت دبیله	علامت علت دبیله
محمد زکریا گوید طاعون اماسی گویند که در زیر کش دست یا در زیر گوش یا ران پدید آید و سبب آن از آمیزش خون با صفرای تیز بود یا از خونی که صفرای تیز با او بر آمیخته گردد	نشانش آنست که جایگاه علت سرخ بود یا سیاه ماند و آماسش سخت گرم باشد و گرداگرد وی سیاه یا کبود بود و قی آرد و کرب دل و بیهشی فزاید	روفس گوید سبب این علت از بلغم سطبر لزج بود که با خون سطبر یا سودای آمیخته شود یا از ناگوار طعام افتد که طبیعت وی را باندامی دیگر دفع می‌افکند	نشانش آنست که آماس بزرگ و تیره و سخت بود و فرق میان دبیله و خراج آنست که مایهٔ آماس دبیله بسیار بود و آماس خراج اندک باشد

علاج علت طاعون

محمد زکریا گوید بهیچ حال رگ نزنند و تدبیر آن کنند که دل را بداروها قوی کنند و خشک کنند بدان چیزها که اندر باب گرمی دل یاد کرده‌ایم و انار ترش و ترشهٔ ترنج و مورد و انگ بود و بر جای سرد انبوه چون تباشیر و نیلوفر و غذا از سکباج و [illegible] باشد بکار دارد و افشره سیب و خوند را سطبر کند مورد و انک بود و برف باید خورد آماس [illegible] و این علت بیشتر تیرماه و آخر تابستان بود و اما علاج این علت اگر ریش نه باشد و عفونی همی آید آنست که خون آن را با آب گرم بشوید تا چند و بیرون نیاید و انگه [illegible] تا خون همی بیرون آید و هیچ طلی [illegible] بدو بر ننهد که [illegible] دل [illegible] باید که آب گرم [illegible] بمالد تا گرم شود و ریش او [illegible] تا سر باید [illegible] نهاده باشند [illegible] رسد و همی تیمار آن کند که دل را [illegible] گردانند بداروها و ضمادهای سرد که علاج آن جایگاه ریش از پس آنک که به دل شود [illegible] و چون قوت بر جایگاه باشد و نگاه کند بگوشت ریش و بعلاج یاد کرده‌ایم تا چیزی بروی غلط نشود که زان بیمار در خطر بزرگ افتد که این سختی صعب است و خطرناک پس علاجش بعلم باید کردن تا شفا یابد ان شاء الله تعالی وحده العزیز والله اعلم بالصواب

علاج علت دبیله

روفس گوید علاجش بآغاز علت آنست که رگ زنند و اگر [illegible] را بگیرد جو و نمک سوده و پیه بز بیامیزد و مرهم کند و بر جایگاه علت ضماد کند و اگر [illegible] بروغن زیت تر کند و بر وی نهند نیک بود و اگر آرد جو را بروغن زیت بسرشته و ضماد کند سود دارد پس اگر بهیچ [illegible] پدید شد روغن شبت بر وی همی مالد و آماس بشکافد باید علت جا کنند و انگه بمرهم علاجش کند. ثابت قره گوید این علت چون کهنه گشته باشد این دارو مر او را نیک باشد که بخورد صفتش تخم مرو و تخم قطونا و ورد سرخ و کثیرا همه را کوفته با سه وقیه آب طرخشقون و سه وقیه شیر [illegible] را بیامیزد و بامداد و شبانگاه بکار دارد و اگر دبیله با تب بود و خواهد که زود بگشاید دو دانگ صبر با دانگی زعفران بیامیزد و با سکنجبین خورد و چون گشاده باشد از پس او سفوف [illegible] خورد و اگر [illegible] به تخم مرو و تخم [illegible] و کثیرا با وی یار کند و خورد نیک بود و اگر دبیله باندامهای زیرین [illegible] کند بچیزها که در کتاب دوم در حرف [illegible] یاد کنیم و غذا برنج کوفته و ماست خورد که بهم آمیخته باشند و گل جو کوفته با آب اسپیوشش بیامیزد و [illegible] بر افکند و بیاشامد سود دارد و از غذاهای گرم پرهیز کند و بخوردنیهای لطیف گراید

دوصد و پنجم دنبل و کاورسه و باد آبله که در تن پدید آید

سبب علت دنبل	علامت علت دنبل	سبب کاورسه و باد آبله	علامت کاورسه و باد آبله
ثابت قره گوید جنسی بود از آماسهای گرم و بیشتر سببش از غذاهایی خیزد که خون بسیار انگیزد یا از آن بود که خون نه بوقت برداشته باشد	نشانش آنست که آماسی برآمده پدید آید و بزرگ شود و بگونه سرخ باشد و درد سخت کند و چون دست بروی نهند گرم باشد	دیوجانس گوید سببش از خون گرم بود که صفرای تیز با او آمیخته گردد و قوت طبیعت وی را دفع کند و بیرون دهد کما ینبغی همچون کاورس پدید آید	نشانش آنست که جایگاه علت آماس گیرد و بروی چون کاورس سپید چیز آید و ریم از وی بیرون آید و درد سخت کند و درین آماس چون گوشتی سرخ پدید آید

علاج علت دنبل

ثابت قره گوید علاجش آنست که همچون علاج آماسهای گرم کنند غافل
نباید کردن که اگر مایه قوی باشد بیم هلاک بود و علاجش آنست که رگ زنند
و حجامت کنند و پخته هلیله شمیزه(?) خورد و نقیع آلو و قرصهای هندی و
عناب بکار دارد و بر دنبل ابهل و افلیمون بپزاند چون باری چند
بروی نهند سود دارد و چون سرد کرده باشد عنزروت سوده
بانگبین بر آتش نرم کند تا چون مرهم شود و بروی نهند منفعت دارد
محمد زکریا گوید علاجش آنست که کشک انگ(?) و تخم مرو
و سرکین کبوتر و خمیر ترش بیکجای بسرشد و بر دنبل نهد
و اگر انجیر را با آب بپزد و آنگه بکوبد و لختی زیت با وی بیامیزد
و بر دنبل نهد و برانیک بساید تا چون مرهم شود و بروی
ضماد کنند نیک باشد اسحق گوید علاجش آنست که غذا
کم خورد و از گوشت و حلوا و سیکی پرهیز کند و ترشیها بکار دارد
و چیزهای سرد و تر بروی نهند چون لعاب اسپغول و آرد جو
و آب انگور روباه و سپیده خایه و آنچ بدین ماند بروی
نهند پس اگر پخته نشود چیزهایی که دنبل را بپزاند بروی
نهند چنانک موبزی(?) دانه با نمک بکوبد و بروی ضماد کنند
که نیک بود و اگر خواهد که بشکافد آهک با سپیده رابلیه(?)
بکوبد و بروی نهد هم در ساعت بشکافد منفعت کند و شفا پدید آرد

علاج کاورسه و باد آبله

دیوجانس گوید علاجش آنست که رگ زند و شکم نرم کند به آب میوها
و چیزهایی که صفرا از او آرد چون هلیله زرد و سقمونیا و جایگاه
علت را بدین دارو بمالد که رنگ صفت ش(?) باز ده که مازو
و پوست انار و جفت و گلنار ... هم یکی بهره جمله را بکوبد و گلاب
بسرشد و بروی بمالد و سرکه اندکی بکند تا سوزا(?) نبود و قرص
اندروماخس و داروهایی که ... را سود دارد ابن ماسویه
گوید علاجش آنست که شکم نرم کند ... و زان پس غذاها
لطیف خورد و بگرمابه رود و اگر خرزهره و سداب را فرو بکوبد
و بسرکه برسرشد و بروی بمالد نیک بود و اگر اندکی در با سداب
بکوبد و بسرکه بسرشد و بروی بمالد نیک باشد و اما باد آبله
مداینی گوید باد آبله آن بود که بر تن چون نقطها پدید آید و در میان
ایشان یکی بزرگ باشد ماننده آبله که سوزنگی آتش خیزد ...
آتش ... بکند ... بروی نهد پوست آب آلو و آب انار ترش
و طباشیر خورد و هر چیزی که چون ایشان بود نیک باشد و آن آبله را
بشکافد پاک کند و سپیداب بروی پراکند یا مرداسنگ پرورده
بگلاب و آب مورد بروی بمالد که سود دارد و از غذاها
گرم پرهیز کند ... چون مزورها ... و مزورها
انار دان و آنچ بدین ماند خورد مفید بود ان شاء الله

دوصد و ششم تبهای روز که از خشم بود یا از بیم و ترس

سببی که از خشم بود	علامت تبی که از خشم بود	سببی که از بیم و ترس بود	علامت تبی که از بیم و ترس بود
ماسرجویه گوید سبب این حال اندر یافتن حرکت روح بود از درون تن بسوی بیرون از جهت قوت طبیعت و چیره گشتن قوتش در وقت خشم گرفتن پدید آید	نشانش آنست که چشمهاش از گونه خویش بگردد و بیرون آید و روی تنش سرخ شود و باشد که روی آماس گیرد و آب تافتن سرخ گردد	اسحق گوید سببش از آن بود که روح در درون بگریزد یا از بیم سخت یا از جهت ترس و اندوه و کار دلش ... باشد و این حال بخلاف خشم گرفتن باشد	نشانش آنست که روی ... زرد بود و چشمهایش چون بجای در شده باشد و مجسه اش ضعیف گردد و پیوسته ... والله اعلم

علاج تبی که از خشم باشد

ماسرجویه گوید علاجش آنست که در آب نیم گرم نشیند و جلاب
آب سرد خورد و صندل سپید و کافور و گلاب را بهم بساید
و بروی نهند و آب انار ترش و شیرین خورد و خوردنیهای سرد
و تر بادام و شکر بکار دارد و البته سیکی نخورد و بمزاحها و
شادی خویشتن را مشغول کند تا درست گردد محمد زکریا
گوید علاجش آنست که چون از آب نیم گرم برآید در آب سرد نشیند
دم اندر زمان بیرون آید و دیگر علاجها که گفتیم بکار دارد و پیوسته
گلاب و کافور را ببوید و خواب کرا به که سود دارد اسحق
گوید علاجش آنست که چون تیزی خشم بیارامد در گرمابه شود
و در آب نیم گرم شود و در آب نیم گرم نشیند اگر زمستان بود و
هوا سرد باشد پس اگر تابستان بود و هوا گرم باشد و تن را آب
سرد نیک بشوید و بویهای خوش را ببوید خاصه که سرد بود چون بنفشه و
نیلوفر و گلاب و آنچ بدین ماند و جلاب که بسرد کرده باشند بکار دارد
و غذاهای سرد و تر خورد چون مزورها که از آب غوره و روغن بادام
پخته باشد مزورهای انار دان و ... که بر روغن بادام پخته
کرده باشد دایم بکار دارد و بخواب گران مشغول باشد و از غذاهای گرم
و خشک و سیکی پرهیز کند و خوردنیهای لطیف گرا به که سرد باشد
و این علت و تدبیرها نگاه دارد تا شفا یابد والله اعلم

علاج تبی که از بیم و ترس باشد

اسحق گوید علاجش آنست که بچیزها که شادی فزاید خویشتن را مشغول
کند چون آواز رودها و سمر گویان خوش الحان شنیدن و سیکی
خوردن و بهر چ اندیشه از دل بزداید و نفس بدان مشغول کند و در آب
باید و آنگه در آب زن نیم گرم نشیند و پیوسته تن را بروغن بنفشه و روغن
نیلوفر و روغن کدو چرب کند و غذا گوشت مرغ بچه خایگی خورد که قلیه کرده
باشد بابزارهای گرم لطیف یا گوشت بزغاله که با اسفاناخ پخته باشد
و جمله ... تا گفته شد درین علاجها که یاد کردیم سبب آنست که
تا آن روح که در تن نهان شده باشد اندک اندک بیرون آید
و قوت نفسانی قوی گردد دیوجانس گوید علاجش آنست
که ... بسیار رود و در آب زن نیم گرم نشیند و البته در خانه
گرم ننشیند که زیان دارد و تن را بروغنهای سرد و تر
مالد چون روغن کدو و روغن بنفشه و ... معجون ...
کافوری بکار دارد و بویهای سرد و تر ... مالد چون روغن کدو و
بنفشه و نیلوفر و عود و کافور و آنچ بدین ماند که نیک باشد
و گلاب بر سر و روی ریزد و لعابهای سرد بر سینه طلی کند
چون لعاب اسپغول و لعاب به دانه و آب خیار و آب انگور روباه
و آب گشنیز تر و آنچ بدین ماند و از غذاهایی که صفرا و سودا انگیزد
پرهیز کند تا درست گردد والله اعلم

دویست و هفتم تب هر روزی که بسیار خوردن بود یا از گرسنگی

سببش که بسیار خوردن بود	علامتش که بسیار خوردن بود	سببش که گرسنگی بود	علامتش که گرسنگی بود
محمد زکریا گوید سبب این علت تب بسیار خوردن بود آنست که معده ضعیف شده باشد و طعام هضم نتواند کردانیدن و نیز غذاهای خورده را فاسد گرداند	نشانش آنست که از گلو آروغ کنه بر آید و تشنه بسیار گردد و باشد که طبیعتش نرم بود و اندامها ثقلی گران کرده والله اعلم	ابوجریج گوید سبب تبی که از گرسنگی بود آنست که حرارت تن بجمله تیز گردد از آن جهت که غذا انسان را بوقت نرسیده باشد	نشانش آنست که اندامهای جمله تن سست گردد و نیز مجسه ضعیف شود و باریک گردد و چون دست بر وی نهند بر انگشت میل بسختی دارد

علاج تبی که از بسیار خوردن بود

محمد زکریا گوید علاج تبی که از بسیار خوردن بود آنست که رگ نکشد و اگر گونه تن سرخ بود و مجسه پر خون باشد رگ بگشاید و یک دو روز نشت و شکر خورد و بعلاج این تب کاهلی نکند که باشد که بسیار کشد و چون تب مطبق گردد باید که زود تن را پاک کند با نیز ماری (?) چند آب میوها خورد و سکنجبین و گشکاب بکار دارد و چون تب سبکتر گردد بگرمابه شود و بسیار نشیند و به آب نیم گرم اندامها را نیکو بشوید و بسوید تن را نیک بمالد نیم گرمابه و اگر گرمابه سرد باشد زود بیرون آید که اگر بسیاری درنگ کند بیم آن بود که تب عشی آرد و چون از گرمابه بیرون آید بخسبد و خویشتن را رنجه ندارد ادریاسیوس گوید اگر سبب این تب از تخمه بود علاجش آنست که به آب نیم گرم قی کند و سکنجبین و زان پس شکم نرم کند به آب تمر هندی و سکنجبین با آب آلو و جلاب و آب انار ترش و شیرین خورد و اگر طبیعت سخت بود و رنج دارد طبع سخت کند به آب اناردان و رب آبی و اگر آبی را بجوشانند و اندکی طباشیر در وی کنند و بخورد و اگر آب تاختن سرخ بود و تب قوی باشد و بیمار ضعیف نبود صواب آنست که رگ زنند و اگر تشنه بسیار شود رب انار با آب سرد بیامیزد و بخورد و چون تب کمتر گردد بگرمابه شود و به آب نیم گرم بشوید و اندکی بخسبد و غذا مزوره اناردان خورد

علاج تبی که از گرسنگی بود

ابوجریج گوید اگر تب بود علاجش آنست که قی کند و روغن بادام بکار دارد و زان پس غذاهای خیره تر خورد چون مزوره (?) نخود که بروغن بادام و گوشت مرغ بچه که قلیه کرده باشد بکار دارد و بگرمابه شود و آب نیم گرم بر سر ریزد و در آب زن نشیند و بروغن گل و روغن تخم کدو بمالد سود دارد محمد زکریا گوید علاج تبی که از گرسنگی باشد آنست که رگ نزند تا تب کمتر شود و زان پس پیت (?) شکر خورد و گشکاب خورد و نانهای سرد و تر بکار دارد و اگر تب سرد شده باشد آب سرد اندکی اندک خورد و خویشتن را بهیچ حال رنجه ندارد و غذاهای گران زود (?) گوار پرهیز کند و بخوردنیهای لطیف و سبک گراید و اگر سبب تب از تشنگی بود علاجش آنست که آب سرد خورد و نیز آب میوها بکار دارد چون آب زردآلو و آب آلو و ناردان و عناب و خرمای هندی و مانند این خورد و بهتر مزورا آنست که آب انار ترش و شیرین خورد و از آن پس بگرمابه شود و در آب زن نیم گرم نشیند و اگر زمستان بود و اگر تابستان باشد صواب در آنست که به آب سرد بشوید و پیوسته تن را بروغنهای سرد و تر بمالد چون روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو آنچه بدین ماند که منفعت کند والله اعلم

دویصد و هشتم تب هر روزی که گرما باشد یا از سرما

سببش که گرما بود	علامتش که گرما بود	سببش که سرما بود	علامتش که سرما بود
ارباسیوس گوید سبب این حال گرمی هوا بود که مزاج تن را گرم کرده باشد یا از آن باشد که در گرمابه گرم یا در آفتاب بسیار نشسته باشد	نشانش آنست که اندامش گرانی کند و زبون گرم باشد و سرش درد کند و رویش سرخ باشد و مجسه اش باریک باشد و زود جهد	دیوجانس گوید سببش از سرما سخت باشد که در تن رسیده بود و مزاجش را از اعتدال بگردانیده بود یا از بسیاری نشستن در آب سرد	نشانش آنست که پوست تن درکشیده بود و چون دست بر اندامش نهند گرم معلوم باشد و مجسه زبون جهد و باشد که آب تاختنش سپید بود

علاج آن که گرما باشد

ارماسوس گوید علاج تبی که از گرمی هوا بود یا از آنکه در گرمابه بسیار نشسته باشد آنست که اندکی سرکه را بگلاب و روغن گل بیامیزد و سر و قفا از وی بر سر بمالد و اگر کوی کتان را بدین گلاب تر کند و بر سر نهد سود دارد و چون تب باز آید در گرمابه شود و سر را به آب این داروها یا برگ چند بشوید صفت این بنفشه و نیلوفر و بابونه از هر یکی بهری همه را بجوشانند تا آب قوت داروها بخود کشد و آنگه بگرمابه سر را نیک بشوید که منفعت دارد و گرما پرهیز کند ابن ماسویه گوید علاجش آنست که اندامها را به آب نیم گرم بشوید و چون از گرمابه بیرون آید گشکاب خورد با شکر سپید و مزوره ماش که بروغن بادام پخته باشد یا مزوره اناردان که بروغن بادام کرده باشد بکار دارد و زان پس بخواب مشغول گردد و اگر روغن گل را به یخ سرد کند و لب بر نهد و بر سینه مالد و آب سرد کرده خورد و اگر در گرمابه شود در آب زن نیم گرم نشیند و زود بیرون آید نیک باشد و منفعت کند خاصه که اندامها را بروغن گل و روغن بنفشه سرد کرده نیک بمالد و از غذاهای گرم و خشک پرهیز کند و دیده بیمار کرایه (?) و البته رنج بخویشتن ننهد و تن آسانی جوید که این جمله وی را سود دارد

علاج آن که سرما باشد

دیوجانس گوید تبی که از سرمای سخت یا از نشستن در آب سرد بود علاجش آنست که اندامها را نیک بمالد تا تب سست شود و باز گرمابه شود و خوی کند و تن را بروغن خیری یا بروغن بابونه نیک بمالد و آنگه آب گرم بر اندامها ریزد و چادری در خویشتن گیرد و بیرون آید و بخسبد و چون برخیزد طعامهای سبک و لطیف خورد چون مرغ بچه خانگی که با ابزارهای لطیف پخته باشد و گوشت دراج و تیهو و مانند این بکار دارد و سیکی خوش بوی خورد و اگر بهتر نشود همین علاجها دیگر باره بکند که نیک بود ماسرجویه گوید علاجش آنست که نخست تن را جامهای گرم بپوشد تا خوی از اندامها بیرون آید و زان پس بگرمابه شود و تن را به آب گرم بشوید و اگر مرزنگوش و سیسنبر و شبت به آب بپزد و تن را به آب نیم گرم بشوید منفعت دارد و چون از گرمابه بیرون آید روغن شبت و روغن خیری یا روغن بابونه بر سر مالد نیک باشد و بویهای خوش ببوید و سیکی سپید خوش بوی بکار دارد که نافع بود و اگر سبب این علت از آن باشد که به آب سرد نشسته بود علاجش آنست که در آب زن گرم نشیند و چون بیرون آید تن را گرم بپوشد و آنگه بخسبد تا خوی کند و زان پس تن را بروغنهای گرم نیک بمالد و از خوردنیهای سرد پرهیز کند تا شفا یابد

دوصد و نهم تب هر روز که از غم باشد یا از رنجهای بسیار

سبب که غم و اندوه بود	علامتش که غم و اندوه بود	سببش که رنج بسیار بود	علامتش که رنج بسیار بود
ارساسوس گوید سبب این تب ازان بود که حرارت غریزی در درون تن شود یعنی که درون دل و در آنجا از غم و اندوه مختنق گردد آنگاه	نشانش آنست که چشمها چون مغاکی در شده بود و نیز باشد که چشمها تیرگی کند و مجسه باریک و فرو بود و آب تافتن سرخ باشد	دیوجانس گوید تبی که از رنج بسیار بود و از کار کردن سخت باشد سببش آنست که روح از بسیار گشتن در رنج گشته گرم گشته باشد بدل آن که تب جایگیر	نشانش آنست که بندهای اندام گرم بود و اثر ماندگی و خشکی در اندامش پیدا باشد و مجسه تن ضعیف و باریک بود و آب تافتن زرد و تنک باشد

علاج آن که غم و اندوه باشد

ارساسوس گوید علاجش آنست که خویشتن را بلهو و بازی و چیزهای که شادی فزاید مشغول کند و سماع کند و چیزهای که اندوه را ببرد اندران میل بود و چون تب آغاز آید در گرمابه شود و در آب زن نیم گرم نشیند و غذاهای معتدل خورد چون زیرباج و گوشت بزغاله و ماهی تازه که بروغن بادام قلیه کرده باشد پس اگر تابستان بود در جایگاه خنک آرام گیرد و اگر زمستان بود در جایگاه گرم نشیند و بسیار خسپد. اسحق گوید علاجش آنست که بگرمابه در آب گرم نشیند و اندامها را بروغن بنفشه بمالد و پیوسته سرها سرد و تر می بوید چون بنفشه و سنبل و نیلوفر و شلیده و مغز کافوری خورد و لعابهای خنک بر سینه مالد چون لعاب اسپغول و لعاب [illegible] و اگر آب [illegible] و آب انگور و روباه بر سینه مالد نیک بود و سیبکی خوش بوی خورد اما آنکه در غذاهای که سودا انگیزد پرهیز کند و خوردنیهای لطیف گراید و اگر علتش ضعیف بود شراب آبی و شراب سیب بهم بیامیزد و بکار دارد و تبی که از اندیشه و وسواس بود علاجش همین علاجها بود که گفتیم اما باید که هر چیزی که علاج در خورد مایه علت او و نیز در خورد قوت بیمار کند

علاج آن که رنج بسیار بود

دیوجانس گوید علاجش آنست که تن آسانی کند و بخواب مشغول گردد و گلاب و سکنگبین بکار دارد و پیوسته اندر تن شیرین خورد و چون تب گرم باشد بگرمابه شود و در آب زن نیم گرم نشیند و بندهای تن را بروغن بنفشه نیک بمالد و اگر زمستان و سرما باشد اندامها را بروغن خیری یا بروغن بابونه همی مالد و چون از گرمابه بیرون آمده باشد غذا از زیرباج و انار دانه خورد یا بروغن بادام پخته باشد و از پس گرمابه [illegible] بکار دارد و چون علت آغاز باشد گوشت مرغ بچه خورد که با انار دان پخته باشد و از غذاهای که در خشکی بود پرهیز کند و سبکی مزوج خورد و بعد از آن بخسپد سود دارد. محمد زکریا گوید علاجش آنست که بسیار آب نیم گرم بر خود ریزد و روغن بنفشه همی مالد و چون از گرمابه بیرون آید خوردنیهای سرد و تر خورد چون اسفاناج و سلق که بروغن بادام و گوشت مرغ بزغاله پخته باشد و جلاب گرم خورد و بسیار خسپد و اگر بهتر نشود دیگر باره بگرمابه شود و همین تدبیرها که گفتیم بکار دارد و اگر روغن نیلوفر بندهای تن را همی مالد نیک بود و اگر باری چند در آب زن نیم گرم نشیند نیک باشد خاصه که زمستان بود تا شفا یابد

دوصد و دهم تب هر روز که از شکم رفتن بود یا از زکام و نزله

سببش که شکم رفتن بود	علامتش که شکم رفتن بود	سببش که نزله و زکام بود	علامتش که نزله و زکام بود
مسیح گوید سبب این تب آن باشد که حرکت و رنج بسیار در روده را رسیده باشد از بسیار رفتن طبیعت و از استفراغ آنگاه این تب بود آید	نشانش آنست که گونه زرد گردد و اندامها سست شود و چشمها چون مغاکی فرو شده باشد و مجسه باریک بود و ضعیف	قولس گوید سبب این علت در باب زکام و نزله یاد کرده اند تا اگر از گرمی باشد و اگر از سردی زیرا که سبب این تب از زکام و نزله باشد	نشان این تب همان نشانها دارد که در باب علامتهای زکام و نزله یاد کردیم و گفتیم و پیدا کرده علامتهای گرمی و سردی بود و علت را نیز می

علاج آن که شکم رفتن باشد

مسیح گوید علاجش آنست که داروها می خورد که شکم را سخت کند چنانکه در باب علتهای یاد کردیم و غذاهای که بیرون خورد چون مزوره تنتری و انار دانه و ضمادها بر معده نهد که ویرا قوی کند و نیرو دهد و از آن پس بگرمابه شود و اندامها را آب نیم گرم بشوید و خوردنیهای سرد و خشک که شکم را سخت کند بکار دارد و علاج تبی که از پلیدی اندام بود آنست که بگرمابه شود و آب نیم گرم بر سر ریزد و نیک بشوید و تخم خربزه و اندکی مایه بوره را فرو کوبد و در تن مالد و ساعتی صبر کند و آنگه دیگر باره تن را پاک بشوید چون از گرمابه بیرون آید اندکی مایه طعام خورد تا صفرا را بنشاند و سیکی که با وی آب آمیخته باشد اندک اندک خورد و همین تدبیرها که گفتیم بکار دارد و علاج تبی که از چیزهای گرم که خورده بود آنست که بجایگاه خنک نشیند و آب سرد خورد و چندن و گلاب و کافور بهم بساید و بر سر نهد و بامداد گلاب خورد و آب خرمای هندی و آب آلو و آب زرد آلو و سکنگبین ساده این جمله مر او را سود دارد و اگر بهری از این جمله بهم مرو را باشد و بعلاج این تب کاهلی که چون بدراز کشد صعب بود و علاجش دشوار پذیرد پس جهد کند که با آغاز علت علاجش کند تا رنجور نگردد و زود شفا یابد

علاج آن که نزله و زکام باشد

قولس گوید علاج تبی که از زکام و نزله بود آنست که با اول علت رگ زند یا حجامت کند و از گوشت و شیر و خرما پرهیز کند و بنفشه پرورده و گلاب خورد و بعلاج او کاهلی نکند که او را بیشتر آن بود که بسرسام افکند و علت صعب شود. ماسرجویه گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند و گوشت و شیر و [illegible] نخورد و غذا از زیرباج خورد و اسفاناخ و کشکاب بمغز بادام و شراب کوکنار و جلاب سرد کرده بکار دارد و آب باقلی بروغن بادام خورد و حسو که از سبوس گندم و روغن بادام کرده باشد بکار دارد و علاج تبی که از [illegible] افتد آنست که اندامها را آب نیم گرم بشوید و روغنهای سرد و تر در مالد و طعامهای معتدل بکار دارد و علاج آن تب که از جهت دردی بود که آن درد را علاج کند تا تب زایل کند و علاج تب [illegible] که از فساد باد بود آنست که آن خلط را که غلبه دارد [illegible] از تن بیرون کند و چون تن پاک کرده باشد شرابهای که [illegible] بکار دارد چون شراب سیب و شراب انار و رب غوره و سکنگبین ساده و آنچه [illegible] و [illegible] کافوری خورد و بر سینه [illegible] چندن و کافور و گلاب طلی و در جایگاه خنک نشیند و غذا از [illegible] تنتری و انار دانه خورد تا شفا یابد

صد و یازدهم تب هر روزه که زبی خوابی بود یا از درد آماسها

سببش که بی خوابی بود	علامتش که بی خوابی بود	سببش که آماسها بود	علامتش که آماسها بود
بقراط گوید سبب تبی که بی خوابی بود از کمی هضم غذا باشد و نیز از آن جهت بود که با غذا هما تن رنج رسد بسیار از ناخفتن خاصه مردم نفسانی را	نشانش آنست که چشمها چون بخارکی درشده باشد و پلکها چشم گرانی کند و رویش آماس گرفته باشد و آب تا خفتن پیدا بود و مجسته باریک	محمد زکریا گوید سبب این تب که گرمی شدن آن روح بود که بتن دیگر آماس پیوسته باشد و آن گرمی تا بدل او از رسد انگاه این تب بدید آید	نشانش آنست که گونه روی سخت سرخ باشد و مجسته سخت بزرگ بود و زود جهد و نیز متواتر و پیوسته بود و آب تا خفتن پیدا بود

علاج آن تب که بی خوابی بود

بقراط گوید علاجش آنست که روغن کدو و روغن بنفشه پرورده باشند باری چند در بینی چکانند و بنفشه و نیلوفر و پوست کوکنار و جو کوفته را با آب خوش بجوشانند و بر سر نهند و چون تب با قوت آید بگرمابه شود و آب نیم گرم اندامها را نیک بشوید و نیز بروغن بنفشه بمالد و چون از گرمابه بیرون آید بعد از یک ساعت مرغ فربه خانگی که با مارباهای لطیف و بروغن بادام پخته باشند بکار دارد و از غذاهای خشک و از جماع و کارهای بسیار کشتن از این جمله پرهیز کند **ابن ماسویه** گوید علاجش آنست که بسیار رخبه و اگر بابونه و نیلوفر و بنفشه و کوکنار با آب بجوشانند و پیوسته سر را آبزن همی شوید نیک منفعت دارد خواب آرد و تب را زایل کند و دست و پایها را بروغن بنفشه نیک بمالد و غذاهای لطیف و گوارنده خورد چون گوشت تیهو و آنچه بدین ماند و سکبا اندک خورد و خوردنیهای سرد و تر گراید و از جماع کردن و کارهای با رنج دور باشد و البته بروز نخسبد تا آن جهت که خواب شب راحت افزاید و طعام هضم کند و در اندام تری پدید آرد و اگر علت قوی باشد روغنهای سرد و تر در سر مالد چون روغن نیلوفر و روغن بنفشه و تخم کدو و مانند این تا شفا یابد ان شاء الله

علاج آن تب که آماسها بود

محمد زکریا گوید علاجش آنست از جانب مخالف رگ زنند و بقدر قوت بیمار دو سه دفعه خون بردارد و از آن پس مزاج تن را خشک کند بگلاب و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و آب تخم پرپهن با سکنجبین بکار دارد و اگر طبیعت سخت بود آب میوها با شراب نیلوفر بخورد تا نرم شود و آماس را خشک کند بچیزهای سرد که بروی مالد چون صندل و عصاره حی العالم و گلاب و کافور و آنچه بدین ماند و از گشتن بسیار و گرمابه شدن دور باشد و غذاهای کم خورد و بقتن آسانی گراید و البته بسیار نخورد که زیان دارد **هانی** گوید علاجش آنست که رگ زنند و گلاب و انار ترش و شیرین بکار دارد و اگر تابستان بود در جایگاه خنک نشیند و چیزهای سرد خورد چون اسپیوش بگلاب آمیخته باشد و آب تخم پرپهن با سکنجبین و ترنجها کاسنی و خورد و ترشت و بهی خورد خاصه با سرکه و انگوری که نیک بود و اگر آماس درد کند بر وی همی زنند گلاب و چند نوع آب میوها رجله را بهم بیامیزد و بروی مالد که سود دارد و غذا از زرشک و کدو و آب غوره یا انار دانه کرده باشند همی خورد و البته بگرمابه شود و ز گشتن بسیار و کارهای با رنج کردن دور باشد تا بدان وقت که علت آرام باشد منفعت دارد

دو صد و دوازدهم تب غب از دو گونه بود لازمه و نایبه

سبب غب لازمه	علامت غب لازمه	سبب غب نایبه	علامت غب نایبه
فولس گوید تب غب از صفرا باشد و از دو گونه بود یکی لازمه خوانند و سببش آنست که صفرا درون رگهای تن پوسیده باشد و بیرون گشته	نشانش آنست که روزی صعب باشد و سخت بلرزاند و تشنگی بسیار کند و آن روز سختی رنج رساند و دیگر روز که آید سست بود	یوحنا گوید که تب نایبه آنست که یک روز آید و یک روز نیاید و این تب را نایبه خوانند و سببش از صفرای بود که رگهای تن پوشیده باشد	نشانش آنست که بهنگام نوبت تب سخت گیرد و گرمی بسیار براندام پدید آید و قی بسیار کند اما سلیم بود و بیشتر از چهارده روز نباشد

علاج غب لازمه

فولس گوید تب غب بیشتر جوانان را باشد و کسانی را که طعامهای گرم و سکر بسیار خورند و بر جماع و بر بحیا شدند از این سبب صفرا بر مزاج ایشان چیره کرده و دمستا آید اما علاج غب لازمه آنست که با تمار هندی سرد و تر خورد و از آن پس شکم نرم کند با آب میوها و شیرخشت با ترنجبین و آب کدو و آب خیار و آب انار ترش و شیرین با سکنجبین بکار دارد و مزاج تن را سرد کند و تری آرد و آنچه بدین ماند چون کاهو و سرد و خیار و کدو و اگر ماده علت در معده بود قی کند و اگر ماده علت در رودها باشد حقنهای نرم بکار دارد چنانکه یاد کنیم و اگر درون که ما گفته بود چیزی خورد که آب تا خفتن براه چون غذا کرفس حلیه و افسنتین مانند آن چون تب کم شود و طعام هضم کرده بگرمابه شود و در آب زن نشیند که سود دارد **محمد زکریا** گوید علاج تب لازمه آنست که سحرگاه آب الو خورد و چون آفتاب بر آید سکنجبین خورد و نماز پیشین آب خیار با آب کدو تازه و بوقت خفتن لعاب اسپیوش خورد و اگر شکم نرم بود بجای آب الو آب انار خورد و تن را خنک کند چیزها که مزاج تن را سرد کند و اندرین تب بیمار را احتراز از آب سرد هیچ نبود و میوهای سرد بکار دارد و اگر علت سخت بود و بیمار قوی باشد آن روز که نوبت تب بود رگ زند نافع بود ان شاء الله

علاج تب غب نایبه

یوحنا گوید فرق میان غب لازمه و غب نایبه آنست که غب لازمه دایم و پیوسته تب آید اما یک روز صعب آید و دیگر روز لرزاند و روز دیگر سبکتر بود و زین سبب ویرا غب لازمه خوانند که مردم را دایم لازم گرفته باشد و غب نایبه یک روز سخت بلرزاند و یک روز رها کند زیرا که بنوبت آید و زین ویرا بتازی غب نایبه خوانند علاجش آنست که پیوسته انار ترش و شیرین خورد و اگر ده درم سنگ هلیله زرد را بکوبد و با جلاب بیامیزد و بخورد نیک بود و اگر دو دانگ سقمونیا با جلاب بخورد نیک بود تا مجلس چند کار کند و صفرا را از تن فرود آرد و گلاب و سکنجبین خورد و دوغ و ماش و اسفاناخ و زرشک تا تب زایل شود و گلاب و صندل و کافور بر دل و جگر ضماد کند و سرکه و گلاب با آب نیم گرم پایها همی شوید و غذا مرغ بچه بغوره یا با انار دانه خورد و از آن پس بره و بزغاله و ماهی نان پس که خورد **فولس** گوید علاجش آنست که بابونه و بنفشه و گل و نیلوفر با آب بجوشانند و آبش را بر سر همی ریزد و بجایگاه خنک نشیند و بوی شاخهای بید و بنفشه و سرد بها خورد که سود دارد و با آب ترنجبین شکم براند یا با آب مویز و بنفشه و اگر شکم نرم بود رب آبی خورد که نافع بود و اگر سخت باشد بخته مسهلها خورد که سود دارد و اگر بیمار شود آب تخم پرپهن آب کدو با سکنجبین شکری خورد و اگر علت قوی باشد بناشتا قرص کافوری با سکنجبین ساده خورد نافع بود

دوصد و سیزدهم تب مطبقه که از گرمی باشد یا از سردی

سببش که گرمی بود	علامتش که گرمی بود	سببش که سردی بود	علامتش که سردی بود
جالینوس گوید سببش از زیادتی خون گرم بود که در تن سر رسد از آن جهت که بهنگام رگ نگشوده باشد و خون بر تن چیره شود این تب پدید آید	نشانش آنست که نفس متواتر بر آرد و تن گرانی کند و چشمها و اندامش سرخ باشد و مجسه بزرگ بود و آب باختن سرخ و گندیده بود	یوحنا گوید سببش از بسیاری بلغم لزج باشد که در اندامها پیدا آمده باشد و نیز گندیده باشد و از چیزی که این تب پیدا کند	نشانش آنست که دوری آید و در صبح باشد و سرها باشد و تن دیر گرم شود و گرمی سخت نباشد تبی که بدین حال باشد هر وقت ناک باشد

علاج آنکه گرمی باشد

جالینوس گوید پیش از آنکه ضعیف شود رگ زند و خون بسیار بر دارد و اگر ضعیف بود و رگ زدن نتواند نان را در آب انار ترش و شیرین و آب غوره تر کند و بخورد و اگر قوت بیمار قوی باشد از خون بسیار [illegible] کراهیت [illegible] و علاجش آنست که از پس رگ زدن آب انار ترش و شیرین خوردن تا بهتر آید و اگر سامان رگ زدن نبود یا تاخیر افتد آب سرد خورد چنانک تاثیرش بر اندام پدید آید و اگر کوششی نیز کرد و تب سرد شود و باز استد نیک شود و اگر دیگر بار تب باز آید همین علاج بکار دارد تا تب نرم شود و بسیار آمد و این تدبیری است با سلامت و آزموده و باید که آب سرد خوردن نترسد مگر که تب مطبق از آماس جگر باشد و اندرین جمله آب سرد باز داشتن از غذا و ندادن [illegible] باشد اسحق گوید علاجش آنست که رگ زند و چندان خون بیرون [illegible] کرده و این بزرگ علاجیست بیمار را اگر خون باشد خاصه که قوت بیمار قوی باشد و نخستین منفعت از وی آنست که مزاج [illegible] باعتدال باز کرده و گرمی خون بشکند و تن خنک شود و اگر رگ زدن نتواند خورد [illegible] گرمی خون را بشکند و اگر شکم سخت بود باب میوه ها نرم کند و اگر [illegible] نکند طعامهای نرم شکم فرود آرد و گلاب و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین خورد و روغنهای سرد در مالیدن منفعت دارد

علاج آنکه سردی باشد

یوحنا گوید علاجش آنست که بر سیری قی کند باب شبت و سکنجبین [illegible] گرم تا معده از ماده علت پاک کرده و از آن پس زنجبیل تربد و شکر با گلنگبین خورد هر [illegible] روز مثقالی با [illegible] طبع نرم شود و بلغم را فرود آرد و هر گاه جلاب انگبین با [illegible] مصطکی [illegible] بخورد تا معده قوی شود [illegible] تا تواند آب گرم خورد و غذا مزورها و نخود و ماش بکار دارد [illegible] و سرکه [illegible] و قرص الورد را سود دارد [illegible] گلاب افشره افسنتین و غافث و سنبل و مصطکی و اسارون و شکوفه اذخر و انیسون از هر یک بهری با افشره [illegible] سیاه ده درهم جمله یکبوده با انگبین [illegible] سرشته و قرص کند هر یک مثقالی بهنگام حاجت قرص با سکنجبین بکار دارد مسیح گوید علاجش آنست که قی کند و چیزهای خورد که بلغم را ببرد چون گلنگبین که ناشتا خورد و سکنجبین و اگر با وی [illegible] مایه گرمی بود قرص گل خورد با آب بادیان و آب انیسون اگر تب بعد از [illegible] قرص غافث خورد و چیزهای که آب [illegible] را بفرود آرد چون انیسون و نانخواه و تخم کرفس [illegible] و اگر بسیار تشنه شود [illegible] تا قوی کند و تن را پاک کند بدارو ها [illegible] قوی دارد مصطکی و کندس [illegible] و آنچ [illegible] و این تب راسخ ضعیف کند از چیزها که بلغم افزاید پرهیز کند تا زود شفا یابد ان شاء الله وحده

دوصد و چهاردهم تب دایمه که او را محرقه خوانند و شطر الغب

سبب تب دائمه	علامت تب دائمه	سبب تب شطر الغب	علامت تب شطر الغب
ارجیجانس گوید سبب این تب آنست که صفرا در درون رگهای تن سوزد یا گندیده شود و از آن پس از چیرگی این تب پدیدار آید	نشانش آنست که اندام سخت گرم بود و عرق بسیار کند و زبان سیاه گردد و تب تیز باشد و باشد که بهذیان همی گوید از رنج این تب	حنین گوید که سبب این علت از آن بود که صفرا با بلغم بیامیزد و بسوزد یا گندیده شود و سر از چیرگی این تب پدید آید و تازی او را شطر الغب خوانند	نشانش آنست که اگر صفرا چیره بود تیزی صفرا [illegible] کند و تشنگی تیز بود و آب باختن زرد باشد و بلغم تیز تر بود و نشانها بخلاف این باشد که گفتیم

علاج تب دائمه

ارجیجانس گوید علاجش آنست که شکم نرم کند باب آلو و خرمای هندی با سکنجبین و از آن پس گلاب خورد و چون ساعتی بگذرد آب انار ترش و شیرین بکار دارد و آب خیار و آب کدو تازه با [illegible] و جلاب سرد کرده بخورد و آب تخم [illegible] با سکنجبین که نیک بود و صندل و گلاب را بهم بسایند و کوی کتان بدو تر کند و بر پهلو راست بر جگر ضماد کند و چون آب باختن نشانهای نضج پدید آید صواب در آنست که بوقت سحر کافور خورد و چون آفتاب بر آید گلاب بکار دارد و بعد از گلاب انار ترش و شیرین خورد که نافع بود حنین گوید اگر بیمار را تشنگی سخت کند [illegible] روا باشد که آب [illegible] خورد [illegible] آغاز بیماری [illegible] که علت با قوام است [illegible] و اما باید که پوست آب تخم [illegible] با سکنجبین خورد اگر طبیعت سخت بود شراب بنفشه بکار دارد تا شکم نرم کرده پس اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر [illegible] و رب آبی بکار دارد [illegible] و چون تب زایل گردد مزوره آب غوره با [illegible] آب [illegible] با روغن بادام کرده باشد بکار دارد و اندک [illegible] و چون [illegible] آید غذا مرغ بخورد [illegible] پس اگر تب باز گردد آب کاسنی باری چند بخورد شفا یابد

علاج تب شطر الغب

حنین گوید اگر صفرا چیره تر و قوی تر بود علاجش آنست که سکنجبین [illegible] بکار دارد و از آن پس [illegible] و جلاب سرد کرده خورد [illegible] سکنجبین که با وی آب بسیار آمیخته باشد بکار دارد تا صفرا بنشاند و اگر طبیعت سخت بود آب آلو و خرمای هندی خورد [illegible] با سکنجبین بکار برد و چون علت با قوام آید [illegible] خورد و اگر قوتش قوی بود صواب آنست که [illegible] کند اسحق گوید اگر بلغم چیره تر از صفرا بود علاجش آنست که ناشتا گلنگبین خورد و از آن پس مصطکی [illegible] آب [illegible] بجوشانند و بکار دارد و نیز سکنجبین [illegible] خورد سود دارد و اگر علت قوی باشد بحب صبر شکم نرم کند تا [illegible] علت را از تن فرود آرد پس اگر علت [illegible] قرص [illegible] با سکنجبین خورد و چون علت با قوام آید زیرباجه [illegible] با روغن بادام کرده باشد و اگر صفرا و بلغم در وی برابر باشد علاجش آنست که یک بار از داروهای صفرا [illegible] خورد و یک بار از داروهای بلغم [illegible] و چون علت با قوام آمده باشد و بیمار بهتر شود آن وقت مزوره زیرباجه خورد و از آن پس مرغ بچه [illegible] تا شفا یابد

دوصد و پانزدهم تب چهارم کز سودا بود یا از خلطی سوخته

سببش کز سودا بود	علامتش کز سودا بود	سببش کز خلط سوخته بود	علامتش کز خلط سوخته بود
یوحنا گوید سببش از آمیزش سودای تیز بود که اندر تن گرد آمده کند بی شود و بیرون نرود [?] تن باشد و این تب را بتازی حمی الربع خوانند	نشانش آنست که دو روز بگیرد و یک روز بگیرد و نخست لرزش سخت کند و دیر ماند و باز با قوی گرمی بیرون آرد و آب تافتن تنگ و صافی باشد	ماسرجویه گوید سببش از زیادتی خون بود که سوخته باشد و سیاه گشته بود یا از صفرای سوخته باشد یا از بلغمی سوخته که سیاه گشته بود	نشانش آنست که گونه تیره بود و پوست تن خشک شود و شکم سخت باشد و خوی از تن اندکی بیرون آید و آب تافتن گندیده بود و مختلف باشد

علاج آن کز سودا بود

یوحنا گوید که اندرین تب بیمار را پرهیز سخت نباید کرد
شود و ناچار علت گشیدن را قوت باید علاجش آنست که قی کند و روز
سیم بخورد و دیگر روز نا بخورد و اگر قوتش ضعیف بود گوشت بره
کرده باشد و اگر بیمار در تب بود یا سودای با رطوبت باشد معجون انگور
خورد تا دستی چند سودا و بلغم بیارد و کلنگبین مصطکی و افسنتین
بکار دارد و آب انگبین خورد و چیزها که سودا را فرود آرد بکار دارد چون
افتیمون و فوتنج و بسفایج و هلیله سیاه و اسطوخودوس و پس
و غاریقون و سنای مکی و آنچ بدین ماند و غذاهای
گرم و نرم که آید و از طعامهای سودائی دور باشد و بگرمابه
کم شود و چون بیماری بنهایت رسد تدبیرهای لطیف بکار
دارد و قی کند و بهنگام نوبت سیج نخورد تا شفا یابد **ابن ماسویه**
گوید اگر علت با صفرا بود نشانش آنست که دورش کمتر بود
و بیمار را تشنگی کند و گرمی او را زیان دارد علاجش آنست
بعد از شش روز قرص دیوند خورد و معجون انگور و قرص افسنتین
و سکنجبین خورد تا جگر و سپرز قوی گردد و بهر هفته یکبار
افتیمون خورد تا علت پاک کند و آب کاسنی بان شراب
خورد و شیر زنبق [?] و گوشت گاو و چیزهای غلیظ نخورد
و اگر علت قوی باشد پخته افتیمون خورد نافع بود

علاج آن کز خلط سوخته بود

ماسرجویه گوید اگر سبب علت از خون سوخته بود علاجش آنست که رگ
باسلیق بگشاید و بقدر قوت بیمار خون بردارد و از آن
پس گلاب با سکنجبین خورد و اگر طبیعت سخت بود آب آلو
و عناب با شکر خورد و آب کاسنی با آب انار ترش و شیرین بکار دارد
نوبت سکنجبین با آب کلم خورد که نیک بود و اگر قوت بیمار قوی بود
غاریقون خورد که چیزها پخته باشد پس اگر در آب تافتن نشان
نضج دیدار بود پخته افتیمون خورد تا تن از مایه علت پاک
شود و از آن پس دو درم سنگ گل بشکر خورد که نیک بود **اسحق**
گوید اگر سبب علت از صفرای سوخته بود که سیاه گشته بود علاجش آنست
که گلاب خورد و آنکه سکنجبین و چیزهای خورد که مزاج تن
را خنک کند و شکم نرم کند به آب میوه‌ها و البته رگ زند و قی کند
و سکنجبین و آب کلم بهنگام نوبت تب تا اصلاح از مایه علت پاک شود
و در روزهای بی تب مرغ و تیهو [?] خورد و اگر سببش از بلغم سوخته
بود که سیاه گشته باشد علاجش آنست که ... کلنگبین
کهن خورد و آب بادیان با سکنجبین بکار دارد و شکم نرم کند
به آب عناب و هلیله کابلی و غذاهای بلغمی پرهیز کند و چون علت ...
آمده باشد اندکی سبکی خورد و غذا گوشت مرغ و زیربا ...
بکار دارد پس اگر معده‌اش ضعیف بود قرص ... سکنجبین بکار دارد

دوصد و شانزدهم تب پنجم و ششم و یازدهم روزی که آید

سبب تب پنجم و ششم	علامت تب پنجم و ششم	سبب تب یازدهم	علامت تب یازدهم
محمد زکریا گوید سبب این تبها از آمیزشهای سودای سطبر بود که اندر تن گرد آمده باشد و خلطان تبها سطبرتر از خلط تب چهارم باشد	نشان تب پنجم آنست که چهار روز تب نگیرد و روز پنجم [?] تب ششم آن باشد که پنج روز تب نگیرد و ششم روز بگیرد و بر این قاعده باشد	ابوجریج گوید سبب این تب از خلط سودای سطبر بود و زیر تبها خلط آن تب سطبرتر باشد و زین سبب بود که دیر راز کشد	نشانش آنست که ده روز بگیرد روز یازدهم بگیرد و اگر تب سخت باشد مایه علت در تن بسیار بود و اگر سست باشد مایه علت کم بود

علاج تب پنجم و ششم

محمد زکریا گوید علاج این تب همچون علاجهای تب چهارم باشد
تا نان جهت که تب چهارم زودتر گذرد و این تبها دیر راز تر
از سبب سطبری خلطها که مایه بیماری باشد و ترکیب تبها را اندازه
دیدار نباشد زین جهت چنان باید که مردم بیمار دل را اعتماد نکند و بدان
مشغول باشد که از و فاسد مفسد بود لاجرم اما علاج این تب
آن بود که نخست تن را از مایه علت پاک کند بر اندازه که در بی مرض
و بیشتر اعتماد در سکنجبین ساده کند و سکنجبین ... تخم
کماه کردیا ... و کلنگبین و مصطکی و آب بادیان و قرص غافث
مانند تن بکار دارد **اهرن** گوید اگر تب سخت بلرزاند و بادی اثر گرمی
و تا تو تبسکری در تن آید علاجش آنست که داروهای خورد که آب تافتن
آرد و چون قرص غافث و سکنجبین و شبهات آنچه بیرون برند که سودا
و غذا کم خورد و اندکی با دو خوی کند و از هر چه بلغم
و سودا انگیزد پرهیز کند تا تب بدو باز نگردد
و مایه علت به آب تافتن ... و آنچه غذا گوشت مرغ خورد که
با زیرباهای گرم لطیف کرده باشد که نیک باشد و اگر قوت
بیمار ضعیف بود گوشت بزغاله با گوشت بره که بریان
کرده باشند با قلیه با مطبخه کرده باشد بکار دارد
و طعامهای بدگوار نخورد تا شفا یابد

علاج تب یازدهم

ابوجریج گوید که همه استادان این صناعت را اتفاقست که ترکیب
تبها اندازه دیدار نیست و از این سببهاست که ایزد سبحانه و تعالی
مر تبها را نهایت اجل فرزند آدم کرد که بیشتر مردم آن بود که با تب میرد
و زین جهت حالت تب بر گروهی مردمان پوشیده باشد و بر استادان
در وی کتابی مفرد تصنیف کرده‌اند اما علاج این تب آغاز علت آنست
که شکم نرم کند به پخته افتیمون یا با آب پنیر و افتیمون که باری چند
بخورد و اگر تب کهن شود و لرزه و سرما کمتر باشد چیزهای
خورد که خوی آرد چون گوارش بلبلی و گوارش انگور و مانندش که
نیک بود و اگر بابونه در صفرا ترکه با آب بجوشانند و از آن آب
در دو طشت کنند و پس در پیش هم بنهند و جامه بر خویشتن
پوشند تا از گرمی آن آبها اندامش زودتر گرم شود و خوی کند
و از آن پس به دو روز بگرمابه شود که روز نوبت که زیان دارد **اسحق**
گوید اگر با این تب لرزه اندام بود اما سستی کند علاجش آنست
که رگ باسلیق زند یا رگ صافن بگشاید و اگر با این تب اندامها
گرمی کند و بهنگام نوبت از دهان کف همی آید علاجش آنست که معجون
انگور خورد که نیک بود و اگر این علامتها ندارد سببش آنست که این
تب از پس بیماریهای گرم آمده باشد تدبیرش آنست که بپوشد شکم
نرم کند و داروهای خورد که سودا براند و از غذاهای سودائی پرهیز کند

دویست و هفدهم تب وبائی و تبی که پس بیماریها باشد

سبب تب وبائی	علامت تب وبائی	سبب تبی که پس بیماری بود	علامت تبی که پس بیماری بود
ذیوجانس گوید سبب این تب از فساد هوا باشد که آمیزشهای بد از حال اعتدال بگرداند و مزاج تن را فساد آورد و ضعیف کند	نشان تب آنست که بیمار دایم بیهشی کرده و صحت بپرهیزد همه وقت سست بود جهد و تشنگی بسیار کند و نفس متواتر زند و قی کند بیمار دارد	**جالینوس** گوید سبب تبی که پس بیماریها بود سببش از جهت آن بیماری باشد و اگر آن گرمی بود و اگر آن سردی و اگر تری و اگر خشکی بود	نشان بیماریها که اندر هر علتی یاد کرده آمد اگر بیماری از گرمی باشد و اگر از سردی و اگر از تری و اگر از خشکی هر یکی را اندر آن علت ساخته است

علاج تب وبائی

ذیوجانس گوید علاجش آنست که اگر خون چیره تر بود رگ کشاید و اگر صفرا چیره تر باشد پخته هلیله زرد و آب میوها بکار دارد و اگر بلغم قوی تر باشد حب ایارج خورد و تربد و تخم حنظل و آنچ بدین ماند و زان پس تنهای که بدین بکار دارد تا صحت قوی گردد و چون رنج تب بیرون شود ورب انار و ریبواس امرود و سیب و انار و آبی خورد و چون این تب بنشاند گرمی بود آب خرمای هندی و سکنجبین انار بکار دارد و آب تخم پرپهن با انار ترش و شیرین و سکنجبین خورد بامداد و قرص کافور با گلاب باید و بر سینه مالد و غذا افزون ترش تری و انار دان خورد و زرک ماید و رباشد و کرفس خورد که سود دارد **ابن ماسویه** گوید علاجش آنست که دل را بمویها خوش و بویهای صندل نیرو دهد و سیبهای سرد کرد خورش تهد و غذا فزونی ترشی خورد و بخندد گلاب و کافور و سرکه دیوارهای آن خانه را تر کند تا بوی آن بدو می رسد که سود دارد و رکوی کتان را بگلاب و کافور تر کند و بر سینه ضماد کند و آب سرد خورد و شراب انار و آب غوره بکار دارد و اگر از این دارو ها که گفتیم هیچ نیابد آب را بسرکه بیامیزد و سرد کند و خورد و غذا مرغ بچه بریان و زرده خایه و سبکی خورش بدین خورد تا شفا یابد

علاج تبی که پس بیماریها باشد

جالینوس گوید علاج تبی که سر نیفزون بسیار بود آنست که گشکاب خورد و بروغن بادام و شراب بنفشه و آب تخم پرپهن لعاب و آب و لعاب اسپغول با شراب کوکنار بکار دارد و غذا اسفیوزرد کند و بسر سربا ملح کرده باشد بروغن بادام چرب و پس از آن تب کمتر شود مزورهای مزورها اسفاناخ خورد اگر با تب تشنگی بسیار باشد چیزهای سرد و تر بکار دارد و ضمادهای سرد بر جگر نهد نافع بود **یوحنا** گوید علاجش آنست که گشکاب کنند و کوکنار و نیلوفر و بنفشه در روغن بادام تخته باشد بکار دارد و زان پس بشراب کوکنار و شراب بنفشه خورد و افیون را بگلاب بسا ید و بر بناگوشها مالد تا خواب آرد و رب آبغوره کس آرد در صحت آمیزش کند و نیز بود علاجش آنست که بسکنجبین و آب نیم گرم قی کند و بسیار تجربه و اگر سبب این تب از جهت بی هشی بود تن را بروغن مورد بمالد و آب تری و شراب انار ترش و شیرین بکار دارد و بروغن گل اندامهای بیمار را نیک بمالد و بجایگاه خنک نشیند و از کرباها بپرهیز کند و علاج تنها که جهت بیماریها تخته بود آنست که آن بیماری را علاج کند تا چون آن علت باز آید ایمن شود و علاجهای هر علتی را که در مردم پدید آید از فرق تا بقدم بترتیب اندرین کتاب یاد کردیم تا خوانندهٔ و آموزنده خوار نباشد

دویست و بیستم تب دق از سه نوع بود مبتدیه و ذبولی و مثلثه

سبب تب مبتدیه	علامت تب مبتدیه	سبب تب ذبولی و مثلثه	علامت تب ذبولی و مثلثه
محمد زکریا گوید که این تب از سه نوع بود یکی را مبتدیه خوانند و آغاز وی همچون تب یک روزه باشد و سببش از غم و اندوه و رنج بسیار بود	نشان تب مبتدیه آنست که گونه زرد شود و بهنگام خوردن و خفتن تب دایم رنج دارد و زبون شود و تن سخت گرم بود و پوست بر تن خشک گردد	**محمد زکریا** گوید که تب دوم را ذبولی خوانند و سوم را مثلثه و این تب مرکب بود بهر نوع گردد و سبب آن از آن بود که حرارت غریزی تنها اصلی را در اندامها خشک کند	نشان تب ذبولی آنست که ضعیف چون غذای که خورد شود و اندامها بار یک گردد و هر روز ضعیف تر و لاغرتر بود و نشان تب مثلثه آنست که تا غذا که خورد سود

علاج تب دق و مبتدیه

محمد زکریا گوید که علاج تب مبتدیه آن بود که پیوسته گشکاب بکار دارد و چون تب گرم تر شود ماهی بریان کرده خورد و تره های سرد و تر بکار دارد چون کاهو و پرپهن و خرفه و آنچ بدین ماند و هر روزی در گرمابه شود و چون بیرون آید بجایگاه خنک نشیند و اندامها را بروغن بنفشه بمالد و پیرهنهای خنک ابریشمین و ضمادهای خنک بر سینه نهد بدان وقت که معده از طعام سبک شده باشد و اگر تب سخت گرم شده باشد روغنهای خنک بر پیش برکشد و هر چند تواند خفتن و خواب کردن گرایه و هیچ حال خویشتن را رنجه ندارد و از جایهای گرم و سرمای گرم پرهیز کند و اگر درین تب گرمی سوزش بسیار باشد قرص کافوری خورد با هر که بوقت آفتاب برامدن که سود دارد **اسحق** گوید علاجش آنست که گشکاب با جلاب بیامیزد و همی خورد و بوقت خفتن لعاب اسپغول با جلاب و گلاب بکار دارد و طعام یکبار خورد ماهی تا ابستان در کرمها پرهیز کند و کافور و نیلوفر بیامیزد و بر سینه نهد که منفعت دارد و غذا افزون کرده و اسفاناخ و ماهی تازه خورد بریان کرده و زرده بیضه نیم برشت و جگر بچه و گشکاب پخته باشد بکار دارد که نیک بود و آب خیار با جلاب سرد کرده همی خورد و زرتک با کاهو و گشنیز تر همی خورد که منفعت دارد و اگر تب قوی باشد زرده خایه نیم برشت خورد که سود دارد و منفعت کند

علاج تب ذبولی و مثلثه و علقوم بیرون آمده

محمد زکریا گوید علاج تب ذبولی آنست که بر روزی دو سه بار در گرمابه شود و در خانه گرم نشیند و البته عرق نکند و نیز گشکاب خورد بعد از ده ساعت در آب زن نشیند و پیوسته بویهای خوش و خنک ابریشمین چنانکه یاد کردیم و اگر بزمستان بود از گرما و آتش و دود پرهیز کند و هوای سرد درین علت رانیز دکتر ین دارو بود بجای اندرون و ضمادها که دل را خنک کند و باید که سر را پوشیده دارد تا زکام ببندد و روغنهای خنک بینی برکشد و بسیار رفیده و اگر آب نافتن ماند روغن همه چیزهای سخت سرد بکار دارد تا گوی اندامها بشاند و دارش نمای گرمی سخت باشد قرص طباشیر خورد و شکم نرم کند آب آلو و ترنجبین که نیک بود **ماسرجویه** گوید علاج تب مثلثه آن بود که طعامهای زود گوار خورد که در وی چیزهای خوش بوی تخته باشد چون گوشت مرغ آبی بچه ماست تازه و ماکیان زعفران که نیکو پخته باشند و انگبین و آب انار ترش و شیرین و مانند آن و کشک برو ریختن که دو سه خورد و شکم نرم دارد و جهد کند تا شکم نرم شود که اگر شکم سخت بود هلاکش بود و گلاب و صندل و کافور را بهم بسا ید و بر دل و جگر ضماد کند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر سر مالد و اندامهای را نیک بمالد و البته از سستی و تشنگی بپرهیزد که زیان دارد والله اعلم

دوصد و نود و نهم شکستگی سر و استخوان و زخم که بر اندام افتد

سبب شکستگی سر	علامت شکستگی سر	سبب زخم اندامها	علامت زخم اندامها
دیوجانس گوید سببش آن باشد که زخمی بر سر رسد یا حالی که باشد یا از جایگاهی بلند بیفتد یا بهنگام جنگ و خصومت آفتی بدو رسد	نشان این حال پدیدار چشم شاید دانستن و چون درونگ بنگرند نشان خشکی و استخوان شکستگی او را معلوم گردد که چون بود	یوحنا گوید سبب زخم که بر اندامها رسد از چند گونه باشد یا از زخم کارد بود یا از زخم شمشیر یا از زخم تیر و نیزه و آنچه بدین ماند از آنها	نشانش اگر زخم پدیدار بود پدیدار زخم بتوان شناختن و اگر زخم پدیدار نباشد از خداوندش باز پرسد تا سبب زخم باز گوید تا معلوم شود

علاج شکستگی سر و استخوان	علاج زخم که بر اندامها افتد

علاج شکستگی سر و استخوان

دیوجانس گوید اگر استخوان سر درست بود و بجای دارد بروی پراگنده
پسنده بود جهت بجای دارد و کندر و صبر سفوف یا از هلیله و بعد از درست
یک بهره خون سیاوشان دو بهره مرهم صبر داکوفته و بیخته بکار دارد و گرنیک
بود و اگر استخوان سر شکسته بود از وی بیرون آرد و اگر آماس کند و بدرد
خیزد بهترین علاجش آنست که رگ زنند و انار شیرین از دستکی بیخ بپزد
و انگه بکوبد و بر آن آماس بندند نیک بود و علاج خون که از خستگی
باز داشته آنست اگر بتوانند دو کناره ریش را بیکجای
بهم آرد و یک زمان بدست بدارد تا خون در وی ببندد و باز
ایستد و اگر ساکن گرفتن خون نباشد اگر بن بروی نهد یا ازوی
کوفته و موی سوخته را با آب و سرکه ترکند و بروی نهد
ابن ماسویه گوید علاج افتادن یا زخمی که بر تن رسد
آنست که مومیایی اندر روغن بگدازد و با اندک مایه آب
بخورد که درد زایل کند و اگر از جهت زخم یا از افتادن باشد
خون کمتر از گلو بر آمد گل ارمنی و قرص کهربا بخورد و گل مهر و گل ارمنی
و خون سیاوشان و کندر و از هر یکی در سکنگبین با قرصی
ایشان بیامیزد و بکار دارد که سود دارد و با هلیله و گلاب
خورد و از گوشت و سرکه پرهیز کند و اگر زخم بر سر باشد و آماس
گرفته باشد رگ قیفال بزنند و آب میوها سکنجبین را نند

علاج زخم که بر اندامها افتد

یوحنا گوید زخمی که از وی خون بسیار بیرون آید دلیل کند که رگ بزرگ
در اندام بریده باشد علاجش آنست که جایگاه زخم را بشکافند یا سر رگ
بریده باز یابد و انگه برشته باریک سخت ببندد و دارو بروی نهد
تا خون باز ایستد و صبر و خون سیاوشان را خرد باید و بیخته
کاید بسته و بروی نهد و سه روز نگشاید و اگر آن خون از شریان
آید دشوار توان او را بستن و نشانش آنست که خون تنک جهد و باز
ایستد و علاجش آنست که او را سخت ببندد و داغ کند و این
دارو مرو را نیک بود صنعتش عنزروت و مرجان و صبر و خون سیاوشان
ماسرجویه گوید علاج از اره کوفتگی از آن باشد که خایه مرغ را
همچنان با پوست نیک باید و بر کوفتگی نهد و چیز انار دشتی
دخل مرد و را بکوبد و بپزد و گاه بسته شود در مالد و اگر اقاقیا
و دم الاخوین را خرد باید و بپزد و گاه بسته شود و بروی
نهد سود دارد اسحق گوید اگر زخمی بر سینه یا بر شکم رسد
علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و این تدبیر هم که گفتیم بکار دارد
و قرص کهربا و گل ارمنی خورد که سود دارد و از گرمیها
پرهیز کند و غذا گوشت مرغ بچه خانگی خورد که بزیربا
پخته باشد و طعامهای لطیف که اید و از گوشت و کارهای
برنج کردن دور باشد تا شفا یابد ان شاء الله

دوصد و سیصدم ریش بلخی و ریشهای تازه و کهن

سبب ریش بلخ	علامت ریش بلخ	سبب ریش تازه و کهن	علامت ریش تازه و کهن
محمد زکریا گوید سبب ریش بلخی از خون سوخته یا از صفرای تیز بود که قوت طبیعت وی را در اندامی گرد کرده باشد و آن اندام را ریش کرده	نشانش آنست که جایگاه علت خارش کند و نیز بزردی زند و سوزش دهد و چون خشک ریش گردد و باشد که بگونه تیره نماید از سوختگی خلط	یوحنا گوید سبب ریش تازه از زخم یا از کوفتگی باشد و سبب ریش کهن از خون سوخته بود که در اندام عفونت گرد آید و بیشتر این علت بزیر بغل بود	نشان ریش تازه آن از خداوندش باز پرسد تا خود سببش باز گوید و نشان ریش کهن آنست که سوزش سخت بود و بگونه تیره باشد یا اندکی مایل بسیاهی زند

علاج ریش بلخ	علاج ریشهای تازه و کهن

علاج ریش بلخ

محمد زکریا گوید علاج ریش بلخی آنست که با غاز علت رگ بگشاید و
مسهل خورد تا ماده علت را از تن فرود آرد و کافور و گلاب بروی مالد یا برگ
بید بروی نهد تا تیزی علت را بنشاند و خارش و سوزش کم گردد و اگر
ریش بگونه سیاهی و تیرگی زند علاجش آنست که بیخ افیون نرم کند
و از آن پس مرداسنگ را بسپیده مرغ خانگی نیک بساید و پیوسته بروی مالد و غذا
که صفرا و سودا انگیزد پرهیز کند و بیخ درمنه را با آب بپزد
و با آتش موم سپید را بگدازد و بروی مالد صنعتش دارو بنام
ماسرجویه گوید علاج ریش بلخی آنست و دیگر خشک ریشها که
از نخست رگ زنند و شکم نرم کنند بپخته هلیله و اگر ریش را
بیشتر بیازند و بر کوی درشت نیک بمالد تا خون بیرون آید و
سه بهتر آن بود که دیو چه بروی افکند تا خونهای فاسد را
بیرون کشد و از آن پس بدارو های سعفه علاجش کند تا نفع
بود یوحنا گوید ریش بلخی باشد سعفه بود و مرد و علت یکدیگر
نزدیک باشد و علاجش همچون علاج سعفه باید کردن و اگر
انجیر و سرکه بهم بساید و بروی نهد نیک باشد و هر که خشک شود
باز خارش و درشت از وی بکند تا خون ساکن و دیگر بار انجیر
و سرکه بروی نهد و مرهم پوستی که خشک شود از وی بردارد تا
درست گردد و از غذاهای گرم پرهیز کند که نیک بود

علاج ریشهای تازه و کهن

یوحنا گوید علاج ریش تازه مرهم سپیداب بود و بدان
چیزها که یاد کرده آمد در باب خستگیها و علاج ریش کهن آنست که
اگر ریش در زیر بغل بود رگ باسلیق بگشاید از دست دیگر و همواره
ریم از وی پاک کند و اگر پس اندک زدن گرمی و سرخی ننشیند دلیل
آن کند که ریش هم ریم کند پس مرهمی که ریم گرد آرد بروی نهد
و چیزها اندکه ریم در وی گرد آمده است و بر آن بشکافند و از آتش تیز
نگاهش دارد که از آن بیمار بیماریها بهم خیزد ابن ماسویه گوید اگر
ریش بر اندامها باشد و آماس دارد باید که یک هفته طعام کم خورد
تا از آماس وی این شود و انگه اندک اندک طعامش بیفزاید و
اگر ریش سخت درد کند مرهم سپید بروی نهد تا درد بنشیند و
ریشهای بد را نخست رگ زنند و از آن پس شکم نرم کنند و باز بمرهمها
علاجش کنند و ریشی که کهن باشد و گوشتش کند بود علاجش
آنست که مرهم زنگاری بروی نهند و یا روغن کهن و از آن پس
بمرهم کهن علاجش کنند تا درست شود حنین گوید اگر ریش سخت سرخ
بود و درد چون تیر زند علاجش آنست که رگ قیفال بزنند و
غذاهای سرد خورد چون مزوره غوره یا مزوره ترش و یا سماق
که گلاب خورد و از گرمی و شیرینی و سرکه پرهیز کند و بیشتر ریشهاکه
و گرد او روغن بکشند و گلاب و کافور پیوسته بروی مالد

دو صد و بیست و یکم سوختگی آتش و روغن گرم و آب جوشنده

علامت سوختگی روغن گرم	سبب سوختگی روغن گرم	علامت سوختگی آتش	سبب سوختگی آتش
نشان نخستین آنست که از بسیار باز پرسد تا سببش باز گوید و نشان روغن جوشیده که اندام را نیک بسوزد آنست که درد و سوزش صعب تر باشد	اسحق گوید سبب روغن جوشیده و آب گرم که اندام را بجوشاند سوختست و سوختگی روغن صعب تر و بتر باشد از آب گرم جوشیده بهمه حال	نشان سوختگی آتش از دو گونه بود یکی آنست که پوست اندام سوخته آبلها بر آمده باشد و دوم آن باشد که سوختگی نکرده سرخ بود و این نوع بتر از آن باشد	محمد زکریا گوید سبب سوختگی آتش معروفست و بگفتن حاجت نیاید که بر کس پوشیده نگردد و نیز از سوختگی آن بتر باشد که آتش وی تیز تر بود

علاج سوختگی آتش

محمد زکریا گوید علاج سوختگی که اندر وی آبلها بر آمده باشد آنست که او را قی کنند به داروهای سرد چون صندل و ربوب که نیک بود یا سبال نوکه او را آب انگور ورباه و گلاب باید بر وی مالد سود دارد و اگر کاسنی آرد جوشیده و زرده خایه و گل سرخ را بهم بیامیزد چون مرهم کند و پیوسته بر وی مالد نیک بود و اگر زرنیک بسفت و روغن گل بهم بیامیزد و بر وی نهد نیک باشد **ماسرجویه** گوید اگر سوختگی بگونه سرخ بود و آبلها نباشد علاجش آنست که مرهم سپیداب بر وی نهند و اگر سوختگی بسیار بود و بزرگ باشد رگ زنند از آن جانب که درست بود تا برابر سوختگی باشد و باز بمرهم علاجش کنند تا درست شود **ثابت قره** گوید علاجش آنست که سپیده خایه و روغن گل بر دو را بهم بزنند و در کوکنار ن بپرورند و باری چند بر وی نهند و زرنیک کوفته با گل سرخ نیک سرد و آرد جو و سپیده خایه و روغن گل با وی بیامیزد و جمله با هم بسایند تا چون مرهم شود انگه بر وی مالد منفعت داره و زرنیخ آن بود که سپیده خایه را با روغن گل بیامیزد و انگه پر مرغ بر دارد و بر سوختگی مالد تا آبلها بر نیاید و رنج او را ببرد خشک کند و اگر سپیده خایه و نشاسته و کافور و روغن گل بهم بیامیزد و بر وی باری چند مالد منفعت دارد و غذاهای لطیف خورد تا شفا یابد

علاج سوختگی روغن و آب گرم

اسحق گوید سوختگی روغن جوشیده را علاج آنست که در کوی کتان را بگلاب و سپیده خایه تر کنند و بر وی نهند و از جانب دیگر رگ زنند و غذاهای لطیف خورد و اگر سخت درد کند این مرهم مر او را سود دارد نخستینش یک رطل و یک خورست از مرکی رطلی بر دو را با آب بپزد چند انکه بریان شود و انگه مر او را بکوبند نیک و ده وقیه دیم مرداسنگ سپید کرده ده وقیه دیم سپیداب با چهار وقیه روغن گل و یک وقیه آب گشنیز تر و یک وقیه آب انگور ورباه بیامیزد و همه را بیکجای چون مرهم کنند و بوقت حاجت این دارو بر وی نهند سود دارد **حنین** گوید علاجش آنست که زرده خایه و روغن گل بزند و بر وی نهند که نیک بود و اگر آبله کند مرهم سپید بر وی نهند که سود دارد و اگر ریش باشد مرهم ابیض بر وی نهند و اما علاج سوختگی آب گرم آنست که آب انار با آب کامه بر وی ریزد و چون آبله باشد مرهم سپید و مرهم اسکه بر وی نهند و زنیه بهتر آن بود که باغاز علت سوختگی صندل و گلاب و کافور بهم بیامیزد و پیوسته بر وی همی مالد و نگذارد که خشک گردد تا آبلها بر نیاید و از آن پس آب گشنیز بر وی ریزد و از گرمها پرهیز کند و اگر از خوردن چیزی گرم بسوزد چنانکه آبله شود علاجش آنست که جایگاه سوختگی باری چند بمسکه بمالد که درست گردد ان شاء الله تعالی وحده

دو صد و بیست و دوم مار گزیده و زنبور و کژدم و غنده

علامت کژدم گزیده	سبب کژدم گزیده	علامت مار گزیده	سبب مار گزیده
نشانش آنست که جایگاه گزیدگی آماس گیرد و درد چون تیر همی زند و بگونه سرخ باشد و زمانی گرم باشد و زمانی سرد و حال آرد و باشد که بیهوش گردد	دیوجانس گوید سبب سردی زهرش بود که قوت طبیعت را در اندامها پیراکند و چون قوت بدل رسد درد سخت کند خاصه سرد مزاج را	نشان مار گزیده آنست که جایگاه گزیدگی آماس گرفته باشد و بگونه سرخ بود و تری از وی بیرون همی آید و درد و رنج صعب کند و مردم را آرام نباشد	ماسرجویه گوید فرق میان زهر و داروی کشنده آنست که مرج کشنده بود از جانوران او را زهر خوانند و آنچه از جانوران نبود او را داروی کشنده خوانند

علاج مار گزیده

ماسرجویه گوید علاج مار گزیده آنست که تریاک بزرگ خورد و مثرودیطوس و داروی انگژد و روغن کلو و خاصه که کهن باشد و داروی کرسنه و اگر سیر در ساعت بخورد نیک باشد و چیزهای گرم و خشک ویرا منفعت دارد و باید که جایگاه گزیده را سخت ببندند تا زهر در اندام نپراکند و انگه به حجامان بر گزیدگی نهند و نیک بمکد و پیاز کوفته بر وی بندند و این دارو بسیار مردم مجرب منفعت دارد صفتش میان نخود و پلپل و زرنیخ سرخ از هر یکی درمسنگی تخم شبت ده درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسرشند و چند جوزی از وی بخورد **اسحق** گوید اگر مار گزیده تریاک نیابد شبت با سمه بخورد و نیز شبت بکوبد و بر وی نهد سود دارد و این دارو مر او را زهر همه گزندگان را منفعت دارد صفتش غراونددراز و مرصافی و حب الغار از هر یکی چهار درمسنگ همه را بکوبد و با انگبین خام بسرشد و سه درمسنگ بوقت حاجت بخورد نافع بود **یوحنا** گوید اگر بتوانند که سیر و سرکه صرف بخورد منفعت دارد که زهر او را بعلاج کردن حاجت نیاید و اگر پیاز و سیر بهم بخورد هم سود دارد و اگر خاکستر کلم را با انجیر و سرکه بیامیزد و مرهم کند و انگه بر جایگاه گزیدگی نهد سود دارد و اگر بود ینه در سرکه بپزد و بر گزیدگی نهد زهر را باز کند و درد ساکن شود

علاج کژدم گزیده

دیوجانس گوید علاجش آنست که انگژد و سیر گرم کرده بر وی نهند و داروی انگژد و تریاک چهار دانگ او را سود دارد و زیتون بر روغن زیت کهن در مالد تا درد ساکن شود و اگر کاورس گرم کرده در رکوی ببندد و بر وی بر نهند نیک باشد و اگر سه درمسنگ نفط سپید با سمه بخورد منفعت دارد و اگر زراوند دراز و حنظل و دانه دهمشت و بیخ کبر و بیخ حنظل و افسنتین از هر یکی بهری راست همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشد و چند جوزی از وی بخورد نیک بود و اگر سداب خشک و انگژد و مرصافی و غراوند دراز از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشد و بکار دارد نافع بود **حنین** گوید اگر سبوس گندم با سرکین کبوتر بیامیزد و بپزد و گرم بود بر نهد درد ساکن کند و آب سبوس پخته شده که بر گزیدگی ریزد نیک بود و اگر در ساعت سیر بر وی نهد درد ساکن شود **واما** زنبور گزیده را علاجش آنست که رکوی سرد کرده یخ ببرد و بر نهند و خطمی را بسرکه باید و چون مرهم کند و بر وی بر نهند و یک زمان بدارد و باز با آب سرد اندر نهند در ساعت فرو نشیند **واما** گزیدن غنده را که او را بتازی رتیلا خوانند علاجش همچون علاج کژدم بود که بخود بزهاش چهار دارد و دیگر علاجها چنانکه یاد کرده شد کور کرده و نفت را بهم بیامیزد و بر وی بر نهند منفعت دارد

دوصد و بیست و سوم گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه

سببش از گفتار یوحنا	علامتش از گفتار یوحنا	سببش از گفتار فولس	علامتش از گفتار فولس
یوحنا گوید سبب دیوانه شدن سگ ازان جهت باشد که تابستان خون و گوشت کندید بسیار خورده باشد و اگر آبهای گرم کندید خورده باشد اگر سودا از خشکی بر وی چیره شده	نشان سگ دیوانه آنست که چشمهایش سرخ بود و پیوسته زبان بیرون آویخته دارد و دم در میان دو پای گرفته باشد و سر فرا افکنده رود و حمله کند	فولس گوید سبب این حال از زهر که در تن مردم پراگنده است ترسیده شود از آب گروهی گویند که از خشکی بسیار بود که تری اصلی را از اندامها ببرد	نشانش آنست که بعد از روزی چند همه تنش سرخ شود و از اندامهاش خوی بسیار آید و از آب همی ترسد و باشد که چون بانگ کند و خواهد که مردم را بگزد

علاجش از گفتار یوحنا	علاجش از گفتار فولس
یوحنا گوید چون کسی را سگ بگزیده باشد که سگ دیوانه است یا نه علاجش آنست که اندکی نان را بر جایگاه گزیدگی مالد و بسگ دهد اگر نخورد سگ دیوانه باشد و اگر بخورد دیوانه نباشد یا مشک یا جوز کوفته شبانروزی بر جایگاه گزیدگی مالد و انگه بمرغ خانگی دهد اگر آن روز مرغ بمیرد سگ دیوانه باشد علاجش آنست که جایگاه گزیدگی را بیاشامند و بگذارند تا خون بسیار بیاید و گلگیر را در آب بپزد و بروغن گل بسرشد و بدو بر نهد و چیزها که سودا را از تن فرود آرد چون پخته افتیمون و آب سیر باب افتیمون کوفته بکار دارد و اگر چهل روز بر روی ناشتا حصف سندی بخورد تا شامگه از آب نترسد و زهر بیرون آید علت را داروی جالینوس بود که بروزگار بسیار آزموده است که هر که از وی بخورد از آب نترسد صفتش خاکستر خرچنگ ده درم سنگ حنطیانا پنج درم سنگ همه را کوفته و بیخته دو درم سنگ و نیم بیامیزد و بکار برد و اگر علت کهن شده باشد سه درم سنگ خورد تا از آب نترسد و اما خرچنگ سوختن چنان باید که خرچنگ را در دیگی مسین کند و در تنور نهد تا سوخته شود اما نسوزد تا چیزی نگردد و بهنگام حاجت از وی بکار دارد و اگر نان میده با آب تر کند و از وی پیوسته همی خورد تنش را تری کند و طبع نرم دارد ان شاء الله	فولس گوید سبب ترسیدن این کس از آب از جهت آن بود که صورت آن سگ که بدو رسیده در آب بیند و گروهی گفته اند که آب در چشم وی همچون خون و ریم نماید پس از بسیار آب همی گریزد علاجش آنست که در سنگ خاکستر خرچنگ و چهار مثقال الجنطیانا نیکو بکوبد و بهم تنگ بساید و سه روزی دو درم سنگ از وی با سکنجبین همی خورد که نیک بود و تباهی آن بود که سود دارد و اگر سیر و گندنا و پیاز خورد قوت زهر اندر تن بشکند و بدانکه تا در همه تن پراکنده نشود علاجها پیش ازان باید کردن که از آب نترسد که چون ترسیدن پدید آید بهلاک شوند بیشتر آنست که صواب سر و تن را بروغن همی مالد و گلاب و روغن گل و اسپیوش و آب پرپهن هر کدام که بود خفته کند علاجهای مالیخولیا بکار دارد و اگر علت قوی شده بود و از آب همی ترسد تدبیر آب دادن وی کنند و تدبیرش آنست که بطلبد کند از ارزیز و آب در وی کنند و سر بطلبد در دهنش نهد و آب در وی ریزد تا از تشنگی هلاک نشود و اما علاج سگ نادیوانه آنست که پیشم را بروغن زیت و سرکه تر کند و بروی نهد اگر گزیدگی بزرگ بود مرهم بروی کند و اگر پیاز و نمک بهم بکوبد و با انگبین بسرشد و بروی نهد سود دارد و اگر در ساعت سرکه بر وی ریزد سود دارد و اگر باقلی خاییده بروی نهد نیک بود

دوصد و بیست و چهارم داروهای کشنده گرم یا سرد که خورده باشند

سبب داروهای گرم	علامت داروهای گرم	سبب داروهای سرد	علامت داروهای سرد
دیوجانس گوید اگر کسی داروهای گرم کشنده خورده باشد و خواهد که چه خورده است از علامتهای وی نگاه کند تا بداند و نیز سببش آن بود که او را داده باشند	نشان داروهای گرم کشنده آنست که معده سخت سوزانی کند و اندامها جمله گرم باشد و تشنگی کند و پیوسته دهان خشک باشد	یوحنا گوید سبب داروهای سرد کشنده که خورده باشد آن دو گونه بود یا بنادانی خورده باشد یا خود بدشمنی کسی او را داده باشد	نشان داروهای سرد کشنده آنست که تن گرانی کند و دست و پایها سست گردد و اندامها سست باشد و زبان گران شود و آب تاختن سپید باشد

علاج داروهای گرم کشنده	علاج داروهای سرد کشنده
دیوجانس گوید علاجش آنست که با آب نیم گرم و روغن کنجد قی کند تا مایه علت از تن پاک شود انگه شوربای چرب که بگوشت مرغ خانگی فربه پخته باشند و پیوسته آب انار ترش و شیرین و سیب و آبی همی خورد و از ترها پرهیز و کاهو و کاسنی خورد و چندان و گلاب و کافور همی بوید و برگ کتان را باید تر کند و بر سینه و جگر ضماد کند نافع بود ماسرجویه گوید علاجش آنست که نخست قی کند تا معده پاک گردد و زان پس سردیها بکار دارد که نیک بود و زیرها شفتالو و سرد و خیار خورد و سینه را پیوسته بگلاب و کافور و صندل همی مالد نیک بود و این خفته بکار دارد که ما او را بسیار آزموده ایم صفتش گل گلاب و بنفشه خشک و سپستان و عناب و روغن بادام و روغن گل همه را بهم بیامیزد و نیم گرم کند و بکار دارد و بچیزهای سرد و تر گراید که منفعت کند و از گرمیها پرهیز کند و پیوسته تا آب سرد همی شوید و از جماع کردن و کارهای با رنج دور باشد و تن آسانی طلب کند و بجایگاه خنک آرام گیرد و این تدبیرها چنانک یاد کردیم بکار دارد که منفعت کند ان شاء الله	یوحنا گوید علاجش آنست که با آب گرم و روغن گرم بسیار قی کند و زان پس تریاک چهار دارو و یا مثرودیطوس یا مشکدارو یا مسیح بکار دارد و زهره بهتر مرورا داروی انکرده بود صفتش مرصافی و قسط و بلک سداب و پودینه و دلیل پنج طرخون کومی که اورا عاقرقرحا خوانند و زند با آنان زهم گلی بهری انکره چند همه داروها جمله را خرد بکوبد و بیزد و با انگبین کف گرفته بسرشد و بوقت حاجت نیم درم سنگ از وی بر قدر قوت بیمار خورد که منفعت دارد و اگر سداب و پودینه دشتی و سیسنبر و بابونه جمله را با آب بجوشاند و آب نیم گرم شده را بر معده همی ریزد سود دارد ابن ماسویه گوید علاجش آنست که بروغن کنجد و آب گرم قی کند تا معده از مایه علت پاک گردد و زان پس تریاک خورد یا داروهای انکرده بدین صفت که یاد کردیم و سیر و سداب و افتیمون و میان دو دو که بسیار مرورا سود دارد و پیوسته اندامهارا در گرمابه گرم همی دارد و غذا شوربا خورد که بگوشت کبوتر او را گرم در وی کرده باشد چون شبت و دارچینی و پلپل و زیره و جشره دارو و آنچ بدین ماند و این خفته بکار دارد که نیکست ما مرا آزموده ایم بتجربت صفتش انگبین و بوره ارمنی و روغن یاسمین از هر یکی بهری همه را با آب نیم گرم بیامیزد و بهنگام حاجت

[illegible]

دوصد و بیست و پنجم داروهای کشنده گرم یا سرد که خورده باشند

سبب داروهای گرم	علامت داروهای گرم	سبب داروهای سرد	علامت داروهای سرد
دیوجانس گوید که داروهای گرم کشنده بعضی چون بیش خرد و افتیمون و زنبره و بلادر سببش آن بود که بنادانی خورده باشند یا کسی بدشمنی بدو داده باشد	نشان آنکه بیش خرد خورده بود آنست که همه تن گرم شود و چشمها سرخ بود و نشان افتیمون آنست که معده همی سوزد و نشان زنبره و بلادر آنست که تشنگی کند	یوحنا گوید داروهای سرد کشنده که خورده بود چون افیون و بنگ و سماروغ و سپیداب سببش آنست که بنادانی خورده بود یا بدشمنی بدو داده باشند	نشان آنکه افیون خورده بود آنست که همه اندامهایش سست گردد و کف براده و نشان آنکه سماروغ یا سپیداب خورده باشد آنست که بیمار بیهش گردد

علاج داروهای گرم کشنده

دیوجانس گوید علاج آنکه بیش خرد خورده باشد آنست که نخست قی کند بآب نیم گرم و روغن کنجد و زان پس اگر تب نکند شیر تازه خورد و لعاب دانه آبی و روغن گل یا بادام شیرین همه را بهم بیامیزد و بکار دارد و اگر تب سخت باشد لعاب اسپغول و روغن بادام با اندکی شراب کوکنار بیامیزد و باری چند از وی بخورد نافع بود و علاج آنکه افتیمون خورده باشد آنست که قی کند بسکنجبین و آب گرم و چون سستی یابد [illegible] گلاب بروغن بادام و شراب عناب و دوغ ترش که بیخ سرد کرده باشد بکار دارد و زیره با امرود و سیب و شفتالو خورد و اگر اندامها سخت گرم کند آب تخم بر پهن با سکنجبین بکار دارد و علاج آنکه بلادر خورده باشد آنست که نخست بروغن گل و آب گرم قی کند و زان پس شیر تازه یا دوغ تازه خورد و زیره با [illegible] و خیار بادرنگ و شفتالو و امرود خورد و غذا [illegible] اسفناج که بکدو و روغن بادام باشد و علاج آنکه زنبره خورده باشد آنست که قی کند و زان پس خوردنیهای چرب بکار دارد و لعاب اسپغول با روغن گل همی خورد و نیز روغن بادام و مسکه خورد که بغایت سود دارد اسحق گوید که قی کند و پخته انجیر و خرما خورد و اگر دو درم مسک تخم [illegible] بخورد نیک باشد ان شاء الله تعالی

علاج داروهای سرد کشنده

یوحنا گوید علاج آنکه افیون خورده باشد آنست که نخست قی کند بآب شبت و انگبین و زان پس تریاک فاروق و مثرودیطوس خورد و این هفته بکار دارد [illegible] و شبت و انگبین و تخم کرفس و بادیان [illegible] و تخم حنظل [illegible] همه را بروغن یاسمین بجوشاند و هفته کند و بکار برد و اندامها را بروغن قسط یا بروغن یاسمین نیک بمالد و علاج آنکه بنگ خورده باشد آنست که قی کند بآب گرم و روغن کنجد و زان پس تخم [illegible] کوفته با سکنجبین خورد و شوربای چرب که بگوشت گوسپند پخته باشد بکار دارد و اگر انجیر فندق را با آب بپزد و بخورد منفعت دارد و علاج آنکه سماروغ خورده باشد آنست که قی کند بآب نمک و انگبین و زان پس تریاک چهار دارو خورد و اگر خاکستر چوب انجیر و چوب انگور با آب گرم و نمک بخورد نیک بود و این هفته بکار دارد که ماورا بیازمودیم [illegible] افسنتین و سداب و بورق و انگبین و روغن قسط جمله را بهم بیامیزد و [illegible] منفعت دارد و علاج آنکه سپیداب خورده آنست که قی کند و زان پس چهار دانگ [illegible] بخورد که نیک بود تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و افسنتین همه را بآب بجوشاند و باری چند بکار دارد و غذا شوربا خورد که بگوشت مرغ پخته باشند

دوصد و بیست و ششم داروهای کشنده گرم یا سرد که خورده باشند

سبب داروهای گرم	علامت داروهای گرم	سبب داروهای سرد	علامت داروهای سرد
اسحق گوید که داروهای گرم کشنده که خورده بود بیشمو شنگ و زرنیخ و زنگار و آهک و مرداسنگ و آنچه بدین ماند سببش هم از آن باشد که یاد کرده ایم	نشان بیشمو شنگ که خورده باشد آنست که بیهش گردد و چشمها [illegible] چون بنا [illegible] و نشان زرنیخ و آهک و زنگار آنست که معده همی سوزد و درد و ریش بود	فولس گوید داروهای سرد کشنده که خورده باشد چون جوز ماثل و ابروصنم و اسپیوش کوفته و آب گشنیز تر و [illegible] که خوانند سببش یاد کرده ایم	نشان آنکه جوز ماثل یا ابروصنم خورده بود نشانش آنست که سرگران شود و چشمها سرخ گردد و نشان آنکه اسپیوش کوفته یا آب گشنیز تر خورده بود آنست که نفس بسختی برآرد

علاج داروهای کشنده گرم

اسحق گوید علاج آنکه بیشمو شنگ خورده بود آنست که نخست قی کند بآب گرم و روغن کنجد و تخم شلغم و روغن زیت که نیک بجوشد و زان پس نیم درمسنگ تریاک فاروق خورد یا درمسنگی دارو بکار دارد و اگر مثرودیطوس با روغن گاو بخورد منفعت دارد و اگر سنگ بازهر را با آب بساید و باری چند از آن بخورد نیک بود علاج آنکه زرنیخ خورده بود آنست که قی کند بآب نیم گرم و روغن و زان پس شوربای چرب که بگوشت مرغ فربه و روغن بادام پخته باشد بیاشامد و لعاب اسپغول با روغن تخم کدو و نوشته بکار دارد و علاج آنکه زنگار خورده باشد آنست که قی کند بآب گرم و روغن کنجد و زان پس گشکاب خورد بروغن بادام و این هفته بکار دارد که ما وی را بازمودیم نیک است صفتش گشکاب و روغن بنفشه و عناب و سپستان همه را پخته باشد با لعاب اسپغول و لعاب کند آنکه بیامیزد و سپید خایه در وی کند و پخته سازد و علاج آنکه مرداسنگ خورده بود آنست که نخست قی کند بآب گرم و روغن کنجد و زان پس یک درمسنگ مرصافی و نیم درمسنگ بلبل اندر سکنجبین و رکانان خوش بوی بیامیزد و بکار دارد که منفعت بدید آید

علاج داروهای کشنده سرد

فولس گوید علاج آنکه جوز ماثل خورده بود آنست که بآب شبت قی کند یا آب انگبین و نمک و زان پس شیر تازه یا سیر را بسرکه بجوشاند و بکار دارد و اگر انگدان یا پودینه کوهی و سعتر همه را با آب بپزد و آبش را بپالاید و بخورد سود دارد و غذا شوربای چرب خورد که بگوشت مرغ خانگی فربه پخته باشد و علاج آنکه ابروصنم خورده بود آنست که بآب گرم قی کند و روغن زیت و آب سرد بر سر ریزد تا بهش باز آید و زان پس لختی سرکه بیاشامد نیک بود و علاج آنکه اسپیوش کوفته خورده بود آنست که قی کند بآب شبت تا معده از آن علت پاک شود و انگشت دارو با آب شوربای چرب بخورد منفعت دارد و علاج آنکه آب گشنیز تر خورده بود آنست که قی کند بآب انگبین و شبت و زان پس مشک دارو با سپیجه خورد و شوربای چرب که بگوشت گوسپند پخته باشد همی خورد و علاج آنکه [illegible] خورده باشد آنست که قی کند بآب انگبین با آب شبت و زان پس شیر تازه خورد و آب شوربای چرب بیاشامد و کرسنه خورد و جوارش [illegible] و سداب و علاج آنکه جوز بادام کند تلخ خورده بود آنست که شراب آبی و شراب سیب خورد تا معده قوی گردد و غذا غوره با انار کی یا وانار دانه خورد نا [illegible] و کرسنه خوردن پرهیز کند که نیک بود

سپری شد مجلد اول از کفایة الطب در دانستن حد طب و قسمتهایش و شناخت

مزاج و آمیزشهای تن و صفت آفرینش مردم و شرح اندامها و نگاه داشتن تن درستی و معرفة علم نبض و آب
تافتن و بحران بیمار و علامتهای شفا و خطر بیمار و نشان مقدمات بیماریها و احوال هواها و شهرها و دانستن
گردش چهار فصل سال و کلام کلی در علتهایی که از چیزی که وفساد آمیزشهای تن خیزند و سبب علامت و علاج هر علتی از فرق سر تا
بقدم یاد کرده آمد بترتیب و نظام تا بر خواننده و آموزنده خوار و آسان بود و فایدها از وی حاصل آید و مارا بدعا یاد دارد و زین
پس در کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد و مرکب یاد کنیم و طبع و درجه و خاصیت هر یکی از کتب حکما استاد باز
نمائیم و نخست ابتدا از شناختن طبع و درجه و ترکیب داروها کنیم که آموزنده این علم را از دانستن آن گزیر نیست بدانکه حکما در
طبع و شناختن داروها خلاف کرده‌اند می گفتند که داروها بگونه شاید شناختن و گروهی دیگر گفته‌اند که ببوی توان شناختن و گروهی می گفتند که چون
بر اندام بمالند طبعشان را بتوان شناختن و این هر سه قول محالست **بقراط و جالینوس** گفتند که طبع داروها را بر دو وجه
باید شناختن اول وجه آنکه داروها در دهان بنهند و بکنند تا طبعش نگیرد اگر شیرین بود بدان که طبعش معتدل غلیظ باشد و اگر
ترش بود بطبع سرد و لطیف باشد و اگر [illegible] بطبع معتدل باشد و اگر تلخ باشد گرم غلیظ باشد و اگر چرب بود بطبع معتدل
لطیف باشد و اگر تیز بود گرم و لطیف باشد و اگر گلو را [illegible] گیرد طبعش گرم غلیظ باشد و اگر هیچ طعم ندارد او بطبع معتدل
باشد وجه دوم آنست که دارو را بخورد تا چه فعل کند و اثر گرمی و سردی نمود دیدار کند و اگر تن را اندکی از حال اعتدال
بگرداند و اندامها را گرم کند چنانکه گرمی در تن نرساند او گرم باشد بدرجه نخستین اگر تن را سرد کند همچنین که سردی در تن سرد باشد
بدرجه نخستین و اگر تن را سخت گرم کند یا سخت سرد کند اما بیماری نکند قوت طبعش در گرمی و سردی بدرجه سیم باشد
و اگر مزاج تن را بخلل آرد و مردم را بکشد یا بهلاکت نزدیک بود قوت طبعش در گرمی و سردی بدرجه چهارم باشد و بدین قیاس
شاید دانستن قوت طبع درجهای جمله داروها که یاد کردیم و بقیاس عقل قوت درجه چهارم چهار چندان باشد که قوت درجه
نخستین و قوت درجه سوم سه چندان باشد که قوت درجه نخستین و قوت درجه دوم دو چندان باشد که قوت درجه
نخستین و این قیاس بر خداوندان دانش پوشیده نگردد و اما ترکیب داروها بر چهار نوع باشد یک نوع آنکه منفعتشان
بسیار بود و قوتشان هم قوی باشد پس هر داروی که ازین نوع بود و خواهد او را با شربتی مرکب کند باید که مقدار از او
بسیار نستانند یعنی نه بسیار و نه کم زیرا که اگرچه منفعت در وی بسیار بود از سبب قوت مضرت وی نیز هم بسیار باشد دوم
نوع آنکه منفعت و قوتشان کم بود و چون ازین نوع نیز داروی خواهد که با شربت بیامیزد مقدارش همچون نوع نخستین
باید ستد زیرا که منفعت و قوتشان بسیار نباشد سوم نوع آنکه منفعتشان کم بود یا سخت قوی باشد پس چون
ازین نوع داروی با شربت خواهد آمیختن باید که مقدارش اندک باید ستانند زیرا که اگر بسیار ستانند مضرتش بیشتر از منفعتش
بود چهارم نوع آنکه منفعتشان بسیار باشد و قوتشان کم بود چون ازین نوع داروی با شربت خواهد آمیختن مقدارش
بسیار باید که ستانند زیرا که منفعتش بسیارست و مضرتش اندک پس باید که حکما این همه را نگه دارند و دارو شناس بود

و بداروهای بسیار تجربت کرده باشد تا خطایی بر وی نیفتد و نیز پختن غذاها و ساختن داروهای مرکب و مقدار خوردن
شربت ازوی پیدا کنیم و بپارسی و تازی هر غذا و داروی را باز گوییم تا ازین هر دو نام مقصود آموزنده حاصل آید
یعنی از نامش بتازی معروف بود و اگر بپارسی تا ازین هر دو نام مقصود آموزنده حاصل آید و برای جوینده و اگر اول حرفش
الف بود در حروف الف طلب کند و اگر ق در حروف ق و هم بدین قیاس از اول حرف تا با آخر آن غذا یا دارو را اگر کسی جوید بشناسد
دیر و پوشیده نشود پس اگر داروی مفرد بر وی مشکل گردد و نداند که چه چیزست و از چه نوع است در کتاب تقویم الادویه
که بتازی ساختیم آن را طلب کند که در آنجا نوع هر یکی از غذاها و داروهای مفرد و نیز منفعت و مضرت و اصلاح مضرت و
مقدار شربت هر یکی را یاد کردیم و به پنج زبان نامهای بیشتر غذاها و داروها اندرو بگفتیم بتازی و پارسی و سریانی
و رومی و یونانی و بیشتر داروها و غذاهای مفرد آن باشد که در کتاب تقویم الادویه بر خواند تا پوشیده
نگردد اما درین کتاب غذاها و داروهای مفرد را مختصر یاد کردیم تا کتاب دراز نشود و آموزنده
را ملال نیفزاید از آنکه غذاها و داروهای مرکب را و نیز قوت مرکبات خیره و تر از قوت مفردات
باشد و زین سبب است که حکیمان استاد هر بیمار را داروهای مرکب فرمایند و اما ترتیب نهاد این
کتاب دوم چنان ساختیم که نخست نام هر یکی از غذاها و داروهای مفرد و مرکب بر حروف معجم یعنی
بر الف و بی و تی یاد کردیم تا اگر کسی اندرین کتاب غذای یا داروی شناسد و طبع و خاصیت و منفعت
نداند در اول حروف نامش را طلب کند یعنی اگر اول حرف الف بود در حروف الف نگاه دارد
دوم نامهای هر یکی را از غذاها و داروهای مفرد و همچنین از مرکب بترتیب و نظام نگاه دارد که نهاد این
ترتیب سخت خوار و آسانست و بر هیچ خواننده پوشیده نباشد و این همه که درین کتاب از گفتار
حکیمان استاد یاد کردیم منفعتش در تن مردم تاثیر عظیم کند پس علم این کتاب را باید دانستن
و نگاه باید داشتن کسی که خواهد که درین صناعت استاد بود و نیز کسی که خواهد که از اصناف دیگر حیوانات ممیز باشد که آدمی
بدانش علم از دیگر جانوران برگزیده آمد و چون کسی که بزرگان نپرسد و بدانش کار نکند خاصه اندرین علم که مردم را
از وی ناگزیر است هیچ فرقی میان وی و میان بهایم نباشد و اما علتها که در کتاب نخستین بجدول یاد کردیم جمله سیصد
و شصت علتهاست اما در فهرست کتاب دو صد و بیست و چهار است و سبب درین آنست که بسیار جایگاه دو سه
علت بهم یاد کردیم از جهت اختصار تا کتاب دراز نشود و از ایزد عز و جل یاری خواهیم بتمام کردن این کتاب براستی
و درستی سخنهایی که اندرو یاد کردیم و بثواب دو جهانی چشم داریم بدعائی که خوانندگان این کتاب بما رسانند و این
کتاب را یادگار از ما بمانند و نیز نویسنده این کتاب را از [illegible] اسند و صلی الله علی سیدنا محمد و آله
الطیبین الطاهرین اجمعین

وحسبنا الله ونعم المعین

نامهای پارسی	داروها بتازی	حرف الف از کتاب دوم در غذاها و داروها و مزه و طبع و منفعت ایشان از گفتار پزشکان دانا
ابهل	حب العرعر	محمد زکریا گوید که ابهل بادسرو کوهی بود و او گرم و خشک است بسوم درجه اگر کوفته اش را با انگبین بخورند شهوت افزاید و مایه شهاء سودایی را فرود دارد و پشت را قوی کند و روغنش بادهای سرد را چون در مالند نیک باشد
ابروصنم	یبروح	فولس گوید که او سرد و خشک است بسوم درجه اگر کوفته اش را با انگبین بسرشند و بر پیشانی طلی کنند درد سر را که از گرمی بود نیک باشد و اگر صبر کوفته را با وی بیامیزند و بر بناگوش طلی کنند شقیقه گرم را زایل کند بخاصیت
آبنوس	آبنوس	یوحنا گوید که او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه اگر درسکی کوفته اش با شکر بکار دارند ریش روده را درست کند و سنگ مثانه پاره کند و اگر چون سرمه بسایند و در چشم کشند سپیدی چشم را ببرد و زایل کند بخاصیت
آبی	سفرجل	عیسی گوید که او را طبع سرد و خشک است بدرجه نخستین معده و جگر را قوی کند و دل را نیز نیک بود و چون ناشتا از وی بکار دارند شکم را ببندد و تشنگی را بنشاند و آب تاختن را براند و گرده و مثانه را نیکو
آبگینه	زجاج	اسحق گوید که او گرم و خشک است بدرجه نخستین اگر ویرا فرد بکوبند و یک درسنگ از وی با سکی خوش بکار دارند سنگ گرده و مثانه را بریزد و آب تاختن براند خاصه که آبگینه را بسوزانند و آنگه بکار دارند
افیون	افیون	ثابت بن قره گوید که افیون شیر کوکنار مصری بود او سرد و خشک است بچهارم درجه بیماری را سود دارد و فرو رونش و ضمادش و اگر ویرا با شیر دختران بیامیزند و بر آماسهای گرم طلی کنند دردش بنشاند
آبکامه	مری	روفس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه بلغم را از معده پاک کند و قولنج را سود دارد و رودها را از تریهای کند پاک کند و اشتهای طعام آرد و چون از وی در چشم چکانند درشتی پلک را ببرد و طعام
آبها	الماء	بقراط گوید که آبها ناخوش سردی کند و تریهای اصلی را نیک دارد و طعام را نرم و تنک کند و گرمی معده را بشکند و مزاج گرم و خشک را موافق باشند و بهتر آب آنست که بوزن سبک باشد و گرمی و سردی زود
آذرکون	اذریون	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه لقوه و نقرس و درد بندها را سود دارد و اگر کوفته اش گل برشنید و بر مقعد طلی کنند ناسور را ببرد و چون با سرکه بسایند و بر مالند داء الثعلب و داء الحیه را سود دارد
ارمال	ارزمال	عیسی گوید که او نوعی بود از گیاهها و از بیخ ارند بوی دهان خوش کند و مغز را ببرد و ... نهار آمیخته کنند و درد دندان را نیک باشد و شکم ببندد و ضمادش آماسهای گرم را نیک بود و اگر با گلاب بسایند
سرب (ارزیز)	ارزیز	بقراط گوید که او سرد و خشک است اگر با سرکه و روغن زیت بر سنگ بسایند و بر آماس مقعد طلی کنند ... چندانکه ... و اگر پاره تنک کرده بر پشت بندد شهوت جماع را ببرد و احتلام افتادن را نیک باشد
اسطوخودوس	اسطوخودوس	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک است بدرجه نخستین بلغم و سودا را براند و مغز را از آمیزشها و بلغم پاک کند ... ببرد و ... دل و جگر را ... و بیماریها را زایل کند و احشا را سود دارد و قوی کند

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
اسپندان	کرشاذ	اسحق گوید اسپندان ناخوش بوی بود و گرم و خشک است شهوت جماع را قوت دهد و بلغم و تریاق را از تن بگدازد اما اسپندان کهنه گرم و تر بود اگر بکشش را بکوبند و بر عرق النسا نهند سخت نیک باشد و بسیار منفعت کند
اسفاناخ	اسفاناخ	ماسرجویه گوید که او معتدل است و تر میداره بر و سینه را نیک بود و شکم را نرم کند و تب و سرفه را نیک بود و درد روی باد انگیز بود یوحنا گوید که او سرد و تر است صفرا را سود دارد و بخاصیت تشنگی را بنشاند
اسارون	اسارون	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه بلغمهای سطبر را از معده پاک کند و شهوت جماع انگیزد و دهان خوش کند و اندامها را قوی دارد و تن را فربه کند و درد شکم و نقرس را نیک باشد
اسبیوش	بزرقطونا	محمد زکریا گوید که او سرد و تر است بدوم درجه بر و سینه را نرم کند و اگر سوده و بریان کرده بکار برد شکم بستن را نیک بود و ریش روده را درست کند و زحیر را نیک باشد و لعابش گرمی جگر را سود دارد
اشنان	اشنان	ابن ماسویه گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه بستگیهای جگر را بگشاید و روده را پاک دارد و ریش کز بلغم شود سود دارد و اماس سپرز را اگر سردی بود زایل کند و اخلاط بد را پاک کند
اشترغاز	اشترغاز	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه معده را قوی کند بقراط گوید که او بیخ انگدان خراسان باشد و اگر چه کهن بود اگر کوفته بود اشتهای طعام آرد و معده را سبک دارد و بادها را از معده و روده تحلیل کند
اصطرک	صمغ الزیتون	مدابنی گوید که او صمغ زیتون بود و بطبع گرم و خشک است بدوم درجه زکام و تر و سرفه را سود دارد کند و آب ناخن برآورد و علاجش آنست که تخم بادیان و انیسون با سکنجبین خام بکار دارد
افسنتین	افسنتین	مسیح گوید که او گرم است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه صفرا را از اندامها فرود آرد و معده را از اخلاط فاسد پاک دارد و یرقان را نیک بود و بستگی جگر را بگشاید و شهوت جماع افزاید
افتیمون	افتیمون	بقراط گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه سودا و بلغم سطبر را از اندامها فرود آرد و فالج و لقوه و صرع را سود دارد و بستگیها را بگشاید
اقلیمیا	اقلیمیا	اسحق گوید که او سرد است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه ریشهای تن را خشک کند و اگر با توتیا فرو بسایند و در چشم کشند سپیدی کهن را ببرد و تاریکی او را سود دارد
اقاقیا	اقاقیا	عیسی گوید او سرد است بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه نیک بود و ماهی خوار را سود دارد و چون بر وی مالند
اکلیل الملک	اکلیل الملک	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بدرجه نخستین اگر با برگ او را بپزند و بر سر طلی کنند درد سر و شقیقه را سود دارد
[illegible]	دغبرود	مسیح گوید که او سرد و خشک است بدرجه نخستین شکم را ببندد و تن را فربه کند و قوی کند و اگر ریت در سنگ ... با آب بادیان بیامیزد

دروها بپارسی	بتازی	
الو	اجاص	ماسرجویه گوید که او سرد و تر است شکم نرم کند و تشنگی بنشاند و گرمی صفرا را بنشاند و چون بسیار خورند معده را سست کند و علاجش آنست که سکنجبین خورد
امرود	کمثری	یوحنا گوید که او سرد و خشک است بدرجه نخستین معده را سود دارد و صفرا را بنشاند و قی را باز دارد گرمی را منفعت کند و کسی که سرد مزاج بود او را زیان دارد و علاجش آنست که از پس وی زنجبیل پرورده خورد
امله	املج	حنین گوید که او سرد است بدوم درجه و خشکی دارد و سودا و بلغم را از تن فرود آرد و معده را پاک کند و فالج و سرسام و سستی اندامها را سود دارد و دل را نیرو دهد و اندامها را قوی دارد
انبه	انبج	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه اگر پرورده بکار برند سینه را از اخلاط پاک کند و انگبینش نگاه دارد بهتر بود و سرفه کهن را زایل کند
انیسون	بزر الرازیانج رومی	بقراط انیسون تخم بادیان رومی بود او گرم و خشک است بدوم درجه معده را قوی کند و شهوت جماع آرد و بستگیهای جگر را بگشاید و اماس سپرز را زایل کند و آب پشت افزاید و آب ...
انزروت	عنزروت	ارجیجانس گوید که او گرم و خشک است اگر با باده بکار دارند صفرا را از روده پاک کند و داء الثعلب وداء الحیه را سود دارد و اگر فرو بسایند و در چشم کشند ... را نیک بود
انگدان	انجدان	فوریس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه طعامها را تطیف کند و اروغ آرد ماسرجویه گوید که انگدان دو گونه باشد یکی سپید ...
انگژد	حلتیت	مسیح انگژد صمغ انگدان بود و بهترین ... باشد او گرم و خشک است تا سوم درجه سستی ... را زایل کند و بادهای سرد را بگشاید
انگور روباه	عنب الثعلب	ماسرجویه گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه درد جگر را اگر سردی بود سود دارد و بستگیهایش را بگشاید ...
انگور	عنب	اسحق گوید که انگور شیرین بود گرم و تر است و انگور ترش بود سرد باشد و کار نده تر بود و شیرین تشنگی کند و علاجش آنست که از پس وی سکنجبین یا انار ترش خورد
انجیر	تین	بقراط گوید که او گرم و نرم ... شکم نرم کند اما معده را ... ماسرجویه گوید که او در ... و سرفه را نیک بود و انجیر سپید بهتر باشد
انار	رمان	مسیح گوید که انار شیرین گرم و تر است سینه را ترمیکند و صفرا را نیرو دهد و آب پشت افزاید و انار ترش سرد و خشک است ... صفرا را بنشاند و تپش دل و جگر و معده را زایل کند
انگبین	عسل	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه معده را قوی کند و تن درستی نگاه دارد و فالج و لقوه و سستی اندامها را نیک بود و شهوت جماع را قوی کند

الو اجاص

نامهای	داروها	
بپارسی	بتازی	
آهن	حدید	عیسی گوید که [illegible] سرد و خشک است اگر وی را بسوهان بسایند و برگ تیز برشته و زان برگه در گوش چکانند ریم آهن را با دارو و زنگارش با سود راخشک کند چون خورده شود گویند و باری چند بود پراکنده
آهک	نوره	ماسرجویه گوید که او گرم و خشک است بچهارم درجت خون آمدن از اندامها باز دارد و گر باد که رسته باشد گم کند و چون وی را نیک بشویند و بر ریشهای پراکنده منفعت بزرگ دارد و مرهمش سوختگی آتش را سود دارد
اوسنبد	نیلوفر	ابن جریج گوید که نوعیست از نیلوفر هندی او بطبع گرم و خشک است و بیخش چون [illegible] سرد و خشک است بیماران سودا را [illegible] کرمی [illegible] بالنگبین ناشتا بکار برند آب [illegible] باز گیرد [illegible]
ارزن	دخن	ماسرجویه گوید که او سرد و خشک است شکم سخت کند و خداوند استسقا و اندامهای سست شده را نیک بود و چون وی را با چربی بسیار خورند و گرمابه بکار دارند خشکی کند و چون بی چربی خورند خشکی کند و زیان دارد

حرف بی

از کتاب دوم در غذاها و داروها مفرد و طبع و منفعتهاشان از کتاب [illegible] دانا

بادآورد	شکاعی	مسیح گوید که او سرد و خشک است بدرجت نخستین معده را از صفرای تیز پاک کند و اندامها را قوی دارد و کرمها را زایل کند و قولنج و تبها را سود دارد و داء الثعلب و داء الحیه را نیک بود و احشا را قوی کند و مزاج را نیک بود
بادرنج	قثا	حنین گوید که او گرم و خشک است بسوم درجت تبهای سرد را سود دارد و جذام و پیسی و بهق را ببرد و تن را قوی کند و معده را از خلطهای بد پاک کند اگر با سکنگبین بکار دارند و بیماریهای سرد را سود دارد و بادها را تحلیل [illegible]
بان	بان	اسحق گوید که او گرمست بسوم درجت خشکست بدوم درجت بسنگیها جگر را بگشاید و سختی سپرز را سود دارد و چون درد دست و پای را بکار دارند [illegible] اگر با سکنگبین بخورند بلغم را از اندامها فرود آرد
بادروک	بادروج	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بدرجت نخستین صفرا انگیزد و چون از وی بسیار خورند تاریکی چشم آرد و چون با سرکه بکار دارند معده و دل را نیرو دهد و کوبیده ول را سود دارد و [illegible] گشتن را بنشاند و احشا را نیک باشد
بادرنجبویه	بادرنجبویه	تیاذوق گوید که او گرم و خشک است بدوم درجت سودا را از اندامها فرود آرد و شادی دل افزاید و اندوه و غم ببرد و تن را فربه کند و بادها را از معده ببرد و کوبیده ول را سود دارد و [illegible] را نیک [illegible]
بادیان	رازیانج	عیسی گوید که او گرمست بدوم درجت خشکست بدرجت نخستین بستگی اندامها را بگشاید و چون از وی بکار دارند درد جگر را که از سردی بود سود دارد و استسقا را نیک بود و اگر آبش در چشم چکانند تاریکی چشم را نیک بود
باقلی	باقلا	حنین گوید که او سردست بدرجت نخستین خشکست بدرجت دوم سودا انگیزد و خوابهای بد آرد و شکم ببندد خاصه که با پوست بود و چون بی پوست خورند سینه را نرم کند و گرده را نیک باشد خاصه که بروغن بادام خورند
بادنگان	بادنجان	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجت بریان کرده اش معده را که طعام باز ندارد و پیوسته قی کند نیک باشد اما سردی چشم را زیان دارد و بیماریهای سودایی انگیزد و درد چشم آرد و چون بخته بسرکه با شیرچشم را زیان کم باشد

بانید
ماسرجیه

۳

نامهای	داروها	
بپارسی	بتازی	
بانید	فانید	ماسرجویه گوید که او گرم و ترست بدرجت نخستین شکم نرم کند و سرفه را که از بلغم بود سود دارد و سینه را از بلغمهای سطبر پاک کند و بادها را از اندامها تحلیل کند و فانید سنگری که کهنه بود گرم و ترست بدوم درجت قوت بیشتر دارد
باجره	[illegible]	ابو جریج گوید که او معتدل بود و غذا کم دهد اما خون انگیزد و تبها و خون آمدن از شکم و ناسور را سود دارد و کسی که بدو حاجت نباید بسیار سود دارد و چون پیوسته از وی بکار دارد استخوان شکسته را نیک بپیوندد
بادام	لوز	محمد زکریا گوید که بادام شیرین معتدل است سینه را نرم دارد و سرفه را زایل کند اما دیر گوارد و علاجش بشکر طبرزد باید بود و اما بادام تلخ گرم و خشک است بدوم درجت بادها را از تن تحلیل کند و خداوندان سردی را نیک بود
بلیله کابلی	بلیلج الکابلی	عیسی گوید که او گرمست بدرجت نخستین و خشکست بدوم درجت بلغمهای سطبر را از معده فرود آرد و کرمها را در شکم بکشد و آب منی بیاندازد و بندها را [illegible] که از بلغم بود سود دارد و معده را نیرو دهد و اندامها را نیک دارد
بسپایج	بسبایج	اسحق گوید که او معتدلست یرقان را سود دارد و سنگ مثانه را پاره کند و سینه را از امزجهای بلغمی پاک کند و شهوت جماع را قوت دهد و درد سپرز را [illegible] سود دارد و آب تلخش براند و مثانه را پاک کند و گرده را نیک بود
بریشن	ترنجبین	مسیح گوید که او گرم و خشک است بدرجت نخستین معده را قوی کند و بستگیهای جگر را بگشاید و اگر آبش با فلوس خیارچنبر ناشتا بکار دارند یرقان را سود دارد و چون وی را قلیه کنند و بخورند شکم را ببندد و درد سطبر را نیک بود
بجهن	فلنجمشک	تیاذوق گوید که او سرد و ترست بدوم درجت گرمی جگر را بنشاند و تبهای گرم را سود دارد و بستگیهای جگر را بگشاید و بر خاستگی سپرز را نیک بود و بیماریهای صفراوی را زایل کند خاصه که بخشش با سکنگبین ناشتا بکار دارند
بزغنب	قنابری	اسحق گوید که او گرم و خشک است بدرجت نخستین شکم نرم کند و معده و جگر را نیک بود و خداوندان گرمی را چون با سرکه و ترف بخورند منفعت دارد و خداوندان سردی بشوربا خورند تا زیانش کمتر دارد و خاصیتش جگر را نیک بود
بسبوت	فربیون	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک است بچهارم درجت سودا و بلغم را از اندامها فرود آرد و چون بکاید نیم برشته الکی کوفته از وی بکار دارند و استسقا و عرق النسا و سستی اندامها را منفعت دارد و همه بیماریهای سرد را نیک بود
بسبایب / فیقصوم	برنجاسف	جالینوس گوید که او گرمست بدوم درجت خشکست بدرجت نخستین گرده و مثانه را پاک کند و سنگ را بریزد و بیماری را کوفته بکار دارند بلغمهای سودا را از تن بیرون آرد و کرمها را در شکم بکشد و معده را از خلطهای بد پاک کند
بسیاشان دارو	عصا الراعی	اسحق گوید که او سردست بدوم درجت خشکست باول درجت اگر بیخ وی گرم بود آبش با یکدیگر سنگ اسبا کلیل الملک بیامیزند و با چند با سکنگبین بخورند اماس جگر و معده را سود دارد و درد سپرز را منفعت بزرگ دهد
بزغند	قدکا	جنین گوید که بطبعش سرد و خشکست شکم را ببندد و ریشهای روده را سود دارد و اندامها را قوی کند و خون آمدن از شکم باز دارد و زحیر را نیک بود و تن را فربه کند چون باری چند ناشتا از وی بکار دارد و گرده را نیک باشد
بسبایه	بسفایج	عیسی گوید که او گرم و خشک است بدوم درجت معده و جگر را قوی کند و بادها را تحلیل کند و فالج و سستی اندامها و درد بندها که از سردی بود سود دارد خاصه که بروغن بان اندامها را بمالند و بادها را بگشاید و باشد نیک بود

نامهاي داروها بپارسي	بتازي	
[illegible]	مرکان	حنین گوید که او سرد است بدرجه نخستین و خشک بدوم درجه اگر در مسکه جوش بکوبند و بناشتا بخورند خون براورد و انکور را سود دارد و ریشهای معده و ریشهای روده را درست کند و کشتن شکم را نیک بود و منفعت دهد
بسبست	سوبوق	محمد زکریا گوید که بسبست بطبع انجیر باشد که وی گند بسبست گندم گرم و نرم بود و پوست جو سرد و خشک باشد و سودا را انگیزد و در معده دیر فرو آید و علاجش آن بود که مرو را با شکر یا با انگبین خورند تا بادخیکها نکند
بسبسه	فشیبق	بقراط گوید که او گرم است بدوم درجه تر است باول درجه درد پشت را که از سردی بود سود دارد و بسیکهای جگر را بکشاید و آب پشت افزاید و صفرا و خون را قوت دهد و معده سرد را نیک باشد و گرده را گرم کند
بسباسه	بسباسه	عیسی گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه معده را از ابرهای سرد پاک کند و فالج و لقوه و سستی اندامها را سود دارد و شهوت جماع انگیزد و معده را گرم کند و اندامها را قوی دارد و چون مثقالی از آن بناشتا بکار دارد
بستان افروز	حماحم	ابوجریج گوید که او سرد و خشک است و بهترش آنست که در سایه خشک کرده باشد معده و درد دهان را از [illegible] پاک کند و چون دود در مسکه از وی بکار دارند و ریشها را نیک بود و چون کفته اش را بر ریشها پراکنند
بقم	بقم	ماسرجویه گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه خارش تن و کرم را سود کند و خاصه که این علتها از صفرا باشد چون وی را کوفته و بیخته با آب بادیان یا آب کرفس بیامیزند و بر اندامها برای خارش تن بمالند
بلوط	بلوط	عیسی گوید که او سرد و خشک است بدوم درجه شکم ببندد و ریشهای روده را سود دارد و اگر برکشن خورد و کوبند و بر ریشهای اندام پراکنند منفعت دارد و تریهای معده را برچینید و اب رفتن از دهان بازدارد
بلادر	بلادری	مسیح گوید که او گرم و خشک است بچهارم درجه دل را نیرو کند و فالج و لقوه و سستی اندامها را سود دارد و زردی روی را ببرد و فراموشی را نیک باشد و تن را از آفتهای سرد و فاسد پاک کند و اندام را قوی کند و دل را نیک
بلیله	بلیلج	یوحنا گوید که او سرد و خشک است بسوم درجه معده را قوی کند و طبع سست را از اندامها فرو دارد و آبرشهای فاسد از معده پاک کند و درد روده و مقعد را زایل کند و سستی اندامها را که از گرمی بود سود دارد و جگر را نیک بود
بلسان	بلسان	اسحق گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه عرق النسا و صرع و سرگشتن را سود دارد و معده و جگر را از آبرشهای بلغمی و سوداوی پاک کند و آب [illegible] را براند و روغنش بیماریهای سرد را نیک باشد
بلنجمشک	فلنجمشک	مسیح گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه نشاط دل افزاید و معده را قوی کند و بوی دهان خوش کند و سدها را بگشاید و کوفتگی دل را که از سردی بود سود دارد و ضعف دل را نیک بود و فایده دهد
مشک	فتالهندی	حنین گوید که او خیار بادرنگ هندی بود و گروهی از پزشکان گویند که او نوعی بود از [illegible] بطبع گرم و خشک است بسوم درجه فالج و لقوه و بیماریها که از سردی باشد جمله را نیک باشد و اندامهای سست شده را قوی کند
باسب	علک	جالینوس گوید که او گرم و خشک است علتهای سوداوی و بلغمی را سود دارد و چون از وی با داروهای مسهل بکار برند و اگر وی را با تخم بادیان خرد بکوبند و با سکنگبین بکار دارند مسیح گوید

نخود

نامهاي داروها بپارسي	بتازي	
بنفشه	بنفسج	ماسرجویه گوید که او سرد است بدرجه اول و تر است بدوم درجه اگر در مسکه از وی با شکر سپید بکار دارند صفرا را از معده فرود آرد و درد روده را [illegible] پاک کند و بوی وی درد سر گرمی را سود دارد و مغز را نیرو دهد
[illegible]	جعلنست	یوحنا گوید که او گرم است بدرجه نخستین و خشک بدوم درجه بسیکهای جگر و سپرز را بگشاید و علت استسقا را سود دارد اگر در مسکه از وی کوبند و با انگبین بکار دارند مارگزیده را منفعتی بزرگ دارد و فایده بسیار دهد
پنیر	جبن	اسحق گوید که پنیر تر سرد و تر است بدوم درجه اما بدگوار بود و از وی طعام دیر [illegible] و علاج وی آنست که او را با انگبین خورند و پنیر خشک گرم و خشک است طعام را بگوارد اما خارش تن [illegible]
بهمن	بهمن	عیسی گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه دل را قوی کند و سودا و بلغم از اندامها فرود آرد و بهمن سرخ [illegible] و چون دو درمسنگ کوفته اش با انگبین بکار دارد بلغمهای فاسد [illegible]
بسرام	[illegible]	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک است بدرجه نخستین و کوفته اش بلوهای سپرز را از تن و مغز بیرون کند چون پوسته وی [illegible] و اگر سه درمسنگ از کوفته اش با انگبین بیامیزند و بکار دارند سودا و بلغم را از معده پاک کند و فایده دهد
[illegible]	بورنج	عیسی گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه کرمها را در شکم بکشد چون درمسنگ کوفته اش با انگبین بیامیزند و بخورند و اگر مثقالی با سکنگبین از وی بکار دارند سودا و بلغم فاسد را از معده پاک کند
بوره ارمنی	بورق ارمنی	مسیح گوید که بوره ارمنی را بورق [illegible] او بطبع گرم و خشک است بسوم درجه اگر وی را خرد بکوبند و بروغن گل بسرشند و بر ناسور و باسور نهند منفعت دارد و اگر بداروهای فالج بیامیزند و بکار برند نیک بود
[illegible]	نعناع	بقراط گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه بن دندانها را سخت کند و اماسهای گرم را سود دارد و معده را قوی کند و ریشهای دهن را نیک بود و بوی دهان خوش کند و آب رفتن از وی باز دارد
[illegible]	فوفل	بادق گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه بن دندانها را سخت کند و اماسهای گرم را سود دارد و معده را قوی کند و ریشهای دهن را نیک بود و بوی دهان خوش کند و آب رفتن از وی باز دارد
[illegible]	[illegible]	ابجانی گوید که او بطبع سرد است اماسهای گرم را سود کند و دیگها صفراوی را سود دارد چون وی را بگلاب و سرکه بسایند و بر اماسها طلی کنند و اگر بگلاب سرد کرده بسایند و بر پیشانی ما لند درد سر را که از گرمی بود نیک باشد
بوزیدان	بوزیدان	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه بسیکهای جگر و سپرز بگشاید و استسقا را نیک بود و سستی [illegible] را منفعت دارد و شهوت طعام افزاید و آب پشت زیاده کند و کرمها از شکم فرود آرد و معده را از بلغم [illegible]
[illegible]	بوسکان	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه کوبندگی دل و تنگی نفس را سود دارد چون از سردی باشد و بادهای سپرز را از اندامها تحلیل کند و بیماریهای سرد را نیک بود خاصه گرفتن بناشتا بکار دارد [illegible]
پیه	شحم	روفس گوید که پیه بطبع گرم و تر است معده را گران کند و صلاحش آنست که او را با نمک و ابزارهای گرم خورند و پیه خوردن بسیار بلغم بار آورد و اندر روده کرم کند و [illegible]

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
بزر انجرو	خروع	اسحق گوید که او گرم و خشکست بسیوم درجت فالج و لقوه و بیماریهاء که از سردی باشد همه را سود دارد و اگر برآماس سرد طلا کنند نیک بود و اگر خرد کرده با انگبین بیامیزند و بکار برند خشک را که بر کردن بود نیک باشد
بیارزهت	فیلزهرج	ابوجریج گوید که بطبع هم درجت معتدل باشد و بطبع معتدل بود اگر بکشش با بارنگ بپزند و بکار دارند بر قلنج سود دارد و اگر برکش بخود بکوبند و بگلاب برشند و بر ناخن خوار نهند نیک باشد و نیز اسهال را سود دارد
پیاز	بصل	قولس گوید که او گرمست بچهارم درجت و تر است بسیوم درجت درد سر را انگیزد و بستگی کند چون خام خورند و اگر پخته خورند آب پشت افزاید و آبهای مختلف خورده را نیک بود و چون آبش در چشم کشند شکو را سود دارد
پیاز موش	بصل الفار	اسحق گوید که او گرم و خشک است بسیوم درجت بادهای سرد را از تن تحلیل کند و قولنج را بگشاید و درد پشت را که از سردی بود سود دارد و طعامهای سطبر را در معده لطیف کند و خداوندان مزاج سرد را نیک بود و چون اروی بکار دارند
بیخ انگدان	محروث	عیسی گوید که او گرم و خشکست بدوم درجت شکم ببندد و معده را گرم کند و شهوت طعام آرد و اگر کوفته اش را بر آماس طحال ضماد کنند نیک باشد و اماسهای بلغمی را سود دارد و بادها را از معده و روده تحلیل کند
بیشبوستان	بلبس	حنین گوید که او گرم و خشکست و داروی نفخ است و دانشمندان بتنها خوردن نگو که با هلیله زرد و باد آورده و دیگر داروها نیم دانگ ازوی بیامیزند از بهر خوام که قوی شده باشد و اگر کسی خورده بود علاجش [illegible]
پلپل	فلفل	جالینوس گوید که او گرم و خشکست بچهارم درجت فالج و سستی و لرزیدن اندامهای سرد را نیک باشد و نیز اثر شهای سرد را نیک بود و فراموشی را سود دارد و معده را از خلطهای سرد پاک کند و اگر کوفته اش [illegible]
بابونه	بابونج	جالینوس گوید که او گرم و خشکست بدرجت نخستین جیا را قوی کند و بیماریهای سودانی را نیک بود و اگر تخمش را کوفته با دی با بچشانند و با انگبین بسرشند و بر جای کرمها طلا کنند و درد شقیقه را سود دارد
بید	خلاف	حنین گوید که او سرد و تر است اگر بیخ وی در سنگ آبش بخورند بستگیهای جگر را بگشاید و یرقان را سود دارد و کرمهای تن را بنشاند و اگر در کرمابه با آبش اندامها را بشویند تن را خنک کند و در خوی را سود دارد و آب [illegible]

حرف پ

انکتاب دهم اندر نامها و داروهای خرد و طبع و منفعتهای ایشان [illegible]

تخم معصفر	قرطم	عیسی گوید که او گرم و تر است بسوم درجت بلغم را از میوه اندامها فرو دارد و سینه را از خلطهای بد پاک کند و شهوت جماع را قوت دهد و قولنج را بگشاید خاصه که وی را با انگبین با دی چند بکار دارند [illegible]
تخم خربزه	بزر البطیخ	روفس گوید که او بطبع گرم و تر است پیوسته معده را پاک دارد و آب پشت را افزاید و بستگی حیض را بگشاید و شیر زنان زیاده کند چون باری چند بخورند سرد و سنگ پوست کنده بکار دارند و شهوت جماع را قوی کند و شکم [illegible]
تخم کیکر	بزر [illegible]	عیسی گوید که او گرم و خشکست بدوم درجت چون کوفته اش را با سکنگبین و آب گرم بکار دارد و بلغمهای لزج را از معده پاک کند و اگر کوفته اش را با سرکه بسرشند و بر بهق سیاه طلا کنند نیک باشد و خوردنش قضیب را [illegible]

تخم کاهو

۵

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
تخم کاهو	بزر الخس	اسحق گوید که او سرد و تر است خواب آرد چون از وی بسیار خورند اندامها را سست کند و اگر کوفته اش با سرکه بیامیزند و بر پیشانی طلا کنند درد سر را که از صفرا بود سود دارد و گرمیهای اندام را پاک کند و گرمی گرده را نیک بود
تخم سداب	بزر السداب	جالینوس گوید که او گرم و خشکست بچهارم درجت بادهای سرد را بشکند و عرق النسا را سود دارد و بیماریهای سرد را زایل کند و گزدم گزیده را سود دارد و چون در سنگی از وی بخورند بادهای سرد را از اندامها تحلیل کند و منفعت دهد
تخم گندنا	بزر الکراث	حنین گوید که او گرم و خشکست کرم روشن گرداند و با انگبین بخورند سنگ گرده و مثانه را پاره کند و اگر کسی را باسور بود از وی باری چند بر بخور دود کند باسور را ببرد و نیز با باسور نیک باشد و منفعت دهد
تخم کرفس	بزر الکرفس	ماسرجویه گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه آب تاختن براند و بستگی حیض را بگشاید و جگر و گرده را سود دارد و ذات الجنب را زایل کند و او رفع را که از سردی بود سود دارد و بادها را از معده و احشا تحلیل کند
بندوق	نارفوج	حنین گوید که گوشتش معتدل است مغز را بیفزاید و زنان را بشیر زیادت کند و گوشتش لطیف تر از گوشت دراج بود فهم را تیز کند و زود هضم شود و بر معده سبک باشد و کسانی که از بیماری برخاسته باشند نیک باشد
ترب	فجل	جالینوس گوید که او گرم و خشکست بدوم درجت آب پشت افزاید و سرفه را که از سردی بود سود دارد و اگر آبش را با سکنگبین بکار دارند بلغمها را از معده پاک کند و قی بآسانی آید و اگر آبش در گوش چکانند بادها [illegible]
ترخون	طرخون	یوحنا گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه دردهای دهن را سود دارد و بن دندانها را قوی کند و بوی دهان خوش دارد و بادهای سرد را از اندامها زایل کند و طعامهای گران را لطیف گرداند و معده و احشای سرد را نیک [illegible]
تربد	ترید	مسیح گوید که او گرم و خشکست بسوم درجه آبهای سطبر را از اندامها فرود آرد و بیماریهای سرد را سود دارد و فالج و لقوه و اندامهای سستی اندامها را نیک بود و مغز را از خلطهای بد پاک کند و درد مفاصل [illegible]
ترنجبین	ترنجبین	روفس گوید که او معتدل است صفرا را از تن فرود آرد و سینه را نرم کند و سرفه را سود دارد و تشنگی را بنشاند و اگر بیت در سنگ از وی بکار دارند سینه را از صفرا پاک کند و طبیعت بیماریهای صفرائی را منفعت دهد
ترف	مصل	عیسی گوید که او سرد و خشکست بدوم درجت تیزی صفرا را بنشاند و خداوندان گرمی را سود دارد اما معده را ضعیف کند و باد انگیزد و خداوندان قولنج و سردی را زیان دارد و علاجش بگوارشهای گرم بود چون زنجبیل و زیره
ترنج	ترنج	حنین گوید که پوستش گرم و خشکست و دولش سرد و تر است و ترشی اش سرد و خشکست ترشی اش صفرا را بنشاند و دل را سود دارد و شکم ببندد اگر صفرا بود بازدارد و دولش گرم فزاج را نیک بود و تخمش گرم و خشکست [illegible]
ترشه	حماض	ادیجانس گوید که او سرد و خشکست بدرجه اول شکم را ببندد و تخمش هم شکم را سخت کند و ریش روده را سود دارد و معده را از آمیزشهای گرم پاک کند و ردی کونه را ببرد و تن را قوی دارد و بیماریهای گرم را ببرد و صفرا را بنشاند
ترمس	باقلی المصری	اسحق گوید که او گرم بود و بدوم درجه بستگیها را بگشاید و کرم کدو دانه را بکشد و تن را از بلغمهای سطبر پاک کند و اگر کوفته اش را با سرکه بسرشند و بر خوک طلا کنند نیک بود و تریاقی فاسد را از احشا پاک کرداند [illegible]

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
تنکار	بورق الصاغه	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه گردی را بگدازد و برگ تره مانند نیک بود و اگر با انجیر خورند بکوبند و بر شکم ضماد کنند استسقا را زایل کند و درد و غدد [illegible] سود دارد و منفعت بسیار دهد
تنبول	[illegible]	محمد زکریا گوید که او گرم است بدرجه نخستین خشک است بدرجه دوم معده را قوی کند و بن دندانها را سخت کند و اشتهای طعام آرد و بوی دهان خوش کند و آب دهن [illegible] باز دارد و ریش زبان اگر از بلغم بود جمله فرو دارد
[illegible]	[illegible]	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه احشا را از آمیزشها پاک کند و اگر برکشش با بکوبند و بکار برند مغزها را از آمیزشهای لزج پاک کند و زرد آب را از شکم فرود آرد و علتهای که از بلغم بود جمله را فرود آرد
تودری	[illegible]	عیسی گوید که او گرم و تر است بدوم درجه آب پشت افزاید و نقرس و درد بندها را سود دارد و تن را فربه کند و شهوت جماع انگیزد و چون با سیکی وی را بکار دارند پشت را قوی کند و [illegible] سرخ بغیر و تر از سپید [illegible]
[illegible]	توبیت	حنین گوید که او سرد و خشک است بدوم درجه درد و ناسور چشم را سود دارد و آماس مقعد را نیک بود و چون [illegible] را ابرو [illegible] بکوبند باز رده خایه [illegible] گوشت نهند [illegible]
توت	[illegible]	فورس گوید که توت شیرین گرم و تر است سینه را گرم کند و طبع را نرم دارد و گلو را صافی کند و اگر [illegible] غرغره کنند درد گلو را نیک بود و آنچه ترش بود یعنی توت ترش صفرا بنشاند و درد جگر و معده را اگر گرمی بود سود دارد
تباشیر	طباشیر	مسیح گوید که او سرد است بسوم درجه خشک است بدوم درجه معده و جگر را قوی کند و تشنگی بنشاند و [illegible] گرم را سود دارد و شکم روان را اگر از صفرا بود نیک باشد و تبهای تیز صفرا را زایل کند و اندام را [illegible]
تتری	سماق	فورس گوید که او سرد و خشک است بسوم درجه معده را قوی کند و شکم را ببندد و صفرا فرو دارد و گرمی اندام را بنشاند و ریشهای بود و را درست کند و خون آمدن از شکم و درد را باز دارد و احشا را نافع بود

حرف ثی

از کتاب دوم در غذاها و داروها و طبع و منفعت ایشان از گفتار حکیمان

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
ثافسیا	صمغ [illegible]	ابن سینا گوید که او صمغ سذاب دشتی بود او بطبع گرم باشد بادها را از تن تحلیل کند و سستی اندامها ببرد و نقرس و درد بندها را زایل کند و [illegible] خون که از گلو بر آید [illegible] سود دارد و همه علتهای سرد را نیک بود
[illegible]	[illegible]	ابو جریج گوید که این دارو گیاهی بود که از روم آرند او بطبع گرم باشد [illegible] آب تاختن را فرو آرد و کرم [illegible] شکم را [illegible] چون در سنگ [illegible] بخورند [illegible]
ثیل	نجیل	اسحق گوید ثیل را بپارسی [illegible] خوانند او بطبع سرد و خشک است بدرجه اول آماسهای سرد را سود دارد و [illegible] آبش را با [illegible] استسقا را نیک بود و تخمش چون بخورند سنگ مثانه را پاره کند [illegible]

حرف جیم

از کتاب دوم در غذاها و داروها و طبع و منفعت ایشان از گفتار حکیمان

جلاهنگ

9

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
جلاهنگ	[illegible]	ابو جریج گوید که او تخم [illegible] سیاه بود طبعش گرم و خشک است بغایت قی آرد و [illegible] بکشد و آمیزشهای سودایی و بلغمی را فرو آرد و چون نیم درم سنگ از وی بخورند [illegible] باشد
[illegible]	جعده	اسحق گوید که جعده را بپارسی [illegible] خوانند او نوعی بود از درمنه او بطبع گرم و خشک است بسوم درجه یرقان را سود دارد و آب تاختن را فرو آرد و آب چشم آمدن را نیک بود [illegible]
[illegible]	[illegible]	محمد زکریا گوید که او سرد و تر است بدوم درجه نقرس گرم را سود دارد و چون [illegible] ضماد کنند آماسهای گرم را سود دارد و اگر او را با روغن زیت بجوشانند و [illegible] طلی کنند [illegible] نرم کند
[illegible]	[illegible]	ماسرجویه گوید که او نباتی بود مانند صنوبر [illegible] او بطبع گرم و خشک است شهوت جماع انگیزد و قضیب را نیرو دهد [illegible] انگبین [illegible]
جلغوزه	حب الصنوبر	جالینوس گوید که او گرم و تر است [illegible] فالج را سود دارد و آب پشت افزاید و گرده را گرم کند [illegible]
جگر	کبد	بقراط گوید که همه جگرها گرم باشد و تر [illegible] شب کوری را سود دارد و جگر کبک خشک کرده و کوفته [illegible] بخورند صرع را سود دارد و اگر جگر سگ دیوانه را بریان کنند و بدان کس دهند که او را گزیده باشد نافع بود
[illegible]	[illegible]	ماسرجویه گوید که او سرد و تر است [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible] گوید که او گیاهی بود مانند شبت [illegible]
[illegible]	صندل	عیسی گوید که او سرد و خشک است بسوم درجه [illegible]
[illegible]	[illegible]	دمشقی گوید که او سرد و تر است [illegible]
[illegible]	[illegible]	اسحق گوید که [illegible]
[illegible]	[illegible]	محمد زکریا گوید که او سرد و خشک است [illegible]
جنطیانا	جنطیانا	جالینوس گوید که او گرم است بسوم درجه خشک است بدوم درجه [illegible]

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
جو	شعیر	ماسرجویه گوید که او سرد است بدرجه اول الملحق کیفیت دارد و آبش سینه را نرم کند و آب پختن با [illegible] و گرمی تن را بنشاند و [illegible] خداوندان گرمی را نیک بود و خداوندان سردی را زیان دارد و نیکو بود

حرف حی

از کتاب دوم دیدها و داروهای مفرد و طبع و منفعت ایشان [illegible]

حاشا	حاشا	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه معده و جگر را از آمیزشهای لزج پاک کند و آب پختن را [illegible] و فالج و لقوه و سستی اندامها را سود دارد و درد بندها را که از سردی بود نیک باشد و تن را فربه کند و فایده بسیار دهد
حبلسان	حب البلسان	مسیح گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه معده را قوی کند و آرزوی طعام آرد و بلغمهای لزج را از تن فرود آرد و داء الثعلب و داء الحیه را نیک بود و تنگی نفس را سود دارد و بن دندانها را سخت کند و بوی دهان خوش [illegible]
جرعاسی	حب الغار	[illegible] گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه اگر مثقالی از وی با [illegible] بکار دارند مار گزیده را منفعت کند و اگر در سرکه کوفته اش با سکنجبین بخورند ریش شش و تنگی نفس را منفعت دارد و خداوندان [illegible]
[illegible]	جبلسند	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه آمیزشهای بلغمی و سوداوی را از اندامها تحلیل کند و گرده را نیک بود و [illegible] و بهق و کلف را ببرد و آب پشت افزاید و کرمها را در شکم بکشد و بادهای سرد را تحلیل کند [illegible]
جبیر	[illegible]	ماسرجویه گوید که او گرم و خشک است خداوندان باه سرد را سود دارد چون وی را با آب [illegible] بپزند و بخورند و خداوندان سردی را بروغن جوز و دارچینی بپزند نیک بود و [illegible]
جربه	[illegible]	ابو جریح گوید که برگها و تخمش سرد و [illegible] باشد و بطبع گرم است بدوم درجه اگر برگش با [illegible] درد سپرز را زایل کند و آب پختن فرو دارد و مثانه را از سردی پاک کند و بستگی آب پختن را نیک بود
حزدون	حزدون	اسحق گوید که حزدون مانند سوسمار بود ماسرجویه گوید که اگر سرگین او بر کسی بر سر شینه و بر اندام طلی کند [illegible] که از گرما بیرون آمده باشد کلف و بهق و کجده را ببرد و نمکش با نیز هم تنگ بود و سودمند باشد
حمص	حمص	حنین گوید که حمص افشره بیل [illegible] بود و بطبع سرد و خشک است بدوم درجه یرقان سیاه و اماس [illegible] را سود دارد و اگر وی را با سکنجبین در سرکه بسایند و بر شکم طلی کنند استسقا را و اماسهای گرم را نیک باشد
حلبه	حلبه	ابن عبدان گوید که بپارسی حلبه را شنبلید خوانند او گرم و خشک است بدوم درجه شهوت جماع را قوی کند و بکودک را سود دارد و شش را از بلغم پاک کند و اماسهای سرد را بنشاند و بادها را از تن تحلیل کند و منفعت بسیار دارد
حلتیت	حلتیث	محمد زکریا گوید که او داروئی بود مانند سوسنجان او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه اگر مثقالی از وی بخورند نقرس و درد بندها را سود دارد و بلغمهای ستبر را از اندامها فرود آرد و درد پشت را که از سردی بود سود دارد
حماما	حماما	اسحق گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه معده را قوی کند و آرزوی طعام آرد و بستگیهای جگر را بگشاید و بوی دهان خوش کند و زردی گونه را ببرد و اگر کوفته اش با آب پیاز برشینه و بر طلی کنند جیبی را ببرد

خرطل

7

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
خطمی	خطمی	بوحنا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه تخمش آمیزشهای بلغمی را از اندام فرود آرد و قولنج را بگشاید و بچار بیماری گرده و مثانه را سود دارد و اگر تخمش با سرکه بپزند و بدو غرغره کنند درد دندان که از سردی بود زایل کند و فایده مند بود
خندقوق	خندقوق	[illegible] گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه سردی معده را سود دارد و آب تاختن را فرود آرد و درد مثانه را نیک باشد و روغنش استسقا را سود دارد و اماس خایه را بنشاند و درد پشت را که از سردی بود زایل کند و سودمند باشد
خس	خس	عیسی گوید که او سرد و خشک است بدرجه نخستین اماسهای بلغمی را سود دارد و چون بر اندامهای سست شده طلی کنند نیک باشد و روغنش صرع و سدر را منفعت دارد و چون پیوسته بر سر بمالند و فایده بسیار و منفعت دهد

حرف خی

از کتاب دوم دیدها و داروهای مفرد و طبع و منفعت ایشان [illegible]

خاکر	سبسب	مسیح گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه معده را قوی کند و تشنگی بنشاند و هضم دیر شود و نیز دیدها را زیان دارد و باد انگیزد و حیض را باز دارد و علاجش آنست که سکنجبین بخورد و زیره را نیک باشد و خاصیت بخشد
خارشتب	قنفذ	اریباسیوس گوید گوشتش گرم و خشک است جذام و داء الثعلب را سود دارد و لقوه و بچار بیماریهای که از سردی بود نیک باشد و اگر گوشتش با آفتاب خشک کنند و با سکنجبین بخورند استسقا را سود دارد و راحت بخشد
خارکس	[illegible]	یوحنا گوید که خار از دو گونه بود یکی را خار مصری گویند و یکی را خار یهودی آنچه مصری بود سرد و خشک و آنچه یهودی بود گرم و لطیف باشد که از تن را سود دارد و مصری اماسهای گلو را که گرم باشد منفعت دارد
خامالاون	خامالاون	اسحق گوید که او گیاهی بود با او پنبه گون خوشبو و بطبع گرم و خشک است بیخ او را چون با سکنجبین بخورند استسقا را سود دارد و کرمها را در شکم بکشد و اگر زن حامله خورد فرزند را از شکم بیفکند و ضایع شود [illegible]
خاییه	بیض	جالینوس گوید که سپیده اش سرد و تر است و زرده گرم و تر است اگر وی را نیم برشت کنند و بخورند سرفه را نیک بود و چون زرده اش را بر که بپزند و بخورند شکم را ببندد و درد را نیک بود و خایهای مرغ بطبع از حیوان [illegible]
خس	[illegible]	قولس گوید که او گرم و خشک است تن را گرم کند و خون ستبر و نیرو انگیزد و سینه و شش را نیک بود و پیوندهای اندام را نرم کند و آب پشت افزاید و شهوت جماع انگیزد اما درد سر آرد و تدبیرش آنست که بعد از آن سکنجبین خورند
خرمای هندی	تمر الهندی	ماسرجویه گوید که او سرد و تر است صفرا را فرو دارد و معده را قوی کند و یرقان را سود دارد و آرزوی طعام آرد و درد سر و شقیقه گرم را سود دارد و جگر و احشا را از صفرا پاک کند و تن را بغایت خشک دارد [illegible]
خربزه	بطیخ	اسحق گوید که آنچه شیرین بود گرم و تر است و آنچه شیرین نباشد سرد و تر است آب تاختن را براند و سنگ گرده و مثانه را پاره کند و بستگی حیض را بگشاید و شیرین آن بود که او را ناشتا خورند و بر طعامها بخورند [illegible]
خربزه هندی	بطیخ الهندی	ابو جریح گوید که او سرد و تر است تن را تری کند و گرمی را بشکند و تب غب و محرقه را سود دارد و تیزی صفرا را بنشاند چون با شکر خورند و آب تاختن را براند و مثانه را از [illegible] پاک کند اما پیر از زیان دارد [illegible]

بپارسی	بتازی	
نامهای داروها		
خرزهره	دفلی	عیسی گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه داء الثعلب و داء الحیه را سود دارد و اگر وی را بکوبند و با روغن یاسمین بر سر طلی کنند و اگر انها را جان بمالند گر و خارش اندامها را زایل کند و اگر [illegible] بخورند کم کند
خرچنگ	سرطان	ماسرجویه گوید که گوشتش سرد و لطیف است تب دق و بیماریهای سرد را سود دارد و سرفه کهن را زایل کند و اگر دو درم سنگ خاکستر وی با شتابا بخورند ریش شش را درست کند و سینه را از خلطهای فاسد پاک کند
[illegible]	[illegible]	حنین گوید که او نباتی بود که مانند زبان گاو بود و او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه خون آمدن از بینی باز دارد و ریشهای بوده را درست کند و شکوفه اش خورده اندام را نیک بود چون کوفته اش برجایگاه [illegible]
خرنوب نبطی	[illegible]	قولس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه بقوت قی آرد و معده را از آمیزشهای بلغمی پاک کند و بیماریهای سودائی را سود دارد و فالج و خدر و سستی اندامها را منفعت دهد و حیض را باز دارد [illegible]
خربق سیاه	خربق اسود	تیاذق گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه سودا و آمیزشهای سوخته را از تن فرو آرد و اگر نیم درم سنگ ازو بکوبند و با پخته افتیمون بخورند جذام و پیسی را ببرد و درد سر را که از سودا بود سود دارد و [illegible]
[illegible]	[illegible]	قولس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه بلغم را فرود آرد و اگر آبش را در بینی چکانند یرقان را سود دارد و اگر دو درم ازبخش بخورند استسقا را بنشاند و زرداب را فرو آرد و خلطهای فاسد را ببرد و زایل کند
خردل	خردل	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه بیماریهای سرد بلغمی را سود دارد و تن را نیرو دهد و آب [illegible] و اگر [illegible] جذام را نیک بود و کرمهای شکم را بکشد و روده را پاک کند و کلف را ببرد
خسرو دارو	خولنجان	مسیح گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه قولنج و درد گرده را سود دارد و معده را از آمیزشهای بد پاک کند و سستی اندامها را زایل کند و [illegible] و اما سپاهی [illegible]
خشخاش	[illegible]	محمد زکریا گوید که خشخاش اشنان سوخته بود او گرم و خشک است گوشتهای زیادتی از اندام بگدازد و بهق و کلف را سود دارد و چون با سرکه بر جایگاه علت بمالند فایده بسیار دهد
خصی الثعلب	خایه روباه	ابوجریج گوید که او میوه نباتی بود و بطعم خوش باشد و او را بپارسی خایه سگ خوانند طبعش گرم و تر است بدرجه نخستین تشنج و فالج را سود دارد و شهوت جماع افزاید و گرده و احشا را گرم کند [illegible]
خطمی	خطمی	محمد زکریا گوید او بطبع گرم بود و درد [illegible] را سود دارد و چون [illegible] بخورند قولنج را [illegible] و بستگی حیض را بگشاید [illegible]
[illegible]	خبازی	یوحنا گوید که او سرد و تر است بدرجه نخستین سینه را نرم کند و چون با روغن بادام [illegible] و اندر سرفه نیک بود و بستگیهای جگر را بگشاید و ریش گرده و مثانه را سود دارد [illegible]
خون	دم	جالینوس گوید که جمله خونها گرم و تر [illegible] باز دارد. یوحنا گوید خون حیض [illegible]

بپارسی	بتازی	
نامهای داروها		
خون سیاوشان	دم الاخوین	اسحق گوید که او گرم است بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه معده را قوی کند و شکم را ببندد و ریشهای روده را درست کند و خون آمدن از اندام باز دارد و اماسهای مقعد را سود دارد [illegible]
خیار	قثاء	جالینوس گوید که او سرد و تر است بدوم درجه گرمی اندامها را بشکند و تشنگی را بنشاند و آب تاختن را براند اما خداوندان مزاج سرد را زیان دارد [illegible]
خیار بادرنگ	[illegible]	ماسرجویه گوید که او سرد و تر است بدوم درجه تبهای گرم را سود دارد و تشنگی را بنشاند و اگر [illegible] بخورند قی آرد و معده را از بلغمهای فاسد پاک کند و آب تاختن را براند و او لطیف تر از خیار باشد [illegible]
خیار چنبر	خیار شنبر	حنین گوید که او معتدل است صفرا و بلغم را از تن فرو آرد و درد جگر و یرقان را نیک بود [illegible] و بستگیهای جگر و تبهای گرم را نیک بود و اندامها را پاک کند [illegible]
خیری [illegible]	خیری بویا	عیسی گوید که او مانند قاقله بود او بطبع گرم و خشک است بسوم درجه معده و جگر را نیک بود [illegible]
خیری زرد	[illegible]	تیاذق گوید که او گرم و خشک است تخمش بادها را از معده تحلیل کند و بویش مغز را قوی دارد و بادها را از سر فرو کند و اگر وی را بکوبند و آبش بخورند بستگی حیض را بگشاید و اما [illegible]

حرف دال

از کتاب [illegible] و داروهای مفرد و طبع و منفعت ایشان از کتاب [illegible]

بپارسی	بتازی	
دار فلفل	دار فلفل	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه معده را از آمیزشهای سرد پاک کند و بیماریهای سودائی و بلغمی را سود دارد و بستگیهای جگر و سپرز بگشاید و فالج و لقوه و سستی اندامها را نیک بود [illegible]
دارچینی	دار صینی	یوحنا گوید که او گرم و خشک است شادی دل افزاید و درد چشم و استسقا را سود دارد و مغز را از آمیزشهای [illegible] پاک کند و تبهای بلغمی و سودائی را سود دارد [illegible]
دار شیشعان	دار شیشعان	عیسی گوید که او گرم است بدرجه اول و خشک است بدوم درجه بادها را از تن تحلیل کند [illegible]
داذی	داذی	ابن سینا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه و اگر وی را بآب بجوشانند و بنشینند [illegible] سود دارد و سستی مقعد را زایل کند [illegible]
داذی رومی	هیوفاریقون	مسیح گوید که طبعش گرم و خشک است بدوم درجه برگش [illegible] و ریشها را [illegible] فرو دارد [illegible]
دبق	دبق	اسحق گوید که دبق [illegible] نیک بود [illegible]

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
درمنه	شیح	ابوجریج گوید که او از دو گونه بود یکی را شیح ترکی خوانند و یکی را شیح ارمنی ... گرم و خشک است بسوم درجه کرمهای شکم را بکشد و بیرون آرد و قولنج را گشاید و سود ... و بلغم فاسد را ... تحلیل کند و کلف را ببرد
[illegible]	[illegible]	مدایی گوید که او درختی ... بود او سرد و خشک بدرجه اول ... بکوبند ... نیک بود و استخوان شکسته را بهم پیوندد و درست کند و ... دو سه بار ضماد ...
دراج	دراج	یوحنا گوید گوشتش معتدل است بهتر از گوشتهای مرغان دیگر باشد مغز را بیفزاید و فهم را تیز کند و آب پشت افزاید و زنان را شیر زیادت کند و معده ... سبک باشد و کسانی که از بیماری خاسته باشند نیک
[illegible]	درونج	عیسی گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه دل را قوی کند و سستی و کوبه دل را سود دارد و بادهای سرد را تحلیل کند و فالج و لقوه را سود دارد و سنگ گرده و مثانه را پاره کند و سستی اندامها را زایل کند و سود دارد
درخت قطران	شربین	حنین گوید که درخت قطران بزبان یونانی شربین خوانند او گرم و خشک است اگر برگش را با سرکه بپزند و بدهن مضمضه کنند درد دندان را سود دارد و بن دندانها را محکم کند و ... ریشهای تن را سود دارد
[illegible]	[illegible]	اسحق گوید که او معتدل است اگر برگش را با سرکه بیامیزند و بر نقرس ضماد کنند نیک باشد و اگر آب برگش را در گوش چکانند درد گوش را زایل کند و اگر ... سنگ ... مثانه را پاک کند و ...
[illegible]	دردی	ماسرجویه گوید که او گرمست اگر دردی سرکه با انگبین بیامیزند و بر ... مالند سود دارد و اگر دردی سرکه بسوزانند ... ضماد کنند خون آمدن از اندامها باز دارد و حیض را ببندد و اماسها را موافق باشد و سود دارد
دنبه	الیه	عیسی گوید که او گرم و تر است غذایش بد بود و بر معده گران باشد تدبیرش آنست که با ابازیرهای لطیف بپزند و چون از وی بسیار خورند معده را سست کند و صفرا را تیز کند و شهوت طعام را ...
[illegible]	[illegible]	اسحق گوید که او گرم و خشک است بچهارم درجه آمیزشهای بلغم و سودایی را فرود آرد و از داروهای کشنده ... صواب آنست که از خوردنش پرهیز کنند زیرا که رودها ریش کند و مردم را هلاک گرداند
دهنه	دهنج	ابو عمران گوید که او سنگی است و طبعش سرد و خشک است اگر خرد بسایند و در چشم کشند تاریکی چشم را سود دارد و ناخنه را درست کند و چشم را جلا دهد و چرکش را پاک کند و ... در چشم را نیک باشد
دهمست	حب الغار	محمد زکریا گوید دهمست بپارسی درخت غار را خوانند او گرمست بسوم درجه اما خشکی دارد و فالج و لقوه و سستی پیها را نیک بود و بادهای سرد را تحلیل کند و منفعت ...
[illegible]	اشنه	حنین گوید که او گرمست بدرجه نخستین خشک بدوم درجه بادها را از معده برکند ... و اگر ... با جلاب بخورند ... سود دارد و بوی دهان خوش کند و احشا را ...
دوغ	مخیض	مدایی گوید که او سرد و تر است در اندامها ... کند و معده گرم را سود دارد و ... زایل کند و تن را ... دارد و خداوندان گرمی را سود دارد و ... منفعت تمام کند

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
دوشاب	دبس	ابن ... گوید که او گرم و تر باشد و جلا دهنده و کلف را زایل کند و طبع را نرم گرداند ... اخلاط غلیظ انگیزاند و جالینوس گوید که بصری بهتر باشد اما خون غلیظ پدید آرد ...
[illegible]	دخان	بقراط گوید که قوی تر آنست که از قطران گیرند پس از آنکه از نفط گیرند و زیت و پس از آن ... و کندر و ... و خاصیت هر یکی مختلف است اما خشک کننده اند و رطوبت و سیل چشم ببرند و بینایی چشم را تیز کند
[illegible]	[illegible]	عیسی گوید که او چیزیست که ... بر درخت بلوط ... مانند عشقه و بیخش ... است و شیرین و ... گرم و خشک در درجه سوم و بقراط گوید که گرمست در درجه دوم و خشک در درجه سوم و فالج و لقوه را ...
[illegible]	[illegible]	ماسرجویه گوید که طبع او گرم و تر است در دوم درجه و بادها تحلیل کند چون با زیره و انیسون خورند ... و قوت ... زیادت کند و معده و گرده را سود دارد ...
[illegible]	[illegible]	مسیح گوید که ... قوی تر و گرمست در درجه دوم خشک در درجه سوم و جلا دهنده و پاک کننده و در خارش چون با سرکه طلی کنند سود دارد و ...
[illegible]	[illegible]	حنین گوید که او سه نوعست چینی و هندی و سکری و چینی مانند فستق بود و آنچه سکری بود ... فولس گوید که او گرم و خشک است در درجه دوم و جالینوس گوید که در درجه چهارم ...
[illegible]	دوسر	فولس گوید که او گیاهیست مانند گندم و باری دارد در دو غلاف ... در درجه اول خشک در درجه دوم ... سود دارد ...
[illegible]	[illegible]	یوحنا گوید که او گرم ... در درجه سوم ... سود دارد و ...
[illegible]	[illegible]	محمد زکریا گوید که ... دماغ را ... سود دارد و مسهل ... مثانه را سود دارد و ... سود دارد
[illegible]	[illegible]	اسحق گوید که او ... و بوی ناخوش ببرد و گوشت زیادتی در جراحت قطع کند ...
دلق	دلق	جالینوس گوید که دلق از جمله پوستینهاست و او گرمست در درجه دوم و خشک در درجه سوم ... و محمد زکریا گوید که او ...
[illegible]	صنوبر الهند	... گوید که او بطبع گرم و خشک بسوم درجه سستی پیها را سود دارد و فالج و لقوه ... و بیماریهای سرد را زایل کند ... دماغ را سود دارد و سنگ مثانه پاره کند ...
[illegible]	[illegible]	عیسی گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه بادها را از تن تحلیل کند و درد سینه و شش را سود دارد ... و در نقرس مالند سود دارد ...

نامهای پارسی	داروها بتازی	
دیوجه	علق	ارجیانس گوید که او سرد و خشک است خون فاسد را از تن بیرون کند و جالینوس گوید که اگر کسی را ضعف بود صواب در آنست که او را در جایگاه علت نهند تا مایه علت بکشد و علت قوی را مفید باشد

حرف ذال

از کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعتشان از گفتار پزشکان دانا

ذراریح	ذراریح	مداینی گوید که ذراریح جانوری مگسی بود و گونه بسرخی زند و بروی نقطهای بود و می‌برد و بغایت گرم و خشک و چون کسی چهار دانگ از وی بخورد بکشد و بقراط گوید کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد
ذرت	جاورس الهندی	اسحق گوید که او بطبع سرد و خشک شکم ببندد و اگر وی را با ماسهای گرم ضماد کند خشک گرداند و درد را بنشاند اما غذا کم دهد و بر معده گران باشد و هضم دیر شود و علاجش بگوارشهای گرم و حلواها باشد
ذنب الخیل	ذنب الخیل	دیوجانس گوید که او نباتی بود مانند دم اسب و طبع او سرد و خشک بدوم درجت اما سهال را بنشاند گرمی بود و عیسی گوید درد جگر را و استسقا را زایل کند و ورمهای گرم را چون طلی کند سود دارد
ذهب	ذهب	ماسرجویه گوید که او بهترین داروی بود و سوختگی آتش را چون با روغن و سرکه کوفته او را بیامیزند و چند کرت طلی کند و ماسهای متعدد را و استسقا را سود دارد و چون چند بار ضماد کنند بر شکم
[illegible]	[illegible]	دیسقوریدس گوید که او نباتی بود که بخاصیت داء الثعلب و داء الحیه را سود دارد و استسقا را نیک باشد چون وی را کوفته با انگبین بیامیزند و با شراب بکار دارند و در مریسی و بهق چون طلی کنند سود دارد

حرف ری

از کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعتشان از گفتار پزشکان دانا

راتیانج	راتیانج گانبوزر	اسحق گوید که او صمغ صنوبر است و طبع گرمست در سوم درجت خشک بدوم درجت خلطهای بد را از تن فرو دارد و اگر با موم وی را با ماسهای سردی مالند نیک بود و اندامهای پی شده را
رجین	ماء اللبن	ماسرجویه گوید که او آب شیر بجه بود و بطبع سرد و خشک بدوم درجت اگر اندکی از وی بخورند بیشتر بر گیرد و شکم را براند و احشا و روده را از بلغم پاک کند حنین گوید طبع او از ترف کمتر بود و زود گوار باشد
رز	کرم	مسیح گوید که او درخت انگور باشد طبع او سرد و خشک اگر آبش را ناشتا بخورند ریش روده را سود دارد و اگر چند کرت آبش را بگیر با ... نیک بود و اگر رخ انگور دشتی را خرد بکوبند و با سرکه بخورند استسقا را نیک بود
ربع بینی	ربع السکینج	محمد زکریا گوید که او مانند انار خرد بود و بطبع گرم و خشک است و معده را از تریهای سطبر پاک کند و درد زانو را که از بلغم باشد سود دارد و چون از وی بسیار خورند معده را ضعیف کند اما باندکی رب ابی خورند
روغناس	[illegible]	عیسی گوید که او سرد و خشک است اگر خرد بکوبند و با انگبین بسرشند و در سر مالند داء الثعلب و داء الحیه موی رستن را سود دارد و اگر سوخته او را بسایند و با سرکه بیامیزند و در بینی نهند خون آمدن را باز دارد
کحل محرق	[illegible]	جالینوس گوید که او گرمست چون یک مثقال از وی بکوبند و با انگبین بسرشند و بکار دارند سرد را از شکم فرو دارد و استسقا را نیک باشد و اگر با توتیا از وی بسایند و در چشم کشند بینایی چشم را تیز کند و نور زیادت کند

نامهای پارسی	داروها بتازی	
روغن	سمن	یوحنا گوید که او گرم و ترست بدرجه نخستین سینه را نرم کند و او تریاک بود مر کسانی را که زهر خورده باشند و اما سعال را پیر چون بروی مالند و چندانکه کهن تر بود قوی تر باشد و مضرتش ناصور را نیک بود
روغن بادام	دهن اللوز	بقراط گوید که روغن بادام شیرین معتدل بود و مضرتش کم باشد در دوم درجه و اندکی خشکی دارد اما روغن بادام شیرین ناصور و زحیر را نیک بود و بلغم را از تن فرو آرد و مضرتش بشکمها را بکشد
روغن بان	دهن البان	روفس گوید که او گرم و ترست بدوم درجه و درد گوش را اگر از سردی باشد سود دارد و چون در دو ... زیر کند چون مادام ... مالند و اگر ... و بخوشیدن برگیرد بلغمهای خام را از تن فرو آرد
روغن بنفشه	دهن البنفسج	جالینوس گوید که او سرد و ترست و معتدل ... درد سر را که از صفرا بود زایل کند و خواب خوش آرد و گرمی خشک را سود دارد و چون پیوسته بر وی مالند ... نیک بود
روغن جوز	دهن الجوز	ماسرجویه گوید که او گرم و ترست بدرجه دوم بلغمهای سطبر را از تن فرو آرد و کرمهای شکم را بکشد و معده را سود دارد و ریشهای سر را نیک بود و بادهای سرد را از سر بیرون کشد و مردی را ...
روغن بلسان	دهن البلسان	ابن ماسویه گوید که او گرم و خشک بسوم درجه لطیف است بیماریهای سودایی و بلغمی را سود دارد و ... کرده را پاره کند و زهرهای سرد که خورده باشد نیک باشد و اندامهای سست را قوی کند و بادها ...
روغن [illegible]	دهن [illegible]	ابن جریج گوید که او گرم و لطیف است فساد ... را سود دارد و چون وی را پیوسته ... زهر ... زایل کند ... نیک بود
روغن سداب	دهن السداب	ماسرجویه گوید که او گرم و خشک بسوم درجه سردی گرده و مثانه را سود دارد و درد پشت را که از سردی بود زایل کند و سستی پیها را منفعت دارد و بادهای سرد را از تن تحلیل کند و فالج را نیک باشد
روغن قسط	دهن القسط	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک بدوم درجه سردی معده و سستی گرده را سود دارد و خارش ... نیک بود و سیاهی موی را نیک باشد چون موی را ... و سستی پیها را و عرق النسا را نیک بود
روغن کدو	دهن القرع	جالینوس گوید که او سرد و ترست مغز را قوی کند و مالیخولیا را سود دارد ... و گرمی را زایل کند و خواب آرد
روغن کتان	دهن الکتان	اسحق گوید که او گرمست با سوء و خارش مقعده را سود دارد ... اما ... بلغمی را ... روغن ... تازه بود
روغن کنجد	دهن السمسم	یوحنا گوید که در وی لطیفی گرمی بود اما سعال بلغمی را تحلیل کند و قولنج را بگشاید ... اما معده را ضعیف کند ... و خارش ... و خون باشد نیک باشد
روغن گل	دهن الورد	حنین گوید که او سرد است بدوم درجه گرمی سر و مغز را زایل کند ... مغز را قوی کند و ریشهای خام را ...

نامهای داروها بپارسی	نامهای داروها بتازی	
روغن جوز	دهن الجوز	فولس گوید که او گرمست بدوم درجه و ترست بدرجهٔ اول فالج و لقوه را سود دارد و نیز تحلیل [illegible] اندامها و خداوندان مزاج سرد را نیک بود و اگر گلهٔ [illegible] ویرا بر تن مالند سستی بیمار را نیک بود و تن را نیک بود
روغن نیلوفر	دهن النیلوفر	روفس گوید که او سرد و ترست بسیار [illegible] دارد و درد سر اگر از صفرا بود زایل کند خاصه که او را ببره که برشند و در سر مالند و اگر خشک [illegible] خارش را منفعت دارد چون در سر مالند موی را قوی [illegible] فزاید و خواب آرد
روغن [illegible]	دهن [illegible]	فولس گوید که او معتدلست ترینهای [illegible] را از پیوندهای تن فرود آرد و بادها را از تن تحلیل کند و درد زهدان را زایل کند و اگر در گوش چکانند درد گوش را سود دارد و اماسهای سرد را نیک بود و درد پشت را زایل کند
روغن مورد	دهن الآس	یوحنا گوید که او سردست بدرجهٔ اول و خشکست بدوم درجه اگر پیوسته ویرا در سر مالند موی را نگاه دارد و سستی پیوندها را نیک بود و ریشی روده را درست گرداند و اندامها را قوی دارد و موی سیاه کند
روغن یاسمین	دهن الزنبق	ابن سینا گوید که او گرم و خشکست بدرجهٔ اول فالج و سستی اندامها را سود دارد و درد گرده که از سردی بود منفعت دارد و اگر در بینی چکانند سنگهای مثانه [illegible] بگشاید [illegible] آمیزشهای بلغم و اماسها پاک کند
ریوند	راوند	مسیح گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه بستگیهای جگر را بگشاید و دل و احشا را قوی کند و درد جگر و سپرز را سود دارد و تبهای بلغمی و سودائی را سود دارد و اماس معده را نیک بود و تن را نیرو دهد
[illegible]	[illegible]	اسحق گوید که او سرد و خشکست بدوم درجه ریشهای روده را و اسهال شکم را سود دارد و چون بپزند [illegible] اندامهاست را که از بلغم بود منفعت دارد و افشرهٔ اش معده را قوی کند [illegible]
ریواج	ریباس	عیسی گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه احشا را قوی کند و صفرا را از اندامها فرود آرد و آبله [illegible] نیک بود و اگر افشرهٔ اش در چشم کشند چشم را جلا دهد و بینائی را تیز کند و تبهای گرم را سود دارد
[illegible]	[illegible]	مسیح گوید که او گرم و خشکست بسوم درجه اماس چشم را سود دارد و صرع را نیک بود و چون [illegible] با روغن سوسن بیامیزند و با سوره [illegible] سود دارد و اگر [illegible] خورند معده را قوی کند و تبهای [illegible]

حرف ز

در نام داروهای مفرد و طبع و منفعت ایشان از کتابهای حکیمان دانا

زاج سپید	زاج الابیض	محمد زکریا گوید که اندر طعمش اندکی ترشی بود و بطبع گرم و خشکست گرترا سود دارد و اندامهای [illegible] را درست کند چون با روغن گل ویرا بیامیزند و بر جایگاه ریشی مالند و اگر با سرکه بیامیزند [illegible]
زاج سبز	زاج الاخضر	اسحق گوید که او را بروی قلقطار خوانند او گرم و خشکست بچهارم درجه ناصور بینی را سود دارد و اگر در آب بگدازند و در بینی چکانند خون آمدن از وی باز دارد و اگر او را بدارو بیامیزند [illegible]
زاک زرد	زاج الاصفر	ابن سینا گوید که او را بروی قلقنطار خوانند او گرم و خشکست بسوم درجه [illegible] بگدازند و [illegible] با وی بیامیزند و با آتش [illegible] ناصور [illegible] نیک بود
زاج سرخ	زاج الاحمر	ابو جریج گوید که او را سوری خوانند او گرم و خشکست چون ویرا در آب بنهند [illegible] خوردنش [illegible] با سرکه بیامیزند [illegible] عرق النسا را سود دارد و درد [illegible]

زباد

11

نامهای داروها بپارسی	نامهای داروها بتازی	
زباد	زباد	مسیح گوید که اصل او جانوری بود مانند گربه که اندر نافش و فرجش جمع آید او بطبع گرم بود و اندکی تری دارد خداوندان سردی را موافق باشد که با خود دارند و مزاج گرم را زیان دارد و زیرا که درد سر انگیزد [illegible]
زبرجد	زبرجد	محمد زکریا گوید که او سردست بدوم درجه خشکست بدرجهٔ نخستین چون کوفته اش در چشم کشند تاریکی چشم را سود دارد و بینائی را تیز کند و پلکهای چشم را قوی کند و کرمها را بیرون کند و روشنائی زیادت کند
زدوار	جدوار	مسیح گوید که او گرم و خشکست بسوم درجه زهرها و سرد که خورده باشند سود دارد و کژدم گزیده را سود دارد و بادهای سرد را از تن تحلیل کند و بیماریهای فالج و لقوه و خدر را [illegible] و سستی اندامها را زایل کند
زراوند	زراوند	ماسرجویه گوید زراوند دو گونه بود یکی گرد باشد و دیگری دراز و هر دو بطبع گرم باشد بلغم و آمیزشهای سرد را از سینه پاک کند و فالج و لقوه و عرق النسا و نقرس را سود دارد و زراوند گرد یرقان را نیک بود و جگر را قوی کند
زرشک	انبرباریس	ماسرجویه گوید که او سرد و خشکست بدوم درجه صفرا را از همهٔ اندام فرود آرد و جگر را قوی کند و تشنگی را نشاند و شکم ببندد و ریشی روده ها را سود دارد و خون آمدن از شکم باز گیرد و کرمها را از تن [illegible]
[illegible]	رجل الجراد	یوحنا گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه معده و جگر سرد را سود دارد و اگر کوفته اش با روغن گل [illegible] در بینی چکانند درد سر اگر از سردی بود باز دارد و درد شقیقه را که از بلغم بود زایل کند و معده و جگر را نیرو دهد
زرنیخ	زرنیخ	اسحق گوید که او گرم و خشکست بسوم درجه ریشی اندام که ترید سود دارد و چون کوفته اش [illegible] گوشت زیادتی که بر ریشی رسته باشد بگدازد و سعفه ترا منفعت کند و خوردنش مردم را [illegible]
[illegible]	[illegible]	ارجیجانس گوید که او گرم و خشکست عرق النسا را نیک بود چون آب برگش [illegible]
زردالو	مشمش	حنین گوید که او سرد و ترست معده را خنک کند و صفرا را بنشاند [illegible] ماسرجویه گوید که او خنک کند و بلغم فاسد انگیزد [illegible]
زر	ذهب	بقراط گوید که او گرم و لطیفست کوفتهٔ دل را سود دارد [illegible] عرق النسا و نقرس و فالج و بیماریهای [illegible]
زرد چوبه	عروق الصبغ	عیسی گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه خاییدنش درد دندان اگر از سردی بود نیک باشد [illegible]
زعفران	زعفران	فولس گوید که او گرمست بسوم درجه اول شادی دل آورد و بستگی جگر را بگشاید و معده را قوی کند [illegible]
زفت	زفت	ابن ماسویه گوید که او گرم و خشکست عرق النسا و نقرس و درد بندهای تن را سود دارد [illegible]

نامهای	داروها	
بپارسی	بتازی	
زمرد	زمرد	ماسرجویه گوید که او بخاصیت خون آمدن از شکم باز دارد و اگر ویرا الحزون بیاویزند خون براوردن از گلو را نیکو بود و اگر نیم درسنگ کوفته اش باب باران بسرشته ویکی دهند که زهره خورده باشد نیک بود و مهره را سود دارد
زنگار آهن	صدی الحدید	اسحق گوید که او گرم و خشک بدوم درجه اگر کوفته اش باب بسرشته و بر کلف و نمش بمالند چند بار خاصه که کر ماوه بیرون آمده باشد جلا از تن ببرد و تن را پاکیزه کرداند و اگر با سرکه بیامیزند ورم نقرس را بنشاند
زنگار	زنجار	حنین گوید که او گرم و خشک بچهارم درجه اگر باب بادیان و روغن گل تازه بسایند با چون مرهم شود بر ناصور و باسور ضماد کنند اش سود دارد و اگر ویرا با سلیقون بیامیزند و در چشم کنند کهنگی چشم را زایل کند
زنجبیل	زنجبیل	جالینوس گوید که او گرم و خشک بسوم درجه فالج و لقوه و بیماریهای سرد را سود دارد و معجون وی را با انگبین نیک بیامیزند و بکار دارند بسنگیهای مثانه را گر بلغم بود سود دارد و سستی اندامها را ببرد و بادها را تحلیل کند
زرهن	مرداره	بقراط گوید که زهرها جمله گرم و خشک اند بادهای سرد را از تن تحلیل کند و قولنج را سود دارد و زهره کرکس با چون در چشم کشند سپیدی چشم را ببرد و زهره آهو را چون با انگبین بسایند و در چشم کشند سبل را منفعت دارد
زوفای خشک	زوفا یابس	عیسی گوید که او گرم و خشک بچهارم درجه اگر ده درسنگ کوفته اش با سفیده پرورده بکار دارند دیرینه بادها را سود دارد و سنگیها جگر و سپرز را بگشاید و قولنج را منفعت دارد و بادهای سرد را از تن تحلیل کند
زوفای تر	زوفا رطب	محمد زکریا گوید که او گرمست بدوم درجه تر است بدرجه نخستین جگر و گرده را گرم کند و بادهای سرد را تحلیل کند و استسقا را سود دارد و سنگیهای زهدان را بگشاید و ضمادش اماسهای سرد را نیک بود
زیره	کمون	ماسرجویه گوید که او گرم و خشک بدوم درجه سنگیهای معده و روده را بگشاید و اگر با انگبین اندر وی چند بکار دارند استسقا و فالج و لقوه را سود دارد و شهوت جماع انگیزد و آب پشت افزاید سردی گرده را ببرد و پشت را گرم کند
زیتون	زیتون	اسحق گوید که زیتون سبز سرد و خشک و سیاه گرم و تر است معده را از آمیزشهای سرد پاک کند و زردی گونه را ببرد و آرزوی طعام آرد و زیتون سبز صفرا افزود و آرد و روغن کهنه اش ریش را سود دارد و گرده را قوی کند و زیره را قوی
زیری	طالیوس	جالینوس گوید که او گرم و خشک طعام را هضم کند و پشت را قوی دارد و شهوت جماع انگیزد و زهر خورده را سود دارد و سنگی حیض را بگشاید و چون ویرا با سرکه خورند غرب چشم را نیک بود اما مزاج گرم را زیان دارد
زرنباد	درنباد	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک بدوم درجه شادی دل افزاید و عرق النسا و نقرس را سود دارد و چون سه درسنگ کوفته اش با انگبین بیامیزند و بدو نوبت بکار دارند و اندامهای سست را قوی کند و بیرون دهد و نیک بود

حرف سین

از کتاب دوم در نامهای داروها و طبع و منفعت ایشان که گفته شد

ساده هندی	ساذج الهندی	اسحق گوید که او گرم و خشک بدوم درجه درد جگر و سپرز را سود دارد و تن را فربه کند و اندامها را قوی دارد و بادها را از معده و روده تحلیل کند و آب تاختن را براند و حیض را آورد و دهن را ببرد و خوب بود

نامهای	داروها	
بپارسی	بتازی	
سپردن	کهال	ابوجریج گوید که او سرد و خشک است یوحنا گوید که او گرم و خشک غذایش بد بود و گران و سودائی باشد و خون سیاه و سپیدا انگیزد و هرکه پیوسته از وی بکار دارد در بیماریهای سر دیها افتد و علاجش گرمیها باشد
سبوس	نخاله	ارجیجانس گوید که او گرم و تر است ضمادش اماسهای سرد را سود دارد و خشونت سینه را نرم کند و اگر سبوس را با سرکه بیامیزند و بر گزندگی کژدم و گزیده ضماد کنند درد ش را بنشاند و اماس پستان که از شیر بود ببرد و زایل کند
سپند	حرمل	عیسی گوید که او گرم و خشک بدوم درجه فالج و لقوه و گرده و مثانه را نیک بود و بلغم سطبر را قی آورد و درد زانوها و عرق النسا و نقرس را که از سردی بود سود دارد و اماسهای سرد را تحلیل کند و سردی اندامها را ببرد
سپیدانه	حبة الخضرا	یوحنا گوید که او گرم و خشک بدوم درجه جگر را از آمیزشهای سرد و بلغمی پاک کند و درد بندها را سود دارد و شهوت جماع را قوی کند و طبیعت را نرم دارد و آب پشت افزاید و بستگی حیض را بگشاید و
سپیدباده	ودع	جالینوس گوید که او سرد و خشک است بستگی زهدان را بگشاید چون در زیر زن دود کنند و شیره را بیرون آرد و چون ویرا خود بکوبند و بر کرم بکار دارند اماس سپرز را زایل کند و سوختگی آتش را نیک بود چون بروی پراکنند
سپیداب	اسفیداج	روفس گوید که او سرد و خشک است بستگی زهدان و ریشهای اندام را سود دارد و الشقیقه را نیک بود چون ویرا بروغن گل بسایند و در سر مالند ریشهای سر و اماسهای گرم را تحلیل کند خاصه که با سرکه بسایند
سداب	فیجن	عیسی گوید که او گرم و خشک بسوم درجه فالج و عرق النسا و درد بندهای تن را سود دارد و با غذا خورند علت جذام را نیک بود و سینه را از تریهای فاسد پاک گرداند و سستی اندامها را زایل کند و بادها را از معده برکند و روغنش
سریج	اسکن	دیوجانس گوید که او سرد و خشک خون آمدن از تن باز دارد و درشتی پلک چشم را ببرد و چون بروی بلغمی چند بپراکنند و اگر با قیروطی او را بیامیزند و بر اندام سوخته ضماد کنند نیک بود و مرهمش ریشها را موافق باشد
سرب	ابار	جالینوس گوید که او سرد و تر است بدوم درجه ریشها و کرمی چشم را سود دارد خاصه که او را سوخته باشند و اگر ویرا پس چون سرمه سوده باشند و در چشم کشند و اگر ده درسنگ از وی با سکنگبین بکار دارند مثانه را سود دارد
سرسیر	اسراشن	فولس گوید که او گرم و خشک بدوم درجه آماسهای بلغمی را تحلیل کند چون ویرا باب بسرشته و برنهاده و چون ویرا کوفته و اگر ویرا نقوع بکوبند و بکار دارند بستگی حیض را بگشاید و طحال را نیک بود و ضمادش نهایت سود دارد
سپست	رطبه	اربیاسیوس گوید که او گرم و تر است زنان را شیر زیادت کند و آب پشت افزاید و روغنش لرزیدن اندامها را نیک بود سود دارد چون بروی همی مالند خاصه که از کرما به بیرون آمده باشد و بادهای سرد را تحلیل کند و سستی اندامها را
سرو	سرو	روفس گوید که او گرمست بدرجه نخستین خشکست بدوم درجه اگر برگش را خوب بکوبند و در اندامی که در وی باد و فتق بود ضماد کنند نیک منفعت دارد و بیخها را قوی کند و ریشهای بوده را درست کرداند
سرها	روس	جالینوس گوید که سرها جمله گرم و لطیف باشد اما سر گوسپند غلیظ تر باشد و غذایش بهتر باشد و قوت بیرو و دهد و آب پشت افزاید و گوشت زبان سبکتر بود و غذایش بهتر باشد و قوت را بیفزاید و نیکو بود

نامهای	داروها	
بپارسی	بتازی	
سرکه	خل	یوحنا گوید که او سرد و خشک است جالینوس گوید که او مرکب بود از گرمی و سردی و صفرا زایل کند و آرزوی طعام آرد و معده گرم را سود دارد و اگر با روغن گل با وی بیامیزند و مرد و دا بر آن بزنند درد سر مانند درد سر که از گرمی بود زایل کند
سرشیر	غرا	محمد زکریا گوید که او خشک است علتی گرمی دارد و اگر با سرکه ویرا بجوشانند خون برآوردن از گلو را نیک بود و سعفه و سوختگی آتش را نیک بود چون با روغن گل و سپیدهٔ خایه و اندکی کافور ویرا بیامیزند تا چون مرهم شود
سرمه	اثمد	اسحق گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه چون آهن را از تن باز دارد و ریش چشم را نیک بود و اگر با پیه ویرا بیامیزند و بر سوختگی آتش طلی کنند نیک باشد و کوفته و بیخ آرش را در چشم کشند بینایی را تیز کند و فایدهٔ بسیار دهد
سالیوس	انجدان الرومی	حنین گوید که او چون خشک است بدوم درجه بادها را از احشا تحلیل کند و صرع را نیک بود و تنگی نفس و درد پشت را سود دارد و سرفهٔ کهن را نیک بود و اگر بیخش را با انگبین بخورند بلغمهای فاسد را از بر و سینه فرو برد
سعتر	سعتر	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه معده را قوی کند و بادها را از احشا بیرون کند و شهوت طعام را قوت دهد و کرمهای شکم را بکشد و فرود آرد و درد کلو را اگر از سردی بود سود دارد و مزاج سرد را ...
سعد	سعد	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بدوم ... خورش کند و گوشت بن دندانها را سخت کند و معده و جگر را قوی کند و آرزوی طعام آرد با سوده ریش مقعد را سود دارد و چون با زرد ... بسایند در مقعد ...
سفال	خزف	ابوجریج گوید که سفال همه سرد و خشک است اگر ویرا با سرکه بسایند و بر گر و ریش ... طلی کنند فایده دارد و نقرس گرم را نیک باشد و اگر با تخم ترب ویرا بکوبند و با سرکهٔ تیز بسرشند و بر کلف مالند نیک بود
سقنقور	سقنقور	ابن سینا گوید که او سوسمار بادیه را ماند و در آب نیل مصر باشد او بطبع گرم است بدرجهٔ نخستین خشک بدوم درجه شهوت جماع افزاید و قضیب را قوی کند و بادها را از اندامها تحلیل کند ...
سقمونیا	محموده	اسحق گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه صفرا از اندامها فرود آرد و تن را قوی دارد و ... یرقان را نیک باشد ... با تخم باشد و او از جملهٔ داروهای کشنده است چون از وی زیادت خورند
سپیک	دامه	عیسی گوید که او گرم و خشک است درد دل را سود دارد و معده و جگر را قوی کند چون ویرا با ... بکار دارند اگر خورش بکوبند و بر مقعد پراکنند با سوره و آماس ورم منفعت دهد و عرق النسا و نقرس ...
بیلنه	سکبینج	فولس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه آمیزشهای بلغمی و سوداوی را از تن فرو دارد و استسقا را سود دارد و قولنج را بگشاید و بادهای سرد را از معده تحلیل کند و داء الثعلب و داء الحیه ... را سود دارد
بلبلستان	سپستان	اسحق گوید که او گرم و تر است یوحنا گوید که او سرد و تر است بدرجهٔ نخستین بر و سینه را نرم کند و تن را قوی دارد و صفرا را از اندامها فرود آرد و درد سر را که از گرمی بود سود دارد
سکره	بباب	حنین گوید که او گرم و خشک است بدرجهٔ سیوم آمیزشهای بلغمی را از تن فرو آرد و بادهای ستبر را از سر فرود کشد و ریش ... قوی کند و خوردنش سستی اندامها را نگاه دارد و تن را ... و نیرو دهد

سکاوند

۱۳

نامهای	داروها	
بپارسی	بتازی	
سکاوند	عنکبوت	شرک هندی گوید که او سرد و خشک است ... چون جشکی ... را باز دارد و اگر سکاوند با زیتی بپیچید با روغن گل بپزند و در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر ... با پوست خارپشت برکردن بیاویزند
سلیخه	سلیخه	مسیح گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه مغز را از آمیزشهای بلغمی پاک کند و درد گرده و مثانه را سود دارد و زردی روی را ببرد و آب تاختن را فزون آرد و بیماریهای سوداوی و بلغمی را نیک بود ...
سلمه	قطف	عیسی گوید که او سرد و خشک است بدوم درجه سرفهٔ خشک را سود دارد چون ویرا با روغن بادام بپزند و بکار دارند و خشونتهای صدر ... را زایل کند و شکم را ببندد و چون بنفشه از وی بخورند ...
سماروغ	کماه	اسحق گوید که او سرد است بسوم درجه تر است بدوم درجه آبش چشم را جلا دهد چون در کشد و او از داروهای کشنده است فالج و سکته را پدید آرد و خلطهای تن را تباه آرد چون از وی بسیار خورند خاصه که تنها خورند
سمن	سمن	ابن سینا گوید که او گرم و خشک است بدرجهٔ نخستین صفرا را از تن فرود آرد و اندامها را قوی کند و بیماریهای ... سود دارد و داء الفیل و داء الثعلب و داء الحیه را منفعت دارد و اگر ... طلی کنند ...
سفیدگان	سپستان	یوحنا گوید که او گرم و تر است بدرجهٔ اول شکم را ببندد و تیزی خون را بنشاند و سینه را نیک بود و اگر او را با آب ... بکار دارند صفرا را از تن فرود آرد و سرفه و ترله را زایل کند و چون از وی خورند شکم را نرم کند
سپید	عنبر	جالینوس گوید که او سرد و خشک است بدوم درجه شکم را ببندد و تن را قوی کند و ریشهای روده را نیک بود و جگر را از آمیزشهای بد پاک کند و زحیر را سود دارد و خون آمدن از شکم باز دارد خاصه چون بریان کرده
سنبل	سنبل	حنین گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه معده را قوی کند و بستگیهای جگر و معده را بگشاید ... و لقوه و سکته را سود دارد و چون او را با باده فیقرا بیامیزند و بیاشامند ...
سنکرف	زنجفر	فولس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه جالینوس گوید که او سرد است بدوم درجه خشکیها را سود دارد ... و آماس مقعد را منفعت کند چون با روغن گل ویرا بسایند و بر معده ...
سلسبغه	عین السراطین	عبدوس حکیم گوید که او تخم چینا ... و او را بتازی عین السراطین خوانند طبعش گرم و خشک است اگر ویرا خورد بکوبند و بپرنیان بیزند و در چشم کشند ... چشم را جلا دهد نیکو بود
سنگدان	قوانص	جالینوس گوید که او بر معده گران بود ... و اگر پوست درون سنگدان مرغان خانگی را خشک کنند و خوش بکوبند و بناشتا بخورند ... معده را قوی کند ...
سنگخوار	قطاه	اسحق گوید که گوشتش گرم و خشک است بدوم درجه استسقا و شکم رفتن را سود دارد اما هضم دیر شود و کسانی را شاید خوردن که کارها ... تا هضم شود و بعد از وی چیزی لطیف خورند
سنگ ارذوی یمانی	حجر النعوت	مسیح گوید که او را ابروی ... خوانند طبعش گرم و خشک است بسوم درجه اگر ویرا خورد بکوبند و در چشم کشند جلا دهد و اگر ویرا با سرکه بسایند و بر کلف و بهق مالند نیک بود و ... را سود دارد

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
سنگ آهن ربا	حجر المغناطیس	جالینوس گوید که او گرم و خشک است اگر کوفته اش را با پیخته بیامیزند و بکار دارند نشانه را کشد و آب نخستن را فرو دارد و اگر با سیکی او را بیامیزند و بکسی دهند که زنگ آهن خورده باشد سود دارد
سنگ جهود	حجر الیهود	بقراط گوید که او معتدلست بسنگ آب ناخستن را بگشاید و سنگ گرده و مثانه را پاره کند چون [illegible] او را کوفته اش با سیکی بخورند اما معده را ضعیف کند و آرزوی طعام را ببرد و علاجش بگوارشهای لطیف کنند
سنگ ارمنی	حجر الارمنی	حنین گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه خشتین سودا و بلغم را از معده فرود آرد و المعده را ضعیف کند چون شسته او را بخورند قی کردن را باز دارد و آمیزشهای سودایی و خلطهای سوخته را از تن فرود آرد
سنباده	سنباذج	اسحق گوید که او سرد و خشک است و اگر وی را خرد بکوبند و بدندانها بمالند سپید گرداند و اگر ریش تر و خوره ش بکوبند و بر ریشهای کهن پراکنند سود دارد و اگر با روغن گل او را بیامیزند بر گوش تر مالند [illegible]
سنادروس	سنادروس	روفس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه کوبه دل و شکم رفتن را سود دارد و اگر وی را بر آتش بنهند و آنکه بر دود وی نشینند ناصور و باسور را سود دارد و خون آمدن را فی باز دارد و درد دندان را [illegible]
سوسن سپید	سوسنبر	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه صفرای سوخته را از تن فرود آرد و اندامها را قوی کند و معده را از خلطهای بد پاک کند و اگر بیخش بسرکه بجوشانند و بدان غرغره کنند درد دندان را [illegible]
سوسن سپید	زنبق	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بچهارم درجه سپرز را سود دارد و اگر بیخش را با روغن گل بپزند و بچکانند درد و دمعه را نیک بود و اگر برگش با سیکی بپزند و بر آماسهای گرم ضماد کنند سود دارد و روغنش [illegible]
سوسمار	ورل	ابو جریج گوید که او گرم و خشک است اگر او را با روغن بپزند و بکار دارند شهوت جماع را قوی کند و فربه کند و اگر خونش را در چشم کشند بینایی چشم را تیز کند و اگر سرگین او را خرد بسایند و در چشم کنند سپیدی [illegible]
سورنجان	سورنجان	مسیح گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه درد بندها و نقرس را سود دارد و شهوت جماع افزاید و بادها را از تن تحلیل کند و اندامها را قوی دارد
سیب	تفاح	جالینوس گوید که اگر ترش بود میل بسردی دارد و اگر شیرین بود میل بگرمی دارد و قوی او صیح شکم نباشد معده را قوی کند و نشاط دل آورد و جگر را سود دارد و آرزوی طعام آورد و لحشا را نیرو دهد
سپستی	شعیر	ماسرجویه گوید که او گرم و خشک است بچهارم درجه تن را گرم کند و آب پشت افزاید و چون با سرکه وی را در زیر دندان نهند درد دندان را بنشاند و اگر با انگبین وی را بکار دارند فالج و لقوه و جذام را نیک بود
سیر	قطف	عیسی گوید او سرد و خشک است بدرجه نخستین کوبه دل را سود دارد و خفقان و اندوه از دل ببرد و چون وی را با سیکی بیامیزند و بکار دارند سود دارد و با انگبین خام بخورند دل را قوی کند و تن را فربه کند
سپیسادرون	اصل الصنوبر	محمد زکریا گوید که او بیخ سوسن بود و بطبع گرم و خشک است بدوم درجه چون وی را بپزند و بکار دارند معده را قوی کند و آب ناخستن براند و بسنگی صفی را بگشاید و بیماریهای سرد را سود دارد و بادها را تحلیل کند

سپیسادروان

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
سپیسادروان	صمغ	مدای گوید که صمغ درخت جوز بود او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه خون آمدن از تن باز دارد و ذوات الثعلب و داء الحیه را منفعت کند و بادهای سرد را از اندامها تحلیل کند و آماسهای گرم را سود دارد و نیکو بود
سپستبر	[illegible]	روفس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه اگر وی را با سیکی بپزند و بکار دارند سنگ مثانه را پاره کند و اگر وی را با سرکه بپزند و بر سر ضماد کنند درد سر را که از سردی بود سود دارد و بغایت سردی را نیک باشد
سیماب	زیبق	مسیح گوید که او سرد است بدوم درجه و طبعی بسردی دارد و اگر کشته وی را با روغن گل بیامیزند و بر تن مالند شپش را بکشد و اگر بر کودکان مالند خشک کند و اگر ناکشته وی را بخورند در ساعت از زیر فرود آید

حرف شین

انگه بدوم درجه غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعت آن انگشت [illegible]

شاه دانه	شاهدانج	عیسی گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه ریش چشم را درست کند و رشتی پلکهای چشم را سود دارد و چون کوفته وی را بپزند و بر پلک چشم پراکنند و اگر کوفته اش را با سیکی بیامیزند و بخورند بستگی آب نخستن را بگشاید
شاهسپرغم	ریحان	مسیح گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه تریاها فاسد را از مغز فرود آرد و ماده ها را از معده فرود آرد تحلیل کند و سینه را از بلغمهای لزج پاک کند و ضمادش علت داء الفیل را سود دارد و چون بارها چند بر جای بکار دارند
شابانک	شاهلکر	ماسرجویه گوید که او داروی هندی بود مانند سحاریع خشک باشد یوحنا گوید که او بیخ نباتی بود و از بیرون درشت بود و طبعش گرم و خشک است آمیزشهای بلغمی ستبر را از معده فرود آرد و اندامها را [illegible]
شبرم	شبرم	محمد زکریا گوید او گرم و خشک است بدوم درجه خون آمدن از ریشها باز دارد و گوشت بن دندانها [illegible] چون کوفته اش در گوشت بن دندان مالند اگر بوی از وی بیاید نمک سوده برخورده اندام [illegible]
شبرم	شبرم	ابو جریج گوید که او نباتی بود که در بوستانها روید و برگش چون برگ بادام باشد او بطبع گرم و خشک [illegible] بلغمهای ستبر را از تن فرود آرد و اگر بیخ وی را با زوی بخورند استسقا را منفعت دارد و درد [illegible]
شبت	شبت	اسحق گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه بلغمها را از معده پاک کند و سینه را قوی دارد و بادها را از روده و معده تحلیل کند چون چهار درسنگ از وی با دو درسنگ افسنتین بیاشامند بکار دارد و ایشان را آرد و معده
شش	ریه	روفس گوید که ششهای سود و تر باشد و زمه بهتر شش بزغاله باشد و چون وی را بریان کرده به بیمار دهند روا بود و اگر شش بره باشد هم روا بود تا زیان ندارد و ششهای دیگر زیان دارند
شقاقل	شقاقل	عیسی گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه بگنی نفس و سل را سود دارد و چون با انگبین از وی بکار دارند و اگر بیخ دو درسنگ از وی بخورد کوفته با انگبین بیاشامند عرق النسا و درد پشت را که سردی بود سود دارد
شقایق	شقایق النعمان	بقراط گوید که او سرد و تر است تشنگی را بنشاند و جگر و معده گرم را نیک بود آماسهای بلغمی آرد و تبهای گرم را سود دارد ماسرجویه گوید که او سرد و بدگوار است معده را بد بود زیرا که دیر گوارد و [illegible]

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
شقاقل	جزر البری	ابن ماسویه گوید که او بطبع گرم و ترست بسوم درجه معده را قوی کند و شهوت جماع انگیزد و زنان را شیر زیاده کند و بستگی نهد انرا بگشاید و گرده و اشتهای منی را قوی دارد و اندامها را قوی کند و گرم دارد
شکر	سکر	یوحنا گوید که شکر سپید گرمست باعتدال بدرجه اول مر شرابها را بوو و شرابها را برگ و پی برساند و شکر سرخ گرمست بدرجه نخستین بادها را بشکند و بلغمها را بپزاند و قولنج را بپزاند و پیها را قوی کند
شکنبه	کرش	بقراط گوید که او سردست و غذا اندک دهد و هضم دیر شود با اندکی و اورا بسرکه و ابزارهای گرم پخته باشد تا بر معده گران نباشد و هضم نود کرده و آب پشت افزاید و تن را قوی دارد
شکوفه حنا	فاغیه	مسیح گوید که او بطبع معتدلست درد پیها را سود دارد و چون ویرا بکوبند و با گلاب بیامیزند و بر اندامها گرم ضماد کنند نیک بود و اگر ویرا خرد بکوبند و بر سوختگی آتش پراکنند نیک بود و در روغن ها باشند
شکوفه موز	فقاح الموز	اسحق گوید که او گرم و ترست بدرجه نخستین معده را و مغز را قوی کند و پیها را سود دارد و بستگیهای جگر را بگشاید و سرفه کهن را منفعت دارد و معده و مثانه را قوی کند و آب تاختن را براند و بستگیها
شکوفه اذخر	فقاح الاذخر	محمد زکریا گوید که او گرمست بدرجه نخستین خشکست بدوم درجه اماس جگر و معده را سود دارد و اخلاط بد را پاک کند و خون براورد از گلو را نیک بود و گرده و مثانه را قوی کند و پشت را سود دارد
شکوفه سنبل	فقاح السنبل	روفس گوید که او گرم و خشکست کوبد دل را سود دارد و سینه را از ترییهای بد پاک کند و بستگیهای جگر و معده بگشاید و تن را قوی دارد و چون پیوسته با انگبین از وی بکار دارد و بادها را از تن تحلیل کند
شکوفه زرد	فقاح الکلب	حنین گوید که او سردست تشنگی رفتن را سود دارد و احشا را قوی کند و اگر از وی اندکی بکوبند و بر روغن خیری بیامیزند و در گوش چکانند کرمهای گوش را بیرون کشد و درد را بنشاند و اگر با روغن یاسمین در گوش
شکوفه شنبلیله	فقاح الحلبه	ماسرجویه گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه ضمادش درد دندان را سود دارد و ضماد و نزاد کرم را زیان دارد تحلیل کند و بادهای بلغمی و سودائی را سود دارد و خداوندان گرمی را زیان دارد نباید که خورند که زیان دارد
شلک	سعوجیل	اسحق گوید که او ... بود او بطبع گرم و خشکست بادها را از تن تحلیل کند چون از وی با انگبین با داروی چند بکار دارد و معده را از آمیزشهای بلغمی پاک کند و اگر با طبیخ افتیمون ویرا بخورند استسقا را سود دارد و نیکو بود
شلغم	سلجم	یوحنا گوید که او گرمست بدرجه دوم و ترست بدرجه نخستین سینه را نرم کند و شهوت جماع انگیزد و طعام آرد و آب پشت افزاید و گرده را قوی کند و تخمش قولنج را بگشاید و بندهای تن را سود دارد
شنجار	سنجار	مسیح گوید که او گرم و سرد و خشکست بدرجه نخستین معده را از صفرا پاک کند یرقان و نقرس را نیک بود و اما سپرز را زایل کند معده را خشک کند خاصه ان نوع که ویرا ... بود که او را فلونیا خوانند که خاصیتش نیک بود
شکوهه	حسک	عیسی گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه قولنج را سود دارد و سنگ گرده و مثانه را پاره کند و اگر آبش را بخورند آب تاختن را افزون دارد و قولنج را بگشاید و شهوت جماع آرد و اماس گلو را سود دارد

نامهای بپارسی	بتازی	
شه صینی	شه صینی	ابوجریج گوید که او سرد و خشکست درد سر را که از گرمی بود سود دارد و چون ویرا با گلاب بسایند و بر پیشانی و گوشها مالند و اگر با سرکه مالند شقیقه را نیک بود و اماسهای گرم را منفعت دارد و چون با گلاب بمالند و بر نهند
سپستن	ممسفرج	عیسی گوید که او سرد و خشکست معده را قوی کند و بستگیهای جگر را بگشاید و صفرا را فرو دارد و بستگی آب تاختن را بگشاید چون دو درمسنگ با شکر بخورند و اگر پنجاه درمسنگ ایش بالخوزند گر و خارش را ببرد
شاهبلوط	شه بلوط	یوحنا گوید که او گرمست بدرجه نخستین خشکست بدوم درجه خون برآوردن از گلو باز دارد و گرده و اشتهای منی را قوی کند و مثانه را از آمیزشهای قولنج پاک کند و چون پخته اش بکار دارند بادها بشکند و سود دارد
شبافنک	شبانج	محمد زکریا گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه آب رفتن را از دهن باز دارد و معده را پاک کند و داء الثعلب و داء الحیه را سود دارد و چون با سوزنجان و شکر سپید دو درمسنگ از وی بکار دارند نیک بود
شهابنج	بیاهیم	حنین گوید که او گرم و خشکست بسوم درجه بادها را از تن تحلیل کند و شهوت جماع انگیزد و بلغمهای ستبر را از معده بگذارد و اگر آب برگش را در گوش چکانند درد گوش که از بلغم بود سود دارد و پشت را گرم کند
شوکران	شوکران	ماسرجویه گوید که او سرد و خشکست بچهارم درجه اگر او را بکوبند و با جلاب بر اماسهای گرم طلی کنند درد را بنشاند و اگر کوفته اش را با سرکه بیامیزند و بر نقرس گرم مالند سود دارد و او از داروهای کشنده است
حبه سودا	شونیز	ماسی گوید که او را بپارسی سیاه دانه خوانند و بطبع گرم و خشکست بسوم درجه بادها را از تن تحلیل کند و سینه را از ترییهای فاسد پاک گرداند و بیماریهای سرد را سود دارد و ضمادش اماسهای سرد را نیک باشد
شیلم	شیلم	اسحق گوید شیلم آن گندم دون بود که بزیر غربال نشیند او بطبع گرم و خشکست بدوم درجه اماسهای بلغمی را تحلیل کند چون ویرا با شکر و سرگین کبوتر بیامیزند و بجوشانند و بروی ضماد کنند خوک را نیک بود
شیطرج	شطره	عیسی گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه عرق النسا و نقرس و فالج را سود دارد و بادها را از تن تحلیل کند و اگر ویرا با انگبین بکار دارند صرع و جذام را سود دارد و ضمادش اماس سپرز را زایل کند و نیکو بود
شیر املاه	[illegible]	محمد زکریا گوید که او بطبع سرد و خشکست بسوم درجه معده را از خلطهای بلغمی پاک کند و اندامهای دست را قوی دارد و داء الثعلب و داء الحیه را نیک بود و چون با داروی چند بروی ضماد کنند نافع بود و خوب آید
[illegible]	شیرزده	ابوجریج گوید که شیر شب پرک باشد و گروهی از پزشکان گویند که آب تاختنش باشد او بطبع گرم و خشکست چشم را جلا دهد و ناخنه و سپیدی را ببرد و چون کوفته اش با داروی چند در چشم کشند بینایی را تیز کند
شیرخشت	شیرخشت	اسحق گوید که او گرم و ترست بدرجه نخستین صفرا را از اندامها فرود آرد و طبیعت را نرم کند و سینه را ... صفرا پاک کرده اند و تشنگی را بنشاند و سرفه را زایل کند و گرمی احشا را نیک بود و تن را خشک کند و تبهای گرم
شیح الترکی	شیح ترکی	ابن عبدان گوید که او بطبع گرم و خشکست بسوم درجه کرمهای خرد و بزرگ که در روده است بکشد و عرق النسا و نقرس را سود دارد که از سردی بود و چون با روغن زیت از وی با داروی چند بکار دارند منفعت دهد

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
شیر زنان	لبن النساء	جالینوس گوید که بهترین همه شیرها بود مردم را و مزاجش موافق تر از همه شیرها باشد تن را قوی کند و بحال خشک را سود دارد و چون جذام و سل و تب دق و اگر وی را در چشم چکانند درد چشم را نیک باشد [illegible]
شیر گاو	لبن البقر	اسحق گوید که او چرب تر و ستبرتر از همه شیرها بود از معده دیر فرو شود و خداوندان قولنج را زیان دارد و نیز کسانی را که سرد مزاج باشند و تدبیرش آنست که بعد از وی انگبین خام خورند و مزاج گرم را زیان [illegible]
شیر گوسپند	لبن الضأن	ماسرجویه گوید که شیرها همه طبع آن حیوان دارند که از وی باشد اما با اصل گرم و ترند اما شیر گوسپند سرفه و بادهای گرم را سود دارد و مر اندامی که بدو جا نماند ستبر شود تن را پاک کند و خارش و خشکی را ببرد و [illegible]
شیر بز	لبن الماعز	ابن ماسویه گوید که او سرد و تر است بدرجه نخستین و گروهی دیگر گویند که او گرم و تر است [illegible] و سرفه و خشکی [illegible] اما او را خاصیت بزرگست کسانی را که داروهای گرم کشنده خورده باشند
شیر اشتر	لبن اللقاح	حنین گوید که شیر اشتر که تازه خورند شکم ببندد و نرم کند و بستگیهای جگر و سپرز و گرده را بگشاید و چون با بول اشتر بیامیزند و بخورند استسقا را منفعت دارد و زرد آب را از شکم فرود آرد و [illegible]
شیر اسب	لبن الخیل	اسحق گوید که شیر اسب حیض را فرود آرد و بستگی آب تاختن را بگشاید و شکم را نرم کند و سرفه [illegible] را ببرد و درد اندامها را زایل کند و هر بیماری که شیر خواهند دادن باید که نخست معده را پاک کنند [illegible]
شیر خر	لبن الاتن	بقراط گوید که شیر خر بر همه شیرهای چهارپایان گزیده تر [illegible] و زود گوارد و منفعت زود پذیرد در بیماریهای صعب چون سل و تب دق و جذام و آنچه بدین ماند

حرف ضاد

اگر باید معرفت داروهای مفرد و طبع و منفعت ایشان [illegible]

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
صلم بویا	[illegible]	اسحق گوید که او نباتی بود و بطبع خشک بدوم درجه درد گرده و مثانه را سود دارد و کرمهای شکم را بکشد چون مثقالی از وی با انگبین بخورند و اگر کوفته اش با روغن زیت بر آماسهای سرد ضماد کنند [illegible]
صابون	صابون	ارخیجانس گوید که او بغایت گرم و خشک است اگر اندکی از وی بخورند قولنج را بگشاید و بلغمهای ستبر خام را از شکم فرود آرد و روده را از آمیزشهای فاسد پاک کند و اگر بخورند مزاج تن را [illegible]
صبر	صبر	بقراط گوید که او گرم و خشک بدوم درجه معده را از آمیزشهای صفرایی و بلغمی پاک کند و بیماریهای سرد را سود دارد و جگر و سپرز را قوی کند و درد پشت را که از سردی بود منفعت دارد و [illegible]
صدف	صدف	اریباسیوس گوید که او سرد و خشک است استسقا را سود دارد و چون کوفته اش با انگبین بسرشند [illegible] چند بکار دارند [illegible] عرق النسا و نقرس را سود دارد و فالج [illegible]
صمغ امرود	صمغ الکمثری	ابن سینا گوید که او گرم و تر است ریش شش را سود دارد و سینه را نرم کند و آواز گرفته را بگشاید و سرفه کهن را زایل کند و تب دق را نیک بود [illegible]

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
صمغ آلو	صمغ الاجاص	اسحق گوید که او گرم و تر است و سینه و گرده را سود دارد و سنگ گرده و مثانه را پاره کند و اگر وی را [illegible] و در چشم کشند بینایی چشم را زیاده کند و اگر وی را با سرکه بسایند و بر ریشهای تن مالند سود دارد و [illegible]
صمغ اقاقیا	صمغ الاقاقیا	اریباسیوس گوید که او گرم و خشک است بادهای ستبر را از تن تحلیل کند و درد پهلو و فالج را سود دارد و چون با سرکه و سداب بیامیزند و بکار دارند و اگر با انجیر خشک وی را بخورند بواسیر را نیک بود و [illegible]
صمغ بادام	صمغ اللوز	اسحق گوید که او سرد و تر است درد گلو و سرفه گرم را سود دارد و درد بر و سینه را زایل کند [illegible] بستگیهای جگر را بگشاید و اگر با انگبین از وی بخورند خون حیض را باز دارد [illegible]
صمغ [illegible]	صمغ [illegible]	ابوجریج گوید که او گرم و تر است بدرجه اول [illegible] را زایل کند چون بر جایگاه درد نهند و اگر کوفته [illegible] نیک بود و اگر کوفته اش با مرهم بیامیزند و بر غرب چشم نهند درست کند [illegible]
صمغ [illegible]	صمغ [illegible]	ابن ماسویه گوید که او سرد و تر است سرفه کهن را سود دارد و تشنگی را بنشاند و سینه را نرم کند و شکم را ببندد و آب تاختن را براند و بستگیهای جگر را بگشاید [illegible]
صمغ زیتون	صمغ الزیتون	حنین گوید که او گرم و خشک است و آنچه دشتی باشد گرمتر باشد از بستانی و ریشهای تن را سود دارد و اگر وی را خرد بکوبند و بسایند و در چشم پراکنند آب فرود آمدن و سپیدی را باز دارد [illegible]
صمغ [illegible]	صمغ [illegible]	اسحق گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه بادهای سرد را از تن تحلیل کند و فالج و لقوه و عرق النسا را سود دارد و چون با انگبین [illegible] سپیدی چشم را زایل کند
صمغ سرو	صمغ السرو	یوحنا گوید که او گرم و تر است ریشهای تن را درست کند [illegible] و اگر کوفته اش با مرهم بیامیزند [illegible] نیک بود و نیز قوبا را سود دارد
صمغ عربی	صمغ العربی	جالینوس گوید که او معتدل است و لختی گرمی دارد و روده ها را قوی دارد و گلو را صافی کند و سینه را نرم دارد و بستگیهای جگر را بگشاید و اندام را روشن کند [illegible]

حرف ضاد

اگر باید معرفت داروهای مفرد و طبع و منفعت ایشان [illegible]

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
ضبر	ضب	حنین گوید که او سوسمار بادیه بود و بطبع گرم و تر [illegible] را کوفته در چشم پراکند آب فرود آمدن را سود دارد و نیز چشم را جلا دهد و تاریکی [illegible]
ضرو	ضرو	دمشقی گوید که ضرو درختی باشد در حوالی مکه و بهترین صمغ [illegible] بود و بطبع گرم است بسوم درجه [illegible]
ضیمران	ضیمران	اسحق گوید که او شاهسپرم بادیه باشد بطبع گرم و خشک است بستگیهای [illegible] را بگشاید [illegible] را با روغن گل بریان کنند [illegible]

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
ضبع	ضبع	اسحق ضبع را بپارسی کفتار خوانند گوشتش گرم و خشک اگر گوشتش را با آب شبت بپزند و بکار دارند درد بندهای و نقرس را سود دارد و تبهای بلغمی و سودایی را نیک بود و زردی روی را ببرد و درد زانو را نیک بود

حرف طی از کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعتشان از گفتار حکیمان دانا

طالیسفر	بالفلنجه	اسحق گوید که او بیخ نباتی بود که از هند آورند او بطبع گرم و خشک است بدرجه نخستین قلاع و لقوه و استسقا را سود دارد و چون بیست درسنگ با چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند و سه درسنگ افتیمون با وی بخورند
طاحل	بالطبریه	مدایی گوید که طاحل بزبان طبری درختی را خوانند و بهترین وی شکوفه اش بود و بطبع گرم و خشک بسیم درجه بلغمهای فاسد را از سر و مغز فرود آرد و بستگی جگر را بگشاید و بادهای سرد را نیک باشد
طاوس	طاوس	ماسرجویه گوید که بهترین وی گوشت بچه اش باشد او بطبع گرم و تر بود معده گرم را نیک بود و اما هضم دیر شود و بر معده گران باشد کسانی را شاید که خورند که بسیار کوشند و کار و رنج کشند
طرثوث	طرثوث	محمد زکریا گوید که او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه سستی معده را سود دارد و شکم رفتن را ببندد و نیز اندامها را قوی دارد و درد پشت را اگر سردی بود زایل کند و درد جگر را سود دارد و بستگیهای جگر را بگشاید
طربغلن	بالرومیه	ابوجریج گوید که او نباتی بود که بهارگاه روید تخمش مانند تخم معصفر باشد اگر پخته او را برگزندگی مار ضماد کنند منفعت دارد و دیگران ضماد را بر اندام و [illegible] را بنا صور کو خوانند و خوب باشد
طحلب	کوکب الارض	حنین گوید که او سرد و خشک است بدوم درجه داء الثعلب و داء الحیه را سود دارد و چون جایگاه علت را نیک بیازند و علق را خورد بسایند و بار چند در وی مالند و شکم رفتن را اگر صفرا بود باز دارد
طلع	طلع	محمد زکریا گوید طلع بنخستین درجه خرما بود و بطبع سرد و خشک است بدوم درجه و [illegible] سرد و تر باشد احشا را قوی کند و شکم را ببندد و خداوندان گرمی را سود دارد و تیزی صفرا را بنشاند و مزاج گرم را نیک
طرخشقوق	طرخشقوق	اسحق گوید که او نوعی از کاسنی دشتی بود اگر کوفته اش بسپالایند و بخورند بستگیهای جگر را بگشاید معده و جگر را قوی کند و استسقا را سود دارد و اگر کوفته اش را برگزیدگی کژدم ضماد کنند منفعت دارد
طیهوج	طیهوج	محمد زکریا طیهوج را بپارسی تیهو خوانند گوشتش بطبع معتدل بود و کسانی را که از بیماری برخاسته باشند سود دارد و منی را بیفزاید و فهم را تیز کند چون بکار دارند و اگر به سیه دیبا بپزند با بسته

حرف عین از کتاب دوم در غذا و داروی مفرد و طبع و منفعتشان از گفتار حکیمان دانا

عاقرقرحا	اصل الطرخون	محمد زکریا گوید که او بیخ طرخون کوهی بود او بطبع گرم و خشک است بلغمهای لزج را از معده فرود آورد و معده و دندانها اگر سردی بود سود دارد چون با وی چیزی بر روی نهند و ضماد و سستی اندامها را منفعت دهد

عاج

۱۷

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
عاج	سن الفیل	ابن ماسویه گوید که او سرد و خشک است خون آمدن از ریشها باز دارد و اگر کوفته اش با [illegible] نیک منفعت دارد و نیز سوختگی آتش را نیک بود و اگر دندانها را بکوفته اش زردی از وی ببرد و نیکو
عبیثران	عبیثران	روفس گوید که او گرمست بسوم درجه و لطیفی و خشکی دارد بجای پیچهای سرد و معده را اگر سردی بود سود دارد و بستگیهای معده و احشا را نیک بود و اگر غرش را ببستگی بپزند و بکار دارند بار چند اندامها را قوی کند و قوت بخشد
عرعر	سرو الجبل	مدایی گوید عرعر تازی سرو کوهی را خوانند او گرم و خشک است بدوم درجه برگش درد سر را سود دارد و معده را قوی کند و بستگیهای روده را بگشاید و آب تاختن را فرود آرد و باشد که حیض را نیز بگشاید
عرطنیثا	بخور مریم	ماسرجویه گوید عرطنیثا بزبان سریانی بخور مریم را خوانند او بطبع گرم و خشک است اگر مثقالی از کوفته اش را با پخته بیاویزند و بکسی دهند که داروهای مرد کشنده خورده باشد چون افیون و بنگ و مانند آن
عشر	عرق البنج	ارجانی گوید شیر درختی باشد اندر یمن که او از شیرهای کشنده بود او بطبع گرم و خشک است بچهارم درجه و گویند هر که در زیر سایه اش بنشیند بزودی هلاک گردد و اگر درسنگی از برگش بخورند مردم را بکشد
عصفر	عصفر	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک است بدرجه نخستین اگر کوفته اش با انگبین بسرشند و بر قوبا و کلف و بهق ضماد کنند خاصه که از گرما به بیرون آمده باشد منفعت بزرگ دارد و تخمش را بکوبند و بخورند شکم را نیک بود
عفص	عفص	ارجانی گوید که سوخته اش سرد و خشک است که خون را زایل کند و درد دل را اگر گرمی بود منفعت دارد و اگر وی را چون سرمه بسایند و در چشم کشند روشنایی چشم را زیاده کند و درد چشم را با غاز علت سود دارد
علک شامی	کسنی	روفس گوید که او نوعی بود از صمغ او بطبع گرم بود بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه سرفه کهن را سود دارد و گلو را صافی کند و طبیعت را نرم دارد و آب تاختن را فرود آرد و گرده و مثانه را پاک دارد
علیق	عسلبوق	ماسرجویه گوید که علیق نباتی بود و برش مانند توت بود او بطبع سرد و خشک است بدوم درجه و شکم رفتن را سود دارد و اگر برگش را باری چند بخایند بن دندانها را سخت کند و ریشی دهن را نیک بود
عنبر	عنبر	بقراط گوید که او گرم و خشک است دل را قوی کند و درد معده را اگر سردی بود سود دارد و چون با گلاب و ترنج بر معده ضماد کنند و اگر بر ناگوش طلی کنند درد سر و شقیقه را اگر سردی بود منفعت بخشد و نیکو بود
عود	عود	عیسی گوید که او گرم و خشک است دل و مغز سر را قوی کند و درد معده و احشا را سود دارد و بادها را از اندامها تحلیل کند چون نیم درسنگ خام با گلاب از وی بکار دارند و استسقا و درد جگر را سود دارد
عود الصلیب	عود الصلیب	روفس گوید که او معتدلست بستگیهای جگر را بگشاید و درد روده را درست کند و اگر او را بر گردن بیاویزند صرع را بخاصیت زایل کند و کافر ابتر بود و دود وی بادها را از اندامها تحلیل کند
عوسج	عوسج	مسیح گوید که او سرد است بسوم درجه و خشک است بدوم درجه تیزی صفرا را بشکند و اگر برگش با نبات بخایند گوشت بن دندانها را سخت کند و اگر بر آبخیزهای گرم طلی کنند درد ساکن کند و نیک بود و فایده دهد

حرف غین

از کتاب سیوم در غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعتشان از گفتار پجشکان دانا

نامهاي پارسي	داروها بتازي	
غار	حب الغار	ملایی گوید که غار را بپارسی درخت خوانند او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه بیماریهای سرد را سود دارد چون فالج و لقوه و سستی اندامها و بستگیهای جگر بگشاید و کرمهای شکم را بکشد و بلغم را از معده پاک کند
غاریقون	غاریقون	مسیح گوید که او گرم است بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه بستگیهای جگر و سپرز را بگشاید و نیز اندامها از آمیزشها پاک کند و صرع و سستی اندامها را سود دارد و تبهای سرد را زایل کند و معده و احشا را پاک کند
غافث	غافث	ابن سینا گوید که او گرم است بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه درد جگر را سود دارد و بستگیهای جگر را بگشاید و بر خاستگی اسپرز را فرو نشاند چون یک مثقال از کوفته اش با سکنگبین بخورند احشا را نیک
غالیون	غالیون	اسحق گوید که او نباتی بود که بوی خوش دارد او بطبع گرم بود بوی دهان را خوش کند خون آمدن از اندامها باز دارد و سوختگی آتش را نیک بود و منفعت دارد چون ورا با آب گشنیز بسایند و بروی مالند
غالیه	غالیه	حنین گوید که او معتدل بود طبیعتی گرم دارد بوییدنش صرع و درد سر را اگر از سردی بود زایل کند و درد نهد انرا که از سردی بود سود دارد و چون زن بخورش از وی برگیرد بستگی حیض را بگشاید و مغز را قوی کند
غاغاطی	غاغاطی	محمد زکریا گوید که غاغاطی سنگی بود سبک و از وی بوی قیر آید او بطبع سرد و خشک است بدوم درجه چون ورا برآتش دود کنند همه جنبندگان از بویش بگریزند و اگر بجهت سوختگان بخورند نقرس و درد بند را نیک بود
غاغالیقون	غاغالیقون	روفس گوید که این نام بزبان یونانی بود و او نباتی باشد که بنزدیک ایشان معروف بیشی بود دهان را سود دارد چون با شراب بگیرند بادی چند از وی بخورند خون آمدن از شکم باز گیرد و زحیر را بغایت نیک
غبیرا	غبیرا	ملایی گوید که غبیرا را بپارسی ... خوانند او بطبع گرم و خشک است محمد زکریا گوید که او سرد و خشک کرمی جگر و سپرز را نیک بود و چون از آبش با سکنگبین بکار دارند و اگر با شکر سپید بخورند شقیقه را سود دارد
غرشنا	غرشنا	حنین گوید که غرشنا بزبان یونانی رسن بود او گرم و خشک است بسوم درجه عرق النسا و درد بندها را سود دارد و دل را قوی کند و اماس سپرز را بنشاند و شهوت جماع را قوت دهد و کرده را گرم کند و پشت را
غبیرا	غبیرا	محمد زکریا گوید که غبیرا بزبان سریانی انرا خوانند که درون طلع بود چنانکه در حرف طا یاد کردیم او بطبع سرد و خشک است زنان شیر زیاده کند چون پیوسته از وی بکار دارند و شرابش شکم رفتن را ببندد و زحیر را نیک
غاضمه	غلنجمه	ابوجریج گوید که او سرد و خشک است چون کوفته اش را با گلاب بسایند و ورا ماسهای گرم ضماد کنند درش را زایل کند و اگر با سرکه کوفته اش را بیامیزند و بر نقرس ضماد کنند سود دارد و درد بندها را نیک
غوده	حصرم	حنین گوید که او سرد است بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه معده و جگر را از صفرا پاک کند و شکم را ببندد و شرابش معده را قوی کند و طعام را بگوارد و احشا را خشک کند و درد سر را اگر گرمی بود سود دارد

نامهاي پارسي	داروها بتازي	
غوشنک	غوشنا	مسیح گوید که غوشنک اندک مایه شوری دارد و چون با سرکه بپزند شوری از وی بشود و نیک گردد و علاج وی بانگبین و سعتر و پلپل بود و اگر بشوی و او را بپزند نیک شود و هیچ زیان ندارد مگر که بسیار خورند
غوشنه	فطر ای خامضه	اسحق گوید غوشنه بپارسی چاروغ ترش بود او سرد است بدرجه نخستین و طبعی تری دارد ماسرجویه گوید که از خوردنش منفعتی نبود مضرت بمردم نرسد و بهمه حال خوردنش با ترشی اولیتر باشد و خوب آید

حرف فا

از کتاب سیوم در غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعتشان از گفتار پجشکان دانا

نامهاي پارسي	داروها بتازي	
فاخته	فاخته	ماسرجویه گوید که گوشتش گرم و خشک است و غذایش کمتر از غذای تذرو بود او بطبع کبوتر بچه ترتر سرد مزاج را شاید که خورد و نیز پیران و فداوندان قولنج را موافق بود و گرم مزاج را بد بود که خورند
فاغره	فاغره	عیسی گوید که او دانه باشد چلغوزی سیاه او بطبع گرم و خشک است بسوم درجه معده و جگر را چون سرد مزاج باشد سود دارد و شکم رفتن را اگر از سردی بود سود دارد و تن را از رطوبتهای فاسد پاک کند
فاشرشتین	فاشرستین	اسحق گوید که او نباتی بود مانند فرنج او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه سر و سینه را از آمیزشهای غلیظ پاک کند فالج و سستی اندامها را سود دارد و آب تاختن را فرود آرد و بستگی حیض را بگشاید
فاطر	دوا الترکی	ابن سینا گوید که او دارویی بود که از خراسان آرند بطبع گرم است و اندک مایه خشکی دارد و بیماریهای سرد را سود دارد چون دو دانگ سنگ با جلاب بکار دارند بادهای سرد را از تن تحلیل کند
فافانیا	عود الصلیب	ملایی گوید که این نام بزبان یونانی بود و بپارسی ورا عود الصلیب از آن خوانند که او چون بشکنند ورا بشکنند در شکستگی وی نگاه کنند مانند صلیبی روشن بود او بطبع و منفعت ورا
فراسیون	فراسیون	محمد زکریا گوید که فراسیون بزبان رومی بود او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه بستگیهای جگر و سپرز و خفقان و فالج را سود دارد و افشره اش درد گوش را نیک بود و بادهای سرد را تحلیل کند و فایده بخشد
فستق	فستق	یوحنا گوید که او گرم است بسوم درجه تر است بدرجه نخستین معده و جگر را سود دارد و بستگیهای جگر را سود دارد و درد پشت را اگر از سردی بود منفعت دارد اما صفرا و خون را تیز کند و صلاحش بتر شیها بود که بخورند
فراسالیون	بزر الکرفس	اسحق گوید که این نام رومی بود او تخم کرفس کوهی بود او بطبع گرم و خشک است بسوم درجه آب تاختن را براند و مثانه را نیک بود و سینه را از بلغمها لزج پاک کند و استسقا را سود دارد و تحلیل بادها
فل	بالهندبد	حنین گوید که او بیخ نیلوفر هندی بود او بطبع گرم و خشک است ابن سینا گوید که او بر نباتی بود که ... او بطبع سرد و خشک است اگر با انگبین ورا بکار دارند معده را از تریهای فاسد پاک کند و بلغم را از احشا فرود
فلنجه	فلنجمه	فولس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه معده و جگر را سود دارد و فایده که سردی بر ایشان چیره شده باشد جماع را نیرو دهد و برقان را سود دارد و کرده را قوی کند و آب تاختن براند و بستگی حیض را

نامهای	بتازی	
فندق	بندق	یوحنا گوید که او گرم است بدوم درجه طبعی قوی دارد و مغز را بیفزاید و شهوت جماع را قوی کند و زنان را شیر زیاده کند و بستگی حیض را بگشاید و درد دل را کز سردی بود منفعت دارد و فهم را تیز کند و ادرار [illegible]
فندق هندی	بندق الهندی	ابن سینا گوید که او گرم و خشک است بدوم درسنگ از وی بکار دارند معده و جگر و زهدان را سود دارد و صفرا و بلغم و سودا را از تن فرود آرد و امعا را از خلطهای فاسد پاک کند و [illegible] را سود دارد
فنطافلون	خمسه اوراق	ابن ماسویه گوید که بدین نام بیونانی پنج انگشت را خوانند طبع و منفعت او در حرف با یاد کردیم و مقصود یاد کردن وی را اندرین حرف آنست که تا کسی پندارد که او داروی دیگر است و باین نام [illegible]
فو	[illegible]	ابوجریج گوید که او بیخ نباتی بود که از هند آورند او بطبع گرم و خشک است خلطهای بلغمی از معده فرود آرد و بادهای سرد را از تن تحلیل کند و بستگی حیض را بگشاید و اب تلخی براند و مثانه را پاک کند

حرف قاف

از کتاب [illegible] غذاها و داروها [illegible] طبع و منفعت [illegible] حکیمان دانا

قاقله	قاقله	مسیح گوید که او گرم و خشک است در جگر را سود دارد و بستگیهاش بگشاید چون یک درسنگ از وی با یک مثقال انیسون با سکنجبین بکار دارد و اگر [illegible] تا عطسه آرد صرع را سود دارد
قاطر	قاطین	ابن عبدان گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه جالینوس گوید که با وی طعمی گیرندگی باشد [illegible] مغز را بگشاید و [illegible] از تن باز دارد و چون از وی بخور کنند خون را قوی کند [illegible]
قدید	قدید	ابوجریج گوید که او گرم و خشک است و هر گوشتی که طبع از حیوان باشد که وی را قدید کرده باشند [illegible] را که در تن بر مزاجشان چیره گشته بود و غذا اوندان استسقا را هم نیک بود چون پیوسته خورند
قرظ	قرظ	محمد زکریا گوید که او را بپارسی [illegible] خوانند و او بر درختی باشد و افشره اش اقاقیا بود شکم را ببندد و رودها را نیک بود و تن را فربه کند و خون آمدن از شکم منفعتی بزرگ دارد و احشا را قوی کند و مثانه [illegible]
قرنفل	قرنفل	روفس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه معده و جگر را قوی کند و آرزوی طعام آرد [illegible] را سود دارد و کرمهای شکم را بکشد و فرود آرد و بستگیهای سر و مغز را بگشاید و اندامها [illegible]
قردمانا	قردمانا البری	[illegible] گوید که او بطبع گرمست بسوم درجه ریشهای روده را سود دارد چون درسنگی از وی [illegible] خاصه که [illegible] وی را با سکنجبین بهتر بود و سرفه را [illegible] نیک باشد [illegible]
قرفه دارچینی	قرفه الدارچینی	اریباسیوس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه معده و جگر را قوی کند و استسقا را سود دارد و بستگیهای جگر و سپرز را بگشاید و آمیزشهای بلغمی را از روده [illegible] فرود آرد [illegible]
قرفه قرنفل	قرفه القرنفل	محمد زکریا گوید که قرفه قرنفل پوست درختش بود و طبعش طبعی گرم تر از طبع قرنفل باشد زیرا که پوست دارچینی بهیچ حال قوت دارچینی نبود و نه پوست قرنفل را قوت قرنفل باشد بلکه کمتر بود و خوردنش خوب آید

قرمز

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
قرمز	دود الصبغ	[illegible] گوید که او گرم رنگ بود او بطبع سرد و خشک است ریشهای اندام را سود دارد و چون وی را با روغن گل بیامیزند و بر ریشهای خشک [illegible] بنهند و اگر بر آماس [illegible] طلی کنند درد را زایل کند
قصب الذریره	قصب الذریره	محمد زکریا گوید که او نی بوسیده [illegible] او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه معده را قوی کند و بستگیهای جگر را بگشاید چون درسنگی با سکنجبین از وی بکار دارند و آرزوی طعام آرد و شهوت جماع را قوی کند
[illegible]	حب البلوط	ابن سینا گوید که او تخم درخت بلوط است [illegible] گرمی دارد و خشکی [illegible] زایل کند و صمغ درختش سرفه را نیک بود و آواز را صافی کند و سینه را نرم دارد و درد گلو را منفعت کند
قطران	قطران	بقراط گوید که او گرم و خشک است بچهارم درجه [illegible] چون طلی کنند و اگر بر شکم [illegible] استسقا را منفعت دارد و چون در گوش چکانند کرمهاش را بکشد و خوب باشد
قطف	سلق	عیسی گوید که او سرد است [illegible] سرفه را که از خشکی بود سود دارد [illegible]
[illegible]	[illegible]	ابن ماسویه گوید که او نوعی از [illegible] بود [illegible] بدوم درجه چون از وی بسیار خورند [illegible] معده را ضعیف کند [illegible]
[illegible]	[illegible]	حنین گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه سرفه کهن را زایل کند و [illegible] را سود دارد و بستگی حیض را بگشاید و شهوت جماع را قوت دهد [illegible]
قلقاس	قلقاس	مسیح گوید که او نباتی بود [illegible] او بطبع گرم و خشک است [illegible]
[illegible]	ماش الهندی	[illegible] گوید که او ماش هندی بود [illegible] عیسی گوید که او بطبع گرم و خشک است [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible] گوید که او بیخ درخت [illegible] او بطبع گرم و تر است بدوم درجه [illegible] شهوت جماع را قوت دهد [illegible]
قنب	قنب	حنین گوید که او گرم و خشک است [illegible]
[illegible]	حجر الفضه	ماسرجویه گوید که [illegible] سنگ نقره [illegible] او گرم و خشک است [illegible]
قنبیط	نوع من الکرنب	ابن سینا گوید که نوعی باشد از کلم او بطبع گرم بود [illegible]

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
قنبیل	قنبیل	ابوجریج گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه کرمهای دراز و خرد و کدو دانه را بکشد و زشکم فرود آرد و کرزه و سعفه را سود دارد مسیح گوید که او سرد و خشک است ریشهای تن را خشک کند چون با سرکه بر وی ...
قنطوریون	قنطوریون	محمد زکریا گوید که او را بپارسی هزار خوانند و او از دو گونه بود سطبر باشد و باریک و هر دو بطبع گرم و خشک است بلغم را از اندامها فرود آرد و بیماریهای سودائی را سود دارد و بستگی حیض را بگشاید
قنابری	قنابری	مدابی گوید که او را بپارسی برغست خوانند و او مانند کنگر بود او بطبع گرم و خشک است بدرجه اول سنگهای جگر و سپرز را بگشاید و سینه را از بلغم فاسد پاک کند و اگر برگش را بکوبند و بر ریش پستان نهند درست کند
قنوفی	قعفعا	ابن ... گوید که او جانوری دریائی بود گوشتش گرم و خشک است بسوم درجه بیماریهای سودائی و سودائی و سکته اندامها را سود دارد و سکته و صرع و لقوه را نیک بود چون از وی بکار دارند و تن را قوی کند و شهوت جماع ...
قیصوم	قیصوم	یوحنا گوید که او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه عرق النسا را سود دارد و سنگ گرده را پاره کند و کرمهای شکم را بکشد و اگر گوشت اش ادرار ... بر کر مالند نیک بود و ریشهای کهن و نو را سود دارد و نیکو بود
قیلوبیس	قیلوبیا	مسیح گوید که او گرم و خشک است چون در سکنجبین بکار دارند آمیزشهای بلغمی و سودائی را از اندامها فرود آرد اما مثانه را زیان دارد و علاجش آنست که وی را با کثیرا خورند تا زیان ندارد و سودمند بود
قرظ	قرظ	عیسی گوید که او گرمست بسوم درجه خشک است بدوم درجه درد دل را ببرد و جگر را قوی کند و درد بندها را ... دارد و چون از وی مثقالی با سکنجبین بکار دارند و درد ... اگر از بلغم بود زایل کند چون با گلاب بپالایند ...

حرف کاف

از کتاب ... و داروهای خرده و طبع و منفعت ایشان از کتاب ...

کاوچشم	اقحوان	حنین گوید که او گرمست بسوم درجه خشک است بدوم درجه سنگهای جگر را بگشاید و تریهای فاسد را از تن فرود آرد و اگر درد سنگ از خشکی باشد ... بکار دارد و صرع و بیماریهای سودائی و بلغمی را نیک بود
کاورس	جاورس	بقراط گوید که او سردست بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه شکم ببندد و خارش ... دارد و غذا اندک دهد و خداوندان استسقا و اندامهای سست را نیک بود و ... نیک بود
کاوشیر	جاوشیر	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه عرق النسا و نقرس و درد بندها را منفعت کند و بلغمهای لزج را از معده فرود آرد و چون مثقالی از وی با سکنجبین بکار دارند و کسی که زهر خورده بود او را نیک بود
کاکنه	کاکنج	اسحق گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه ریشهای گرده و مثانه را سود دارد و یرقان و تنگی نفس را نیک بود و چون درد سنگ ... بکار دارند و کرمهای خرد و بزرگ از شکم فرود آرد و اندامها را قوی کند
کافوری	کافوریه	ابن عبدان گوید که او نباتی بود که شکوفه اش سپید بود ... و از وی بوی کافور آید او بطبع گرم و خشک است بسوم درجه معده را از تریهای فاسد پاک کند سینه و دل را قوی دارد اما چون بسیار خورده شود درد سر انگیزد

کافور

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
کافور	کافور	محمد زکریا گوید که بهترین کافور قیصوری بود او بطبع سرد و خشک است دل را قوی کند چون ... بود و بیماریهای صفرائی را سود دارد اما شهوت جماع را بشکند و آب پشت را کم کند و صلاحش بجوز بویا ...
کاشم	کاشم	یوحنا گوید که او نباتی بود بگونه زرد باشد او بطبع گرم و خشک است بسوم درجه طعام را هضم کند و بادهای سرد را از معده و احشا تحلیل کند و استسقا را سود دارد و بوی دهان خوش کند و اندامها را قوی دارد
کاکسر	بنفاس	ابوجریج گوید که او نباتی بود مانند اشنان او بطبع گرم و خشک است بدرجه نخستین استسقا را سود دارد و زردآب از شکم براند چون از آبش پنجاه درم با شکر ... بخورند و سنگها ... و حیض را بگشاید ...
گاوزبان	لسان الثور	تیاذوق گوید که او معتدلست شادی دل افزاید و کوبه دل را سود دارد و اگر با سکنجبین بپزند و بکار دارند آمیزشهای بلغمی را از تن فرود آرد و ... سپرز را منفعت دارد و طلایش ... را نیک بود ...
کاهو	خس	مسیح گوید که او سرد و ترست بدوم درجه چون بسیار از وی بخورند ... نیک بود ... و تشنگی بنشاند و خواب خوش آرد و نزله و زکام و ... خشک را سود دارد و خون ... و صافی کند
سعتر	حمام	جالینوس گوید که گوشتش گرم و ترست فالج و لقوه و سستی اندامها را سود دارد و گوشت بچه اش به بود و خداوندان گرمی را زیان دارد و مصلحش آب غوره و کشنیز و ... تا زیان کمتر دارد و ... نماید
کبک	قبج	ارباسیوس گوید که گوشتش گرم و ترست تن را فربه کند و شهوت جماع را قوی کند و استسقا را سود دارد و منی زود گرد کند و کسانی را که از بیماری برخاسته باشند و ضعیف باشند منفعت دارد و ...
سیسنبر	کبر	عیسی گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه عرق النسا و درد سپرز را نیک بود و ... سختی سپرز را ... بر سپرز ضماد کنند و بستگی حیض را بگشاید ...
کبابه	کبابه	اسحق گوید که او چون پلپل سیاه بود او بطبع گرم و خشک است بسوم درجه سنگهای جگر را بگشاید ... و رودها را از تریهای فاسد پاک کند چون با گوارش زیره بکار دارند و گرده را قوی کند و شهوت جماع ...
کشنیز	کزبره	فولس گوید که او گرم و ترست بدرجه نخستین سرفه را سود دارد و سینه را نرم کند و ریشهای روده را ... چون بار چند از وی بکار دارند و سودا و بلغم سطبر را از احشا فرود آرد و آواز بگشاید ...
کدو	قرع	جالینوس گوید که او سرد و ترست بدوم درجه گرمی احشا را سود دارد و سرفه گرم را زایل کند و تشنگی بنشاند و سینه را نرم کند و اگر آبش در گوش چکانند درد گوش را که از گرمی بود منفعت دارد و آبش صفرا را بنشاند
کرفس	کرفس	اسحق گوید که او گرمست بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه بادها را از تن تحلیل کند و گرده و مثانه را از ثفلها و ریگ پاک کند و ... تنگی نفس را سود دارد و ... را فرود آرد و بستگی حیض را بگشاید
کرسنه	کرسنه	حنین گوید که او گرمست بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه بر و سینه و شش را از تریهای سطبر پاک کند و سرفه کهن را سود دارد و خون برآوردن از گلو را نیک بود و ... عرق النسا را منفعت بخشد ...

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
کرویا	کرویا	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بدرجهٔ نخستین بادها را از معده زایل کند و گوید دل را سود دارد و کرمها را در شکم بکشد و آنکه فرود آورد و دردها را زایل کند و اندامها را قوی دارد و بیماریهای سرد را منفعت کند
کرم دانه	کرم دانه	اوریباسیوس گوید که او بغایت گرم است زرد آب را از شکم فرود آرد و استسقا را با علتها زایل کند و معده و دردها را از آن نیز شفا بخشد سپرز پاک کند و بستگیهای احشا را اگر سردی بود بگشاید و تن را قوی دارد
گرده	کلیه	دیسقوریدس گوید که او معتدلست ماسرجویه گوید که او سرد و خشک است هضم دیر کند و شکم ببندد و غذا اندک و سوداوی باشد خاصه گردهٔ چهارپایان بزرگ اما گردهٔ بره و بزغاله کم‌آزار و هاضم کم پخته باشند
کرکم	زعفران	فولس گوید که او گرم است بسوم درجه و خشک بدوم درجه دل را قوی کند و بستگیهای جگر را بگشاید و تخم جماع انگیزد درد معده و سپرز را سود دارد و مغز را قوی کند و درد پشت را اگر سردی بود زایل کند
گرگان	ثعلب	جالینوس گوید که گوشتش گرم و خشک فالج را سود دارد و گرده را قوی کند چون وی را بروغن بپزند فربه بزند شهوت جماع را قوت دهد اما معده را زیان دارد و صلاحش آنست که وی را با سرکه بپزند
سنگ جهودان	حجر الیهود	عیسی گوید که او سرد و خشک است بسوم درجه اگر کوفته اش را با سرکه بکار دارند آب ناختن ببرند و سنگ مثانه را پاره کند و درد دندان اگر گرم بود نیک باشد و اگر با گلنگ وی را بپزند و در گوش نهند نیک بود
کوسنکا	[illegible]	ابوجریج گوید که او پوست رگ نباتی باشد که خوشبوی چون بوی سنبل خوش بود و طعمش تلخی ترشی باشد طبعش سرد و خشک اگر کوفته اش را با گلاب بسرشند و بر آماس گرم طلی کنند سود دارد
سنگ پشمی	[illegible]	نابذق گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه پیس و بهق سپید را ببرد چون کوفته اش را با سرکه بیامیزند و بر جایگاه علت ضماد کنند و اگر وی را بپزند و بر سعفه و داء الثعلب طلی کنند منفعت کند و سود دارد
گزر	جزر	جالینوس گوید که او گرم و ترست آب پشت افزاید و خداوندان گرمی را شاید که خورند با سرکه و با بریان کرده اش قوت جماع انگیزد و سینه را نرم کند و آب ناختن را فرود آرد و گرده را قوی کند
گزر دشتی	جزر البری	یوحنا گوید که گزر دشتی شقاقل بود او گرم و ترست بسوم درجه معده را قوی کند و شهوت جماع انگیزد و مانعات علت استسقا را نیک بود و پشت را قوی دارد و آب پشت افزاید و بستگی حیض را بگشاید
گز	طرفا	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک است خون برآوردن از گلو را سود دارد و خاکستر سوختگی آتش نیک بود و برگش چون بپزند و مضمضه کنند درد دندان را باز دارد و ریشهای کهن را درست کند
گزمازج	ثمرة الطرفا	ابن سینا گوید که او سرد و خشک است بسوم درجه ریشهای روده را درست کند و بستگی جگر را بگشاید و درد پشت را اگر گرمی بود سود دارد چون با انگبین آمیزند بکار دارند و داء الثعلب و داء الحیه را نیک بود
گزانگبین	من	ماسی گوید که او معتدلست سرفه را سود دارد و درد سینه را نرم کند و صفرا را از اندامها زایل کند و گرمی جگر و احشا را فرو نشاند و تبهای صفراوی را زایل کند و تشنگی را بنشاند و اندامها را خشک کند و سود دارد

کژدم اسحق

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
کژدم	عقرب	اسحق گوید که سوخته اش سرد و خشک است سنگ گرده و مثانه را پاره کند چون ده دانگ سنگ از وی بخورند و بیش بود و مثانه را نیک بود و اگر روغنش در گوش چکانند درد گوش را که از سردی بود سود دارد و منفعت کند
کاشنی	هندبا	جالینوس گوید که او سرد و ترست بدرجهٔ اول معده را قوی کند بدرجه اول معده را قوی کند و بستگیهای جگر را بگشاید و تبهای گرم را سود دارد و آب از دهان بازگیرد و بخارهای گرم را سود دارد
گیلا	[illegible]	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بدرجه نخستین تن را فربه کند و بستگی حیض را بگشاید و کرمهای شکم را بکشد و قوت آرد و درد ... اگر سردی بود فرو دارد و چون کوفته اش با روغن خیری بسرشند و بر جایگاه علت نهند
[illegible]	بزر الکتان	بقراط گوید که او گرم است بدرجه نخستین ریش گرده و مثانه را سود دارد و اگر سوخته اش خرد بکوبند و بر ریش منفذ بپاشند منفعت دارد و درد حلق و خناق و اختناق الرحم را نیک بود و بادها را سود دارد
کشنیز	کزبرة	عیسی گوید که او سرد است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه کشنیز تر سرد و تر است تبهای صفراوی را نیک بود و درد سر را اگر گرمی باشد سود دارد و چون بسیار خورند فراموشی فزاید
کافشه	عصفر	عیسی گوید که او گرم و خشک است بدرجه نخستین اگر وی را خرد بکوبند و با سرکه بسرشند و بر کلف و بهق طلی کنند جلا دهد و اگر کوفته اش را با انگبین بسرشند و بر زبان طلی کنند قلاع را سود دارد
کشنیز کوهی	کزبرة البئر	ابن سینا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه بلغمهای سرد را از معده فرود آرد و شهوت جماع را گرم کند و اگر وی را با سرکه بپزند و بر سر ریزند ضماد کنند بر خستگی سپرز را بیفزاید و بادها را از وی
کنجد	سمسم	اسحق گوید که او گرم است بدوم درجه و طبعی نرمی دارد بر و سینه را از بلغمهای ستبر پاک کند و اوازرا نیک بود و سرفه را اگر بلغم بود سود دارد و تن را از ریشهای فاسد پاک کند و طبیعت را نرم دارد
کف دریا	زبد البحر	روفس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه درد گرده و سپرز را و استسقا را سود دارد و بیماریهای بلغمی را نیک بود و اگر کوفته اش را با سرکه طلی کنند داء الثعلب و داء الحیه را نیک بود
گلنار	جلنار	عیسی گوید که او سرد است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه شکم رفتن را سود دارد و ریشهای روده را درست کند و خون آمدن از قضیب باز دارد و بستگی جگر و سپرز را بگشاید و سنگ مثانه را پاره کند
گل	ورد	جالینوس گوید که او میل سردی و خشکی دارد و معده را قوی کند و صفرا را از روده فرود آرد و درد کهنه را ببرد و تبهای گرم را سود دارد و اگر وی را با سرکه بکوبند و بر اندامها طلی کنند
[illegible]	کبر	اسحق گوید که او گرم است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه ابوجریج گوید که او سرد و خشک است و سودا را نرم کند و سرفه را ببرد و آب ناختن را فرود آرد و گوید که دل را زایل کند اما معده و چشم را زیان دارد
کلنگ	کرکی	یوحنا گوید که گوشتش گرم و خشک است نابذق گوید او سرد و خشک است و از وی خون سوداوی و ستبر خیزد از بهر آنکه گوشتش سخت بود و کسان را شاید خوردن که کارهای رنج کنند و بسیار کوشند

نامهای داروها بپارسی	بیونانی	
گل الالی	[illegible]	حنین گوید که او سردست بدوم درجه بیماریهای سل وریش سینه وشش را سود دارد وتب دق را زایل کند وطاعون وآماسهای گرم را خوردن و طلا کردن نیش رنج وبیماریها وضعف مردم را نیک
گل ارمنی	طین الارمنی	عیسی گوید که او سردست بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه شکم رفتن را باز دارد وتب دق را نیک بود وخون برآمدن از گلو را سود دارد وآماسهای گرم را زایل کند چون با گلاب بروی طلی کنند
گل مهر	طین مختوم	جالینوس گوید که او سرد وخشک است ریشهای بد وشش را نیک بود چون با [illegible] تن را قوی کند واگر با [illegible] بکشند داروهای کشنده خورده بود نیک باشد دفع کند
گاوشیر	قاوشیر	اسحق گوید که او صمغ مانند گاوشیر او بطبع گرم وخشک است بسوم درجه بادهای سرد را از معده بیرون کند وسنگیهای حیض را بگشاید و بلغمهای لزج را از احشا فرود آرد و آب تاختن را از احشا فرود آرد و آب تاختن را براند
کشوث	[illegible]	انجیانس گوید که خون کشنده شتی را جهت دریغ چکانیده صبح را سود دارد وزهره اش قلیلی را نیک بود [illegible] زهره اش [illegible]
کمادریوس	کمادریوس	[illegible] گوید که او گرم وخشک است بسوم درجه سودا را از رگها و تن فرود آرد چون با بخته افتیمون از وی بکار دارند [illegible] و [illegible] سودا دارد و آرزوی طعام آرد و پشت را قوی کند
[illegible]	کمافیطوس	اسحق گوید که او [illegible] بود او بطبع گرمست بسوم درجه خشک بدوم درجه سنگیهای جگر و سپرز را بگشاید وبیماریهای سودائی را سود دارد و بینایی چشم را قوی کند و آب تاختن را فرود آرد
کندنا	کراث	مسیح گوید که او گرم وخشک است بسوم درجه بیماریها را از سینه پاک کند و شهوت جماع انگیزد و قولنج بلغمی را سود دارد چون آبش حقنه کنند واگر خاصه بسیار خورند درد سر و تاریکی چشم آرد و خواب بد آرد
کنکر	حرشف	ابن سینا گوید که او گرم و تر است بدرجه نخستین شهوت جماع انگیزد و بلغمهای لزج را از معده فرود آرد و آب تاختن براند و [illegible] بسیار خورد [illegible]
کنکرزد	صمغ الحرشف	محمد زکریا گوید که او صمغ کنگر باشد او بطبع گرم و ترست بدرجه نخستین چون با سکنگبین [illegible] از وی [illegible] بکار دارند [illegible] از وی بسیار خورند معده را ضعیف کند
کندس	[illegible]	اسحق گوید که او گرم وخشک است بچهارم درجه بوئیدنش عطسه آرد واگر دو دانگ از وی [illegible] بیماریهای سودا را سود دارد چون فالج و لقوه و صرع و سستی اندامها [illegible]
[illegible]	ازاد درخت	یوحنا گوید که او بیخ چیزی از وی شکوفه اش باشد او گرم است بسوم درجه خشک بدوم درجه [illegible] بلغمهای فاسد را پاک کند وسنگیهای [illegible] را بگشاید واگر شکوفه اش با انگبین بخورند بادها را تحلیل کند
کندم	حنطه	ماسرجویه گوید که او معتدلست [illegible] ماسرجویه [illegible] پدید آرد واگر خامش بخورند شکم باد وکرم انگیزد و [illegible] معده گران شود واگر [illegible]

بجز

نامهای داروها بپارسی	بیونانی	
کنجد	سمسم	روفس گوید که او گرمست بدرجه اول ترست بدوم درجه اما سپرزهای سودائی را سود دارد و سرفه خشک را نیک بود و تن را فربه کند و تنگی نفس را منفعت دارد اما معده را ضعیف کند [illegible]
کوکل	[illegible]	اسحق گوید که او گرم وخشک است بدوم درجه بادها را [illegible] تحلیل کند و معده و [illegible] را قوی کند و آرزوی طعام آرد واگر مثقالی [illegible] با بلبل بخورند استسقا را سود دارد [illegible]
[illegible]	کبیکج	حنین گوید که او گرم وخشک است بسوم درجه [illegible] نیک بود [illegible] تیز [illegible] طلی کنند سود دارد واگر [illegible] نیک [illegible]
کوزکندم	[illegible]	قولس گوید که او سرد وخشک است [illegible] گوید که اندر وی [illegible] خون آمدن از تن باز دارد و شهوت جماع را قوت دهد [illegible]
[illegible]	جوز بوا	مسیح گوید که او گرم وخشک است بدوم درجه معده وجگر را قوی کند و بستگی آب تاختن بگشاید [illegible] کند و بادها را از روده و احشا تحلیل کند و ذات الجنب را اگر سردی بود نیک باشد
کوزهندی	جوز الهندی	یوحنا گوید که او گرمست بدوم درجه خشک بدرجه اول شهوت جماع انگیزد و روغنش [illegible] درد پشت و درد زانوها را اگر سردی باشد ببرد و زایل کند اما بر معده گران باشد
گوز سرو	جوز السرو	اسحق گوید که او گرمست بدرجه نخستین خشک بدوم درجه سودا و بلغم [illegible] از تن فرود آرد و سنگیهای معده و احشا بگشاید و جگر را قوی کند و شقیقه سرد [illegible]
جوز ماثل	کوز ماثل	[illegible] گوید که او [illegible] چون کوزی باشد و بر وی خارهای تیز باشد و درونش [illegible] طبقش خشک است و بچهارم درجه [illegible]
[illegible]	جاورس	حنین گوید که جاورس گرم وخشک است [illegible] چون پوست [illegible] معده زود هضم شود [illegible]
کوکنار سپید	خشخاش الابیض	عیسی گوید که او سرد وخشک است بدوم درجه سرفه را [illegible] سود دارد و خون برآمدن از گلو را نیک بود و خواب خوش آرد [illegible] و بکار دارند [illegible] جگر را سود دارد
کوکنار سیاه	خشخاش الاسود	اسحق گوید که او سرد وخشک است بسوم درجه بر سینه زخشک کند واگر [illegible] از وی بکار دارند [illegible] واگر خاکستر [illegible] بر روغن کل [illegible]
گوشت کوسفند	لحم الضان	ماسرجویه گوید که جمله گوشتها گرم و ترند اما [illegible] خاصیت [illegible] گوشت کوسفند [illegible] غذا [illegible] سود دارد
گوشت بز	لحم الماعز	اسحق گوید که [illegible] و شلغم [illegible] طعامی نیک بود [illegible] نیک باشد [illegible]

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
گوشت گاو	لحم البقر	حنین گوید که او سرد و خشک است بقیاس با گوشت گوسپند سودا انگیزد و خون سیاه و سطبر آرد و غذاو ... کسی را نیک بود خاصه که او را بسیار بخته باشند و یرقان را ببرد و روده را از صفرا پاک کند و قولنج را زیان دارد
گوشت اشتر	لحم الجمل	هادی گوید که او سخت گرم باشد و سودا انگیزد و ضرر او بدان باد و بیماریهای سرد را با خر علت نیک باشد چون تب جاذم و درد پشت و عرق النسا که کهن شده باشد و اگر با سرکه و آب کامه خورند زودتر هضم
گوشت آهو	لحم الغزال	ابو جریح گوید که او گرم و خشک است و زود گوارد و او را غذای بسیار دهد و زود هضم شود خرد تر بود و سبک تر بود و تریهای تن را ببرد و قولنج و فالج بلغمی را سود دارد و چون ... با دام بپزند خشکی ازوی ببرد
گوشت گاو کوهی	لحم الایل	یوحنا گوید که او سرد و خشک است خون سودائی انگیزد و هضم دیر کند و تب جاذم و بیماریهای سودائی آرد و گویند که سنگی حیض را بگشاید و هر که او را بخورد باید که پیوسته بیجوشد سودا را تعاهد کند و خوب آید
گوشت بره	لحم الخرفان	جالینوس گوید که او معتدل است و بقیاس از گوشت بزغاله گرمتر بود و غذایش پسندیده باشد کسانی را شاید که لاغر و ضعیف اندام باشند و قوت اعضا افزاید و تن بپرورد و چون بسیار خورند خونش معتدل بود
گوشت گوساله	لحم العجل	فولس گوید که او معتدل است و هضم زود کند و کسانی را که تن ایشان فربه باشند سود دارد و فضول بسیار نیانگیزد و باعتدال نزدیکتر از گوشت بره بود و تری بسیار نکند بلکه تن را باعتدال نگاه دارد
کندرو	کندر	مسیح گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه چون بسیار خایند بلغمهای فاسد از سر فرود آرد و اگر کوفته اش بر ریشهای اندام بر کنند منفعت دارد و پوستش معده را قوی کند و شکم نرم باز دارد
کهربا	کهربا	عیسی گوید که او صمغ درختی بود که او را جوز رومی خوانند او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه ... دارد و خون بر آوردن از گلو باز دارد و سنگی زهره را بگشاید و چون در مشک کوفته با روغن بخورند ...
کیل دارو	کیل دارو	مسیح گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه کرمهای خرد و دراز که در روده باشد بکشد و حیض را بگشاید ... را از زهدان تحلیل کند و ... سود دارد و چون با انگبین بسرشند و بکار دارند
کبل سرش	حنتی	حنین گوید که او گرم و خشک است یرقان و سرفه را سود دارد و اگر آبش را در گوش چکانند ... دارد و آب تاختن را از وی فرود آرد و سنگی حیض را بگشاید و اگر مثقالی ازوی ...
کیکبین	حب حبیب	یوحنا گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه طعام را در معده هضم کند و شهوت جماع دهد و ... زیاده کند و اگر با انگبین بسرشند ...
گوشت اسپ	لحم الفرس	ابن ... گوید که او گرم باشد خون سطبر و تیره انگیزد و بر معده گران باشد و چون بسرکه بزند ... بشکند و هضم زود کرده ...
کیکنرانی	حب ...	ابن سینا گوید که او را لوبیا قرة العین خوانند او بطبع گرم و خشک است آب تاختن را فرود آرد و ... را پاک کند و سنگی حیض را بگشاید و سنگ گرده را پاره کند و ریشهای روده را ... سود دارد ...

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
کادی	کادی	حنین گوید که درختی بود در ولایت عمان مانند خرمابن ... او بطبع معتدل باشد جذام را ... منفعت دارد و مزاج تن را که تباه شده باشد بصلاح آرد و سستی اندامها را و فالج و لقوه و سکته را نیک بود

حرف لام

از کتاب ... داروهای ...

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
لالا	لالا	ماسرجویه گوید که گیاهی بود که ... او بطبع گرم باشد و اگر ... بکوبند و در بینی کنند خون ... باز دارد و اگر ... دو وقت ... و اگر در مشک کوفته اش با انگبین بخورند ... تحلیل کند
لاجورد	لاجورد	... گوید که او سرد و خشک است بدوم درجه سودا را ... فرود آرد و خون ... از شکم ... و اگر ... کوفته اش با ... بخورند و نیز ... نیک بود
لادن	لادن	مسیح گوید که او گرم است بدوم درجه ... باد ... را از تن تحلیل کند و ... معده را ... و اگر مثقالی از وی ... باشد منفعت دارد و ... را ... آرد و ... نقصان ...
ریش بز	لحیة التیس	... گوید که او سرد است بدرجه ... خشک است بدوم درجه شکم ... و ریشی روده را سود دارد و ... و سستی اندامها را ... سود دارد و ... معده را قوی کند
لسان حمل	لسان الحمل	مسیح گوید که او سرد و خشک است بدوم درجه ریشی روده را درست کند و شکم ... را از صفرا بود باز دارد و ... و اگر ... سود دارد و اگر خشکش کوفته ... نیک بود
لسان العصافیر	لسان العصافیر	هادی گوید که او بطبع گرم است بدوم درجه ... نیک بود و شهوت جماع انگیزد و ... بلغمی و سودائی را سود دارد و اگر کوفته اش را بر ریشها ... نیک باشد و فایده
لب	لب	... گوید ... بود بپارسی او سرد و تر بود و بر معده گران باشد و ... باد انگیزد ... بسیار آرد و ... جگر را نیک ... و چون ... خورند ... آرد و اندامها را خشک کند و ...
لعبه بربری	لعبة بربری	ماسرجویه گوید که او چیزی بود مانند ... آرند و طبعش گرم و خشک است بسوم درجه شهوت جماع انگیزد و بلغمهای فاسد را از تن فرود آرد و احشا را قوی کند و ... را سود دارد
لفاح	لفاح	جالینوس گوید که او سرد است بدوم ... درجه اول ... و تن را خشک کند و اگر با انگبین ... و ... خارش را سود دارد و کلف و غش را ببرد
لک	لک	ماسرجویه گوید که او ... بود ... او بطبع گرم و خشک است بدرجه اول ... جگر را بگشاید و احشا را قوی کند و ... جگر و سپرز را سود دارد و فالج و لقوه را نیک بود ... با انگبین بخورند
لوبیا	لوبیا	یوحنا گوید که او بطبع گرم و تر است فولس گوید که او گرم و خشک است ... را سود دارد و ... حیض را بگشاید ... معده ... کند و ... آرد و سر را گران کند ... زیان دارد ...

نامهاي بپارسي	داروها بتازي	
لوفريون	لوفيخيدومي	ابن بیطار گوید که او سنگ مصری بود و بطبع خشک باشد خون آمدن از شکم باز گیرد و [illegible] را نیک بود چون یک درم سنگ ازوی با یک درم سنگ [illegible] بکار دارند و بادها را از معده تحلیل کند [illegible]
لوف	لوف	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه خون بر آورد [illegible] از گلو [illegible] سود دارد و شهوت جماع انگیزد و گرده را از ریگها [illegible] پاک کند و [illegible] بر ناصور [illegible] سود دارد
ليمون	ليمون	اسحق گوید که پوستش گرم و خشک است و ترشی اش سرد و خشک [illegible] و آرزوی طعام آرد و [illegible] را زایل کند و شهوت را بشکند [illegible] چون ازوی بسیار خورند زیان دارد

حرف میم

از کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعت از گفتار حکیمان دانا

نامهاي بپارسي	داروها بتازي	
ماش	ماش	حنین گوید که طبعش تن درست و بیمار را موافق بود و سرد [illegible] زیان دارد و چون وی را با سرکه و انگبین خورند [illegible] گرمی را سود دارد و آبش طبع را نرم کند [illegible]
ماش هندی	فلنت	ماسرجویه گوید که او [illegible] بود و بطبع سرد و تر باشد سنگ گرده و مثانه را پاره کند و [illegible] را نیک بود و [illegible] زایل کند [illegible]
مازريون	مازريون	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک بسوم درجه زرداب و زهیای فاسد از شکم فرود آرد و استسقا را [illegible] و بستگیهای جگر را بگشاید و [illegible] را قوی کند و [illegible] خوردن [illegible] زیان دارد
ماميران	ماميران	ثیاذوق گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه [illegible] زایل کند [illegible] یرقان را سود دارد و [illegible] زایل کند چون آب [illegible] و اگر کوفته اش در چشم کشند نیک بود
ماچست	ماميثا	حنین گوید که او سرد و خشک است اما [illegible] گرم را سود دارد و چون [illegible] طلی کند و اگر در چشم کشند [illegible] چشم را نیک بود و سرخی ازوی ببرد و [illegible] چشم را از زهیای فاسد پاک کند [illegible]
ماسورداته	ماسوداتم	محمد زکریا گوید که او گرم و خشک بسوم درجه عرق النسا و قولنج و استسقا را سود دارد و درد [illegible] زایل کند اما معده را ضعیف گرداند [illegible] بسیار [illegible] کند و تن را گرم کند
مارقشيشا	حجر النور	[illegible] گوید که او را بپارسی سنگ روشنایی خوانند [illegible] از چند گونه بود [illegible] و بهترین [illegible] بود و [illegible] گرم و خشک بود منفعت و طبعش و خاصیت در حرف سین گفته [illegible]
ماهي زهره	مامي زهره	حنین گوید که درختش مانند درخت شیرم بود و بطبع گرم و خشک بدوم درجه نقرس [illegible] را سود دارد و درد بندها را سود دارد و بادها را از تن تحلیل کند و درد پشت [illegible] سود منفعت دارد
مارچوبه	هليون	جالینوس گوید که او معتدل است بستگیهای جگر را بگشاید و درد پشت و [illegible] را سود دارد و شهوت جماع را قوی کند و آب پشت افزاید و بادهای سرد را از اندامها بر کند و فالج و درد بندها را نیک باشد

نامهاي بپارسي	داروها بتازي	
مار	حيه	اسحق گوید که گوشتش گرم و خشک قوت تن را قوی کند و تن درستی [illegible] نگاه دارد [illegible] و بیماریهای سوداوی را سخت نیک بود و شهوت جماع انگیزد و روشنایی چشم بیفزاید [illegible]
ماهي	سمك	روفس گوید که بهترین ماهی آن بود که تازه [illegible] باشد و [illegible] خوش بود و بطبع [illegible] سرد و تر باشد [illegible] و ماهی تازه گرم و خشک مزاج را موافق باشد [illegible]
مازو	عفص	بقراط گوید که او سرد است بدوم درجه خشک است بدرجه سیوم کوفته اش ریشی روده را سود دارد [illegible] و اگر کوفته اش را با روغن یاسمین سپید بیامیزند [illegible] کرم گوش را بکشد [illegible]
مرزنجوش	اصل الخزامی	عیسی گوید که او بیخ [illegible] بود او بطبع گرم و خشک بدوم درجه [illegible] را ببندد [illegible] بر ناصور [illegible] منفعت بزرگ دارد و [illegible] معده گرم را ضعیف کند
محلب	محلب	مسیح گوید که او گرم و خشک است بدرجه نخستین قولنج را سود دارد و بستگیهای گرده را بگشاید و [illegible] فاسد را پاک کند و درد پشت [illegible] سود دارد چون با انگبین [illegible]
مداد	مداد	حنین گوید که مداد از دو گونه باشد یکی از دوده کنند و دیگر از شکم ماهی دریا بیرون آرند و از هندوستان آورند [illegible] گرم و خشک بود و آن دیگر سرد و خشک باشد [illegible]
مشك	مسك	اسحق گوید که او نوعی از خونها بود [illegible] و بطبع تلخ بود طبعش گرم و خشک بسوم درجه سستی معده را سود دارد و ریشی [illegible] را درست کند [illegible] نیک بود و بستگیهای جگر را بگشاید
مرجان	مرجان	فولس گوید که او گرم است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه [illegible] چشم و سبل را سود دارد و چون [illegible] بیامیزند و [illegible] در چشم کشند [illegible]
مهران	مهران	یوحنا گوید که او میوه درختی بود که از هندوستان آورند و [illegible] باشد و طبعش گرم و خشک بدوم درجه بلغم فاسد و بادها را از تن تحلیل کند چون [illegible] کوفته اش با انگبین [illegible]
مرماحوز	مرماحوز	مسیح گوید که او گیاهی بود شکوفه اش بسپیدی زند طبعش گرم است بسوم درجه خشک [illegible] را قوی کند [illegible] بگشاید و بادها را [illegible] بر کند چون با [illegible] بکار
مرداسنگ	مرداسنگ	جالینوس گوید که او معتدل است ریشهای تن را سود دارد و چون کوفته اش بر ریش [illegible] و [illegible] گشنیز تر [illegible] و [illegible] طلی کنند منفعت بزرگ دارد [illegible]
مر	مر	حنین گوید که [illegible] بود [illegible] باشد طبعش گرم و خشک بدوم درجه سعال و [illegible] را سود دارد و [illegible] فرود آورد و [illegible] بستگی [illegible] بگشاید [illegible] قوی کند
مرو دانه	نبق	ثیاذوق گوید که او معتدل است [illegible] دل را نیک بود و [illegible] را از دل ببرد و اگر کوفته اش در چشم کشند [illegible] آب فرود آمدن از چشم باز دارد و [illegible] منفعت نیک [illegible]

نامهای پارسی	داروها بتازی	
مرغ [illegible]	[illegible]	ماسرجویه گوید که گوشتش گرم و تر باشد شهوت جماع انگیزد و تن را قوی دارد و آب پشت افزاید اما هضم شود و بر معده گران باشد و غذا بسیار دهد و کسانی را شاید که کار ها بر رنج کنند و بسیار کردند
مرغ	دجاج	جالینوس گوید که گوشت ماده مرغ معتدل بود و گوشت خروس گرم و خشک اما گوشت ماده مرغ خورش نیک است اما گوشت وی مغز سر را بیفزاید و تن را رنگ دارد و غذایش بهتر از همه گوشتهای مرغان باشد و [illegible]
دُرّاج [illegible]	[illegible]	عیسی گوید که او گرم و خشک بسوم درجه سنگهای مثانه و گرده را بریزد و بکشد و استسقا را سود دارد و پیوسته آبش بر جگر می مالند و اگر سوده در سنگ ازوی بخورند بادهای سرد را از روده تحلیل کند و [illegible]
مس	نحاس	بولس گوید که او گرم و خشک بسوم درجه زرد آب را از شکم فرود آرد و چون در سنگی سوده و با آب انگبین بکار دارند و اگر سوده اش با داروهای چشم بیامیزند و در چشم کشند بینایی را تیز کند و چشم را جلی دهد
[illegible]	[illegible]	مسیح گوید که او نباتی بود مانند شاهسپرم خشک او بطبع گرم و خشک بدوم درجه سنگ گرده و مثانه را پاره کند و قولنج را بگشاید چون در سنگ ازوی با الحنی [illegible] بخوشتین بر گیرند و حیض را بگشاید
مشک	مسک	اسحق گوید که او گرم و خشک بسوم درجه مغز سر و معده کسی را که سرد مزاج بود سود دارد و بیماریهای سودایی را نیک است و احشا را از بلغمهای لزج پاک کند و درد دندان را که از سردی بود نیک باشد
مصطکی	مصطکی	روفس گوید که او گرم و خشک معده و جگر و روده را قوی کند و شهوت جماع انگیزد و آمیزشهای بلغمی و سودایی از سر فرود کشد چون با چیزی بکار دارند و درد سر را که از سردی بود منفعت بزرگ دارد
[illegible]	طین مختوم	ابیاسیوس گوید که او سرد و خشک در جگر را که گرمی بود سود دارد و کرمها از شکم فرود آرد و [illegible] کرم را نیک بود چون با گلاب وی را بسایند و بر اماسها طلی کنند و شکم را فرو نشاند [illegible]
[illegible]	اصل الرمان البری	مسیح گوید که او بیخ انار دشتی بود او بطبع گرم و تر است بدوم درجه معده را قوی کند و نقرس و تشنج را سود دارد چون مثقالی ازوی با شکر سرخ بکوبند و [illegible] مثقالی بکار دارد نیک بود
[illegible]	[illegible]	ماسرجویه گوید که مغز او سرد و تر باشد و خون لزج را فزاید و معده را زیان دارد و [illegible] و آنکه بخورند فرزان پس انگبین بکار دارند نافع بود اسحق گوید که [illegible] چون با شکر خورده شود [illegible]
[illegible]	[illegible] البری	ابوجریج گوید که او از جنس دشتی بود و بگونه زرد باشد و طبعش سرد است بسوم درجه قطعی برّی دارد و از داروهای کشنده است که از خوردن بسیار مردم را بکشد و [illegible] است [illegible]
[illegible]	[illegible]	حنین گوید که [illegible] باشد و بطبع سرد و خشک بدوم درجه معده را پاک کند و [illegible] اگر کوفته اش بخورند سنگ گرده و مثانه را پاره کند و اگر با سرکه وی را نیک بسایند و بر بهق مالند سود دارد
[illegible]	[illegible]	اسحق گوید که او سرد و خشک بدوم درجه شکم را سود دارد و اگر کوفته اش را با روغن گل بر ریش مالند نیک بود دمشقی گوید اگر وی را بسوزانند و خاکسترش با پیه خایه بر سوختگی آتش طلی کنند نیک باشد

[illegible]

نامهای پارسی	داروها بتازی	
مقل جهود	مقل الیهود	ابوجریج گوید که او نوعی بود از صمغها او بطبع گرم و تر باشد درد بندها را سود دارد و آمیزشهای [illegible] را از تن فرود آرد و سرفه و عرق النسا را زایل کند چون در سنگی کوفته اش با جلاب بیاشامند بخورند [illegible]
ملخ	جراد	اسحق گوید که او گرم و خشک بدوم درجه آب تاختن را گر مردم با گام [illegible] سود دارد چون با مورد [illegible] دارند و اگر زن بخوشتن بار چند دود کند سنگی آب تاختن را بگشاید و با سود را نیک باشد [illegible]
ملوخیا	خبازی البری	مسیح گوید که ملوخیا بزبان یونانی خور بود دشتی را خوانند او سرد است بدرجه نخستین و طبعی [illegible] دارد سنگ جگر و گرده را بگشاید و سرفه را نیک بود و شکوفه اش ریش گرده و مثانه را درست کند [illegible]
[illegible]	[illegible]	محمد زکریا گوید که او نباتی و برگش چون برگ زیتون بود او بطبع معتدل است بر و سینه را نرم کند چون بروغن بادام وی را بپزند و بخورند و اگر وی در سنگ ازوی با انگبین بخورند معص را سود کند و منفعت [illegible]
موم	شمع	جالینوس گوید که او معتدل است ریش روده ها را درست کند و اماسها را نیک بود و درد بر و سینه و حلق را نافع بود و چون روغن چند دود در سنگ [illegible] بکار دارند و سنگیهای اندام را بگشاید و منفعت کند
موز	موز	حنین گوید که او میوه باشد که از بصره آرند او بطبع گرم و تر است بدرجه نخستین شهوت جماع را قوت دهد و آب پشت افزاید و گرده را سود دارد و آب تاختن را براند و طبع را نرم دارد اما بر معده گران [illegible]
موش	فار	ارجیانس گوید که خونش کند [illegible] و چون بار چند بروی مالند و سرگینش چون بسوزانند و با انگبین [illegible] و در مالند داء الثعلب را سود دارد و اگر وی را با آب بپزند و در نشیند سنگی آب تاختن را بگشاید و [illegible]
مورد اسفرم	آس البری	یوحنا گوید که او مورد دشتی بود اسحق گوید که او نباتی بود که از روم آرند او بطبع گرم و خشک بدوم درجه صرع را سود دارد و سستی اندامها را زایل کند چون در سنگ کوفته اش بار چند بکار دارند
[illegible]	[illegible]	ماسرجویه گوید که او بیخ درختی بود که از هند آورند و کوفته اش بیخ زیتون ماند و بطبع گرم است بسوم درجه [illegible] بدوم درجه درد بندها را نیک بود چون در سنگی ازوی بخورند و ریشی روده و درد گرده را چون با انگبین
مومیایی	مومیایی	ابن عبدان گوید که او نوعی بود از زفت که از هند آورند و بطبع معتدل بود و درد بندها و [illegible] و شکستگی و کوفتگی اندامها را سود دارد چون قیراطی ازوی بخورند و درد سر و شقیقه را زایل کند [illegible]
[illegible]	سنبل	حنین گوید که او گرم است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه مغز را قوی کند و سنگیهای معده و جگر را بگشاید و احشا را از بلغمهای فاسد پاک کند و درد سر و لقوه و سکته و بیماریهای عصب را نیک بود و چون [illegible]
مورد دانه	حب الآس	[illegible] گوید که او گرم و خشک بدوم درجه احشا را قوی کند و تریاقی فاسد را از بر و سینه پاک کند و شکم را ببندد و گرده و مثانه را از بلغم فاسد پاک کند و زردی روی را ببرد و اماس گرده را منفعت دهد
مورد	آس	عیسی گوید که او سرد است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه معده و دل را قوی کند و کوبه دل را سود دارد و اگر در سنگ [illegible] را خرد بکوبند و بیاشامند بکار دارند صفرا از معده پاک کند و شکم ببندد

[illegible]

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
میشبهار	حی العالم	مسیح گوید که او سرد است بسوم درجه چون با ورد [?] رنگ را سود دارد و ... / جگر را بگشاید و تن را خنک کند و صفرا را از تنها فرو آرد و صداعش گرمی ... نافع بود
میان خرد	خبز بید سنبر	ملایی گوید او خایه خرد دریایی بود و او بطبع گرم است بچهار درجه فالج و لقوه و سستی اندامها را سود دارد / و بادهای سرد را از تن تحلیل کند و سکته و صرع را سود دارد و چون نیم درمسنگ از وی با انگبین بخورند نیک بود
مویز	زبیب	حنین گوید که او گرم است بدوم درجه و تر است بدرجه نخستین معده و جگر را سود دارد و خلطها را پخته کند / و تریهای فاسد را از سینه پاک کند و تن را فربه کند چون با دانه وی بخورند تن را لاغر کند و زیان دارد
میعه	میعه	فولس گوید که او گرم و خشک است تریهای معده را پاک کند و شکم را ببندد و با سور و ناصور و خنازیر ... / نیک بود و چون با خایه نیم برشت بخورند ... از خاکستر درخت انگور بیامیزند و بر مقعده طلی کنند
میبعه	میسوج	الحجی گوید که او گرم و خشک است بلغمهای سطبر از معده فرو آرد و اگر وی را با سرکه بپزند و بدو مضمضه کنند / درد دندان را که از سردی بود سود دارد و طلایش داء الثعلب و داء الحیه را سود دارد و چون بکار دارد و فایده ...
می	خمر	عیسی گوید که او گرم و خشک است بدوم درجه چون از وی باعتدال خورند حرارت غریزی را قوت دهد و شادی / دل افزاید و قوت تن را قوی کند و آرزوی طعام آرد پس اگر بسیار خورند سکته و فالج و صرع و سستی ...
میپخته	مثلث	محمد زکریا گوید که پخته آن بود که شیرهٔ انگور در دیگ کنند و بجوشانند و کفش برگیرند تا آنگه که دو بهر / از وی بشود و یک بهر بماند او بطبع گرم و خشک است بدوم درجه شادی دل افزاید و اندامها را قوی ...
مرجوسن	شراب ریحان	ماسرجویه گوید که می سوسن ... خوش بود که با ... گرم و بویهای خوش او را خوش بو کند او بطبع / گرم و خشک است بدرجه نخستین او موافق تر از همه ... بود و سنگهای اندام را بگشاید و صحت بخشد

حرف نون

از کتاب ... غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعتشان از گفتار حکیمان و دانایان

نان سپید	خبز السمید	یوحنا گوید که او معتدل است و غذا بیشتر از همه نانها دهد و بهترین آنست که او نیک پخته باشد و خمیرش بر / خاسته بود و نمک باندازه در وی کرده باشد تن را فربه کند و خداوندان گرمی را سود دارد و نمک ...
نان شسته	خبز المغسول	اسحق گوید که نان شسته آن بود که گندمش با شسته باشد او سردتر از نان گرم بود و غذایش کمتر باشد / و بر معده گران بود کسی را شاید که گرم مزاج بود و کارها بریخ کنند سرد مزاج و پیران را معده ضعیف کند
نان خشکار	خبز الخشکار	حنین گوید که بهترش آن بود که در وی سبوس بسیار نباشد و طبعش گرم است بدرجه نخستین از معده زود رود و / غذایش کم بود و ... گرم را سود دارد و پیران و خداوندان قولنج را منفعت نماید
نان فطیر	خبز الفطیر	ابو جریج گوید که او باد انگیزد و از معده دیر فرو شود و شکم ببندد و خداوندان قولنج را زیان دارد و سنگ / گرده انگیزد و کسانی را که کارها بریخ کنند زیان دارد اما کم خوردنش بهتر باشد و فایده ببیند

نان فرنی
مسیح

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
نان فرنی	خبز الفرنی	مسیح گوید که بهترش آن بود که نیک پخته باشد او بطبع تر بود کسانی را شاید که لاغر باشند و بسیار کار کنند / و کارها بریخ کنند و دیر هضم شود از آن جهت که بیرونش پخته باشد و درونش خام بود از این سبب بر معده گران بود
نان مله	خبز الملة	محمد زکریا گوید که نان مله آن بود که او را بخاکستر پخته باشند و بتر از نان فرنی بود از آن جهت که بیرونش / سوخته بود و اندرونش خام بود و غلیظ باشد ... خاکستر آمیخته باشد و بر معده گران بود و صلاحش ...
نان تابه	خبز الطابق	ملایی گوید که بهترش آنست که خمیرش برخاسته باشد او بطبع لختی خشکی دارد و شکم ببندد و کسانی را / که کارها بریخ کنند و در معده گران بود و سنگها در اندام پدید آرد خاصه که بروغن پخته باشد ...
نان طابقی	خبز طابقی	دمشقی گوید که او از همه نانها سبکتر بود و غذا کمتر دهد از نان گرم و بهترش آن بود که خمیرش برخاسته / و نمک معتدل و پخته باشد تن را فربه کند قوت افزاید اما هضم دیر شود و صلاحش ...
نان قطایف	خبز القطایف	محمد زکریا گوید که او شکم را ببندد و غذایش سطبر بود و بر معده گران باشد و صلاحش آنست که او / ... و انگبین و روغن جوز ... و بادام مقشر و روغن بادام تا زیان ندارد
نان برنج	خبز الارز	اسحق گوید که بهترش آن بود که برنج جوهری کنند او بطبع سرد و خشک است و غذایش اندک باشد و / هضم دیر شود و شکم ببندد و کسانی را شاید که بسیار کار کنند و کارها بریخ کنند و چیزهای گران برگیرند
نان جو	خبز الشعیر	ماسرجویه گوید که بهترش آن باشد که آرد وی از جو نو باشد او بطبع سرد و خشک است شکم ببندد و غذا / کم دهد و خلطش بد بود و خداوندان قولنج و پیران را زیان دارد و صلاحش ...
نان کاورس	خبز الجاورس	اهجانی گوید که بهتر آنست که از کاورس نو پخته باشد او بطبع سرد و خشک است در معده دیر فرو آید / و شکم ببندد و کسانی را شاید که بسیار کردند و کارها بریخ کنند تا هضم زود کرد و ...
نان ارزن	خبز الدخن	حنین گوید که بهترش آن بود که از ارزن تر پخته باشد او بطبع چون نان کاورس است ... / را شاید خوردن که بسیار کردند و کارها بریخ کنند تا از معده فرود آید و خداوندان خشکی را نشاید
نارجیل	جوز الهندی	ابن عبدان گوید که او بطبع گرم و تر است سردی مثانه و درد پشت را که از بلغم بود سود دارد و آب پشت / افزاید چون با شکر و بادیان خورند زود بگوارد و معده را زیان ندارد و سرد مزاج را سود دارد و ...
ناخواه	نانخواه	جالینوس گوید که او گرم و خشک است بسوم درجه حرق النار و نقرس را سود دارد و بستگی حیض بگشاید / چون وی را بکوبند و بر جایی نهند علت ضماد کنند و گر سرد ... از وی ... مثقال بخورند فالج را نیک بود
ناردین	سنبل الرومی	محمد زکریا گوید که ناردین سنبل رومی خوانند او گرم است بدوم درجه معده را قوی کند و سنگهای جگر و معده را / بگشاید و فالج و لقوه را سود دارد و بادهای سرد را تحلیل کند و سرد مزاج را نیک بود و صحت بخشد
نارمشک	نارمشک	مسیح گوید که او گرم است بدرجه نخستین خشک است بدوم درجه بوی دهان خوش کند و یرقان را سود دارد / و جگر با سستی وی را بکوبند و بکار دارند و دیر زود رنگ بود و سینه را از ... پاک کند و تن را قوی کند

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
نارنگ	نارنج	اسحق گوید که گوشتش گرم و خشک و ترشه اش سرد و خشک و تخمش گرم و خشک معده را قوی کند و صفرا را بنشاند و اشتهای طعام آرد و گرمی دل را سود دارد و تشنگی را بنشاند و تبهای گرم را سود دارد و بخور [illegible]
نار قیصر	نار القیصر	دیسقوریدوس گوید که نوعی از نبات است و او را انار دشتان خوانند او بطبع گرم و خشک معده سرد را سود دارد و بادهای سرد را از تن تحلیل کند و اگر وی را با روغن گل بیامیزند و بر تن مالند بغایت منفعت کند
نار جلاب	ناب جلاب	ماسرجویه گوید که او معتدلست سرفه را سود دارد و سینه را نرم کند و گلو را صافی کند و سنگهای گرده را بگشاید و مثانه را از آمیزشهای بد پاک کند و آب ناخفتن را براند و او از شکر لطیف تر بود و خوب تر
نشغ	نسیوق	حنین گوید که تازه سرد و تر بود و خشک سرد و خشک باشد شکم ببندد و خاصه که سبب [illegible] صفرا بود و بشاند و جگر را قوی کند و ریشی روده را سود دارد و غذا و معده را قوی کند و امعا را خشک دارد و صفرا
بند خرما	بسر الثمر	مسیح گوید که [illegible] آن بود که از خرمای تازه گشته و طبعش گرم و تر باشد تن را فربه کند و شکم براند و علفها ترا از [illegible] های دیگر بود با جوم متواتر چشم را زیان دارد و بیماران [illegible] که اوی بیما [illegible]
بند عسل	بنفد العسل	محمد زکریا گوید که او گرم و ترست از [illegible] معده را [illegible] تریهای فاسد پاک کند [illegible] وارد و همه [illegible] بلغمی و سودائی دانک بود و بیمار را قوت دهد و چون باندازه خورند نیک باشد
بند انجیر	بسر التین	ابوجریح گوید که او شکم را نرم کند و غذا و ندان صفرا را سود دارد و درد گرده و مثانه را منفعت دارد و آب ناخفتن براند اسحق گوید که بینه با بینه همین طبع و خاصیت دارد و نیز قوی تر و بهتر از او باشد
[illegible]	بند الزهر	یوحنا گوید که او گرم و تر بود اما گرمی او کم تر از [illegible] بود و چون در وی [illegible] گرم [illegible] بکار برند غذا و ندان سردی را سود دارد و خاصه پیران را غذا و ندان بر وی با سخت منفعت دارد
خشم	نقص	مدابنی گوید که او نباتی بود که عرب او را ائیل خوانند او بطبع سرد و خشک ضماد وی اما سپهای گرم را سود دارد و گر بخته اش بکار دارند سنگ گرده و مثانه را پاره کند و تخمش آب ناخفتن را براند و مثانه را پاک کند
نبیب	نرجس	مسیح گوید او گرم و خشک است بدوم درجه سنگهای سرد و متورا بگشاید و درد مثانه را سود دارد و بویش مغز را قوی کند و درد سر را که از بلغم بود و سودا سود دارد و اگر با سکنجبین او را بخورند زهر را از انک باشد و در قی [illegible]
ترنگ	عدس	عیسی گوید که او سرد و خشکست بدرجه نخستین تیزی صفرا و خون را بنشاند و معده گرم را سود دارد اما هضم دیر شود و باد انگیزد و اگر پوستش را بخورند شکم را ببندد و اگر با سرکه بپزند و بر خوک ضماد کنند خوب بود
نسرین	نسرین	قولیس گوید که او گرم و خشکست بدرجه نخستین سودا را از تن فرو دارد و پشت را قوی کند و بیماریهای سودا را سود دارد و درد سر و شقیقه و سرسام سرد را نیک باشد چون لختی روغن در بینی چکانند و درد سر مالند
اشکر	صمغ [illegible]	جالینوس گوید که او گرمست بدوم درجه خشکست بدرجه سوم برگ و پوستش چون بکوبند و سر درد سنگ اوی بکار دارند درد جگر را سود دارد و شکم ببندد و اگر بخته پوستش غرغره کنند بلغم را پاک کند و خوب باشد

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
نشاسته	نشاسته	محمد زکریا گوید که او سرد و خشکست بدرجه نخستین درشتی برو سینه را سود دارد و خونش را قوی کند و دلکم بازدارد و گرمی برو سینه و خشش را بشکند و شکم را ببندد و درد گرده و مثانه را زایل کند و سود دارد
بورق ارمنی	نطرون	مدابنی گوید که او گرم و خشکست بسوم درجه باسور و ناصور متعفن را سود دارد و چون وی را کوفته بر دهن کل پریشنه و بر جایگاه علت ضماد کنند و اگر کوفته وی را با سکنجبین بخورند زودی بوی را ببرد و بکنو [illegible]
نعنع	نعنع	یوحنا گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه معده را قوی کند و کرمهای شکم را بکشد و شهوت جماع انگیزد و آمیزشهای بلغمی را از معده بیرون آرد و آب پشت افزاید و طعامهای سنگین هضم کند و بادها را بشکند [illegible]
نفط کلا	نفط	اسحق گوید که نفط سفید گرم و خشکست و نفط سیاه گرم و تر باشد و از بلیته با بوی بپالایند و چو بر گیرند کرم خورده را بکشد و نفط سفید استسقا و فالج و لقوه و درد سپرز را نیک بود چون بمالیدن
نفل	نفل	محمد زکریا گوید که او بیخ نباتی بود گرم از باد و بیاورند او بطبع گرم باشد آب ناخفتن را فرو دارد و شهوت جماع را قوی کند و معده را از آمیزشهای بد پاک کند و اما سپهای [illegible] نیک بود چون یک مثقال از [illegible]
ملح	ملح	یوحنا گوید که او اگرچه گوئنه بود اما بطبع همه گرم و خشکست بلغم را بگدازاند و گوشتها را [illegible] از اندامها [illegible] و چون بکار برند هاضم جون نمک هندی که آمیزشهای سودائی را از تن تحلیل کند و نمک اندرانی [illegible]
نعنع ج	بلابحر	ابن سینا گوید گیاهی بود که خویشتن را بر درختان بپیچد او بطبع گرم و خشکست بدرجه نخستین و کوهی گوید که او سرد و ترست بستگیهای جگر را بگشاید و آبش صفرا را از تن فرو دارد و تن را پاک کند
نوشادر	نوشادر	جالینوس گوید که او گرم و خشکست بسوم درجه سپیدی چشم را ببرد و چون وی را با توتیا خرد بسایند و چشم کشند و اگر کوفته اش را در گلو و منخناق [illegible] بلغم بود سود دارد و اگر با سرکه و سکنجبین [illegible]
نیلوفر	نیلوفر	اسحق گوید که او سرد و ترست درد سر و شقیقه گرم را سود دارد و بلغمهای فاسد را از سر فرو کشد و شکم را نرم کند و بویش درد سر گرم را [illegible] باشد و ضماد وی اما سپهای گرم را نیک بود و [illegible]
نیل	نیل	دوفس گوید که او گرم و خشکست خون آمدن از اندامها باز دارد و ریشی نقرس را سود دارد و اما سپهای بلغمی را درست کند چون بازی چند بر وی ضماد کنند خون حیض را باز دارد و چکیدن آب
نبیسع	بنفشو	ابوجریح گوید که او خرتر از لولو بود و برادر الوکشته خوانند او بطبع سرد و تر بود شکم نرم کند و تشنگی بنشاند و تبهای صفرائی را سود دارد و ریشی معده را قوی کند و آرزوی طعام آرد و خوب بود
نجن	قصب	قولس گوید که او سرد و ترست خاکسترش گرم بود و پوستش داء الثعلب و داء الحیه را سود دارد و چون جایگاه علت را بدو مالند و گرمی تر را بکوبند و آبش را بخورند آب ناخفتن را براند و سنگ حیض را بگشاید

حرف هی

ازین باب دوم دهم نامهای داروهای مفرد و طبع و منفعتشان از گفتار حکیمان دانا

نامهای داروها بپارسی	بتازی	
هرود	هرهان	ملاینی گوید که او دانهای گرد سیاه بود و بیشتر در میان گندم باشد او بطبع معتدلست بر وسینه را نرم دارد و سرفه کهن را نیک بود و گروهی گویند که درونی کرمی بود و شکم را بغید و دوخیر را نیک باشد
هربوی	حلبه	ابن عبدان گوید که هربوی بپارسی حلبه خوانند ملاینی گوید که مربوی بود و نیز جوی باشد و بطبع و منفعت مرود اندر اول حرفهای ایشان یاد کرده آمد اندر حرف بی و اندر حرف جی
هربد	جعدة	حنین گوید که او نوعی بود از شیح او بطبع گرم و خشک بسوم درجه سستی اندام و درد و جگر را و ریحهای سرد را سود دارد و بسیکی حیض را بگشاید و اگر کوفته اش او در چشم کشند آب فرود آمدن را باز دارد
هزارکیسان	فاشرشیرا	روفس گوید که او گرم و خشک بدوم درجه معده سرد را سود دارد و اگر با انجیر و سرکه وی را بکار دارند بخاشکی سپرز را بغشاند و درد شش را زایل کند و اگر تن را بدو بمالند گر و خارش را سود دارد و ننگ بود
هیل بوا	عود هندی	عیسی گوید که او گرم و خشک است و دل و معده را قوی کند و بادها را از تن تحلیل کند و معده را از آمیزشهای سرد پاک کند و استسقا و درد جگر را نیک بود و چون مرد او نیم درمسنگ با آب سرد بخورند نشاید
هفت بهلو	هفت بهلو	ماسرجویه گوید که او سرد و خشک است شکم را بغید و ریشهای کهنه را درست کند چون کوفته وی را بر ریشها پراکنند که او گیاهی بود که بندد خون آمدن از زیر و از تن باز دارد و بخاصیت منفعت
هلیله زرد	هلیلج اصفر	محمد زکریا گوید که او سرد است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه صفرا را از تن فرود آرد و کوفته دل را سود دارد و تب غب را زایل کند و اسهال را از آمیزشهای صفراوی پاک کند و یرقان و درد
هلیله کابلی	هلیلج کابلی	جالینوس گوید که او سرد و خشک بدوم درجه بلغم و سودا را از اندامها فرود آرد و روده را پاک کند و فالج و لقوه و وسواس سوداوی را سود دارد و چون پنج درمسنگ از وی با انگبین بناشتا بکار دارند
هلیله سیاه	هلیلج اسود	بقراط گوید که او سرد و تر از هلیله کابلی و هلیله زرد باشد سودا را از تن فرود آرد و بادها را تحلیل کند و کوفته دل و جذام را سود دارد و درد سپرز و با سودا نیک بود و چون پنج درمسنگ از وی بکار دارند
هم کوس	مرابنه	محمد زکریا گوید که او گیاهی بود که طعمش شیرین و تیز باشد او بطبع سرد و خشک باعتدال خون را از اندامها باز دارد و چون کوفته اش بر خشکیها یا بر ریشها پراکنند و اگر آبش را بخورند سنگ گرده را باز دارد
هیل بوا	خیری بعج	عیسی گوید که او گرم و خشک بسوم درجه معده و جگر را سود دارد و اشتها را قوی کند و معده را از بلغمهای لزج پاک کند و اندرون طعام آرد و درد سر اگر از سردی بود باز دارد و بادها را از اندامها تحلیل
هیل طبری	هیل الطبری	ابن عبدان گوید که او نوعی از دانها بود و طبعش گرم و خشک بدوم درجه او لطیفتر از قاقله بود معده و جگر را قوی کند و اندامها را سخت محکم دارد و نیرو دهد و بغایت قوت دارد
هیوفاریقون	دادی الرومی	یوحنا گوید که او دار رومی بود او بطبع گرم و خشک بدوم درجه صفرا را از تن فرود آرد و اگر برگش را کوفته بر سوختگی آتش پراکنند نیک بود و اگر بسیکی بپزند و چهار درم بخورند عرق النسا را نیک بود

هیوفی

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
هیوفلوس	جحاب	محمد زکریا گوید که او بطبع گرم و خشک بدوم درجه جگر را از آمیزشهای بد پاک کند و اگر با سرکه وی را بخورند درد سر را منفعت دارد و آب تاختن را بر اندازد و بسیکی حیض را بگشاید و صحت و تن درستی بخشد

حرف واو
از کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعت ان از گفتار پزشکان دانا

وج	عود الوج	محمد زکریا گوید که او نباتی بود که در انبارها روید و طبعش گرم و خشک بدوم درجه بیاریهای سرد را سود دارد و بادهای سرد را از تن تحلیل کند و دوا الثعلب و داء الحیه را بیرد و چون با سکنگبین از باریک چند بکار دارند نیک
ورس	ورس	ماسرجویه گوید که او شکوفه نباتی بود مانند زعفران که از زمین آید و طبعش گرم و خشک و جگر و مثانه را بود و چون درمسنگی کوفته اش با یک وقیه سکنگبین بکار دارند و گرده و مثانه را بغایت منفعت دارد
ورشان	ورشنج	اسحق گوید که گوشتش گرم و خشک در دو بندها اگر از سردی بود نیک بود و پیران را موافق باشد و کودکی را بسیار خوردن از گوشتش زیانکار بود از تشنج زیرا که او خراق خورد و مزاجش مشاکل گشته باشد
وردخیلم	ورد سوس	جالینوس گوید که او معتدلست اما اندکی گرمی دارد و معده را از خلطهای فاسد پاک کند و عرق النسا و درد پشت را نیک بود و معده و جگر و سپرز را نابل کند و بیماریهای صفراوی را منفعت دارد و اندامش را قوی کند و
ورنغس	فنادیرجی	ملاینی گوید که او گرم و خشک بدرجه نخستین سنگهای جگر را بگشاید و سینه و شش را از تری پاک کند و ضماد بر کش با سود مقعد را سود دارد و چون با دو چیزه بردی ضماد کنند بغایت نیک بود
وسمه	ورق النیل	یوحنا گوید که وسمه برگ نیل بود او گرم است بدرجه نخستین خشک بدوم درجه خشکی و ریشی اندام را سود دارد و چون کوفته اش را بر روی پراکنند و خضابش موی را سیاه کند و سبوسه سر را نیک بود
وشه	اشق	محمد زکریا گوید که او صمغ طرثوث بود او بطبع گرم و خشک است بستگی جگر را بگشاید و سنگ گرده و مثانه را پاره کند و عرق النسا و نقرس را سود دارد و اگر کوفته اش را در چشم کشند سپیدی چشم را ببرد و دهد

حرف یا
از کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد و طبع و منفعت ان از گفتار پزشکان دانا

یاقوت	یاقوت	حنین گوید که بطبع معتدلست اندکی گرمی دارد و کوبنده دل و سستی را سود دارد و شادی دل فزاید و ترس را زایل کند چون ولکی کوفته اش با او بخورند و اگر کوفته اش در چشم کشند بینایی چشم را قوت دهد
یاسمین	یاسمین	مسیح گوید که او گرم و خشک بدوم درجه اگر چهار درمسنگ کوفته اش را با انگبین بیامیزند و بناشتا بکار دارند درد زانوها را اگر از سردی بود سود دارد و بویش درد سر را اگر از سردی بود سود دارد و مغز را قوی کند
یبروح	یبروح	محمد زکریا گوید که طبع یبروح را در حرف الف یاد کردیم که او سرد و خشک بسوم درجه درد سر را اگر از صفرا بود سود دارد و چون وی را بر سر بسایند و بر بناگوشها بمالند چند طلی کنند منفعت بسیار بخشد
یتوع	یتوع	ابن عبدان گوید که یتوع نباتهای بود که چون بشکنند چون شیر سخت از وی بیرون آید و او هفت گونه بود عشر و شبرم و لاعیه و عرطنیثا و ماهودانه و مازریون و قطلمون بطبع مرکب و ما او را گوشت یاد کردیم

نامهای بپارسی	داروها بتازی	
بیرنك	حب	حنین گوید که بیرنگ بزبان یونانی خیار را خوانند و طبعش را در حرف حی یاد کردیم اما صیادی سودایی را سود دارد و ضماد وی کرمها را از اندامها بیرون آرد و روغنش صرع را زایل کند و قولنج را بگشاید و خفقان را سود دارد
ببون	خرنوب النبطی	ماسرجویه گوید که او خرنوب نبطی بود او بطبع معتدلست تخم وی ریشهای روده را سود دارد و اگر کوفته اش را با انگبین بسرشند و بر مقعد طلی کنند باسور و ناصور را سود دارد و خوردنش شهوت جماع انگیزد
نیطیطین	یقطین	ابن سینا گوید که هر نباتی که ساق ندارد و در روی زمین شاخ پهن بار شده باشد مانند خربزه و خیار و حنظل و کدو و مرجان باشان ماند از یقطین خوانند و ایشان را خاصیت بسیار باشد شرح داده شد
بلنجوج	بلنجوج	بقراط عودی باشد که در عطر توان نهادن و سوختنی باشد و در ولایتهای مشرق خیزد و گرم و خشک در درجهٔ دوم ابو جریج گوید گرمی و خشکی معتدلست در سوم درجه قوت دل و معده و جگر دهد
بیبعون	بابونس	محمد زکریا گوید که او جندی صداب کوهیست و گرم و خشک در درجهٔ سیوم از ثالیل قلع کند و سده بگشاید و مقوی معده است و ماء یا بعرو اگر طلی کنی بغایت مفید باشد و خوک و سرطان چون طلی کنند باز کردد

حرف الف از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب

آب انگبین اسحق گوید که او سرد است با عتدال بیمار گرم را سود دارد و تشنگی را بنشاند و سرفه را اگر گرمی بود سود دارد صفتش گل سرخ پاک کرده چهار رطل بستانند و ده برگی انگبینه کنند و یک رطل اب گرم در وی کنند و سرش ببندند و شبانروزی سنجان رها کنند پس از آن انگبین بپالایند و باده رطل شکر در وی کنند و باتش نرم و بر اجیدان بپزند که ستبر شود آنگه بکار دارد اب انگبین مداینی گوید که او گرم است بیمار سرد را سود دارد صفتش یک بهر انگبین و ده بهر آب باتش نرم بپزند و کفش برگیرند تا پاک شود پس از آن بپالایند و پیوسته بکار دارند نافع بود و اگر خواهند که قوتش قوی تر و بهتر باشد ابزارها گرم در وی کنند چون مصطکی و زعفران و دارچینی و خیر و دارو و آنچه بدین ماند و شکر همچنین کنند که یاد کردیم اب انگبین ماسرجویه گوید که او سرد و ترست غذاء او را گرمی را سود دارد و امیر بیمار سوخته را از تن فروا دارد و تری فزاید و تن را تازه دارد و گرمی اندامها را بنشاند صفتش شیر بز فربه و جوان که علف نیکو خورده باشد پنج رطل بستانند و یک دانگ خرشه بزغاله در وی افکنند و یک شب بر یک یابند و دیگر روز پالا و ده با نیله سکنکبین کنند و نیک بجوشانند و یک وقیه سکنکبین در وی کنند آنگه از آتش فرو گیرند و بنهند تا سرد شود و روز نخستین چهار وقیه از وی بخورند و دیگر روز شش وقیه و هر روز همچنین می افزاید تا سیری شود اب بزهها و این را بتازی ماء الاصول خوانند حنین گوید که او سنگ مثانه جگر و سپرز را بگشاید و مزاجی که از سردی بغایا دامده باشد سود دارد و بیمار کهن و استسقا را زایل کند صفتش پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی هفت درسنگ بیخ اذخر و نکو فه اش از هر یکی پنج درسنگ مصطکی و سنبل از هر یکی دو درسنگ بیخ روغناس و لک و چوب بلسان از هر یکی دو درسنگ با ماورد و گیاه غافث و بیخ کبر و کاذریوس و کافیطوس و افسنتین رومی گل سرخ از هر یکی سه درسنگ مویز خراسانی بیست درسنگ انجیر ده عدد همه را در دیگی سنگی کنند و چهار رطل اب خوش بروی ریزند و باتش نرم و بر اجیدان بپزند و چون پخته شود بپالایند و چهار وقیه را یک درسنگ روغن بادام شیرین و یک درسنگ اهرو سیا با وی بیامیزید و هر روزی چهار وقیه بکار دارد آب بزهها اسحق گوید صرع را اگر از درد ما بود و درد زهدان را سود دارد و بسنگی چیمی بگشاید صفتش پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و زراوند گرد و دراز و فطوریون باریک و بیخ فاوانیا و وج از هر یکی سه درسنگ مویز طایفی ده درسنگ همه را در سه رطل اب بپزند تا یک رطل باز اید آنگه بپالاید و هر روزی چهار وقیه از وی بستانند و یک مثقال دخرنا و یک مثقال روغن بادام در وی کنند و بکار دارند اب بزهها مسیح گوید که او اب ناخن بر آورد و سنگ مثانه پاره کند صفتش پوست بیخ کرفس و بادیان از هر یکی پنج درسنگ بر سیاوشان و اسقولوقندریون از هر یکی سه درسنگ تخم خربزه و دانه قلب از هر یکی هفت درسنگ مویز خراسانی بی دانه ده درسنگ انجیر حلوانی ده عدد همه را در سه رطل اب خوش باتش نرم بپزند تا یک رطل باز اید آنگه از آتش فرو گیرند و بپالایند و هر روز چهار وقیه از وی بستانند و یک درسنگ تخم بنیا و یک درسنگ جوالیهود کوفته با وی بیامیزند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود آب بزهها ثابت قره گوید که او فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و بیمار بهار بلغمی را سود دارد صفتش پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و اذخر از هر یکی ده درسنگ تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون از هر یکی چهار درسنگ مصطکی و سنبل خوش و جنطیانا و شکو اذخر

از هریکی دو درمسنگ و نیم دانه بلسان و اسارون از هریکی دو درمسنگ چوب بلسان و چوب سلیخه و سنبل و بوزیدان از هریکی سه درمسنگ مویز خراسانی
بی دانه بیست درمسنگ همه را در چهار رطل آب خوش بپزند باتش نرم تا بیک رطل باز آید پس از آن ویرا پالایند هر روز چهار وقیه ازوی با یک درمسنگ روغن
بادام و یک درمسنگ روغن بید انجیر بکار دارند **باب ترها** و این را بتازی ماالبقول خوانند **ماسرجویه** گوید که بیشتر ها ی معده و جگر
بپزند و یک شبانه **صفتش** کاسنی و برشن و انگور روباه همه با هم بکوبند و آب بروی زنند و آنگاه در دیگ سنگین کنند و باتش نرم بپزند تا نیم [illegible]
برگیرند و چون دو بار جوشیده بود دیگ را فرو گیرند و سی درمسنگ شکر با ده وقیه سکنگبین نیک بکار دارند نافع بود **آب زوفا**
و این را بتازی ماالزوفا خوانند **محمد زکریا** گوید که او بر درشتی نفس را نیک بود **صفتش** عناب گرگانی ده بشمار سپستان سی عدد مویز
خراسانی بی دانه بیست درمسنگ انجیر حلوانی [illegible] بیخ [illegible] درمسنگ پرسیاوشان چهار درمسنگ تخم خطمی و تخم خبازی پرست از هریکی سه درمسنگ زوفا
خشک و خطمی از هریکی دو درمسنگ همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید آنگاه از آتش فرو گیرند و بپالایند هر روزی چهار وقیه ازوی با
[illegible] با لعوق کوکنار و یک مثقال روغن بادام شیرین بکار دارند نافع بود **آب غوره** و این را بتازی ماالحصرم خوانند
حنین گوید که بهترین آنست که ترش و صافی باشد او بطبع سرد است اول درجه خشکست بدوم درجه صفرا را بشکند و گرمی آب را سود دارد
اما سینه را زیان دارد و صلاحش شیرینی و چربش باشد که از پس وی بخورند تا زیان ندارد **صفتش** غوره را درست بمالند و آبش را
صافی کنند و در آن [illegible] کنند و روزی چند با قتاب نهند و بوقت چون [illegible] بروی بپاشند تا ترشی بروی نگاه دارد و بوقت حاجت ازوی بکار دارند
نافع بود **آب جو** و این را بتازی ماالشعیر خوانند **ابوجریح** گوید که او درد گلو را سود دارد چون بدو غرغره کنند و گرمی را باز دارد چون
ازوی بخورند **صفتش** پوست بیرون جو بستانند و خرد بکوبند و آبش را پالایند و در دیگ سنگین کنند و چندان بپزند که دو بهره ازوی بشود و یک بهره بماند
پس از آن سه رطل آب ازوی بستانند و خرد بکوبند و آبش را پالایند و در دیگ سنگین کنند چندان بپزند که دو بهره ازوی بشود و یک بهره بماند پس از آن
سه رطل آب ازوی بستانند و سه رطل انگبین با وی بیامیزند و همه را در دیگ سنگین کنند و باتش نرم بپزند تا دو بهره ازوی بشود آنگه از آتش
فرو گیرند و بپالایند و [illegible] و زعفران و شب یمنی از هریکی پنج درمسنگ کوفته و بیخته با وی بیامیزند و همه را در قدح انگبینه کنند و یک هفته بنهند
تا بهم آمیخته شود آنگه بوقت حاجت بکار دارند نافع آید **آب لیمو** و این را بتازی ماالیمو خوانند **ماسرجویه** گوید که بهترین
آنست که لیمو را پوست باز کنند و آنگه صافی کنند او بطبع سرد و خشکست صفرای تیز را بشکند و احشای گرم را خنک کند و تشنگی را بنشاند و اشتهای
طعام آرد و معده را قوی کند و خداوندان گرم مزاج را موافق باشد اما چون ازوی بسیار خورند خشکی کند بر سینه را زیان دارد و صلاحش آنست
که پس وی جلاب بخورند تا زیان ندارد **آب میوها** و این را بتازی ماالفواکه خوانند **جالینوس** گوید که او تبهای گرم را سود
دارد و گرمی جگر را بنشاند و صفرا را از تن فرود آرد **صفتش** آلوی [illegible] و عناب گرگانی از هریکی پنجاه بشمار مویز طایفی بی دانه و شاهتره
از هریکی بیست درمسنگ تخم شاهتره و سنای مکی و افتیمون [illegible] از هریکی هشت درمسنگ هلیله زرد پانزده درمسنگ خیار چنبر هندی بی استخوان
سی درمسنگ همه را در تغاری رنگین کنند و پانزده رطل آب بروی ریزند و سه روز با قتاب بنهند تا قوی شود و بوقت حاجت سه روز با سکنگبین
شکری هر روزی چهار وقیه ازوی بکار دارند پس اگر کسی را این دارو خوردن [illegible] و پنج درمسنگ بنفشه خشک بروی افزایند بجای سکنگبین

و با شراب کوکنار بکار دارند نافع بود **آب نخود** و این را بتازی ماالحمص خوانند **ابوجریح** گوید که او گرم و ترست فالج و سستی اندامها را سود دارد
و آب پشت افزاید و شیر زنان زیادت کند و حیض را بگشاید و آب تاختن فرود آرد اما صفرا انگیزد و مثانه را زیان دارد و صلاحش آنست که پس ازوی
سکنجبین خورند **صفتش** [illegible] و گشنیز کوفته و سرد و را با روغن کنجد قلیه کنند و از آن پس نخود بدرست کنند و باتش نرم بپزند و کفش بگیرند
تا [illegible] که پخته شود و اگر خواهند شیر تازه بیند در وی کنند و بکار دارند و اگر بجای نخود باقلی کنند هم روا باشد **آب روشته** **محمد**
زکریا گوید که او معده را [illegible] بود و چون ویرا نیکو پخته باشند و بریان کرده گرانی بسیار نبود ویرا اندر معده نه ایستد و گرانی
او را بر کالهای سرکه و ترشیها بشکنند چون بعد ازو بکار دارند خداوندان سرد مزاج را بترشی خوردن حاجت نبود **ابراهیمی** و این را بتازی
ابراهیمیه خوانند **حنین** گوید که او معده و جگر را سود دارد و شادی در دل افزاید و قوت را قوی کند و او را همچون زیربا باید پخت مگر آنکه عوض
سرکه و آب غوره کنند یا اندکی سرکه و آرد سپید در وی کنند و ابزارهایش بیشتر کنند و نیز عود هندی با بادام در وی کنند تا منفعتش بیشتر باشد
آبکامه و این را [illegible] خوانند منفعتش را در کتاب دارو ها یاد کرده ایم اکنون صفت کردن اش اینجا یاد کنیم تا بر کسانی که [illegible]
نداند آسان بود **صفتش** [illegible] وارد گندم از هریکی هشت رطل بستانند و آرد [illegible] خمیر ترش [illegible] کنند و بپزند [illegible]
کنند و از آن پس او را [illegible] بکوبند و [illegible] پنج رطل نمک کوفته [illegible] پنج وقیه تخم بادیان و دو وقیه
شونیز با وی بیامیزند و چهار شبانه روز [illegible] با قتاب گرم نهند و هر روز سه بار آب بروی همی زنند و چون خمیر ویرا همی مالند [illegible]
روز و شبانگاه تا بدان وقت که سیاه شود و آنگاه ویرا در سبوی رنگین کنند و چندان آب بروی ریزند و یک هفته او بگذرد و ویرا با قتاب
نهند [illegible] و شبانگاه بکوبند و چون بجوشش آید [illegible] کنند تا بیاساید پس از آن ویرا پالایند و صافی ویرا در سبوی رنگین کنند
و ثفلش را دیگر باره در تغاری رنگین کنند و آب بروی بریزند و یک هفته دیگر با قتاب بنهند و چنان که گفتیم همی کنند تا [illegible]
و از آن اگر خواهند که خوش [illegible] باشد دو رطل انگبین کم کرده با وی بیامیزند و لختی زعفران و دارچینی کوفته در وی کنند تا خوش بوی گردد
و هنگام حاجت ازوی بکار دارند نافع آید **آبی بروده** و این را بتازی سفرجل مربا خوانند **ابن سینا** گوید که او معده را قوی کند
و شکم ببندد و طعام را هضم کند **صفتش** آبی بزرگ رسیده را بستانند و پوست و درون آن را بیفکنند و هر یکی را بچهار پاره کنند و آنگه دو بهره
آب در وی ریزند و بهری انگبین و همه را در دیگ سنگین کنند و باتش نرم بپزند و چون پخته گردد از آتش فرو گیرند و [illegible] ویرا با انگبین
بپزند پس از آن جمله را در [illegible] کنند و این دارو ها بروی بپزند زعفران و هلیله و قاقله از هریکی دو مثقال قرنفل و دارچینی از هریکی
نیم مثقال مشک [illegible] و نیم درم [illegible] دارو که گفتیم بروی بپزند و از آن پس جمله را در سبوی رنگین کنند و
انگبین صافی در وی کنند و هنگام حاجت بکار دارند نافع بود **اچارها** و این را بتازی مخللات خوانند **جالینوس** گوید که اچار
بطبع آن چیزی که ازوی کنند [illegible] سردی بیشتر دارد و بر معده گرانی بکند و هر چه از آب میوهای ترش کنند هم سرد بود و گرانی کند و اچار
سرکه کند اچار گوشت [illegible] کنند [illegible] چون [illegible] کنند قولنج خیزد و جمله استادان این صناعت چنین گویند
و ازوی پرهیز فرمایند زیرا که گوشت مرغ که با دوغ یا شیر خورند ازوی بیم قولنج صعب باشد و اگر بوقتی اندکی خورده اند علاجش آنست که دروقت

بیکی گرمی تیز نیز و خوردن و کرا دیشهای کرم تا با دهار ابشکند و اجابی کرایب انار کنند در دل اسود دارد و ایچ انزوی با چیندان کشته عسلی با نوازده و
نفزی چیندان باشد که از تختی تیز بود و صفرا را زیان دارد اما درد کوارد و دیگر تختی تیز بخور و زیان کند از دو هر کسی با خورد مزاج او با بد احساس کرد
تا زیان ندارد دست کند **ارسطون بزرگ** اسحق گوید که تفسیر این دارو پارسی فرو زنگی باشد او سستی اندامها و بخار
بیل و درد شکم را سود دارد و تب جادم و قولنج و درد زهدان را نیک بود **صفتش** فرفیون و زعفران و سلیخه و حاما و افیون و اقاقیا و قسط
و مرو سنبل و صمغ عربی و تخم بید انجیر و تخم خندقوق و تخم کلیکین و تخم انجره و مقل و کندر و دریق و نتری و گوگرد زرد و میعه تر و پلپل سپید از هر یکی
پنج درمسنگ عاقرقرحا و بادزنبریه و ... خشک تخم سداب و تخم کرفس و تخم خطمی و نانخواه و تخم خشخاش از هر یکی چهار درمسنگ تخم ... ده درمسنگ
تخم معصفر و زنجبیل از هر یکی و ... از هر یکی ده درمسنگ انچه ازین داروها خشک بود و بر او بکوبند و انچه تر باشد ...
کنند تا بکدازد و بعد از ان بقدر حاجت انگبین در وی کنند و پنج درمسنگ روغن بلسان با وی بیامیزند و همه را در دیگی سنگین کنند و روغن بلسان
با وی بیامیزند و بر آتش نهند تا بجوش آید و انگه فرو گیرند و در سبوی رنگین کنند و تا شش ماه نگاه دارند انگاه بوقت حاجت مثقالی از وی
بکار دارند و هر چند کهن تر باشد بهتر بود و قوتش تا ده سال بماند **ارستون خرد** چنین گوید که او بصفت ارسطون بزرگ
بود **صفتش** افیون و سلیخه از هر یکی چهار درمسنگ عاقرقرحا و زعفران و فرفیون از هر یکی سه درمسنگ جاوشیر درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین
صافی بسرشند و در سبوی رنگین کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ از وی بکار دارند نافع بود بعد از شش ماه **اسود سلیخ**
ابن سینا گوید که این دارو جمع کرده سلیم است و این معجون گرمست فالج و بیماریهای سودایی و بلغمی را سود دارد و ...
صفتش تخم سنبل سی درمسنگ کا و شیطرج ... درمسنگ شونیز و بارزد و فانیذ از هر یکی پانزده درمسنگ بیخ حنظل و گوگرد
زرد و خردل و مقل ازرق و حرتیق و میان خرده و تخم کلیکین و وج و سکنکبین و ... بنجنکشت و سداب از هر یکی ده
درمسنگ افیون و فرفیون و ... و پلپل سپید و کندس و ... بیخ ... و بیخ ... و عاقرقرحا و صبر و ...
و شطیره از هر یکی پنج درمسنگ سنبل و مصطکی و زرنباد و درونج از هر یکی دو درمسنگ زعفران نیم مثقال انچه ازین داروها خشک بود
بکوبند و انچه صمغ بود بقطران شامی بیاغارند تا نرم شود و فرفیون را ... بار دیگر بکوبند و بهم بیامیزند و در چینی ... کنند و ...
... کنند و بعد از دو ماه بیرون آرند و بوقت حاجت یک درمسنگ تا دو درمسنگ بقدر قوت بیمار بکار دارند و قوت این دارو تا چهار سال
بماند و انگه ضعیف شود **اسفاناخ ابا** و این را بتازی اسفاناخیه خوانند محمد زکریا گوید که او سستی
شکم را نرم کند و بر سینه را سود دارد و سرفه را زایل کند اما در معده باد انگیزد و صلاحش با ... و دارچینی بود تا زیان ندارد **صفتش**
گوشت را خرد بکوبند و در دیگ نهند و اندکی آب بر وی ریزند و با آتش نرم بجوشانند و زیره و کشنیز کوفته بر وی پراکنند و اندکی دارچینی
و روغن کنجد در وی کنند و چون گوشت بجوش آید اسفاناخ را بر وی نهند و بجوشانند چندانکه آبش کم شود و اگر بیخ در وی کنند و با آتش نرم
بپزند تا تمام پخته گردد **اغبر** داروی چشم بود اسحق گوید که او کوچشم ... و ریشهای چشم را سود دارد **صفتش** توتیای کرمانی
پرورده و درمنه سوخته ... از هر یکی دو درمسنگ شکر طبرزد پنج درمسنگ همه را کوفته و بیخته بهنگام حاجت در چشم کشند نافع بود

اکسیر بن داروی چشم بود مسیح گوید که او ریشهای چشم را سود دارد **صفتش** شادنج شسته سه درمسنگ نشاسته
و اقلیمای سیم و افیون و مر از هر یکی درمسنگی صمغ عربی و عنزروت از هر یکی دو درمسنگ سپیداب شست درمسنگ همه را کوفته و بیخته
... بسایند تا نرم شود و در چشم پراکنند نافع بود **افرد** محمد زکریا گوید که افرد غذای او ... نیکو باشد
و تیزی صفرا بنشاند و بلغم را ببرد و خداوندان سودا را و کسانی را که پیها ضعیف بود و بر سینه درشت باشد زیان دارد و علاجش ...
زیرا و با شد خوانی خورند و بادام پوست کنده و گل ارمنی و صمغ عربی بکار دارند تا زیانش کمتر شود ...
... را سود دارد **الوی پرورده** و این را بتازی اجاص مربا خوانند ابن سینا گوید که او معده را نیرو دهد و
طعام را هضم کند و هر کسی را موافق باشد **صفتش** الوی تازه با استخوان و بهره انگبین و دو بهره آب جمله را در دیگ سنگین کنند
و آلو را با وی بیامیزند و دو بار بجوشانند انگه روز دوم با انگبین تنها وی را بپزند و داروهای که در پروردها یاد کردیم هم بدان
قیاس بکوبند و بر وی پراکنند و اگر آلوی خشک باشد سه شبانروز وی را در آب نهند و چنانکه آلوی تازه را یاد کردیم وی را بپزند **امرود**
پرورده و این را بتازی کمثری مربا خوانند اسحق گوید که او معده را قوی کند و شکم ببندد **صفتش** امرودی که سخت
... بود ... و او را در دیگی کنند و انگبین بر وی بریزند چندانک بالای او برآید و انگه با آتش نرم بجوشانند تا پخته شود پس
از ان در سبوی رنگین کنند و نگاه دارند تا بوقت حاجت **املج پرورده** و این را بتازی املج مربا خوانند حنین
گوید که او دل را سود دارد و معده و احشا قوی کند **صفتش** املج درست بره بگزینند و ... شبانروز وی را در آب سرد
بیاغارند تا نرم شود و از ان پس وی را با انگبین و آب دو بار بریزند و داروهای که یاد کردیم بر وی ریزند و جمله را در سبوی رنگین
کنند و انگبین صافی در وی کنند و نگاهش دارند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **امرود سیاه** ماسرجویه
گوید که او ضعف جگر و سپرز را سود دارد و سستی جگر را بگشاید و آب ناخن را فرو آرد و سنگ گرده را پاره کند و باغاز علت
استسقا را نیک بود **صفتش** تخم گزر دشتی و زیره کرمانی و حب بلسان و سلیخه و قردمانا و شکوفه اذخر و تخم کرفس از هر یکی ...
دار پلپل و قسط و سنبل سپید از هر یکی نیم درمسنگ ... ده ... روج و زعفران از هر یکی دو درمسنگ
همه را کوفته و بیخته با انگبین صافی بسرشند و بهنگام حاجت چند فندقی از وی بکار دارد و قوت این دارو تا سه سال بماند
انقردیا محمد زکریا گوید که انقردیا ... خوانند او ... را سود دارد و فالج و لقوه را ببرد و ...
... بکند **صفتش** هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یکی دوازده درمسنگ شونیز ... درمسنگ طباشیر و هلیله زرد و سعد و بلادر از هر یکی
دو درمسنگ پلپل و دار پلپل و زنجبیل پنج پلپل و انیسون از هر یکی چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته با دو صد درمسنگ ... با آب ... بگدازند
و همه داروها را کوفته بدو بسرشند و در سبوی رنگین و ... سخت ببندند و تا شش ماه در میان جو بنهند پس از ان بوقت حاجت بکار دارند
و قوت این دارو تا سه سال بماند پس از ان ضعیف شود **انوش دارو** ابن سینا گوید که او داروی بزرگست از ان مفردات شادی ...
افزاید و دل را قوی کند و گونه را رنگ دارد و بوی دهن خوش کند و جگر را منفعت دهد چون پیش از طعام و پس از طعام اندکی ازو بکار دارد

صنعتش گل سرخ شش درمسنگ سنبل پنج درمسنگ قرنفل ومصطکی وسنبل واسارون از هر یکی سه درمسنگ قرفه وزرنب وزعفران وبسباسه وقاقله
وهلیله اندو وجوز بویا از هر یکی درمسنگ همه را کوفته وبیخته وزان پس یک رطل آمله تازه با نه رطل آب بجوشانند تا از وی دو بهر بشود و بهری بماند
بپالایند ودیگر باره در دیگ سنگین کنند ودو من بابنه سکر بس با وی بیامیزند ودیگر باره بجوشانند تا ستبر شود وانگه از آتش فرو گیرند واین داروهای
دیگر کوفته وبیخته چنانکه گفتیم بروی پراکنند ونیک بزنند تا بهم آمیخته گردد وانگه در سبوی رنگین کنند وبوقت حاجت مثقالی با دو بکار دارند
وقوتش تا چهار سال بماند وازان پس ضعیف شود **انگبین انجیر** واین را بتازی عسل التین خوانند او بطبع گرمست کرده ومثانه سرد را سود دارد
وسرفه واح را سود دارد **صنعتش** انجیر خشک را در دیگ کنند وچندان آب در وی کنند که زبرش برآید وانگه باتش نرم دیر بجوشانند وهرگاه که آبش
کم شود می فزایند تا مهرا به شود پس از آب رها کنند ودیگر شب بپالایند وصافی کرده در پاتیل کنند ومی جوشانند تا بقوام انگبین باز آید
واگر بوقت پختن چهار یک ورابنه در وی کنند بشراب انجیر شود ومنفعتش آنست که شکم نرم کند وزردی که وی را ببرد و ثقل را از روده فرو دارد
وبیشتر علتهای سینه که از سردی بود سود دارد **انارابا** واین را بتازی رمانیه خوانند **مسیح** گوید که بهترش آنست که از انار دانه ترش کنند او
سرد وخشک گرمی اشارا سود دارد وشکم را ببندد وخون آمدن از شکم باز دارد وخداوندان گرمی وصفرا را منفعت دارد وخداوندان قولنج را
بد بود وصلاحش آنست که پس از وی حلوای بانگبین خورند وسبکی نبید وبکار دارند که نافع بود **اندودنی** واین را بتازی طلی خوانند واین
اندودنی خارش وتبش را از تن زایل کند **صنعتش** سپید خربق سرخ وروغن زیت همه را بیکجای بیامیزند ودر تن مالند وباقی بیشینه
یابکرمابه کوم خون کنند که منفعت دارد واگر نه بود نبید وآب کرفس مطبق قرد مانا دیگر روغن گل همه را بهم بیامیزند ودر اندامها مالند
گوید که اگر اهل وتخم برچین دشتی همه را بکوبند وبرکه بیامیزند ودر تن مالند چیست وقوبا را نیک بود وزایل کرد او

حرف بی از کتاب دوم در غذاها وداروهای مرکب

بالوده بشکر واین را بتازی فالوذج السکری خوانند **محمد زکریا**
گوید که چون پالوده بشکر وروغن بادام کرده باشند معتدل باشد وهر کسی را شاید وزیان ندارد اما جوانان را وخداوندان گرمی را بهتر بود
که از پس سکبا وطعامها خورند واگر پیش از خوردن او وبعد ساعت یک شربت سکنجبین خورند که تشنگی کاسته کرده باشند اگر در جگر وسپلی
با معاینی این باشد **بالوده بانگبین** واین را بتازی فالوذج العسلی خوانند **ابن سینا** گوید که او پیران وخداوندان سردی را
بهتر بود وایشان را بصلاح آوردن مزاج حاجت نیاید مگر که ازوی بیشتر خورده باشند وچون ایشان را شکم ببندد علاجشان آن بود که آب
گرم اشامند وآهسته روند وشافهای که مران کارها را شاید بخویشتن برگیرند تا از شکم ایشان فرود آید واگر بسنده نبود گوارش فلفلی وگوارش
شهریاران واریج بدین مانند بکار دارند تا شکم نرم شود واین تدبیر که گفتیم مر حلواها را که گرانی دارند وغیره باشند سود دارد **بادام پرورده**
واین را بتازی لوز مرباه خوانند **ابن سینا** گوید که او سرفه ودرشتی بر وسینه وگلو را سود دارد **صنعتش** بادام تازه که پوستش سخت نشده باشد
صد نیکو وبزرگ از وی بگزینند وهمه را در دیگ سنگین کنند وانگبین خام بروی بریزند چندانکه زبرش برآید وانگه نیک بجوشانند وزان پس فرو گیرند
وسه شبانروز همچنان رها کنند انگه جمله را از انگبین برآرند وعوضش شکر طبرزد با وی بیامیزند ودیگر باره باتش نرم بجوشانند وانگه در برنی انگبینه
کنند وبهنگام حاجت از وی بکار دارند نافع بود **بادمعرج** گوید که او بستگی جگر وسپرز بگشاید وسرفه زمستان وتب بلغمی وتنگی نفس و

درمعق

ودرمعان وسستی اندامها را منفعت دارد **صنعتش** زنجبیل ودرونه وافیون ومیان خرده وعاقرقرحا وبیل وسلیخه وهرم ومجوس وتخم
وقسط وبلبل وحماما وشیر وزعفران از هر یکی شش درمسنگ جند بیدستر درمسنگ مروارید خرده وباز زهره ومر از هر یکی دوازده درمسنگ همه را کوفته
وبیخته وبانگبین برسرشته ودر سبوی کنند بوقت حاجت بکار دارند وقوتش تا دو سال بماند وزان پس ضعیف گردد **باسلیقون بزرگ**
حنین گوید که او تاریکی چشم وخارش را سود دارد وبینائی را تیز کند **صنعتش** کف دریا واقلیمیای سیم از هر یکی ده درمسنگ روی سوخته
پنج درمسنگ نمک اندرانی ونشادر هندی وسپیدآب ارزیر وبلیل ودار بلیل ومیان خرده وسنبل خوش ومره از هر یکی دو درمسنگ
نمک هندی وقرنفل ودو دانگ از هر یکی درمسنگ صبر سقوطری وانزروت ومامیثا از هر یکی پنج درمسنگ مرصافی ومامیران چینی وزنجار
وزرد وبهو از هر یکی سه درمسنگ هلیله زردی استخوان چهار درمسنگ نمک بان پنج ستیر همه را خرده کوفته در خمره کنند وبکار دارند
بوقت حاجت نافع بود **باسلیقون خرد** گوید که منفعتش همچون منفعت باسلیقون بزرگ بود **صنعتش** اقلیمیای سیم پنج درمسنگ روی سوخته
ده درمسنگ نیم سپیداب ونمک اندرانی ونشادر وجفت وبلیل ودار بلیل از هر یکی درمسنگ کف دریا پنج درمسنگ مره ودو دانگ از هر یکی
نیم درمسنگ مره ودو دانگ از هر یکی نیم درمسنگ همه را کوفته وبیخته بوقت حاجت در چشم کشند نافع بود **بخته افتیمون** واین را بتازی مطبوخ
الافتیمون خوانند **یوسف ساهی** گوید که او سودا وافروبیا وامیزشهای ستبر را سود دارد **صنعتش** هلیله زرد ومویز بی دانه از هر یکی بیست
درمسنگ بسباسه وترنجبین نیم کوفته از هر یکی نیم درمسنگ همه را در پنج رطل آب بپزند تا یکی از وی بماند وانگه بیست درمسنگ افتیمون
بر وی افگنند ویک شب رها کنند ویک درمسنگ غاریقون کوفته وطلی انگبین با وی بیامیزند وتجان نیم گرمش بخورند **ثابت قره**
گوید که هلیله سیاه وبسباسه ومویز بی دانه که بر سر تخم بپزند وغاریقون وتخم حنظل ونمک هندی همه را کوفته بانگبین برسرشته
بعد ساعت بخورند نیک بود **بخته افتیمون** واین را بتازی مطبوخ الافتیمون خوانند **صنعتش** هلیله سیاه وهلیله زرد وخرمای هندی
ومویز بی دانه وشنجار از هر یکی چند انکه خواهند با آب بپزند وفلوس خیار چنبر وافتیمون بروی افگنند وبدست بمالند وانگه بپالایند ویاده
غیقرا وترید وغاریقون ونمک هندی بقدر بروی افگنند ودر وی بمالند ونیم گرم بخورند سخت نیکو بود **بخته افتیمون محمد** گوید که بخته چهار بیای
سودائی ودا الثعلب وگر وبهق وخوره را تمام را سود دارد **صنعتش** هلیله سیاه بریان کرده بیست درمسنگ بسباسه چهار درمسنگ
مرو ونیم کوفته در دو من آب بپزند تا یک من باز آید وانگه هشت درمسنگ افتیمون بدو در افگنند ویکبار دیگر بجوشانند وانگه فرو گیرند وبپالایند
چهار دانگ سنگ غاریقون ودو دانگ تخم حنظل با کوفته وبیخته بانگبین برسرشته وبیش از این بخته بیک ساعت بخورند **ثابت قره** گوید که
نیم درمسنگ تربد وپاتره درمسنگ مویز بی دانه بروی زیادت کنند تا قوت ومنفعتش بیشتر باشد وهرگاه بکار دارند **بخته**
افسنتین واین را بتازی مطبوخ الافسنتین خوانند **جالینوس** گوید که او درد جگر وسپرز ومعده را که از بلغم بود سود دارد وتبهای مخالف
را سود دارد **صنعتش** انیسون وتخم کرفس وتخم بادیان وافسنتین واسارون وبیخ اذخر از هر یکی ده درمسنگ باندازه بپزند وچون پخته
شود بپالایند وچندانکه خواهند از وی بخورند نافع بود **بخته انجیر** واین را بتازی مطبوخ التین خوانند **ماسرجویه** گوید که او علتهای برو سینه را
که از بلغم وسردی بود سود دارد وسرفه وربو ودمه ونیک بود وتبهای فاسد از معده واحشا پاک کند **صنعتش** انجیر حلوائی یک بهره مویز

خراسانی بی دانه و میویز سکزی از هر یکی بیست عدد تخم بادیان و انیسون از هر یکی چهار یک درم و آب خوش چندان بپزند دو بهر از وی بشود و یک بهر بماند آنگه
بپالایند و بر سر کاشنی نیم رطل یا کمتر یا اندکی روغن بادام شیرین بیامیزند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود مطبوخ بنفشه و این را بتازی مطبوخ
البنفسج خوانند اسحق گوید که او صفرا و گرمیها را از تن فرود آرد و تبهای گرم را نیک بود صفتش بنفشه هفت درمسنگ گل سرخ ده درمسنگ
برگ نیلوفر پنج درمسنگ آلو پانزده بشمار عناب گرگانی و سپستان از هر یکی سی بشمار خرمای هندی بی استخوان بیست درمسنگ پنج درهم
ورسام کوفته سه درمسنگ تخم کاشنی و خشخاش یکی از هر یکی پنج درمسنگ تخم کدو و خیار پوست کنده از هر یکی چهار درمسنگ همه را بپزند چنانکه
رسم او بود و آنگه بپالایند و بار دیگر ده درمسنگ فلوس خیارشنبر و سی درمسنگ ترنجبین و ده درمسنگ شیرخشت با وی بیامیزند و دیگر باره بپالایند
و پانزده درمسنگ شراب بنفشه بکار دارند نافع بود مطبوخ خیارشنبر حنین گوید که او صفرا را بنشاند و گرمی اندامها را ببرد و گر و خارش را
سود دارد و ریشهای روده و اندام را زایل کند صفتش هلیله زرد و خرمای هندی بی دانه و میویز بی دانه و آلو و عناب گرگانی از هر یکی هفت
درمسنگ خیارشنبر چهارده درمسنگ همه را در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید آنگه نیم گرمش بخورند یوحنا گوید که درمسنگی غاریقون کوفته
با جلاب بجوشانند و وی بکار دارند تا منفعتش بیشتر باشد مطبوخ زوفا اسحق گوید که او سرفه را ببرد و سینه و بلغم را از ملینی فاسد پاک
کند و ریش احشا را سود دارد صفتش عناب گرگانی بیست عدد سپستان چهل دانه انجیر حلوانی ده بشمار میویز بی دانه هفت درمسنگ
بیخ و ورسام دو درمسنگ جو کوفته سه درمسنگ کشنیز نیم درمسنگ تخم خیار و تخم خطمی و زوفا از هر یکی سه درمسنگ همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل
از وی بماند پس از آن هفت درمسنگ بنفشه پرورده و یک درمسنگ روغن بادام با جمله و قند ازین بیامیزند و بکار دارند نافع بود مطبوخ ۲
زوفا مسیح گوید که او سرفه کهن با ورد بر و سینه را سود دارد صفتش عناب گرگانی ده بشمار سپستان سی دانه انجیر حلوانی
بیخ عدد و ورسام و میویز بی دانه از هر یکی پانزده درمسنگ تخم خطمی هفت درمسنگ زوفا ده درمسنگ همه را در چهار رطل آب بپزند
تا بیک رطل باز آید آنگه هفت درمسنگ بنفشه پرورده یک درمسنگ روغن بادام با وی بیامیزند و بوقت حاجت بکار دارند نافع
بود مطبوخ زوفا ابوجریج گوید که او درد دندان و تب و سیل و سرفه کهن را سود دارد و خاصه که از سرفه اذکری بود صفتش عناب گرگانی
بیست بشمار سپستان پنجاه دانه انجیر خشک سی عدد میویز بی دانه ده درمسنگ بیخ ورسام پانزده درمسنگ کوکنار سپید هفت درمسنگ
تخم خطمی و مورد دانه و کثیرا از هر یکی پنج درمسنگ پرسیاوشان و زوفا از هر یکی سه درمسنگ همه را بپزند و با لختی روغن بادام بکار
دارند نافع بود مطبوخ غافث اسحق گوید که او تب جامع و تبهای بلغمی و تبهای کهن را سود دارد و بیماریهای صعب که در سده بود
زایل کند صفتش هلیله زرد و میویز بی دانه و شحم حنظل و بادآورد و بر غافث از هر یکی یک بهر بستانند و جمله را با آتش نرم بپزند
و آنگه بپالایند و باندازه علت بخورند سابوری گوید که بری بادیان بادی زیادت کنند بهتر باشد مطبوخ میوها حنین
گوید که او سده جگر را از افزونی غذای بد پاک کند و درد سر که از گرمی بود سود دارد صفتش آلوی سیاه نیم رطل خرمای هندی
بی دانه بیست درمسنگ عناب گرگانی بیست بشمار میویز بی دانه ده درمسنگ همه را در دو رطل آب خوش با آتش نرم بپزند تا یکی
از وی بماند آنگه بپالایند و بیست درمسنگ فلوس خیارشنبر در وی کنند و بدست بمالند تا حل کرده و سحرگاه نیم گرمش بکار دارند که

نافع بود

که نافع باشد هلیله مطبوخ ماسرجویه گوید که او سستیهای اندام و یرقان را سود دارد و تن را از آمیزشهای بد پاک کند صفتش هلیله
زرد و هلیله کابلی بی استخوان از هر یکی ده درمسنگ خرمای هندی بی دانه پانزده درمسنگ عناب گرگانی ده بشمار میویز بی دانه
هفت درمسنگ گل سرخ و نیلوفر از هر یکی چهار درمسنگ بنفشه خشک سه درمسنگ همه را در دو رطل و نیم آب خوش با آتش نرم
بپزند تا دو بهره از وی بشود پس از آن پانزده درمسنگ فلوس خیارشنبر در وی کنند و بدست بمالند تا حل شود آنگاه نیم گرمش سحرگاه
بکار دارد و پس اگر بیمار ضعیف بود نیمه اش بخورد که منفعت نماید برنج بشیر مداینی گوید که بهترش آن بود که بشیر پخته باشد
او بطبع معتدل است و غذا بسیار دهد و آب پشت افزاید و مغز زود شود اما بسکی در اندامها بدید آرد و صلاحش آنست که او را
با شکر طبرزد یا با انگبین خورند تا زیان ندارد صفتش یک رطل برنج را نیک بشویند و در دیگ کنند و یک رطل آب با وی بیامیزند
و با آتش نرم ویرا بجوشانند پس از آن ده رطل شیر تازه در وی کنند و بپزند و چون پخته شود از آتش فرو گیرند و روغن در وی کنند
و بکار دارند نافع بود برود چشم جالینوس گوید که او چشم را جلا دهد صفتش نشاسته چهار درمسنگ صمغ عربی دو درمسنگ اسفیداج ارزیز
و اقلیمیای سیم و سرمه از هر یکی درمسنگ همه را خرد بکوبند و بپرنیان بیبیزند و دیگر باره بهاون نیک بسایند تا نرم شود و بوقت
حاجت در چشم کشند نافع بود برود دهان زوفس گوید که این برود بیماریهای دهن را که گرمی بود سود دارد و الماس کلو و قلاع را
نیک بود و کام فرو آمدن را منفعت بزرگ دارد صفتش نشاسته پنج درمسنگ تباشیر درمسنگ تخم پرپهن و زرشک پوست تخم خیار
از هر یکی چهار درمسنگ تخم گل سرخ سه درمسنگ کافور دو دانگ همه را کوفته و بیخته در گلو و دهن و بیزد و دهن پراکنده نیک بود گر علت
بود تری و کلان رو کرمانو و پودینه و گل ختک از هر یکی مثقال همه را کوفته با آنچه داروها که گفتیم بیامیزد و بوقت حاجت بکار دارد و نافع
بود برود سیاه اسحق گوید که او سپیدی چشم را سود دارد و آزموده ایم صفتش افیون پنج درمسنگ سنگ توتیای هندی و اقاقیا از
هر یکی نیم درمسنگ کافور و روی سوخته و مامیثا از هر یکی درمسنگ زعفران دانگی و نیم و اقلیمیای سیم از هر یکی دو درمسنگ و نیم صمغ عربی
بیست درمسنگ سرمه ده درمسنگ شکر درمسنگی خضض دانگی و نیم سادج هندی دانگی همه را کوفته و بیخته پس آنکه خواهند که نرم باشد آب باران
در وی کنند چنانکه چهار انگشت زبر دارو برآید آنگه با آفتاب نهند تا آبش خشک شود و دیگر باره در هاون کنند و نیک بسایند و بوقت
حاجت در چشم کشند نافع بود برود غوره تیز حنین گوید که او سلاق و گر چشم و درد چشم که از بوی بغل باشد سود دارد و گرمی
چشم فاسد را زایل کند و اشک آمدن از چشم باز دارد صفتش توتیا و زرد چوبه و هلیله زرد از هر یکی پانزده درمسنگ انجبار هفت
درمسنگ نیم و ارلیل سه درمسنگ و نیم اندرانی و مامیران از هر یکی دو درمسنگ همه را کوفته با آب غوره تازه یک هفته بپروردند
چون خشک شود دیگر باره خرد بسایند و بوقت حاجت در چشم کشند نافع بود برود کافوری و این را پنج خوانند
گوید که او گرمی چشم را بنشاند و درد تیز را سود دارد صفتش توتیای پرورده باب غوره پنج درمسنگ کافور قیراطی مرود را خرد
بسایند و بوقت حاجت در چشم کشند نافع بود برود نرم یوحنا گوید که او درد را ببرد و درد چشم را با تندا سود دارد
صفتش سادج هندی و روی سوخته و افیون و نشاسته از هر یکی هفت درمسنگ صمغ عربی سی درمسنگ اقلیمیا چهار درمسنگ

پیه‌داب ان زنشت درمسنگ همه را کوفته بهر نیان بر بیزند و بهنگام حاجت در چشم کشند نافع بود **برود نوم نوم حنین** گوید که اگر کسی
چشم را بشاند و اشک آمدن از وی باز دارد و او را از پس شافهای تیز باید بکار داشت **صفتش** شادنه پانزده مثقال خرد کوفته و ببیزند
ریخته و دیگر باره در هاون کنند و اندکی آب بر وی ریزند و نیک بسایند در سایه تا خشک گردد و سه بار همچنین کند پس از آن هشت مثقال
روی سوخته و چهار درمسنگ مروارید ناسوده و سه مثقال پیه و یک درمسنگ شکر طبرزد همه بهم بیامیزند و خرد خرد بکوبند و بیبیزند و به
وقت حاجت در چشم کشند نافع بود **برود هندی شرک** گوید که این برود سبل و اشک آمدن از چشم باز دارد و سپیدی [illegible]
بادهای کند بلکه [illegible] چشم بود همه را بیرون کند **صفتش** توتیا [illegible] روی سوخته و زنگار از هر یکی هشت درمسنگ بوره ارمنی و صبر سقوطری
[illegible] اندرانی از هر یکی چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسرکه تیز با آفتاب بپرورند و دیگر باره بهاون نیک بسایند تا نرم شود و بهنگام
حاجت در چشم نافع بود **بریانی مدلمی** گوید که او غذای [illegible] نیک [illegible] از معده زود فرو داید و قولنج را زیان دارد و خاصیت معده
نیرو دهد خاصه که قوی باشد و باید که پس دیگ زمان آب [illegible] خورد و آنکه [illegible] را یا سرکه بکار دارند و چون از تنور بر آیند باید که ساعتی بگذارند
تا [illegible] هر که از وی بخورد زیانش دارد و [illegible] باشد که خود انگشت [illegible] و علاجش
آن بود که سکنجبین و آب [illegible] گرم [illegible] تا معده [illegible] آب سیب [illegible] بخورد تا زیانش [illegible] **بزماورد**
یوحنا گوید که او قولنج و بادهای ستبر را [illegible] بود مگر که بگوشت بره و [illegible] زرده خایه و سنداب بسیار و سعتر تازه کرده بود و کشنیز [illegible]
بکار برند یا بسرکه تیز و آب [illegible] خورند و [illegible] بکار دارند [illegible] با گوشت بره و کرفس زرده خایه
و راش و کشنیز تر و ابزارهای گرم باید خوردن تا موافق مزاج ایشان باشد **صفتش** گوشت بره [illegible] بکوبند و روغن [illegible] و گلاب
[illegible] پس آن [illegible] میده [illegible] بکار دارند
بزرک دارو ابن سینا گوید که او بزرگترین داروهای پارسیان بود و منفعتش [illegible] منفعت تریاک باشد و قولنج را بخاصیت نیک مانند
صفتش تخم [illegible] زعفران از هر یکی سه درمسنگ افیون و فرفیون از هر یکی ده درمسنگ سنبل [illegible] از هر یکی [illegible] درمسنگ مروارید [illegible]
[illegible] و تخم سنداب دشتی [illegible] و عاقرقرحا [illegible] و سلیخه از هر یکی نیم درمسنگ قسط [illegible] روغن بلسان از هر یکی
چهار درمسنگ [illegible] و عاقرقرحا [illegible] و ساذج هندی و فوتنج از هر یکی دو درمسنگ [illegible] و کافور [illegible]
از هر یکی دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در [illegible] نهند و شش ماه نگاه دارند آنگه بوقت حاجت [illegible]
در آب نیم گرم بکار دارند و قوت این دارو شش سال بماند و از آن پس ضعیف شود **بنفشه برودة ماسرجویه** گوید که
او درشتی [illegible] سینه را سود دارد و شکم را نرم کند و سستی معده را ببرد **صفتش** بنفشه تازه خوش بوی [illegible] و بر جایگاه پاکی
بگسترانند تا [illegible] از وی برود و آنگه [illegible] کنند و بدست نیک بمالند و انگبین صافی [illegible] کنند و در جایی [illegible] نهند و چهل روز [illegible]
بنهند [illegible] و بوقت انگبین همی افزایند و بعد از شش ماه بکار دارند و اگر خواهند که بشکر بپرورند شکر را
باب حل کنند تا چون انگبین شود و همچنین که گفتیم وی را بسرشند **بنذاذیقون ابن ماسویه** گوید که او سردی معده را سود دارد و

بادلی

و بادهای ستبر را تحلیل کند **صفتش** زعفران و کاشم و تخم کرفس و زنجبیل و حاشا و جلغوزه پوست کنده از هر یکی شش درمسنگ
بادام پوست کنده از هر یکی دو درمسنگ [illegible] هشت درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسرشند چندان که [illegible] و انگبین صافی همه را
بسرشند و بهنگام حاجت دو مثقال یا بیشتر از وی بکار دارند نافع بود **بنادق البزور اسحق** گوید که این دارو [illegible] قضیب
را بهنگام آب تاختن و [illegible] از مثانه نیک کند **صفتش** صمغ عربی و [illegible] سپید و تخم خیار بادرنگ پوست
کنده و نشاسته و کتیرا انگم از هر یکی شش درمسنگ تخم کرفس ده درمسنگ همه را بکوبند و بیبیزند و با آب بسرشند و حب کنند و بهنگام
حاجت دو درمسنگ [illegible] با شراب [illegible] و آب [illegible] بکار دارند نافع بود **بنفشی** و این را [illegible] خوانند و او [illegible] چشم بود و اشک آمدن
چشم باز دارد و خارش [illegible] باز دارد و بینایی را تیز کند **صفتش** شادنه ده درمسنگ [illegible] روی سوخته [illegible] از هر
نیم درمسنگ [illegible] دو دانگ [illegible] از هر یکی دانگی کافور نیم دانگ همه را کوفته و بیخته بهنگام حاجت در چشم کشند نافع بود
به افشره جالینوس گوید که او سستی معده را ببرد و [illegible] گرمی بود سود دارد و تشنگی گرم بازایل کند **صفتش** [illegible] ترش یک بهر
[illegible] نیم بهر شکر طبرزد و یک بهر [illegible] و با آتش نرم بپزند تا قوی گردد و بوقت حاجت بکار دارند و اگر خواهند
که به افشره شیرین شکر دو چندان کنند که یاد کردیم و این را بتازی به افشره بجلاب خوانند و قوت این کمتر بود **بورانی مدانی** گوید که او طعام
[illegible] خوش بود و [illegible] منفعتش کمتر بود و از وی بسیار نباید خوردن که [illegible] زیان دارد **صفتش** بادنجان [illegible] بکار دارند [illegible] ساعت
در آب نهند و انگه [illegible] کنند و ابزارهای لطیف [illegible] بیامیزند و با آتش نرم [illegible] انگه [illegible] گوشت
در دیگ کنند و بپزند و چون گوشت پخته شود [illegible] بادنجان [illegible] بیامیزند و اگر خواهند که سرکه بر وی ریزند [illegible] کنند
[illegible] بکار دارند **بیروز نوش ابن سینا** گوید که او از داروهای گزین پارسیان است بادهای ستبر را از تن تحلیل کند و قولنج و مغص
و فراموشی همه را سود دارد و [illegible] بیماریها که از سردی پدید آید و زنان آبستن را منفعت دارد **صفتش** تخم [illegible] و افیون از هر یکی [illegible]
فرفیون و عاقرقرحا و سنبل و زعفران از هر یکی [illegible] درمسنگ همه را خرد بکوبند و بیبیزند و با انگبین بسرشند و شش ماه نگاه دارند و بوقت
حاجت دو مثقال یا بیشتر بکار دارند و قوت این [illegible] تا ده سال بماند **بیاذابا** و این را بتازی [illegible] خوانند [illegible] گوید که او گوشت
[illegible] قوی‌تر از آن بود که [illegible] خاصه که [illegible] ابزارهای گرم کرده باشند چون دارچینی و سنداب و زیره [illegible] گرم
[illegible] شهوت و جماع را قوی کند و [illegible] سردی را سود دارد و [illegible] معده گرم را زیان دارد و علاجش آن است که [illegible]
از کتاب دوم در غذاها و داروها مرکب **حرف تی** [illegible]
[illegible] تری [illegible] بکار دارند تا زیان کمتر دارد [illegible] ضعیف را
تریابا و این را بتازی [illegible] خوانند **یوحنا** گوید که بهترش آن است که [illegible]
سود دارد و [illegible] آمدن از شکم باز دارد [illegible] ترش [illegible] نرم باشد
[illegible] آن است که او را بروغن بادام بپزند تا زیانش ندارد
تماج ابن جبلان گوید که بهترش آن است که بگوشت [illegible] او غذا بسیار دهد و قوت را قوی کند و شهوت و جماع انگیزد

و آب پشت افزاید و هر کس را موافق بوده و بی گوشت گاو کنند و ترف پیران و خداوندان سردی را زیان دارد و در معده باد انگیزد
و تدبیرش آنست که سیر و پیاز دروی کنند تا زیانش ببرد و بعد از ان شیر خیار خورند اما کسانی را که گرم مزاج باشند و کامه با برنج کنند
دارد و چون خورد نش مردم درست مزاج را شاید و زمستان بهتر باشد که خورند از انکه تابستان **ترفیه** اسحق گوید که
آنست که ترشی وی معتدلست و سرد است و طبع خشکی دارد و صفرا را بنشاند و چون از وی بسیار خورند معده را ضعیف کند
جلواهای انگبین باشد که پس از وی بکار دارند و از آب سرد و میوهای ترش پرهیز کنند تا بران وقت که او هضم شده باشد **صفتش**
را با بزرهای گرم بجوشانند تا نیم پخته گردد و انگه ترف [illegible] بکوبند و با آب گرم بپالایند و در دیگ کنند بپزند و چون پخته گردد
نیک برود **ترا دوغ مدانی** گوید که این غایت و هر کجا جند [illegible] گوشت نیز با خداوندان گرمی را خاصه بتابستان نیک بود و چون
با وی اسپیدان آمیخته باشند خداوندان سردی را موافق باشد و زود تر هضم گردد و آنچه از وی بسپیدباج کنند و دارچینی و فلفل
نیک باشد اما خداوندان گرمی را نشاید که خورند **ترنج پرورده جالینوس** گوید که او معده را قوی کند و دردهای بر و سینه و کم
همه را سود دارد **صفتش** ترنج بزرگ را بستانند و پوستش جدا کنند و بکارد پاره کنند چنانکه هر پاره چند انگشتی بود انگه جمله را در
دیگی کنند و آب خوش بروی بریزند چندانکه آب بر زبر ان ترنج برآید و بپزند نرم و پس از ان [illegible] بنهند تا آنگاه که نرم شود انگه جمله را از
دیگ بیرون آرند و بعد از ساعتی دیگر باره در دیگ کنند و انگبین چندانکه بر زبر ترنج برآید در وی کنند و طبخ بجوشانند
و انگه جمله را [illegible] کنند و چون انگبین کم شود همی افزایند پس اگر ترشی در وی پدید آید انگبین دیگر بدل کنند و دیگر باره بجوشانند
و اندکی زنجبیل و دارچینی و جوز بویا و قرنفل و دار فلفل همه را خرد بکوبند و در کرباس [illegible] بندند و در میان ترنج نهند و بهنگام
حاجت از وی بکار دارند **[illegible] پرورده** و این را بتازی [illegible] خوانند **[illegible]** گوید که او بادهای سرد را از معده و روده تحلیل
کند و خداوندان سردی را نیک منفعت دارد و درد معده و امثال آن که از سردی بود سود دارد و پیران را تحفه نیکو بود **صفتش**
[illegible] سیاه بزرگ چندانکه خواهی پوستش باز کنند و بکارد بزرگ [illegible] انگشت [illegible] و آب گرم بر وی
بریزند چندانکه زبرش برآید و [illegible] ساعت [illegible] از آب برآرند و [illegible] نرم [illegible]
با هم آمیخته کرده و انگه [illegible] انگبین کنند و بهنگام حاجت از وی بکار دارند نافع بود **تریاک ثابت قره**
گوید که این تریاک با طبع گرم و [illegible] مردم همه زهرهای گزندگان را سود دارد و هر زهر که خورده باشد زایل کند **صفتش**
انگبین ده درسنگ زراوند و جنطیانا از هر یکی ده درسنگی همه را کوفته و بیخته با آب برگ [illegible] بسرشند و چهل روز به آفتاب
بنهند و می جنبانند و هرگاه که خشک شود آب [illegible] بروی بریزند و [illegible] از هر یکی چند فندقی و بوقت حاجت یک حب
با [illegible] از وی بکار دارند خاصه با آب گرم که منفعتش بیشتر باشد **تریاک چهار داروی ماه جوبه** گوید که این تریاک همه زهرهای
کشنده را سود دارد و بادهای سطبر را از روده و معده تحلیل کند و درد جگر و سپرز را نیک بود و کوبه دل و صرع و مالیخولیا را منفعت
صفتش جنطیانا و حب الغار و زراوند و مر صافی از هر یکی [illegible] همه را خرد بکوبند و ببیزند و بسرشند چندان که [illegible]

انگبین [illegible]

کنند انگبین صاف بسرشند و بهنگام حاجت مثقالی با آب سرد از وی بکار دارند و قوت این تریاک تا دو سال بماند **تریاک غرزه**
حنا گوید که او زهرهای گزندگان و داروهای کشنده را که خورده باشند سود دارد و بادهای سطبر را از معده و احشا تحلیل کند و درد
جگر و درد سپرز را باز دارد و کوبه دل و صرع و بیماریهای سودائی و بلغمی را سود دارد **صفتش** جاوشیر و مر و سنبل و ساذج هندی و جعده و
قرنفل و ریوند چینی و [illegible] و قسط و جنطیانا [illegible] رومی از هر یکی شش مثقال شکوفه اذخر و افشرده لحیه التیس و مقل ازرق از هر یکی
[illegible] مثقال عاقرقرحا و دارچینی و افیون و ناردین و شکوفه [illegible] باقلی و تخم کرفس کوهی و تخم گزر دشتی و شکوفه [illegible] از
هر یکی مثقالی و نیم کثیرا و کوکنار سپید و پیل [illegible] سیاه از هر یکی پانزده مثقال تخم [illegible] چهارده مثقال سلیخه و گل سرخ و قرص اندروخون
از هر یکی سه مثقال و نیم تخم سذاب و تخم ترنج و [illegible] از هر یکی مثقالی روغن بلسان دو مثقال شکوفه مرزه و مثقالی
[illegible] ده مثقال [illegible] بزرگ ترنج شش مثقال [illegible] همه داروها نرم بکوبند و همه داروهای دیگر را کوفته و
بیخته بسرشند انگه جمله داروها را بانگبین صافی همه را بسرشند و در ستوی زنگین کنند و تا شش ماه نگاه دارند وانگه بوقت حاجت
مثقالی با [illegible] از وی بکار دارند و قوتش تا هشت سال بماند و از ان پس ضعیف گردد **تریاک فاروق محمد زکریا** گوید که او بزرگترین
و بهترین تریاکهاست او بطبع گرم و خشک است همه زهرهای کشنده را سود دارد و چون مثقالی از وی بخورند و اگر طلی از وی بر جایگاه
مارگزیده و دیگر گزندگان کنند [illegible] و منفعت دارد و بخاصیت دل را قوی کند و بیماریهای سودائی و بلغمی را
سود دارد و [illegible] را اصلاح آرد و ریشهای روده و [illegible] از جگر [illegible] سود دارد [illegible] نیک بود و بیماریهای
معده و احشا را بگشاید و تنگی نفس و [illegible] و درد بر و سینه را زایل کند و [illegible] و استسقا و [illegible] معده و جگر را سود دارد و قولنج و صرع و مالیخولیا
و درد شقیقه و جذام و بهق را نیک بود و [illegible] چشم [illegible] سود دارد و تن درستی بر مردم نگاه دارد
چون بهر ماهی [illegible] بکار دارد **صفتش** قرص [illegible] و چهار مثقال قرص [illegible] و قرص اندروخون و پیل [illegible] سیاه و افیون
از هر یکی دوازده مثقال گل [illegible] تخم شلغم و [illegible] و بیخ سوسن آسمان گون و رب السوس و غاریقون و روغن بلسان از
هر یکی شش مثقال مر و زعفران و زنجبیل و [illegible] فراسیون و فطراسالیون و اسطوخودوس و قسط و پیل
سپید و [illegible] و مشک [illegible] و کندر و شکوفه [illegible] دانه و سلیخه سیاه و سنبل و جعده از هر یکی سه مثقال [illegible] و تخم
و [illegible] و کاوریوس و [illegible] و افشرده لحیه التیس و [illegible] و ساذج هندی و مر و جنطیانا و تخم بادیان
و گل [illegible] سوخته و [illegible] و دانه بلسان و [illegible] عربی و انیسون و [illegible] و اقاقیا از هر یکی دو مثقال تخم گزر دشتی و [illegible]
و مقل [illegible] و جاوشیر و [illegible] باریک و زراوند گرد از هر یکی مثقالی بجز از این داروهای خشک بود بکوبند و ببیزند و [illegible]
بیخته بیاغارند تا حل گردد و انگه جمله داروها در یک رطل انگبین و یک رطل و نیم میبختج نیکو برشته و شبانروزی همچنان رها کنند و انگه
روغن بلسان بروی بریزند و دیگر باره جمله بهم بیامیزند و در ستوی [illegible] کنند و تا شش ماه نگاه دارند و بوقت حاجت [illegible] درسنگی
بیشتر یا کمتر بقدر علت بیمار بوی دهند و قوت این دارو تا سی سال بماند و از ان پس ضعیف شود **مثرودیطوس** بهترش آنست که [illegible]

گرچند فربه بپزند واو بطبع گرم و تر است تن را فربه کند و شهوت جماع انگیزد و منفعت ماکز سردی بود سود دارد و چون ازوی بسیار خورند معده
ضعیف کند و علاجش تنری با دوغ ربا بود **صفتش** گوشت گرچند را پاره کند بروغن وسیر و گشنیز گرم کرده و بر ایچیشانده و انگوزه
و ثبت بجوز پرورده در وی کنند و دیگ را در تنور نهند و سرش سخت کنند تا بدان هنگام که پخته شود آنگه برآرند و بکار دارند **حرف**

ثی از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب

ثاناسیای بزرگ ابن سینا گوید که تفسیر این داروها رسی رسانیده از بیماری
داود و جگر و سپرز را سود دارد و ریشی روده و درد شکم را زایل کند و سستی اندام و درد دیرینه را منفعت بزرگ دارد و خاصه که ازوی
بجایگاه علت طلی کنند و تنگی نفس و سرفه کهن و درد گرده را نیک بود و سینه را از رطوبتهای فاسده پاک کند و خون برآوردن از گلو باز دارد
ناصور و ریشهای کهن را نیک کند چون ازین داروها چند در وی طلی کنند **صفتش** زعفران و مر و قردمانا و کاکنج سیاه و سنبل خوشه
و تخم کرفس و افسنتین و جگر کرگ و مرزنگوش سوخته باشند از هر یکی جزوی است همه را کوفته و بیخته بیاغارند و بسجند
جمله داروها برود انگبین صافی بسرشند و در بستوی زنگین کنند و تا شش ماهش نگاه دارند و بوقت حاجت نیم درمسنگ یا
مثقال ازوی بکار دارند و قوت این دارو تا شش سال بماند و پس از آن ضعیف شود **ثاناسیا خرد ابن سینا**
گوید که منفعت این دارو چون منفعت ثاناسیاء بزرگست درد جگر و معده را سود دارد و بادها را تحلیل کند و ریشی روده
و خون برآوردن از گلو را منفعت دارد و فساد زهرهای کشنده را از تن زایل کند **صفتش** میعه تر و زعفران و قسط تلخ و سنبل
و مر و حب بلسان و انیسون و سلیخه از هر یکی بهری افشره و حشیشت و برنج برام کوفته همه را کوفته و بیخته بخایک
داروها برود انگبین صافی همه را بسرشند و در بستوی زنگین کنند و تا شش ماه نگاه دارند و بهنگام حاجت درمسنگی بکار دارند و قوت
این دارو تا چهار سال بماند و از آن پس ضعیف شود **ثیاذریطوس بزرگ حنین** گوید که این دارو پیش از جالینوس ملک
ثیاذریطوس بیافریده است و زین سبب دیا بنامش خوانده و او فساد مزاج تن را که از سردی بود بصلاح آرد و درد جگر و معده و سپرز
سود دارد و قوت روان را قوی کند و بستگی حیض و قولنج را بگشاید و آمیزشهای فاسده بلغم را از معده و امعا بیرون آرد و بیماری
کهن را که از سردی بود سود دارد و فراموشی و تاریکی چشم و تنگی نفس را سود دارد و بادها را از تن تحلیل کند و بستگیهای جگر و سپرز
بگشاید و درد بر و سینه و پهلو را منفعت دارد و آروغ ترش و زردی روی را ببرد و استسقا را که از ضعف جگر بود سود دارد و دور بود
سر و جذام و پیسی را با بتدای علت زایل کند و سودای سوخته و قولنج را از اندامها فرو آرد و لقوه و رعشه و فالج و سستی اندام منفعت
دارد و چون بهنگام بهار ازوی بکار دارند و سنگ گرده و مثانه را پاره کند و آب بستن فرود آرد و خناق و صرع را باز دارد علت
و حرارت غریزی را قوت دهد و اگر مقدار درمسنگی ازوی با شربت دهند بینی کند صرع و لقوه را نیک بود **صفتش** سه یازده درمسنگ
غاریقون بیست درمسنگ زعفران و دارچینی و وج و مصطکی و روغن بلسان و دانه اشق و فرفیون و بلبل سفید و سیاه و دار فلفل
و فرصانی و جنطیانا و شکوفه اذخر و مر و جاما از هر یکی چهار درمسنگ اسارون و سلیخه و سقمونیا از هر یکی شش درمسنگ سنبل خوشه
و تخم همه را مر را کوفته و بیخته بسجند آنگه جمله داروها برود انگبین صافی بسرشند و در بستوی زنگین کنند و تا شش ماه نگاهش دارند و

بهنگام

وبهنگام حاجت چهار مثقال ازوی با پخته افتیمون و غاریقون بکار دارند و قوت این دارو تا چهار سال بماند و از آن پس ضعیف شود
ثیاذریطوس خرد ثابت قره گوید که منفعتش همچون منفعت ثیاذریطوس بزرگست بیماریهایی که بلغم سودا بود همه را سود دارد
صفتش غاریقون پانزده درمسنگ وج و زعفران و دارچینی و گیاه غافت و سوسنجان و سلیخه از هر یکی مثقالی کاکنج و بلبل
سفید و اسارون و حب بلسان از هر یکی درمسنگی بیان خرد و بلبل سیاه از هر یکی دو درمسنگ ریوند چینی و فوه و سنبل از هر یکی نیم درمسنگ
همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در بستوی زنگین کنند و تا شش ماه نگاهش دارند و بهنگام حاجت چهار درمسنگ بکار دارند
و قوتش تا بیست سال بماند و از آن پس ضعیف شود **ثیاذریطوس بحوذ بویا ابن سینا** گوید که او بیماریهای سودائی و بلغمی را سود
دارد و درد و شقیقه کهن را سود دارد و دیوانگی و مالیخولیا و صرع و سرگشتن را نیک بود و درد جگر و سپرز و گرده را زایل کند و جذام
و پیسی را با بتدای علت سود دارد و نفس و درد سینه را نیک بود و قولنج و تبهای کهن را منفعت دارد و بستگی حیض را بگشاید و تاریکی
چشم را سود دارد و آمیزشهای ستبر را با بلغم از اندامها فرود آرد **صفتش** صبر سی درمسنگ غاریقون دوازده درمسنگ سیر دشتی
و حب بلسان و روغنش و دانه اشق و بلبل سپید و سیاه و فرفیون و جنطیانا از هر یکی ده درمسنگ قسط شقاقل وج و مصطکی و
دارچینی و سنبل و قرنفل از هر یکی سه درمسنگ سلیخه و جوز بویا از هر یکی شش درمسنگ افتیمون و سقمونیا از هر یکی نه درمسنگ کاکنج
چهار درمسنگ جاما و شکوفه اذخر و موز از هر یکی پنج درمسنگی همه را کوفته و بیخته بسجند آنگه داروها برود انگبین صافی بسرشند و در بستوی
زنگین کنند و تا شش ماه نگاهش دارند و از آن پس بوقت حاجت چهار درمسنگ ازوی با پخته افتیمون بکار دارند نافع بود
ثیاذریطوس مسهل ابن ماسویه گوید که این دارو همه آمیزشهای فاسد را از تن فرود آرد و بیماریهای صعب را زایل کند چون سکته و
فالج و لقوه و رعشه و شباب و تشنج و صرع و آنچه بدین ماند و بستگیهای جگر و سپرز را بگشاید و تاریکی چشم و سرگشتن را سود دارد
صفتش صبر بیست درمسنگ غاریقون هشت درمسنگ مصطکی و زعفران و وج و دارچینی و سنبل از هر یکی ده درمسنگ
و زراوند دراز و دانه بلسان و روغنش و بابونه و فرفیون و بلبل سپید و سیاه و جنطیانا از هر یکی درمسنگی و ده هلیله کابلی
و قسط از هر یکی درمسنگ چهار دانگ سلیخه و افتیمون از هر یکی چهار درمسنگ سقمونیا شش درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسجند آنگه
همه داروها برود انگبین صافی جمله را بسرشند و بهنگام حاجت چهار مثقال ازوی با پخته افتیمون بکار دارند نافع بود و خوردن این

حرف جیم از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب

جوذگل بقراط گوید که او بدگوار بود و از معده دیر فرود آید و گرانی کند
و گرما بگشاید و بیرا بکار دارند خداوندان سردی را موافق بود و زیان ندارد مگر که بسیار خورند اما خداوندان گرمی را زیان دارد
و صفرا انگیزد و درد سر آرد و علاجش آنست که پس وی ترشیها بکار دارند تا زیان کمتر کند **جگریابا** و این را بتازی دیاسیه خوانند
حاجی گوید که جگری بپارسی بزباج را خوانند و بهتر خوردنی گردی بزندان بود که سختی ترش نباشد او بطبع سرد و خشک است
شکم را بقبض را گرمی صفرا بود سود دارد و سستی معده را ببرد و خداوندان گرمی را موافق باشد اما سرفه را زیان دارد و بر
و سینه را درشت کند و بیمار را ضعیف گرداند و شهوت جماع را کم کند و علاجش آن است که از پس آن حلواها با انگبین

جلنجبین بسرکه محمد زکریا خورند و نجنبش چنان باید که بکوبند و آبش را بپالایند و چون آب خوره بپزند و بکار دارند
گوید که او مر معده گرمان را بود و بدگوار باشد و باد انگیزد و خداوندان سردی و قولنج را سخت زیان دارد و چون او را با سفیداج خورند
سبک گردد و زود گوارد و خداوندان گرمی را بهمه حال زیان کمتر دارد **جکاوک ابو جریج** گوید که گوشتش را اگر بتری بپزند شکم
وا نشاند و قوی کند و چون بشوربا بپزند شکم براند و شهوت جماع انگیزد و از همه بهتر و موافق‌تر آن بود که او را بریان کنند تا قوت را
نیرو دهد و آب پشت افزاید از آنجهت که او طبع گرم و تر است اما کسی که گوشت بنجشک ندارد **جلاب بگلاب**
مداینی گوید که او گرمی اندامها را زایل کند و تشنگی بنشاند و تبهای گرم را زایل کند **صنعتش** یک من شکر و سه من گلاب بهم بیامیزند
و در دیگ سنگین کنند و بآتش نرم بپزند و کفش بگیرند و اگر خواهند که زعفران در وی کنند زعفران را کوفته در کرباس تنگ در بندند و
در وی افکنند و زمانی دیگر را بدست همی مالند تا حل گردد و این زعفران باید که آن هنگام در افکنند که از آتش فرو گرفته باشند و
سرد نشده باشد که بکار دارند **جوزه** و این را بتازی فروج خوانند **یوحنا** گوید که او گرم و تر است و گوارنده‌تر از گوشت
مرغان باشد خاصه گوشت تر که خوردن او شکم را نرم کند و تری فزاید و غذایش هر کسی را موافق باشد چون بریان کرده با تبلیغو
دار اسپید با خورند گرمی معده را نیک بود **ماسرجویه** گوید که چون بسیار خورند خناق پدید آرد مگر که او را بسرمیج کنند و اگر
بکار دارند نیک بود **جوب بلسان پرورده ابن بخا** گوید که او معده و جگر را که سرد بود و طعام را هضم کند و شهوت جماع را
قوت دهد و بستگی آب ریختن را بگشاید **صنعتش** یک رطل چوب بلسان تازه را باب خوش بیاغارند تا نرم شود و اگر دو باره
بپزند با سیوم انگبین صافی بر وی ریزند چندانکه زبرش برآید و بآتش نرم ویرا بپزند و چون پخته شود دارچینی و زنجبیل و قرنفل
و جوزبوا از هر یکی مثقالی کوفته و بیخته با وی بیامیزند و دو دانگ مشک در وی کنند و جمله را در برنی آبگینه کنند و بهنگام حاجت از وی
بکار دارند نافع بود **جهار دارو ابن عمران** گوید که این دارو درد سر و درد بندهای تن و درد زانو را سود دارد و در وی علتهاء
ماهیت عجیبست **صنعتش** هلیله زرد و تخم حنظل و تربد و مقل ازرق از هر یکی ده درمسنگ همه را کوفته و بیخته حب کنند و بهنگام
حاجت یک مثقال با آب گرم از وی بکار دارند نافع بود والسلام **حرف حی از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب**
حب اسطمخیقون و معنی این بپارسی حب مسهل بود **یوحنا** گوید که این حب صفرا را از همه اعضا فرود آرد و تن را خشک کند
هلیله زرد و یاره فیقرا از هر یکی دو درمسنگ نیل داده درمسنگی سقمونیا نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب هندبا برسرشته و حب
کنند و بسایه خشک کنند و بهنگام حاجت دو درمسنگ از وی بکار دارند نافع باشد **حب اسطمخیقون یوحنا**
گوید که این حب بلغمهای فاسد از تن فرود آرد **صنعتش** افتیمون سه درمسنگ غاریقون دو درمسنگ خربق سیاه دو درمسنگ همه
را کوفته و بیخته با آب هندبا برسرشته و بهنگام حاجت دو درمسنگ از وی بکار دارند نافع بود **حب افتیمون حنین** گوید که این حب
سودا را از معده پاک کند و تب چهارم را سود دارد **صنعتش** افتیمون ده درمسنگ تخم حنظل ده درمسنگ نیم بکار دارد نافع بود بوقت حاجت
حب تخمها و این را بتازی حب البزور خوانند **بقراط** گوید که او ریش قضیب و مثانه را سود دارد و بستگی آب ریختن را بگشاید و

سوزانی

سودای قضیب را نیک بود **صنعتش** تخم خیار پوست کنده از هر یکی بیست تخم کدو و تخم خربزه و تخم پرپهن و تخم کوکنار سپید از هر یکی
نیم برم تخم خطمی سپید یکی همه را کوفته و بیخته بلعاب اسپغول برسرشته و حب کنند و بهنگام حاجت بوقت سحر مثقالی بکار
دارند نافع بود **حب تخمه محمد زکریا** گوید که این حب تخمه را زایل کند و قولنج را بگشاید **صنعتش** قرنفل و زنجبیل و سنبل و بسباسه از هر یکی
و نارمشک و دار فلفل و شکر طبرزد از هر یکی بیست جمله را کوفته و بیخته با آب برسرشته و حب کنند و بهنگام حاجت ناشتا نیم درم
با شکر بخورند و بیشتر از نیم درمسنگ نباید خوردن که زیان دارد **حب جالینوس جالینوس** گوید که این حب را با یارج فیقرا
مر معده را از آمیزشهای فاسد پاک کند و هر وقتی که از وی بخورند روا باشد و شکم براند **صنعتش** صبر سقط ده درمسنگ گل سرخ سه
درمسنگ مصطکی چهار درمسنگ تربد ده درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب صافی برسرشته و حب کنند هر یکی چند نخودی و بهنگام
حاجت پانزده حب از وی با آب گرم بوقت خفتن بکار دارد نافع بود **حب جالینوس از نسخت حنین** که این حب درد سر
برد و چشم را روشن کند و فضولها را از تن پاک کند **صنعتش** مصطکی و افسنتین و سقمونیا و تخم حنظل از هر یکی دو درمسنگ همه را
کوفته و بیخته حب کنند و بهنگام حاجت درمسنگی بکار دارد نافع بود **حب داء الثعلب بقراط** گوید که این حب داء الثعلب را که کل
بود سود دارد **صنعتش** هلیله زرد نیم درمسنگ صبر درمسنگی گل سرخ نیم درمسنگ سقمونیا دانگی و نیم همه را کوفته و بیخته با آب
برسرشته و حب کنند و بوقت حاجت بیکبار بخورند نافع بود **حب داء الثعلب اسحق** گوید که این حب داء الثعلب را که نیم بود
سود دارد **صنعتش** تربد و یاره از هر یکی ده درمسنگ ماشه و قفی را دو مثقال تبدر قوت بیمار پیمانی دو بار بکار دارد نافع
را زایل کند **حب درد سر محمد زکریا** گوید که این حب درد سر را که از سردی بود زایل کند و بلغمهای لزج را از تن فرود آرد **صنعتش** صبر
درمسنگی تخم حنظل دو دانگ فرفیون نیم دانگ نمک هندی جوز و سکبینه و کاوشیر و انگزد و مقل از هر یکی دانگی سقمونیا دو
نیز همه را کوفته و بیخته حب کنند و بیکبار بخورند نافع بود **حب ذهب ثابت قره** گوید که این حب درد سر و شقیقه را سود دارد
و چشم را جلی دهد و تن را از خلطهای بد پاک کند **صنعتش** صبر سقط ده درمسنگ کثیرا و مصطکی و زعفران و سقمونیا از هر یکی درمسنگ
گل سرخ چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب صافی برسرشته و حب کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ و نیم از وی
بکار دارند نافع بود و این را بتازی حب السعال خوانند محمد **زکریا** **حب سرفه** گوید که این حب سرفه را سود دارد و چون با مشتی با بزیر زبان
گیرند و می مکند تا بگدازد **صنعتش** صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یکی سه درمسنگ تخم کدو و تخم خیار مر سه را پوست کنده از هر یکی
ده درمسنگ بادام پوست کنده و کوکنار سپید از هر یکی چهار درمسنگ شکر طبرزد و رب السوس از هر یکی شش درمسنگ همه را کوفته و بیخته
بلعاب اسپغول برسرشته و حبها چون کنجد بزرگ و با این دارو که یاد کردیم بیامیزند و چنانکه گفتیم حب کنند و در زیر زبان گیرند که
آزموده است **حب سکبینه ابن ماسویه** گوید که این حب قولنج و درد معده را سود دارد و بادهای سطبر را از اندامها زایل کند
و بستگی حیض را بگشاید **صنعتش** صبر و سکبینه و تخم کرفس و عنزروت و هلیله زرد از هر یکی پنج درمسنگ تربد بیست درمسنگ تخم حنظل
سه درمسنگ سکبینه را باب خضرا بگدازد و داروهای دیگر را خرد بکوبند و با وی بیامیزند و جمله را بدو برسرشته و حبهای خرد کنند و دو درمسنگ

ونیم ازوی بکار دارند **حب سورنجان اسحق** گوید که این حب درد بندها را سود دارد **صفتش** هلیله زرد وصبر و سورنجان از هر یکی
بعنی جمله راکوفته و بیخته حبها کنند مانند بلبل و ناشتا دو درمسنگ با آب گرم بکار دارند **حب سورنجان اسحق** گوید که این حب را
چند بار بیازمودیم نقرس بلغمی و سوداوی را فرو دارد و سود آرد **صفتش** یارهٔ فیقرا و هلیله زرد از هر یکی شش درمسنگ سورنجان و بوزیدان
و ماهی زهره از هر یکی دو درمسنگ همه راکوفته و بیخته بآب مانی هلیله بسرشند و حبهای خرد کنند و بهنگام حاجت دو درم سنگ بکار دارند
نافع بود **حب سورنجان یونس حاسر** گوید که این حب را بیازمودم سخت نیک است درد بندها و زانو را **صفتش** بوزیدان و سورنجان
و یابانه فیقرا و هلیله زرد و تربد از هر یکی بوزن فلک سیکی از همه راکوفته و بیخته بآب انگور روباه بسرشند و حب کنند و بوقت
حاجت دو درمسنگ ونیم ازوی بکار دارند نافع بود **حب سورنجان جالینوس** گوید این حب نقرس را سود دارد **صفتش** سورنجان سپید
و هلیله زرد وصبر از هر یکی بهری کوفته و بیخته بآب مانی بسرشند و حبها کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ و نیم
ازوی بکار دارند **حب شیار مسیح** گوید این حب درد سر و تاریکی چشم را سود دارد **صفتش** یارهٔ فیقرا چهار درمسنگ
نمک اندرانی و انیسون و هلیله زرد از هر یکی سه درمسنگ هلیله سیاه پنج درمسنگ گل سرخ دو درمسنگ تربد ده درمسنگ همه راکوفته
و بیخته بآب بسرشند و حب کنند و بهنگام حاجت دو درمسنگ بهنگام خفتن بکار دارند نافع بود **حب شیار** و این حب را بزمستان و
تابستان شاید خوردن و درد سر و تاریکی چشم را سود دارد مغز را از بلغم و صفرا پاک کند و ضعف معده و ناگوار طعام را نیک بود و
معده را از آمیزشهای بد پاک کند و آزموده است **صفتش** صبر سقوطری پنج درمسنگ افسنتین رومی و مصطکی و تربد و هلیله زرد
از هر یکی مثقالی گل سرخ و کثیرا از هر یکی درمسنگی جمله راکوفته و بیخته بگلاب بسرشند و حبهای خرد کنند و بهنگام حاجت دو درمسنگ
بوقت خفتن بکار دارند **حب شیار ماسرجویه** گوید که این حب درد سر را سود دارد و بیشتر تن را که از بلغم باشد و سودا را
صفتش هلیله کابلی و بلیله و املج از هر یکی درمسنگ نمک اندرانی دو درمسنگ یارهٔ فیقرا و غاریقون از هر یکی سه درمسنگ افتیمون
دو درمسنگ تربد هفت درمسنگ مقل درمسنگی همه راکوفته و بیخته بآب بسرشند و حب کنند و بهنگام خفتن دو درمسنگ ونیم بکار دارند
حب شبرم یوحنا گوید که این حب قولنج را که از بلغم بود بگشاید و این بهترین علاج بود قولنج را **صفتش** سکبینه یک بهری در
آب گرم حل کنند و چندانکه او باشد شبرم با او بیامیزند و لختی زعفران در وی کنند و کوفته و بیخته بآب بسرشند و حب کنند و خوردنی او
مردم قوی را یک درمسنگ بود مردم ضعیف و کودک را دو دانگ سنگ تا نیم درمسنگ بهنگام سحر بکار دارند نافع بود **حب شیطره**
اسحق گوید این حب فالج و لقوه و گرانی زبان و درد سر که از سردی باشد سود دارد و بادهای سرد را تحلیل کند و درد بندها را نیک
و بستگی حیض را بگشاید **صفتش** تربد ده درمسنگ اسپندان و زنجبیل از هر یکی دو درمسنگ ونیم دار فلفل و دار بلبل و عاقرقرحا از هر یکی
شیطرهٔ هندی و نمک هندی از هر یکی نیم درمسنگ عانیه چهار درمسنگ همه راکوفته و بیخته بآب گرم بسرشند و حب کنند و بهنگام حاجت
دو درمسنگ بآب گرم ناشتا بکار دارند **حب شکم رفتن** و این را بتازی حب الاسهال خوانند **یوحنا** گوید که این حب شکم را
ببندد و خون ازوی باز دارد **صفتش** سماق دو درمسنگ مازو دو درمسنگ پوست انار نیم درمسنگ مورد دانه درمسنگ بیونیه

درمسنگ همه راکوفته و بیخته بآب آبی بسرشند و حب کنند و بسایه خشک کنند بوقت حاجت ازوی دو درمسنگ با آب آبی بکار دارند و اسهال
حب صبر مجرب گوید درد سر و معده را سود دارد **صفتش** صبر سقوطری سه درمسنگ هلیله زرد و گل سرخ و مصطکی و تربد از هر یکی درمسنگی
همه راکوفته و بیخته بآب مانی بسرشند و حب کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بهنگام خفتن بکار دارند نافع بود
حب صرع مداینی گوید که این حب را بیازمودیم و صرع را سود دارد **صفتش** صبر درمسنگی تخم حنظل دو دانگ شونیا و
افشره و افسنتین و سنبل و مصطکی از هر یکی دانگی همه راکوفته و بیخته بآب بسرشند و حب کنند و بوقت حاجت یکبار بکار دارند
حب قوقیا جالینوس گوید که این حب همه این بیماریها را سود دارد **صفتش** صبر درمسنگی افشره و افسنتین و شحم حنظل
و مقل از هر یکی نیم درمسنگ همه راکوفته و بیخته بآب بسرشند و حب کنند و بوقت حاجت ازوی مثقالی بکار دارند نافع بود
حب قوقیا قولس گوید که او درد سر و تاریکی چشم و باد لقوه را سود دارد **صفتش** یارهٔ فیقرا سه درمسنگ افسنتین و شحم حنظل
از هر یکی مثقالی همه راکوفته و بیخته بآب بسرشند و حب کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت ازوی مثقالی بکار دارند نافع بود
حب گنده و این را بتازی حب المنتن خوانند **معراض** گوید که این حب فالج و لقوه و قولنج و نقرس و درد بندها را
سود دارد و بادهای سطبر را تحلیل کند و سستی پیها را ببرد و بستگی حیض را بگشاید **صفتش** سکبینه و وشه و کما
و مقل ازرق و تخم سپند و شحم حنظل و صبر و تربد و هلیله زرد و جند از هر یکی بهری راست صمغها را بآب بیاغارند و داروهای
دیگر را کوفته و بیخته بلعوق بیامیزند و اگر حب را بسرشند و حبهای خرد کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ ازوی بآب گرم بکار دارند
نافع بود **حب گنده محمد زکریا** گوید که منفعت این حب چون حب بفراغ بود **صفتش** یارهٔ فیقرا از هر یکی پنج درمسنگ شحم حنظل و
قنطوریون باریک و افشره و خرخیا از هر یکی دو درمسنگ و نیم فرفیون درمسنگی و دانگی نیم میان خرد و بلبل و انگژه و سکبینه و کاو شیر
و شطیرهٔ هندی و اسپندان از هر یکی نیم درمسنگ صمغها را با آب تر کنند تا حل شود و داروهای دیگر را کوفته و بیخته همه درسرشند
و بوقت حاجت دو درمسنگ ازوی بکار دارند نافع بود **حب گنده دهان ابوجریج** گوید که این حب گنده دهان را سود دارد و بوی
را خوش کند چون بارها بخاید و در دهن گیرند **صفتش** جوز بوا و قاقله و قرنفل و دارچینی و خرو و بوبل از هر یکی درمسنگی
مشک دو دانگ سنگ پوست ترنج و کبابه و بسباسه از هر یکی مثقال سعد دو درمسنگ همه راکوفته و بیخته مشک را جداگانه بسایند
و با وی بیامیزند و بگلاب بسرشند و حبها خرد کنند و ناشتا پیوسته در دهن دارند نافع باشد **حب ماز ریون**
جالینوس گوید این حب زرداب را از شکم فرود آرد و استسقا را با علاج علت سود دارد **صفتش** ماز ریون را بسرکه تر کنند و با
رها کنند تا خشک کند و چهار درمسنگ ازوی دو درمسنگ گل سرخ دو درمسنگ رب السوس را با وی بیامیزند همه راکوفته و بیخته
بآب انگور روباه بسرشند و حب کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ ازوی با آب گرم حل کنند و بکار دارند نافع بود
حب مطرانی اسحق گوید که این حب تب چهارم و تبهای بلغمی را سود دارد و قولنج را بگشاید و درد معده و جگر و نقرس
را نیک بود **صفتش** افشره و افسنتین و افشرهٔ غافث و مصطکی و هلیله سیاه و سنبل زرد و غاریقون و تخم حنظل و شحم حنظل از هر یکی

دو درمنک سقمونیا نیم مثقال صبر سقوطری بیست درمنک همه را خرد بکوبند و ببیزند و باب انگور روباه بسرشند و حبها خرد کنند و بوقت
حاجت مثقالی ازوی بکار دارند نافع بود **حب مقل مدبّر** کوید که او درد مقعد و دردهای زیرین را سود دارد **صفتش** هلیله سیاه
هلیله و آمله از هر یکی بکوبند نیم چند همه داروها مقل ازرق مقل را باب خیسانند تا نرم شود و آنکه بیامیزند و داروهای دیگر را کوفته در وی کنند و
باب گندنا بسرشند و حب کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درمنک یا بیشتر ازوی بکار دارند نافع بود **حب مقل**
از کتاش ریحانی سرافیون **صفتش** هلیله سیاه و هلیله و شیرامله از هر یکی پنج درمنک مقل ازرق ده درمنک مقل را در آب
بگدازند و داروهای دیگر را بدو بسرشند و حب کنند و خوردنی ازوی دو درمنک باب نیم گرم بکار دارند نافع بود **حب**
نفط حنین کوید که این حب فالج و لقوه و درد پشت را که از سردی بود سود دارد و قولنج را بگشاید و بادهای سطبر را از تن تحلیل
کند و جایهای بلغم و عرق النسا را منفعت دارد **صفتش** هلیله زرد بی استخوان و صبر سقوطری و شحم حنظل و ماهی زهره و تخم
اپینه و میان خوه و عنزروت و وشه و مقل ازرق و سکبینه و گاوشیر و صمغ [illegible] از هر یکی پنج درمنک داروهای
خشک بکوبند و [illegible] با نفط و آب گرم [illegible] تا نرم شود و [illegible] داروهای کوفته [illegible] بسرشند و مانند [illegible] حب
کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درمنک ازوی باب نیم گرم بکار دارند نافع بود **حب نارمشک مسیح**
کوید که او قولنج را بگشاید و درد معده و [illegible] را سود دارد [illegible] هلیله و [illegible] هندی و سعتر پارسی و [illegible] نمک هندی و زنجبیل
و دار فلفل [illegible] و دارچینی و نارمشک از هر یکی درمنکی و نیم هلیله سیاه سه درمنک صبر بیست درمنک همه را کوفته و بیخته
باب انگور روباه بسرشند و حب کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درمنک ازو باب گرم بکار دارند نافع بود و
واین را [illegible] حب الایارج خوانند **ابو جریج** کوید که او درد معده [illegible] را سود دارد و آمیزشهای [illegible] را از سر و مغز فرود آرد
و معده را از خلطهای بد پاک کند **صفتش** ایارج فیقرا پنج درمنک تربد شش درمنک هلیله زرد پنج درمنک [illegible] را
بکوبند و ببیزند و باب کاسنی بسرشند و مانند نخود حبها کنند و بوقت حاجت دو درمنک باب نیم گرم بکار دارند نافع
بود **حب ایارج ابو جریج** کوید که این حب سر و معده را پاک کند و معده را قوی دارد و درد سر را ببرد **صفتش** ایارج فیقرا نیم
درمنک هلیله زرد دو درمنکی [illegible] چهار دانگ [illegible] نمک هندی [illegible] همه را کوفته و بیخته با [illegible] بیامیزند و حبها کنند و
جمله را یکجا بخورند نافع بود **حب ایارج محمد زکریا** کوید که او سر و معده را از آمیزشهای [illegible] پاک کند **صفتش** ایارج فیقرا ده درمنک [illegible]
دو درمنک نمک هندی دو درمنک و نیم همه را کوفته و بیخته باب [illegible] بسرشند و حب کنند و بوقت حاجت دو درمنک ازوی بکار
دارند نافع بود **حلوا [illegible]** کوید که بهترین ان بود که بروغن بادام و آرد که سه بیخته باشد [illegible] همه کسی را موافق باشد
بروسینه و سرفه را سود دارد و [illegible] و جو بروغن بادام بپزند که بر وسینه [illegible] را سود دارد
[illegible] گرمی را موافق باشد [illegible] خشکی باشد [illegible] و درشتی بر وسینه را ببرد [illegible]
خورند [illegible] مردی را معده ضعیف کند و علاجش آنست که [illegible] سکنجبین بکار دارند تا معده قوی کند

وصو کی از شیر برگشته [illegible] کند و [illegible] منفعتها که یاد کردیم پدید آرد **حقنه تیز جالینوس** کوید که این حقنه بادهای سطبر را از تن
تحلیل کند و فالج را سود دارد **صفتش** حلبه و کشک انگک از هر یکی ده درمنک بیدانجیر و کرفس از هر یکی بیست درمنک انجیر زرد ده عدد و تخم
معصفر ده درمنک سداب [illegible] ده درمنک [illegible] شبت سی درمنک زیره دو درمنک سبوس بیست درمنک بادام تلخ [illegible] پوست بیخ
درمنک سپستان و پنج [illegible] و بیخ خطمی از هر یکی نیم رطل همه را به هفت رطل آب بپزند تا به یک رطل باز آید آنگه بپالایند و بر سر رطلی از وی
دو درمنک مقل ازرق و یک مثقال سکبینه و ده درمنک گاوشیر و یک مثقال وشه را با وی بیامیزند و ده درمنک روغن [illegible]
و یک وقیه و نیم انگبین صافی و ده وقیه و [illegible] آبکامه در وی کنند و جمله را بهم بپزند تا بهم آمیخته شود آنگه نیم گرم حقنه کنند سود دارد
حقنه نرم محمد زکریا کوید که این حقنه شکم را نرم کند و تبهای گرم و برسام را سود دارد **صفتش** یک کف سوسن و یک
کف بنفشه و یک کف تخم خطمی و یک کف کشک جو این جمله را اندر یک من آب بپزند تا سیکی ازوی بماند و حقنه کنند نافع باشد
حقنه عیسی کوید که این حقنه گرمی اندامها را بنشاند و [illegible] **صفتش** دو وقیه گلاب و ده درمنک [illegible]
ده درمنک روغن بادام و سپیده یک خایه و [illegible] روغن [illegible] این جمله را بهم بزنند و نیم گرم حقنه کنند تبهای گرم را نیک بود
حقنه درد بندها ابن ماسویه کوید که این حقنه را بسیار آزموده ام درد بندها را که از سردی بود سود دارد **صفتش** حلبه و بادام تلخ و
[illegible] انگک از هر یکی کفی بابونه و شبت و [illegible] که او را [illegible] حب الغار خوانند از هر یکی بیست درمنک شکوفه [illegible]
مقل [illegible] از هر یکی ده درمنک قنطوریون [illegible] ده درمنک سکبینه و وشه و گاوشیر و حنظل از هر یکی دو درمنک [illegible]
و تخم شبت و تخم سداب از هر یکی ده درمنک انجیر خشک ده عدد سپستان چهل دانه همه را [illegible] نرم کنند و ده من آب [illegible]
وی ریزند و یک شب [illegible] گرم [illegible] و آنگه بیرون آرند و بپالایند و هشت وقیه ازوی با یک وقیه روغن گاو و یک وقیه
گاو و یک وقیه روغن خیری همه بیامیزند و نیم گرم حقنه کنند نافع بود **حقنه که شکم نرم کند حنین** کوید که این حقنه تبهای تیز را
سود دارد و [illegible] را [illegible] **صفتش** عناب [illegible] و سپستان و بنفشه و کشک جو و خطمی و سبوس و شکوفه و اکلیل الملک از هر یکی [illegible]
همه را در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید آنگه بپالایند و نیم رطل ازوی با پنج درمنک شکر سرخ و ده درمنک روغن بنفشه
و یک وقیه روغن کنجد و یک وقیه آبکامه با وی بیامیزند و جمله را بهم بزنند و نیم گرم حقنه کنند نافع بود **حقنه از [illegible]**
حنین کوید که این حقنه [illegible] شکم و ریش روده ها را سود دارد **صفتش** مغز [illegible] بریان کرده و پست جو و [illegible] باپوست از هر یکی
ده درمنک گل [illegible] از هر یکی شش درمنک [illegible] و پنج درمنک پوست انار و [illegible] از هر یکی دو درمنک
همه را در پنج رطل آب بپزند تا بیک رطل و نیم باز آید و یک زرده خایه و ده درمنک روغن [illegible] در وی کنند و گل ارمنی و کاغذ
سوخته و سپیداب و اقاقیا و صمغ عربی از هر یکی درمنکی افیون نیم درمنک جمله را کوفته و بیخته با وی بیامیزند و [illegible] لسان الحمل
و آب عصا الراعی با وی یار کنند و آنگه حقنه کنند نافع بود **حقنه که قولنج را بگشاید محمد زکریا** کوید که این حقنه قولنج گرم را و تبها
گرم را سود دارد **صفتش** گل بابونه و بنفشه و سوسن و خطمی از هر یکی ده درمنک انجیر پنج عدد اکلیل الملک بیست درمنک [illegible]

وکشک جو از هر یکی پانزده مثقال مرهم

وکشک جو از هر یکی پانزده مثقال اسپیوش تخم مرو خیار از هر یکی هشت مثقال همه را در دو من آب بپزند تا یکی از وی بماند آنگه پالایند
و با نیم رطل دو وقیه روغن بنفشه و یک وقیه شکر سرخ بیامیزند و بنیم گرمی حقنه کنند **حقنه دیگر یوحنا** گوید که این حقنه
قولنج بلغمی را بگشاید و بادهای سطبر را از تن تحلیل کند **صفتش** بابونه و شبت از هر یکی دو وقیه سکبینه سه درسنگ مقل پنج درسنگ
برگ چغندر پنج دسته عناب و تخم معصفر و رب السوس و خطمی و تخم حنظل و بیدانجیر از هر یکی دو درسنگ همه را در دو رطل
بپزند تا یکی از وی بماند آنگه نیم رطل از وی با یک وقیه و نیم روغن زیت و یک وقیه آب کامه و دو وقیه انگبین بیامیزند
و بنیم گرمی حقنه کنند و مرادهای (?) قطران و میان خره با وی یار کنند تا منفعتش بیشتر باشد **حلواها**
ماسرجویه گوید که این حلواهای انگبین بجمله تن را گرم کند و خون فزاینده و صفرا انگیزند و سینه و شش را زیان دارد و شکم نرم کند
و خداوندان گرمی را زیان دارد و صلاحش بسکنگبین و میوه‌های ترش بود و کذلک پس وی بخورند و نیز رگ زنند و شکم نرم کنند
بحقنه و مسهل و آب میوه‌ها و خداوندان سردی را سود دارد و بعلاج کردن ایشان حاجت نباشد مگر که بسیار خورند اما حلواهای که
از دوشاب انگور کنند سخت گرم نباشد و زیان کمتر دارد و آنچه از دوشاب خرما کنند گرمی وی کمتر از حلوای انگبین باشد اما زیان بیشتر
کند خاصه کسانی را که گرم مزاج باشند و حلواهای که از شکر و روغن بادام کنند معتدل بود و همه کسی را موافق باشد و زیان ندارد
مگر که بسیار خورند و تفریط کنند و لکن بخاصیت سر و مغز و بر و سینه را منفعت بزرگ دارد والسلام **حرف حی**
از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب خابیصه **ماسرجویه** گوید که او طعام گرانست و بدگوار خاصه که بروغن گاو
پخته باشند هر چند تر بود زودتر هضم طعام شود و زحمه بیشتر آنگه زرده خایه پخته باشد از آن سبب که قولنج را بد بود و انگبین
و زعفران پخته باشند کسانی را که سرد مزاج باشند موافق بود و زیان ندارد مگر که بسیار خورند اما خداوندان گرمی را زیان دارد
و صلاحش آنست که پس وی سکنگبین و ترشیها بکار دارند نافع بود **خبیص محمد زکریا** گوید که او سبکتر از پالوده بود و معده را
موافق‌تر از وی باشد و [...] خبیص و سپیدرز را بیاورد و مغز را نیک بود خاصه که با انگبین و روغن بادام پخته باشد که منفعتش
بیشتر باشد و آنچه بروغن گاو و دوشاب کرده باشند در معده زود بفساد شود و دیر فرو آید و نیز جگر را زیان دارد و صلاحش
آنست که پس از وی شراب انار و شراب سیب بکار دارند تا معده و احشا را قوی کند و سود دارد **خبیص بادام** واین را تازی
خبیص اللوز خوانند **حنین** گوید که او گرم است باعتدال همه کس را موافق باشد و زیان ندارد و مغز را قوت دهد و سینه را
نرم کند **صفتش** بادام پوست کنده را خرد بکوبند و یک رطل از وی بستانند و سه رطل شکر کوفته با سه وقیه گلاب در دیگ سنگین
کنند و باتش نرم همی جوشانند تا شکر بگدازد و چون سخت شده باشد بادام کوفته با وی بیامیزند و بکفچه همی جنبانند
تا پخته شود و از آن پس نیم رطل شکر طبرزد خرد کرده در وی کنند و طبق گلاب و کافور بر وی بریزند بکفچه و زمانی بجنبانند
تا پخته شود و سخت گردد آنگاه از آتش فرو گیرند و بکار دارند **خبیص کدو** واین را تازی خبیص القرع خوانند **ابو جریج**
گوید او تن را سرد و تر گرداند و درد سر و سرفه و خون برآوردن از گلو را سود دارد و درد بر و سینه و شش را نیک بود **صفتش**

کدوی تازه را پوست بتراشند و درونش پاک کنند و آنگه با آب بپزند و پخته آنرا بر طبق بگسترند و دو سه ساعت رها کنند تا آبش برود
آنگاه او را خرد بکوبند و بپالایند و بهنگام آنکه [...] کنند آب کدو زین در وی ریزند و چنانکه یاد کردیم با شکر و یا بپزند و بکار دارند
نافع بود **خبیص گزر** واین را تازی خبیص الجزر خوانند **اسحق** گوید که او اندامها را گرمی و تری فزاید و شهوت جماع را قوت دهد
صفتش گزر را پوست بتراشند و خردش بکوبند بوقت آنکه آرد در دیگ کنند و بدان قیاس که یاد کردیم با انگبین و روغن بادام و اگر
بروغن جوز پزند هم روا بود و سود دارد **خبیص ابی داود** واین را تازی خبیص السفرجل والکمثری خوانند **محمد زکریا** گوید که او غذا
و دندان معده ضعیف را سود دارد و گرمیهای ایشان را نیک بود **صفتش** آبی و امرود رسیده را پوست باز کنند و درونشان بیندازند و مرو دو
خرد بکوبند و همچنان که یاد کردیم با انگبین و روغن بادام و یا بپزند و بکار برند **خرما تازه پرورده** گوید که او گرمست شکم را نرم
کند و شهوت جماع انگیزد و تن را فربه کند **صفتش** خرماهای آزاد و تازه را بستانند و با آفتاب بگسترند تا اندکی خشک شود پس از آن
بجوالدوز استخوانش را جمله از جایگاه دیگر بیرون آرند و عوض استخوان مغز بادام پوست کنده در وی نهند و در برنی نهند یک
یک بار و انگبین صافی بر وی ریزند چندانکه زبرش برآید و اندکی زعفران بر وی پراکنند و بعد از دو سه بار دیگر انگبین و [...]
بدل کنند تا زیان نماید و بهنگام حاجت بکار دارند نافع بود **خشکنانج بغدادی** گوید که او خداوندان سردی را نیک بود خاصه که
با انگبین و زعفران کرده باشند و غذایش قوی بود و خداوندان گرمی را زیان دارد از آن جهت که درد سر آرد و صفرا را قوت
دهد و صلاحش آنست که از پس وی سکنگبین و شراب انار خورند و آنچه بدین ماند از ترشیها تا زیان ندارد **خشخاشی** واین را تازی
خشخاشیه خوانند او بطبع سرد و تر است خواب خوش آرد و سرفه و زکام را نیک بود و سوزانی قضیب را سود دارد و شهوت
جماع انگیزد اما سرد مزاج را و خداوندان قولنج را زیان دارد و صلاحش آنست که پس وی گوارش شهریاران و گوارش اسقف خورند
تا زیان ندارد **خشکنانجه** گوید که بهترش آنست که او را بروغن بادام پخته باشند او بطبع معتدلست تن را فربه کند و کسانی را که علتها
که بسیار خورند و کارها برنج کنند زیرا که هضم دیر شود و از معده دیر فرو آید و چون هضم گشت غذا بسیار دهد و آنچه بروغن
گاو کرده باشند بر معده گران باشد و صلاحش آنست که بعد از وی معجون [...] خورند تا زیان ندارد **خضاب ابن سینا** گوید که این
خضاب موی را سیاه کند چون پر بوم ماند **صفتش** حنا یک جزو برگ نیل دو جزو روی سوخته و شب و [...] اقاقیا و مازوی [...]
و نیم آهن از هر یکی جزوی همه را بکوبند نیک و آنگه بسرکه بسایند و یک شب همچنان رها کنند و از آن پس بکار دارند **خضاب**
ماسرجویه گوید که این خضاب را ما بیازمودیم سخت نیکست **صفتش** حنا و برگ نیل و مرداسنگ از هر یکی جزوی آهک و مازوی [...]
و روی سوخته و شب و گل [...] و کثیرا و قرنفل از هر یکی نیم جزو همه را کوفته و بیخته با آب سرشته و بعد از سه ساعت [...]
خضاب واین را ما بیازمودیم سخت نیکست استاد حکیم **ابوالحسن** رحمه الله علیه جمع کرده است و گزیده موی را سیاه کند و تابنده
و روزگاری دراز از گونه بنگردد و نیز چون خضابهای دیگر سر و چشم را زیان ندارد **صفتش** مازوی سبز خام یک رطل بستانند و
جمله را بروغن زیت بیالایند و در دیگ سفالین خو کنند و سرش بر نهند و در تنور گرم نهند و چون تنور سرد شود بیرون آرند و [...]

برطبق بیزند انجه ازوی زکال شد باشد نیک بود و روغن ازوی برگیرد و یک وقیه ازوی سوخته و دو وزن مسک نمک اندازند و یک درمسنگ قرنفل
همه را جدا کانه چون مرهم بسایند و ازان پس همه را باب برگ مورد برشته و بوقت خفتن چندانکه حاجت بود بر موی مالند خاصه بر موی جوان
و برکی بچکند بر روی نهند و بر کوا ببندند تا سحرگاه ازانکه بگرمابه شوند و مایه کنند و آنکه و مورد پخته باشد موی با نیک بشویند و بعد از آن
آب سرد بشویند نیک بود **خلوق محمد زکریا** گوید که او دارو بی ترکیبت جمع کرده **اسحق** گوید ده زعفران و سنگیهای او را سوده و ارد
چون ازوی بخویشتن برگیرد و دل را قوی کند **صفتش** زعفران سه درمسنگ درونج درمسنگ هوا دو درمسنگ قرنفل یک درمسنگی
همه را کوفته و بیخته بگلاب و روغن گل برشته و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **خوردنی شلغم و گزر و مربی** گوید که هر دو باد انگیزند اما
غذا نیک دهند و آب پشت افزایند و غذای شلغم بیشتر دهد و گزر باد انگیزد و خوردنی سرد و طبع پیچیده باد آرند و شلغم کرده و مثانه را
نیک بود و قولنج را زیان ندارد و سرد و خشک … و بدان سردی را بهتر ازان باشد که غذا و بدان گرمی را چون سرد و بریان کرده خورند
پشت را قوی دارند و شهوت جماع انگیزند و نیک باشند **خایه بیره کهداینی** گوید که سردی او باندازه ترشی او باشد و چون
بعالجها های گران بکار دارند چون دوغ با و تنقی آیا و ابخ بدین مانند نیک زیان دارد و با سپیده با و قلیها و خورد نهاد چوبه
شیرین نیک بود و ضماد شانند خاصه بی غذا و بدان کردی را و ضماد ابهتر باشد **حرف دال از کتاب دوم**
در غذاها و داروهای مرکب داروی انگزد و این را بتازی دوا للبیث خوانند **تا درقه** گوید که او همه زهرهای کژدم کشد
سوده ارد و بیماریهای سرد را نیک بود و مضرت دارهای کشنده را که خورده باشد باز دارد **صفتش** فرصانی و قسط و نیک سداب خشک
و پودنه و بلیل و عاقرقرحا و قرد مانا و زراوند دراز از هر یکی بهر راست انگزد چند همه داروها حل را کوفته و بیخته بانگبین برشته
در بستوی زنگین کنند و بهنگام حاجت نیم درمسنگ ازوی بهر نوبتی بکار دارند نافع بود **داروی نفشه** و این را بتازی دوا البنفسج خوانند
بقراط گوید که او صفرا و بلغم را براند اما را زایل کند **صفتش** گل سپیده کرده و بادام و تخم معصفر و تربد از هر یکی هم درمسنگ و نیم بنفشه خشک
چهار درمسنگ سقمونیا نیم مثقالی نخود خام دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته بعد و قیه انگبین برشته و بوقت حاجت دو درمسنگ ازوی بکار دارند
و قوت این دارو تا دو سال بماند **داروی بلغم حنین** گوید که این دارو بلغمهای لزج و تریهای فاسد از تن فرود آرد **صفتش**
قاقله و انیسون از هر یکی دو درمسنگ و نیم دارچینی و نمک هندی و سقمونیا از هر یکی دو درمسنگ دار بلیل دانگی و نیم شکر چهار ده درمسنگ
همه را کوفته و بیخته خوردنی ازوی چهار درمسنگ با آب نیم گرم بکار دارند و قوت این دارو تا بدو سال بماند **داروی تربد**
و این را بتازی دوا التربد خوانند **اسحق** گوید که این دارو و بلغم سطبر و تریهای فاسد را از اندامها فرود آرد و آفت بیوهای ترکی خورده
باشد زایل کند **صفتش** تربد و زنجبیل و شکر از هر یکی بهر همه را کوفته و بیخته خوردنی ازوی دو درمسنگ با آب نیم گرم بکار دارند
محمد زکریا گوید که زنجبیل کوفته ده درمسنگ تربد پنج درمسنگ و نیم شکر طبرزد پانزده درمسنگ همه را کوفته و بیخته خوردنی ازوی مثقالی
یا دو درمسنگ بکار دارند و قوت این دارو تا به سال بماند **داروی خون براوردن یوحنا** گوید که این دارو را بسیار خون برآوردن
براوردن از گلو نیک بود **صفتش** پسته و کهربا و شادنه از هر یکی بهر گل ارمنی و کهربا و صمغ عربی از هر یکی ده درم همه را خوب سایند و بوقت حاجت

یک کچه ازوی با آب انار بخورند نیک منفعت دارد **داروی شبرم** و این را بتازی دوا الشبرم خوانند **ابو جریج** گوید که او سودا را سوده و ارد
و بلغم سطبر و تریهای فاسد از تن فرود آرد **صفتش** شبرم چهار درمسنگ افتیمون و صبر از هر یکی دو درمسنگی هلیله زرد مثقالی تخم کرفس و زیره کرمانی و
انیسون از هر یکی دانگی و نیم همه را کوفته و بیخته بهنگام حاجت مثقالی ازوی با آب نیم گرم بکار دارند و قوت این دارو تا چهار سال بماند و زنان
پس ضعیف شود **داروی فرنجی** و این را بتازی دوا الفنجی خوانند **ابن ماسویه** گوید که این دارو تن را فربه کند و اندامها را قوی کند **صفتش**
جوز هندی و کنجد و سپیده دانه و حلبه و شهدانه و شونیز و کوکنار از هر یکی بهر همه را بکوبند و در دیگ کنند و روغن گاو بر روی ریزند چندانکه از سر
برآید و با آتش نرم بجوشانند چندانکه بجه روغن خشک شود آنگه از آتش فرو گیرند و با انگبین برشته و بامداد و شبانگاه چند جوزی
ازوی بکار دارند **داروی فرنجی** این را بسیار سود دارند **صفتش** خوردن و آرد نخود و … و باقلی و ماشخواه از هر یکی بهر
کسیلا و بهر زیره کرمانی و بلیل از هر یکی نیم بهر همه را کوفته و بیخته با دیگر چیزها بیامیزند و نخود کنند و پیش از طعام بیاشامند …
دارو **داروی کل خوردن اسحق** گوید که این دارو شهوت گل خوردن را زایل کند **صفتش** زیره کرمانی و ماشخواه از یکی بهر سه …
نخود بکوبند و پیش از خوردن طعام و پس از یک ساعت ازوی بکار دارند و اگر نه قاقله بزرگ و خرد از هر یکی بهر بستانند شکر طبرزد
دو بهره جدا بکوبند و مثقالی ازوی ناشتا بکار دارند نافع بود **داروی کوگرد** و این را بتازی دوا الکبریت خوانند **یوحنا** گوید که او
تباهی بلغم و سودا را سوده دارد و سرفه کهن را که از بلغم بود منفعت دارد و مار گزیده و کژدم گزیده را نیک بود و بیماریهای صعب که سردی
باشد زایل کند و آب ناختن را فرود آرد و خشک کرده و مثانه را پاک کند و منفعتش منفعتهای تریاک ترد کند **صفتش** بلیل سپید شش
درمسنگ نمک و قردمانا و کندر و فرصانی از هر یکی دوازده مثقال کوگرد زرد و دار بلیل و قسط تلخ و زراوند دراز و پوست بیخ
لفاح و فرفیون از هر یکی سه درمسنگ اما این داروها خشک بود همه را بکوبند و بیامیزند و اگر صمغ بود در بلغم فرغار کنند تا نرم شود
و حلبه را سه چندان همه داروها بود انگبین صافی برشته و در بستوی زنگین کنند و تا شش ماه نگاه دارند و از بهر تب چهارم و
تبهای بلغمی درمسنگی ازوی با آب کرفس و بادیان بکار دارند و قوت این دارو تا چهار سال بماند **داروی لک بزرگ** و این را بتازی
دوا الک الکبیر خوانند **محمد زکریا** گوید که این دارو استسقاء را سوده دارد و سنگهای جگر را بگشاید و آب ناختن فرود آرد
صفتش لک مغسول از هر یکی سه درمسنگ سنبل و مصطکی و تخم کرفس و انیسون و افشره و غافث و زراوند گرد از هر یکی دو درمسنگ زنجبیل
و بلیل از هر یکی درمسنگی همه را کوفته و بیخته دو درمسنگ ازوی با آب … بکار دارند و اگر علت بازگردد با سکنجبین خورند
و قوت این دارو تا سه سال بماند **داروی لک خرد** و این را بتازی دوا الک الاصغر خوانند **محمد زکریا** گوید که این دارو درد
جگر و معده و ورمها را سودمند دارد و بیماری علت استسقاء را سود دارد **صفتش** ریوند چینی پانزده درمسنگ لک و قسط و دانه …
و ترمس و حلبه و بلیل از هر یکی ده درمسنگ همه را کوفته و بیخته بانگبین برشته و بکار دارند و قوت این دارو تا یک سال و نیم بماند
داروی مازریون و این را بتازی دوا المازریون خوانند **بقراط** گوید که او بلغمهای لزج را سطبر و سوداوی را از تن و اندامها فرود
آرد **صفتش** مازریون را در سرکه شبانروزی بیاغازند و آنگه خشک کنند و یک درمسنگ ازوی بستانند افتیمون و تربد سپید از هر یکی درمسنگی …

کرمانی و تنک هندی و بلیله از وی استخوان از هر یکی نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین صافی بسرشته و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت
دو درمسنگ از وی بکار دارند و قوت این دارو تا بدو سال بماند دحمثا فولس گوید که این دارو بستگیهای جگر و سپرز را بگشاید
و ورم زهدان را سود دارد و بادهای سطبر را از معده و احشا تحلیل کند و تب چهارم و تب مواظبه را منفعت دارد و سرفه را که از بلغم بود
زایل کند و سستی اندامها را نیک بود صفتش زرنباد و درونج و افیون و میان خود و بلیلج و دار بلیلج و سلیخه و صعتر و کرفس و تخم ...
و قسط و سنبل خوش و کاو شیر و میعه و زعفران از هر یکی شش مثقال مروارید ناسوراخ دو مثقال بازرد و مرصافی از هر یکی دو دانه
مثقال همه را کوفته و بیخته بسه چندان که همه داروها بود انگبین بسرشته و در بستوی رنگین کنند و تا شش ماه نگاه میدارند و بوقت
حاجت دو درمسنگ از وی بکار دارند و قوت این دارو تا بسه سال بماند و از آن پس ضعیف شود دستنبوی پرورده
گوید که او بطبع ترنج نزدیکست معده را قوی کند و طعام را بگوارد صفتش دستنبوی را بستانند و ترش آن با تنکشه و انگه در آب و نمک
ده شبانروز بیاغارانند و هر سه روز آب و نمک ویرا عوض کنند و دیگر بار صفت بپرورند که اندر حرف تی ترنج پرورده یاد کردیم دوغ
ابا محمد زکریا گوید که او بد گوارست خداوندان معده گرم را شاید خاصه بتابستان و خداوندان قولنج و باد و بازیان دارد و مگر
که او را با پودینه و سداب و سعتر نازبوی باشند بعد از وی حلواهای انگبین خورند و از آب سرد و میوهای سرد و ترش پرهیز کنند
خاصه آن روز که او را خورده باشند و زنجبیل پرورده و کوارش بار شکینه انقوریا پس از وی بکار دارند تا زیان ندارد و نشا
کدوغ بگوشت گاو و یا بگوشت مرغ بپزند که بد بود و قولنج آرد و خاصه خداوندان سردی را و بهترش آن بود که بگوشت گوسپند فربه پخته
باشند که غذا نیک دهد و موافق تر بود و اگر بگوشت گنجشک یا بگوشت کبوتر بچه پخته باشند روا بود و زیان ندارد و لیکن بسیار خوردن
دیک بر دیک مداینی گوید او دارویی بود که حکیمان پارس فرمودند اندام و ریشهای تن را که گوشتش گندیده بود
و فساد آمده باشد جمله را درست کند که ما آزموده ایم صفتش زرنیخ سرخ و زرد از هر یکی شش درمسنگ زنکار دو درمسنگ آهک
آب نرسیده پنج درمسنگ زنکار دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسرکه تیز بسرشته و قرصها کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت خود
بسایند و برجایگاه علت باری چند بپراکنند و قوت این دارو تا بشش سال بماند والسلام حرف ذال از کتاب
دوم در غذاها و داروهای مرکب ذرور چهار داروی مسیح گوید که این دارو را بیازموده ایم خشکیهای کهن و ریشهای
فاسد را سود دارد صفتش صبر و مر و عنزروت از هر یکی بری کنند و دو برابر همه را خوب بسایند و بپزند و بوقت حاجت بر خشکیها و
ریشها پراکنند منفعت دارد ذرور دیگر اسحق گوید که این ذرور خون آمدن از بریدگی باز دارد صفتش زاج و قلقطار
و گل بهرو اقرشیا طین السیس مصطکی و اقاقیا و مرصافی و کندر و از هر یکی بری همه را کوفته و بیخته بر بریدگی پراکنند نیک بود
ذرور دیگر یوحنا گوید که این ذرور ریشهای خشکیها را درست کند صفتش گلنار و پوست کندر از هر یکی بری
همه را کوفته و بیخته برجایگاه علت بپراکنند که نافع بود و اگر نه بوره ارمنی و مقل ازرق از هر یکی بری صبر نیم بر همه را کوفته و بیخته
برجایگاه علت بپراکنند نیک بود ذرور چشم یوحنا گوید که این ذرور تاریکی چشم را سود دارد صفتش

بلیله زرد و زنجبیل از هر یکی پنج درمسنگ بلیله سیاه دو درمسنگ شادنه سه درمسنگ نوشادر سنگی همه را کوفته و بیخته در چشم پراکنند
ذرور سعدک و این را بتازی ذرور الاصفر خوانند ارجانس گوید که او را بزبان یونانی اورامیعقان خوانند دردهای چشم که از
تری بود سود دارد و ورم کهن را زایل کند صفتش عنزروت ده درمسنگ شاف ماميثا پنج درمسنگ صبر و زعفران از هر یکی نیم درمسنگ
افیون دو دانگ سنگ همه را کوفته و بیخته بوقت حاجت در چشم پراکنند نافع بود ذرور زرد دیگر ابن سینا گوید که این ذرور درد
چشم ملوکان را که از باد بود سود دارد صفتش عنزروت شش درمسنگ شاف ماميثا سه درمسنگ صبر دو دانگ سنگ همه را کوفته و بیخته
بهنگام حاجت باری چند در چشم پراکنند نافع بود ذرور زرد دیگر و این را بتازی ذرور الاصفر اللین خوانند
گوید که این ذرور دردهای چشم را که از تری بود منفعت دارد و چشم را سود ای تخت ... صفتش عنزروت پانزده درمسنگ نشاسته
شش درمسنگ تخم کبیره سه درمسنگ همه را خوب بکوبند و بیبزند و بوقت حاجت در چشم پراکنند نافع بود و سود دارد
ذرور سفید و این را بتازی ذرور الابیض خوانند ابن ماسویه گوید که او در چشم را چون با خوا آمده باشد سود دارد
صفتش عنزروت پنج درمسنگ نشاسته دو درمسنگ شکر طبرزد و صمغ عربی از هر یکی درمسنگی همه را کوفته و بیخته بهنگام حاجت
در چشم پراکنند ذرور سفید ماسویه گوید که این ذرور را بیازموده ایم چشم را جلی دهد و ورم را با خو علت سود دارد صفتش
نشاسته سه درمسنگ صمغ عربی مثقالی عنزروت چهار درمسنگ شکر طبرزد درمسنگی افیون قیراطی همه را کوفته و بیخته بوقت
حاجت در چشم پراکنند نافع بود ذرور کافوری ابن ماسویه گوید که این ذرور گرمیهای چشم را سود دارد و چشم را جلی دهد
صدف سوخته و مروارید ناسوراخ از هر یکی دو درمسنگ نشاسته درمسنگی کافور دو دانگی همه را کوفته و بیخته بوقت حاجت
در چشم کشند نافع بود انشاءالله تعالی حرف ری از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب
راسن پرورده ابن سینا گوید که راسن زنجبیل شامی بود و چون پرورده اش بکار دارند بستگیهای جگر و سپرز را بگشاید
و معده را سود دارد و بادها را از معده و احشا را تحلیل کند و فالج را نیک بود و خداوندان سردی را نیک منفعت دارد
صفتش راسن تازه ده رطل و نیم بستانند و پوستش جدا کنند و بکار دارند پاره پاره کنند هر پاره انگشتی و انگه در آب و نمک
ویرا بیست روز بنهند و هر سه روز آب و نمک ویرا بدل کنند پس از آن ویرا در دیگ سنگین کنند و آب خوش بروی ریزند
چندانکه زبرش برآید و از آن پس یک رطل انگبین در وی کنند و همی جوشانند تا نرم شود انگه از دیگ بیرون آرند و دیگ
را پاک کنند و انگبین بروی ریزند چندانکه زبر او برآید و دیگر باره باتش نرم بجوشانند تا سخت شود پس انگاه در بستوی
رنگین کنند و هر پنج روز انگبین اش را می جوشانند و دیگر باره در وی همی ریزند تا در وی ... شود انگه زنجبیل و دار
چینی و هیل بویا و قرنفل و دار بلبل همه را بکوبند و در کوی کتان بندند و در بستو بنهند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود
راسن اسحق گوید که داروی بود جمع کرده حکیمان هند فراخ صدر را سود دارد و معده را قوی کند و شهوت جماع
انگیزد و بیماریهای سوداوی و بلغمی را نیک بود و سنگ گرده و مثانه را پاره کند صفتش وج و قسط تلخ و زرنباد و دار و کرفس از هر یکی

دوازده مثقال و اربلیس و زنجبیل از هر یکی بیست مثقال تخم کرفس و نانخواه و کرویه و تخم بادیان و تخم شبت و تخم پرپهن و تخم کلکیر
و فوذنج سپید و سرخ و اذان الفار و زیره کرمانی و تخم شبت از هر یکی بیست و چهار مثقال قرنفل و دواکه و قصب الذریره و چوب
بلسان و سلیخه و بسباسه و قاقله و اکلیل الملک و درمنه و زرنبت و دانه بلسان از هر یکی شانزده مثقال هلیله زرد و بلیله و
شیر املج بی استخوان از هر یکی سی و دو مثقال فلنجمشک و خربق سپید و مرو دانه و مرماحوز و تخم بنگ دشتی و تخم بنگ بستانی
و شکوفه و شیطرج هندی و زرشک و تخم ترب و زرد چوبه و سنبل هندی و بهمن سپید و سرخ و لسان العصافیر از هر یکی بیست
و چهار مثقال جوز بوا سی عدد و تخم خیار و تخم بنجنکشت از هر یکی دوازده مثقال تخم کزر و حاما و فطراسالیون و تخم کزر دشتی
و ریوند چینی و ساذج هندی و حلیه و موم از هر یکی شش درمسنگ هلیله سیاه چهارده درمسنگ افیون و فرفیون و میان
خود از هر یکی سه درمسنگ همه را کوفته و بیخته و چندانکه جمله داروها بود بانید و روغن گاو باوی بیامیزند و زان پس جمله را با انگبین
صافی بسرشند و در بستوی کنند و تا شش ماه نگاه دارند و زان پس با اول و اقراها و چندان ما زوی بکار دارند نافع
بود و قوت این دارو تا شش سال بماند و زان پس ضعیف گردد رب انگور دهین گوید که او گرم و خشکست خداوند
مرد مزاج را سود دارد و چون بسیار بکار دارند خون را بسوزاند و صلاحش آنست که پس وی خیار و کاهو بکار دارند
تا زیان ندارد صنعتش انگور سیاه و چیده رسیده نیکو بدست بمالند و بپالایند و چندان بجوشانند که چاریکی از وی
بماند و اگر بافتاب نهند تا تری او جمله خشک شود و انگه در بستوی رنگین کنند و بکار دارند رب آلو و این را بتازی
رب الاجاص خوانند مدابنی گوید که او تبهای گرم را سود دارد و صفرا را زایل کند و تشنگی بنشاند و معده را قوی کند
صنعتش آلوی سیاه رسیده ترش و شیرین را بستانند و استخوانش را بیفکنند و در دیگ سنگین کنند و آب خوش بروی
ریزند و باتش نرم وی را بجوشانند انگه از دیگ بیرون کنند و چون سرد شود بپالایند و دیگر باره در دیگ کنند و باتش نرم همی
جوشانند تا چاریکی از وی بماند پس از آن در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود رب بهی و این را بتازی
رب السفرجل خوانند محمد زکریا گوید که او شکم رفتن و گرمی اندامها را سود دارد و معده را قوی کند و قی کردن را باز دارد
صنعتش بهی نیکو رسیده را بستانند و پوستش باز کنند و درونش را بیفکنند و خردش بکوبند و بپالایند و در دیگی سنگین
کنند و باتش نرم بجوشانند تا بسه بهر از وی بشود و یک بهر بماند انگه از آتش فروگیرند و در کاسه رنگین کنند و دیگ پاک بشویند
و دیگر باره همه را در دیگ کنند و باتش نرم بجوشانند تا بنیمه باز آید انگه در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند و این
را رب ساده خوانند و اگر خواهند که بشکر کنند آب را در دیگ کنند و باتش نرم بجوشانند تا بنیمه باز آید و زان پس چندانک
او بود شکر سپید باوی بیامیزند و باتش نرم وی را بپزند تا سخت شود و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود رب انار
و این را بتازی رب الرمان خوانند ماسرجویه گوید که او خارشکی را سود دارد و تشنگی را بنشاند و تبهای تیز را زایل کند و معده و جگر را
قوی دارد صنعتش انار ترش و شیرین را دانه کنند و بدست بمالند و آب صافی کرده آنرا در دیگی سنگین کنند و باتش نرم وی را می جوشانند

یکی

تا چاریکی از وی بماند و اگر خواهند که بشکر کنند چندان بجوشانند که بنیمه باز آید و همچنین شکر سپید کوفته باوی بیامیزند
و باتش نرم وی را بجوشانند که چاریکی از وی بماند و نیک سبز شود انگه در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند
نافع بود رب بودینه و این را بتازی رب النعنع گویند ابن سینا گوید که او تبهای سرد و قی کردن و شکم رفتن را سود
دارد صنعتش انار ترش و شیرین را دانه کنند و بپالایند و در دیگ سنگین بجوشانند تا بنیمه باز آید انگه چاریک او
بودینه آبش را صافی کنند و نیم چند او شکر طبرزد باوی بیامیزند و باتش نرم بجوشانند تا یکی از وی بماند و در بستوی رنگین
کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود رب بنفشه و این را بتازی رب البنفسج خوانند ابو جریج گوید که او ورم
و نزله را گرمی بود سود دارد و سینه را نرم کند صنعتش بنفشه تازه بی دنب را یک بار بستانند و در بستوی آبگینه کنند
و چهار بهر آب بروی ریزند و سرش ببندند و شبانروزی نگاه دارند بعد از آن بدست نیک بمالند و در دیگی سنگین بجوشانند
تا بنیمه باز آید انگه فرو گیرند و صافی کنند و بچندانک او بود شکر سپید طبرزد کوفته باوی بیامیزند و باتش نرم بپزند
تا سخت گردد و چون بجوش شود فرو گیرند و صافی کنند و چندانکه حاجت بکار دارند رب ترنج یوحنا گوید که او
که خورده باشند جمله را سود دارد و تیزی صفرا بنشاند و تشنگی زایل کند و شکم براند و قوا را ببرد و چون بروی بماند
و گرد چشم گشته سپیدی چشم را ببرد صنعتش ترش ترنج را بپالایند و صافی کنند و در دیگ سنگین باتش نرم همی جوشانند
تا چاریکی از وی بماند و اگر خواهند که بشکر کنند آبش را چندانی بجوشانند که بنیمه باز آید و بچندانکه او بود شکر سپید
درو کنند و همی جوشانند تا سبز شود و انگه در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود رب خارک
و این را بتازی رب البسر خوانند ابن گوید که او شکم رفتن و قی کردن را سود دارد و معده را قوی کند صنعتش خارک
نیکو را بستانند و استخوانش را بیفکنند و انگه خردش بکوبند و آبش بپالایند و در دیگ سنگین کنند و باتش نرم
چندان بجوشانند که یکی از وی بماند و انگه در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود رب
خرتوذ و این را بتازی رب التوث الشامی خوانند عیسی گوید که او مردست دردهای گلو را سود دارد و خناق
و اماسهای گرم را نیک بود و صفرا را بنشاند صنعتش خرتوذ رسیده را بپالایند و آبش را صافی کنند و باتش نرم
چندانی بجوشانند که بنیمه باز آید انگه از آتش فرو گیرند و پنج رطل را از وی سه رطل نبات بیامیزند و جمله را بکجای نیک
برشته تا بهم آمیخته شوند اگر خواهند که رب ساده کنند آبش را بپالایند و باتش نرم چندان بجوشانند که سه بهر از
وی بشود و یک بهر بماند انگه در بستوی رنگین کنند و بکار دارند رب ریواج و این را بتازی رب الریباج خوانند
ماسرجویه گوید که بهترش ان باشد که از شیراز آرند بطبع سرد و خشکست شکم ببندد و معده را قوی کند و طعام را بگوارد
و قی کردن را باز دارد و تبهای گرم را سود دارد اما مزه را بد بود و بر سینه را زیان دارد و صلاحش ترنجبین تابیلی
بود صنعتش ریواج تر را خرد بکوبند و بپالایند و آبش را در دیگ سنگین کنند و باتش نرم بجوشانند تا سبز شود و انگه در بستو

رنگین کنند وبوقت حاجت بکار دارند نافع بود رُبّ زرشک واین را تازی رب الامبرباریس خوانند حنین گوید که
او گرمی وتشنگی جگر واحشا را سود دارد وتبهای گرم رانیک بود وضد اوندان گرمی را موافق باشد صنعتش زرشک تازه
نیک را بپالایند وصافی کنند ودر دیگی سنگین کنند وباتش نرم ویرا چندان بپزند که چارپکی ازوی بماند انگه در بستوی
رنگین کنند وبکار دارند واگر خواهند که بشکر کنند آبش را چندان بجوشانند که بنیمه باز آید وانگه چندان شکر باوی
بیامیزند وبجوشانند تا ستبر شود ودر بستوی رنگین کنند وبوقت حاجت بکار دارند نافع بود رب سیب واین را تازی
رب التفاح خوانند جالینوس گوید که او صفرا را سود دارد وتیزی خون را بنشاند وشکم رافتن رانیک بود ودل را
قوی دارد صنعتش سیب رسیده را زرد را پوست ودرونش بیندازند وبجاونش خرد بکوبند وبپالایند وابش را در دیگ
سنگین کنند وباتش نرم بجوشانند تا چارپکی ازوی بماند واگر خواهند که بشکر کنند ابش را چندان بجوشانند که ستبر
شود وانگه در بستوی رنگین کنند وبوقت حاجت بکار دارند نافع بود رب غوره واین را تازی رب الحصرم
خوانند ماسرجویه گوید که او سرد وخشکست تیزی صفرا را بنشاند وتشنگی را زایل کند وشکم ببندد وتبهای تیز را
سود دارد صنعتش غوره رانیک بدست بمالند وآبش را بپالایند ودر دیگی سنگین باتش نرم همی جوشانند چندانکه
سه بهر ازوی بشود ویک بهر بماند پس اگر در وی تری مانده بود روزی چند بافتاب بنهند تا ستبر شود واگر خواهند که
بشکر کنند اب غوره صافی کنند ودر دیگی سنگین کنند ونیک بجوشانند بنیمه باز آید وسه رطل باازوی رطلی شکر سپید
باوی بیامیزند وبپزند تا ستبر شود وبکار دارند رب کوکنار واین را تازی رب الخشخاش خوانند عیسی گوید که او
سرفه ونزله را سود دارد وبر وسینه را نیک بود صنعتش صد کوکنار سپید نکوکنجی بی دانه ویرا بکوبند ودر تغاری رنگین
کنند وشش رطل آب بروی ریزند وشبانروزی ویرا رها کنند ودر دیگی سنگین ویرا باتش نرم بجوشانند تا پخته شود
انگه فرو گیرند وچون سرد شود بپالایند وسه رطل اب ویک رطل ونیم انگبین باوی بیامیزند وباتش نرم بپزند تا
ستبر شود ودر برنی ابگینه کنند وبوقت حاجت بکار دارند رب جوز واین را تازی رب الجوز خوانند
یوحنا گوید که او سرد وخشکست درد گلو وگرمی زبان را سود دارد چون بدو غرغره کنند وقی کردن را از جهت بلغم بود باز
دارد چون ازوی ناشتا خورند صنعتش پوست سبز گوز بیرون کوده تر بود خردش بکوبند وابش را بپالایند و
در دیگی سنگین کنند وباتش نرم بجوشانند تا یکی ازوی بماند انگه دو رطل ونیم ازوی بستانند ودو رطل ونیم انگبین
صافی ویک رطل میخیه باوی بیامیزند وباتش نرم بپزند تا یکی ازوی بماند انگه ده درسنگ مر صافی وپنج درسنگ
زعفران کوفته باوی بیامیزند وبکفجه چلیه رانیک بزنند تا بهم آمیخته شود انگه در بستوی رنگین کنند وبوقت حاجت
بکار دارند رب لیموی ابجی گوید که او صفرا بنشاند ومعده را قوی کند وقی کردن را سود دارد وتشنگی را زایل
کند صنعتش لیموی رسیده را پوست بیندازند وبپالایند وصافی کنند وباتش نرم همی جوشانند تا چارپکی بماند واین

رب

را رب ساده خوانند پس اگر خواهند که بشکر کنند آبش را چندان بجوشانند که بسه یک بازآید وبچندان که او بود شکر سپید کوفته
باوی بیامیزند وبجوشانند تا ستبر شود واگر ابش را بافتاب گرم بپزند تا چارپکی ازوی بماند بهتر بود ونیز از تلخی [illegible]
این باشند وبوقت حاجت بکار برند رب مورد دانه واین را تازی رب حب الاس خوانند ابن سینا گوید که او
بطبع گرم وخشکست تیزی خون را بنشاند وسینه وشش رانیک بود ومعده را قوی کند وشکم را ببندد صنعتش
مورد دانه رسیده را بکوبند وبپالایند ودر دیگ سنگین کنند وباتش نرم ویرا بپزند تا چارپکی ازوی بماند وچون سرد
شود در بستوی رنگین کنند وبوقت حاجت بکار دارند رب میوه مایی گوید او بطبع سرد است تیزی صفرا را
بنشاند وتبهای گرم را سود دارد ومعده واحشا را قوی کند صنعتش میوی رسیده را التقاط کنند وچندان در دیگی کنند
وآب بروی بریزند وباتش نرم بجوشانند تا پخته شود انگه از اتش فرو گیرند ودر تغاری رنگین کنند وبدست نیک بمالند
وانگه بپالایند وصافی کنند وثفل را استخوانش را بیندازند وصافی کنند دیگر باره او را در دیگ کنند وباتش
نرم بجوشانند تا ستبر شود واگر خواهند که بشکر کنند نیم چندان او شکر کوفته باوی بیامیزند وباتش نرم ویرا بپزند و
در بستوی رنگین کنند وبوقت حاجت بکار دارند رشته واین را تازی اطریه خوانند محمد زکریا گوید که او بطبع گرم
وتر باشد وگروهی گویند که سرد است ومن چنان دانم که آنچه بگوشت گوسپند پزند گرم بود وانچه بی گوشت پزند میل بسردی
دارد وچون منفخ شود وغذا نیک وبسیار دهد وبر وسینه وسرفه را سود دارد خاصه که روغن بادام وشکر سپید
باوی بیامیزند واگر اب برین واب لسان الحمل باوی بیامیزند وبکار دارند خون آمدن از گلو باز دارد وامعای
ضعیف را قوی کند اما منفخ دیر شود وعلاجش آنست که پس وی زنجبیل پرورده بکار دارند که نافع بود روشنای
زرد حنین گوید که او تاریکی چشم را سود دارد وسپیدی چشم را ببرد واشک آمدن را از چشم باز دارد صنعتش
شاف مامیثا ومامیران وساذج هندی وسنبل وبلیل از هر یکی مثقالی دارفلفل ومرصافی وزعفران وافیون ودرمنه
ارمنی وزنجبیل از هر یکی نیم مثقال سادرند ودرسنگ همه را کوفته وبیخته بوقت حاجت در چشم کشند که نیک بود روغن افسنتین
واین را تازی دهن الافسنتین خوانند یوحنا گوید که او موی را سیاه کند واندامهای سرد شده را سود دارد صنعتش افسنتین
ولادن ودانه وعشت از هر یکی بهری مر ازخرد بسایند ودر دیگی نگان ببندند ویک هفته در روغن مورد فرغار کنند ونان
پس ویرا بدست نیک بمالند تا حل شود وبوقت حاجت بکار دارند روغن املج واین را تازی دهن الاملج خوانند اسحق
گوید که او موی را سیاه کند وبن موی را قوی کند صنعتش املج با استخوان وپوست درخت صنوبر از هر یکی بهری مرد وبا اب
نیک بپزند وبپالایند وآبش را صافی کنند ونیم چندان او روغن کنجد تازه باوی بیامیزند وباتش نرم ویرا چندان بپزند
که آبش بشود وروغن بماند انگه بکار دارند روغن بنفشه صنعتش در کتاب داروهای مفرد یاد کردیم اما صنعت کردنش
درین کتاب یاد کنیم تا برآموزنده دشوار نباشد وبر کتاب ناقص نشود صنعتش کنجد سپید پاکیزه را باب خوش بشویند و

و باید خشک کنند و انگه بکوبند و روغنش بیرون آرند و سبک چندان روغن باشد بنفشه با وی بیامیزند و باتش نرم بجوشانند تا روغن
قوت بنفشه را بخویشتن گیرد و پس از آن بپالایند و نگاه دارند و بهترین آنست که بنفشه تازه را ۱۶۷ بادام بپالیکسته و بکنجد سفید کرده
در برنی آبگینه کنند پنجاه روز تا کنجد قوت بنفشه بخویشتن کشد و انگه کنجد را خرد بکوبند و روغنش بدر آرند و این بهتر از نخستین
بود روغن بید انجیر و این را بتازی دهن الخروع گویند یوحنا گوید که او اندامهای سرد را گرم کند منفعتش بشرح
روغن بید انجیر ده درمسنگ بکنند و یک رطل آب صافی با وی بیامیزند و چندان بپزند که آبش بشود و روغن بماند و دو سه بار چنین
کنند و باب بجا آرند نافع بود و سستی اندامها را ببرد روغن بان و این را بتازی دهن البان خوانند حنین گوید که او درد گوش
را سود دارد و بانگ آمدن از گوش باز دارد منفعتش بان نیکو را پوستش بیفکنند و خردش بکوبند و آب در وی کنند و
می جوشانند تا روغنش بیرون آید و چون آبش خشک شود و روغنش بماند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود روغن بابونه
اسحق گوید که او گرمست باعتدال دردها را سود دارد و بادها را از تن تحلیل کند منفعتش بیست وقیه روغن کنجد تازه
و ده وقیه حلبه با وی بیامیزند و جمله را در شیشه آبگینه کنند و چهل روز بافتاب بپرورند و ازان پس بپالایند و بوقت
حاجت بکار دارند نافع بود روغن بید ابن ماسویه گوید که او سرد است درد سر را که از گرمی بود سود دارد و مغز را تر
کند و گرم مزاج را منفعت کند منفعتش برگ بید تازه را خرد بکوبند و آبش را بپالایند و دو چندان که او بود روغن کنجد
با وی بیامیزند و باتش نرم و برا چندان بجوشانند که تنها روغن بماند و انگه از آتش فرو گیرند و بوقت حاجت بکار
دارند و اگر خواهند که روغن شکوفه او کنند کنجد چیده را بشویند و بسایه خشک کنند و نیم چندان که او بود شکوفه بید با
وی بیامیزند و در برنی آبگینه کنند و چهل روز بافتاب بپرورند تا کنجد قوت شکوفه بخویشتن گیرد و انگه کنجد را خرد بکوبند و روغن
بدر آورند و بکار می دارند روغن آبی و امرود و این را بتازی دهن الکمثری والسفرجل خوانند محمد زکریا گوید که روغن
آبی و امرود بطبع مانند یکدیگر باشند و حیض آمدن از تن باز دارد و ریشهای خشک را سود دارد و سوختن قضیب که
بهنگام آب تاختن بود زایل کند چون نطقی از ایشان در سوراخ قضیب چکانند منفعتش سه رطل آب آبی یا آب امرود و یک رطل روغن کنجد تازه
با وی بیامیزند و در کاسه رنگین کنند و چهل روز بافتاب بنهند تا قوی شود و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود روغن بلسان
یوحنا گوید که این روغن را از درخت بلسان گیرند و آنچنانکه پوست درخت را بیازند انگه شیری چون برآمده باشد و انگه ازوی بیرون
آید و پنبه و پراچ کنند و باشد که بسالی یک رطل حاصل نتوانند آوردن و بهترش آن بود که تازه بود و چون دیر او بر کنند در آب
بگشتند و اگر برو بسته نیک نباشد از بهر آن که روغن صنوبر با وی آمیخته باشد و بنیز جوال را بدو بپالایند و بر جوال فرو زا
در آتش نهند و انگه دست بر بالا دارند اگر بر جوال چون شمع می سوزد روغن بلسان خالص بود و اگر نسوزد روغن صنوبر با او
آمیخته بود و منفعتش در کتاب داروهای مفرد یاد کردیم روغن ترنج و این را بتازی دهن الاترج گویند ابن سینا گوید که او
گرم و خشکست چهار بهای سرد را سود دارد و سستی اندامها را ببرد و درد گرده و مثانه را که از سردی بود منفعت دارد و درد سر را که از

بود نیک باشد چون از وی بر سر مالند و گویند که روغنش را بوقت رسیدن ترنج از پوستش بیرون آرند چنانکه شاخ
درختش را بیازند و روغنش را چون روغن بلسان گرد کنند روغن ترب و این را بتازی دهن الفجل خوانند فولس گوید
که او گرم و خشکست بسوم درجه بادهای سرد را از گوش تحلیل کند و بیماریهای بلغم و سودا را سود دارد منفعتش ترب
سیاه را بتراشند و آبش را صافی کنند و سبک او روغن کنجد تازه با وی بیامیزند و باتش نرم بجوشانند تا آب بشود و روغن
بماند و بوقت حاجت بکار دارند روغن حنا و این را بتازی دهن الحنا خوانند عیسی گوید که او گرمست باعتدال موی
را سیاه کند و عرق النسا را سود دارد و چون پیوسته جایگاه علت را بدو می مالند درد بیارا نیک بود منفعتش شکوفه حنا
را با روغن کنجد سفید کرده بپرورند چنانکه روغن بنفشه را گفتیم بکنند و اگر شکوفه اش نبود برگش با روغن کنجد بپزند
و بپالایند و بکار دارند روغن خیری و این را بتازی دهن الخیری گویند ماسرجویه گوید که او گرم و تر است بسوم درجه
و گروهی گویند که او معتدلست خشکیها را سود دارد و این روغن را کردن همچنان باید که روغن بنفشه را گفتیم
روغن دهمست و این را بتازی دهن الغار خوانند مدائنی گوید که او گرم و خشکست بسوم درجه داء الثعلب
و درد سر را که از سردی بود سود دارد و همه بیماریهای سرد را نیک بود منفعتش دانه دهمست را بار کش با سه چندان
روغن کنجد تازه بیامیزند و باتش نرم و برا بجوشانند و انگه در تغاری کنند و ده روز دیگر بافتاب بنهند تا پرورده
شود و انگه بپالایند و بوقت حاجت بکار دارند روغن دارشیشعان و این را بتازی دهن الدارشیشعان خوانند روفس
گوید که او شکم رفتن را سود دارد و معده را قوی کند منفعتش دارشیشعان شش وقیه سلیخه ده وقیه چوب سلیخه و مصطکی
هر یکی چهار وقیه فرفیون یک وقیه دزیره دو وقیه همه را درشت بکوبند و با هفت رطل روغن کنجد تازه بیامیزند و باتش نرم
همه را نیک بپزند و بپالایند و بکار دارند روغن دواله و این را بتازی دهن الاشنه خوانند ابن سینا گوید که او گرمست
همه علتهای سرد را سود دارد منفعتش دواله و آس سنبل قسط ده درمسنگ سلیخه و قصب الذریره از هر یکی سه درمسنگ مرماخور
دو درمسنگ میعه پنج درمسنگ روغن کنجد رطلی و نیم داروها را بکوبند و ببرگ سه روغن فرغار کنند و انگه بپالایند و جمله را باتش
نرم بپزند تا آبش برود و روغن بماند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود روغن زعفران و این را بتازی دهن الزعفران
خوانند و نیز دهن الملوک گویند محمد زکریا گوید که او گرم و تر است پیها را نرم کند و تشنج را سود دارد و درد گرده
را خوب کند منفعتش زعفران و قردمانا از هر یکی شش درمسنگ قصب الذریره پنج درمسنگ مرجان نیم درمسنگ همه را با روغن
کنجد تازه بپزند چندانکه آبش بشود و روغن بماند انگه بپالایند و بکار دارند روغن سوسن و این را بتازی دهن الزنبق
خوانند جالینوس گوید که او گرم و خشکست بسوم درجه اندامها را قوی کند و پیها را سود دارد و بیماریهای سرد را نیک بود و
کسی را که بنگ خورده باشد او را سود دارد منفعتش سوسن پیه را از او شش وقیه بستانند و دو رطل روغن کنجد تازه با وی بیامیزند
و در برنی آبگینه کنند و چهل روز بافتاب بنهند تا قوت سوسن روغن بخویشتن کشد و انگه بپالایند و بکار دارند روغن حلبه و این

را بتازی دهن السلیخه خوانند ثابت قره گوید که او معده و جگر را سود دارد و اندامها را قوی کند صفتش سلیخه و قسط و دوا
بلسان و مصطکی و زعفران از هر یکی ده درمسنگ قرنفل و قرنفل از هر یکی پنج درمسنگ همه را درشت بکوبند و در یک من آبگینه کنند و در رطلی
و نیم روغن کنجد تازه با وی بیامیزند و سی سوسن سپید بر ظرف روی آن افکنند و بسایه در رکاری چند بنهند تا نرم شود و قوت
داروها در روغن بیرون کشد و ازان پس بپالایند و بکار دارند نافع بود روغن سداب و این را بتازی دهن السذاب خوانند مسیح
گوید که او سخت گرمست مردی کرده و مثانه و سستی اندامها را سود دارد و بادهای سرد را از تن تحلیل کند و تنهای سرد را الو
دارو چون و برابر اندامها مالند صفتش روغن کنجد تازه یک من برگ سداب دو وقیه آب یک رطل همه را در دیگی سنگین کنند
و با آتش نرم بجوشانند چندانکه آب بشود و روغن بماند آنگه بپالایند و بکار دارند روغن شبت و این را بتازی دهن الشبت
خوانند ابن ماسویه گوید که او سردیها و لرزه اندامها را سود دارد و تنهای بلغمی را نیک بود و بادها را از تن تحلیل کند و بستگی
راه اندامها را بگشاید و بیماریهای که از سردی باشد همه را منفعت دارد صفتش روغن کنجد تازه یک رطل تخم شبت هشت وقیه مرده
را در برنی آبگینه کنند و یک ماه با آفتاب بنهند و ازان پس بپالایند و بکار دارند نافع بود روغن شکوفه و این را بتازی دهن
الملک خوانند یوحنا گوید که او گرده و تهیگاه را سود دارد و بستگی آب تاختن بگشاید صفتش چهار درمسنگ زنجبیل و ده
درمسنگ شکوفه کوفته با یک سکوره روغن کنجد تازه و یک سکوره آب در دیگی کنند و با آتش نرم بپزند چندانکه آب بشود و روغن
بماند آنگه بپالایند و ازپیش و پس خنده کنند روغن قسط و این را بتازی دهن القسط خوانند حنین گوید که او سرد و جگر را
سود دارد و موی را دراز کند و بیمار را سخت کند صفتش قسط تلخ ده درمسنگ سلیخه شش درمسنگ برگ مورد چهار
مثقال همه را بکوبند و یک شبانروز در دو رطل آب فرو خوار کنند و ازان پس رطلی و نیم روغن کنجد تازه در دیگی کنند
و با آتش نرم بپزند و الو صافی کنند و بکار دارند روغن قسط ثابت قره گوید که فالج و ترنبیان فاسد را سود دارد
صفتش قسط یک وقیه بلبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یکی سه وقیه جان خوبج و قیه همه را در نیم رطل آب و روغن خیری
نیم رطل با آب ترنگبین حل کنند و بکار دارند که آزموده است روغن گل و این را بتازی دهن الورد خوانند اورس
گوید که او سردست بدرجه دوم گرمی سر و مغز را سود دارد و مغز را قوی کند و حکم رفتن را که از صفرا بود منفعت دارد صفتش
کنجد سپید را ده رطل برگ گل تازه دو سه روز بسایه بنهند تا لختی ترنیار وی بشود و پنج رطل ازوی با کنجد بیامیزند و در برنی
آبگینه کنند و چهل روز با آفتاب بنهند تا قوت گل را بخویشتن کشد و آنگه خوش بکوبند و روغن بیرون آرند و صافی
کنند و بکار دارند سخت نافع بود روغن کدو و این را بتازی دهن القرع خوانند محمد زکریا گوید که او سرد و ترست گرمیهای
سر و مغز را زایل کند و مالیخولیا و سرسام را سود دارد و چون از وی در بینی چکانند و اگر با برگ وی را بپزند و در سر مالند
درد سر گرمی بود سود دارد صفتش کدوی بزرگ تازه را پوست بتراشند و درونش پاک کنند و آنگه خوش بکوبند و آبش
بپالایند و از آبش چهار رطل با یک رطل روغن کنجد تازه بیامیزند و در دیگی سنگین کنند و با آتش نرم بجوشانند چندانکه

آب بشود

آب بشود و روغن بماند آنگه صافی کنند و بکار دارند و اما روغن تخم شبت ازین پاک کنند و آنگه خوش بکوبند و اندکی آب گرم بر وی
ریزند و چون خمیر و برانیک بمالند روغنش بیرون آرند و بکار دارند نافع بود روغن گندم و این را بتازی دهن الحنطه خوانند
یوحنا گوید که او ریشهای تن را نیک بود و قوبا را منفعت دارد و چون با وی چند بره مالند صفتش یک مشت گندم را بر سندانی
دبن تاوی ریزند و کفچه آهنین چند آنگه این گندم در زیر آن کفچه بنشانند و با آتش سرخ کنند و بر این گندم نهند و بفشارند تا
روغنش همچون عرق ازو این کفچه بیرون آید و بکار دارند روغن کژدم و این را بتازی دهن العقرب خوانند
محمد زکریا گوید که او سنگ مثانه را پاره کند صفتش تخم کبر و زراوند گرد و سعد و جندبیدستر و روغن بادام و داروها را بکوبند
و در این روغن کنند و ده کژدم در این روغن افکنند و در شیشه کنند و با آفتاب بیاویزند یک هفته پس آنگه بپالایند و صافی
کنند و هنگام حاجت بکار دارند نیک بود روغن درد گوش دایوطنس گوید که این روغن درد گوش صعب را سود دارد صفتش
زهره گاو و روغن خیری از هر یکی بهری راست در دیگی کنند و با آتش نرم بپزند تا زهره بشود و روغن بماند و در شیشه کنند
و بوقت حاجت بکار دارند و هر چند که کهن تر شود بهتر بود روغن فالج روغن خاص گوید که این روغن فالج و سستی اندامها
اندامها را سود دارد صفتش نیم رطل آب سداب و نیم رطل روغن سوسن بهم بیامیزند و با آتش نرم چندان بپزند که آب
سداب بشود و روغن بماند آنگه میان خروع و عاقرقرحا و قسط تلخ از هر یکی پنج درمسنگ فرفیون دو درمسنگ و نیم روغن
بلسان سه درمسنگ نیم جو را با وی بیامیزند و یک ماه رها کنند آنگه بپالایند و بوقت حاجت بکار دارند روغن
که موی را سیاه کند صفتش انار تازه که سخت ترش بود بستانند و بسر جوال در سوراخ سوراخ کنند و در کاسه آبگینه
بنهند و روغن گل بر وی بریزند چندانکه بعوضش بر آید و با آفتاب گرم بنهند تا نیک پخته شود آنگاه ازان روغن هنگام حاجت
بر سر و ریش می مالند تا سیاه شود روغن لاله و این را بتازی دهن الشقایق خوانند ابن سینا گوید که او موی را سیاه
و تابنده کند صفتش برگ لاله را بسایه خشک کنند و بکوبند و بیزند و دو وقیه ازوی با رطلی روغن کنجد تازه بیامیزند
و در شیشه کنند و اندکی مایه زای پیچیده با وی بیامیزند و بیست روز وی را با آفتاب بنهند تا بپرورد و آنگه بپالایند و بکار دارند
نافع بود سخت روغن لادن و این را بتازی دهن اللادن خوانند ماسرجویه گوید که او موی را سیاه کند و نگاه دارد
صفتش یک رطل روغن مورد تازه و ده درمسنگ لادن نیک در وی کنند و شبانروزی بجنبانند رها کنند آنگه در دیگی سنگین
کنند و با آتش نرم بجوشانند تا لادن گداخته شود آنگه در شیشه کنند و پیوسته بکار دارند روغن مرزنگوش و این را
بتازی دهن المرزنجوش خوانند یوحنا گوید که او گرم و لطیفست فالج را سود دارد و چون پیوسته بر تن می مالند و بستگی
سر و مغز را بگشاید شقیقه و درد سر را که از سودا بود سود دارد و بادهای سرد را از اندامها تحلیل کند و بستگی زهدان را بگشاید
چون بادی چند از وی بر شکم مالند و زن برخویشتن برگیرد و این روغن را همچون روغن گل باید کردن چنانکه یاد کرده شد
روغن مصطکی محمد زکریا گوید که او سستی معده را سود دارد و اماسهایش را زایل کند صفتش روغن کنجد سه رطل

مصطکی شش وقیه مورد را در دیگی سنگین کنند و بجوشانند تا مصطکی در روغن بگدازد و آنگه صافی کنند و بکار دارند **روغن مورد**
و این را بتازی دهن الآس خوانند **ثابت قره** گوید که او بطبع سرد است موی را دراز کند و سبوسهٔ سر را سود دارد و موی را سخت
نیک بود و ریشهای سر را درست کند و ریش مقعده با سور را منفعت کند **صنعتش** برگ گل مورد تر را بکوبند و آبش را بپا
لایند و رطلی صافی کرده او را و رطلی سیکی خوش بوی و نیم وقیه لادن با وی بیامیزند و هر را یک شبانروز فرغار کنند و دیگر
باید شب رطلی روغن کنجد با وی بیامیزند و باتش نرم ویرا بپزند چنانکه روغن تنها بماند و بوقت حاجت بکار دارند **روغن میعه**
و این را بتازی دهن المیعه خوانند **حنین** گوید که او درد دندان را سود دارد و اندامهای سرد را گرم کند و اماسهای سخت را
بگشاید گرده و شانه را گرم کند **صنعتش** بیست وقیه روغن کنجد تازه را در دیگی سنگین کنند و چهار وقیه میعه با وی بیامیزند
و باتش نرم بجوشانند تا قوت میعه بخویشتن کشد تا بیست روز ویرا بافتاب گرم نهند وزان پس بپالایند و بکار برند
نافع بود **روغن نیلوفر** و این را بتازی دهن النیلوفر خوانند **مسیح** گوید که او سرد و تر است منفعتش همچون منفعت روغن
بنفشه بود **صنعتش** کنجد را بشویند و بسایند خشک کنند و نیلوفر را بسایند نیم خشک کنند و آنگه هر دو را در هم آمیخته کنند و چهل
روز بافتاب نهند تا کنجد قوت نیلوفر بخویشتن کشد و زان پس خردش بکوبند و روغنش بیرون آورند و آنگه بپالایند
و بکار دارند نیک بود **روغن نرگس** و این را بتازی دهن النرجس خوانند **ماسرویه** گوید که او گرمست بسوم درجه و تر است بدرجهٔ
نخستین و گروهی گویند که معتدلست پیهها را قوی کند و درد سر را که از سودا بود سود دارد و اماسهای سخت را نرم کند و سپلی
زعفران و درد و ماهیش گزیده باشد منفعت دارد و او را هم بدان صفت باید کردن که روغن بنفشه را یاد کردیم **روغن**
ناردین و این را بتازی دهن السنبل الرومی خوانند **ابن ...** گوید که او درد معده و قولنج و سردی احشا را سود دارد و چون
از وی بخورند یا حقنه کنند و سردیها غذا را نیک بود و چون از وی بر تن پیوسته می مالند درد زهدان زایل کند چون زنرا بچه
نشستن برگیرد و درد گوش را نیک بود و چون اندکی در گوش چکانند و درد شقیقه را منفعت دارد و چون از وی در بینی چکانند
و سستی مثانه را نیک بود و چون از سر قضیب اندر شاشدان ریزند **صنعتش** قصب الذریره و سعد و برگ غار و چوب بلسان
و ساذج هندی و امسن و ابهل و اذخر و برگ مورد و قردمانا و مرزنگوش از هر یکی بهری بروی ریزند چندانکه زبر داروها
بر آید آنگه هفت رطل و نیم روغن کنجد تازه در وی کنند و باتش نرم بجوشانند و هر ساعتی بکفچه می جنبانند تا بیشش ساعت
آنگه از آتش فرو گیرند و بپالایند وزان پس برگ گل خشک و آب مورد تر از هر یکی سه وقیه مر و را درشت بکوبند و در
دیگی کنند و دیگر باره سیکی در وی کنند چنانکه زبر داروها بر آید و باتش نرم بجوشانند تا روغن بماند پس از آن روغن
سنبل و میعهٔ تر و قرنفل از هر یکی سه وقیه جوزبوا پنج وقیه روغن بلسان یک وقیه حماما را درشت بکوبند و در دیگ کنند
و آب خوش بروی ریزند چندانکه زبر داروها بر آید باتش نرم بجوشانند چندانکه آب بشود و روغن بماند بعد از آن
ویرا بپالایند و صافی کرده در شیشه افکنند و بوقت حاجت بکار دارند **روغن یاسمین** و این را بتازی دهن الیاسمین خوانند

حنین گو

حنین گوید که منفعتش همچون منفعت روغن یاسمین بود و نیز ویرا همچنین باید کردن که روغن سوسن را که پیش از این
یاد کردیم

حروف زی از کتاب دوم در غذاها و داروی مرکب

[illegible] گوید که بهترش آنست که از زرد نیک
تولته او بطبع گرم و خشک است خداوندان گرمی و صفرا را سود دارد و جگر را خنک دارد و شکم نرم کند اگر ضعف باشد نیک بود خاصه که
ویرا بگوشت مرغ پخته باشند و او دانجان باید پختن که تقدیر آبار(؟) بپزند و اگر شکر در وی کنند بهتر باشد و اگر بی شکر از
وی بسیار خورند پیها را زیان دارد و بستگی کند و علاجش بکم خوردن بود و نیز از پس وی شیرینیها خورند تا زیان ندارد
زلیبیا و این را بتازی زلابیه خوانند **ابو جریح** گوید که آنچه از وی با انگبین کنند سخت گرم باشد و صلاح گرمی وی با نار ترش و سکنجبین
بود و آنچه از شکر کنند معتدل تر باشد و هر کس را موافق بود و زیان ندارد مگر که چنین بسیار خورند و زلیبیای
دیگر که از خمیر کنند خشک تر بود و نانش بهتر از آن فطیر باشد چون از وی بیشتر خورند پس وی چیزها باید خوردن که بنگی
اندام بگشاید و سنگ گرده را پاره کند چون خطمی و مانندش تا از آفت او رسته باشند و اما زلیبیا که خمیرش شیر کرده
باشد و شکر و بادام پوست کنده و لختی کافور با وی آمیخته باشند و زان پس بروغن کنجد تازه برشته باشد و با شکر پرورده
کوفته از وی همی خورند هیچ زیان ندارد و تن را فربه کند و هر کس را موافق باشد زیرا که بطبع معتدل بود **زنجبیل پرورده**
و این را بتازی زنجبیل مربا خوانند **عیسی** گوید که او گرم و خشک است گرده و مثانه سرد را سود دارد و آب تاختن را براند و جماع را
سرد را منفعت دارد **صنعتش** زنجبیل چینی بازارهای بزرگ کنند و در آب بیست روز فرغار کنند آنگه بیرون آرند و پاره ها
کنند تا لختی آبش خشک کرده و آنگه در دیگی سنگین کنند و انگبین و آب بروی ریزند چندانکه زبرش بر آید و آنگه باتش
نرم بجوشانند تا آب بشود آنگه فرو گیرند از آتش و دیگر باره خوش بکوبند و انگبین در وی کنند و دارچینی و قرنفل و جوزبوا هم
با وی بکوبند و بیامیزند و بر وی پراکنند و بوقت حاجت بکار دارند **زیربا** و این را بتازی زیرباج خوانند **مسیح** گوید
که بهترش آنست که بسرکه و انگبین پزند او بطبع معتدلست هر کس را موافق باشد و نیز اخلاط را بنشاند و نیز شادی دل
افزاید و چون از وی بسیار خورند باشد که رودها را زیان دارد **صنعتش** یک رطل گوشت بره یا گوشت مرغ بچه فربه کنند و
لختی دارچینی و روغن کنجد تازه و نخود پوست کنده با وی بیامیزند و هر دو در دیگی سنگین کنند و آب بقدر در وی کنند و باتش
نرم بجوشانند و کفش برگیرند آنگه نیم رطل انگوری و پنج وقیه جلاب انگبین با شکر طبرزد و یک وقیه بادام پوست کنده و لختی
کافور در وی کنند و یک درمسنگ گشنیز کوفته و لختی زعفران با وی بیامیزند و باتش نرم ویرا بپزند و بوقت حاجت
ویرا بکار دارند

حروف سین از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب

سیکباج **[illegible]** گوید که او خداوندان بلغم و سردی را نیک بود از آنکه او میل بگرمی دارد بجهت آنکه گرم کند و پخته باشد و غذا نیک دهد اما خداوندان
صفرا را زیان دارد و صلاحش آنست که پس وی ترشیها خورند چون شراب میوها و سکنجبین و غوره با و نارباء و آنچه بدین ماند
تا زیانش را باز دارد **سکنجبینا** و این را بتازی و بپارسی ... بزرگ ... بود **اسحق** گوید که او درد معده را سود دارد و

و قولنج و بیشتری آب تاختن را بگشاید و بیماریهای بلغمی را منفعت دارد و بادهای سطبر را از تن تحلیل کند و تن درستی بر مردمان نگاه دارد

صنعتش بیان خود و دارچینی و فو و مو و تخم گزر دشتی و اسارون از هر یکی شش مثقال همه را خرد بکوبند و ببیزند و به سه چندان همه

داروها به انگبین صافی بسرشند و بنهند و ببخته و شش قیراط زعفران در وی کنند و بهنگام حاجت از شش تا دو مثقال بکار

دارند و قوت این داروها تا دو سال بماند و از آن پس ضعیف شود سعوط طبری که سعفه سر را سود دارد صنعتش مورد و کنجد سپید

از هر یکی بهری همه را کوفته به روغن چرب کنند و بپالایند و در بینی چکانند نافع بود و سعفه خشک را علاج همین است

که خوخ جبلی را به روغن نیلوفر بسایند و از آن پس پاره‌ای چند در بینی چکانند نافع بود سعوط صداع سرما که اگر

بود سود دارد صنعتش طباشیر دو دانگ شیر کافور و بسباسه و زعفران از هر یکی قیراطی همه را به روغن نیلوفر بسایند و در بینی چکانند

منفعت دارد سعوط طبری دردسر را که از سردی بود سود دارد صنعتش بیان خود نیم درمسنگ کندش دو دانگ مشک [illegible]

حضض از هر یکی دانگی همه را کوفته و بیخته جمع کنند و بوقت حاجت به آب بسایند و در بینی چکانند نافع بود سعوط محمد زکریا

گوید که این سعوط را بارها آزموده‌ام دردسر را اگر از سردی بود منفعت دارد صنعتش فرفیون و میویزج و دانه بلیل سپید از هر یکی

دانگی جمله را کوفته جمع کنند هر یکی چند دانگ دانه بلیل و بوقت حاجت یکجا به آب خوش برنگ بسایند و در بینی چکانند

سفوف انار دانه و این را به تازی سفوف حب الرمان خوانند جالینوس گوید که این همه سفوفها را قوت فعل بیشتر از دو ماه

نبود و از آن پس قوتشان ضعیف گردد اما این سفوف شکم رفتن را از سستی معده و روده‌ها بود سود دارد و اختلاف را

قوی کند صنعتش انار دانه ترشه بهری مورد دانه دو بهری و بلوط بریان کرده و تتری و زیره را به سرکه بیاغارند و از آن پس بیاه

کرده از هر یکی بهری سماق و پوست سنجد و خرنوب نبطی و شاه بلوط از هر یکی نیم بهر مشک و عود از هر یکی هشت یک بهر همه را

بکوبند و بهنگام حاجت سه یا چهار درمسنگ یا بیشتر از وی بکار دارند نافع بود سفوف ارسطاطالیس که از بهر اسکندر رومی ساخت

شکم رفتن و فساد معده و زردی گونه را سود دارد و بوی دهان خوش کند و فراموشی را نیکو بود و طعام را هضم کند

و شادی دل افزاید صنعتش قرنفل و ساذج هندی و عود هندی و جیل و اسارون و مصطکی و هلیله کابلی دانه و بلنکشک

و دار مشک و دار فلفل و زیره و دارچینی و دواد و بلیل و دار بلیل و زنجبیل و قرنفل و انار دان و جوزبویا و قاقله از

هر یکی بهری مشک و کافور و عنبر از هر یکی نیم بهر شکر طبرزد شش چندانکه همه داروها بود جمله را درشت بکوبند و بوقت حاجت دو درمسنگ

بکار دارند نافع بود و بایسه درمسنگ با آب سرد نباشتا سفوف آبستنی و این را به تازی سفوف الحبالی خوانند ماسرجویه گوید

که این سفوف زنان آبستن را که گل خورند و گچ و فحم و شوره دیوار و امثال بدین مانند و رویشان پاکیزه دارد صنعتش کنجد

سپید و زیره کرمانی و زنجبیل از هر یکی ده درمسنگ بلیل و دار بلیل از هر یکی پنج درمسنگ دارچینی دو درمسنگ هیل و قاقله از هر

سه درمسنگ شکر طبرزد یک رطل همه را کوفته و بیخته نگاه دارند و بهنگام حاجت پنج درمسنگ بکار دارند نافع بود سفوف بلوط

حنین گوید که این سفوف شکم رفتن را سود دارد صنعتش شاه بلوط و بلوط و دانه میویز از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته

نگاه

نگاه دارند و بوقت حاجت نباشتا سه درمسنگ بخورند نیکو بود و نافع بود سفوف بنفشه و این را به تازی سفوف البنفسج خوانند اسحق گوید که این

سفوف صفرا و بلغم را از اندامها فرود آرد و او را به هیچ وقتی نشاید خوردن صنعتش بنفشه خشک و تربد سپید از هر یکی ده درمسنگ

با چهار درمسنگ با آب نباشتا بخورند نافع بود سفوف تتری و این را به تازی سفوف السماق خوانند جالینوس گوید که او شکم رفتن

را که از گرمی بود منفعت دارد صنعتش تتری یک بهر مورد دانه و انار دان ترش بریان کرده از هر یکی نیم بهر خرنوب نبطی یک بهر

و نیم صمغ عربی و گلنار از هر یکی چاریک بهر همه را کوفته و بیخته نگاه دارند و بوقت حاجت چهار درمسنگ بکار دارند نافع بود

سفوف تخمها و این را به تازی سفوف البزور خوانند یوحنا گوید که او بادها را از تن تحلیل کند صنعتش کرویا و انیسون و

زیره کرمانی و قاقله و نانخواه و تخم کرفس از هر یکی دو درمسنگ قرفه نیم درمسنگ زنجبیل و دار بلیل از هر یکی دو دانگ سنگ شکر طبرزد

مثقال همه را کوفته و بیخته دو درمسنگ بوقت حاجت بکار دارند نافع بود سفوف جنجک و این را به تازی سفوف الخرنوب خوانند

ماسرجویه گوید که او شکم رفتن و سستی معده را سود دارد صنعتش خرنوب نبطی یک دانه و زیره کرمانی که شبانروزی در

سرکه فرو غار کرده باشند و خشک کرده و تتری و مورد دانه و پست نبق و بلوط و کشنیز بریان کرده و مصطکی از هر یکی بهری همه

را کوفته و بیخته بوقت حاجت بکار دارند سفوف دانه میویز و این را به تازی سفوف الحب خوانند ثابت قره گوید که این سفوف

شکم رفتن را باز دارد صنعتش دانه میویز بهری مورد دانه و تتری از هر یکی نیم بهر صمغ عربی سبک از بهر مصطکی و گلنار چهار یک

بهر همه را کوفته و بیخته بوقت حاجت بکار دارند سفوف دیابیطس یوحنا گوید که این سفوف آب تاختن را که از گرمی بود سود

دارد صنعتش نیم آهن بصری بیست درمسنگ خرد بکوبند و ببیزند و هفت روز در سرکه انگوری فرو غار کنند و آنگه در دیگی

کنند تا خشک شود و پوست کنده و را به سرکه شبانروزی بیاغارند پس از آن خشک کنند و پنج درمسنگ از وی با چهار درمسنگ

طباشیر و کشنیز خشک دو درمسنگ شوکران همه را کوفته و بیخته دو درمسنگ نباشتا با آب سرد بکار دارند سفوف زعیم

محمد زکریا گوید که این سفوف زحیر و کندن شکم را سود دارد صنعتش طباشیر دو درمسنگ صمغ عربی و گلنار از هر یکی

سه درمسنگ افیون نیم درمسنگ گل ارمنی دو درمسنگ تخم خرفه و تخم ریحان از هر یکی سه درمسنگ اسپغول و کشنیز خشک از هر یکی

دو درمسنگ تخمها را جمله بریان کنند و بکوبند بجز اسپغول و بهنگام حاجت سه درمسنگ نباشتا با آب سرد بکار دارند سفوف

زرشک و این را به تازی سفوف الامیرباریس خوانند ابن سینا گوید که او سستی معده را زایل کند و شکم را ببندد و اشتها

را قوت دهد صنعتش زرشک و تتری و زنجبیل و انار دانه ترش بریان کرده و پست نبق از هر یکی دو درمسنگ شکر طبرزد و پست

درمسنگ همه را کوفته و بیخته بوقت حاجت بکار دارند نافع بود سفوف قرظ و طراثیث مسیح گوید که او

معده و جگر و کنده شکم را سود دارد صنعتش مورد دانه و برگ گل و گلنار و پست نبق و پست [illegible] و پست سیب از هر یکی سه

درمسنگ انار دانه بریان کرده و دانه میویز از هر یکی هفت درمسنگ تخم ترشه دشتی و صمغ عربی از هر یکی شش درمسنگ طباشیر

سپید سه درمسنگ قرظ و طراثیث از هر یکی سه درمسنگ و نیم شاه بلوط دو درمسنگ گل ارمنی ده درمسنگ کشنیز خشک سه درمسنگ

زیره که او را در سرکه نرغار کرده باشند و انگه خشک کرده مثقالی همه را کوفته و بیخته فراخ بیزند و خوردنی ازوی دو درمنگ
یا چهار درمنگ باندازهٔ قوت بیمار بکار دارند نافع بود سفوف گل ارمنی واین را بتازی سفوف الطین خوانند محمد
زکریا گوید که او شکم رفتن را که از صفرا بود سود دارد و ریش روده را نیک باشد صفتش اسپیوش و تخم مرو و تخم شاهسپرغم بروغن
گل بریان کرده و نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی را درشت بکوبند و هر یکی را اندکی روغن گل چرب کرده و بوقت حاجت بکار
درمنگ با ربّ آبی یا ربّ مورد بکار دارند نافع بود سفوف گل مهر واین را بتازی سفوف الطین المختوم خوانند اسحق
گوید که این سفوف زحیر کهن و شکم رفتن را که از صفرا بود سود دارد و آزموده است صفتش اسپیوش بریان کرده و صمغ
عربی از هر یکی ده درمنگ تخم خیار و تخم خرفه از هر یکی پنج درمنگ پسد و کهربا و صمغ سوخته از هر یکی چهار درمنگ گل ارمنی
و گل مهر از هر یکی شش درمنگ همه را کوفته و بیخته با او و شبانگاه بهر نوبتی سه درمنگ با آب سرد بخورند نافع بود سفوف طلقیانا
مسیح گوید که او شکم رفتن کهن و زحیر و سستی معده را سود دارد و مغص و باسور را نیک بود صفتش تخم اسپغول
بریان کرده یک رطل و نیم زیره که بسرکه ورا شبانروزی اغشته باشند و انگه بریان کرده نیم رطل کشنیز بریان کرده و تخم
گندنای بریان کرده از هر یکی چهار وقیه مصطگی یک وقیه و نیم هلیله سیاه که بروغن زیت ورا بریان کرده باشند یک وقیه همه
درشت بکوبند و بهنگام حاجت سه درمنگ با ربّ آبی بکار دارند سفوفی که آب تاختن را فرو دارد اهرن گوید که این سفوف
را ما بیازموده‌ایم نیکست صفتش اسقولوقندریون ده درمنگ آبگینه سوخته و ماش هندی از هر یکی هفت درمنگ تخم گزر
دشتی سه درمنگ تخم بادیان دو درمنگ تخم خربزه پوست کنده ده درمنگ همه را کوفته و بیخته نگاه دارند اگر علت
از گرمی بود چهار درمنگ ازوی با سکنگبین بکار دارند نافع بود و اگر از سردی بود پنج درمنگ با آب نخود ازوی ناشتا بکار
دارند که نافع بود سفوف درد جگر شاهری گوید که این سفوف درد جگر را سود دارد صفتش لک پاک کرده گل
سرخ از هر یکی سه درمنگ طباشیر و تخم کاسنی و برشیان از هر یکی دو درمنگ همه را کوفته و بیخته یک درمنگ با پنج درمنگ
شکر کوفته و چهار وقیه شیر اشتر بکار دارند نافع بود سفوف عرق النسا گوید که این سفوف عرق النسا و
نقرس را سود دارد صفتش سورنجان سپید ده درمنگ شکر طبرزد پنج درمنگ زعفران دانگی سنگ همه را کوفته و
بیخته دو درمنگ ناشتا با آب بکار دارند نافع بود سفوف کرم کرمدانه را سود دارد صفتش زراوند چینی و زراوند
دراز و بیخ کبر و بیخ حرض کوهی از هر یکی بهری جمله را کوفته و بیخته از هر یکی دو درمنگ بکار دارند نافع بود سفوف
کرم معده و کرم کدو و شکم را که صفرا بود سود دارد صفتش راوند هشت درمنگ گل چهار درمنگ زرشک ده درمنگ
طباشیر ذریره و پودینه و سپندان از هر یکی درمنگی تنقری دو درمنگ همه را کوفته و بیخته بوقت حاجت بکار دارند
نافع بود سفوفی که ریشهای مثانه را سود دارد و ریم و پلیدیها ازوی پاک کند صفتش تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدوی تلخ و
تخم بربهن و کوکنار سپید و تخم کاکنه و کتیرا و نشاسته و بادام پوست کنده از هر یکی سه درمنگ همه را کوفته و بیخته بباید

درمنگ

درمنگ اسپیوش و پنج درمنگ سبخته با جلاب بیامیزند و بهنگام حاجت بکار دارند سفوف که پشت و شهوت
جماع را گرم کند صفتش تخم سداب و انیسون از هر یکی ده درمنگ تخم نخود سپید و میان خود از هر یکی مثقالی گل سرخ و گل
از هر یکی سه درمنگ همه را خرد بکوبند و دو درمنگ با آب سرد بخورند اما باید که نخست رگ زده باشد و قی کرده تا نیکتر بود
سفوفی که فواق را که از امتلا باشد سود دارد صفتش تخم کرفس کوهی و نعنع و زیره کرمانی از هر یکی سه درمنگ همه
را کوفته و بیخته با آب سیب بکار دارند و هر فواق را که گرمی بود یا از استفراغی باشد آب سرد و گلاب و روغن
بنفشه و روغن کدوی شیرین با آب اسپیوش بکار دارند که نافع باشد سکنگبین آبی واین را بتازی سکنجبین
السفرجلی خوانند ماسرجویه گوید او معده و جگر را قوی کند و شهوت طعام آرد و ناگوار طعام را سود دارد و بستگی جگر
را بگشاید و کسانی را که از بیماری برخاسته باشند منفعت دارد صفتش آب آبی رسیده خوش بوی را بستانند و بجوشانند که
او بود شکر طبرزد در وی کنند و چهار یک او سرکه با وی بیامیزند و باتش نرم ورا بگیرند و بهنگام حاجت دو وقیه ازوی
بکار دارند نافع بود سکنگبین انار واین را بتازی سکنجبین الرمان خوانند مسیح گوید که او تبهای گرم را سود دارد و تشنگی
را بنشاند و معده و جگر را قوی کند صفتش آب انار ترش و شیرین را بپالایند و هر رطلی را یک رطل شکر طبرزد با وی
بیامیزند و باتش نرم بپزند تا سطبر شود انگه بکار دارند نافع بود سکنگبین تخمها واین را بتازی سکنجبین البزور خوانند
ابن ماسه گوید که او بستگی اندامها را بگشاید و ماده‌های سطبر را از تن تحلیل کند و آب تاختن را فرو دارد و چون ازوی
بسیار خورند سینه و شش را زیان دارد و صلاحش انست که پس وی شراب کوکنار خورند صفتش سرکه را آب چندان ده
ریزند که همه تیزی وی را بشکند ده رطل ازوی بستانند و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و انیسون از هر یکی ده
وقیه همه را شبانروزی در سرکه نرغار کنند و انگه باتش نرم بجوشانند تا ثلثی یک او بشود انگه بوقت حاجت بکار دارند
سکنگبین ساده واین را بتازی سکنجبین الساذج خوانند جالینوس گوید که او لطیف و معتدلست بستگی اندامها را بگشاید صفتش
سرکهٔ کهن ده رطل انگبین نیک پنج رطل آب چندانکه ترشی سرکه را بشکند انگه جمله را در دیگ سنگین کنند و نرم بجوشانند
و کفش بردارند تا سطبر شود انگه بوقت حاجت بکار دارند نافع بود سکنگبین شکری واین را بتازی سکنجبین السکری خوانند
محمد زکریا گوید که او میل بسردی دارد و تبها را نیک بود و تشنگی را بنشاند و بستگی اندامها را بگشاید و معده را از بلغم
پاک کند و بیشتر مزاج را موافق باشد و جگر را خنک کند و آب تاختن را فرو دارد و صفرا را زایل کند و جاجیهای که از گرمی باشد
جگر را سود دارد و اما چون بسیار خورند سرفه را زیان دارد و صلاحش انست که از پس وی جلاب خورند صفتش سرکهٔ کهن نیم رطل
آب خوش چندان بر وی ریزند که تیزی سرکه را بشکند و هر رطلی را منی شکر طبرزد با وی بیامیزند و در دیگی کنند و باتش نرم بجوشانند
و کفش بردارند تا سطبر شود و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود سکنگبین عسلی واین را بتازی سکنجبین العسلی خوانند
عیسی گوید که او معتدلست استسقا و جاجیهای احشا که از سردی باشد سود دارد و ربو و تنگی نفس که از بلغم لزج باشد منفعت

داروی مشکی اندامهارا بگشاید صفتش سرکه عفص نیک وبجند انکه او بوی شکر طبرزد با وی بیامیزند وبآتش نرم بردور اجوشانند و
کفش بردارند تا سطبر شود انگاه از آتش فرو گیرند و بوقت حاجت بکار دارند سکنجبا وین را بتازی سکنجباج خوانند محمد
زکریا گوید که او هر او ندان کوی درک زده وحجامت کرده را نیک بود و خاصه تابستان و صفرا بشکند و تیزی خون را بشکند و
بلغمهای سطبر را ببرد و اما خداوندان سردی را زیان دارد و چون بوقتی بخورند تدبیرش آنست که از پس وی بایند و ترابی خورش
وبادام مقشر تا زیان کمتر دارد و پالوده که شکر و بادام کرده باشند هم زیانش را باز دارد و سکنجبا تیز مر قولنج را
ودرد پشت و عرق النسا یکهن را بد بود و بغایت زیان دارد سنونی که بوی دهان خوش کند و بن دندانها را سخت کند
صفتش سرکاو کوسی سوخته سه درمسنگ زعفران و سنبل و مصطکی و سداب از هر یکی دو درمسنگ تقری و کلنار از هر یکی درمسنگی
سعد سوخته وجو سوخته از هر یکی درمسنگی همه را کوفته و بیخته در بن دندانها پیوسته همی مالند سنون دیگر [illegible] گوید که این
سنون بوی دهان خوش دارد و بن دندانها را سخت کند صفتش سادهٔ هندی و عود و مصطکی و پوست ترنج و سعد از هر یکی
[illegible] قرفه و قرنفل و گل سرخ از هر یکی نیم [illegible] همه را کوفته و بیخته دندانها را هر وقتی بدو همی مالند نیک بود سنون [illegible]
گوید که این سنون دندان کرم خورده را سود دارد و بن دندانها را سخت کند صفتش هلیله زرد و کزمازو و پوست
انار شیرین از هر یکی پنج درمسنگ نمک کوفته و سعد و اشنان [illegible] از هر یکی سه درمسنگ عود و قرفه و قرنفل و گل سوخته و از
هر یکی [illegible] درمسنگ [illegible] همه را کوفته و بیخته بن دندانها را بدو همی مالند نیک بود سنوسه بهترش آنست که
ترش وی از آب میوه کنند او غلیظ است کسانی را که بسیار کرد ند و کار [illegible] وچون هضم شود غذا بسیار دهد و اگر هضم
دیر شود صلاحش آنست که پس وی نیخته خورند تا زود هضم شود صفتش گوشت فربه را نیک سخت کنند و بتنور گرم بیاویزند تا نیم پخته
از تنور برآرند و بر طبق نهند و گوشت کوچنه را خود بکوبند و [illegible] و کشنیز کوفته با وی بیامیزند انگه نانهای [illegible]
بکار ببرند چنانکه چهار انگشت بسته فراخی آن باشد و درازی او خود بمقدار نانش بود و نان پس اندک اندک گوشت کوفته
در این بارها نهند و هر یکی را [illegible] بپزند و بروغن کنجد تازه [illegible] ویرا برشته کنند و انگه بوقت حاجت بکار دارند نافع
بود سیب پخته وین را بتازی تفاح مربا خوانند اسحق گوید که او معده و دل را قوی کند و طعامها را هضم کرداند و
بوی دهان را خوش کند صفتش [illegible] سیب درشت رسیده را پوست [illegible] دانه ها را بیفکنند و در دیگی سنگین کنند و باتش نرم [illegible]
با انگبین و بعد از سه روز انگبین ویرا دیگر بار گرم کنند [illegible] بروی ریزند تا در جائی که در وی بود [illegible] خشک کرده و بهنگام حاجت
از وی بکار دارند نافع بود

حرف شین از کتاب دوم در غذاها و داروهاء مرکب

شاف ابار وین را بتازی شاف الابار خوانند محمد زکریا گوید که او ریش چشم و خلیدن چشم و کری او را سخت نیک بود صفتش سرب سوخته
و توتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی و روی سوخته و صمغ عربی از هر یکی هشت درمسنگ افیون نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته شاف
کنند و بوقت حاجت ویرا بر سنگ بسایند و در چشم کشند نافع بود شاف افیون وین را بتازی شاف الافیون خوانند

جالینوس گوید که درد چشم را و کرکری بود سود دارد صفتش [illegible] مامیثا هشت مثقال افیون نیم مثقال عنزروت و زعفران از هر یکی مثقالی
همه را خرد بسایند و با آب برشته و شاف کنند و بوقت حاجت برسنگ بسایند با آب و در چشم کشند نافع بود شاف اصطفیان
ابو حنیفه گوید که او سستی پلکهای چشم و تاریکی او را سود دارد و بآغاز علت آب فرو آمدن از چشم و سود دارد [illegible] اقلیمیای
زر و قلیمیا سیاه و افیون از هر یکی چهار درمسنگ نمک هندی و عنزروت و زرنیخ زرد از هر یکی درمسنگی بورهٔ ارمنی دوازده
درمسنگ همه را بکوبند و بیبیزند و باب بادیان برشته و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت در چشم کشند نافع
بود شاف تری وین را بتازی شاف الساذج خوانند حنین گوید که او کری چشم را بشکند و فضولهای که از سر بسوی چشم فرود
آید همه را باز دارد صفتش تری با آب بپزند و بپالایند و دیگر باره با آتش نرم چندان بپزند که سطبر شود و یک جزو بدین آب
ارزیر و چهار یکی کافور و شش یکی کثیرا و شش یکی افیون جمله را خرد بسایند و بدو بر افکنند و بدو برشته و شاف کنند و
بسایه خشک کنند و بوقت حاجت هم بآب تری بر سنگ بسایند یا بآب غوره انگه در چشم کشند نافع بود شاف خلوق حنین
گوید که او درد کهن را منفعت دارد صفتش سنبل سه درمسنگ صمغ عربی دو درمسنگ روی سوخته مثقالی زعفران دو درمسنگ
کثیرا چهار دانگ سنگ همه را کوفته و بیخته با آب برشته و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت با آب بسایند بر
سنگ و در چشم کشند نافع باشد شاف دیناد کون ثابت بن قره گوید که این شاف طرفه درد چشم و درد سخت را و کرکری بود سود
دارد صفتش اقلیمیای زر و روی سوخته از هر یکی دو درمسنگ بسد و مروارید و خون سیاوشان از هر یکی چهار دانگ سنگ
مرجانی و زعفران و اقاقیا از هر یکی دو دانگ سنگ زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یکی نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب
برشته و سانها کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت با آب [illegible] بسایند و در چشم کشند نافع باشد شاف زمرد
وین را بتازی شاف المداد [illegible] خوانند [illegible] گوید که او ضعف بینایی را سود دارد و بآغاز علت آب فرو آمدن را از چشم باز دارد
صفتش زمرد کنار و زمرد کبک و روغن بلسان از هر یکی دو درمسنگی همه را کوفته و بیخته با آب سداب تر برشته و شاف کنند
و بوقت حاجت در چشم کشند نافع بود شاف زمرد بهتر از آن صفتش زمرد باشد و زمرد عقاب و زمرد خرس و زمرد [illegible] و زمرد
ماهی [illegible] از هر یکی [illegible] همه را بهم نیک بسایند و با آب بادیان برشته و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت برسنگ بسایند
و در چشم کشند نافع بود شاف وردی وین را بتازی شاف الاصفر خوانند اسحق گوید که او باغاز علت آب فرو آمدن را از چشم
باز دارد و بینایی را تیز کند صفتش عنزروت و شاف مامیثا از هر یکی هشت درمسنگ مرجانی و بورهٔ ارمنی و [illegible] از هر یکی چهار
درمسنگ زرنیخ سرخ دو درمسنگ زعفران نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب بادیان برشته و شاف کنند و بسایه خشک کنند
و بوقت حاجت برسنگ بسایند و در چشم کشند نافع بود شاف سپید وین را بتازی شاف الابیض خوانند یوحنا گوید که
او بآغاز علت درد چشم را سود دارد صفتش صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یکی دو درمسنگ اقلیمیا [illegible] سیم و افیون از هر
یکی درمسنگی [illegible] سپیداب [illegible] درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسپیدهٔ خایه برشته و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بسایند

و درهم کشته نافع بود شاف سرخ نرم و این را بتازی شاف الاحمر اللین خوانند دعفرس کوید که او درد و کری چشم را نیک بود صنعتش
سادنه شسته پنج درمسنگ روی سوخته سه درمسنگ بسد و مروارید بی سوراخ و شکر با و بیخ از هر یکی دو درمسنگ صمغ عربی و کتیرا
از هر یکی پنج درمسنگ خون سیاوشان و زعفران از هر یکی نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته باب بسرشند و شاف کنند و بسایه
خشک کنند و بهنگام حاجت برسنگ بسایند بآب و در چشم کشند نافع بود شاف سرخ تیز و این را بتازی شاف الاحمر الحاد
خوانند یوحنا کوید که او کری چشم و کنه و سلاق و سستی پلکهای و برا سود دارد شادنه شسته ده درمسنگ زنگار سوخته
درمسنگ قلقطار سوخته پنج درمسنگ روی سوخته دو درمسنگ و نیم همه را کوفته و بیخته بسکی بسرشند و شاف کنند و بسایه
خشک کنند و بوقت حاجت برسنگ بسایند و در چشم کشند نافع بود شاف سبز نرم و این را بتازی شاف الاخضر
اللین خوانند حنین کوید که او کری چشم و سبل کهنه و سرخی بود سود دارد صنعتش زنگار سه درمسنگ و نیم سپیداب و صمغ عربی
و نشاسته از هر یکی درمسنگی همه را کوفته و بیخته باب سداب تر بسرشند و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت
برسنگ بسایند هم باب سداب و در چشم کشند نافع بود شاف سبز تیز و این را بتازی شاف الاخضر الحاد خوانند
ثابت قره کوید که این شاف کری چشم و ناخنه و سبل را سود دارد و سپیدی چشم را ببرد صنعتش زاک سوخته بعد زنگار نیم
بوره و زرنیخ سرخ و نوشادر و کف دریا و نوشادر از هر یکی شش یکی از بوره و نشا را باب سداب تر حل کنند و داروهای
دیگر را کوفته و بیخته باوی بیامیزند و جمله را بهم بسرشند و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت باب برسنگ
بسایند و در چشم کشند نافع بود شاف سیاه و این را بتازی شاف الاسود خوانند ابو جریج کوید که این شاف چشم را
خشک کند و سبل را سود دارد و درد و اشک آمدن از چشم را نیک بود صنعتش اقلیمیای سیم و سپیداب و صمغ عربی
و افیون از هر یکی چهار درمسنگ مرصافی و روی سوخته و سنبل و نشاسته از هر یکی مثقالی اقاقیا یک دانگ و
چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته باب انگور ریواس بسرشند و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت برسنگ
بسایند و در چشم کشند نافع بود شاف قلقند محمد زکریا کوید که او سبل و ناخنه چشم را سود دارد و کری را نیک بود
قلقند و روی سوخته از هر یکی سه درمسنگ زنگار چهار درمسنگ نوشادر درمسنگی بوره و زرنیخ از هر یکی نیم درمسنگ همه را
کوفته و بیخته بسپیده خایه بسرشند و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت باب مرزنگوش برسنگ بسایند و در چشم کشند
شاف کندر و این را بتازی شاف الکندر و خوانند دیوجانس کوید که او درد و نم چشم را باغاز علت سود دارد
صنعتش و شه دعث روت از هر یکی پنج درمسنگ کندر ده درمسنگ زعفران دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته بلعاب حلبه بسرشند
و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بهنگام حاجت باب برسنگ بسایند و در چشم کشند نافع بود شاف کلاون و این را بتازی
شاف الا وردی خوانند محمد زکریا کوید که او درد چشم را نیک بود و دمیدگیهای وی را سود دارد صنعتش برگ گل تازه
و زعفران از هر یکی مثقالی و افیون و سنبل از هر یکی دانگی و نیم صمغ عربی مثقالی و نیم همه را کوفته و بیخته باب باران بسرشند

وبسپیده

و بسپیده خایه شاف کنند و بسایه خشک کنند و بهنگام حاجت باب برسنگ بسایند و در چشم کشند نافع بود شاف مر
اسحق کوید که این شاف سرخی چشم را و دمیدگی را سود دارد صنعتش مرصافی و زرنیخ سرخ و کندر از هر یکی بدرمی جمله را کوفته و بیخته
باب کشنیز تر بسرشند و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت برسنگ بمالند هم باب کشنیز و در چشم کشند نافع بود
شاف منج ابن سینا کوید که این شاف درد چشم و ابتدای سبل را نیک بود صنعتش مر و اقاقیا از هر یکی شش مثقال اقلیمیا
مثقالی روی سوخته شسته چهار دانگ سنگ سپیداب دو درمسنگ سنبل و حضض از هر یکی درمسنگی میان خرد و جزء افیون
و قلقطار سوخته از هر یکی دانگ سنگی و نیم صمغ عربی هشت مثقال همه را کوفته و بیخته بآبی کنند که در وی گل بخته باشد و بسپیده خایه بسرشند
و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بهنگام حاجت بکار دارند نافع بود شاف ماميثا حنین کوید که بهترش آن بود که زرد
باشد و بوی زن سبک بود و او بطبع سرد و خشک است اماسهای گرم را سود دارد و درد چشم را نیک بود و چون ازوی در چشم کشند
صنعتش ماميثای تر را پالایند و آبش را بجوشانند تا ستبر شود و انگه شاف کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت در چشم کشند
نافع بود شافی که شکم را ببندد اسحق کوید که این شاف کندن شکم را و زحیر را نیک بود و خون آمدن از شکم باز دارد صنعتش اقاقیا
و صمغ عربی و افیون و مازو و کندر و بنگ و گل قبرسی و گل پارسی بریان کرده از هر یکی بدرمی همه را کوفته و بیخته باب مورد تازه
یا باب کشنیز تر بسرشند و شاف کنند و بسایه خشک کنند و بهنگام حاجت بر نشستن برگیرند نافع بود شافی که شکم نرم کند
صنعتش حنظل و بوره از هر یکی بدرمی همه را کوفته و بیخته و شکر سرخ و قدری آب باوی بیامیزند و باتش نرم اندکی بجوشانند چون
سخت شود شاف کنند و بسایه خشک کنند و در تبهای تیز و بیماریهای گرم چون شکم بسته باشد ازوی بیمار دهند تا بخود نشیند
برگیرد نافع بود شراب بهی و این را بتازی شراب السفرجل خوانند جالینوس کوید که او بسرد و خشک است شهوت جماع و آرزوی طعام
آرد و شکم را ببندد و قی کردن باز دارد و طعام هضم کند و تشنگی را بنشاند و معده را قوی کند و چون ازوی بسیار خورند پیچ
شکم را درشت کند و علاجش شراب کوکنار بود صنعتش آب بهی ترش و شیرین را پوست و درونش را بیفکنند و انگه بکوبند
و آبش را بپالایند و در دیگی سنگین بجوشانند تا نیمه باز آید و بوقت حاجت بکار دارند و این را شراب ساده خوانند
و اگر شکر کنند بهر چهار آب وی بهری شکر خرد و لختی سرکه باوی بیامیزند و جمله را بدیگ سنگین بجوشانند تا نیمه باز آید و اگر
عوض شکر انگبین کنند لختی زنجبیل و دارپلپل و مصطکی باوی بیامیزند و بدیگی سنگین بپزند و بوقت حاجت بکار دارند خوا
ودان سرفه را سود دارد شراب انجیر و این را بتازی شراب التین خوانند یوحنا کوید که او شکم را نرم کند صنعتش
انجیر سپید خشک را با دهچندان آب بپزند تا از هم زار شود و آن شب رها کنند تا بیاساید و دیگر روز بپالایند و نیمه آن
انگبین در وی کنند و بپزند باتش نرم تا چون جلاب شود و کروهی مر هر رطلی را ازوی طلی شیر لطیف در کنند تا شکم براند
شراب آلو و این را بتازی شراب الاجاص خوانند اسحق کوید که او بسرد و تر است صفرا را بنشاند و گرمی احشا را سود دارد
و تن را خنک کند صنعتش آلوی سیاه رسیده پوست و استخوانش را بیفکنند و سه رطل ازوی در دیگی سنگین کنند و دو رطل آب

باوی بیامیزند و بدیگ سنگین باتش نرم بجوشانند چندانکه آبش بشود انگاه نیم چندان شکر طبرزد کوفته در وی کنند و دیگر بار بجوشانند
انگه در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند **شراب انار** واین را بتازی شراب الرمان خوانند **یوسف ساهر** گوید
که او شکم رفتن وقی کردن را نیک بود و تن را خنک کند **صنعتش** دو من آب انار ترش و شیرین را صافی کنند و یک من شکر
کوفته باوی بیامیزند و هردو را بدیگی سنگین بجوشانند تا بنیمه باز آید و بکار دارند و خداوندان سردی را اصلاح را نشکر
درمسنگی زعفران و طبق پودینه تر بوقت جوشیدن در دیگ کنند وچون پخته کرده در بستوی رنگین کنند و بکار دارند
شراب انگبین واین را بتازی شراب العسل خوانند **محمد زکریا** گوید که او مر بیماریهای سرد را سود دارد و رعشه را بختی
نیک بود **صنعتش** یک رطل انگبین را با شش رطل آب بپزند چنانکه جلاب را پزند و کفش برگیرند و بوقت آنکه فرو گیرند بلیله سپید
و بلیله و قرفه و قرنفل و خیرو دارو و مصطکی از هر یکی مثقالی همه را کوفته در رکوی کتان بندند و در دیگ افکنند در آن وقت
که دیگ بجوش باشد و چون سرد شود در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند **شراب امرود** واین را بتازی شراب
الکمثری خوانند **یوحنا** گوید که او معده را قوی کند و شکم رفتن را باز دارد **صنعتش** امرود نیم رسیده پنج من ازوی در دیگی سنگین
کنند و آب چندانک زبرش بر آید بروی ریزند و باتش نرم بجوشانند چندانکه امرود ریزان شود و انگه بپالایند و دیگر بار
را در دیگ کنند و نرم همی جوشانند تا ستبر شود واین شراب را شراب ساده خوانند و اگر بشکر کنند بنیمه آن شکر طبرزد باوی بیا
میزند و انگه باتش نرم بپزند و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند **شراب انگور** واین را بتازی شراب العنب
خوانند **مدائنی** گوید که او درد گلو را و سعالش و ریشی معده را نیک بود و منفعت دارد **صنعتش** انگور شیرین شش رطل در دیگی
سنگین نیک بجوشانند چندانک دو بهر ازوی بشود انگه یک رطل انگبین صافی و تنتری و پنج درهم و مازو و گلنار و برگ
گل خشک از هر یکی چهار مثقال زعفران دو درمسنگ مرصافی و شبت از هر یکی درمسنگی جمله را کوفته کنند و بپزند و انگه بپالایند
و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **شراب افسنتین** واین را بتازی شراب الافسنتین خوانند
جالینوس گوید که او فساد مزاج و معده و سپرز و بستگی جگر را منفعت دارد و شکم را نرم کند **صنعتش** منت رطل انگبین سه من
مصطکی و قسط و مرصافی و افسنتین رومی از هر یکی چهار درمسنگ و قو و ساده هندی و سنبل خوش و گل و جبر و غار یقون
از هر یکی دو درمسنگ زعفران درمسنگی همه دارو ها را کوفته در رکوی کتان بندند و با میخته و انگبین در برنی آبگینه کنند
و سرش ببندند و یک هفته باقتاب نهند تا ستبر شود و زان پس بکار دارند نافع بود **شراب بنفشه ساده** واین را بتازی
شراب البنفسج الساذج خوانند **اسحق** گوید که او شکم را نرم کند و بر سینه را سود دارد **صنعتش** بهره بنفشه تازه و چهار بهره آب
خوش در وی ریزند و در برنی آبگینه کنند و سرش ببندند و یک شبانروز رها کنند انگه بدست نیک بمالند و بپالایند و باتش نرم بپزند
تا بنیمه باز آید انگه بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **شراب بنفشه شکری** واین را بتازی شراب البنفسج السکری خوانند **بقراط**
گوید که او معتدلست در دوشش و درد گلو و درد گرده مرا سود دارد و آب تاختن براند و شکم نرم کند و بر وسینه و گلو را نیک

بود و سرفه و تبهای گرم را منفعت دارد **صنعتش** یک رطل بنفشه تازه بی دنب و یک وقیه پنج درهم تراشیده قرطم یخ درمسنگ گلاب
سپید شش درمسنگ با بیست درمسنگ دانه ای بیامیزند و همه چندانک بنفشه بود و دارو ما باشد آب در وی کنند و باتش نرم
بپزند تا بنیمه باز آید انگه بپالایند و هر دکته و منی شکر طبرزد کوفته در وی کنند و باتش بجوشانند و کفش برد ارند تا ستبر شود
و در برنی آبگینه کنند و هر روزی پانزده درمسنگ ناشتا با گلاب بکار دارند و ده درمسنگ شبانگاه با آب سپیوش که نافع
شراب پودینه واین را بتازی شراب النعناع خوانند **اسحق** گوید که او منش و کشتن وقی کردن و فواق و شکم رفتن را باز
دارد **صنعتش** انار ترش و شیرین را با پیه او بکوبند و انگه بپالایند و صافی کنند و بدیگی سنگین بجوشانند تا بنیمه باز آید
و زان پس هر رطلی ازوی نیم رطل پودینه تر باوی بیامیزند و یک رطل شکر سپید همه را باتش نرم بجوشانند تا ستبر شود و در بستوی
رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند **شراب ترنج** واین را بتازی شراب الاترج خوانند **حنین** گوید که او معده را
قوی کند و کوفتگی دل را سود دارد **صنعتش** چهار برگ ترنج همه را برکوی کتان بمالند تا از گرد پاک شود و هفت شبانروز اندر
ده رطل میخته فرغار کنند و زان پس بپالایند و یک رطل و نیم انگبین صافی بیاویی بیامیزند و نیک برتند تا بهم آمیخته شود انگه در
در برنی آبگینه کنند و بعد از سه روز بکار دارند نافع بود **شراب خرما هندی** واین را بتازی شراب التمر هندی خوانند
یوحنا گوید که او بطبع سرد است صفرا را از اندامها بیرون کند و معده را قوی کند وقی کردن را باز دارد و شکم را
نرم کند **صنعتش** خرمای هندی را استخوان و پوستش بیندازند و رطلی ازوی با چهار رطل آب خوش در دیگی کنند و باتش نرم
بجوشانند تا ستبر شود اگر خواهند که بهتر و قوی تر باشد یک دسته پودینه تر در وی کنند بوقت آنکه دیگ بجوش باشد و چون
پخته شود بکار دارند نافع بود **شراب جند بیدستر** گوید که او سردی معده را سود دارد و طعام را هضم کند و تب چهارم و
درد شکم را منفعت دارد **صنعتش** سه من انگبین صافی و دو من و نیم سپیکی کهن خوش بوی بهم بیامیزند و در برنی آبگینه کنند و زنجبیل
و فلفله بزرگ از هر یکی نیم درمسنگ قرنفل و الگی و دارچینی نیم درمسنگ شاخ نعفران درمسنگی دار بلیل و الگی و نیم همه را نیم کوفته
کنند مگر زعفران را بجنان با دارو ها رها کنند و سه روز باقتاب نهند و هر روزی سه بار بجنبانند و زان پس بپالایند و دانگی و
نیم مشک باوی یار کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **شراب بیم اسن** این را بتازی شراب الخبث الحدید خوانند
محمد زکریا گوید که او تن را گرم کند و زردی روی را ببرد و طعام هضم کند **صنعتش** تم کرفس و بادیان و انیسون و فانطراه و
انگدان و سعتر و کاشم و کرویه و گشنیز و بیبل و دار بلیل و قرفه و کندر و سنبل و جوزبویا و سعد و حشیشه و دارو و زنجبیل
و شونیز و برگ سداب از هر یکی دو مثقال و نیم ریم آهن ده مثقال همه را درشش خنبان سیکی نبیه و یک شبانروز بیاغازند
و زان پس بدیگی سنگین بپزند تا بنیمه باز آید انگه بپالایند و هر روزی پنج درمسنگ بکار دارند خاصه کسی را که تن لاغر شده باشد
و مزاجش سرد گشته بود نیک سود دارد **شراب ریواج** واین را بتازی شراب الریباس خوانند **اسحق** گوید که او سرد و
شکم رفتن را سود دارد و تبهای گرم را نیک بود ریواج را خرد بکوبند و آبش را بپالایند و صافی کرده در دیگی سنگین

سکنجبین بجوشانند چندانکه به سیکی باز آید انگه نیم چند او شکر طبرزد کوفته باوی بیامیزند و باتش نرم برا بپزند تا سبز شود و انگه در بستوی
زنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **شراب زرشک** واین را بتازی شراب الامیرباریس خوانند **مسیح** گوید که
او سرد و خشک است تبهای گرم و صفرا و یرقان از اندامها فرو آرد و معده و احشا را قوی کند **صفتش** زرشک تازه رسیده را
بپالایند و آبش را صافی کرده بدیگی سنگین بجوشانند تا یک بهره برود انگه نیم چندان شکر طبرزد کوفته باوی بیامیزند و باتش نرم
بپزند تا سبز شود و در بستوی زنگین کنند و بکار میدارند و اگر زرشک تازه نیابند آب کنیم بپزند زرشک خشک بپزند چندانکه
زیرش برآید و شبانروزی رها کنند و زان پس بپالایند و در دیگ کنند و همچنان که گفتیم بپزند اما آن بهتر باشد که از زرشک
تازه کرده باشند **شراب عناب** واین را بتازی شراب العناب خوانند **محمد زکریا** گوید که او سرد و تر است سرفه و تیزی خونها
بنشاند و آبله و سرخجه را نیک بود و درد بر و سینه را منفعت دارد **صفتش** یک بهر عناب نیک را در دیگی سنگین کنند و چهار
بخش آب خوش بر وی ریزند و باتش نرم بجوشانند تا بیکی باز آید انگه بپالایند و نیم چند انکه او بود شکر طبرزد کوفته باوی
بیامیزند و دیگر باره بپزند تا سبز شود و بکار دارند نافع بود **شراب سیب** واین را بتازی شراب التفاح خوانند **ابن ماسویه**
گوید که او سرد و خشک است دهن معده را قوی کند و کوبه دل و تنگی نفس را سود دارد و قی کردن و شکم رفتن را نیک بود **صفتش**
سیب ترش و شیرین را پوست و اندرونش بیفکنند و پنج رطل خرد بکوبند و پنج رطل طبرزد کوفته با انگبین صافی باوی
بیامیزند و هر دو را بهم برشته و دوازده رطل آب در وی کنند و بدیگی سنگین بپزند باتش نرم تا بنیمه باز آید و انگه در برنی
آبگینه کنند و سرش را بپوشند و یک ماه با فتاب گرم بنهند تا سبز شود و بکار دارند اگر خواهند که بویهای خوش در وی
کنند تا قوی تر و بهتر باشد نیم درمسنگ مشک و سه درمسنگ عود هندی کوفته باوی بیامیزند تا در وی بگدازد انگه در بستوی زنگین
کنند و بوقت حاجت بکار دارند **شراب شکر** واین را بتازی شراب السکر خوانند **مسیح** گوید که او خفقان سرد را سخت خوب
بود و بلغم و تریهای فاسد را از معده پاک کند **صفتش** بلیله و دارچینی از هر یکی پنج درمسنگ هلیله و قاقله از هر یکی دو درمسنگ
قرنفل درمسنگی همه را کوفته و بیخته در دیگی سنگین کنند و هفت رطل آب بر وی ریزند و بجوشانند چندانکه یک بهر بشود انگه [illegible]
کتان بپالایند و پنج رطل شکر طبرزد باوی بیامیزند و باتش نرم بجوشانند تا سبز شود و انگه بجای فرو گیرند و بوقت حاجت بکار
برند نافع بود **شراب عود ابن ماسویه** گوید که او معده را سود دارد و طعام را هضم کند و بوی دهان خوش کند **صفتش** گلاب
خوش بوی یک رطل در دیگی سنگین کنند و عود هندی و مشک از هر یکی دو درمسنگ سنبل خوش و قرنفل و مصطکی و جوز بویا
از هر یکی ده درمسنگ همه را درشت بکوبند و در رکوی کتان ببندند و در دیگ افکنند و باتش نرم بجوشانند چندانکه بیکی از وی بماند
بعد از آن رکو را بدست بمالند تا قوت داروها بگلاب بیرون آید انگه یک رطل شکر طبرزد کوفته در وی کنند و بجوشانند و کفش
بردارند تا همچون جلاب شود و زان پس دانگی مشک سوده در وی کنند و صافی کنند و بوقت حاجت بکار برند **شراب غوره**
واین را بتازی شراب الحصرم خوانند **ابو جریج** گوید که او سرد و خشک است تیزی صفرا بنشاند معده و احشای گرم را نیک بود و تشنگی را

بنشاند

بنشاند **صفتش** آب غوره صافی در دیگ کنند و باتش نرم بجوشانند چندانکه بنیمه باز آید انگه هر رطلی را نیم رطل شکر سپید بیامیزند و چندانش
بپزند که چون سکنجبین سبز شود و انگه در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **شراب کوکنار** واین بتازی شراب
الخشخاش خوانند **یوحنا** گوید که او سرفه و نزله را سود دارد و فضولهای نبه شده را از تن فرو آرد و سینه را پاک کند **صفتش**
دویست کوکنار سپید بزرگ بجمانا با تخمش بکوبند و یک شبانروز اندر چهار بهر آب خوش بیاغارند و زان پس در دیگی سنگین
کنند و بجوشانند و انگه بدست بمالند و بپالایند و انگه هر رطلی را از وی یک من شکر طبرزد و یک من انگبین بیامیزند و باتش
نرم بپزند تا مانند لعوق شود و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **شراب گل** واین را بتازی شراب
الورد خوانند **یوحنا** گوید که او سرد و خشک است تبهای گرم را سود دارد و تشنگی ببرد بنشاند و معده را قوی کند و شکم نرم کند
صفتش چهار من گل تازه را اندر ده من آب خوش فرو غار کنند شبانروزی و انگه باتش نرم بجوشانند تا بنیمه باز آید
انگه بپالایند و هر رطلی را من شکر طبرزد باوی بیامیزند و دیگر باره باتش نرم بپزند و کفش بردارند تا چون جلاب کردد و پس از آن
روزی چند با فتاب بنهند تا قوی شود و در بستوی زنگین کنند و بهنگام حاجت چهار وقیه از وی با دو وقیه سکنجبین بیامیزند
بیخ زده و انگه تا سرد شود و سحرگاه بکار دارند جمله صفرا و گرمی را فرو آرد **شراب کدر محمد زکریا** گوید که او آبله و سرخجه
و ماشرا را سود دارد **صفتش** کدر که بتازی ویرا الکادی خوانند یک رطل چوبش را خوب بکوبند و خرمای هندی بی استخوان و
بیخ بادیان و عناب گرگانی از هر یکی رطلی تخم بادیان نیم رطل حنظل سپید و بیخ از هر یکی ده مثقال سنبل و برگ گل خشک از
هر یکی دو مثقال همه را کوفته و بیخته بجای چندان که او بود جمله داروها با آب خوش بیاغازند و در دیگ کنند و باتش نرم بجوشانند
چندان که چهار یکی بماند انگه بپالایند و یک من آب انار ترش و شیرین و یک رطل برگ گل باوی بیامیزند و همه را بپزند
چندان که سبز شود و بعد از آن یک من شکر طبرزد در وی کنند و دیگر باره بجوشانند و کفش برگیرند تا بدان هنگام که
چون سکنجبین شود و از آتش فرو گیرند و دو درمسنگ کافور قیصوری باوی بیامیزند و در برنی آبگینه کنند و از پنج
درمسنگ تا ده درمسنگ از وی بکار دارند نافع بود **شراب لیمو** واین را بتازی شراب اللیمو خوانند **مسیح** گوید که او سرد
و خشک است صفرا بنشاند و معده قوی کند و شهوت طعام آرد و قی کردن را سود دارد و خارشتگی و تبهای صفراوی را نیک بود
و تشنگی را بنشاند **صفتش** لیمو رسیده را پوست بیفکنند و بپالایند و آبش را صافی کنند و ده رطل از وی در دیگی سنگین
کنند و باتش نرم بجوشانند تا بنیمه باز آید انگه پنج رطل شکر طبرزد کوفته در وی کنند و دیگر باره بجوشانند و کفش بردارند چون
سبز شود در برنی آبگینه کنند و بوقت حاجت بکار دارند **شراب میوه ها** واین را بتازی شراب الفواکه خوانند **ماسرجویه**
گوید که او معده و احشا را قوی کند و قی کردن را باز دارد و صفرا بنشاند **صفتش** آب امرود و انار ترش و شیرین و به و ترنج
و ابغ از آب هر یکی بهی بستانند و بهم بیامیزند و بپالایند و باتش نرم بجوشانند تا سبز شود و این را شراب ساده خوانند پس
اگر بشکر خواهند سیکی این جمله شکر طبرزد کوفته باوی بیامیزند و باتش نرم بجوشانند و کفش بردارند تا چون جلاب شود و

و انکه بوقت حاجت بردارند نافع بود **شراب مورد** واین را بتازی شراب الاس خوانند **اسحق** گوید که او درد و بر و سینه را و
خون بر اوردن از گلو باز دارد و معده و احشا را قوی کند و شکم رفتن را منفعت دارد **صفتش** مورد دانه تازه یک رطل مخیخ
قوی رطلی و نیم هر دو را در برنی ابگینه کنند و هفت روز بگذارند پس ازان بپالایند و در برنی ابگینه کنند و بوقت حاجت
بکار دارند نافع بود **شراب مسهل از ماسویه** گوید که او معده را قوی کند و بلغم و سودا را از اندامها زایل کند **صفتش** دو
رطل گل تازه اندر چهار رطل آب گرم کرده تا یک شبانروز فرغار کنند و انگه در دیگی سنگین کنند و چندان بپزند که بنجه
باز اید انگه یک وقیه افتیمون دردی کنند و بدست بمالند و یک رطل و نیم پانید با وی بیامیزند و کفش بردارند و دو درسنگ
سقمونیا را در کوی کتان ببندند و در کوزه در وی بمالند و عود و مشک و بسباسه از هر یکی دو دانگ سنگ کوفته و سوده
کنند و بپزند تا مانند انگبین شود و بکار دارند بوقت حاجت **شراب نیلوفر** واین را بتازی شراب النیلوفر خوانند
فولس گوید که او سرد و تر است سرفه را سود دارد و بطبیعت و بر و سینه را نرم کند و تبهای گرم را منفعت دارد **صفتش**
برگ نیلوفر تازه یک رطل بستانند و با چهار رطل آب در دیگی کنند و باتش نرم بجوشانند تا دو بهر از وی بماند و یک بهر شود
و سه رطل را منی شکر طبرزد کوفته با وی بیامیزند و بپزند تا چون جلاب شود و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **شرابی
که سپل را نیک بود ابن سینا** گوید که او سپل و سرفه را سود دارد و ریش شش و مثانه را نیک بود **صفتش** انجیر حلوانی
پنجاه عدد عناب گرگانی صد بشمار سپستان دو صد و اندر جمله را در چهار من آب بپزند تا سبز شود انگه در برنی ابگینه کنند و
بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **شرابی که یرقان را سود دارد اسحق** گوید که او یرقان را بجاعیت زایل کند **صفتش** بوزیدان
بسفانج و پرسیاوشان و درو غافس از هر یکی بهری بقدر حاجت آب بر وی ریزند و بجوشانند تا سبز شود انگه بپالایند
و نیم رطل نیم کوفته شکر بزنند و زمانی نیک با فتاب بنشینند تا نشف شود و خوی کنند تا زردی یرقان را ببرد و گونه اندامها
بحال خویش باز اید **شقاقل پرورده** واین را بتازی شقاقل مربا خوانند **اسحق** گوید که او شهوت جماع انگیزد و پشت را قوی
کند **صفتش** شقاقل بزرگ نیک پنج رطل ده روز در آب فرغار کنند انگه پوستش بتراشند و باتش نرم بپزند انگه از دیگ
بیرون ارند و انگبین صافی بر وی ریزند چندانک زبرش بر اید و دیگر باره باتش نرم بجوشانند تا سبز شود انگه فرو
گیرند و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند **شکرینه محمد زکریا** گوید که او بطبع معتدلست آلودگی
و زنجی ندارد و بستگی اندام را نیک برد و معده را که ضعیف بود قوی کند و بر و سینه و گلو را سود دارد و اگر عوض شکر
او را با انگبین کنند خداوندان سردی را سود دارد و پیران را موافق باشد اما مزاج گرم را زیان دارد علاجش آنست
که پس وی شراب زرشک خورند یا شراب ریواج تا زیان ندارد **شلغم ابا** واین را بتازی شلجمیه خوانند **مدائنی**
گوید که او باد انگیزست اما غذا نیک و بسیار دهد و اب پشت افزاید خاصه که او را بگوشت گوسپند یا بروغن پخته باشد
و گرده و مثانه را نیک بود خداوندان سردی را موافق تر از ان باشد که خداوندان گرمی را **شلغم بسرکه** واین را تازی

شلجم

شلجم المخلل خوانند **جالینوس** گوید که او بر معده گران بود و بدگوار باشد و باد انگیزد اما چون ایندان با وی در سرکه فرغار کرده
باشد سبکتر بود و زود گوارد اما که ازو اندکی خورند **شکم اب مداینی** گوید که او را ازمان گشته تا بستان او بطبع
سرد و خشک خداوندان گرمی را سود دارد اما در شکم باد انگیزد و تشنگی کند و در معده زود تباه گردد و علاجش گوارش
عود باشد که از پس وی بکار برند **شهد وخشکنانه ماسویه** گوید که خشکنانه را که از خمیر فطیر کرده باشند بدگوار بود و بر
معده گران بود و اگر بشکر و بادام کرده باشند خشک تر بود از انکه از خرما و جوز کرده باشند اما خرما بتن غذایش بیشتر دهد
و خون سبز انگیزد و علاجش بترشیها بود که از پس وی بکار دارند **شیر و روغن** واین را بتازی لبن و سمن خوانند
اسحق گوید که وی خون بسیار آید و شهوت جماع افزاید اما دیر گوارد و باد انگیزد و چون از وی بسیار خورند دنبل
و ریشها در تن پدید آرد و خداوندان گرمی را صلاحش بسکنجبین و میوهای ترش بود و خداوندان سردی را بگوارش
زیره که پس از وی بکار دارند **شیربا** واین را بتازی لبنیه خوانند **محمد زکریا** گوید که بهترش آنست که شیر گوسپند پخته
باشند بروغن گاو تا معده را قوی کند و خون بسیار انگیزد و آب پشت افزاید و چون از وی پیوسته خورند باد
انگیزد و احشا را ضعیف کند و علاجش بسکنجبین و شراب انار بود که پس او بکار دارند و اگر در شکم باد انگیزد
بود و ناف گیچ گوارش زیره خورد تا زیانش را باز دارد **شیلثا اسحق** گوید که او معجونی بود که پزشکان حکیمان
دانا و پیر اپسندیده و گزیده اند از معجونهای دیگر و گفته اند که مر بیماریهای تن را سود دارد چون صرع و سکته و فالج و تشنج و لرزیدن
اندامها و فراموشی و دیوانگی و کوبه دل و درد بر و سینه و ششی و بادهای سرد گشاده کند را بره و درد بندها و نقرس و درد
و کول و انکه ناو درد سر و شقیقه و سستی زبان و لخدین ماند از بیماریهای صعب جمله را سود دارد **صفتش** مشک و جاموجوب
بسان و فرفیون و اشنان نبطی و تخم کرفس و تخم سداب و دواله و کوکرد زرد و سرکین کاو کوهی و سرکین بز کوهی و کافور و جوز
سپید و خربق سیاه و سعد و میعه تر و مامیران چینی و مروارید ناسوده و زعفران و ساذج هندی و دوبن و سلیخه و جوزبوا
و بیان خرو و شکوفه اذخر و تخم کلیکیز و تخم نوفرا از هر یکی ده درسنگ زر و سیم سوده و زرنیخ و دانه بلسان و شونیز
و نانخواه سیاه و سرگین روباه و پوست بیخ کبر از هر یکی نیم درسنگ ابریشم خام سوخته و بلیل سپید و زنجبیل و تخم شبت و حشیش و
حنظل تا و شکوفه لسان العصافیر و نمک هندی و ستم پارسی و بیخ طرخون کوهی و زراوند گرد و فندق هندی و ابهل و قند
جوز و فرنجمشک از هر یکی چهار درسنگ سنبل و قرنفل و قسط تلخ و سپید و جوب پرسیاوشان و قاقلا از هر یکی هشت درسنگ
سنگ بیخ سوسن اسمانجونی و بسباسه و خاک چهار راه و آب و حرام و اب خیار از هر یکی درسنگی بلیل سیاه و دار بلبل
و بیخ بنگ سپید و زراوند دراز و افیون از هر یکی بیست درسنگ اکلیل الملک و اسپیوش از هر یکی چهار درسنگ و نیم انجدان
دارو ها صحیح بود جمله را بیخته بیا غازند عاقبل و احذ دارو ها بود جمله را بکوبند و بپزند و بسیار چندان که جمله دارو ها بود
انگبین همه را سرشته و در بستو ابگینه کنند و تا شش ماه نگاهش دارند و بوقت حاجت چند نخودی با ب باویان با

تا بیخ کرفس بخورند و از بد هروه شقیقه و سرکشتن یک جنب باب مرزنگوش بیامیزند و در بینی چکانند که نیک منفعت دارد و قوت
این داروها جهت سالها باید و انکه ضعیف شود حرف صاد از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب
صابون بهترش رقی بود و منفعتش را در داروهای مفرد یاد کرده ایم اکنون آنکه بیش را بخورند مردم را بکشد و چون کسی بخورد
بود علاجش آنست که آب گرم و کنجد قی کنند تا معده پاک شود و از آن پس شوربای مرغ فلفلی فربه که بروغن بادام پخته باشد باز
جذبی باشند تا زیانش باز دارد و صابونی و این را بتازی صابونیه خوانند مدایی کوید که او معتدلست برودت سینه را سود دارد
و سرد مزاج را نیک بود و سرفه را که از خشکی باشد منفعت دارد و هر کس را موافق نباشد از آن سبب که او لطیف بود و خورش کرا
رست صنعتش کتیرا بر نشاسته باب حل کنند و در باتیله ریزند و با آتش نرم بجوشانند و همی جنبانند تا پخته شود پس دو چندان که نشاسته
بود شکر تا بی حل کنند و در باتیله کنند و لختی زعفران با وی بیامیزند و روغن بادام لم در وی همی کنند چندانکه دانند که از اکفاء
بود تا پخته شود پس آن را بکار دارند صحنی و این را بتازی صحنا خوانند حنین کوید که بهترش آن بود که بوی خوش دارد
او کرمست بدرجه نخستین خشکست بدوم بلغمهای فاسد را از معده پاک کند و آرزوی طعام آورد و بوی دهان خوش کند اما چون
از وی بسیار خورند کو و خارش تن پدید آرد و تشنگی فزاید و علاجش آن بود که پس وی کاهو خورند تا زیان ندارد و خشکی نکند
صنعتش ماهی تازه فربه بکار دارد پاره کنند و بی نمک سه روز رها کنند بعد از آن نمک بر وی کنند و در تغار نهند چون بوی قوی گیرد
همی جنبانند تا جمله بکدازد و نمک کرده و پس از آن ویرا بیالایند و در ستونها کنند و لختی پودینه کوفته با وی بیامیزند و همی خورند
اما اندکی تا زیان ندارد والسلام حرف ضاد از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب ضماد
اصطمخیقون که این ضماد سپرز و سردی معده را سود دارد صنعتش زعفران و صبر از هر یکی در مثقالی افسنتین رومی
و سنبل از هر یکی در مثقالی و نیم همه را کوفته بهم بیامیزند و ده درمسنگ موم سپید را بروغن سنبل رومی حل کنند و جمله را بدو برسرشته
و همی را بکینه کنند و بوقت حاجت ضماد کنند غایت نیک بود ضماد انجیر و این را بتازی ضماد التین خوانند مسیح کوید که او
کرمی جگر و اماسهای کرم را نیک بود صنعتش بنفشه خشک و بیشهار و حنظل سپید از هر یکی چهار مثقال قصب الذریره دو مثقال
کافور و مثقالی همه را بکوبند و بیزند و موم سپید را بروغن کل حل کنند و داروها را با وی بوقت حاجت ضماد کنند ضماد
آماسهای سخت ثابت بن قره کوید که او را ما بیازموده ایم اماسهای سخت را نرم کند صنعتش کشت انک و کنجد از هر یکی ببری حلبه
نیم بهر یکی را جداگانه بکوبند و با شیر بز و روغن دنبه بپزند و چون سرد شود بضماد کنند ضماد آماس قضیب و خایه محمد
زکریا کوید که این ضماد را بیازموده ایم قضیب و خایه چون آماس کرفته باشد سود دارد صنعتش برک کل تر و آرد جو و روغن
کل و سرکه و زرده خایه انگبین ببری راست جمله را در هاون نیک بسایند و در برنی ابکینه کنند و بوقت حاجت بکار دارند
ضماد آماس جگر حنین کوید که این ضماد آماسهای سخت را که اندر جگر باشد سود دارد و همین ضماد اماسهای معده را نیک بود
صنعتش حلبه و تخم کرفس از هر یکی ببری زعفران و دو شته از هر یکی سبک بر مقل ازرق و مصطکی از هر یکی نیم ببر صمغ را در سرکه حل کنند

و داروهای دیگر را کوفته و بیخته بدو برسرشند و بر معده و جگر ضماد کنند ضماد اماس سینه اسحق کوید که او نرم و کشاینده است
اماسهای سینه را سود دارد صنعتش انجیر و آرد جو و شونیز سوده و انگبین و روغن شبت با روغن سداب جمله را بهم بسایند
تا چون مرهم شود و بضماد کنند نافع بود ضماد اماس زهدان جالینوس کوید که او را ما بیازموده ایم اماس زهدان را نیک بود و کشاید
و دردش را بنشاند صنعتش حلبه را بسیار بشویند و در آب فرغار کنند و انکه بپزند و لعابش بکیرند و پیه مرغ آبی و پیه مرغ خانگی
بموم را کنند و با آتش نرم بپزند تا پیه بکدازد و انکه فرو کیرند و چون سرد کرده و بروغن کل نیک بسایند تا چون مرهم شود
انکه بر پشم پاک مالند و زنان بخویشتن برکیرند نافع بود ضماد استسقا ابقیه کوید که استسقا را سود دارد صنعتش سنبل و نخل
سعد و مرصا و فرو ماناو بیخ سوسن آسمان کون از هر یکی دو وقیه قسط تلخ شش درمسنگ و نیم همه را کوفته بروغن بلسان
برسرشته و بر شکم ضماد کنند نیک بود ضماد اماسهای نقرس کرم عیسی کوید که او اماسهای کرم و نقرس کرم را سود دارد
صنعتش حنظل سرخ و زرشک پوست کنده و بو بل و شاف ماميثا و کل ارمنی از هر یکی ببری جمله را کوفته و بیخته با آب
بیشهار برسرشته و لختی سپیده خایه و کلاب با وی بیامیزند و در هاون نیک بسایند تا چون مرهم شود ضماد کنند نافع بود
ضماد اماس معده یوحنا کوید که او اماس معده و جگر را که از کرمی بود نیک باشد صنعتش حنظل سرخ و پیه از هر یکی چهار درمسنگ
زعفران دو درمسنگ کافور نیم درمسنگ موم سپید ده درمسنگ روغن کل اکر علت بزمستان بود چهار وقیه و اکر بتابستان بود
نیم رطل جمله را بهم بیامیزند تا چون مرهم شود و بهنگام حاجت بکار دارند نافع بود ضماد پیچیدن پیها مدایی کوید که این ضماد
پیچیدن پیها را نیک بود صنعتش کنجد بیست درمسنگ حلبه سی درمسنگ سر دو را بکوبند و با آب حلبه و روغن کنجد برسرشته
و بضماد کنند نافع بود ضماد تشنج پیها یوسف ساهر کوید که این را ما بیازموده ایم تشنج پیها را نیک بود صنعتش کنجد ببری حلبه نیم
ببر هر دو را با شیر خو بپزند و روغن کنجد و روغن دنبه با وی بیامیزند و بوقت حاجت بضماد کنند نافع بود ضماد برخاستگی سپرز
بقراط کوید که او برخاستگی سپرز را سود دارد صنعتش مقل ازرق و فرصاد و وشه و کندر از هر یکی ببری جمله را بکز
کاهل کنند تا چون مرهم شود و انکه بر سپرز ضماد کنند نافع بود ضماد حیض مسیح کوید که این ضماد حیض امدن را باز دارد
صنعتش زرشک پوست کنده و زرشک و پوست انار و مازو از هر یکی ببری همه را کوفته و بیخته بسرکه ای برسرشته و زیر ناف و زهار ضماد
کنند ضماد درد سر مارجویه کوید که این ضماد درد سر را که از زخم یا از افتادگی بود سود دارد صنعتش شاخ مورد و شاخ سرو و روغن
سوسن و اندکی سیکی خوش بوی زعفرانی و اکلیل الملک و قصب الذریره و کل ارمنی و زاک سپید و لادن جمله را بهم بیامیزند و بجا
نیک بسایند و بر سر ضماد کنند نافع بود ضماد درد پشت اسحق کوید که او درد پشت و میان را که از سردی بود سود دارد صنعتش اسپندان
خرش و اسپندان کنده و بیخ کبر از هر یکی ببری همه را با آب مرزنگوش بپزند و بضماد کنند نافع بود ضماد درد بندها محمد زکریا
کوید که این ضماد درد بندها را که از کرمی بود سود دارد صنعتش برک خیار و کشنیز تر و انکور روباه و آرد جو و برنج و نان میده
و شیر زنان و ابخره خشک و زرده خایه و روغن کل جمله را بهم بیامیزند تا چون مرهم شود و انکه بضماد کنند ضماد خوک اسحق

کوید که این را ما بیازموده‌ایم خوک را منفعت دارد صفتش کمی بورق را با تشیح بکدازند و یک بهر هیچ کلم سوخته با وی بیامیزند تا بهم
آمیخته شود و اگر بضماد کنند نافع بود ضماد دبلها بن ضماد دنبلها را بپزاند صفتش حلبه و کشک انکشت از هر یکی ده درسنگ مرد و اگر فته
بیزند و کشک برو دارند بوقت حاجت بضماد کنند نافع بود ضماد دبلها خبیث کوید که او دنبلها را بشکافد و پاک کند صفتش
خیر سه بد تنک و بوره و جند ابه و سرکین کبوتر و سرکین خروس از هر یکی بدی همه را کوفته بروغن زیت بسرشند و ضماد کنند
ضماد شکم رفتن محمد زکریا کوید که او شکم رفتن را باز دارد صفتش لادن ده درسنگ اقاقیا پنج درسنگ موم سپید بیست درسنگ
موم را بروغن مورد بکدازند و داروهای دیگر را با وی بیامیزند و دیگر باره بهاون نیک بسایند تا چون مرهم شود و اگر بر شکم
و ناف ضماد کنند نافع بود ضماد فتق فولس کوید که او علت فتق و درد وی را سود دارد صفتش عنزروت و کندری و ساده هندی
و اقاقیا و جوز سرو از هر یکی حنث درسنگ و نیم فرفاعی و مرقشیشا و کوکرد و سنگ آهن ربای و شب یمانی و کندر و صدف از هر یکی پنج
درسنگ پیه بز بیست درسنگ موم سپید ده درسنگ موم را بروغن مورد بکدازند و داروهای دیگر را کوفته و بیخته با وی بیک
جمله را بهاون نیک بسایند تا چون مرهم شود و جایگاه علت را بدو ضماد کنند ضماد فتق اسحق کوید که او را ما بیازموده‌ایم
فتق را سود دارد صفتش مصطکی و کندر و جوز سرو و شم پیه و مقل و حضض و اقاقیا و کلنار و مامیثا و خون سیاوشان
همه را با آب انکور روباه بسایند تا چون مرهم شود و از آن ضماد کنند ضماد تبها ابو جریج کوید که این ضماد تبهای تیز را
سود دارد و گرمی اندامها را بشکند و کوبه دل را زایل کند صفتش موم سپید سه وقیه روغن بنفشه دو وقیه روغن گل دو وقیه
موم یک وقیه موم را بروغنها بکدازند و بنهند تا سرد شود و آنکه در هاون کنند و گلاب و بر بهمن و طی سرکه با وی بیامیزند
و جمله را نیک بسایند انکه رکوی کتان اندر وی نیک بیالایند و بر جکر و معده و سینه ضماد کنند نافع بود ضماد کودی کو از بادوج
مسیح کوید که این را ما بیازموده‌ایم نیکست صفتش برصافی و قسط و قصب الذریره از هر یکی ده درسنگ فرفیون درسنگی موم
یک وقیه روغن سنبل رومی چندانک باید جمله را جرب بسایند تا چون مرهم شود و آنکه کودنی را بوی ضماد کنند نیک بود ضماد
معده مدایی کوید که این ضماد معده را قوی کند و گرمی او را بنشاند و تبهای گرم کتانی جکر و معده را ببرد صفتش گل سرخ سوده
و صندل سپید و آب آبی و آب سیب و آب مورد و طی گلاب و کافور همه را بیک جای بیزند و بر معده و جکر ضماد کنند نافع بود
ضماد نقرس ابن ماسویه کوید که او نقرس کرم را سود دارد صفتش ترنک بی پوست با برک کشنیز تر نیک بسایند و اندکی کافور
با وی یار کنند و لعاب اسپغول و سرکه با وی بیامیزند و بکفو نیک بزنند و جایگاه علت را ضماد کنند ضماد میشبهار ابن مسیح
کوید که او گرمی دل و جکر را سود دارد صفتش موم سپید سه وقیه روغن بنفشه و روغن گل از هر یکی دو وقیه موم را بروغنها
بکدازند و چون سرد شود در هاون کنند و طی گلاب بروی ریزند و آب بر بهمن و آب میشبهار و سرکه و آب کشنیز تر و
آب کاسنی از هر یکی بهری بستانند و بهم بیامیزند و چون مرهم کنند و بضماد کنند جایگاه علت را نیک بود سپری شد حرف ضاد
حرف طی از کتاب دوم در غذاها و داروها مرکب طباخ بتری یوحنا کوید که او معتدلست و معده گرم

را سود

گرم را سود دارد و مضرتش بدخاصه کسی را که بلغم پخته باشد و شکم را ببندد و معده را قوی کند و بخو باب لیمو برند طعام را هضم کند
و بکوارد و ... بیمار را زیان دارد و علاجش آنست که بعد از وی حلوای انگبین خورند صفتش کوشت کوسپند کار و پاره
کنند و برویند در وی کنند و سه رطل را با یک وقیه روغن کنجد تازه قلیه کنند و چهار یک وی آب و طی نمک و دانکی زعفران
با وی بیامیزند و چون کوشت نیم پخته شود اندکی پیاز و پودینه در وی کنند و بجوشانند چندانک آب خشک شود پس از آن
و کرویه و زیره و دارچینی از هر یکی اندکی با ب غوره یا با آب تترنی یا آب لیمو هر کدام خواهند بقدر حاجت با وی بیامیزند
و نیز طی شراب و سعتر در وی کنند و بپزند و بکار دارند نیک بود طباخ شور مدانی کوید که بهترش آن بود که چرب باشد و
بطبع خوش بود و او بطبع خشک است کرمیهای معده را کم کند و فراموشی و بیماریهای بلغمی را سود دارد و کسانی را شاید که کار رنج
کنند یا بسیار کردند و چون پیوسته خورند منش کند و تشنکی فزاید و علاجش آنست که پس وی زیربا خورند صفتش کوشت کو
را پاره کنند و با سه رطل یک وقیه روغن کنجد بیامیزند و انکه قلیه کنند و اندکی کشنیز کوفته و طی عود و دارچینی بیامیزند و چون
نیم پخته شود بقدر حاجت بروی ریزند و نیز اندکی سذاب تر بروی کنند و چون پخته شود بکار دارند طریفل بزرک
و این را تبیاذری طریفل الکبیر خوانند مسیح کوید که او باسور و باد او را سود دارد و اندامها را کرم کند و زردی روی
را ببرد و شهوت و جماع افزاید و سستی کرده و مثانه را سود دارد و تاریکی چشم را نیک برد صفتش هلیله کابلی و هلیله سیاه
و بلیله و شیر املج بی استخوان و بلبل و دار بلبل از هر یکی سه بهر و پودینه و بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل و تودری
سپید و سرخ و لسان العصافیر و تخم انار دشتی و کنجد سپید و شکر طرزد و کوکنار سپید و بهمن سرخ و سپید از هر یکی
بهری همه را بکوبند و بیبزند و طی روغن گاو با وی بیامیزند و بس چندانکه همه داروها بود انکبین صافی بسرشند و در ابکینه
رنکین کنند و بعد از دو ماه بکار دارند و قوت این دارو تا به سال بماند و زان پس ضعیف شود طریفل خرد و این را
تبیاذری طریفل الصغیر خوانند ابن ماسویه کوید که او سستی معده را سود دارد و تریاقهای فاسد از وی ببرد و باسور را سود
دارد و آرزوی طعام آرد صفتش هلیله زرد و سیاه و کابلی و بلیله و املج از هر یکی بهری راست همه را کوفته و بیخته بروغن
بادام چرب کنند و در بستوئی کنند و بعد از چهل روز سه درسنگ بکار دارند و قوت این دارو تا بدو سال بماند
و بعد از آن ضعیف کردد طلی باسور ثابت قره کوید که این طلی درد باسور را بنشاند و خون آمدن از وی باز دارد و چون پیوسته
بکار دارند باسور را خشک کند و بیفکند صفتش میعه تر و کندر و قسط و پوست بیخ کبر و پوست بیخ چندان از هر یکی چهار
درسنگ خر زهره و کوکرد از هر یکی دو درسنگ جمله را جدا جدا بکوبند و بیبزند و جمله را جدا کانه بروغن زیت و روغن کنجد
سپید و روغن کنجد از هر یکی ده درسنگ همه با هم بسرشند و طلی کنند نافع بود طلی بهق اسحق کوید که این طلی بهق سپید را
ببرد صفتش زنج سرخ دو بهر کندس یک بهر شیطرج هندی نیم بهر جمله را بسایند و با روغن خوشیده چندانک خواهند بیامیزند
چندانک نیک باشد و اکر طلی کنند نافع بود طلی بهق یوحنا کوید که این طلی بهق سیاه را ببرد صفتش تخم ترب و کندس بر دو را

بگوبند و برگ تیز برشینه و بعد ازان که اگر بابه بیرون آمده باشد بروی مالند و اگر بیک بار نیکو نشود بارچند مالند تا زایل شود
طلی بهی مسیح گوید که این طلی را ما بیازموده‌ایم چیپی را نیک بود چون بارچند بروی مالند صفتش حرتق سپید و سیاه
و آهک ناشسته از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته به آب برشینه و نفت جایگاه علت را برکوی درشت نیک مالند و این دارو
بروی مالند نافع بود طلی خارش محمد زکریا گوید که او خارش تن و شپش را زایل کند صفتش میویزج و زرنیخ سرخ و فلفل کرده دو دانگ
از هر یکی بهری راست همه را کوفته و بیخته بروغن زیت برشینه و در گرمابه کرم خوی کنند و آنگه این دارو بر همه تن بمالند
نافع بود طلی ریش مثانه ابن ماسویه گوید که او ریش مثانه را نیک بود صفتش گل ارمنی و حضض و اقاقیا و صبر و مر باده مرکه نیک
بسایند و بر زهار ببینه اندزید نیک شود دارو طلی سعفه یوحنا نام گوید که او را ما بیازموده‌ایم سعفه را زایل کند صفتش زراوند
دراز دو مشکل جای یکی سه درمسنگ مرد و را بکوبند و بروغن زیت برشینه و بر سعفه بارچند بنهند اینه نیک بود طلی فالج
محمد زکریا گوید که این طلی فالج را منفعت دارد صفتش نمک و پیه بسط و موم زرد و روغن سوسن و وشه از هر یکی بهری
همه را نیک بسایند تا چون مرهم شود و آنگه بر مرض طلی کنند و نیز جایگاه علت که سود دارد طلی قوباء حنین گوید که او قوبا را
ببرد و اگر چه کهن باشد صفتش حرتق سیاه چهار درمسنگ زرد چوبه و کندس از هر یکی سه درمسنگ جمله را ببرکه نیک بسایند
و بر جایگاه علت مالند نافع بود طلی کلف اسحق گوید که این طلی کلف سیاه که بر روی باشد ببرد اید صفتش بورق و بلبل از هر یکی
بهری مرد و را خرد بکوبند و با آب ترب برشینه و بعد از نماز دیگر بگرمابه شونه روی را بسبوس جالند و بهنگام خفتن این دارو
بروی مالند و زنان بس [illegible] سوده بروی پراکنند و بامداد روی را بشوینه و اگر حاجت بود دیگر باره همچنین کنند و اگر بوده
و خطی را بکوبند و هم بیامیزند و طلی کنند نشانها که بر روی باشد ببرد طلی کرمانی گوید که این طلی کرتر را سود دارد صفتش
کندس و حرتق سیاه از هر یکی سه درمسنگ گوگرد سوخته و قنبیل و قردمانا و اقاقیا و افیون از هر یکی پنج درمسنگ قردمانا
و دیم سیم از هر یکی دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته بگلاب و سرکا برشینه و بر کرم مالند نافع بود طلی معده محمد زکریا گوید که
این طلی در معده که از سردی بود منفعت دارد صفتش حلبه و برکش را با آب نیک بجوشانند و آنگه نیکش بسایند و بر معده طلی
کنند و اگر در معده از گرمی بود چندن و کافور و گل سرخ همه را نیک بسایند و بگلاب برشینه و بر معده طلی کنند و اگر تخم
کتان و گل سرخ و بنفشه همه را خرد بکوبند و بلعاب اسپیوش برشینه و بر معده طلی کنند بغایت نیک بود طلی نقرس ماسرجویه گوید که
این طلی نقرس را که از گرمی بود سود دارد صفتش اقاقیا و حضض و چندن سرخ و شاف مامیثا و بیل و گل ارمنی از هر یکی بهری
راست همه را کوفته و بیخته به آب انگور روباه برشینه و بر جایگاه علت بارچند بنهند اینه والسلام حرف عین از
کتاب دوم در غذاها و داروها و مرکب عربیه از خوردنیها عربیان بود که بوقت عروسی بپزند و زنان
سبب [illegible] خوانند اسحق گوید که او بطبع بس لطیف نبود اما غذا نیک دهد و قوت افزاید و بر [illegible] بود و کسانی
را شاید که کار با رنج کنند صفتش آرد و برنج بشیر بپزند و گوشت پخته را سخت خرد کنند و با وی بیامیزند که تا چون هریسه پخته شود

طلی

تنک دروی کنند پس ازان روغن دنبه و انگبین و طلق و زعفران با وی بیامیزند چون پخته شود بکار دارند عزیزی دارو چشم
بود مداینی گوید که او تاریکی چشم را سود دارد و اشک آمدن ازوی باز دارد و بینایی را تیز کند صفتش اقلیمیای زرد و توتیای
هندی و خرچنگ دریایی و مرقشیثای اصفهانی و توبال مس و ساذج هندی و صبر سقوطری و دروی سوخته و ساذج شسته از هر یکی دو
درمسنگ بلیل سپید و سیاه و دار بلیل و نوشادر از هر یکی درمسنگی همه را کوفته و بیخته دیگر باره بجاون نیک بسایند تا نرم شود
و بوقت حاجت در چشم کشند نافع بود عزیزی این دارو نیکو درست ثابت قره گوید که او بینایی چشم را قوی کند و آغاز علت
آب فرو آمدن را بچشم باز دارد و سلاق و حکه را نیک بود صفتش توتیای هندی و توبال مس و دروی سوخته و مروارید ناسفته
و سنه و ساذج هندی و اقلیمیای زر و صبر سقوطری و خرچنگ دریا و زعفران و سنبل از هر یکی دو درمسنگ شاذنه شسته
شش درمسنگ بلیل سپید و دار بلیل و نوشادر از هر یکی درمسنگی و نیم مشک دانگی و نیم همه را کوفته بپرنیان بیزند و دیگر باره بجاون
نیک بسایند تا نرم شود آنگه در چشم کشند نافع بود عصیده محمد گوید که او غذا بسیار دهد و پشت گرده را قوی دارد اما دیر
هضم گردد و در اندامها سنگی پدید آرد و سنگ گرده و در معده‌ها پدید آرد و کسانی را که زو بپیوسته بکار دارند این دارو تا پدید
باد کرد و او را بطعامهای گیرنده و خوردنیهای بدگوار چون سر بریان و غوربا و تنوری آنجوردن نشاید که زیان دارد و اگر
بخورند تدبیرش آنست که پس ازوی بسیار خسبند و گوارشهای مسهل بکار برند تا اندیشه نباشد صفتش گوشت گوسپند را با
که آب بریان کنند و آنگه خرمای بی استخوان با وی بیامیزند و روغن دنبه بروی ریزند و باتش نرم بپزند و پختن بگوی [illegible]
دار بروغن گاو کنند هم روا باشد و آنگه بخورند که هیچ زیان ندارد و سپری شد حرف عین حرف غین از کتاب
دوم در غذاها و داروهای مرکب غالیه منفعتش را در کتاب داروها یاد کردیم و ترکیبش اینجا
یاد کنیم تا کتاب ناقص نگردد صفتش مشک و کافور همه را کوفته خرد و بگلاب بسایند و در بوتی آگینه کنند و بوقت حاجت
بکار دارند غالیه که موی را سیاه کند گوید که این غالیه از بهر امیرالمؤمنین خلیفه منصور رحمة الله علیه بختیشوع حکیم بساخت صفتش
املج شانزده درمسنگ آب مورد تازه نیم رطل آب یک رطل حلبه را بپزند تا نیمه باز آید آنگه فرو گیرند و حنا و برگ نیل از هر یکی
شانزده درمسنگ مازوی [illegible] درمسنگ زاج [illegible] درمسنگ صمغ عربی بیست درمسنگ این جمله را کوفته و بیخته با وی بیامیزند و
چندان بجوشانند که ستبر شود و بچوب [illegible] باشد آنگه فرو گیرند و [illegible] و مشک سوده دروی کنند تا خوش بوی شود و زان
پس در ستوی رنگین کنند و بهنگام حاجت مثقالی ازوی بر موی ریش مالند تا سیاه کرده و موی را تابنده دارد غرغره
ابن ماسویه گوید که او گرانی زبان را سود دارد صفتش اسپندان و عاقرقرحا و دار بلیل و پودینه و بیخ کبر و زوفا از هر یکی ده درمسنگی
بوره و میویز از هر یکی نیم درمسنگ انار و انگ چهار و انگ سنگ پاره [illegible] همه را کوفته و بیخته به آب انگبین بپزند
و بناشتا مرد تن غرغره کنند نافع بود غرغره ابن ماسویه گوید که او فالج و لقوه و گرانی زبان را منفعت دارد صفتش اسپندان
و سعتر دشتی و زنجبیل و بلبل سیاه و دار بلبل و عاقرقرحا و زوفا و بیخ [illegible] و میویزج و بیخ سوسن آسمانجونی از هر یکی

دمنک بوره چهار درمنک مرزنگوش پنج درمنک همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و بناشتا غرغره کنند غرغره یوحنا
گوید که این درد گلو را اگر صفرا بود سود دارد صفتش آب لسان الحمل سه وقیه آب پرسیاوشان دو وقیه آب انگور روباه یک
وقیه و نیم همه را بروغن گل بیامیزند و بدو غرغره کنند و اگر آب گشنیز تر و آب زرشک و گلاب و آب برسیان دارو آخر
نیم برجمله را هم بیامیزند و بدو غرغره کنند و اگر آب انجیر و بیخته غرغره کنند هم نیک بود غمره داروهایی را خوانند که
روی را پاکیزه کرداند ثابت قره گوید که این غمره رنگ روی را چیره و پاکیزه کرداند صفتش جو چهار درمنک تخم خربزه
وارد باقلی و باقلی مصری و نخود و سبوس آرد کرسنه و کثیرا از هر یکی دو درمنک همه را کوفته و بیخته با آب انگبین بسرشته
و بوقت خفتن بر روی مالند و بامداد روی را باب گرم بشویند و یک هفته همچنین کنند که نیک بود غمره احمد گوید که
او را با جاذموردیم رنگ روی را پاکیزه کرداند صفتش جو کوفته را در طغیره کنند و دو رطل شیر تر با وی بیامیزند و بجوشانند
چندانکه شیر خشک کرده و زان پس زرده جو به و کثیرا از هر یکی سه درمنک با وی بیامیزند و جمله را خرد بکوبند و بیزند
و بسپیده خایه بسرشته و بوقت خفتن روی را بدو نیک بیندایند و بامداد روی را باب سبوس بشویند و سه
و چهار روز پیوسته همچنین کنند که نیک شود غمره بهمنیار گوید که این غمره را با جاذموردیم و سپید کیها را از روی ببرد
و رنگ روی پاکیزه کرداند صفتش گل ارمنی و گل خیری از هر یکی ده درمنک کافور و اندکی زعفران نیم دانگ جمله را کوفته و بیخته
بگلاب و سرکه بسرشته و شب روی را بدان بیندایند و بامداد باب سبوس بشویند پس اگر سپید کیها تر بود علاجش
آنست که یک درمنک مروارسنک و پنج درمنک جو برود را خرد بکوبند و اندکی سرکه در وی کنند و جمله را بهاون نیک بسایند
و شب روی را بدان بیندایند و بامداد باب اسپیوش بشویند و باری چند همچنین کنند که نافع باشد غمره یوحنا گوید که
او گونه را سرخ کند صفتش پیاز نرگس را بکوبند و آبش را بپالایند و لختی روغن گل با وی بیامیزند و باری چند بروی
مالند که روی را چون گل سرخ کرداند غوره با و این را بتازی حصرمیه خوانند محمد زکریا گوید که سرد و خشک
نیک بود و تن را خشک دارد و شکم ببندد و چون بسیار خورند بر و سینه را بر و سینه را ضعیف کند و علاجش آنست
که از پس وی بادام پرورده خورند که نیک بود و غوره چون بغوره تازه بزند در معده رود باد گیرد و صلاحش آنست
که از پس وی انگبین با میویز خورند و کسی که سرفه باشد یا سینه درد کند غوره با او را زیان دارد و حلوا که بروغن بادام
پخته باشد اندکی از وی بخورند تا زیان ندارد و تفریط نکنند و بسیار نخورد حرف فی از کتاب دوم
در غذاها و داروهای مرکب فستق حنین گوید که بهترینش آن بود که او را با یخ خشک کرده باشند و
زان پس بروغن بادام او را بکار دارند از آن جهت که او باد انگیزنت و دیر هضم شود و خاصه که از وی پیوسته خورند
و صلاحش آنست که او را با شکر طبرزد کوفته خورند تا زیان ندارد فسودیغون این نام بزبان یونانی بود و معنی او بپارسی
دارویی کرباشد ثابت قره گوید که او کر را نیک بود و چون بر تن مالند جمله را خشک کند و بیزد صفتش مروارسنک بوره ا

بگوید

بزرد و بهر مردو را بکوبند و در هاون کنند و با سرکه کهن نیک بسایند انگه در دیگی آهنین کنند و سر دیگ [illegible]
و بگل سر دیگ بیندایند و بتابستان چهل روز در میان سرگین بنهند چنانک نیم گز سرگین بود انگه دیگ را بیرون
آورند و دارو را در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت بکار می دارند نافع بود فقاع حماد گوید که فقاع آرد جو کنند که
معده را بنشاند و آب تاختن را فزون آرد اما غذایش بد بود و نفخ انگیزد و پیها را زیان دارد و معده را ضعیف کند
و گرده و مثانه را سست کند و از آن بابزارهای نیکو کرده باشد چون سنبل و قرنفل و دارچینی و مانندش معده را موافق بود
و آروغ آرد و خار سپلی را بشکند و نفخ بارد کمتر و بود بینه و گوفتنی کند زیان ندارد و غذایش بهتر از آن بود که از آرد جو کنند
و مزاج گرم را موافق باشد و گرمی احشا را زایل کند و در شکم باد انگیزد و پیها را زیان دارد و خاصه گرمی بسیار خورند
و نفخ بارد جو و انار دانه کنند کمی اندر احشا را بشکند و تشنگی را بنشاند و صفرا و خداوندان صفرا را نیک بود و بهترین فقاع
آن باشد که چنین کنند صفتش یک نان قرص گرم در تغاری زنگین خرد کنند و چهار وقیه آرد برو بریزند و دست نیک بمالند
پس از آن بپالایند و نیم رطل شکر کوفته و ده درمنک نمک اندرانی سوده با وی بیامیزند و بعد از ساعتی دیگر یک رطل
و نیم آب انار دان ترش و شیرین در وی کنند و سنبل خوش و مصطکی و جوزبویا از هر یکی نیم درمنک بلبل کوفته دو دانگ زعفران
نیم دانگ نمک همه را بکوبند و با وی بیامیزند و در کوزه کنند و آن شب بجایگاه خشک بنهند و زان پس بکار دارند فلونیا
رومی اسحق گوید که او را فیلون رومی جمع کرده است و زین سبب برنام وی همی خوانند منفعتهایش بسیار بود سرفه
و خناق و سل و تشنج را سود دارد و درد احشا و جگر و سپرز را زایل کند و قولنج و سنگی آب تاختن بگشاید و خون براو
از گلو را نیک بود و شکم رفتن را باز دارد صفتش زعفران پنج درمنک بلبل سپید و تخم بنک از هر یکی بیست درمنک
افیون ده درمنک تخم کرفس جبلی سه درمنک قطر اساليون و سنبل از هر یکی چهار درمنک ساذج هندی و سلیخه و عاقر قرحا
و فرفیون از هر یکی درمنکی همه را کوفته و بیخته بروغن بلسان بآب کنند و بسه چندانک همه داروها بود انگبین صافی بسرشته
و در بستوی زنگین کنند و تا شش ماه نگاهش دارند انگه از بهر قولنج چندی نخودی بآب کرفس بکار دارند و قوت این دارو
تا دو سال بجا ماند از آن پس ضعیف شود فلونیای ابن سینا گوید که این را بیشکان پارسی جمع کرده اند قولنج را بگشاید
و حیض را باز دارد و بادهای بهتر را از زهدان تحلیل کند و تن درستی بر مردم نگاه دارد صفتش بلبل سپید و تخم بنک از هر یکی بیست
درمنک افیون و گل خیر از هر یکی ده درمنک زرنباد و درونه از هر یکی نیم درمنک مروارید بی سوراخ و مشک از هر یکی نیم
مثقال کافور و اندکی و نیم همه را کوفته و بیخته بسه چندانک که جمله داروها بود انگبین صافی بسرشته و در بستوی زنگین کنند و تا شش ماه
نگاه دارند انگه برای تب کردن بسیار و خون بر آوردن از گلو و رستگی های تب دق بکار دارند و قوتش تا شش سال بجا ماند
فلقفیون حنین گوید که این نام بزبان رومی بود و داروی بخاصیت خود ویست و گوشت بن دندانها را که بفساد آمده بود و بد بو
کند و ما تر اسود دارد و چون باری چند در بن دندانها نیک بمالند صفتش آهک آب نارسیده یک وقیه زرنیخ زرد و سرخ و

شب یمانی از هر یکی هشت درمسنگ مرصافی چهار درمسنگ اقاقیا دوازده درمسنگ همه را کوفته و بیخته بشوکرانی بسرشته و زود قرص
کنند و بسایه خشک کنند و بهنگام حاجت ویرا خوب بسایند و بر خورده تن پراکنند نافع بود **فوده** و این را بتازی فودنج
خوانند و او آن بود که ابکامه ازوی کنند و منفعتش انست که خارش اندامها را سود دارد چون خوردنش بگویند
و بسرکه و روغن گل بسرشند و اندامها را بدو نیک بمالند **صنعتش** آرد گندم بارد جو با آب گرم بسرشند و خمیر ترش و نمک
در وی نکنند و خمیرش بخته شد قرصهای بزرگ کنند و در میان هر قرصی سوراخی کنند و برگهای انجیر جمله را در پیچند و در تنور
بزرگ نهند و رها کنند تا خشک گردد و پس از ان بکار دارند والسلام **حرف قاف از کتاب دوم در غذاها**
و داروهای مرکب قرص اندروخون یوحنا گوید که این قرص را زبکی بزرگ کنند زیرا که همه زهرهای کشنده را سود
دارد و مغز سر و دل و جگر را قوی کند **صنعتش** دارشیشعان و مصطکی و سلیخه و قصب الذریره و فو و اسارون و چوب بلسان
از هر یکی شش مثقال شکوفه اخضر و زعفران از هر یکی شش مثقال دارچینی و حماما از هر یکی بیست چهار مثقال افیون ...
مثقال همه را کوفته و بیخته بمیخته بسرشند و قرص کنند هر یکی چند مثقالی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار دارند
و قوتش تا دو سال بماند **قرص افعی ماسرجویه** گوید که او را بتریاکی بزرگ کنند از بسیاری منفعتها کند و باشد از انجهت
که داروی کشنده و زهرها را سود دارد **صنعتش** افعی ماده که گونه سرخ بود بهنگام بهار که افتاب در برج حمل باشد بگیرند
و فرق میان ماده و نر آن بود که نر را دو دندان باشد و ماده را چهار دندان و جوان آن بود که زود رفتار بود و سر را
بالای زمین دارد و چون بدین نشانها که گفتیم یکی را بگیرند هم در وقت چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دمش بیفکنند
و اگر در ساعت سر و دمش نیفکنند او مترود شود و زهرش در تن پراکند و آنگه گوشتش بکار نباید بس سر و دمش بریده باشند
پوستش بکنند و شکمش بشکافند و هر چه درون شکمش بود جمله را بیندازند و با آب نمک بشویند و گوشتش را در دیگ سفالین کنند و آب
بروی ریزند چندانکه زبرش بر آید و چوب شبت و نمک کوفته با وی بیامیزند و با تش نرم چندان بپزند چندانکه ریزان شود و آنگه
بپالایند و آب و استخوانش را بیندازند و گوشت را چندانکه چهار یک او بود نان کرم بیامیزند و هر دو را بهاون خوب بکوبند
و چندان آب که پالوده این گوشت و نان کوفته را بمعجون خمیر برشته و قرص کنند هر قرصی مثقالی و جمله را بر طبق بگسترند و
بسایه خشک کنند و در برنی آبگینه نهند و تا بوقت حاجت نگاهش دارند و قوت این قرص تا دو سال بماند انگه ضعیف
شود **قرص افروفورسعا** گوید که این قرص مجلس بزرگ کنند و منفعتش بسیار بود **صنعتش** حماما و قسط تلخ و دار شیشعان
و قصب الذریره و بلبل سپید و قرنفل و نانخواه از هر یکی مثقالی دارچینی و مصطکی و زعفران از هر یکی شش مثقال و یک
مثقال سنبل و ساذج هندی از هر یکی هشت مثقال همه را کوفته و بیخته بمیخته بسرشند و قرص کنند هر قرصی مثقالی و بسایه خشک
کنند و تا بوقت حاجت در برنی آبگینه کنند و قوت این دارو تا سه سال بماند انگه ضعیف شود **قرص اندروماخس حکیم**
ابن ماسویه گوید که این قرص خون برافکندن از گلو باز دارد و درد سینه را قوی کند **صنعتش** اقاقیا چهار درمسنگ قاقلی

شنی

شش درمسنگ فرج و دو مثقال کثیرا سه مثقال صمغ را خوب بکوبند و به لعاب ... بسرشته و قرص کنند هر قرصی مثقالی انگه یک قرص
با آب نار و نمک بکار برند و قوتش تا سالی و نیم بماند و زان پس ضعیف شود **قرص افسنتین حنین** گوید که او درد معده و تبهای کهن
را سود دارد و سنگها یکجا و جگر و سپرز را بگشاید و آب آمنس را فرو آرد **صنعتش** افسنتین رومی و اسارون و انیسون و تخم
کرفس و بادام تلخ پوست کنده از هر یکی ... همه را کوفته و بیخته با آب عنابی بسرشند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت
بکار دارند و قوتش تا دو سال بماند **قرص انکرد** و این را بتازی قرص الثلث خوانند **اسحق** گوید که او تب چهارم
را سود دارد **صنعتش** انکرد و مرصافی و بلبل و سداب از هر یکی ... همه را کوفته و بیخته با آب بسرشند
و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار دارند و قوتش تا سه سال بماند و زان پس ضعیف شود **قرص**
اسقولوقندریون حنین گوید که او درد جگر و سپرز را سود دارد **صنعتش** اسقولوقندریون چهار درمسنگ جعده و
کرمدانه و دانه ... و دانه ... بان پوست کنده و کاشم و دانه کاکنج و ریوند و قسط از هر یکی دو درمسنگ افسنتین
رومی سه درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسرکه بسرشند و قرص کنند هر یکی درمسنگی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت
بکار دارند و قوتش تا شش سال بماند و زان پس ضعیف شود **قرص اسقیل جالینوس** گوید که اسقیل بپارسی پیاز دشتی
را خوانند و این قرص را تریاکی بزرگ کنند از ان جهت همه زهرهای کشنده را سود دارد و احشا را قوی کند **صنعتش** پیاز
دشتی خوب را در میان خمیر گیرند و بتنور گرم بپزند و چون پخته شود بیرون آرند و پوستش را بیندازند و دلش را خوب بکوبند
و چندانکه او باشد آرد کرسنه با وی بیامیزند و هر دو را بسرکه یکبار بسرشند و دستها را بروغن گل چرب کنند و قرصها
خرد و بسایه خشک کنند و بعد از ده ماه بکار دارند و قوت این قرص تا دو سال بماند پس از ان ضعیف شود
قرص اقاقیا ماسرجویه گوید که او تشنگی را بنشاند و گرمی اندامها را بشکند **صنعتش** اقاقیا دو درمسنگ خوب بکوبند
و بلعاب اسپغول بسرشند و قرص کنند و با تشنگی ... با آب سرد بکار دارند نافع بود **قرص انیسون ابوجریج** گوید که او سنگهای تن را
دارد و شکم نرم کند و تبهای کهن را زایل کند **صنعتش** انیسون و غافث از هر یکی سه درمسنگ افسنتین و اسارون و تخم کرفس و بادام
تلخ پوست و سنبل و مصطکی و ساذج و تخم شبت از هر یکی درمسنگی صبر چهار درمسنگ و نیم همه را کوفته و بیخته با آب افسنتین بسرشند
و قرص کنند هر یکی درمسنگی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت یک قرص با سکنگبین بکار دارند و قوتش تا دو سال بماند و
زان پس ضعیف شود **قرص بنفشه** و این را بتازی قرص البنفسج خوانند **یوحنا** گوید که او صفرا و بلغم را از تن فرود آرد و تبها
سود دارد و او را بزمستان و تابستان شاید خوردن **صنعتش** بنفشه و ترب سپید تراشیده از هر یکی پنج درمسنگ
پنج ... و سرام دو درمسنگ و نیم زعفران نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک کنند و شربتی
از وی ضعیف را دو درمسنگ بود و قوی را سه درمسنگ با آب گرم ناشتا بکار دارند و قوتش تا سالی و نیم بماند و زان پس
ضعیف گردد **قرص بسذ ثابت قره** گوید که او خون آمدن از گلو و خون آمدن از شکم باز دارد **صنعتش** بسذ بیست درمسنگ

وازجینی هر دو درمسنگ سر دو را کوفته و بیخته بسپیده خایه بسرشند وقرص کنند هر یکی درمسنگی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار دارند
وقوتش تا دو سال بماند پس از آن قوتش ضعیف شود قرص برسین واین را بتازی قرص الاکسنوف خوانند ابن سینا گوید که او
تبهای کهن را سود دارد صفتش تخم خیار و تخم کرفس و تخم بادرشبویه و زعفران از هر یکی سه درمسنگ برشن و تباشیر و بادآورد
شهتره و تربد از هر یکی چهار درمسنگ کتیرا و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی مثقالی ترنگبین و شکر عشر از هر یکی سه درمسنگ همه را
کوفته و بیخته با آب صافی بسرشند وقرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند وقوتش تا دو
سال بماند وزان پس ضعیف شود قرص تباشیر واین را بتازی قرص الطباشیر خوانند حنین گوید که او شکم را فرو گیرد
و تبهای گرم را سود دارد و تشنگی را بنشاند صفتش برگ گل کوفته ترنگبین از هر یکی پنج درمسنگ زعفران درمسنگی کتیرا
وصمغ عربی و تباشیر و نشاسته از هر یکی دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب ترنگبین بسرشند وقرص کنند هر قرصی مثقالی و بسایه خشک
کنند و بهنگام حاجت یک قرص با جلاب بکار دارند وقوتش تا یک سال بماند وزان پس ضعیف شود قرص تباشیر دیگر گوید که او
شکم را ببندد و تبهای گرم و تیز را سود دارد و خون آمدن از شکم باز گیرد صفتش گل پنج کوفته هشت درمسنگ تخم ترشش
درمسنگ تباشیر چهار درمسنگ نشاسته و صمغ عربی از هر یکی سه درمسنگ زعفران درمسنگی همه را کوفته و بیخته بگلاب بسرشند
وقرص کنند هر قرصی مثقالی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار دارند وقوتش تا شش ماه بماند وزان پس ضعیف شود
قرص تخمها واین را بتازی قرص البزور خوانند اسحق گوید که او شکم رفتن و ریش روده را سود دارد و زحیر و ضعف
و ضعف آمدن را نیک بود صفتش مورد دانه دو درمسنگ تخم بان و انیسون و نانخواه و تخم کرفس و تخم تنگ و تخم گزر دشتی از هر یکی
ده درمسنگ افیون شش درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسیلکن خوشبوی بسرشند وقرص کنند هر قرص درمسنگی و بوقت حاجت
بکار دارند وقوتش تا یک سال بماند وزان پس ضعیف شود قرص جفته جالینوس گوید که این قرص ریش روده و خون و ریم آمدن
از شکم باز دارد صفتش سپیداب شش درمسنگ کاغذ سوخته چهار درمسنگ صمغ عربی پنج درمسنگ گلنار دو درمسنگ افیون
و مامیران از هر یکی درمسنگی انزروت و طین القیس یک درمسنگ اقاقیا و ارزن سوخته و خون سیاوشان از هر یکی مثقالی همه را کوفته و
بیخته با آب لسان الحمل با آب برسیان دارو بسرشند وقرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت سه درمسنگ بخورش
بکوبند و با زرده خایه و آب لسان الحمل بیامیزند و بحقنه کنند نافع بود قرص درد سر جالینوس گوید که این قرص را ما بیازموده‌ایم
درد سر شقیقه و بیخوابی را سود دارد و چون برابر کردی بسایند و بر ناگوش‌ها بمالند چند بخواباند صفتش افیون و [illegible]
ولادن و کافور از هر یکی پنج درمسنگ کندر و عنزروت و رازیانه و گل ارمنی از هر یکی ده درمسنگ همه را کوفته و بیخته بگلاب و آب
کاهو بسرشند وقرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار دارند سود دارد قرص درد جگر ماسرجویه گوید که درد جگر
که از سردی بود سود دارد و بستگی اندامها را بگشاید و آب تاختن بار اند و باغاز علت استسقا و تباهی مزاج را نیک بود
صفتش لک و ریوند از هر یکی سه درمسنگ مصطکی و تخم کرفس و داذخر و ایهل و بادام تلخ و سنبل هندی و افشره غافث از هر یکی دو درمسنگ

سنبل

سنبل و زنجبیل از هر یکی درمسنگی همه را کوفته و بیخته با آب بسرشند وقرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو مثقال با آب [illegible]
ناشتا بکار دارند نافع بود قرص راسن محمد زکریا گوید که این قرص فواق را که از استفراغ بود منفعت دارد صفتش سداب خشک
و راسن و سعد و نانخواه و علک از هر یکی سه درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسرشند وقرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت
اندکی اندکی بکار دارند نافع بود قرص روغناس واین را بتازی قرص الفوه خوانند ابن سینا گوید که او سختی سپرز و درد جگر
و تبهای کهن را نیک بود صفتش روغناس دوازده درمسنگ تخم کبر و زراوند دراز و وج و درهام از هر یکی درمسنگی همه را کوفته
و بیخته بسکنگبین بسرشند وقرص کنند و بهنگام حاجت دو درمسنگ با بخته افسنتین بکار دارند وقوتش تا بسالی بماند وزان
پس ضعیف شود قرص ریوند چینی گوید که او تبهای کهن و درد جگر و سپرز و اماسها ایشان را نیک بود صفتش ریوند چینی شش
درمسنگ روغناس و لک [illegible] از هر یکی سه درمسنگ تخم کرفس و انیسون و افشره غافث از هر یکی درمسنگی همه را کوفته و بیخته
با آب بسرشند وقرص کنند هر قرصی مثقالی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو قرص بکار دارند وقوتش تا شش ماه بماند وزان
پس ضعیف شود قرص زرشک جالینوس گوید که این قرص درد جگر که از گرمی بود نیک باشد صفتش تخم کاسنی و رب السوس و ریوند
و تخم پرپهن و تخم خیار از هر یکی [illegible] گل پنج چند همه [illegible] ریوند چینی و سنبل و افشره غافث از هر یکی نیم [illegible] همه را کوفته و بیخته
با آب ترنگبین بسرشند وقرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت درمسنگی با دو درمسنگ سکنگبین بکار دارند نافع بود صفتش
قرص زعفران مسیح گوید که او شکم نرم کند و صفرای سوخته را از تن فرود آرد و اندوه دل را زایل کند و تشنگی بنشاند
تربد سپید تراشیده بیست درمسنگ شکر عسکری و صمغ عربی و گل پنج از هر یکی پنج درمسنگ [illegible] و زعفران از هر یکی دو درمسنگ
همه را کوفته و بیخته با آب بسرشند وقرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت مثقالی با آب نیم گرم بخورند نافع بود قرص [illegible]
ابو جریج گوید که حقنه کردن بدین قرص ریش روده و خون و ریم آمدن از شکم همه را سود دارد صفتش [illegible] وزرد و
کاغذ سوخته از هر یکی دو مثقال آهک آب نارسیده ده مثقال اقاقیا و شب یمنی از هر یکی نیم مثقال همه را کوفته و بیخته با آب لسان
الحمل بسرشند وقرص کنند هر قرصی درمسنگی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت یک قرص بکار دارند نافع بود قرص [illegible]
یوحنا گوید که او زحیر و خون براز و خون آمدن از شکم را سود دارد صفتش گل مهر و گل ارمنی و قرظ و تباشیر و طراثیث
و بلوط و پوست بیخ مورد دانه از هر یکی سه درمسنگ تخم کرفس و شبت و مصطکی از هر یکی درمسنگی مازو و زیره کرمانی که شبانروز
در سرکه خرغار کنند و زان پس قلیه کنند از هر یکی نیم مثقال همه را کوفته و بیخته بلعاب اسپغول بسرشند وقرص کنند
و بسایه خشک کنند هر قرصی درمسنگی و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند نافع بود وقوتش تا شش ماه بماند وزان پس
ضعیف شود قرص سعفه روفس گوید که او سعفه را سود دارد و چون کوفته با آب کاسنی بر جایگاه علت طلی کنند صفتش
زردچوبه و بادام تلخ پوست کنده از هر یکی نیم رطل مقل یک رطل مقل را در سرکه شبانروزی خرغار کنند و زردچوبه
و بادام را دانه دانه خرد بکوبند و جمله را بهم بسرشند وقرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت طلی کنند وقوتش تا شش

ماه بماند و زان پس ضعیف شود قرص سنبل محمد زکریا گوید که او شکم رفتن را سود دارد صفتش عود و انیسون هر یک دو درمسنگ
عود هندی و تمری از هر یکی چهار دانگ سنگ همه را کوفته و بیخته قرص کنند با آب و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ
بکار دارند قرص عود یوحنا گوید که او بیماریهای معده و احشا را سود دارد صفتش برگ گل سرخ پنج درم تراشیده
از هر یکی پنج درمسنگ مصطکی و قاقله و سنبل و ساده هندی از هر یکی دو درمسنگ راوند و عود هندی از هر یکی درمسنگی زعفران
نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت درمسنگی بناشتا بکار دارند قرص
حنظل جالینوس گوید که او مهره زهرها را سود دارد و کردنش همچنان باید که قرص اسقیل یاد کردیم قرص غافث حنین گوید که
او تبهای کهن را سود دارد و سستی اندامها را بگشاید و یرقان و درد جگر و درد سپرز را نیک بود صفتش افشره غافث بیست
درمسنگ سنبل دو درمسنگ تباشیر چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب ترنگبین بسرشند و قرص کنند هر یکی درمسنگی و بسایه
خشک کنند و بوقت حاجت یک مثقال بکار دارند نافع بود قرص کاکنج ابوجریج گوید که او درد گرده و مثانه و خون آمدن از قضیب
را سود دارد صفتش دانه کاکنج پنجاه بشمار کوکنار ریحیه ده درمسنگ تخم کرفس و دو منه و شهدانه از هر یکی شش درمسنگ زعفران
و انیسون و تخم ترشه دشتی و بادام تلخ پوست کنده و چلغوزه پوست کنده از هر یکی سه درمسنگ تخم بادیان دو درمسنگ کثیرا و کندر
از هر یکی مثقالی همه را کوفته و بیخته بمیبختج بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بعد از شش ماه مثقالی بکار دارند نافع بود و قوتش
تا شش سال بماند و زان پس ضعیف شود قرص کافور مسیح گوید که او گرمی معده و جگر و تبهای گرم تیز را زایل کند و تشنگی را
بنشاند و خون براوردن از گلو را منفعت دارد صفتش تباشیر چهار درمسنگ گل سرخ هفت درمسنگ شکر طبرزد و ترنگبین و
تخم خیار و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی دو درمسنگ زعفران و کافور از هر یکی درمسنگی همه را کوفته و بیخته بگلاب و لعاب
اسپغول بسرشند و قرص کنند هر یکی درمسنگی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار دارند و قوتش تا شش سال بماند
و زان پس ضعیف شود قرص کبر اسحق گوید که او درد اسپرز را و بادها را از تن تحلیل کند صفتش پوست بیخ کبر چهار مثقال
زراوند دراز و فطراسالیون و سذاب خشک و دوا از هر یکی دو مثقال بلبل سیاه سه مثقال و شش چهار مثقال [illegible] را بسرکه فرغار کنند
تا بگدازد و انگه پالایند و داروهای دیگر را کوفته و بیخته برسرشند و قرص کنند هر یکی درمسنگی و بسایه خشک کنند انگه بوقت حاجت مثقالی
با سکنجبین بکار دارند و قوتش تا شش ماه بماند پس ضعیف شود قرص گل این را بتازی قرص الورد خوانند یوحنا گوید که
او درد معده و تبهای بلغمی را سود دارد صفتش گل سرخ شش درمسنگ پنج درم [illegible] چهار درمسنگ سنبل یک درمسنگ همه را کوفته
و بیخته و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت مثقالی بکار دارند و اگر از بهر تب شطر الغب خواهند دو درمسنگ
تباشیر و چهار درمسنگ افشره غافث با او بیامیزند و همه را بکوبند و بیزند و بمیبختج بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک
کنند هر قرصی یک درمسنگ و بوقت حاجت بکار دارند و قوتش تا شش ماه بماند و زان پس ضعیف شود قرص
گل و غافث ابن سینا گوید که این تبهای کهن معده و جگر و یرقان را سود دارد صفتش گل سرخ ده درمسنگ افشره غافث بیست

[illegible] قرص [illegible] بسایه خشک کنند و بکار دارند قرص [illegible] گوید [illegible] صفتش [illegible] قرص [illegible]

[illegible]

درمسنگ

درمسنگ سنبل دو درمسنگ تباشیر درمسنگی همه را کوفته و بیخته با آب ترنگبین بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک کنند و دو دو
مسنگ بکار دارند قرص کوکب این قرص طلق بود از آن جهت که طلق را بتازی کوکب الارض خوانند محمد زکریا
گوید که او سستی معده و آمیزشهای بد را از تن فرو دارد و آروغ ترش و مغص و شکم رفتن و درد سر و [illegible]
کننده را سود دارد و منفعتش بزرگست صفتش [illegible] خوشه و مرصافی و سلیخه و گل ارمنی و گل [illegible] پوست بیخ لفاح و
طلق از هر یکی چهار درمسنگ تخم گزر دشتی و انیسون و انگدان رومی و بنگ سپید و میعه تر از هر یکی شش درمسنگ
تر و میعه [illegible] را بمیبختج فرغار کنند تا بگدازد و داروهای دیگر را کوفته و بیخته همه برسرشند و قرص کنند هر یکی مثقالی و بسایه
خشک کنند و بعد از شش ماه بکار دارند و قوتش تا دو سال بماند و زان پس ضعیف شود قرص کهربا [illegible] گوید که او خون
براوردن از گلو و خون آمدن از زیر نیک بود صفتش کهربا و بسد و مروارید ناسوده و تخم پرپهن از هر یکی پنج درمسنگ
[illegible] گلو و کوهی سوخته و پوست خایه سوخته و تخم بنگ از هر یکی دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب لعاب اسپغول بسرشند
و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند و قوتش تا شش ماه بماند و زان پس ضعیف
شود قرص کوکنار و این را بتازی قرص الخشخاش خوانند ثابت قره گوید که او درد بر و سینه و سرفه و ریش شش و تب دق و
خون براوردن از گلو همه را منفعت دارد صفتش گل سرخ و صمغ عربی از هر یکی چهار درمسنگ نشاسته و کثیرا و رب
سوس و درهام از هر یکی دو درمسنگ کوکنار سپید و سیاه از هر یکی سه درمسنگ تباشیر پنج درمسنگ زعفران دو دانگ سنگ همه را
کوفته و بیخته با آب بسرشند و قرص کنند هر یکی مثقالی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت یک قرص با شراب کوکنار بکار دارند
و قوتش تا شش ماه بماند و زان پس ضعیف شود قرص گلنار و این را بتازی قرص الجلنار خوانند ماسرجویه گوید که او خون
براوردن و ریش روده را و خون آمدن از شکم همه را منفعت دارد صفتش گلنار و برگ گل سرخ و اقاقیا از هر یکی شش
گل ارمنی و صمغ عربی از هر یکی چهار درمسنگ کثیرا درمسنگی و نیم همه را کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت
حاجت دو درمسنگ بکار دارند و قوتش تا یک سال بماند و زان پس ضعیف شود قرص کندر و اسحق گوید که او ضعیف [illegible] را سود
دارد صفتش کندر ده درمسنگ گل سوده شش درمسنگ عود دو درمسنگ قرنفل و سنبل و گل [illegible] و کبابه از هر یکی درمسنگی
همه را کوفته و بیخته با آب انار دانه که در وی نعنع پرورده کرده باشند جمله را برسرشند و قرص کنند هر یکی مثقالی و بسایه خشک کنند و
یک قرص بکار دارند و قوتش تا دو سال بماند و زان پس ضعیف شود قرص لک ابن ماسویه گوید که او درد معده و ضعیفی جگر را
سود دارد صفتش لک مصفی و [illegible] و انیسون و تخم کرفس و افسنتین رومی و اسارون و بادام تلخ و دارچینی و زراوند
دراز و افشره غافث از هر یکی پنج درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب [illegible] بسرشند و قرص کنند هر یکی مثقالی و بسایه خشک
کنند و بوقت حاجت بکار دارند و قوتش تا شش ماه بماند و زان پس ضعیف شود قرص مشک محمد زکریا گوید که او دل را قوی
کند و کوفتگی دل را قوی کند و گرانی دل را نیکو بود صفتش قرنفل و مصطکی و دارچینی و عود خام و پوست ترنج از هر یکی [illegible]

سیل بویا و کبابه و جوز بویا از هر یکی نیم درم سنگ دانگی همه را کوفته و بیخته بآب بسرشته و قرص کنند و بسایه خشک کنند
و بوقت حاجت نیم درم سنگ با بادیان دو درم سنگ شبانگاه بکار دارند قرص هرابرجع گویند که او را بیارم تو دیم بسبکی حیض
را بگشاید صفتش ترجانی سه درم سنگ ترمس پنج درم سنگ سذاب و پودینه و مشک طرامشیع و کاوشیر و دو غاسین و
انگژد از هر یکی دو درم سنگ همه را کوفته و بیخته بآب بسرشته و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درم سنگ
با آب ابهل بکار دارند و قوتش تا یک سال بماند و زان پس ضعیف شود قرص بادزیون بزرگ گویند که او قولنج ایلاوس را
نیک بود و بادها را از تن تحلیل کند صفتش تخم کرفس و انیسون و دارچینی از هر یکی شش درم سنگ افسنتین رومی و مصطکی
از هر یکی چهار درم سنگ بلیل و مرصافی و افیون و میان خود از هر یکی دو درم سنگ همه را کوفته و بیخته بآب بسرشته و قرص کنند
هر قرص مثقالی و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت یک قرص بکار دارند و قوتش تا دو سال بماند و زان پس ضعیف شود قرص
ورکسیج گویند که او درد جگر و سپرز را سود دارد صفتش گل شش درم سنگ زرشک چهار درم سنگ صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و ربّ
و رسلم و تباشیر از هر یکی درم سنگی لک مغسول از هر یکی نیم درم سنگ زعفران دو دانگ کافور دانگی همه را کوفته و بیخته بآب
بسرشته و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت دو درم سنگ بکار دارند و قوتش تا دو سال بماند و زان پس ضعیف
شود قرص یوحنا یوحنا گویند که او را بیارم و دیم بیماریهای سپرز را سود دارد خاصه گرگری بود و تن و دستی برودم نگاه دارد
و گرمی اندامها را بشکند صفتش تخم خرفه و خیار و تخم کدوی شیرین مغز مقشر پوست باز کرده و بابونه کوفته و آب صافی بسرشته
و قرص کنند و نوبه سه درم سنگ با پنج درم سنگ بکار دارند نافع بود قطایف ماسرجویه گویند که اینها بروغن جوز و انگبین کنند
خداوندان سردی را سود دارد و غذا نیک دهد اما خداوندان گرمی را زیان دارد و اندامهاشان را گرم کند و علاجش به
سکنجبین باشد و ترشیها که بعد از وی بکار دارند و شرابهایی که سبکی جگر را بگشاید چون شراب سیب و شراب انار و شراب
البو و انجه بدین ماند از جهت آنکه مانش فطیر بود و راه جگر را ببندد خاصه که از وی بسیار خورند و قطایف که بشکر و بادام کنند
خداوندان گرمی را نیک بود خداوندان سردی را زیان دارد مگر که از پس وی انگبین و گوارشهای گرم خورند قطاقان
بزرگ محمد زکریا گوید که نام این دارو بزبان هندی بود او جمع کرده حکیمان هندست در زادن و کودک افتادن را
سود دارد و جمله بیماریهای سرد را سود دارد صفتش افیون شش درم سنگ اقاقیا هشت درم سنگ ماچهار درم سنگ و
نیم عاقرقرحا و فرفیون و سیم سوده و گل برخ و مشک و بیخ کالکنه از هر یکی مثقالی حرز دارو و هزار کشان و فاشرشتین و تخم سداب
و نانخواه و شکوفه کرفس از هر یکی درم سنگی ابریشم خام که بناخن کرده و برابر بریده باشند و تخم کرفس و مقل ازرق و دانه بلسان و
قصب الذریره و سلیخه و فنبادزهر و شطیره هندی از هر یکی دو مثقال تخم برهن ده درم سنگ دانه بید انجیری پوست هشت
مثقال کوکرد زرد و دوبیق پاک و قرنفل و زنجبیل و بلیل سپید از هر یکی پنج مثقال تخم تنگ سپید میان جوز از هر یکی سیزده
نیم قرما نشش مثقال ساده هندی هفت درم سنگ فانید بزرگ صد و بیست و پنج دانه فرنجمشک و الکت و بوزیدان و

بهمن سرخ و سپید و قرفه از هر یکی سه درم سنگ پوست بیخ کرفس و صمغ عربی و میعه تر از هر یکی چهار درم سنگ مروارید ناسوده
درم سنگی و نیاره و زهره کاو از هر یکی نیم درم سنگ و زراوند دراز نیم مثقال زهره کلاغ و زهره خروس از هر یکی دانگی و نیم آنچه
از این داروها صمغ بود همه را بسرکه کهن هفت شبانروز فرغار کنند و زان پس داروهای دیگر کوفته و بیخته با وی بیامیزند و
جمله را در دیگی سنگین کنند و چندان بجوشانند که مانند لعوق شود انگه فرو گیرند و در برنی آبگینه کنند و بعد از شش ماه درم سنگی
بیشتر بکار دارند و قوتش تا چهار سال بماند و زان پس ضعیف شود قطاطرغان خرد گویند که منفعتش همچون قطاطرغان بزرگ
باشد صفتش دانه بلسان و کندس و حماما و پوست بیخ مقدونس و دار فلفل و کندرو و بیخ و درمام تراشیده و چوب بلسان و تخم
خطل و زنجبیل و سنبل و کاوشیر و دارچینی و میان خود و هزار کشان و فاشرشتین و شیطرج و برنگ کابلی و قرنفل و قرویه و زراوند
گرد و دانه دهشت و فرفیون سیاوشان و شکر از هر یکی ده درم سنگ زعفران و بلیل از هر یکی هشت درم سنگ فرفیون هفت
درم سنگ تخم جند بیدستر و ساده هندی و بیخ کلنک و خولنجان سپید و زهره پیل و قسط تلخ از هر یکی چهار درم سنگ و نیم از هر یکی دانگی
فرنبادو دورونه و کافور از هر یکی سه درم سنگ سنبل هشت درم سنگ و دانگی افیون یازده درم سنگ ابریشم خام که بناخن
کرده و برابر بریده باشد و نمک هندی و اشنان و کوکرد دریائی و بازرد و فلوس خیار چنبر و ططالیفقون و بیخ شهدانه و نانخواه و سعتر
پارسی و دانه کبیر از هر یکی درم سنگی آنچه از این داروها صمغ بود جمله را بسرکه فرغار کنند تا بگدازند و داروهای دیگر را کوفته و بیخته
بیامیزند و بسه چندان که همه داروها بود انگبین بسرشته و در برنی آبگینه کنند و بعد از شش ماه بکار دارند و قوتش تا سه سال بماند
و زان پس ضعیف شود قلیها ماسرجویه گوید که اگر قلیه به پیه گوسپند کنند یا به پیه بز گرم و نرم باشد و قلیها حلوا طبیع گرم باشد
فراموشی را سود دارد و بلغمهای سپید را از معده و احشا فرود آرد و کسانی را که بسیار کنند منفعت دارد و شهوت جماع را
پشت افزاید اما چون پیوسته خورند دهن معده را ضعیف کند از آن جهت که بر معده گران باشد و علاجش ترشیها بود
چون شراب ریواج و شراب لیمو و شراب ترنج که پس از وی بخورند فوفیون الرجع گوید که این دارو بزبان یونانی بود جمع کرده
مثرودیطوس با بچون بزرگ خویش بیامیزد که همه زهرهای کشنده را سود دارد صفتش میو بطارنیقی دانه چهار درم سنگ
صمغ سنبروان که رغبا نیز که ابلیطن خوانند بیست و چهار درم سنگ مرصافی و افضرا از هر یکی دوازده درم سنگ دارچینی
و مقل ازرق و ناخن صف و سلیخه و سنبل رومی و اکلیل الملک و سعد و دانه دهشت از هر یکی سه درم سنگ قصب الذریره
نه درم سنگ زعفران درم سنگی قفر جهود دو درم سنگ و نیم و آنچه از این داروها صمغ بود همه را به مینه فرغار کنند و داروهای دیگر
کوفته و بیخته با سه چندان که جمله بود انگبین صافی بسرشته و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار دارند و
قوتش تا به سال بماند و زان پس ضعیف شود فیذا دیقون محمد زکریا گوید که او جمع کرده حکمای بزبان است بسبکی
را بگشاید و معده را از بلغمهای فاسد پاک کند و احشا را نیک بود صفتش زنجبیل و دار فلفل و نانخواه و مصطکی و
بلسان و زیره کرمانی و عاقرقرحا و سلیخه و قرنفل و سنبل از هر یکی سه درم سنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و

بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند قوتش تا دو سال و نیم باند و از ان پس ضعیف شود
قیروطی با بنفشه گوید که این قیروطی اماسهای گرم را سود دارد و ریشها را خشک کند صفتش موم سپید با روغن گل بگدازند و
دانگ با آب کاسنی در هاون نیک بسایند و در برنی آبگینه کنند و بر اماسها مالند نافع بود **قیروطی اسحق** گوید که او درد
یا زنو و نیم اماسهای معده و جگر را اگر گرم بود سود دارد **صفتش** چندن سپید و سرخ و گل از هر یکی چهار درمسنگ اکلیل الملک
پنج درمسنگ زعفران دو درمسنگ کافور نیم درمسنگ موم سپید ده درمسنگ اگر این دارو در زمستان روغن گل نیم رطل
و اگر تابستان کنند چهار وقیه موم با روغن بگدازند و داروهای دیگر را کوفته و بیخته با وی بیامیزند تا چون مرهم شود
انگه بنهند و کنند نافع بود **قیروطی ابن ماسویه** گوید که او اماسهای گرم و ریش اندام را سود دارد **صفتش** روغن گل ده
درمسنگ سنبل پانزده درمسنگ چندن سپید سه درمسنگ موم را با روغن گل بگدازند و چندن را کوفته و بیخته با او بیامیزند
و جمله را با آب کاسنی در هاون نیک بسایند و در آبگینه کنند و بر جایگاه همی مالند نافع بود سپری شد حرف قاف

حرف کاف از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب **کامخها محمد بن زکریا** گوید که از کامخها
اندکی از پس طعام چوب شاید که بپوست بکار دارند باندازه که آنچ خورده باشد تا دیر اسهضم کند و آرزوی طعام
و کامه کبر و انگدان و شور کامه و آنچ بدین ماند همه گرم اند تشنگی فزایند مگر که ایشان را با سرکه بیامیزند تا زیان نکند
و کرنه نکند و تشنگی نیارد و بهترین کامهها آن بود که بطعم تیز و شور نباشد و چون بسیار خورند سپرز را زیان دارد
اندک اندک باید خوردن **صفتش** فوده و نمک از هر یکی رطلی سرد و را خرد بکوبند و بشیر تازه بسرشند و پنج رطل شیر تازه
دیگر باره در وی کنند و روزی کاری با قتاب بنهند تا بدان وقت که برخ شود انگه هرچه خواهند از ابزارها با وی بیامیزند
و بکار دارند **کباب جالینوس** گوید که بهترینش آن بود که از گوشت گوسپند یکساله بچه باشد او بطبع گرم و تر است
غذا بیشتر از دیر باجه و شهوت جماع انگیزد و آب پشت افزاید و چون بسیار خورند معده را ضعیف کند امان جهت
که سفره دیر شود و علاجش بطریق خود بود و رگ زده و حجامت کرده را نیک بود و اگر زود آب سرد خورند زیان دارد
یوحنا گوید که آنچ از وی خورد و خایند و آبش را فرو برند و ثفلش را بیندازند قوت افزاید و معده را نیک بود **کردنا**
حنین گوید که بهترش آن بود که از مرغ بچه فربه خانگی کنند او بطبع گرم و تر است معده گرم را موافق بود و کسانی را که باشد
که کار با بیج کنند و چون بسیار خورند معده را ضعیف کند و علاجش بلیخته باشد که بعد از وی بکار دارند و اگر از پس او
آب سرد خورند زیان دارد و چون وی را با بنگاه خورند زود هضم گردد **کرکم دارو** و معنی این را تازی دواء الزعفران
بود **محمد زکریا** گوید که او جگر و سپرز و معده را قوی کند و بیماریهای سرد را نیک بود و زرد آب را از شکم فرود آرد و ورم
کرده را **صفتش** کرکم یعنی زعفران و سنبل از هر یکی دو درمسنگ دارچینی و مرصافی و مصطکی و افشره اذخر از
هر یکی درمسنگی بوره کوفته و بیخته چندان که جمله داروها بود انگبین بر بسرشند و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ

بکار دارند

بکار دارند نافع بود و قوتش تا یک سال و نیم باند و از ان پس ضعیف شود **کدوی پرورده ابن ماسویه** گوید که او گرم و لطیف است
بر و سینه را سود دارد و دو تبهای فاسد را از معده بگدازد و درد و مثانه را موافق باشد و هم را نیک بود **صفتش**
کدوی شیرین تازه پوست و درونش را بیندازند انگه باریک و دراز ببرند و درونی بکشند تا اندک مایه خشک شود
انگه در دیگ کنند و آب چندان بروی ریزند که زبرش برآید و باتش نرم بجوشانند انگه فرو گیرند و آبش بریزند و
کدو را برآورند و بشویند و انگبین با شکر بروی ریزند چندانکه زبرش برآید و باتش نرم بکشش بجوشانند و با هر رطلی
انگبین یک مثقال زعفران در کنند انگه از اتش فرو گیرند و در بستوی رنگین کنند و بعد از سه روز دیگر با انگبین
بجوشانند و بر وی کنند و اگر بدل انگبین شکر طبرزد کنند هم روا باشد از ان معتدل تر باشد کز شکر کنند با انگبین
کنند خداوندان سردی را سخت نیک باشد **کزر پرورده ابو جریج** گوید که او بر و سینه و گرده را نیک بود و پشت را قوی
کند و شهوت جماع انگیزد **صفتش** کزر تازه را پوست و درونش بیندازند و ده رطل از وی اندر دیگ کنند و آب
چندان بروی ریزند که زبرش برآید و دیگر باره باتش نرم بجوشانند و انگه در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت
بکار دارند **کشک خود با زیره** گوید که او سرد و باد انگیزست گرمیهای تن را سود دارد و اما خداوندان قولنج و مزاج سرد را
بد بود و بهترش آن بود که او را با سپیرو سداب خورند و پودینه تا زیان ندارد و باید که فستق و چلغوزه از پس او
بکار دارند و از آب سرد پرهیز کنند و گوارشهایی که از تن بادها تحلیل کند بعد از ان بکار دارند نافع بود **کشکاب**
روفس گوید که او سرفه و درد پهلو را سود دارد **صفتش** کشک جو سی درمسنگ عناب بی دانه بیست دانه سپستان بیست
بنفشه و بادام تراشیده سه درمسنگ جمله را در یک رطل و نیم آب بپزند تا ستبر شود انگه بپالایند و بیست در
شراب بنفشه سه درمسنگ و روغن بادام با وی بیامیزند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **کشکاب ساده**
بقراط گوید که بهترش آن بود که جو پوست کنده کنند و نیک پخته باشند او بطبع سرد و خشک است گرمی اندامها
را بشکند و آب تاختن براند و تبهای گرم تیز را سود دارد و جگر را خنک کند و تشنگی را بنشاند و در اندامها
بپراکند و آمیزشهای سوخته را از معده فرو آرد اما خداوندان سردی را زیان دارد و درد معده و اماس پدید آرد
باد انگیزد و صلاحش آنست که از پس او کلنگبین خورند **صفتش** جو نیک با آب بیاغازند تا نرم شود انگه فرو
گیرند و بپالایند و با شراب بنفشه یا نبات بکار دارند **کلم آبا** و این را بتازی کرنب النبطیه خوانند **حنین** گوید که بهترش
آنست که بروغن چرب کرده باشند او بطبع گرم است شکم نرم کند و اگر زبرش سبک خورند مستی دیر آرد و تیزی
خمار بشکند اما در معده باد انگیزد و چون بسیار خورند خشکی کند و سر را گران کند و سودا آرد و تاریکی چشم
افزاید و خوابهای آشفته نماید و علاجش آن بود که او را بگوشت فربه با روغن بپزند و بعد از وی سکنگبین خورند
تا زیان ندارد **کلنگبین ثابت قره** گوید که او سردی معده و جگر و استسقا را که از طعام بود نیک بود **صفتش** گل سرخ تازه

داستانند و انوخ خرکش بود و برا ببندازند و بر جامه پاک بگسترند تا آن هنگام که تری از وی بشود انگه در تغاری زنگین
کنند و بدست نیک بمالند و بچندان انگبین با وی بیامیزند و نیک بسرشند و در برنی آبگینه کنند و جل بر ور بافتاب
بنهند چنانکه پیوسته افتاب بر وی باشد و هر روز بامداد و شبانگاه مرورا همی بمالند و اگر باید انگبین همی فزایند
و چون رسیده باشد بکار دارند و گلنگبین شکری معده را نیرو دهد و طعام را هضم کند و بگدازد و اورا
همچنین باید کرد مگر آنکه عوض انگبین شکر کوفته طبرزد بچندان که گل بود با وی بیامیزند و بافتاب همچنان چند روز
همچنان که گفتیم بپرورند و بکار دارند نافع بود **کلکانه بزرگ محمد زکریا** گوید که او معجونی بود که گروهی حکیمان چند
در معده جیهای کهن و پیسی و بهق و ریشی شش که بلغم بود و باسور و درد سپرز و درد دندان و قولنج معده را سود
دارد و زرد آب را از شکم فرود آرد و تشنگی آب تاختن بگشاید و آرزوی طعام آرد **صفتش** هلیله سیاه و
بلیله و آمله بی استخوان و برنگ کابلی و بیخ بلبل و تخم کرفس و شیطرج هندی و بلبل و لسان العصافیر و زیره کرمانی
و سنای مکی و نمک اندرانی و شقاقل و نمک هندی و نمک سیاه و سیح و نانخواه از هر یکی سه مثقال تربد سفید یک
رطل شیر املج بی استخوان سه رطل این سه رطل شیر املج در بیست و چهار رطل آب بیاغازند و باتش نرم چندان
بجوشانند که یکی از وی بماند انگه فرو گیرند و بپالایند و زان پس چهار رطل فانید سفید کوفته در وی کنند و باتش
نرم بجوشانند تا ستبر شود انگه سه رطل روغن کنجد تازه با وی بیامیزند و بکفچه همی جنبانند تا بهم بیامیزند انگه در سبوی
زنگین کنند و بوقت حاجت مثقالی بکار دارند و قوتش تا چهار سال بماند بعد از ان ضعیف شود **کلکانه
خرد ماسویه** گوید که منفعتش همچون منفعت کلکانه بزرگ باشد صفتش هلیله و بلیله و شیر املج بی استخوان و
بلبل و دار بلبل و شیطرج هندی و برنگ کابلی و زنجبیل و کشنیز خشک و نانخواه و بیخ بلبل و لسان العصافیر و زیره
کرمانی و اطریلال از هر یکی دو درم سنگ و نیم فلوس خیار چنبر و نمک هندی و ساده هندی و قرفه و قاقله و شونیز
از هر یکی مثقالی تربد سپید و روغن کنجد تازه و پانید از هر یکی رطلی میویز بی دانه سه من املج رطل همه داروها کوفته
و بیخته بهم بیامیزند و باتش نرم چندان بپزند و در سبوی زنگین کنند و بوقت حاجت پنج درم سنگ بکار دارند
و قوتش تا سه سال بماند و زان پس ضعیف شود **گوشت کعفه** و این را بتازی مدققه خوانند اسحق گوید که
بهترش آن بود که از گوشت گوسپند یک ساله کنند او بطبع نرم و گرمست تن را فربه کند و قوت اندام
قوی دارد و کسانی را که جماع بسیار کرده باشند یا خون از تن ایشان بسیار بیرون آمده باشد بهر نوعی که باشد
سود دارد و گرده را قوی کند و آب پشت افزاید خاصه که در وی این داروهای لطیف کرده باشند چون ترنج
و کشنیز و پیاز و انچه بدین ماند اما چون بسیار خورند نفخ کشتن آرد و صلاحش آن بود که از پس وی
آبا خورند یا مزوره انار دان که نیک بود و زیان ندارد **کوذاب خرما چینی** گوید که بهترش آن بود که از خرمای ازاد

و انگبین با شکر و زعفران کنند او بطبع گرمست اما میل بخشکی دارد و طبع را نرم کند و شهوت جماع انگیزد و تن را فربه
کند و غذا و ندان قولنج و سردی را سود دارد اما چون بسیار خورند خون را سطبر کند و جگر سپرز را زیان دارد و صلاحش
آن بود که پس از وی انار ترش و سیب شیرین خورند **صفتش** چهار رطل خرمای بی استخوان در طنجیره کنند و دو رطل
آب در وی ریزند و باتش نرم بجوشانند و انگه فرو گیرند و خرما را بدست نیک بمالند و پاره‌ای بپالایند و دیگر باره در
طنجیره کنند و یک رطل دزمان گرمه خود کرده و یک رطل شکر کوفته و نیم رطل انگبین و نیم درم سنگ زعفران با وی بیامیزند
و بر اتش نهند و بکفچه همی جنبانند و یک رطل روغن کنجد تازه و چهار رطل جوز کوفته در وی کنند تا بپزد و انگه فرو گیرند
و در میان دو نان میده نهند و نانها را در پیچند و در دیگ نهند و در تنور گرم نهند و گوشت گوسپند یا مرغ فربه
بیاویزند که تا روغن بزیر ان میچکد و چون گوشت یا مرغ پخته شود بعد از ساعتی دیگر بکار دارند **کوذاب خبیص یوحنا**
گوید که بهترش آن بود که سخت شیرین نباشد او معتدلست همه کس را موافق باشد و شهوت جماع و آب پشت افزاید و
بغذا اخص بود **صفتش** خبیص بادام را در میان دو نان میده نهند و روغن بادام بروی بریزند و نانها را در پیچند و در دیگ نهند
و گوشت مرغ فربه زبرش بیاویزند که روغن بزیران میچکد و چون مرغ یا گوشت پخته شود بعد از ساعتی بکار دارند **کوذاب
کوکنار اسحق** گوید که بهترش آن بود که بروغن بادام و شکر کنند و زبرش مرغ پخته باشد و او معتدلست با غذا
و سرفه و نزله که درشتی بر سینه دارند نیک بود و مغز را قوی کند **صفتش** یک من شکر گیرند و چندان آب بروی ریزند که چون جلاب
شود انگه نیم رطل آرد کره و چهار یک رطل تخم کوکنار سپید و نیم رطل انگبین با وی بیامیزد و باتش نرم بپزند و انگه که چون
بروی ریزند و چون پخته شود در میان دو نان کرده نهند و روغن بادام بروی ریزند و در تنور گرم نهند و چنانکه یاد کردیم
فربه زبرش بیاویزند و چون پخته گردد بکار دارند **کوذاب نان سپید** گوید که بهترش آن بود که از نان کرده پخته باشند او بطبع
گرم و ترست تن را فربه کند و غذا بسیار دهد و بر معده سبک باشد و زود هضم گردد و سرفه را سود دارد و شکم نرم کند اما چون
بسیار خورند در احشا تشنگی فزاید و صلاحش آنست که او را با انگبین خورند **صفتش** نان سپید پخته را بشیر تازه بیاغازند تا نرم
شود انگه در میان دو نان میده نهند و شکر کوفته بروی ریزند و در دیگ نهند و در تنور گرم نهند و زبرش مرغ فربه یا
گوشت بیاویزند و چنانکه یاد کردیم بکار دارند نافع بود **کوذینه تابه** گوید که او گرمست غذا بسیار دهد پیران را و خداوندان
سردی را سود دارد اما گرم مزاج را تشنگی دهد و دیر گوارد و صلاحش سکنگبین ترش بود و چیزهایی که راه‌ها را که
راه بگشاید بکار دارند **کوذینه برده مانی** گوید که او شهوت جماع انگیزد و تر دارد و سده؟ و خشک کند و سردی جگر را
سود دارد **صفتش** جوز تازه را پوست بیندازند و چندانکه خواهند در دیگ کنند و انگبین صافی بروی ریزند و باتش نرم
بجوشانند انگه در برنی آبگینه کنند بعد از روزی دیگر باره انگبین بجوشانند و بروی بریزند و سه بار چنین کنند بعد از ان هر وقتی
که خواهند بکار دارند نافع بود **کوارش اسقف** و این را بتازی جوارش الاسقف خوانند **ابو جریج** گوید که او بادهای ستبر را از

تن تحلیل کند و درد تهی گاه و درد پهلو را سود دارد و قولنج را بگشاید و شهوت جماع انگیزد و شکم نرم کند صفتش ترنجبین
و سقمونیا از هر یکی سه درم سنگ بلیل و قاقله از هر یکی سه درم سنگ و نیم زنجبیل و دارچینی و بسباسه و اگله(?) و قرنفل و جوز بویا
از هر یکی مثقالی و نیم شکر طبرزد نیم رطل داروها را کوفته و بیخته با آب بهی(?) بپزند با چندان که جمله داروها بود انگبین بسرشته
و خوردنی از وی شکم نرم کردن را چهار مثقال بود که بناشتا بکار دارند و طعام هضم کردن را دو درم سنگ باشد که بناشتا بخورند که
نافع باشد کوارش انگدانی نافع(?) گوید که او بادها را از معده و روده تحلیل کند و درد شکم که از سردی بود سود دارد صفتش بکتم(?)
کرفس از هر یکی دوازده درم سنگ فطراسالیون و پودینه خشک و انگدان رومی از هر یکی هشت درم سنگ کاشم سیزده درم سنگ
همه را کوفته و بیخته به چندان که جمله داروها بود انگبین بسرشته و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند کوارش
ابی اسحق گوید که او شکم را نرم کند و معده را قوی دارد و آرزوی طعام آرد و قولنج را بگشاید صفتش آبی رسیده ترش
و شیرین با پوست و دو دانش بیفکنند و یک رطل بکار دو خرد کنند و در دیگ نهند و چندان بروی ریزند که زبرش برآید
و باتش نرم بپزند چنانک ریزان شود انگه فرو گیرند و آب از وی جدا کنند و بجامهٔ خرد بکوبند و بپالایند و دو رطل انگبین
بروی بیامیزند و دیگر باره باتش نرم بپزند تا ستبر شود انگه زنجبیل و دار بلیل از هر یکی دو درم سنگ هلیله و قاقله و بزرک
و زعفران از هر یکی سه درم سنگ مصطکی پنج درم سنگ سقمونیا ده درم سنگ تربد سی درم سنگ همه را کوفته و بیخته کرده
و بکیچ بجنبانند تا ستبر شود انگه فرو آرند و بر طبق تنک کنند و بکار دارند چنانک هر پاره چهار درم سنگ باشد و بسایه خشک
کنند و بوقت حاجت یکپاره بکار دارند نافع بود کوارش ابی یوحنا گوید که او شکم را ببندد و معده را قوی کند و طعام را هضم کند
و آرزوی طعام آرد و زردی روی را ببرد و قی کردن را باز دارد و شکم رفتن را نیک باشد صفتش آبی رسیده را پوست باز
کنند و دو رطل بکار دو خرد کنند و در دیگ نهند و چندان بروی ریزند که زبرش برآید و باتش نرم بجوشانند تا ریزان شود
انگه فرو گیرند و خردش بکوبند و یک رطل انگبین در وی کنند و دیگر باره باتش نرم چندان بپزند که ستبر شود و انگه زنجبیل و بلیل
از هر یکی چهار درم سنگ تخم کرفس و نانخواه از هر یکی درم سنگی همه را کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بکیچ می جنبانند تا بهم آمیخته شود انگه
بر طبق تنک کنند و بکار برند چنانک هر پاره پنج درم سنگ باشد و بسایه خشک کنند و در بستوی زنگین کنند و در میانش برگ ترنج
نهند و بوقت حاجت بکار دارند کوارش انار دانه ابو جریج گوید که او شکم رفتن و معده و احشا را قوی کند صفتش نار دانه ترش
بریان کرده سی درم سنگ زیره کرمانی که یک شبانروز در سرکه … باشند و انگه بریان کرده و خرنوب نبطی بی دانه و سماق …
و … و بلوط و کشنیز خشک بریان کرده و قرظ از هر یکی ده درم سنگ مصطکی و طباشیر از هر یکی پنج درم سنگ همه را کوفته
و بیخته با انگبین بسرشته و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود کوارش … گوید که او شکم نرم کند و
بستگی معده را ببرد و بدگواری و پیچیدن ناف را سود دارد صفتش هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه و هلیله کابلی بی دانه از هر یکی بیست درم سنگ
زنجبیل پنج درم سنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت سه درم سنگ بکار دارند کوارش

بلیل جالینوس گوید که او سردی معده و جگر را سود دارد و بلغمهای فاسد را از تن تحلیل کند و بادهای ستبر را از اندامها تحلیل کند
و تب چهارم و تب بلغمی را نیک بود و بستگی آب … را که از سردی بود سود دارد صفتش بلیل سپید و سیاه و دار
بلیل از هر یکی دو درم سنگ چوب بلسان پنج درم سنگ سنبل و حاما از هر یکی دو درم سنگ زنجبیل و تخم کرفس و انگدان
رومی و سلیخه و اسارون و زرنب از هر یکی نیم درم سنگ همه را کوفته و بیخته به چندان که جمله داروها بود انگبین بسرشته
و در بستوی زنگین و هنگام حاجت دو درم سنگ بکار دارند نافع بود کوارش … گوید که درد جگر را که از سردی بود و بلغم
بود و بادهای ستبر را از تن تحلیل کند و این کوارش جمع کردهٔ پزشکان رومست صفتش زنجبیل و سنبل از هر یکی شش
درم سنگ مصطکی و نانخواه و انیسون از هر یکی چهار درم سنگ تخم کرفس و پودینه خشک از هر یکی پنج درم سنگ زیره کرمانی
و سلیخه و دانه بلسان و عاقرقرحا از هر یکی دو درم سنگ شاذنهٔ هندی درم سنگی همه را کوفته و بیخته به چندان که همه دارو
بود انگبین بسرشته و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت دو درم سنگ بکار دارند نافع بود کوارش بسباسه ابن سینا
گوید که … گروه پزشکان پارسیانست سردی معده را سود دارد و بادهای ستبر را از اندامها زایل کند و ناگواری
طعام ببرد صفتش بسباسه و قرفه و قاقله خرد و زنجبیل و دارچینی و دار بلیل از هر یکی دو درم سنگ قرنفل سه درم سنگ
شکر طبرزد بیست درم سنگ همه را کوفته به چندان که همه داروها بود انگبین صافی بسرشته و در بستوی زنگین کنند
و بوقت حاجت بکار برند کوارش بلاذر ابن سینا گوید که فهم را تیز کند و در وی راسخ گرداند صفتش بلیل و دار بلیل و هلیله کابلی
و بلیله و شیر املهٔ بی استخوان از هر یکی چهار درم سنگ برنگ کابلی و انگبین بلاذر و قسط و شکر طبرزد و دانهٔ دهمشت
و سعد از هر یکی هشت مثقال همه داروها را بکوبند و بانگبین صافی بسرشته و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت بعد از
ششماه که نگاه داشته باشند دو درم سنگ با آب کرفس بکار دارند نافع بود کوارش پودینه جالینوس گوید که او معدهٔ سرد
را سود دارد و ناگواری طعام را که از سردی بود ببرد صفتش پودینهٔ جوی و دشتی از هر یکی شش درم سنگ زنجبیل سه درم سنگ
تخم کرفس و حاشا از هر یکی دو درم سنگ کاشم شش درم سنگ و نیم بلیل بیست و چهار درم سنگ سالیوس دو درم سنگ و نیم همه
را کوفته و بیخته بانگبین بسرشته و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود کوارش ترنجبین محمد زکریا گوید که او تخمه
را نیک بود و منفعت دارد صفتش ترنجبین … دو درم سنگ زنجبیل نیم درم سنگ … همه را کوفته و بیخته اندر
بیست درم سنگ جلاب کنند و بکار دارند کوارش … جالینوس گوید که بادهای سرد را از معده و روده تحلیل کند صفتش کرویا
و انیسون و زیره کرمانی و قاقله و بزرک و قرفه و نانخواه و تخم کرفس از هر یکی دو درم سنگ قرنفل و قاقله خرد از هر یکی نیم درم سنگ
زنجبیل و دار بلیل از هر یکی دو دانگ شکر … سپید سه وقیه همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و در بستوی
زنگین کنند بوقت حاجت سه درم سنگ بکار دارند نافع بود کوارش ترنج … گوید که او بادها را از تن زایل کند طعام
را هضم کند صفتش پوست ترنج خشک سی درم سنگ قرنفل و جوز بویا و بلیل و خیری بویا و دارچینی و خسرودارو و زنجبیل

از هر یکی دو درم شک کاکنج همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت سه درم بکار دارند
گوارش تخم پیونیه و این را بتازی جوارش بزر الفاونیا خوانند سابور گوید که او شکم بستن را منفعت دارد **صفتش** مورد دانه
و تفتی از هر یکی ده درم تخم مورد و صمغ عربی و گلنار از هر یکی هشت درم و نیم همه را کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و در بستوی
زنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع **گوارش تفاح بارد** گوید که او شکم ببندد و اشتها را قوی کند **صفتش** تخم سماق
دو درم مورد دانه و انار شیرین و انار ترش از هر یکی پانزده درم جفت بلوط چهار و قیه و صمغ عربی و گلنار از هر یکی هشت
درم و نیم همه را کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و در بستوی زنگین کنند بوقت حاجت پنج درم بکار دارند نافع بود
گوارش جفت بلوط گوید که او شکم رفتن را منفعت دارد **صفتش** جفت بلوط دو درم بلوط و شاهبلوط از هر یکی
تخم مویز و پوست پسته از هر یکی ... و نیم همه را کوفته و بیخته بقدر حاجت بکار دارند **گوارش خوزی** گوید که او تشنگی
آب ناخفتن را بنشاند و درد معده را سود دارد **صفتش** بوره ارمنی و زیره کرمانی و فطراسالیون و زنجبیل و پلپل سپید
از هر یکی ... تخم نیا دو ... خرمای ... و نی بی استخوان و بادام شیرین و نمک سداب از هر یکی چهار ... برگ
نرم کرده آنکه خروش بکوبند و داروهای دیگر را کوفته و بیخته با وی بیامیزند و دیگر باره جمله را بکوبند و با انگبین
بسرشند و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند **گوارش جوزی یوحنا** گوید که این گوارش ناگوار طعام را بگوارد
و شکم رفتن و سردی و سستی معده را نیک بود **صفتش** قسط تلخ و سلیخه و قرفه و سنبل و دانه بلسان از هر یکی ده درم جوز
بویا و بیخ بشاره قاقله بزرگ و قرنفل و انیسون و اکلیل الملک و نانخواه و مشک و شیطرج هندی از هر یکی چهار درم بسباسه
و برنگ کابلی از هر یکی سه درم زراوند گرد و دراز و دارچینی و ده آ از هر یکی دو درم زنجبیل و سعد از هر یکی چهار
مثقال قصب الذریره و پلپل سیاه از هر یکی پنج درم هلیله سیاه بی دانه هشت مثقال بلیله بی دانه ده مثقال ... دو دانه ...
دو چندانکه همه داروها بود جمله را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند با شکر طبرزد و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت بعد از
دو ... چون ... بکار دارند نافع بود **گوارش دارچینی مسیح** گوید که او سستی معده و جگر و کرده را سود دارد و آب ...
از تن تحلیل کند **صفتش** دارچینی و عود و ... از هر یکی شش درم قرنفل پلپل سپید و سنبل و اسارون از هر یکی پنج درم
زنجبیل ده درم پودینه بوستانی و خیر بوا و قرفه از هر یکی دو درم مصطکی و انیسون و تخم بادیان و سلیخه از هر یکی
درم همه را کوفته و بیخته با انگبین صافی بسرشند و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت دو درم بکار دارند نافع بود
گوارش ریم آهن و این را بتازی جوارش خبث الحدید خوانند **فولس** گوید که سستی معده و بواسیر و فسا و فراج ... را سود دارد
و شهوت جماع را قوت دهد و زردی اندامها را ببرد **صفتش** هلیله سیاه و بلیله و شیر املج بی استخوان و پلپل و دار پلپل و زنجبیل
و شیطرج هندی و سعد و سنبل از هر یکی ده درم تخم شبت و تخم گندنا از هر یکی چهار درم ریم آهن که در سرکه ...
فرغار کرده باشند و بریان کرده و کوفته و بیخته از وی صد درم و داروها کوفته و بیخته با ریم آهن بیامیزند اندکی روغن بادام

بادام بوی برزند و با چندانکه جمله داروها بود انگبین صافی بسرشند و دو درم مشک سوده با وی بیامیزند و در بستوی
گوارش زیره
زنگین کنند و تا شش ماه نگاه دارند بوقت حاجت دو درم بکار دارند و این را بتازی گوارش کمون خوانند **حنین**
گوید که او وجع گرده و بجشکان و مرارت سردی معده را سود دارد و آروغ ترش آید ... را بنشاند و طعام را نیک بگوارد و سنگ
تن را بگشاید و بادهای بلغمی و سودا را نیک بود و قضیب و غضاریف را گرم کند و فواق را که از بلغم بود باز دارد **صفتش** زیره کرمانی که
بسرکه فرغار کرده و باز خشک کرده باشند و بریان کرده رطل ... و پلپل سیاه پانزده درم زنجبیل صینی ده
و برگ سداب خشک از هر یکی بیست درم بوره ارمنی پنج درم همه را کوفته و بیخته به چندانکه همه داروها بود با انگبین بسرشند
و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت پنج درم بکار دارند و گروهی از حکیمان پوست سلیخه و دارچینی و قرفه و قرنفل
و دانه بلسان و سنبل و مصطکی از هر یکی چهار درم سنگ بروی زیادت کنند تا منفعتش بیشتر و قوی‌تر باشد **گوارش زنجبیل**
محمد زکریا گوید که او سستی معده و درد معده را سود دارد و طعام را هضم کند و بادها را از تن تحلیل کند **صفتش** زنجبیل ده درم
صمغ عربی و خیری بویا از هر یکی پنج درم قرنفل و دارچینی از هر یکی دو درم و نیم جوز بویا نیم درم زعفران نیم درم
شاسفه بیست درم شکر طبرزد و یک رطل همه را کوفته و بیخته با وی بیامیزند و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت یک مثقال
بکار دارند **گوارش سپیدانه** و این را بتازی جوارش حب الخضرا خوانند **ابو جریح** گوید که او بواسیر و سردی معده را و ناگوار طعام
را سود دارد **صفتش** سپیدانه و انگبین بلادر و کنجد سپید از هر یکی دوازده مثقال شکر طبرزد و نیم رطل هلیله کابلی و شیر
املج بی استخوان و زنجبیل و پلپل و بیرنگ کابلی و ساذج هندی و شیطرج از هر یکی دو درم قرنفل و مرزنگوش و بسباسه
از هر یکی نیم درم سنگ همه را کوفته و بیخته به چندانکه همه داروها بود انگبین بسرشند و اندکی روغن گاو با وی بیامیزند و در بستوی
زنگین کنند و بعد از شش ماه دو درم بکار دارند نافع بود **گوارش سداب محمد زکریا** گوید که او آروغ ترش که از بلغم بود
سود دارد و سردی معده را نیک بود و بادها را از اندام تحلیل کند **صفتش** سداب خشک و بوره و دار پلپل و زنجبیل از
هر یکی ... همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت دو درم بکار دارند نافع بود **گوارش**
سوسن ابن ماسویه گوید که او وجع گرده و بجشکان و مرارت سستی جگر و معده را نیک بود و آغاز علت استسقا را سود
دارد **صفتش** انگدان سیاه پنجاه درم کوفته به چندانکه او بود انگبین بسرشند و دو درم بکار دارند نافع بود
گوارش سعتر یوحنا گوید که او بادهای ستبر را از روده و معده تحلیل کند و طعام را هضم کند **صفتش** سعتر و پودینه و نانخواه
بستانی و زیره کرمانی و سپندان از هر یکی پنج درم زنجبیل و بیخ ... و بسباسه و دنیا رویه از هر یکی سه درم تخم کرفس
و بادیان و انیسون از هر یکی چهار درم حاشا دو درم شکر طبرزد پنجاه درم همه را کوفته و بیخته به چندان جمله داروها
بود انگبین بسرشند و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت دو درم تا سه درم بکار دارند نافع بود **گوارش**
سقنقور محمد زکریا گوید که او شهوت جماع را قوت دهد و سردی گرده و مثانه را ببرد **صفتش** تخم نارجو ... و تخم پیاز و تخم شلغم

تخم بنجنکشت وتخم کندنا وتخم کیکیر وتخم انجره وسبزدانه ولسان العصافیر وکنجد بیپیه وتخم ترب وجلغوزه وتخم اسپیدان از
هریکی سه درمسنگ زنجبیل وشقاقل وخولنجان ووجود وناقاها بی بقتقور ودارفلفل از هریکی پنج درمسنگ دارچینی وجوزبویا وبهمن سپید
از هریکی دو درمسنگ بیا روشتی بریان کرده سه درمسنگ چندانکه وزن همه داروها باشد پانید جمله را کوفته وبیخته با انگبین برشته
ودر بستوی زنگین کنند وبوقت حاجت دو درمسنگ ناشتا بکار دارند نافع بود کوارش سیب جالینوس گوید که او سستی معده را که از تری
بود سود دارد وطعام را هضم کند صنعتش سیب رسیده ترش وشیرین را پوست دور کنند پنید ازند ویک رطل از وی با بیخته
شباوردی فرغار کنند وبا آتش نرم بجوشانند چندانکه بپزد انگه فرو گیرند وچون سرد شود خوش بکوبند وچندان که او دو
انگبین ودو بکشند ودیگر باره با آتش نرم بجوشانند انگه عود وزنجبیل وقرنفل وجوزبویا وزعفران از هریکی نیم درمسنگ
قرنفل همه را کوفته وبیخته بادوی بیامیزند وبا کفچه بجنبانند تا بهم بیامیزد ودر بستوی زنگین کنند وبوقت حاجت مثقالی بکار
دارند نافع بود کوارش شکر محمد زکریا گوید که او قولنج را بغایت سود دارد صنعتش مصطکی وقرنفل وزنجبیل وبلبل ودارفلفل
وجوزبویا ونمک وسقمونیا از هریکی ده درمسنگ همه را کوفته وبیخته با آب آبی ترش با انگبین بپزند وداروها را بدو برشته
ودر بستوی زنگین کنند وبوقت حاجت مثقالی یا دو درمسنگ بکار دارند کوارش شهریاران ابن سینا گوید که او سردی معده وجگر
را نیک بود وامیزشهای سودائی ورا واب را از شکم فرود آرد وقولنج را بگشاید صنعتش قرفه وزنجبیل ودارچینی وبیخته
وسنبل وجوزبویا وهیل ومصطکی ودانه بلسان وقاقله وزعفران از هریکی چهار درمسنگ ونیم سقمونیا نیم درمسنگ ترنجبیل
دانه از هریکی هشت درمسنگ شکر بیپیه چند همه داروها کوفته وبا انگبین برشته وبوقت حاجت یک درمسنگ ناشتا بکار
دارند نافع بود کوارش شکر چینی گوید که او معده را قوی کند وبادهای سرد را از معده تحلیل کند وآرزوی طعام آرد صنعتش
قاقله خرد وبزرگ وقرنفل ودارچینی ودارفلفل وزنجبیل وزعفران از هریکی درمسنگی همه را کوفته وبیخته با شکر کوفته بیامیزند
وبا آب سرد برشته وبوقت حاجت پنج درمسنگ بکار دارند نیک بود کوارش شکم رفتن واین را بتازی کوارش الاسهال
خوانند یوحنا گوید که او شکم رفتن را نیک بود وبادها را از شکم زایل کند صنعتش انار دان بریان کرده وقرنفل ومصطکی
از هریکی درمسنگی قرظ هشت درمسنگ همه را کوفته با آرد جو بیامیزند وبوقت حاجت سه درمسنگ با بیخته بکار دارند
انجیرها بدین تشنگی نیاید پرهیز کنند کوارش طالیسفر ماسرجویه گوید که او جمع کرده پزشکان هندست سردی جگر ومعده
وبادها را از تن برکند صنعتش طالیسفر پنج درمسنگ زنجبیل بیست درمسنگ بلبل دوازده درمسنگ هیل وقرفه از
هریکی شش درمسنگ شکر طبرزد پنج وقیه شکر را آب بگدازند وداروهای دیگر را کوفته وبیخته بادوی بیامیزند ودر بستوی
زنگین کنند وبوقت حاجت سه درمسنگ بکار دارند نافع بود کوارش عود بقراط گوید که او معده را نیرو دهد وطعام را
هضم کند وتریهای فاسد وبلغم لزج را از معده فرو آرد وناگواری طعام را که از سردی بود سود دارد صنعتش سنبل ومصطکی و
قرنفل وجوزبویا وبسباسه از هریکی درمسنگی انیسون وتخم کرفس از هریکی نیم درمسنگ عود هندی سه درمسنگ هلیله کابلی دو

دو درمسنگ

دو درمسنگ قاقله وکبابه ودارچینی وزنجبیل وزعفران وبلبل ودارفلفل از هریکی نیم درمسنگ همه را کوفته وبیخته با یک رطل شکر
کوفته با آب بجوشانند تا چون جلاب شود انگه جمله داروها با وی بیامیزند وبکفچه بجنبانند پس از ان در طبق تنک کنند
وبکار دارند چون بپزند وچون خشک شود مثقالی بکار دارند کوارش عنبر عیسی گوید که او را کوارش خسرو خوانند وجمع کرده
حکیمان پارسست سردی معده وکم بادی دل را نیک بود وطعام را هضم کند ودهن را خوش کند ودهان را موافق باشد صنعتش
قاقله بزرگ وسنبل ومصطکی وعنبر از هریکی دو درمسنگ قرنفل وزعفران از هریکی ده درمسنگ جوزبویا پنج درمسنگ
تخم بنگ وافیون وقرفه از هریکی درمسنگی روغن بلسان شش درمسنگ افیون را بیخته فرغار کنند وعنبر را بروغن
بلسان جالینوس تا بگدازد وداروهای دیگر را کوفته وبیخته جمله را با انگبین برشته ودر بستوی زنگین کنند و
نگاه دارند وبوقت حاجت نیم مثقال بکار دارند نافع بود کوارش عربی واین را بتازی جوارش السمن خوانند
گوید که او تن را فربه کند وطعام را هضم کند وشهوت جماع قوت دهد وباسور را سود دارد صنعتش زنجبیل ده
درمسنگ شیطرج وبلبل از هریکی ده درمسنگ بلادر پنج عدد بلادر را در کوی کمان بنهند وباده درمسنگ روغن
گاو فرغار کنند وکوی کمان را بدست نیک بمالند تا روغن قوتش را بدر آرد وبانید را بجوشانند تا چون جلاب
شود انگه همه داروها بدو برشته ودر بستوی زنگین کنند وبوقت حاجت سه درمسنگ بکار دارند نافع بود کوارش
قیصر ماسرجویه گوید که او بلغم سترد وتریهای فاسد را از تن فرود آرد وقولنج را بگشاید ونقرس را سود دارد صنعتش
دارفلفل وزنجبیل وهلیله کابلی زرد وسقمونیا وتربد از هریکی دوازده درمسنگ تخم کرفس وناخواه وعاقرقرحا
ونمک اندرانی از هریکی شش درمسنگ شکر طبرزد شانزده درمسنگ همه را کوفته با انگبین برشته ودر بستوی زنگین
وبوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند نافع بود کوارش کرویه ابن سینا گوید که او درد معده را که از سردی بود نیک
باشد وناگوار طعام را سود دارد وبستگیهای جگر ومعده را سود دارد وبگشاید صنعتش کرویه وناخواه وتخم کرفس
وزنجبیل ومویز بی دانه وپنپالیوس وتخم گزر دشتی تابستانی از هریکی سه درمسنگ بادام تلخ بی پوست شش درمسنگ
همه را کوفته وبیخته با انگبین برشته ودر بستوی زنگین کنند وبوقت حاجت چند فندقی بکار دارند نافع بود
کوارش کافور ماسرجویه گوید که او ناگوار طعام وسستی معده وبلغمهای ستبر جمله را نیک بود صنعتش بلبل وجوزبویا
وزنجبیل وبسباسه ودارچینی ونارمشک از هریک پنج بلبل وقرنفل بستانی وبلنگمشک وکافور وزعفران از هریکی سیر
کوفته وبیخته وبه چندان که همه داروها باشد انگبین برشته ودر بستوی زنگین کنند وبوقت حاجت دو درمسنگ بکار
دارند نافع بود کوارش کنجد ابهری گوید که او را سقوف بستنی خوانند از ان جهت که زنان آبستن را سود دارد وشهوت
گل خوردن وماننده ش جمله را زایل کند ومعده واحشا را قوی دارد وآرزوی طعام آرد وزردی گونه را ببرد صنعتش
انیسون وتخم کرفس وناخواه وزیره کرمانی از هریکی دو درمسنگ کنجد بیپیه ده درمسنگ زنجبیل وبلبل ودارفلفل

وسنبل و قاقله و دارچینی و کندر و از هر یکی سه درمسنگ شکر طبرزد یک رطل همه را کوفته و بیخته در بستوی رنگین کنند و بهنگام حاجت
مثقالی ناشتا بکار دارند نافع بود **گوارش کندر رومی** گوید که او بادهای ستبر را از تن تحلیل کند **صفتش** کندر رومی
ده درمسنگ بلبل و دار بلبل از هر یکی پنج درمسنگ شکر طبرزد سی و پنج درمسنگ زنجبیل خشک و دارو از هر یکی شش درمسنگ
جوزبویا و قرنفل از هر یکی دو درمسنگ و نیم پیگ دانگی و نیم همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و در بستوی رنگین کنند
و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند نافع بود **گوارش کوبه دل ابو ریحان** گوید که او کوبه دل که از گرمی بود سود دارد **صفتش**
سنبل و کهربا و مروارید ناسوراخ و گاوزبان و زراوند چینه و گل ارمنی از هر یکی مثقالی سک نیم مثقال شکر طبرزد
هفت مثقال همه را جداگانه بکوبند و ببیزند و جمله را بهم بیامیزند و مثقالی با آب سرد بکار دارند نافع بود **گوارش کوبه**
دل ابن سینا گوید که او کوبه دل را که از سردی بود سود دارد **صفتش** کهربا و میان خود از هر یکی ده درمسنگ پوست ترنج
و تخم بلنکشک از هر یکی پنج درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند نافع
بود **گوارش ملوکی محمد زکریا** گوید که او را از روی سال خوانند از آنکه هر که یک سال پیوسته از آن بخورد تا با آخر عمرش از
همه بیماریها ایمن بود و هر که مدام از وی بکار دارد موش دیر سپید شود و قوت اندامش قوی دارد و بینایی
چشم همواره تیز بود و بهر وقتی خورند زیان ندارد و او بزرگوارترین همه داروهاست **صفتش** هلیله سیاه و بلیله و امله
از هر یکی بیست مثقال شونیز دوازده مثقال بلبل و دار بلبل و شونیز و وشه و زنجبیل و بیخ بلبل از هر یکی مثقالی
و بلادر از هر یکی سه مثقال همه را جداگانه بکوبند و ببیزند و سه صد مثقال پانید سکری در طنجیر کنند و اندکی آب بروی ریخته
بر آتش بپزند تا چندان که پانید بگدازد و آنگه داروها را اندر و بیامیزند و بکفچه بجنبانند آنگه از آتش فرو گیرند و چون سرد شود
دستها را بروغن گاو چرب کنند و جمله را چون فندق گرد کنند چنانکه هر یکی دو مثقال بود و بسایه خشک کنند و در بستوی رنگین
کنند و هر روز یکی با آب سرد بکار دارند نافع بود **گوارش سقمونیا صغیر** گوید که او نقرس و درد پشت و همه بیماریهای سرد
را سود دارد **صفتش** سقمونیا و دارچینی و شطره و زنجبیل از هر یکی هشت درمسنگ بلبل سیاه و دار بلبل از هر یکی
ده درمسنگ قاقله و قرنفل و تخم کرفس و نانخواه از هر یکی چهار درمسنگ نوشادر و نمک هندی از هر یکی دو درمسنگ پانید و
شکر از هر یکی بیست درمسنگ انگژد و ده درمسنگ و نیم سقمونیا سه درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و سه درمسنگ
با آب نیم گرم بکار دارند **گوارش متوکل بالله** گوید که او معده را قوی کند و گوارش طعام را بیفزاید **صفتش** سنبل و قرنفل و دارچینی
و جوزبویا و قاقله و سک از هر یکی مثقالی بلبل و زنجبیل و میان خود از هر یکی دو مثقال کندر و پلپیه چهار مثقال شکر طبرزد
بوزن همه داروها جمله را با انگبین وی بسرشته و سه مثقال بوقت حاجت بکار دارند نافع بود **گوارش مصطکی ابن ماسویه** گوید که او
سردی معده و جگر و بادهای ستبر را از ایشان تحلیل کند و آب رفتن از دهان باز دارد **صفتش** مصطکی هفت درمسنگ خردش بکوبند
و یک رطل شکر کوفته در دیگ کنند و اندکی در وی ریزند تا شکر طبرزد بگدازد آنگه مصطکی را بروی بیفکنند و بکفچه بجنبانند تا سخت

کرده

کرده و آنگه فرو گیرند و بر طبق تنک کنند و چون خشک شود خردش بکوبند و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت دو مثقال بکار
دارند نافع بود **گوارش مفرح ابن سینا** گوید که او جمع کردگان سودا و غم و اندوه را زایل کند و شادی دل افزاید و معده و احشا
را قوی کند و زردی روی را ببرد و بوی دهان خوش کند **صفتش** گل دوازده درمسنگ قرنفل و مصطکی و سنبل و …
از هر یکی شش درمسنگ قرفه و زرنب از هر یکی چهار درمسنگ بسباسه و بلقاقله و هیل و جوزبویا از هر یکی دو درمسنگ جمله را جدا
جداگانه بکوبند پس از آن یک رطل آمله در ده رطل آب بپزند تا سه رطل بماند و بپالایند و صافی کرده در دیگ کنند و رطلی پانید
سکری با وی بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا سطبر گردد و آنگه در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت چهار درمسنگ بکار دارند
نافع بود **گوارش مشک جالینوس** گوید که او سستی معده و کوبه دل را ببرد و با سودا سود دارد **صفتش** مشک نیم مثقال عنبر
و بان و قاقله و قرنفل و زنجبیل و دار بلبل از هر یکی ده درمسنگ عود هندی سه درمسنگ زعفران دو درمسنگ شکر طبرزد چندانکه
همه داروها جمله را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت یک مثقال بکار دارند **گوارش**
مقلیا ثاقولس گوید که او شکم … زحیر و مغص و با سودها را سود دارد **صفتش** تخم سپندان بریان کرده یک وقیه
زیره کرمانی که شبانروزی بسرکه خمار کرده باشند و آنرا پس بریان کرده پنج درمسنگ مصطکی سه درمسنگ هلیله کابلی که بروغن
گاو بریان کرده باشند شش درمسنگ همه را کوفته و بیخته بگلاب بسرشته و دو درمسنگ بکار دارند **گوارش معده** و این را
حب الآس خوانند **مدایی** گوید که او شکم رفتن و قی کردن را سود دارد و ترجمهای فاسد را از معده ببرد و فرو دارد و
گوارد طعام را بیفزاید **صفتش** مورد و آمله خشک نیم رطل هلیله سیاه و بلیله و امله و طالیسفر از هر یکی ده درمسنگ بلبل و دار
بلبل و زنجبیل از هر یکی پنج درمسنگ مصطکی و قرد مامانا و کرویه و انیسون و زیره و سنبل و سلیخه و قاقله و قسط از هر یکی سه
جوزبویا و تخم کرفس و نانخواه از هر یکی دو درمسنگ و نیم ساذج هندی … از هر یکی دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین
صافی بسرشته و بوقت حاجت درمسنگی بکار دارند **گوارش مسهل ابو جریج** گوید که او شکم نرم کند و بلغم و تریهای فاسد را از
معده فرو دارد **صفتش** ترنجبین پنج درمسنگ بلبل سه درمسنگ شکر طبرزد بیست و چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین
بسرشته و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت چهار درمسنگ بکار دارند نیک بود **گوارش …** گوید که او
بیماریهایی را که از سردی بود سود دارد **صفتش** سقمونیا سه درمسنگ بلبل و زنجبیل و دار بلبل از هر یکی شش درمسنگ
قرفه و ماده … درمسنگ از هر یکی دو … بویا هشت درمسنگ شکر طبرزد پنجاه درمسنگ سقمونیا را جدا بکوبند و داروها دیگر
را کوفته و بیخته با وی بیامیزند و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت سه درمسنگ بکار دارند **گوارش سقمونیا …**
گوید که او معده را گرم کند و روی را پاکیزه دارد **صفتش** تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و زیره کرمانی و نانخواه و سعتر
و کاشم و کرویه و کشنیز خشک و بلبل و دار بلبل و دارچینی و کندر و جوزبویا و سنبل و قرنفل و سعد و سذاب از هر یکی
مثقالی و دم آهن ده مثقال جمله داروها را … رطل سرکه … بپزند تا … باز آید آنگه بپالایند و هر روزی سه درمسنگ

بپزند بکار دارند گوارش نبج صحیح گوید که او را مابازیر دیم صفرا را از تو اندامها باز فرود آرد صنعتش عود و مصطکی از هریکی
دو مثقال تربد سپید سه مثقال تخم ... مثقال همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و در بستوی رنگین کند و بوقت حاجت پنج درمسنگ
بکار دارند نافع بود گوارش خوزی ... که او قولنج را بگشاید و درد معده و نقرس و درد پشت را سود دارد صنعتش خولنجان و
نیم خیری بریا و زنجبیل و قاقله و دارچینی و قرفه و دارشیشعان و بسباسه و قرنفل از هریکی دو مثقال و نیم تربد و شکر طبرزد از هریکی پنجاه مثقال
همه را کوفته و بیخته با انگبین صافی بسرشته و در بستوی رنگین کند و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند نافع بود گوارش یوحنا
یوحنا گوید که او کوفتگی دل را سود دارد و معده را قوی کند و طعام را هضم کند و طبع را نرم کند صنعتش هلیله کابلی پانزده درمسنگ
و بلیله از هریکی سه درمسنگ طالیسفر دو درمسنگ تربد سپید میان تهی ... درمسنگ با پنبه سی درمسنگ همه را کوفته و بیخته
با انگبین بسرشته و در بستوی رنگین کند و بوقت حاجت سه درمسنگ بکار دارند نافع بود

حرف لام از کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب

لعوق انار و این را بتازی لعوق الرمان خوانند ماسرجویه گوید که او سرفه
را سود دارد صنعتش انار ملیسی را دانه کنند و ... بجوشانند تا بنیمه باز آید انگه نیم چندان
طبرزد کوفته در وی کنند و بگذارند تا سطبر شود و با هر رطلی از وی ... مثقال کثیرا بیامیزند و در برنی آبگینه کنند و بوقت حاجت بکار
دارند لعوق اسقیل ... گوید که شکم نرم کند و ریه و سرفه را ... بلغم را از معده فرود آرد صنعتش اسقیل ...
... سه درمسنگ نیم فراسیون و زوفا از هریکی درمسنگی همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشته و در بستوی رنگین کند و بوقت حاجت
بکار دارند نافع بود لعوق بادام و این را بتازی لعوق اللوز خوانند ... گوید که گلو را صافی کند و سرفه را سود دارد صنعتش
صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و رب سوس و ... از هریکی ده درمسنگ ... و تخم گل و بادام پوست کنده از هریکی
پنج درمسنگ همه را کوفته و بیخته بگلاب بسرشته و بوقت حاجت با روغن بادام بکار دارند نافع بود لعوق تباشیر اسحق
گوید که او سیل و ریش شش و سرفه را که با تب بود سود دارد صنعتش صمغ عربی و قاقلا از هریکی شش درمسنگ نشاسته و کثیرا
از هریکی ده درمسنگ تباشیر چهار درمسنگ شکر طبرزد شش ... تخم خیار بادرنگ و جلغوزه پوست کنده از هریکی ده
همه را کوفته و بیخته بروغن بادام بسرشته و با انگبین صافی در بستوی رنگین کند و بوقت حاجت چهار مثقال بکار دارند و انگه
... بود لعوق تخمها و این را بتازی لعوق البزور خوانند روفس گوید که او گرمی و درشتی بر و سینه
و ریش شش را نیک بود صنعتش صمغ عربی و نشاسته و تخم کرنب ... از هریکی ده درمسنگ تخم کدو و تخم خیار ...
را پوست کنده باشند از هریکی پنج درمسنگ تباشیر دو درمسنگ تخم خرفه پوست و تخم خطمی از هریکی شش مثقال همه را خرد بسایند و بروغن
بادام شیرین چرب کنند و با انگبین و با شکر طبرزد بسرشته و در برنی آبگینه کنند و بوقت حاجت بکار دارند نافع بود
لعوق جلغوزه و این را بتازی لعوق الصنوبر خوانند ماسرجویه گوید که او ریش شش را و سرفه را که از بلغم بود سود دارد صنعتش
جلغوزه پوست کنده و کثیرا و بیخ سوسن آسمانگون و صمغ عربی از هریکی یک رطل کشنه انگه بریان کرده و خرمای ... بیرون ... استخوان

از هریکی

از هریکی سه رطل و نیم همه را کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و با انگبین بسرشته و در بستوی آبگینه کنند و بوقت حاجت بکار دارند
نافع بود لعوق حلبه ابن سینا گوید که او آواز گرفته را بگشاید صنعتش کشنه انگه ده درمسنگ حلبه و بادام پوست کنده
از هریکی چهار درمسنگ کثیرا و بیخ ودرهام تراشیده و جلغوزه و بادام تلخ پوست کنده و نشاسته و صمغ عربی از هریکی دو درمسنگ
همه را کوفته و بیخته بسرشته و در برنی آبگینه کنند و بوقت حاجت بکار دارند لعوق ودرهام و این را بتازی رب السوس خوانند
یوحنا گوید که او بلغم لزج را از بر و سینه پاک کند صنعتش رب ودرهام و کثیرا از هریکی ده درمسنگ بادام پوست کنده و تخم
بادیان از هریکی پانزده درمسنگ همه را کوفته با انگبین بسرشته و بروغن بادام شیرین چرب کنند و در بستوی رنگین کنند
و بوقت حاجت چند فندقی بکار دارند لعوق سیر و این را بتازی لعوق الثوم خوانند ابوجریج گوید که او سرفه تیز را که از
بلغم بود و بر و سینه را از تریهای فاسد پاک کند صنعتش یک رطل سیر پوست کنده را با رطل روغن گاو بپزند چندانکه بریان
شود انگه بهاون نیک بسایند و دیگرباره در دیگ کنند و دو رطل انگبین صافی با وی بیامیزند و باتش نرم بپزند تا سطبر شود انگه
در برنی آبگینه کنند و بوقت حاجت دو مثقال بکار دارند لعوق سبزدانه و این را بتازی لعوق البطم خوانند عیسی گوید که او
آواز گرفته را بگشاید و ریش بر و سینه را سود دارد و خون و ریم برآوردن از گلو زایل کند و بستگی اندامها بگشاید صنعتش
سبزدانه انگه بریان کرده نیم رطل بادام شیرین و ... را پوست کنده از هریکی سی درمسنگ فندق بریان کرده و صمغ
و صمغ عربی و بیخ ودرهام از هریکی پانزده درمسنگ ... و آرد باقلی و نخود ... و نشاسته و ... و تخم پنبه و میعه تر
و بیخ سوسن آسمانگون از هریکی پنج درمسنگ ... و زعفران ... از هریکی دو درمسنگ و نیم همه را کوفته و بیخته بشیره خرما بسرشته
و قرص کنند و بسایه خشک کنند انگه دیگرباره خورش بکوبند و با انگبین همه را بسرشته و یک کفچه بامداد و یکی شبانگاه بکار دارند
نافع بود لعوق سرفه و این را بتازی لعوق السعال خوانند ابن سینا گوید که او سرفه را که از گرمی بود سود دارد صنعتش سپستان
سه کف عناب پنجاه ... و ودرهام کوفته سی درمسنگ ... دانه ... درمسنگ ... حلبه ... شاهدانه
... رطل آب بپزند چندانکه یک رطل بماند انگه بپالایند و نیم رطل پخته با وی بیامیزند و چهار وقیه ... و دیگرباره چندان بجوشانند
که چون انگبین سطبر شود پس از آن آرد باقلی بیخته چندان در وی کنند که سرشته شود و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند
نافع بود لعوق کشنه انگه و این را بتازی لعوق الکتان خوانند مداینی گوید که او سرفه را که از خشکی بود سود دارد صنعتش کشنه انگه بریان
کرده خورش بکوبند و با انگبین بسرشته و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت بکار دارند لعوق کلم و این را بتازی لعوق الکرنب
خوانند اسحق گوید که او بر و سینه را نرم کند و آواز گرفته را بگشاید صنعتش سه برگ کلم را با یک رطل انگبین باتش نرم بپزند تا سطبر
شود انگه در برنی آبگینه کنند و بوقت حاجت بکار دارند و اگر اندکی ... کوفته با وی بیامیزند ... بکار دارند ... را بغایت
سود دارد لعوق کوکنار و این را بتازی لعوق الخشخاش خوانند جالینوس گوید که او نزله و سرفه را که از گرمی بود و ریش شش
و خون برآوردن از گلو جمله را منفعت دهد صنعتش پنجاه کوکنار ریز ریز کرده ... بکوبند و شبانروزی در سه رطل آب بیاغارند

انگه باتش نرم بجوشانند چندان که بقوام باز آید انگه فرود گیرند و چون سرد شود بدست نیک بمالند و انگه بپالایند و باز رطلی از
وی نیم رطل شکر کوفته و نیم رطل بیخته با وی بیامیزند و دیگر باره باتش نرم بجوشانند تا ستبر شود انگه فرو گیرند و ده درمسنگ
کثیرا کوفته درو کنند و بکچه بجنبانند تا بهم بیامیزد و بهنگام حاجت یک وقیه ازوی بکار دارند نافع بود سوق کوکنار
محمد زکریا گوید که او درد سینه و پهلو و خون بر آوردن از گلو و سرفه و تبهای تیز را سود دارد صفتش برگ گل و صمغ عربی
از هریکی چهار درمسنگ تخم کوکنار سپید سه درمسنگ نشاسته و کثیرا و بیخ و مرمام از هریکی دو درمسنگ تباشیر و زعفران از
هریکی نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسرشند و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت با آب ترنجبین ازوی بکار
دارند نافع بود سوق طمثا روفس گوید که او سرفه و درشتی گلو را سود دارد و آواز را خوش کند صفتش صمغ عربی
و کثیرا و نشاسته و رب و مرمام و پایه خوابی از هریکی هشت درمسنگ دانه آبی و تخم کدوی پوست کنده از هریکی
چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و باندازه روغن ازوی بکار دارند لوزینه ابن ماسویه گوید او را
لطایف لطیف نیز گوارنده تر باشد و بر سینه و شش را نیک بود و هرکس را موافق باشد صفتش یک رطل بادام
پوست کنده بکوبند و همچنان که او بود شکر طبرزد کوفته با وی بیامیزند و دیگر رطل شکر طبرزد کوفته با پنج وقیه گلاب
در طنجیر کنند و باتش نرم بجوشانند تا شکر بگدازد و چون گداخته گردد بادام پوست کنده با وی بیامیزند و بکچه
همی جنبانند و در ساعت از اتش فرو گیرند و این را لوزینه خشک خوانند و اما لوزینه پارسیان بود که یک بهر شکر کوفته
و یک بهر بادام کوفته با هم بیامیزند و چندان گلاب بروی ریزند که شکر و بادام را نرم کند انگه بار دیگر باتش نرم
بجوشانند و لختی کافور با مشک در وی کنند و از اتش فرو گیرند و بکار دارند لیموابا اسحق گوید که او صفرا و گرمی را
بشکند و معده و احشا را قوی کند و خمار بیکی را بشکند و تبهای گرم را منفعت دارد اما خداوندان سردی را زیان
دارد بغایت و علاجش آن حلواها بود که پس وی خورند که نافع بود والسلام حرف میم از کتاب دوم
در غذاها و داروهای مرکب ماست ابا یوحنا گوید که بهترش آن بود که بگوشت گوسپند فربه پخته باشند
با غذا بسیار و هضم و با مزاج تن موافق تر باشد و اگر بگوشت گاو پزند بدگوار بود و خداوندان معده گرم را نشاید و
خداوندان قولنج را زیان دارد مگر که او سذاب و پودینه و سعتر کرده باشند و زبروی شیر بنیا خورند و آمیزشهای ترش
و آب سرد پرهیز کنند و زنجبیل پرورده و کوارش نارمشک پس ازوی بکار دارند تا زیان ندارد مثرودیطوس محمد زکریا گوید که این
دارو جمع کرد حکیم مثرودیطوس که بروزگار خویش مریکی را از تن داروها بیازموده است بر مردمان کشته و جمله
صعب و بروزگار پیوسته زیان تریاک این دارو بود تا بعد از و اندروماخس قرص افعی و داروهای دیگر اندرو زیادت
کرد تریاک شد اما منفعت این دارو آنست که بسنگینای جگر و سپرز را بگشاید و بلغم ستبر و تبهای فاسد را از تن
فرود آرد و مگر زیتن و زحیر را نیک بود و بادهای ستبر را از روده و معده تحلیل کند و شهوت جماع انگیزد و در دندان کرنما

بپزد و آواز روی طعام آرد و سنگ گرده و مثانه را پاره کند و کرمی را در شکم مانده نگاه دارد و تیرگی چشم را تیز کند و این دارو
منفعت دوم تریاک بزرگ است صفتش مرصافی و زعفران و غاریقون و زنجبیل و تخم سداب و دارچینی و صمغ عربی و سلیخه
دانه و کثیرا از هریکی ده درمسنگ سنبل و کندر و خردل سپید و حب بلسان و اسطوخودوس و اذخر و قسط و سلیخه
رومی و کافیطوس و بادرنجبویه و رازیانه و دارفلفل و افشره لحیة التیس و میان خود و کاو شیر و ساذج هندی و میعه
از هریکی شش درمسنگ سلیخه و فلفل سپید و سیاه و سورنجان و جعده و سیر دشتی و جنطیانا نانخواه و صمغ عربی و
مصطکی و اکلیل الملک و فطراسالیون و مقل و انیسون و تخم بادیان و گل سرخ و مشک طرامشیع از هریکی پنج
درمسنگ انیسون و وج و فو و مو و سکبینه و اسارون از هریکی سه درمسنگ اقاقیا و ناقه و قنطوریون و میوفارس
از هریکی چهار درمسنگ تریاک انچه از ین داروها صمغ بود جمله را بیکی کهن فرغار کنند تا بگدازد و داروهای دیگر را کوفته
بیخته بس چندانکه جمله داروها بود انگبین بسرشند و در بستوی زنگین کنند و شش ماه نگاه دارند و بوقت حاجت یک
مثقال بکار دارند و قوتش تا هفت سال بماند و آنگاه پس ضعیف شود مخلص بزرگ بیج گوید که او را به انبای سوطین
خوانند و درد سر کهن و سرکشتن و صرع و فالج و تبهای که از سردی بود سود دارد نیک باشد و چون ازوی در چشم کشند درد
چشم که از سردی بود نیک باشد و درد دندان و درد بر و سینه را زایل کند چون ازوی با انگبین بکار دارند و خون بر آوردن
از گلو باز دارد و چون ازوی با آب سیسان الملح رنده و درد معده و بادها و ایش را از معده ببرد و بجار بیجا را سود دارد
و گرده و مثانه را از آمیزشها پاک کند چون با آب گرم خورند و سستی قضیب را ببرد و شهوت جماع انگیزد
و چون قضیب را بوی بمالند و نعوظ و درد بند را اگر از سردی بود سود دارد و اگر ازوی با آب حلبه حقنه کنند درد شکم را نافع بود
صفتش مرصافی و سلیخه و اودخر از هریکی پانزده درمسنگ میان خود و فطراسالیون از هریکی پانزده مثقال تخم کرفس
بیت درمسنگ انگدان رومی شش مثقال قسط تلخ و دارچینی و قرص افعی و قر ساو میعه تر و اسارون از هریکی شش مثقال
فلفل سپید دوازده مثقال دارفلفل چهار مثقال همه را کوفته و بیخته به چندانکه جمله داروها بود انگبین بسرشند و در
بستوی زنگین کنند و بعد از شش ماه درمسنگی با آب نیم گرم بکار دارند و قوتش تا پنج سال بماند و انگه ضعیف گردد مرهم
آهک مسیح گوید که او خوره و خشکی و سوختگی آتش و ریش اندامها را خشک کند صفتش آهک سوخته آب نار بیختند
را خود کرده در کیسه کتان کنند و در کاسه آب خوش کیسه را نیک بمالند تا آهک جمله بیرون آید انگه در کیسه بمانند
و کاسه را بگذارند تا آهک بزیر آب بنشیند انگه آبش را بریزند و آهک را اگر زمستان باشد بروغن گاو بسرشند و گر
تابستان بود بروغن گل بمالند و در هوی آبگینه کنند و بکار دارند بوقت حاجت مرهم آبا یوحنا گوید که او آماسهای
مقعد را سود دارد و ریش و کوفتگی و بیا درست کند صفتش سرب را نیک کنند و کوکرد کوفته بروی ریزند و بر آتش نرم نهند
تا بسوزد انگه خودش بسایند و سپیداب و مرداسنگ پرورده و زرده خایه و روغن گل با وی بیامیزند و جمله را بهاون

نیک بسایند اگر بر مقعد باشد جنبد بالند نافع بود مرهم آهک حنین گوید که و سوختگی آتش را نیک بود صفتش آهک را شست
بار بشویند ده درم وقیه تخم جغندر و سه وقیه تخم کاهو را خرد بسایند و حلبه را باشش وقیه روغن گل تازه بیامیزند و بوقت حاجت
بکار دارند نافع بود مرهم باسلیقون یوسف ساهر گوید که او ریشهای کهن را سود دارد و اماسهای سخت را نرم کند
صفتش زفت و راتیانه و موم سپید از هر یکی پنج مثقال همه را کوفته و بیخته موم را بروغن زیت بگدازند و دیگر داروها را کوفته
و بیخته باوی بیامیزند و بچوبی همی جنبانند تا بهم بیامیزد و انگه بوقت حاجت بکار دارند نافع بود مرهم چهار داروی ثابت
قره گوید که او غدها و اماسهای سخت را بگدازد صفتش کتان گند انگ و تخم خطمی و حلبه از هر یکی بهری راست هر سه را با آب
بپزند و لعابهایش را بگیرند و نیمی مردارسنگ اندر روغن زیت بجوشانند و این لعابها را باوی بیامیزند و باتش نرم
بجوشانند تا سطبر شود و انگه بکار دارند نافع بود مرهم داخلیون اسحق گوید که او اماسهای سخت را نرم کند و خوک و
سلع را نیک بود صفتش حلبه و کتان انگ و خطمی سپید از هر یکی رطلی و نیم هر یکی را جداگانه شبانروزی با آب بیاغارند انگه
رطلی و نیم مردارسنگ را خرد بکوبند و در سه رطل روغن زیت بجوشانند انگه جمله را بهم بیامیزند و زمانی بر آتش رها کنند و
بجنبانند تا بهم بیامیزند انگاه در برنی ابگینه کنند و بوقت حاجت بکار دارند مرهم زنبل یوحنا گوید که او اماسهای سخت را نرم
کند و خوک و طاعون و سرطان و ناصور و ریشهای کهن و خستگیها که باشد درست کند صفتش موم سپید و راتیانه از
هر یکی چهار درم سنگ کاوشیر و زنگار و بارزد و مردارسنگ از هر یکی چهار درم سنگ و نیم انچه از بن داروها کوفتنی بود جدا جدا خرد بکوبند
و بیزند و انچه گداختنی باشد جمله را یک رطل و نیم روغن زیت بگدازند اگر زمستان باشد و اگر تابستان روغن زیت یک رطل
بس باشد و زان پس داروهای کوفته باوی بیامیزند و بچوبی بجنبانند و بوقت حاجت بکار دارند مرهم زنگار اسحق گوید که او
گوشت مرده را بخورد و ریشهای کهن را خشک کند و خستگیهای کندیده را پاک کند صفتش زنگار دو درم سنگ صمغ صنوبر
پنج درم سنگ عنزروت یک درم سنگ انگبین بود بروغن زیت بگدازند و داروها را کوفته باوی بیامیزند و بچوبی بجنبانند تا
چون مرهم شود و بکار دارند نافع بود مرهم زاک زرد جالینوس گوید که او اماسهای سخت را نرم کند و سرطان و طاعون
و ریشهای کهن را سود دارد صفتش پیه خوک که کهن بود و نمک نا کرده باشد یک رطل از وی بستانند مردارسنگ چهار رطل
زاک زرد دو وقیه پیه را بگدازند و روغنش بپالایند و هشت وقیه و نیم روغن کاو کهن باوی بیامیزند و انگه زاک و مردارسنگ
را کوفته در وی کنند و نیم گز شاخ خرمای تر بگیرند و پاره کنند و باوی بیامیزند و باتش نرم چندان بپزند که بنفشه باز اید
انگه فرو گیرند و آن بارهای چوب خرما از وی بدر آورند و مرهم باشد در برنی ابگینه کنند و بکار دارند مرهم سپید فولس
گوید که او ریشهای گرم را خشک کند و گوشت نیک برویاند صفتش موم سپید و سپیداب از هر یکی دو درم سنگ روغن
گل چهار درم سنگ موم را بروغن گل بگدازند و سپیداب را باوی بیامیزند و چون مرهم گشت پس اگر ریش سخت گرم باشد
اندکی کافور باوی بیامیزند و بکار دارند مرهم سپید یوسف ساهر گوید که او ریشهای گرم را سود دارد و گوشت برویاند

صفتش سپیداب مغسول ده درم سنگ مردارسنگ سه درم سنگ و نیم سیم و کثیرا از هر یکی دو درم سنگ همه را کوفته و بیخته بسپیده
خایه بسرشند و موم گداخته و سه وقیه روغن گل بیامیزند و چون مرهم گشته بکار دارند مرهم مرخ مسیح گوید که او ریشها
را و ناصورهای کهن را سود دارد صفتش سرکه و روغن زیت از هر یکی رطلی مردارسنگ مغسول وقیه و نیم ده درم سنگ
زنگار چهار درم سنگ سرکه را بروغن زیت بیامیزند و چندان بجوشانند که سرکه نیست گردد و روغن بماند انگه داروها
را کوفته باوی بیامیزند دیگر باره باتش نرم بجوشانند تا سطبر شود و بگونه مرخ گردد انگه در برنی ابگینه کنند و بکار
دارند نافع بود مرهم مرخ حنین گوید که او سعفه و ریشهای تر را خشک کند صفتش زردچوبه سوده یک وقیه با
یک رطل موم سپید بیامیزند و بکوبند نیک بزنند تا چون مرهم گردد انگه بوقت حاجت بکار دارند مرهم سیاه اسحق
گوید که او گوشتهای فاسد را بخورد و گوشت نیک برویاند و همه خستگیهای کهن را سود دارد صفتش مردارسنگ
نیم رطل روغن زیت یک رطل و نیم موم سپید یک رطل زفت رومی دو وقیه راتیانه پنج درم سنگ زفت و موم
و راتیانه هر سه را بروغن زیت بگدازند و مردارسنگ را کوفته و بیخته باوی بیامیزند و بچوبی بجنبانند تا سطبر شود
انگه فرو گیرند و بکار دارند مرهم سیاه حنین گوید که او گوشت را برویاند و خستگیها را پاک کند صفتش دو وقیه مردارسنگ
کوفته را در یک وقیه روغن زیت بجوشانند تا سیاه شود و زردچوبه کوفته چندان بروی بریزند که او را سطبر کند و نیک بجنبانند
و چون مرهم شود بکار دارند مرهم سپیداب عیسی گوید که او ریش مقعد و روده را نیک بود و سوختگی آتش و ریشهای
کهن و شکافتگی مقعد را و جمله را منفعت دارد صفتش موم سپید چهار وقیه روغن گل شش وقیه هر دو را باتش نرم بجوشانند
تا موم بگدازد انگه فرو گیرند و داروها در وی کنند و یک وقیه سپیداب کوفته و بیخته و لختی آب بوره و دو درم سنگ افشره
لحیة التیس باوی بیامیزند و بچوبی بجنبانند تا جمله بهم آمیخته گردد انگه بکار دارند نافع اند مرهم سرکه ابوجریج گوید که او
ریشهای گرم را خشک کند و گوشت را برویاند صفتش مردارسنگ ده درم سنگ خردش بکوبند و چهار وقیه سرکه در شیشه
ابگینه کنند و مردارسنگ را باوی بیامیزند و سر شیشه نیک بزنند تا بهم بیامیزد و اگر خواهند که ریشها زود خشک
گردد دو درم سنگ زردچوبه کوفته باوی بیامیزند و بهنگام حاجت بکار دارند نافع بود مرهم شنگرف ثابت قره گوید که
او اماسهای سخت را بگدازد و بگشاید و خوک و سرطان را نیک بود صفتش مردارسنگ پنج درم سنگ و شب و موم سپید
از هر یکی ده درم سنگ شنگرف دو درم سنگ انچه گداختنی بود جمله را بروغن زیت بگدازند و انچه کوفتنی باشد خردش بکوبند
و باوی بیامیزند و اگر تابستان بود بدل روغن زیت روغن گل بکار برند و در برنی ابگینه کنند و بکار دارند مرهم مرخ
صفتش همچون منفعتهای شنگرف بود و همچنان باید کرد و داروها [illegible] بدل شنگرف مرخ کنند و بکار
دارند مرهم سپید زرد و این را بتازی مرهم الطلال خوانند مسیح گوید که او برخاستگی سپید زد را نیک بود صفتش قردمانا و خردل
و عاقرقرحا و حلبه بخته از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته با سرکه بسایند و روغن زیت باوی بیامیزند و بهم بزنند و چون از

و چون اگر ماده بیرون آمده باشد این مرهم بر کوفتی مالند و بر سپید زخماد کنند نافع بود مرهم الاوراق یوسف ساهر گوید
که او ریشها را خشک کند و با سورها سود دارد صنعتش یک وقیه مردار سنگ کوفته را با دو وقیه روغن زیت و چهار وقیه
سرکه بآتش نرم بپزند تا ستبر شود آنگه بکار دارند مرهم مصری یوحنا گوید که او همه ریشهای کهن را سود دارد صنعتش انگبین
صافی هشت درمسنگ سرکه هفت درمسنگ زنگار کوفته و بیخته دو درمسنگ جمله داروها را بپزند تا ستبر شود آنگه بکار دارند
که آزموده اند مرهم مورد سپیدم ابن سینا گوید که آماسها که از کوفتگی یا از افتادگی بود نیک باشد صنعتش مورد سپیدم
و موم سپید از هر یکی چهار درمسنگ عود و زعفران و وانه دهشت و ذریره و فرصافی و راتیانج از هر یکی سه درمسنگ انجار
ازین داروها کوفتنی بود جدا را خود بکوبند و آنچه گداختنی باشد بروغن سوسن بگدازند و داروهای دیگر را کوفته بادی بیامیزند
و بکار دارند مسهل که صفرا براند صنعتش یارهٔ فیقرا ده درمسنگ هلیلهٔ زرد بی استخوان ده درمسنگ سقمونیا قیراطی و
نمک نفطی و تخم کرفس از هر یکی دانگی غاریقون چهار دانگ صبر دو دانگ همه را کوفته و بیخته سحرگاه بآب نیم گرم بخورند
مسهل که بلغم براند صنعتش تربد کوفته مثقالی غاریقون و نمک هندی از هر یکی نیم درمسنگ شحم حنظل دانگی همه را
کوفته و بیخته سحرگاه بآب نیم گرم بکار دارند نافع بود مسهل که صفرا و بلغم را براند صنعتش تربد سپید تراشیده و افتیمون
از هر یکی درمسنگی و نمک هندی و غاریقون از هر یکی چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته سحرگاه بآب گرم بکار دارند نافع بود
مسهل که زرد آب را از شکم براند صنعتش تربد و بیخ سوسن آسمانگون و زراوند و کیکنه و سعتر پارسی و برگ غار
و افسنتین رومی و حنظل و وشه و کاوشیره و تخم کرفس از هر یکی بهری جمله را بیخته با غاز ندوزان پس با انگبین صافی و پخته
میویز بپزند و آنگه بپالایند و چهار وقیه ناشتا بخورند که نیک منفعت دارد مشک دارو چینی گوید که او کوبهٔ دل و تنگی نفس
و همه بیماریهای سودائی را نیک بود صنعتش زرنباد و درونج از هر یکی درمسنگی مروارید بی سوراخ و بسد و کهربا و ابریشم
که بناخن کرده و براخود کرده باشند از هر یکی مثقالی بهمن سرخ و سپید و ساذج هندی و سنبل و قرنفل و میان خود از هر یکی
نیم درمسنگ زنجبیل و دار بلبل از هر یکی دو دانگ مشک دانگی همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در بستوی زنگین کنند
و بوقت حاجت سه درمسنگ بکار دارند و قوتش تا به سال بماند مشک دارو تلخ ثابت قره گوید که او کوبهٔ دل و درد
گلو و سستی معده را سود دارد صنعتش افسنتین رومی و صبر سقوطری از هر یکی شش مثقال سنبل و مشک و ساذج هندی و
مصطکی از هر یکی دو دو درمسنگ زراوند دراز شش درمسنگ نانخواه و زعفران و تخم کرفس از هر یکی چهار درمسنگ میان خود رو
مثقالی همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در بستوی زنگین کنند و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند و قوت این
تا به سال بماند و زان پس ضعیف شود معجون یوحنا گوید که بهترش آن بود که از پیه کبوتر کنند و طبعش بطبع افزوده
نزدیکست تیزی خون و صفرا را بنشاند و شکم ببندد و گرمی اندامها بشکند اما معده باد انگیزد و سینه و شش و مثانه را
زیان دارد و گمان افتد از کبوتر بچه کرده باشند و خداوندان گرمی را آن بهتر باشد که از تیهو و دراج و مرغ بچهٔ خانگی کشنیز و کرفس

و ترخون کرده باشد چون ازوی بسیار خورند بیمار را زیان دارد و علاجش با انگبین و شیر خیار باشد که از پس وی بکار دارند
مصیره محمد زکریا گوید که بهترش آن بود که ترشی وی باعتدال بود و بطبع سرد و ترست صفرا بنشاند و غذا بسیار دهد اما خدا
وندان سردی را زیان دارد و علاجش آنست که از پس او شیر خیار خورند صنعتش گوشت را پاره کنند و با روغن و ابزارهای
لطیف بآتش نرم بجوشانند تا نیم پخته شود آنگه ماست ترش با دوغ در دیگ کنند و چون بجوش آید چاشنی بازگیرد اگر سخت
ترش باشد اندکی آب بروی بریزند و اگر بیخ دروی کنند و بآتش نرم بپزند و لختی سداب بروی بیامیزند و چون پخته
گردد بکار دارند مطبوخ هدانی گوید که آنچه ازوی باب کامه و روغن جوز کنند غذا نیک دهد و بیرون قی که ازوی بکار دارند
مردم را تن درست دارد و بر معده گرانی نکند و زود هضم کرده و بلغمهای ستبر را از معده بگدازند و آنچه لیسه کرده و ابزارها
گرم کنند تشنگی فزاید و تریاقهای معده را خشک کند و منفعت یابند صنعتش هلیلهٔ زرد و شش درمسنگ آلو سیاه و خرمای هندی
از هر یکی نیم رطل میویز خراسانی و عناب گرگانی از هر یکی چهار وقیه همه را کوبد دو رطل آب بپزند تا سیکی ازوی بماند و آنگه بپالایند
و یک درمسنگ یاره و دو دانگ سقمونیای کوفته بیامیزند و سحرگاه نیم گرم اش را ناشتا بکار دارند سخت نافع باشد مطبوخی که
بلغم براند اسحق گوید که او بلغم براند و درد سر و دردی که از بلغم بود زایل کند صنعتش هلیلهٔ کابلی سیاه و بلیله و آمله و انیسون
و مصطکی و نانخواه و شاهتره و بادآورد از هر یکی پنج درمسنگ میویز منقی ده درمسنگ سعد سه درمسنگ همه را در یک من آب
بپزند تا به سه یکی ازوی بشود آنگه درمسنگی یاره و نیم درمسنگ تربد کوفته با وی بیامیزند و سحرگاهش نیم گرم بکار دارند منفعت
کند مطبوخی که سودا را براند عیسی گوید که این مطبوخ سودا را از مردم زایل کند صنعتش هلیلهٔ کابلی سیاه و سنای مکی
و بسپایه از هر یکی سه درمسنگ میویز ده درمسنگ افتیمون و افسنتین از هر یکی دو درمسنگ عناب گرگانی و آلوی سیاه از
هر یکی بیست بشمار همه را در دو رطل و نیم آب بپزند تا یک رطل بماند و آنگه نیم رطل ازوی با یک مثقال تربد کوفته و یک
درمسنگ غاریقون کوفته و چهار دانگ یاره سحرگاه نیم گرمش بکار دارند نافع بود مطبوخی که سودا و بلغم را براند اسحق
گوید که او سودا و بلغم [illegible] را سود دارد صنعتش هلیلهٔ کابلی و سیاه از هر یکی چهار درمسنگ آلوی سیاه بیست عدد خرمای هندی
بی استخوان ده درمسنگ میویز خراسانی بی دانه بیست درمسنگ سنای مکی شش درمسنگ گل سرخ پنج درمسنگ افسنتین رومی
و کبابه و غافث و شکاع و بادآورد از هر یکی چهار درمسنگ اسطوخودوس و کافیطوس از هر یکی سه درمسنگ گاوزبان
و بادرنجبویه از هر یکی پنج درمسنگ و نیم تخم بادرنجبویه و تخم بنجنکشت و قرنفل از هر یکی دو درمسنگ انیسون و تخم بادیان از
هر یکی درمسنگی بسپایه کوفته سه درمسنگ خربق سیاه کوفته چهار دانگ سنگ تربد سپید کوفته دو درمسنگ همه را در شش
رطل آب بپزند تا چهار ازوی بماند آنگه ده درمسنگ افتیمون را در رکوی بندند و در دیگ افکنند و رکوی را در وی
بمالند و بپالایند و یک درمسنگ غاریقون سپید و چهار درمسنگ صبر سقوطری و دو دانگ سنگ نمک نفطی و دو دانگ
سنگ لاجورد و دو دانگ و نیم شحم حنظل و ده درمسنگ شکر سلیمانی جمله را کوفته با وی بیامیزند و نیم گرمش سحرگاه بکار دارند و گر

خواهند که صفرا از تن فرود آرد هشت درمسنگ هلیله زرد بی استخوان و دانگی سقمونیا بریشته و روی زیادت کنند و وقت
حاجت نیم گرمش سحرگاه بکار دارند مطبوخی که خارش تن را ببرد ابن ماسویه گوید که او خارش و خشکی را از تن فرود آرد
و زایل کند صفتش هلیله زرد و شهتره و خرمای هندی از هر یکی بوزن ساده درمسنگی سنای مکی پنج درمسنگ عناب گرگانی
و آلوی سیاه از هر یکی بیست بشمار برگ گل و بنفشه از هر یکی سه درمسنگ تخم بادیان و تخم کاسنی از هر یکی هشت درمسنگ همه را
در دو رطل آب بپزند تا دو بهره بشود آنگاه هشت درمسنگ فلوس خیار چنبر و پانزده درمسنگ ترنجبین را بدو در بمالند و یک دانگ
و نیم سقمونیا باوی بیامیزند و بوقت سحر نیم گرمش را بکار دارند نافع بود مطبوخی که درد سر شقیقه را نیک بود صفتش
هلیله کابلی و سیاه و افسنتین رومی از هر یکی پنج درمسنگ بادآورد و شهتره از هر یکی ده درمسنگ مرداد چهار رطل آب
بپزند تا نیمه باز آید انگه بپالایند و چهار درمسنگ صبر کوفته باوی بیامیزند و هر روزی چهار اوقیه نیم گرمش بکار دارند نافع
بود مطبوخی که نقرس گرم را سود دارد صفتش هلیله زرد پانزده درمسنگ بنفشه و برگ گل از هر یکی هشت درمسنگ
تخم کاسنی دو درمسنگ سورنجان سپید سه درمسنگ همه را در چهار رطل آب بپزند تا نیمه باز آید انگه پانزده درمسنگ
شکر کوفته باوی بیامیزند و بوقت سحرگاه نیم گرمش بکار دارند و شراب گل و شراب آلو که با سقمونیا خورند سود دارد
صفتش تخم انیسون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین رومی و بادام تلخ پوست کنده از هر یکی بوزن همه را کوفته و بیخته
چندانکه همه داروها بود انگبین بسرشند و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت سه درمسنگ بکار دارند و معجونها را قوت
از شش ماه بیشتر نباشد خاصه که معجونهای بزرگ و معجونهای خرد را قوت تا بدو سال بماند معجون افتیمون یوحنا گوید که او
همه بیماریهای سوداوی را سود دارد و درد سپرز را زایل کند صفتش هلیله سیاه دوازده درمسنگ افتیمون پنج درمسنگ
مویزی دانه بیرون کرده ده درمسنگ همه را کوفته و بیخته بهم بیامیزند و چندانکه همه داروها بود انگبین بسرشند و در بستوی رنگین
کنند و هر روز پنج درمسنگ تا هشت درمسنگ بر قدر قوت بیمار و بر حال گرمی و سردی روزگار بکار دارند که آزموده است
معجون انگرد و این را بتازی معجون الحلتیت خوانند یوسف ساهر گوید که او تبهای سرد و تب چهارم که با او آمیزه باشد
سود دارد و گزدم گزیده را نیک بود صفتش انگرد و بلبل و مرصافی و برگ سداب از هر یکی بوزن همه را کوفته و بیخته با انگبین
بسرشند و از بهر گزدم گزیده یک درمسنگ با سکنگبین بیامیزند و بخورند و از بهر تبها با سکنگبین پیش از آنکه نوبت تبش
آید بکار دارد که سخت نیک بود معجون اسطمخیقون ابن ماسویه گوید که او فساد و سردی معده را سود دارد صفتش
قسط و حماما و سنبل و سلیخه و مصطکی از هر یکی دوازده درمسنگ زراوند دراز و بلبل سیاه و تخم شبت و انیسون و نانخواه و
زیره کرمانی و تخم گزر دشتی و تخم کرفس کوهی و انگدان رومی و کاشم و اسارون و افسنتین رومی و انگدان سیاه و بودینه
از هر یکی چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته به چندانکه همه داروها بود انگبین بسرشند و در بستوی رنگین کنند و بوقت
حاجت بکار دارند معجون بلبل و این را بتازی معجون الفلافلی خوانند محمد زکریا گوید که او قولنج را بکشاید و بلغمهای

لزج را

لزج را از تن تحلیل کند و معده را نیک بود صفتش بلبل سپید و سیاه و دار بلبل و سنبل و قاقله بزرگ و خرد از هر یکی
راست جمله را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و بوقت حاجت دو درمسنگ بکار دارند نافع بود معجون بنفشه جالینوس
گوید که او تبهای گرم را و گرمی سینه را نیک بود صفتش بنفشه تازه برچینند پاک بکنند تا تلخی تری ازوی بشود و انگه ده تغاری
رنگین کنند و بدست نیک بمالند و انگبین و شکر باوی بیامیزند و نیک بسرشند و در برنی آبگینه کنند و جمله روز با آفتاب
گرم نهند و هر روزی دو بار همی جنبانند و اگر انگبین باید با شکر بودی بریزند تا نیک معقود شود و از این بکار
دارند معجون بودینه حنین گوید که او درد معده و جگر را که از سردی باشد سود دارد و شکستن اندام کهن را زایل کند
صفتش بودینه جوی و کوهی و فطراساليون و سیساليوس از هر یکی دوازده درمسنگ تخم کرفس و بودینه و حاشا از هر یکی
چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و خوردن ازوی یک درمسنگ با آب گرم بکار دارند نافع بود
معجون بلاذر ماسرجویه گوید که او درد سر و درد معده و سرگشتن و مالیخولیا و درد سینه و جگر و سپرز و گرده که از سردی
باشد نیک باشد و درد زهدان و نقرس و جذام و بیماریهای سوداوی همه را سود دارد و فهم را تیز کند و فراموشی
را ببرد صفتش سنبل و مرصافی و زعفران و سلیخه و اذخر و دانه بلسان از هر یکی ده درمسنگ مصطکی و انگبین بلادر
و غاریقون از هر یکی دو مثقال بیخ سوسن آسمانگون دو وقیه پوست بیخ بادیان سه رطل ترکه پنج رطل بیخ بادیان را بسرکه
نرم فرو غار کنند انگه در دیگی سنگین کنند و باتش نرم سه بار بجوشانند انگه بپالایند و دیگر باره در دیگ کنند و سه رطل
باوی بیامیزند و بکفچه بجنبانند انگه از آتش فرو گیرند و در بستوی رنگین کنند و بعد از شش ماه یک درمسنگ بکار دارند
نافع بود معجون تباشیر اسحق گوید که او بطبع سردست تشنگی را بنشاند و معده را قوی کند و آرزوی طعام آرد
کسانی را که معده گرم بود و فساد آب تاختن را ببرد صفتش تباشیر جلال ده درمسنگ گل سرخ دوازده درمسنگ تخم
پاک کرده دو درمسنگ کلنار و قاقله بزرگ و علک رومی از هر یکی درمسنگی عود هندی نیم درمسنگی همه را کوفته و بیخته بهم
بیامیزند و سه درمسنگ با آب شبت بکار دارند معجون ترکیبی خرد ابن سینا گوید که همه بیماریهای سرد را سود دارد صفتش
دانه بلسان و قسط و مرصافی و خطیانا و دارچینی و بلبل سپید و عود هندی و تخم کرفس کوهی از هر یکی ششم درمسنگ
نیم مثقال میان خود مثقالی همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و بوقت حاجت درمسنگی بکار دارند نافع بود معجون نجاح
ثابت قره گوید که او درد جگر و معده و سپرز را سود دارد و بادها را از معده و امعا تحلیل کند صفتش سلیخه و حماما و
سنبل و نانخواه و تخم بادیان و تخم کرفس و انگدان رومی و میان خود و تخم شبت و زراوند و مصطکی و اسارون و کرویا
از هر یکی بوزن همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و بوقت حاجت مثقالی بکار دارند نافع بود معجون خطیانا یوحنا
گوید که او بستگی جگر و سپرز را بگشاید و تبهای کهن را زایل کند صفتش خطیانا و بلبل و قسط تلخ و ساده و ریوند از هر یکی
ده درمسنگ همه را کوفته با انگبین بسرشند و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت درمسنگی با آب سداب پخته بکار دارند نافع بود

معجون جالینوس جالینوس گوید که او گرده و مثانه را گرم کند و سنگهای اندام را بگشاید و مزاج را بصلاح آرد
صفتش بلبل سپید و سیاه و حماما و قسط تلخ و سنبل و قصب الذریره و ساذج هندی و تخم کرفس و زعفران و
انیسون و عاقرقرحا و تخم انجره و تخم سذاب کوهی از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و یک درمسنگ
با آب بیخ بادیان و آب بیخ کرفس بکار دارند معجون ریوند بقراط گوید که او سختی معده و جگر را که از زخم باد افتاده
بود سود دارد صفتش ریوند چینی و شهدانه و زنجبیل و وج و تخم بادیان و نانخواه و انیسون از هر یکی پنج درمسنگ
همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و کردوی عوض شهدانه راسن کنند انگه دو درمسنگ بکار دارند نافع بود معجون
سورنجان عیسی گوید که او دردهای تن را سود دارد صفتش سورنجان دوازده مثقال پنج کبوده و دار بلبل و تخم
زیره کرمانی از هر یکی مثقالی نوشادر و نمک نفطی و کف دریا و نمک خشک و سنبل و زنجبیل از هر یکی نیم مثقال ترنجبین
ده درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و خوردن باغاز علت سه درمسنگ بود چون علت قوی باشد پنج در
باشتا بخورند معجون سنبل ماسرجویه گوید که او درشتی معده و جگر را سود دارد صفتش سنبل و قسط و شکوفه اذخر
و قصب الذریره و میویزی دانه از هر یکی چهار درمسنگ مرصافی و زعفران از هر یکی درمسنگی مقل ازرق ده درمسنگ
سلیخه پنج درمسنگ مقل و میویز را بپزند بیاغازند و داروهای دیگر را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و بوقت حاجت ده درمسنگ بکار دارند
نافع بود معجون سید ابن سینا گوید که او بلغم خام و ترشیهای بتر را از معده تحلیل کند و بیماریهای سرد را سود دارد و گونه اندامها
روشن کند و بهق را ببرد و قوت را قوی کند صفتش پنج رطل نخود را در آب اغازند یک شب وانگه در دیگ کنند و بآتش نرم
بجوشانند چندانکه آبش سیاه گردد و نخود ریزان شود انگه آبش را بپالایند و یک رطل سیر را دانه کنند و با آب نخود بپزند
بپزند تا چون مهر شود انگه شیر گاو بروی ریزند چندانکه چهار انگشت زبرش برآید و دیگر باره بآتش نرم بپزند چندانکه شیر
خشک شود انگه نیم رطل روغن گاو در وی کنند و بآتش نرم چندان بجوشانند که چون خیره شود انگه انگبین خام بروی ریزند
چندانکه چهار انگشت زبرش برآید و ازان پس نیک بپزند تا سخت شود انگه دوازده مثقال تودری سپید و سرخ
و سه مثقال بلبل و پودینه و زیره کرمانی و خیرودارو و دارچینی از هر یکی پنج درمسنگ و تخم [illegible] همه را کوفته باوی بیامیزند
و بکچی جنبانند تا بهم بیامیزند انگه از آتش فرو گیرند و در سبوی رنگین کنند و بوقت حاجت چند جوزی از وی بکار دارند
معجون تخم [illegible] گوید که او تخم رفتن کالا باد بود و قرقر کند سود دارد صفتش اناردان بریان کرده سی درمسنگ
مورد دانه پانزده درمسنگ سعد و قصب و زیره کرمانی که بسرکه [illegible] کرده باشند و ازان پس بریان کرده
و سک ولایتی و مقل و مصطکی از هر یکی نیم درمسنگ قرظ چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته بوقت حاجت سه درمسنگ
با میوه بخورند و از ترشیها پرهیز کنند معجون غیاثی ابوجریج گوید که او درد سر کهن و صرع را سود دارد و چون با انگبین
نیم گرم بکار دارند و بیهوده گفتن را نیک بود و اسهال سخت را نرم کند صفتش مرصافی و سلیخه و دار بلبل و دارچینی

والکدان

معجون مادة الحيرة

والکدان رومی و حماما از هر یکی چهار درمسنگ سنبل و شکوفه اذخر از هر یکی دوازده درمسنگ زعفران پنج درمسنگ افیون
پانزده درمسنگ تخم کرفس کوهی پنج درمسنگ انیسون و تخم کرفس از هر یکی بیست درمسنگ بلبل سی و شش درمسنگ [illegible]
علک شامی و قسط و روغناس و اسارون از هر یکی درمسنگی انجدان [illegible] دارو [illegible] بود جمله را بیخته بیاغازند و دارو
دیگر را کوفته و بیخته با انگبین جمله را بسرشند و درمسنگی با آب گرم ناشتا بکار دارند معجون فیلسوفان حنین گوید که
و دارو فیلسوفان ما یزند کان خوانند زیرا که آمیزشهای فاسد را از تن فرو دو آرد و اندامها را قوی کند و شادی
دل افزاید و طعام بگوارد و زردی روی را ببرد و فهم را تیز کند و فراموشی را سود دارد و زبان را در سخن گفتن روان
دارد و [illegible] را از تن زایل کند و گرده و مثانه و قضیب را قوی دارد و بادها را از معده و احشا تحلیل کند و شهوت جماع
و آب پشت افزاید و درد اندامها و ضعف ها و درد پشت را که از سردی بود سود دارد و بوی دهان خوش کند و بن دندانها را
سخت کند صفتش [illegible] و دار بلبل و زنجبیل و دارچینی و بلیله و آمله و شیطرج و زرداو مذکر و دو پنج بابونه و هلیونه و پوست کند
از هر یکی بهری همه را کوفته و بیخته جمله داروها بود انگبین کرده بسرشند و در برنی ابگینه کنند و بعد از چهل روز چند
[illegible] بکار دارند و ضعیف مزاج را کمتر باید معجون فراموشی محمد زکریا گوید که او فراموشی را از مردم زایل کند و حفظ
[illegible] تیز کند و فهم را زیاد کرداند صفتش زنجبیل و وج و سعد و سنبل از هر یکی بهری [illegible] بلیله سیاه و آمله از هر
یکی دو بهر انگبین بالا زیک بهر و نیم همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و هر روز چند نخودی با انگبین ناشتا بکار دارند
نیک بود معجون فربهی ابن یحیی گوید که او [illegible] تن را فربه کند صفتش مناث و جو و گندم و [illegible] برنج و بهمن
زرد و باد و کثیرا و تخم کوکنار و کهربا از هر یکی سه درمسنگ همه را کوفته و بیخته با نمک مایه روغن بریان کنند و باده من
بیت گندم و یک من شکر کوفته بیامیزند و هر روز بیست درمسنگ اندی با شیر گاو در کشند و لختی روغن گاو بیامیزد
ناشتا بکار دارند معجون قوی ابوجریج گوید که او سرفه را زایل کند و درد سینه و جگر را سود دارد و آواز گرفته را
بگشاید و آب ناخن را ببرد و درد معده و پهلو و سپرز را نیک بود صفتش میویزی دانه بیست درمسنگ زعفران و سنبل
و سلیخه و دارچینی و دارشیشعان از هر یکی درمسنگی قصب الذریره و شکوفه اذخر و صمغ سبز دانه و مقل ازرق از هر یکی دو
درمسنگ و نیم مرصافی چهار درمسنگ انگبین شانزده درمسنگ [illegible] دارو [illegible] بود جمله را بیخته بیاغازند تا نرم شود و دارو
های دیگر را کوفته باوی بیامیزند و جمله را با انگبین بسرشند و در سبوی رنگین کنند و از بهر درد معده و جگر درمسنگی با آب گرم
بخورند و از بهر درد سینه و شش درمسنگ با آب زوفا بکار دارند نافع بود معجون قباد ملک ماسرجویه گوید که او درد
نقرس و تنهای کهن و درد سپرز را نیک بود و بادها را از تن تحلیل کند و تنگی نفس و سرفه و ریش روده را سود دارد و درد
چشم و درد گلو را نیک بود چون روزی چند از وی بکار دارند تن درستی بر مردم نگاه دارد صفتش تخم سذاب و فراسیون
[illegible] و کما فیطوس و کاوشیر و قردمانا و جندبیدستر و اسطوخودوس و جعده [illegible] از هر یکی پنج مثقال فرصافی

و زعفران و قسط و بلیله سپید و اذخر و سنبل و افربیون و پوست لفاح و دوشه و پودینه و تخم بادیان و تخم کزر و شتی و برگ گل از هر یک
دو دانگ بلسان از هر یکی سه دو مثقال دارچینی هشت مثقال بلیلج دو درسنگ افشره غافث و کاشم و تخم خیار قرق و صمغ بادام از هر یکی
چهار مثقال افیون و تخم بنک از هر یکی شش مثقال انجدان رومی داروها صمغ بود بجیزه بیاغازند و دیگر داروها را کوفته و بیخته با انگبین
صافی بسرشند و در بستوی زنگین کنند و یک مثقال بکار دارند معجون قیصر فولس گوید که او کوبه دل و صرع و درد معده را که
سردی بود و بستگی اندامها را بگشاید و فواق را زایل کند صفتش بیان خو و دو دنبه و رسام و بلیلج و قسط و قرصاعی و بلبل سیاه
و دار بلبل و افیون و میعه و زعفران و سنبل از هر یکی سه درسنگ کافور درمسنگی و دانگی مشک دانگی زرنباد و درونج عقرب
بی سوراخ از هر یکی نیم درسنگ همه را کوفته و بیخته بسه چندان که جمله داروها بود انگبین بسرشند و در برنی آبگینه کنند و بوقت
حاجت چند فندقی بکار دارند معجون کاکنه ابن ماسویه گوید که او درد گرده و مثانه را نیک بود و کسانی را که آب
تلختن خون و بیم بیرون آید منفعت دارد صفتش تخم کرفس و بادیان از هر یکی هفت درسنگ تخم خیار بادرنگ پوست
کنده دو درسنگ شوکران و تخم ترشه و شتی و افیون و جلغوزه پوست کنده که بریان کرده باشند و زعفران و فندق
و مغز بادام پوست کنده از هر یکی سه درسنگ و دانه کاکنه بیست و پنج شمار همه را کوفته و بیخته بسرشند و در بستوی زنگین
کنند و بعد از شش ماه درمسنگی بکار دارند معجون گل رومی یوحنا گوید که او زهرهای کشنده را سود دارد و مار گزیده
و کزدم و غنده همه را نیک بود صفتش گل رومی و دانه دهشت از هر یکی دو درسنگ خوشه آهو هشت درسنگ
خرگوش چهار درسنگ خطیانای رومی و قرصاعی و زراوند گرد و تخم سذاب و برگ دهشت از هر یکی درمسنگی همه را کوفته
و بیخته بسه چند آنکه جمله داروها بود انگبین بسرشند آنگه چند باقلی بکار دارند معجون کزنا سحق گوید که او بادها را از تن تحلیل
کند و پشت را قوی دارد و سردی که پدید آید و شهوت جماع را نیرو دهد و آب پشت افزاید و بلغمهای ستبر را از معده
و امعا فرود آرد و سردمزاج را نیک بود صفتش کزر تازه را پوست و درونش را بیندازند و آنگه بکارد خرد کنند و سنگ
در دیگی سنگین کنند و انگبین چندانکه بروی ریزند که زبرش برآید و باتش نرم بپزند و هر وقتی بکفچه بجنبانند تا نیک پخته شود
و هیچ تری اندروی نماند پس زنجبیل و دارچینی و سنبل و مصطکی از هر یکی سه درسنگ زنجبیل پنج درسنگ بلبل سپید و افتیمون
و لعبه و باسوبخان از هر یکی درمسنگی جوزبویا کی و زعفران درمسنگی جمله داروها را کوفته و بیخته با او بیامیزند و بکفچه بجنبانند تا بهم
بیامیزند و در بستوی زنگین کنند و آنگه بکار دارند معجون مویز ثابت قره گوید که او خداوندان صرع را منفعت دارد
صفتش هلیله کابلی و هلیله زرد و بلیله و املج و اسطوخودوس از هر یکی ده درمسنگ عود الصلیب پنج درسنگ غاریقون
هفت درسنگ همه را کوفته و بیخته با یک رطل مویز بی دانه بیامیزند و دیگر باره جمله را بهاون بکوبند و در بستوی زنگین کنند و
روزی پنج درسنگ بکار دارند نافع بود معجون مشک ابن یحیا گوید که او درد جگر و سستی معده را که از سردی بود سود دارد و بستگی
اندامها را بگشاید و بادها را از تن تحلیل کند صفتش مشک و بلیلج و سنبل و ساده هندی و لک و زراوند چینی و خطیانا

کادی

وخطیانای رومی از هر یکی دو درسنگ زعفران و ماهودانه و تخم کرفس و مصطکی از هر یکی سه درسنگ عود هندی و قرنفل
و مرصافی از هر یکی نیم درسنگ همه را کوفته و بیخته بسه چندان که همه داروها بود انگبین بسرشند و در بستوی زنگین کنند
و بوقت حاجت چند باقلی از وی بکار دارند نافع بود مفرح سرد یوحنا گوید که او خداوندان گرمی را سود دارد و غم و
اندوه را زایل کند و کوبه دل که از گرمی بود سود دارد و گرمی معده و جگر را بنشاند و دل را نیرو دهد صفتش گل کنار
سپید و کشنیز خشک و تخم خربزه شیرین از هر یکی هشت درسنگ تباشیر و گل خشک و گاوزبان از هر یکی چهار درسنگ
افشره زرشک و گل نیلوفر از هر یکی دو درسنگ و نیم مروارید بی سوراخ و بسد و کهربا و زعفران از هر یکی درسنگی و نیم
همه را کوفته و بیخته با انگبینی که در وی هلیله پرورده باشد بسرشند و در بستوی زنگین کنند و بعد از دو ماه دو درم
بکار دارند نافع بود مفرح گرم مسیح گوید که او کوبه دل را که از سردی بود سود دارد و دل را قوی کند و شادی دل آرد
و نگوارد طعام را ببرد و خداوندان سردی را نیک بود صفتش قرفه قرنفل و سنبل و دارچینی از هر یکی شش درسنگ
دو آلو و ناخن ... ازارشک و پلنگمشک از هر یکی دوازده درسنگ زعفران و مصطکی از هر یکی سه درسنگ همه
را کوفته و بیخته با انگبین صافی بسرشند و بعد از دو ماه مثقالی بکار دارند نافع بود مفرح معتدل ثابت قره گوید که او
همه را موافق باشد و از وی پیوسته شاید خوردن کوبه دل را سود دارد و شادی فزاید و سستی دل را زایل کند صفتش
تباشیر و مرجان سپید و مروارید بی سوراخ و گل سرخ و بادرنجبویه و تخم کاسنی و تخم بهمن و کهربا از هر یکی سه درسنگ بهمن
سرخ و ابریشم سوخته و عود هندی از هر یکی دو درسنگ همه را کوفته و بیخته و بیست درسنگ شکر طبرزد کوفته با وی بیامیزند
و دو درسنگ با الجبی شراب سیب بکار دارند نیک بود مفرح شلی محمد زکریا که او غم و اندوه و ترسیدن زایل کند
و شادی دل افزاید و نشاط آورد صفتش برگ گل سرخ شش درسنگ سعد و قرنفل و مصطکی و زعفران از هر یکی
بسباسه و قاقله و مر و عود خام و پلنگمشک از هر یکی سه درسنگ و نیم همه را کوفته و بیخته پنجاه درسنگ شکر طبرزد و نیم مثقال
مشک سوده با وی بیامیزند و هر روزی نیم مثقالی یک درسنگ با شراب ترنج بکار دارند نافع بود مفرح کافوری هدایتی
گوید که او خداوندان گرمی را نیک بود و دل را قوی کند و شادی دل افزاید و کوبه دل که از گرمی بود سود دارد
صفتش مروارید بی سوراخ و مرجان سپید و سرخ و گل سرخ و کشنیز خشک و ابریشم که بناخن کره و برا خود کرده باشند
از هر یکی سه درسنگ عود و کهربا و گاوزبان از هر یکی دو درسنگ صندل سپید و سرخ و تباشیر از هر یکی چهار درسنگ یاقوت
دو دانگ سنگ عقیق و نقره سوده و عنبر از هر یکی نیم درسنگ ساده هندی چهار دانگ مشک کافور دانگی همه را کوفته
و بیخته و نیم من شکر کوفته با وی بیامیزند و هر وقت حاجت مثقالی باده درسنگ شراب آبی بیامیزند و بکار دارند معجون
نجاح ابن ماسویه گوید که او شکم نرم کند و آمیزشهای بلغم و سودا را از معده فرود آرد صفتش هلیله سیاه و
بلیله و املج از هر یکی ده درسنگ بسباسه و افتیمون و اسطوخودوس و تربد سپید از هر یکی پنج درسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین

برشیده و در بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت چهار درمسنگ با آب بادرنجبویه بکار دارند معجون نمک هندی ماء الرجویه گوید
که او معده را سود دارد و مرکشتن را که از بلغم بود و بار نسود را منفعت دارد صفتش هلیله سیاه و بلیله و آمله و هلیله کابلی و
اسطوخودوس از هر یکی سه درمسنگ افتیمون و غاریقون از هر یکی چهار درمسنگ نمک هندی دو درمسنگ … فیقرا …
درمسنگ همه را کوفته و بیخته بسکنگبین برسرشته و در بستوی رنگین کنند و بهنگام حاجت سه درمسنگ با آب گرم ناشتا
بکار دارند معجون موسی بن سینا گوید که او زحیر را سود دارد چون دو دانگ سنگ با آب سرد بخورند و اگر
با سکنجبین و انگبین خورند درد جگر را نیک بود و اگر با آب نیم گرم خورند خناق و تبها را که باشد سود دارد و اگر با … که
فروج خورند درد گرده و میان و ضعف آمدن از زیر را نیک بود و اگر با میخته فروج خورند بسکی سود دارد … بادها
را تحلیل کند و اگر شب خورند درد سر و دوار را سود دارد و اگر با سکی فروج اول شب بخورند سرفه را که از خشکی بود زایل
کند و اگر با آب ترنجبین خورند مار گزیده را نیک بود خاصه که از وی بجای علت مالند و اگر با آب خیطیا ناخورند … زهرهای
کشنده را دفع کند و اگر با شیره دیودار و خورند گزندگی سگ دیوانه را نیک بود صفتش بلیله سپید و تخم ترنگ از هر یکی پنج
درمسنگ زعفران و افیون از هر یکی … درمسنگ فرفیون و دوشه و سادج هندی و عاقرقرحا و بیخ لفاح و سداب و سلیخه
و سنبل و تخم کرفس از هر یکی شش درمسنگ چوب بلسان پنج درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین برسرشته و در بستوی رنگین
کنند و مقدار خوردنی از وی دو دانگ سنگ تا شبه یا نیم درمسنگ که نافع بود معجون هرمس یوسف ساحر گوید که او …
و درد بندها و معده و گرده را منفعت دارد و بادها را از تن تحلیل کند و درد پشت روده و استسقا و یرقان و مرکشتن را سود دارد
صفتش غاریقون و اسارون و وج و قردمانا و تخم سداب و فرفیون و زوفای خشک از هر یکی پنج درمسنگ زرناوند دراز و
پنج عرطنیثا و سنبل و جعده و ملخواه و قرنفل و حاشا از هر یکی پنج درمسنگ تخم کرفس و فطراسالیون از هر یکی ده درمسنگ
جنطیانای رومی سی درمسنگ قنطوریون باریک چهل درمسنگ سلیخه و قسط تلخ و افیون و فرصاف از هر یکی پانزده درمسنگ
کمافیطوس و کمادریوس از هر یکی چهار درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین برسرشته و در بستوی رنگین کنند و بهنگام بهار از
مثقالی تا دو درمسنگ از وی بکار دارند نافع بود معجون بایره ماسرجویه گوید که او آمیزشهای فاسده را از سر فرود آرد و معده را …
مر و منفعت را سود دارد صفتش ایارج سه درمسنگ غاریقون و اسطوخودوس از هر یکی درمسنگی نمک هندی و هلیله کابلی و بلیله و آمله
و سقمونیا و شحم حنظل و مصطکی و افیون از هر یکی نیم درمسنگ تربد سپید پنج درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین برسرشته و در
بستوی رنگین کنند و بوقت حاجت از مثقالی تا دو درمسنگ بکار دارند معجونی که قضیب را قوی کند صفتش نخود سپید را با
آب کیلکینج بار بپرورند و خشک کنند پس از آن کوفته و بیخته بروغن … چرب کنند و چند همه داروها باشد کوفته بادی
بیامیزند و هر روزی ناشتا و بهنگام خفتن ده درمسنگ بکار دارند معجونی که آب پشت افزاید صفتش کزدوشتی و خشخاش
دارو و زنجبیل از هر یکی دو درمسنگ تودری سرخ و سپید از هر یکی پانزده درمسنگ تودری را بیکجا بکوبند و دیگر داروها را

جدا بکوبند و همه را با انگبین برسرشته و ناشتا و بگاه خفتن اندکی از وی بکار دارند معجونی که گرده را قوی کند و بیرون آمدن منی
را بی خواست مردم سود دارد صفتش تخم شلغم و تخم خربزه پوست کنده از هر یکی ده درمسنگ تخم مارچوبه و تخم …
و تخم کاهو از هر یکی پنج درمسنگ تودری سرخ … بهمن سپید و سرخ و مروارید ناسوده از هر یکی دوازده درمسنگ
لسان العصافیر یک درمسنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین برسرشته و در بستوی رنگین کنند و هر روزی ناشتا پنج
درمسنگ بکار دارند و غذا نخود و آب شوربا که نیک بود معجون … که جماع بشکند و منی را کم کند صفتش تخم
سداب و تخم کاهو و تخم کاسنی از هر یکی دو درمسنگ همه را کوفته و بیخته دو درمسنگ بکار دارند و اگر دو درمسنگ
پنج درم را … و سه درمسنگ تخم سداب و پنج درمسنگ کافور همه را … بکوبند و دو درمسنگ از وی با دوغ ترش بکار
دارند نیک بود مغول داروی چشم … گوید … از برای آن خوانند که از همه داروهای چشم انگبین
اندروی تنها بود و سپیدی چشم را ببرد و میل را سود دارد صفتش عنزروت و بوره ارمنی و سرگین خطاف
و زنگار و اقلیمیای زر و نمک … از هر یکی مثقالی همه را خرد بکوبند و ببیزند و بدو وقیه انگبین صافی برسرشته و بعد
از آنکه از گرمابه بیرون آمده باشند باری چند در چشم کشند تا سپیدی را ببرد … او میل بکشد … دارد و …
بستر را فزود آرد اما معده و پیها و سینه را زیان دارد و ضعف … صلاحش شیر … بود که از پس آن
خورند صفتش گوشت و دنبه را بکارد خرد کنند و اندکی آب بروی ریزند و بآتش نرم نیم پخته کنند و اندکی بادنجان
… بکار … خردش ببرند و درون کنند و لختی سرکه و آنگاه بروی ریزند و اگر … ترش بود آب
… بروی ریزند و اگر … ترش … آب سرد بروی ریزند تا … ترشی وی بشکند و نیکش بپزند و اندکی زعفران
در وی کنند و از آتش فرو گیرند و بکار دارند … بزبان یونانی درد سپیده را خوانند یوحنا گوید که او درد چشم و ورد دیده
را منفعت دارد صفتش عنزروت پرورده و نشاسته و شکر طبرزد و صمغ عربی از هر یکی … همه را کوفته و بیخته در چشم پر
کنند نافع بود … بن سینا گوید که او داروی چشم بود و سپیدی … و نشانی … که در چشم بود ببرد صفتش خرچنگ
دریایی و سودانه سوخته و او … دریا بود … و توتیا خروی و کف دریا و سرگین سوسمار بادیه و پوست
خایه شترمرغ سوخته از هر یکی دو درمسنگ سپیداب ارزیز و توبال مس و آبگینه شامی و مروارید ناسوده و سوراخ …
سوخته و دار فلفل و اقلیمیای زر و توتیای هندی و کرم … مرجان و … و روی سوخته از هر یکی درمسنگ نمک …
و بوره ارمنی از هر یکی چهار دانگ سنگ و شادنج که او را مارقشیثا خوانند و شیرق از هر یکی نیم درمسنگ زبد البحر
که بروی سحقونیا خوانند دو درمسنگ زنگار و دو دانگ سنگ و … نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته دو دانگ سنگ
سنگ سوده با وی بیامیزند و دیگر باره جمله را بهاون نیک بسایند تا نرم شود آنگه در چشم پر کنند مجحته و این را بنان
مثلث خوانند محمد زکریا گوید که او بلغمهای لزج را از بر و سینه پاک کند و گرده و مثانه را سود دارد و طعام هضم کند

وبت را قوی دارد **صنعتش** انگور شیرین را بپالایند وچندانک خواهند آبش را در دیگ کنند وبجوشانند تا دو بهر از وی
بشود پس ازان باده رطل یک رطل شکر کوفته با وی بیامیزند یا شکر انگبین ودیگر باره بجوشانند واگر خواهند که
بیشتر وقوی تر باشد زنجبیل وقرنفل ودارچینی وعود هندی ومصطکی وزعفران وسنبل از هر یکی دو سنگ جوز بوا پنج سنگ
همه را کوفته در رکوی کتان ببندند وبوقت جوشیدن در دیگ افکنند انگه فرو گیرند ورکو را بدست نیک بمالند تا قوت
داروها با او بیامیزد انگه در آبگینه کنند وهر وقتی که خواهند بکار دارند **می بمدایی** کویند که او سرد ست بسبکی
جگر ومعده را نیک بود ومحکم رفتن وقی کردن را باز دارد وتشنگی را بنشاند وانچه از وی بانبار ماکنند طبع ومنفعتش
همچون شراب آبی بود **صنعتش** آبی ترش وشیرین رسیده را پوست ودرون تخمش بیندازند ودر هاون سنگین خردش
بکوبند وصافی کرده اش در دیگی سنگین کنند وپنج رطل میخته را در تغاری سنگین کنند وثفل آبی را با وی بیامیزند وشبانروزی
همچنان در وی رها کنند پس ازان بپالایند وبا آب آبی در دیگ کنند وباتش نرم بجوشانند چندانکه بجوش باز آید انگه فرو گیرند و
سرد شده بپالایند انگه دو رطل ونیم شکر کوفته با انگبین در وی کنند ودیگر باره باتش نرم بجوشانند وکفش بردارند چندانکه
انگبین در وی کرده باشند از قوام کرده واگر خواهند که قوی تر وبهتر باشد زنجبیل وقرنفل ودارچینی وعود هندی ومصطکی و
زعفران وسنبل از هر یکی نیم درم سنگ جوز بوا ده عدد همه را کوفته بر رکوی کتان تنک اندر بندند ودر وقت جوشیدن
در دیگ افکنند وانگه فرو گیرند ورکو را بدست نیک بمالند ودیگ قیراط مشک سوده در وی کنند ودر سبوی انگبین
کنند وبکار دارند **می سوسن یوحنا** کویند که او سستی معده وجگر را سود دارد وبیهوشی را که از استفراغ بود زایل کند
ودل را قوی دارد ومردم را شادی ونشاط فزاید **صنعتش** چهار صد شکوفه سوسن تازه را برگهایش را بر جامه پاک بگسترند
تا خشک شود انگه قسط وقرنفل وقصب الذریره از هر یکی دو وقیه ونمک اندرانی وسلیخه از هر یکی سه وقیه جاما وسنبل ومصطکی
از هر یکی ده درم سنگ چوب بلسان چهار وقیه همه را درشت بکوبند وانگه برنی آبگینه بستانند فلختی سوسن در وی بگسترند
واندکی ازین داروها کوفته بروی پراکنند ودیگر باره سوسن زبرش بگسترند ودیگر باره داروها بروی پراکنند همچنین
تا همه در برنی نهند وشبانروزی رها کنند پس ازان شانزده رطل میخته بروی ریزند وپنج درم سنگ زعفران ودو
مثقال مشک وچهار وقیه میعه تر ویک وقیه روغن بلسان را باندکی از میخته بسایند وبروی ریزند وبرنی را نیک
رها کنند پس ازان کاغذ پیه بروی نهند وبرکوی کتان سرش را ببندند واندکی سبوس جو با گل سرشته بیامیزند
وسرش را بگل بیندایند وبسایه نهند بجایگاهی که باد شمال بروی جهد وبعد از شش ماه هرگاه که خواهند بکار دارند **می**
قباد محمد زکریا کوید که تکسر رفتن را نیک بود **صنعتش** تخم رمانی وتخم شاهسپرم وتخم اسپندان وتخم مورد وچینه
وگشنیز خشک وانار دانگ واسپیوش وبادیان وتخم خشخاش وتخم لسان الحمل وگل ارمنی وصمغ عربی وسرو وتخم
بریان کرده مگر اسپیوش را انگه جمله را با آب آبی بسرشته ودر سبوی انگبین کنند وهر روزی ناشتا یک مثقال بکار

دارند تا سه روز **حرف نون از کتاب دوم در غذاها وداروهای مرکب** ناطف **محمد زکریا** کوید که او
وی بسیار کند بطبع معتدل بود وهمه کس را موافق باشد ومضرت او کرمی بود سود دارد وانچه بکوکنار کرده باشند
ودندان نزده را سود دارد وبستگی آب ناخن را بگشاید وانچه با انگبین کرده باشند پیران سرد مزاج را موافق باشد
تا چون بسیار خورند درد سر آرد وصفرا تیز کند خاصه مزاج کرم را وانچه بنفشه کرده باشند کسانی را که در بر وسینه
خشن وبستگی باشد بگشاید وبلغمهای سبز را از بر وسینه پاک کند وانچه بکنجد کرده باشند غذا بسیار دهد ومضرت او کرم
بود ونیک باشد بر وسینه را سود دارد اما معده را سست کند وانچه بجوز کرده باشند سخت کرم بود معده
کرده را سود دارد اما درد سر انکیزد وعلاجش آن بود که بعد از وی کامه وکوکنار خورند وانچه بمغز بادام کرده
معتدل بود ومضرت را از تن وبلغم باشد سود دارد وانچه از آب انگور کرده باشند بسیار کرمی ندارند ودر
کردن حاجت نیاید **صنعتش** شکر گداخته یا انگبین را باتش نرم بجوشانند وبکفچه همی جنبانند تا ستبر شود وانگه سپیده
نیک بزنند ودر وی کنند انگه فرو گیرند وبادام وفستق یا جوز کوفته یا کوکنار یا کنجد هر کدام که خواهند با وی بیامیزند
وچون خیز بکشش جانه وبکار دارند **نبات جلاب** منفعتش را در کتاب مفرد یاد کردیم اما کردنش چنان
یک من شکر طبرزد وسه من آب در دیگی سنگین کنند وباتش نرم همی جوشانند وکفش بردارند وچندان بجوشانند که
چون انگبین شود انگه فرو گیرند وچون سرد شود در شیشهای آبگینه کنند که او را شیشه نباتی خوانند وسه چهار چوب
باریک پوست کنده در شیشه نهند چنانکه سرهای چوب در بن شیشه فراخ بود وسرش را بسته باشند وتا بیست روز
پس از میان شیشه از جلاب باقی مانده باشد شیشه را سرزیر کنند تا جلاب فرود آید انگه بشکنند ونبات
از وی بیرون آرند وهرگه که خواهند بکار دارند **ند** او دارویی بود که چون بر آتش نهند دل را قوی کند ودرمهای
را که خورده باشند نیک بود **صنعتش** عود دو درم سنگ خرد بکوبند ویک درم سنگ مشک را برسنگ بسایند ودو
عنبر نیک بگلاب بگدازند ومشک وعود با وی بیامیزند وجمله را بهم بسرشته وبرسنگی تنک کنند وگرویی از نکیهان
بدل واندکی کافور کنند وچون خشک شود بکار دارند **نرگسیه ابن ماسویه** کوید که او کرم وتر ست شهوت جماع را
قوی کند ومیانی را شاید که کار را بریح کنند وغذا ودندان صفرا را زیان دارد وتشنگی افزاید وعلاجش ترشیها بود که
پس از وی بخورند تا زیان ندارد **صنعتش** چنان باید پختن که گوشت کوفته را بپزند مگر انک خایه ومغز بادام کوفته در
زیادت کنند وصنعتش گوشت کوسپند در حرف کاف یاد کردیم **نشاسته مامرجوبه** کوید که او سرد وتر است آرنشاسته کندم
بود ولطیف تر از مغز بادام باشد خشکی اندامها را سود دارد وبر وسینه را نرم کند **صنعتش** بادام شیرین را پوست
کنند وخوش بکوبند وآب بپزند ودر ریش کنند تا نشاسته بود بزیر نشیند وآب صافی وبرانی بریزند انگه
بپزند ودر روزی چند بافتاب نهند تا خشک شود ودر برنی آبگینه کنند وبکار دارند **نطولی که درد سر را سود دارد**

صفتش بابونه واکلیل الملک وقصب ذریره از هریکی پنج درمسنگ ومرزنگوش ودرمنه وشبت از هریکی سه درمسنگ همه را با آب
بپزند ونیم گرمش برفرق سر ریزند وباری چند همچنین کنند نطول دیگر صفتش بابونه واکلیل الملک پنج درهم وکلم
تریج وبرگ از هریکی بهی همه را با آب بپزند ونیم گرمش با بر سر ریزند وباری چند همچنین کنند نقیع صبر یوسف ساهر
گوید که او بادهای سرد را از تن تحلیل کند ودرد سر را تحلیل کند صفتش بادآورد وشبتره از هریکی ده درمسنگ سه رطل
آب بپزند تا نیمه باز آید انگه ده درمسنگ صبر کوفته در وی کنند ولختی روغن بید انجیر وروغن بادام با وی بیامیزند وبکار
دارند نقیع صبر یوحنا گوید که او درد سر را که از بلغم بود سود دارد صفتش افسنتین رومی ده درمسنگ اسارون پنج درمسنگ قنطوریون
ومصطکی وگل خشک از هریکی سه درمسنگ صبر شش درمسنگ همه را کوفته وبیخته در برنی آبگینه کنند وسه رطل آب گرم بروی
ریزند وسه روز با قتاب بنهند وشب بجایگاه گرمش نگاه دارند پس از آن بپالایند وچهار وقیه از وی بایک درمسنگ
روغن بادام شیرین بسحرگاه نیم گرمش بکار دارند نقیع میوها اسحق گوید که او تبهارا که در اخر آمده باشد سود دارد واخلاط
فاسد را بجوی از تن تحلیل کند صفتش آلوی سیاه سی شمار میویز خراسانی بیست درمسنگ عناب بیست عدد پستان
سی دانه خرمای هندی بی استخوان بیست درمسنگ تخم کاسنی وترشن از هریکی چهار درمسنگ کشنیز خشک سه درمسنگ همه را
در برنی آبگینه کنند آب جوشیده بروی ریزند چندانکه زبرش بر آید وسه روز با قتاب بنهند وشب بجایگاه گرمش نگاه
دارند وبپالایند وبوقت حاجت نیم رطل با ده درمسنگ شکر سپید بسحرگاه بکار دارند نافع بود نمکسود اسحق گوید که بهترش آن
بود که گوشتش فربه باشد اوبطبع گرم وخشک است کسانی را شاید که کارها برنج یا رنجشان بلغمی بود وتری بر مزاجشان چیره
گشته باشد وغذایش اندک مایه بود واز بادی وخشکی کردن باشد نیمرساخین گوید که او شکم رفتن را که از سستی معده
بود وناگوار طعام را سود دارد صفتش گوشت مرغ یا گوشت بره بکار دارد پاره کنند ودر دیگ نهند وبیار وکشنیز تر
وروغن کنجد تازه باوی بیامیزند وبا اندکی آب بجوشانند چنانکه نیم پخته شود انگه دو رطل انار وانگشت دو رطل میویز خرد
بکوبند وسه رطل آب گرم بروی ریزند وبدست نیک بمالند انگه بپالایند ودر دیگ کنند واندکی بودینه وسه وقیه بادام
مقشر باوی بیامیزند وچون پخته شود لختی گلاب بروی ریزند وبکار دارند نیشوا با ملایی گوید که اگر از نیشو سازند
بپزند اوبطبع سرد وتر بود واگر از نیشوی خشک بپزند سرد وخشک باشد صفرا بنشاند وخداوندان معده گرم را نیک بود
وتبهای صفرایی را سود دارد اما چون بسیار خورند بر سینه را درشت کند ومرفه را زیان دارد وعلاجش آنست که
او را بگوشت گوسپند فربه وابزارهای گرم بپزند وبعد از وی خبیص با بادام بکار دارند صفتش گوشت را بکار دارد پاره کنند
وبا اندکی آب ویر بجوشانند ولختی کشنیز کوفته وبودینه وزیره وپیاز باوی بیامیزند تا نیم پخته شود انگه نیشوا اگر تر باشد
واگر خشک در دیگ کنند وبا آب بجوشانند تا نرم شود انگه فرو گیرند وچون اندکی سرد شود نیک بدست بمالند بعد از ان
آبش بپالایند وبا گوشت بیامیزند واگر سخت ترش بود آب بروی زیادت کنند وبآتش نرم بجوشانند وچون پخته گردد گ

دارند

دارند واگر بتابستان بیشتر خورند ازوی صفرا را نیک سود دارد والسلام

حرف هی

از کتاب دوم

غذاها وداروهای مرکب هاشمیه ابو جریح گوید که او لطیف تر از لوزینه بود بر سینه را نیک باشد وخداوندان
سرفه را سود دارد وجگرگاه وی بسیار خورند صفتش نشاسته را با آب حل کنند وزعفران بروی ریزند تا زرد شود
انگه بروغن کنجد تازه بتابه همچون لوزینه بپزند وچون نیک پخته شود در صحنی نهند ولختی گلاب وکافور بروی ریزند
وانگبین گرم بروی کنند وبکفچه نیک بپراکنند وچون سرد شود بکار دارند نافع بود هریسه گندم یوسف ساهر گوید
که بهترش آنست که بگوشت گوسپند وگندم کنند اوبطبع گرم وتر است شهوت جماع انگیزد وآب پشت افزاید و
مزاج معتدل را نیک بود وغذا بسیار دهد وکسانی را که کارها برنج کنند ایشانرا موافق باشد امّا کسانی که تن ...
بود معده شان ضعیف کند از جهت انکه هضم دیر شود وعلاجش آنست که پس از وی انگبین وبادیه خورند صفتش
گندم پاک کرده را با آب گرم بشویند وبسایه خشک کنند ودو سه بار چنین کنند تا پوستش بکلی با آب بشود
انگه یک رطل از وی در دیگ کنند وچهار رطل گوشت ویک رطل دنبه باوی بیامیزند وده رطل آب بروی ریزند
وبآتش نرم بجوشانند وکفش برداریند ونمک باندازه در وی کنند وهنگام جوشیدن پنج درمسنگ چوب دارچینی درمیان دیگ
نهند وشش ساعت رها کنند تا نیک بپزند پس از آن ویرا بچوبی یا بکفچه بزرگ بزنند تا سبتر شود انگه روغن گاو بروی
ریزند وبکار دارند هریسه برنج عیسی گوید که بهترش آن بود که بگوشت بره فربه وبرنج جوهری بپزند اوبطبع معتدل
بود وهضم کرده وبگوارد اما غذا اگر دهد همه کس را موافق باشد از ان سبب که بر معده سبک بود صفتش گوشت
گوسپند را بکار دارد پاره کنند ودر دیگ نهند وپنج درمسنگ چوب دارچینی واندکی نمک باوی بیامیزند وآب بروی
ریزند چندانکه زبرش بر آید وبآتش نرم چندان بپزند که ریزان شود انگه فرو گیرند وگوشت از وی بدر آرند ولختی
کوفته بروی ریزند انگه برنج را بشیر نیک بپزند چنانکه در حرف بی یاد کردیم وچون پخته شود گوشت را در وی کنند وبکفچه
نیک بزنند تا سبتر شود انگه با روغن بادام بکار دارند نافع بود هلام مدایی گوید که هلام آب سکبا را خوانند که سرد شده
باشد واگه او را با ابا بوده باشد وگوشت گوساله پخته وانگدان در وی کنند با گوشت بزغاله اوبطبع همچون افشره بود
تیزی خون وصفرا بنشاند وانگدان اگر در وی بسیار کرده باشند خداوندان گرمی را نشاید مگر که اندک کرده باشند تا همه کس
را موافق بود وبهترش آنست که بگوشت بزغاله کنند از آن سبب که او سبکتر بود ولطیف تر باشد وغذایش پسندیده
بود هلیله پرورده جالینوس گوید که او معده را قوی کند وطعام را هضم کند وباسور را سود دارد وسستی اندام را که
از بلغم بود بگشاید وبینایی چشم را تیز کند صفتش صد هلیله کابلی را جمله در سفالی کنند وآب بروی ریزند چندانکه زبرش بر آید
وپنجاه درمسنگ خاکستر چوب انگور باوی بیامیزند وبر سه روز آب وخاکسترش را بدل کنند تا ده روز بر آید انگه هلیله را
پاک بشویند ودر ظرفی پاک کنند وآب چندان بروی ریزند که زبرش بر آید ویک بکفچه پوست کنند کوفته باوی بیامیزند

وبانش نرم چندان بجوشانند که نیک پخته شود اگر خشک گردد وچون سرد شود جمله را بر کوبی نرم آهسته پاک کنند با پوستش
بر نیفکنند وبجوال دو روز ده سوراخ در سر یکی کنند و ... انگبین کنند وانگبین با نگره ... زد بر ... چند انگ زیرش بر آید
وبعد از بیست روز انگبین او را جدا کنند و ... انگبین صافی بجوشانند وروی کنند تا هیچ تری اندر او نماند پس آن
خوانند که قوتش ومنفعتش بیشتر بود دوا رحمت ... تقیل بقرنفل ومیل وجوز بویا از هر یکی ده درم سنگ خرد کوفته با
بیایزد و دو دانگی مشک سوده در وی کنند و بر قسمت ... تا شش ارزی بکار دارند نافع بود والسلام حرف
واو از کتاب دوم در غذاها وداروهای مرکب وندی یوحنا گوید که او بپارسی خونی رنگ گون بود در ریشی چشم
ورمد را سود دارد صفتش سپیداب واقلیمیا ... وصمغ عربی وشادنه از هر یکی چهار درم سنگ نشاسته وافیون و
زعفران وروی سوخته از هر یکی نیم درم سنگ ... همه را کوفته بپرنیان بپیزند ودیگر باره در ... ون بسایند
وبهنگام حاجت در چشم پراکنند نافع بود وزدی ... گوید که او در ریش چشم را چون بادی جنبد در چشم پراکنند درست
کند صفتش شادنه شسته و دره سوخته از هر یکی ... پوست خایه اشترمرغ نیم ... همه را کوفته وبیخته ودیگر باره در ناو
بسایند تا نرم شود وانکه در چشم کشند نافع بود وزدی ... گوید که او چشم را جلا دهد وتشنگی کند و مانده بود وبر ...
صفتش روی سوخته وشادنه ونشاسته از هر یکی ... درم سنگ سپیداب ارزیز شسته درم سنگ صمغ عربی ... درم سنگ
اقلیمیا ... درم سنگ همه را کوفته وبیخته بوقت حاجت در چشم پراکنند نیک بود والسلام حرف ...
از کتاب دوم در غذاها وداروهای مرکب ... محمد زکریا گوید که یارها بخوردن ... کنند تر
از معلوم خیاه ... وداروهای دیگر باشد الاین یاره ... صعب را سود دارد وآمیزشهای بلغمی وسودا
از تن فرود آرد وتنگی نفس وسرگشتن ودرد ... امتلا بود زایل کند وقولنج را بگشاید ودرد ... و...
رانیک بود وزرد آب را از شکم فرود آرد ... رانیک بود چون پنج درم سنگ ... کتر بود ...
... باوی بیامیزند ودرد شکم ودرد زهدان را سود دارد ... معجون پنج درم سنگ آب سداب با وی بیامیزند ودرد ...
... را زایل کند چون دو مثقال از وی با آب ... بکار دارند صفتش تخم حنظل ده درم سنگ فراسیون واسطو خودوس
وخربق سیاه وسقمونیا وبلیل ودار بلیل از هر یکی ... درم سنگ بیازموش وفرفیون وحجر سقوطری وجنطیانا ...
کاوشیر وتخم کرفس کوهی از هر یکی ... درم سنگ ... وسکبینج ودرباک وسنبل وابخر وپودینه کوهی وزراوند
گرد از هر یکی ... درم سنگی الخ آنچه دارو ... صمغ بود جمله ... بیخته ... تا بگداز ند وداروهای دیگر با کوفته ...
چند آنکه جمله داروها بود انگبین برشته ودر سبوی ... کنند وبعد از شش ماه ... مثقال با پخته ... بکار دارند
وقوت این دارو تا چهار سال بماند یارهٔ اندروماخس گوید که این یاره ... ومالیخولیا وترسیدن
را که بی سببی بود نیک باشد وتشنگی ... صفتش اسطو خودوس وکافیطوس وغاریقون وخربق سیاه

وبلیل

وبلیل سپید وسیاه ومازریون وسقمونیا وزیره بریان کرده از هر یکی ... درم سنگ زعفران وفرفیون ودوشه از هر یکی ... درم سنگ
ورماتی ... درم سنگ افتیمون خرخیار دو درم سنگ همه را کوفته وبیخته در پنج رطل انگبین برشته ودر سبوی ... کنند وبعد از شش
ماه دو درم سنگ بکار دارند یارهٔ ابن سینا از کتاب قانون بیماریهای سرد را سود دارد ومعده واحشا را از آمیزشهای فاسد
پاک کند وتن درستی بر مردم نگاه دارد وبینایی چشم را تیز کند صفتش خربق سیاه وگل ارمنی از هر یکی ده درم سنگ تخم حنظل وبلیل سپید
وافتیمون وغاریقون از هر یکی ... مثقال صبر ... مثقال نمک ... دو دانگ ... وحاما واسارون ودانه بلسان
وحاشا وسعتر وتخم کرفس دشتی وبستانی وزنجبیل از هر یکی ... درم سنگ گل ارمنی نیم مثقال کاوزبان ده درم سنگ تخم شاهسپرم
وتخم پلنگ مشک وتخم بادرنجبویه وتخم ... وپودینه بستانی ... از هر یکی ده درم سنگ همه را کوفته وبیخته با چندان که جمله او
بود انگبین برشته وبعد از شش ماه دو درم سنگ بکار دارند وقوتش تا ... سال بماند یارهٔ ... این یاره درد سر کهن را
سود دارد وبینایی چشم را قوی کند وبیماریهای بلغمی را منفعت دارد صفتش کاذریوس واسطو خودوس وبلیل سپید وزیره
بریان کرده از هر یکی چهار وقیه غاریقون وفرفیون از هر یکی پنج وقیه تخم حنظل ... درم سنگ ونیم ... ده درم سنگ خربق سیاه
وسقمونیا وصبر از هر یکی پنج وقیه وشش ... وقیه ونیم همه را کوفته وبیخته با انگبین برشته ودر سبوی ... کنند وبعد از شش ماه
چهار درم سنگ بکار دارند نافع بود یارهٔ بقراط این یاره تریهای فاسد را از معده پاک کند ودرد سر وآنکه بخارهای فاسد
بود وبیماریهای سودایی را نیک بود صفتش جنطیانا وسنبل وزراوند گرد وسلیخه ودارچینی از هر یکی ... درم سنگی تخم
کرفس کوهی وکاذریوس ومصطکی واسطو خودوس از هر یکی ... درم سنگی ونیم صبر ... ده درم سنگ ونیم تخم حنظل شش درم سنگ
همه را کوفته وبیخته ... چندان که جمله داروها بود انگبین برشته ودر سبوی ... کنند وبعد از شش ماه دو مثقال ...
مثقال بکار دارند وقوتش تا چهار سال بماند یارهٔ بقراط این یاره دیوانگی ومالیخولیا وبیهوده گفتن ... عقل ...
... ودرد سر کهن وسرگشتن وفالج ولقوه وتشنج وآب فرود آمدن اندر چشم همه را نیک بود صفتش خرخیار وبلیل
سپید وسیاه ودار بلیل وکاذریوس از هر یکی ... مثقال زعفران ... وسقمونیا از هر یکی ... دو دانگ ... چهار
دانگ همه را کوفته با انگبین برشته ودر سبوی ... کنند وبعد از شش ماه دو مثقال بکار دارند نافع بود یارهٔ
ثابت قره این یاره بینایی چشم را بیفزاید ودرد سر وشقیقه ودرد جگر وسپرز را نیک بود صفتش تخم حنظل ... درم سنگ
کاذریوس وسلیخه وبلیل سپید وسیاه ودار بلیل از هر یکی دو درم سنگ ... وزعفران از هر یکی ... درم سنگی سقمونیا
شش درم سنگ افتیمون دو درم سنگ همه را کوفته وبیخته با انگبین برشته ودر سبوی ... کنند وبعد از
شش ماه چهار درم سنگ بکار دارند وقوتش تا ... سال بماند یارهٔ جالینوس این یاره ... ولطیفتر از یاره ...
بود فالج ولقوه وتشنج وسستی اندامها را نیک بود وآمیزشهای ... را از معده واحشا فرود آرد وسستی مثانه و
بیرون آمدن آب ناخواست مردم نیک بود صفتش تخم حنظل وغاریقون وبیازرد ... بریان کرده ...

سقمونیا و خربق سیاه و میوفاریقون و فرفیون از هر یکی پانزده درمنک بسباسه و افتیمون و مقل ازرق و کاذریوس و سلیخه
و فراسیون از هر یکی پنج درمنک قرصانی و سکبینه و زراوند دراز و بلبل سپید و سیاه و دار بلبل و دارچینی و کاوشیر و سیاه
و تخم کرفس کوهی و زعفران و صبر از هر یکی چهار درمنک ابخا این داروها صمغ بود جمله را بجینه بیاغارند تا بگدازد و داروهای دیگر
را کوفته و بیخته جمله را با انگبین بسرشند و در سبوی زکین کنند و بعد از شش ماه دو مثقال بآبی کنند و هلیله کابلی و افتیمون
و میویز و نمک هندی بخته باشند بکار دارند و قوتش تا چهار سال بماند یاره روفس این یاره آبزشهای بلغمی و سبز
را از اندامها فرود آرد و داء الثعلب و داء الحیه را نیک بود صفتش تخم حنظل و کاذریوس از هر یکی بیست درمنک صبر پنج
درمنک سکبینه و کاوشیر از هر یکی شش درمنک خربق و داروده درمنک تخم کرفس کوهی و زراوند کرد و بلبل سپید
و سلیخه و دارچینی و زعفران و زنجبیل و جعده و قرز از هر یکی دو درمنک داروها را خوب بکوبند و صمغها را بجینه فرغار کنند
تا نرم شود و جمله را بجندان که جمله داروها بود انگبین بسرشند و در سبوی زکین کنند بعد از شش ماه دو مثقال از وی با
چهار وقیه آبی کند و روی افتیمون و شهرتره و هلیله سیاه و میویز و غاریقون و اسطوخودوس و کمافیطوس و بسباسه و کاوزبان
بخته باشند و انکه صافی کرده بکار دارند و قوتش تا پنج سال بماند یاره فیقرا این یاره بلغم را از رنج را پاک کند و درد سر را که
بجهت معده بود نیک باشد و قولنج و بستگی آب تاختن را بگشاید و درد بندها و فالج و لقوه و سستی اندامها و گرانی زبان را منفعت
دارد صفتش مصطکی و سنبل و دانه بلسان و دارچینی و زعفران و سلیخه و اسارون و چوب بلسان از هر یکی دو درمنک
همه را کوفته و بیخته و در بین انگبینه کنند و بعد از شش ماه سه درمنک با انگبین تمام بسرشند و بکار دارند و قوتش تا چهار سال بماند
یاره فیقرا از نماذ و عزتیان که آزموده اند سودا و بلغم و سستی اندامها را و ضعیفی معده و بد گواشتن تا چهار سال بماند
صفتش تخم حنظل بیست درمنک سنبل و سلیخه و دارچینی و زعفران و زنجبیل و جعده و قرز از هر یکی دو درمنک همه
را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در سبوی زکین کنند و خوردنش مثقالی بود بآب کندرو و افتیمون و شهرتره و هلیله سیاه و میویز
بخته باشند سحرگاه بکار دارند یاره فیلقرا از تألیف ابن ماسویه بروایت یوسف ساهر صفتش دانه بلسان و حب بلسان
و مصطکی و دارچینی و سنبل رومی و سلیخه و شکوفه اذخر و قرنفل و بسباسه و جوزبویا و افشره غافث و اسارون از هر یکی
زعفران نیم درمنک خفض هندی چند همه داروها جمله را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در سبوی زکین کنند و بعد از شش ماه
دو درمنک بکار دارند و قوتش تا دو سال بماند یاره فیلغوناس این یاره مالیخولیا و درد سر و درد معده را از آبزشهای
بلغمی پاک کند صفتش فراسیون و اسطوخودوس و خربق سیاه و کمافیطوس و کاذریوس و قطراسالیون و جعده و زراوند
کرد و فودنج و بلبل و دانه بلسان و سیر دشتی و سلیخه و میوفاریقون و شکوفه اذخر و سنبل از هر یکی ده درمنک افتیمون و
غاریقون و بسباسه و تخم حنظل از هر یکی سه درمنک چهار شش وقیه همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در سبوی زکین کنند و
بعد از شش ماه سه مثقال با یک کرم بکار دارند و قوت این یاره تا سه سال بماند یاره لوغادیا این

یاره را

یاره را منفعت بسیار بود و آزموده اند بد فعات تن را از خلطهای فاسد پاک کند و
بلغمهای رنج را از معده فرود آرد و سکته و تشنج و فالج و صرع و جذام و داء الفیل و بیلیسی و بهق
و سعفه و درد سر و شقیقه و کرکرش و سر گشتن و تنگی نفس و فساد عقل و آماسهای کرده و
مثانه و نقرس و عرق النسا و لرزیدن اندام و داء الحیه و ریش شش بجمله همه را نیک
بود و بستگی حیض را بگشاید صفتش تخم حنظل پنج درمنک پیاز دشتی
بریان کرده و غاریقون سقمونیا و خربق سیاه و وشه و سیر دشتی از هر یکی دو درمنک و نیم
افتیمون و کاذریوس مقل ازرق و صبر از هر یکی پنج درمنک حاشا و ساذج هندی و میوفاریقون و فرا
سیون و جعده و سلیخه و بلبل سپید و سیاه و دار بلبل و زعفران و دارچینی و کاوشیر و بسباسه و سکبینه و
بیان خود و قرصانی و تخم کرفس و زراوند دراز و افشره افسنتین و فرفیون و سنبل و حاما و زنجبیل و خنطیانا
ی رومی و اسطوخودوس از هر یکی دو درمنک ابخا این داروها صمغ بود بجینه بیاغارند تا بگدازند و داروهای
دیگر را کوفته و بیخته همه را با انگبین بسرشند و در سبوی زکین کنند بعد از شش ماه مثقالی از وی بآبی که در
وی افتیمون و بسباسه و زراوند کرد و هلیله کابلی و کاوزبان و اسطوخودوس از هر یکی بقدر حاجت بخته
باشد سحرگاه بکار دارند و قوتش تا چهار سال بماند یاره مرکب حنین کوید که او درد سر و درد مغز را از خلطهای
فاسد پاک کند و درد جگر و بستگی قی را بگشاید تبهای کهن را زایل کند صفتش اسطوخودوس پنج درمنک
شکوفه اذخر و افشره غافث و افشره افسنتین از هر یکی دو درمنک و نیم جعده سه درمنک سنبل و دارچینی
و اسارون و سلیخه و حب بلسان و زعفران از هر یکی دو درمنک صبر چند همه داروها خرد کرده دو درمنک
بکار دارند با انگبین سرشته یاره یوحنا تشنج و درد سر کهن و سودا و لرزیدن اندامها همه را نیک بود صفتش
تخم حنظل بیست درمنک کاذریوس و فراسیون و غاریقون و اسطوخودوس از هر یکی ده درمنک
زراوند دراز و تخم کرفس کوهی و بلبل سپید و سکبینه و کاوشیر از هر یکی پنج درمنک قرز و سنبل
و جعده و زعفران و دارچینی از هر یکی سه درمنک ابخا صمغ بود با انگبین بیاغارند و با آتش نرم
نرم بجوشانند و داروهای دیگر کوفته با وی بیامیزند و از آتش فرو گیرند و در سبوی زکین کنند
و بعد از شش ماه سه درمنک بکار دارند و قوتش تا چهار سال بماند و زنان ضعیف شوند

والسلام

السعی فی جهات المحتمله سو کلا من لما لعات کلها من جمیع الاسود و البلاد

ابدال غذاها و داروهای مفرد و مرکب این کتاب الطب

حنین گوید که شیخ اجل حکیم کمال الدین بدیع الزمان ذوفنون ابو الفضل حبیش بن محمد بن حنین المتطبب التفلیسی
رضی الله عنه که چون از تصنیف این کتاب بپرداختیم صواب دیدیم که اخر این کتاب مختصری از ابدال داروها یاد
کنیم تا کتاب ما کامل تر بود و نیز اگر داروئی معدوم باشد از داروهای مفرد و مرکب بدل وی از پنج یاد کردیم بکار دارند
از مقصود باز نمانند و ترتیب نهادش را هم بر حروف معجم یاد کنیم تا چونین رااسان تر باشد ان شاء الله تعالی

حرف الف افسنتین بدلش سنج ارمنی ✿ اسطوخودوس بدلش فراسیون ✿ اسارون بدلش قردمانا ✿
ابهل بدلش سلیخه و جوز سوده دو دو چندان که او بود ✿ ازادرخت بدلش از بهر دراز موی برگ کش برگ شهدانه ✿ اشق
بدلش از بهر سوده اثرید بجندانک او بود و سکبینج جاوشیر ✿ اصابع صفر بدلش از بهر جوانگی یک چند او و نیم چند او مزار کشا
و سکبینج سعد ✿ افیون بدلش شش چند او تخم بنگ و دو چند او تخم لفاح ✿ امرود سیاه بدلش بچند او دخرما ✿ اذخر
بدلش بچند او آب تمجا حرف بی بلادر بدلش چهار یک او بیخ لبسان و شش یک نفت سپید و پنج چند او قندق
بونگان بچند او زیره کرمانی و یک چند او و نیم درونه ✿ بلیله بدلش از بهر درد سر کوفتن بود بابونه ✿ باذرنجبویه بدلش از
بهر شادی و قوت دل سه چند او ابریشم و پوست ترنج سبز ✿ پرسیاوشان بدلش از بهر درشتی بچند او بنفشه و نیم چند
وبید مرام ✿ بادآورد بدلش از بهر سودا بچند او و نمک هندی و یک چند او افتیمون ✿ بهمن بدلش رجها الکر
نبل سپید بدلش نجبیل بلیلج بدلش در علتهای سر بچند او نارمشک و نیم چند او نارمشک و نیم چند او تخم معصفر
پوست کنده و سکبینج سودنجان ✿ بربل بدلش بچند او جندن سرخ و چهار یک تخم بنگ ✿ برگ خار بدلش تخم یبنبر
✿ بان بدلش بچند او روغن اس نیم چند او پوست سلیخه و ده چند او بسباسه ✿ بابونه بدلش از بهر درد سر و قوت
تن بر نجاسف و نیم چند او پنج انگشت و بچند او افتیمون و نمک هندی از هر یکی نیم چند او ✿ بشنان بدلش کشت بر
کشت ✿ بیروز نوش بدلش بچند او آب تمجا حرف تی ترنگبین بدلش شکر جرزد ✿ تخم مرو ددشتی بدلش
اسپیوش تخم تر بدلش شاهسپرم ✿ تربد بدلش از بهر بلغم و سودا بچند او غاریقون و سکبینج افتیمون ✿ ترنج
بدلش فراسیون ✿ تریاک عزه بدلش تریاک چهار دارو حرف ثی ثافسیا بدلش بچند او نه تخم اسپندان و
سکبینج کثیرا ✿ تنامیای بزرگ بدلش بچند او افسنتین ✿ تنامیای خرد بدلش نقیع افسنتین ✿ ثیا ذریطوس
بزرگ بدلش ثیاذریطوس خرد حرف جیم جوب لبسان پنج یک او پوست سلیخه ✿ جنطیانا بدلش از بهر اماس
جگر و سپرز بچند او پنج کرفس رومی و نیم چند او اسارون و پنج یکش کبر ✿ جنده از بهر سبکی معده و آب نکشتن بدلش
نیم چند او پوست شاخ انار تر و سکبینج پوست جوب سلیخه حرف حی حرمل بدلش ادخر ✿ حضض بدلش بچند
بیلزهره و بوبل و جندن از هر یکی یک نیمه ✿ حاما بدلش وج ✿ حاشا بدلش از بهر بلغم و سودا تربد و افتیمون دو چند او

اوده

بوده ✿ جب اسطیقون بدلش بچند او فیلغراد من حرف خی خداوردو بدلش از بهر یرقان سیک او ریناوند
خسوداروه بدلش قرنفل قرنفل ✿ خربق سیاه بدلش نیم چند او مازریون و سکبینج غاریقون و بعضی از حکما گفته
اند که بدلش از بهر درد کرده بچند او دو دارچینی و نیم شحم الحنظل جبار جنبر محمد زکریا گوید که بدلش انگور رو باه و زعفران
ابن سینا گوید که بدلش بچند او ترنگبین و سکبینج میویز بی دانه و هشت یکش ترید ✿ خون سیاوشان بعضی از
حکما گفته اند که بدلش کاه ربود بود فیلی حرف دال دارچینی دو چند او کبابه یا ابهل ✿ درونه بدلش بچند او زرنباد
و سکبینج قرنفل ✿ دارشیشعان بدلش از بهر منفعت تنها بچند او اسارون و نیم چند او درونه ✿ دواله بدلش قردمانا ✿
دادی بدلش از بهر تحلیل اماها سیک او جوز مغز و نیم چند او ابهل نان آبستن راشاید خوردن ✿ داروی قبط بدلش
داروی کهف ✿ دخونا بدلش کرکم دارو حرف ذال ذرور زرد بدلش از بهر سوختگی آتش مرهم کافوری ✿
ذیاس بدلش از بهر داء الثعلب دانه لبسان ✿ ذرور سپید بدلش شاف خلوقی حرف ری ریوند بدلش از بهر
منفعت جگر چند او و نیم چند او و پنج یکش لسان العصافیر ✿ روغن خیری سرخ بدلش روغن بنفشه و روغن سوسن و روغن
شاهسپرم ✿ روغن بان بدلش روغن مصطکی ✿ روغن فرفیون بدلش روغن حبة ✿ روغن لبسان بدلش روغن
تربد و روغن بادام تلخ از هر یکی بری ✿ روغن بادام تلخ بدلش روغن استخوان شفتالو ✿ روغن ترید بدلش روغن
کادی ✿ روغن پنج انگشت بدلش روغن سوسن اسمانگون ✿ روغن زیت بدلش روغن جوز ✿ روغن بنفشه بدلش روغن
نیلوفر ✿ رب آبی بدلش رب انار ✿ رب انار بدلش رب غوره ✿ رب خرنوب بدلش رب ینبوت ✿ رب ینبوت بدلش
رب الو ✿ رب ریواج بدلش رب غوره حرف زی زرنباد بدلش شیطره ✿ زیت بدلش از بهر زهرهای کشنده
سک زنقای تر بدلش مغز ساق کافه ✿ زعفران بدلش بچند او قسط و چهار یکش سنبل و شش یکش پوست سلیخه ✿ زرنیخ
زرنیخ بدلش بچند او قنطوریون باریک و نیم چند او تخم خیار بادرنگ ✿ زراوند دراز بدلش بچند او زرنباد و نیم چند او
عنزروت ✿ زراوند گرد بدلش بچند او قسط و سکبینج بسباسه ✿ زراسقون بدلش از بهر قوت معده نیم چند او افسنتین
✿ زرنب بدلش بچند او سلیخه و کبابه ✿ زهره کلنک بدلش زهره کبک ✿ زهره گوسپند کوهی بدلش بچند او زهره بز
✿ زهره افعی بدلش زهره خوس ✿ زهره شیر بدلش بچند او زهره خرس حرف سین سادۀ هندی بدلش سپندان
سکبینج بدلش بازرد ✿ سورنجان از بهر درد بند ها بچند او برگ خیار و نیم چند او مقل ازرق ✿ سرمه بدلش ارزیز سوخته
✿ سلیخه بدلش دارچینی ✿ سک بدلش بچند او عنزروت سرخ و نیم چند او پوست انار ✿ سقولوقندریون بدلش
فریون ✿ سیالیوس بدلش جافو ✿ سنجرنیا بدلش امرود سیاه ✿ سفوف زرشک بدلش سفوف تباشیری ✿ سفوف
خرنوب بدلش سفوف دانه میویز حرف شین شهتره بدلش از بهر تنها نیم چند او شاه تره یکی ✿ شیطره بدلش زرنباد
✿ شقاقل بدلش بوزیدان ✿ شیر بزیدان شیر گاو ✿ شیر خر بدلش شیر بز ✿ شراب آلو بدلش شراب انار ✿ شر

حرف صاد صمغ قنطارغان بدلش شیلم ٭ شراب آلو بدلش شراب خوره ٭ شراب ریواج بدلش زرنگ

صمغ جوز بدلش کثیرا ٭ زبان گنجشک زیره بود گرم ٭ صاقانی دارویی بود ٭ صمغ سذاب بدلش صمغ ٭ صمغ اقاقیا بدلش صمغ بادام ٭ صمغ آلو بدلش

ضاد [illegible] ٭ ضاد سقوماطن بدلش ضاد و سیلطان ضاد **حرف ضاد** عاقرقرحا نیم چند او بدلش صبر ٭ صمغ بدلش تجند

طاریفل بزرگ ٭ بوی زرگی از سنک ارده و خرد و میان و بریون بدلش حرفی طل **حرف طا** ضاد سبز بدلش

عرطنیثا بدلش از برزنجا ٭ **حرف عین** کاه و برشت روغن سیاه ملیلا بدلش خرد ٭ طاریفل خرد بدلش طاریفل

تجند او وج دو اوتجند و کرم سهای ابرا از بدلش عوسج ٭ بری بوی از زرگی بودینه و ترنج و زراوند او تجند

غافث سیسنبر برگ بدلش غار **حرف غین** او تجند زرگی از یاسمین روغن و میان بدلش عکس ساخ

افتیمون و سکبیس دو بدو تر او تجند سودا و بلغم از بدلش غاریقون ٭ افستنتین او چند نیم و اسارون او تجند بدلش

دو درم و دو نه چرو او تجند بدلش ماشیر **حرف فا** بود فرفیون کش برگ که گویند انجیکان از بهر و خرنب کش و ده

نیم چند او کم اسارون نیم و چند و دو بوی سنبل و تجند بدلش فراسیون ٭ روغا پوست بدلش فلونیا ٭ بسباسه

قسط بدلش نیم **حرف قاف** قاقل او تجند نیم و فنقی او تجند بدلش ملیخه ٭ سیاه بلک بدلش قوفل

قرنفل خشک بدلش ٭ بوبا میل بدلش قاقله ٭ سپنه بدلش گویند بعضی و خر او بدلش قردمانا ٭ عاقرقرحا او چند

دهان شت نقرس از بهر باریک بدلش قنطوریون ٭ درم و رب و دانه با میویز سکبیس و ترنگبین او تجند نیم

کندس بدلش تجند **حرف کاف** مشک دارویی بدلش قنداوقیون ٭ فرفس آب و بادیان آب بدلش کل فرس

و سالیوس و تجند نیم بدلس کافیطوس ٭ فندریون یاسقولو غافث بخ بدلش کاذریوث ٭ بیل سکبیش و مازریون جوز

بیل بدلش بابونه ٭ شیطرج و عاقرقرحا او تجند فالج و بیبا در از بهر بدلش کندرو ٭ سوخته روی بدلش کل ٭ سلیخه کش جار

کنانه بدلش ٭ افستنتین او تجند بدلش هندی بود دارویی کمیک ٭ قیصوری کل بدلش که گویند **ابن ماسویه** و شیر کاو بویا

کوارش ٭ دانه مورد و بتری بدلش نار کوارش ٭ بادیان آب و خام انکبین بدلش کلنکبین ٭ خرنبا بدلش دارو کرکم رویا

حرف لام کندرو کوارش بدلش مصطکی کوارش ٭ خوب دارویی بدلش جوزی کوارش ٭ زیره کوارش بدلش کوارش بلیل

لبنی بدلش ٭ مره جوز او چند نیم و سرخ بهمن او چند نیم و سرخ توذری او تجند بدلش فر العصافیر لسان ٭ فرابیون بدلش لاعیه

لک کوکه لعوق بدلش مطبوخ لعوق ٭ انگدان دارویی بدلش لوفاذیا ٭ یاسمین روغن دو چند ان و خرد بیاقی او تجند

و بعضی طالیسفر بدلش اشیع کل مشک ٭ سیاه بلیل او چند نیم که گویند از یکان بوی بدلش مر **حرف میم**

مرزنگوش ٭ سیاه بلیل او چند نیم و او تجند کویند **ابن ماسویه** بدلش خرد میان ٭ بویا جوز و تجند بدلش که گویند ازبکا

مامیران ٭ غرزه تریاک بدلش مثرودیطوس ٭ درهام و آب بدلش زوفا مطبوخ ٭ الفار آذان و او تجند بدلش

نارمشک ٭ جوزی بودینه او تجند بدلش نعنع **حرف نون** جوبه زرد او چند دو نعنع شکم بهر از بدلش

۲۱۲

السقی [illegible] جمیع الشوم [illegible]

اختیارات آراء الاطباء فی خاصیتها

منافع التشریح

قال جالینوس انه یفید کثیرا و یولد منیا و یدر البول و یزید فی شهوة الباه و لا یطلق و لا یسهل و یشهی الطعام قال حنین اذا سلق [illegible] و طبخ باللحم و الخردل یقوی المعدة و یزید فی شهوة الجماع و ماؤه ینفع من الخضرة قال ماسرجویه انه یهیج الباه و یزید فی المنی [illegible] بالمعدة مولد [illegible] و قراقر و بزره ینفع من الاوجاع الباردة و القولنج الشدید

قال دیسقوریدوس ینفع من الخراجات العارضة فی البدن من خارج و ینفع من وجع الحلق و اللهاة و من السعال الحادث من الیبس و یقوی الاعضاء اذا طلی مرارا علی البدن و ینفع الاستسقاء اذا خلط بالدهن و یبنی [illegible] اذا شرب منه بالشیء الیسیر ینفع و من الحکة قال جالینوس انه یحلل الاورام و ینفع [illegible] مقوی للاعضاء و اهل المفلوج [illegible] وجع الصدر و الحلق مقوی للامعاء [illegible] ینفع المعدة [illegible] یزید فی المنی

قال الرازی انه صنف من خس الحار و ورق کورق الخس [illegible] یشاکل السواد و یحمر فی الصیف و عوده کالدم [illegible] قال ینفع الیرقان [illegible] قال ماسرجویه [illegible] دابغ للمعدة [illegible] و منه اقوی و منه [illegible] و منه ابولوس [illegible]

قال یوحنا بن سرافیون [illegible] ینفع من اوجاع المفاصل و وجع [illegible] و یزید شهوة الباه و یقوی الاعصاب و یحلل الاریاح الباردة و ینفع من [illegible] البلغم و السوداء [illegible] قال ابن ماسویه ینفع من وجع المفاصل [illegible] و کان الوجع من رطوبة و کذلک ینفع من وجع الورکین و الرکبتین و الساقین و من النقرس و الفالج و اوجاع الارحام و احتباس الرحم الباردة

قال جالینوس [illegible] البدن اکثر ما ینفع [illegible] القلب و یورث [illegible] و الامراض الباردة و [illegible] الادویة [illegible] [illegible] و اما دیسقوریدوس و فولس و اریباسیوس [illegible] مکرومة [illegible] جالینوس [illegible] المنفعة و المضرة

قال روفس [illegible] یحلل الاریاح الباردة و ینقی الصدر من الرطوبات اللزجة و الاخلاط الباردة قال جالینوس ینفع من الاوجاع الباردة و من [illegible] و الزکام [illegible] قال دیسقوریدوس ینفع من الصرع و الخدر و الاریاح الباردة العارضة فی الدماغ [illegible] و یسعط به ینفع [illegible] و یفتح [illegible] فی الدماغ من الاخلاط اللعجة و السوداء

قال الرازی [illegible] حارة لطیفة محللة [illegible] من الکزاز و المضرة باردة فی الاولی [illegible] [illegible] ینفع من [illegible] الدم و المضرة [illegible] المعدة و اما [illegible] فی الباذاورد [illegible] فی لون الماء

قال ابن ماسویه اذا [illegible] علی الجبین [illegible] قال اسحق اذا طلی علی [illegible] [illegible] فینفع قال [illegible] یحلل الاورام و الخنازیر [illegible] [illegible] و ذلک منفعة بینة

قال جالینوس ینفع من الدود و الحیات و حب القرع و من ارباح القولنج قال دیسقوریدوس ینفع من لسع ذوات السموم القاتلة [illegible] [illegible] و العصب [illegible] و من وجع الطحال [illegible] و یحلل الاریاح [illegible]

قال بقراط ینفع من عرق النسا و النقرس و الفالج و من الاریاح و البلغم [illegible] قال دیسقوریدوس ینفع من الصرع [illegible] [illegible] و البرسام و السل و وجع الجنب و الخاصرة [illegible] و وجع الورکین و عرق النسا و النقرس [illegible] قال [illegible] ینفع من الاعیاء و الصرع و الجذام [illegible]

قال دیسقوریدوس [illegible] المعدة من الاخلاط [illegible] ینفع [illegible] الراس [illegible] و یحلل [illegible] المزاج البارد [illegible] ینفع [illegible] الراس [illegible] الباردة [illegible] المعدة [illegible] قال اریباسیوس [illegible] [illegible] و یحفظ صحة البدن

قال ابن ماسویه [illegible] خراسان [illegible] قال الرازی انه الطف و اقوی من الترنجبین [illegible] یلین الطبع و یسهل الصفراء و یلین خشونة الصدر [illegible] قال حنین [illegible] البدن و الصفراء بخاصیته و یسکن العطش و الشربة منه من عشرة دراهم الی عشرین درهما

قال اریباسیوس انه نافع من السعال و الخشونة فی الحلق [illegible] للمعدة مضاد للسموم قال الرازی انه [illegible] [illegible] و یضعف المعدة [illegible] قال اسحق [illegible] الحلق [illegible] للسموم [illegible] المعدة [illegible] الطبیخ اذا طرح علی [illegible]

واما الدواء الغابی هو الذی [illegible] ان یخالط تلک الرطوبة و[illegible]

حرف التاء

اسماء الادویة	ماهیتها	مختارها	طبایعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
تربد	اوراق [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترنجبین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تفاح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تمر هندی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تنکار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تودری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
توتیا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
توت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فاجمادها للاخلاط والتی تفعل بالخاصیة فبمصادمتها للروح الذی به قوام الحیاة

اختیارات آراء الاطباء فی خاصیتها

مقدار الشربة	
[illegible]	قال جالینوس [illegible]
[illegible] درهم	قال ابن ماسویه [illegible]
[illegible]	قال مسیح [illegible]
[illegible]	قال جالینوس [illegible]
[illegible]	[illegible]
درهمان [illegible]	قال الرازی [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] درهم	[illegible]
[illegible]	قال جالینوس [illegible]
[illegible]	قال [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	قال ابن ماسویه [illegible]
[illegible]	قال الرازی [illegible]
[illegible]	قال ابن ماسویه [illegible]

ولنا الفاذ زهر الترياق فيما كل دواء من شأنه الحفظ على الروح قوة صحيحة ليدفع بها ضرر السم عن نفسه وكان اسم الترياق بالمصنوعات فنسبة أولى فاسم الفاذ زهر ما المفردات الواقعة عن الطبيعة ... الباب من المطبوعات

اسماء الادویه — حرف الذال

الاسم	عربی	فارسی	یونانی	سریانی	ماهیتها	مختارها	طبایعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
ذباب	مگس	ذوتیقی	...	[illegible]	حیوان معروف	[illegible]	[illegible]	من انتشار الاجفان	[illegible]	[illegible]
ذراریح	معروف	دوباشا	...	[illegible]	حیوان صغار طیار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ذنب الخیل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ذهب	زر	دهبا	[illegible]	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	من الاورام المتعدده	[illegible]	[illegible]

حرف الضاد

الاسم	عربی	فارسی	یونانی	سریانی	ماهیتها	مختارها	طبایعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حیوان ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حیوان وحشی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	من الاشجار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حیوان مائی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف الظاء

الاسم	عربی	فارسی	یونانی	سریانی	ماهیتها	مختارها	طبایعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	من حیوان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختیارات آراء الاطباء فی خاصیتها

ذباب: قال ... [illegible] ... من انتشار الاجفان ... [illegible]

ذراریح: قال ... [illegible]

ذنب الخیل: قال ... [illegible]

ذهب: قال ... [illegible]

[illegible]

حرف الغين

اسماء الادوية					ماهيتها	مختارها	طبائعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
غار	دهمست	دافني	[illegible]	[illegible]	ثمرة كالبندق ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غاريقون	معروف	غاريقون	غاريطيون	غاريقين	من الاصول ... اصل الانجدان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غالية	مشهور	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible] الاشياء العطرة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غافت	معروف	اغافت	[illegible]	[illegible]	[illegible] كورق الشهدانج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] رائحة القرنفل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صنف من النبات ... وسط الرائحة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غبار الرحى	آرد آسيا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غبيراء	سنجد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	من الاثمار المعروفة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غرب	[illegible]	غرب	[illegible]	[illegible]	[illegible] ... بورق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] شكل ... صغير	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختيارات آراء الاطباء في خاصيتها

مقالة الثانية

[illegible]

اختيارات آراء الاطباء في خاصيتها

[illegible]	قال ابن سينا والرازي انه الماش الهندي وهو مثل بزر الكتان واكثر ميلا الى الغبرة قال مسيح ... [illegible] ... يطلق البطن قال ابن ماسويه في خاصيته انه عجيب جدا في ادرار البول والطمث ... [illegible] ... انه نافع من اوجاع الرحم البارده ... [illegible]
[illegible]	قال ابن ماسويه ينفع من نواصير الانف ويمنع الرعاف واذا قطر منه قطرة محلولة في ... الاذن ... [illegible] ... ويقتل الديدان قال ابن سرجويه اذا اسقى منه درهم ... [illegible] ... حب القرع ... [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	قال الرازي عصارته ... [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

اسماء الادوية					ماهيتها	مختارها	طبائعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]						
قلت	ماش هندي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هو الماش الهندي ... بزر الكتان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قلقند	زاج الاحمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هو الزاج الاحمر ... معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قلقطار	زاج ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هو الزاج ... معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قنب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قنبيط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صنف من الكرنب ... معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قنبيل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	وحب القرع	[illegible]	[illegible]
قنطوريون	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قنفذ	خارپشت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حيوان معروف ... بحري وجبلي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قنة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قنابري	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حيوان ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوانص	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قيصوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختيارات آراء الاطباء في خاصيتها

الدواء	اقوال الاطباء
راوند	قال جالينوس [illegible]
رازيانج	قال ابو [illegible]
رامك	قال جالينوس [illegible]
راسن	قال [illegible]
راتينج	قال [illegible]
رتة	قال الرازي [illegible]
رصاص	قال [illegible]
رطب	قال ابن ماسويه [illegible]
[illegible]	قال ابن [illegible]
رمان	قال [illegible]
ريباس	قال الرازي [illegible]
[illegible]	قال جالينوس [illegible]
ريحان	قال [illegible]

حرف الراء

اسماء الادوية: العربية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماهيتها	مختارها	طبائعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
راوند	ريوند	[illegible]	راوند	[illegible]	دواء صيني معروف [illegible] صيني وخراساني	[illegible]	[illegible]	ينفع سدد الكبد [illegible]	[illegible]	[illegible]
رازيانج	رازيانه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	من الحشائش المعروفة [illegible] بستاني وبري	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رامك	رامك	مشقوطي	[illegible]	[illegible]	[illegible] قوم [illegible]	[illegible]	[illegible]	يقوي المعدة [illegible]	[illegible]	[illegible]
راسن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات [illegible] شامي وبري وبستاني	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
راتينج	راتيانه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صمغ الصنوبر وهو معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رتة	بندق هندي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هو البندق الهندي [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رصاص	ارزيز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف وهو القلعي [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رطب	خرماي تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ثمرة النخل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حشيش [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رمان	انار	[illegible]	روا	[illegible]	ثمر معروف حلو وحامض [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ريباس	ريواج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات اخضر اللون [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ريحان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الدواء الدهني هو الذي في نفسه وجوهره شيء من الدهن قليل او كثير مثل حب المحلب وحب السمنة والحبوب

اختيارات آراء الاطباء في تعيينها

مقدار الشربة	
[illegible]	قال [illegible] انه يجفف [illegible] من نفث الدم ومن خشونة الاجفان واذا [illegible] القروح التي في العين [illegible] عل [illegible] الزائد [illegible] استعماله مع ماء [illegible] القروح العين [illegible] خشونة الجفن [illegible] على خشونة الاجفان [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

واما الدواء الهش هو الذي من شأنه ان تجري اجزاؤه صغاراً بضغط يسير مع يبوسة او جمود مثل الصبر الجيد واما

حرف الشين

اسماء الادوية	العربية	اليونانية	الرومية	السريانية	الفارسية	ماهيتها	مختارها	طبايعها	منافعها	مضارها	اصلاحها
شاهترج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ضرب من البقول [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شاهبلوط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شاهدانج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شبرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ووضعه لسبب بارد جامد مثل الشمع وبالجملة هو الذي من شانه ان يسيل الا انه غير سائل بالفعل

اختيارات اراء الاطباء في خاصيتها

قال جالينوس شحم الماعز اشد يبسا وينفع من اللذع العارض في الامعاء الغلاظ اذا احتقن به [illegible] من به قرحة [illegible]
شحم الاسد والماعز شحم الدب ينفع من داء الثعلب و [illegible] شحم الخنزير ينفع من لذع الهوام شحم السمك البحري اذا اذيب وخلط بالعسل واكتحل به جلا البصر وقواه وينفع من ابتداء الماء في العين شحم الكلاه نافع من الاثار العارضة في الجلد

قال ابن ماسويه ينفع من الاورام الصلبة الحادثة [illegible] اذا ضمد به وطلي به الموضع [illegible]
[illegible]
[illegible]

قال دسقوريدوس [illegible]
[illegible]

[illegible]

اصلاحها	مضرتها	منافعها	طبايعها	مختارها	ماهيتها	اسماء الادويه				
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف [illegible]					
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					

واما الدوا الجامد هو الذي من شانه ان يصير بحيث يبرد ويجمد الى الاجتماع اي يتجمع [illegible] لانه بالفعل ثابت على شكله

بل هما في حفظ قوة الروح وحفظ صحة البدن شيء واحد

اختيارات اراء الاطبا في خاصيتها

[illegible]

واما الدوا الشيلان هو الذي لا يثبت على شكله ووضعه اذا ألقي على جرم صلب بل يتحرك اجزاؤه العليا الى

اسماء الادويه					ماهيتها	مختارها	طبايعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
	العربية	[illegible]	[illegible]	[illegible]						
شلجم	شلغم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمع	موم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شنگار	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شنبليد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شوكران	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شونيز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

واما المسهل والمدر والمعرق فانها معروفة وكلام المجمع في الاسهال مع القبض كما في السورنجان [illegible]

حرف الالف من الكتاب الثاني

ابروق: قال ابن [illegible] انه دواء فارسي جيد للحفظ والفهم ينقي الدماغ من الاخلاط الغليظة الردية	**اسموس**: نوع من [illegible] ذكره في هذا الكتاب في حرف [illegible] وهو حار رطب يحلل النفخ والبلغم وينفع السدد
[illegible]: جوز [illegible] وخفيف [illegible] من [illegible] الهوام [illegible] من [illegible]	[illegible]: هو الحسين وقد مضى ذكره في الكتاب الاول في حرف الجيم وهو [illegible] واذا [illegible] زادت [illegible]
[illegible]: [illegible] ذكرها في الكتاب الاول في حرف [illegible] في هذا الكتاب [illegible]	[illegible]: [illegible] وقد ذكرنا منفعته في الكتاب الاول في حرف الراء [illegible] على التمام
[illegible]: هو [illegible] وقد سلف ذكره في الكتاب الاول في حرف [illegible] جدا	[illegible]: هو الثوم البري حار يابس يدر الطمث وقد تقدم ذكره في الكتاب الاول في حرف [illegible] على الكمال
[illegible]: هو [illegible] وقد تقدم ذكره في الكتاب الاول في حرف الالف [illegible]	[illegible]: هذا الدواء فارسي [illegible] واجوده [illegible] وقد سلف ذكره في الكتاب الاول في حرف [illegible]

[illegible]

لان القوة المسهلة تبادر فتجذب المادة والقوة القابضة تبادر فتضيق مجرى المادة فلا ترجع المادة [illegible] اخرى

[illegible]

وكان وما عملت وفيه قبض فانه معتدل وينفع استرخاء المفاصل وتشنجها والاورام البلغمية والقبض والتحلل يعينان في التجفيف واذا جمعا

حرف الباء من الكتاب الثاني

العدد عج

بادان	هو انار جبلي وقد تقدم ذكره في حرف الراء من الكتاب الاول قال ... حار ... الاول بعد الذمن	برزالورد	اجوده الحديث الرزين وهو حار رطب ... [illegible]
باذاورد	هو القنبرة وقد سبق ذكره في الكتاب الاول في حرف الالف وهو على انواع بري وبحري وجبلي وهو حار في الثالثة ...	[illegible]	[illegible]
باقلي مصري	هو الترمس وقد مضى ذكره في حرف التاء من الكتاب الاول وهو حار يابس ...	[illegible]	اجوده ما كان الى الحمرة وهو حار رطب ... ويقتل ... بزر البطيخ
[illegible]	هو الذي يقال له ... البري والزندي وهو حار ...	[illegible]	اجوده البري الرزين وهو حار يابس ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ان اللزوجة مثل بزر القطونا والبزور اللعابية تسهل الا انه لا ينبغي ان تشوى فتصير لعابيتها بغرية فتحبس

اختيارات آراء الاطباء في خاصيتها

قال ابن ماسويه انه ... [illegible]

[illegible]

واما الدوا النشف هو النابت السفلي الارضي الذي من شانه اذا الافاه الماء والرطوبات السائلة ان يغوص الماء فيه ويعقد فيه شيا فشيا حتى لا

حرف الثاء

اسماء الادوية					ماهيتها	مختارها	طبائعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
ثافسيا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	موضع الدواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثعلب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حيوان معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثعلب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثلج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثمرة الطرفا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثوم بري	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مشهور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثيل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صنف من النبت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف الخاء

اسماء الادوية					ماهيتها	مختارها	طبائعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
خامالاون	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خامالاون	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خبازي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خبث الحديد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خبث الفضة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

يرى مثل النورة الغير المطفاة واما الدوا الخفيف والثقيل فالامر بينهما ظاهر

اختيارات آراء الاطباء في خاصيتها

مقدار الشربة	قال جالينوس ان بطوارد ... [illegible]
درهم	[illegible]
...	[illegible]

ولما الدواء الفاتل وهو الذي من شانه ان يحل المزاج الى افراط كثير مثل كالاود بون والافيون وما اشبههما واما السم فالمطلق

اسماء الادوية					ماهيتها	مختارها	طبايعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماهيتها	مختارها	طبايعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
خربق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لم متشقق الشكل شبه الترتيد البحر	[illegible]	[illegible]	يسهل البلغم والاخلاط الباردة الرديئة	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات حبشي الشكل وبراسود اللون	[illegible]	[illegible]	يسهل السوداء والصفراء المحترقة	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	خردل	[illegible]	[illegible]	بزر معروف وهو ابيض اللون واصفر	[illegible]	[illegible]	من الاورام الباردة والاخلاط البلغمية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ثمر شجر وهو معروف مشهور	[illegible]	[illegible]	من القولنج واوجاع المفاصل	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ثمرة سوداء اصلب بطي وشامي وبري	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هو معروف واصنافه كثيرة	[illegible]	[illegible]	من القروح [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كاهو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	من البقول المعروفة ومنه بري وبستاني	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات كثير الاوراق رقيق واصل الكبرة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف وهو صنفان بري وبستاني	[illegible]	[illegible]	والنوازل الى الصدر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مشهور وسواده بري وبستاني	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	من الاثمار وهو خشن حلو الطعم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هو الاصول صغير رخو وكبير ملس	[illegible]	[illegible]	من الاورام البلغمية والقروح والقلاع	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	من الطيور وهو معروف مشهور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فساده للجسم اما باحد الكيفيات الاربع وهي الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة اما بافراط الحرارة كسم الافاعي واما

اختيارات آراء الاطباء في خاصيتها

قال بقراط انه اطلق [illegible] ... قال جالينوس [illegible] ... والسوداء

[illegible]

وَالبابونج والزنجبيل وهي من النبات ومن الادوية المفردة تؤلف الادوية المركبة بالف...

اختيارات ١٤ آراء الاطباء

قال ... [illegible]

[illegible]

باقواط البرودة كالشوكران وامابخاصية فيه كالبيش فالتي تقتل الحرارة فباحراقها للاخلاط التي هي مادة الجسد والتي تقتل بالبرودة

اسماء الادوية					ماهيتها	مختارها	طباعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
خطمي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شجرة معروفة ... / البرية اكثر نفعا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حيوان معروف / وشبيه ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خلّ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف واصنافه / كثيرة مختلفة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خلاف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	من الاشجار المعروفة / المشهورة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروف واصنافه / كثيرة مختلفة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حشيشة ... / من اليتوعات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات ... / [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] / معروف ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	من الاشجار / المعروفة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ثمرة معروفة ... / كابلي ومصري	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات ... / [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

…ما بعضها على الكيفيات الاربع المعلومة وبعضها الروائح والالوان وبعضها صفات اخرى المشهورة منها…

				ماهيتها	مختارها	طبائعها	منافعها	مضرتها	اصلاحها
[illegible]	[illegible]	[illegible]	فنطيطوس	ضرب من الطاليتي	[illegible]	[illegible]	يجري الصدر والكبد	[illegible]	بالعسل والكافور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ابيض بين النشكل	[illegible]	[illegible]	منه الاستسقاء	[illegible]	[illegible]
قرمز	كاغنجي	كرمدانه	[illegible]	معروف	[illegible]	[illegible]	منه فروح الصدر	[illegible]	[illegible]
قرص	[illegible]	صرفها	غيبون	دود يبسعلا…	[illegible]	[illegible]	والرئة والمعدة	[illegible]	[illegible]
قسوس	[illegible]	[illegible]	افيقيون	يلعطف…	[illegible]	[illegible]	منه اوجاع العصب	[illegible]	[illegible]
قسط	فسرد	فشتا	فيسطيل	دوار خشبي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قصب	نيد	فنتا	فلاهاوس	موسوديب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قصب الذريرة	[illegible]	فنداسا	افنافليقون	نبت جنبه مرجبال	[illegible]	[illegible]	منه ورم الكبد والمعدة	[illegible]	[illegible]
قطن	معروف	عطرانا	فيسالون	سبيل…	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قطف	سلمه	قطفن	[illegible]	حشيشة…	[illegible]	[illegible]	منه السعال اليابس	[illegible]	[illegible]
قطاة	سلبه	مشتهوب	اسا	ناموه	منه الطيور…	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قطران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	رفق…	معروف مشهور	[illegible]	منه السعال…	[illegible]	[illegible]
قلقاس	شان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	منه الجرب والبهق	[illegible]	[illegible]
قلقند	[illegible]	فلتاى	اودنيس	معروف	شبيه…	[illegible]	سهل…	[illegible]	[illegible]

٥٠٠٠